



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بنگاه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران



مطلوبه گمشده درس صیغه

ا. هاشمی
نویسنده

دوره چهارم

قرنیت‌های وحدت‌الاسما در سال‌های اخیر

با تجدید نظر و اصلاحات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مظلومی گمشده در سقیفه

نویسنده:

علی لباف

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	مظلومی گمشده در سقیفه
۲۱	مشخصات کتاب
۲۲	جلد ۱
۲۲	اشاره
۳۳	مقدمه
۳۷	پیش گفتار
۳۷	اشاره
۳۷	مقدمه یکم
۴۱	مقدمه دوم
۴۷	مقدمه سوم
۴۹	آغاز بحث
۵۳	گفتار یکم : گفتار یکم سکوت نمودن و نهی از کاوش های علمی اختلاف برانگیز
۵۳	مقدمه
۵۶	نقد و بررسی
۷۴	دعوت به سکوت در قالب دلسوزی
۷۶	دعوت به سکوت در قالب سر نگهداری
۷۹	گفتار دوم : اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی
۷۹	مقدمه
۸۰	نقد و بررسی
۸۵	گفتار سوم : کم رنگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف میان عقاید دو مکتب
۸۵	مقدمه
۹۰	نقد و بررسی
۹۸	تحریف در معنای اصول و فروع دین

۹۸	مقدمه
۹۹	نقد و بررسی
۱۰۴	جمع بندی
۱۰۶	نتیجه گیری
۱۰۸	تذکر
۱۰۹	تبعات انحرافی این شبهه
۱۰۹	نخستین نتیجه غلط
۱۱۱	دومین نتیجه غلط
۱۱۳	سومین نتیجه غلط
۱۱۵	چهارمین نتیجه غلط
۱۱۷	گفتار چهارم : معذور دانستن روی برتافتگان از امامت و مکتب اهل بیت علیهم السلام
۱۱۷	مقدمه
۱۲۷	نقد و بررسی
۱۴۰	نقد و بررسی دیگر
۱۴۳	گفتار پنجم : ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثنا عشری
۱۴۳	اشاره
۱۴۴	تحریف اول
۱۴۴	اشاره
۱۴۴	مقدمه
۱۴۶	دسته اول
۱۴۶	اشاره
۱۴۶	شبهه مقدماتی
۱۴۶	اشاره
۱۴۶	نوع الف)
۱۴۸	نوع ب)
۱۴۸	اشاره

۱۵۱	تبعات انحرافی این شبهه
۱۵۱	نخستین نتیجه غلط
۱۵۵	دومین نتیجه غلط
۱۵۷	سومین نتیجه غلط
۱۵۸	نوع ج
۱۵۸	اشاره
۱۶۱	ویژگی های این کژاندیشی جدید درباره خلافت عظاما
۱۶۱	ویژگی یکم
۱۶۱	ویژگی دوم
۱۶۱	ویژگی سوم
۱۶۳	تبعات انحرافی این شبهه
۱۶۳	نخستین نتیجه غلط
۱۶۴	دومین نتیجه غلط
۱۶۴	سومین نتیجه غلط
۱۶۵	یادآوری
۱۶۷	نقد و نظر
۱۶۷	اشاره
۱۷۱	تذکر
۱۷۵	نقدی دیگر
۱۷۷	نتیجه گیری
۱۸۰	دسته دوم
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	مقدمه
۱۸۲	نقد و بررسی
۱۸۵	تحریف دوم
۱۸۵	اشاره

- ۱۸۵ ----- مقدمه
- ۱۸۹ ----- نقد و بررسی
- ۱۹۳ ----- تحریف سوم
- ۱۹۳ ----- اشاره
- ۱۹۳ ----- مقدمه
- ۱۹۳ ----- اشاره
- ۱۹۶ ----- الف) «استفاده از تفکر انحرافی سکوت به بهانه رعایت ادب اسلامی»؟! ..
- ۱۹۷ ----- ب) «دوستانه جلوه دادن اختلافات امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟! ..
- ۱۹۷ ----- ج) «نفی دشمنی به معنای مذموم آن، جهت صمیمانه جلوه دادن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟! ..
- ۱۹۸ ----- د) «بی ارزش جلوه دادن حکومت از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام»؟! ..
- ۱۹۸ ----- □) «اصلاح شیوه تبلیغ تشیع»؟! ..
- ۱۹۹ ----- یادآوری پایانی
- ۲۰۱ ----- گفتار ششم : تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی
- ۲۰۱ ----- مقدمه
- ۲۰۳ ----- نقد و بررسی
- ۲۰۳ ----- شبهه یکم) امامت و ولایت در اسلام فقط به معنای حکومت است ! ..
- ۲۰۴ ----- شبهه دوم) حکومت در اسلام منصبی انتخابی است! ..
- ۲۰۵ ----- چگونگی به کارگیری این شبهات برای ایجاد تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی
- ۲۰۵ ----- اشاره
- ۲۰۶ ----- شبهه الف) تحریف در معنای ولایت از طریق تفکیک میان امامت و حکومت
- ۲۰۷ ----- شبهه ب) تحریف در معنای نصّ به دنبال ایجاد تحریف در معنای امامت
- ۲۰۷ ----- اشاره
- ۲۰۹ ----- نتیجه این تحریف
- ۲۱۰ ----- تبعات انحرافی این شبهات
- ۲۱۰ ----- نخستین نتیجه غلط
- ۲۱۱ ----- دومین نتیجه غلط

۲۱۲	سومین نتیجه غلط
۲۱۲	چهارمین نتیجه غلط
۲۱۳	هشدار: ترویج این شبهات به نام روشنفکری
۲۱۴	رابطه امامت و خلافت از دیدگاه شیعه
۲۱۹	گفتار هفتم : انکار وجود اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا
۲۱۹	مقدمه
۲۳۰	نقد و بررسی
۲۳۲	تاریخ چه می گوید؟
۲۳۶	نتیجه گیری
۲۳۶	تذکر
۲۳۸	یادداشت
۲۴۰	تحریف در انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا
۲۴۰	مقدمه
۲۴۲	نقد و بررسی
۲۴۷	گفتار هشتم : قائل شدن به مشروعیت حکومت خلفا
۲۴۷	اشاره
۲۴۷	مقدمه
۲۴۹	نقد و بررسی
۲۵۳	پرسش های بی پاسخ
۲۵۶	پیوست
۲۶۵	خاتمه
۲۶۷	جلد ۲
۲۶۷	مشخصات کتاب
۲۶۹	اشاره
۲۷۸	گفتار یکم : نقد و بررسی تحلیل های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۷۸	دسته بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۲۷۸ اشاره
- ۲۷۸ دسته یکم: شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می باشند
- ۲۷۹ دسته دوم: شبهاتی که مدعی «کناره گیری امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت» می باشند
- ۲۸۰ دسته سوم: شبهاتی که مدعی «عدم طرح حق خلافت و امامت» می باشند
- ۲۸۲ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت را واگذار و از حق خویش صرفنظر نمودند؟
- ۲۸۴ تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غصب خلافت
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۹۱ جمع بندی
- ۲۹۳ تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۹۸ امیرالمؤمنین علیه السلام و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر
- ۳۰۱ امیرالمؤمنین علیه السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت
- ۳۰۳ قضاوت نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۱۲ امیرالمؤمنین علیه السلام تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟
- ۳۱۳ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟
- ۳۲۷ آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟
- ۳۳۷ آیا شیعه باید از طرح مباحث امامت خودداری نماید؟
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۴۱ نکته دیگر
- ۳۴۶ گفتار دوم: نقد و بررسی تحلیل های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۴۶ چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟
- ۳۴۷ آیا صرف مشاوره برای احراز حسن روابط کافی است؟
- ۳۴۹ تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری
- ۳۶۴ بررسی های آماری چه چیز را نشان می دهد؟
- ۳۶۴ الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۶۷ ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۳۶۷ اشاره
- ۳۶۸ آیا خلیفه دوم همواره با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی گرفت؟
- ۳۷۰ (ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۳ از بررسی های آماری چه نتایجی گرفته می شود؟
- ۳۷۷ تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۸۶ تذکر کلامی
- ۳۸۷ چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت های صورت گرفته وجود دارد؟
- ۳۹۲ گفتار سوم : نقد و بررسی تحلیل های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام با حکومت خلفا
- ۳۹۲ چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟
- ۳۹۴ اسناد و مدارک تاریخی چه می گویند؟
- ۳۹۹ نتیجه گیری
- ۴۰۰ تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا
- ۴۰۰ اشاره
- ۴۰۳ هدف خلفا از ارائه مسئولیت های حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟
- ۴۰۹ آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام مسئولیت حکومتی واگذار شد؟
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ بخش الف) تحلیل مسئولیت پذیری حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص
- ۴۱۱ بخش ب) تحلیل مسئولیت سپاری به حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص
- ۴۱۶ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟
- ۴۲۱ آیا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟
- ۴۲۶ نتیجه گیری
- ۴۲۷ شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان و پاسخ بدان
- ۴۳۱ نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات
- ۴۳۶ شرکت حسنین علیهم السلام در فتوحات خلفا

- ۴۳۶ اشاره
- ۴۳۶ مقدمه
- ۴۳۸ نقد و بررسی
- ۴۴۱ بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات و حکومت خلفا
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۴ آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟
- ۴۵۳ مشارکت های اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا
- ۴۵۷ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می شدند؟
- ۴۵۷ اشاره
- ۴۵۹ تحریف در نقل از منابع شیعه
- ۴۷۲ گفتار چهارم : نقد و بررسی تحلیل های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۷۲ چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۲ گروه یکم
- ۴۷۳ گروه دوم
- ۴۷۴ بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی علیهم السلام
- ۴۷۴ اشاره
- ۴۸۲ تذکر تاریخی
- ۴۸۳ نمونه هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر
- ۴۸۳ اشاره
- ۴۸۶ هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از سرپرستی محمدبن ابی بکر چه بود؟
- ۴۹۱ بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم السلام
- ۴۹۱ اشاره
- ۴۹۲ نگاهی به اسناد تاریخی
- ۵۰۱ جمع بندی

- ۵۰۲ آیا خلیفهٔ دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود بود؟
- ۵۰۷ بررسی شبههٔ ازدواج خلیفهٔ دوم با ام کلثوم
- ۵۰۷ اشاره
- ۵۱۱ آیا صرف ازدواج با بنی هاشم دلیل دوستی با آنان است؟
- ۵۱۲ نقد و بررسی
- ۵۱۲ دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه
- ۵۱۶ علت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟
- ۵۱۹ دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه
- ۵۲۶ نظر استاد سید علی حسینی میلانی
- ۵۳۳ امیرالمؤمنین علیه السلام چند دختر به نام ام کلثوم داشته اند؟
- ۵۳۵ دیدگاه آیه الله العظمی مرعشی نجفی
- ۵۳۶ تحلیل دیگری از ازدواج عمر با ام کلثوم
- ۵۳۸ بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی
- ۵۳۸ اشاره
- ۵۳۸ نگاهی به اسناد تاریخی
- ۵۴۲ گفتار پنجم: بررسی های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
- ۵۴۲ الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا
- ۵۴۸ ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در مدح خلفا صحت دارد؟
- ۵۴۸ اشاره
- ۵۴۸ بخش الف : روایات مندرج در کتب اهل سنت
- ۵۵۲ بخش ب : روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات
- ۵۵۷ دیدگاه محقق شوشتری
- ۵۶۹ ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده اند؟
- ۵۶۹ اشاره
- ۵۷۴ متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»
- ۵۷۷ جمع بندی

۵۸۱	(د) چرا امیر المومنین علیه السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند ؟
۵۸۱	اشاره
۵۸۸	دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاری ها
۶۱۳	نتیجه پایانی: شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست
۶۱۳	اشاره
۶۱۶	هشدار
۶۱۹	جلد ۳
۶۱۹	مشخصات کتاب
۶۲۰	اشاره
۶۲۳	تقدیم
۶۲۹	انگیزه ی این تحقیق
۶۳۱	یادداشت
۶۴۱	تحلیل استاد ارجمند سید محمد ضیاء آبادی از دوران زمامداری خلفا
۶۴۵	پیش گفتار: خلافت راشده ادعایی خلاف واقع
۶۶۳	گفتار یکم: بررسی زهد و ساده زیستی
۶۶۳	انگیزه زهد زمامداران
۶۶۷	زهد سیاسی
۶۶۹	زهد یا عوام فریبی
۶۷۱	زاهدی با رفتار های دو گانه
۶۷۹	استفاده ی شخصی از بیت المال
۶۸۵	رفاه پنهان
۶۸۸	حمایت از اشرافیت و ثروت اندوزی
۶۹۳	اموال کارگزاران
۶۹۶	انتخاب کارگزاران
۶۹۹	زهد بی جهاد
۷۰۲	غذای مطبوع

۷۰۵	رقابت با زهد امیرالمومنین
۷۰۹	گفتار دوم : بررسی عدالت اجتماعی
۷۰۹	رسیدگی به محرومان
۷۱۴	محبت به مردم
۷۱۶	جامعه طبقاتی
۷۲۳	سیاست تبعیض نژادی
۷۳۳	بهره گیری اعراب از تبعیض نژادی
۷۳۵	علت عظمت زمامداران نزد عرب
۷۳۷	تاثیر عظمت زمامداران بر حکومت امیرالمومنین
۷۴۳	گفتار سوم : بررسی عدالت قضایی
۷۴۳	رفتارهای دوگانه در قضاوت
۷۵۲	جلد ۴
۷۵۲	مشخصات کتاب
۷۵۳	اشاره
۷۶۴	فصل یکم: بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
۷۶۴	اشاره
۷۶۶	انگیزه ی این تحقیق
۷۷۰	گفتار یکم عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر
۷۷۰	اشاره
۷۷۱	اسناد تاریخی
۷۷۷	جمع بندی
۷۷۹	معنای سکوت چیست؟
۷۸۱	معنای بیعت چیست؟
۷۸۳	نتیجه گیری
۷۸۳	تذکر
۷۸۴	تباین سکوت با بیعت

- شرایط تحقق بیعت چیست؟ ۷۸۷
- گفتار دوم چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمومنین پس از رحلت پیامبر ۷۹۲
- اشاره ۷۹۲
- انگیزه ی دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمومنین ۷۹۴
- نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت ۷۹۵
- واقعی (متوفی ۲۰۷) ۷۹۵
- سند شماره (۱) ۷۹۵
- نصر بن مزاحم (متوفی ۲۱۳) ۷۹۶
- سند شماره (۲) ۷۹۶
- سند شماره (۳) ۷۹۷
- سند شماره (۴) ۷۹۷
- ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۳۷۶) ۷۹۹
- سند شماره (۵) ۷۹۹
- بلادری (متوفی ۲۷۹) ۸۰۰
- سند شماره (۶) ۸۰۰
- سند شماره (۷) ۸۰۰
- سند شماره (۹) ۸۰۱
- محمدبن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰) ۸۰۲
- سند شماره (۸) ۸۰۲
- ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸) ۸۰۲
- سند شماره (۱۰) ۸۰۲
- ابن اثیر (متوفی ۶۳۰) ۸۰۲
- سند شماره (۱۱) ۸۰۲
- ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) ۸۰۴
- سند شماره (۱۲) ۸۰۴
- سند شماره (۱۳) ۸۰۴

- نتیجه گیری ۸۰۵
- اشاره ۸۰۵
- تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین * به کجا انجامید؟ ۸۰۹
- سند شماره (۱) ۸۰۹
- سند شماره (۲) ۸۱۰
- سند شماره (۳) ۸۱۱
- سند شماره (۴) ۸۱۲
- سند شماره (۵) ۸۱۴
- سند شماره (۶) ۸۱۴
- سند شماره (۷) ۸۱۶
- اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می کنند؟ ۸۱۷
- سند شماره (۸) ۸۱۷
- جمع بندی استاد هشتگانه ۸۲۰
- تذکر ۸۲۲
- جمع بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه ۸۲۳
- نتیجه گیری نهایی ۸۲۵
- گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر ۸۲۷
- اسناد تاریخی ۸۲۷
- نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیست عمومی با ابوبکر ۸۳۰
- سند شماره (۱) ۸۳۰
- سند شماره (۲) ۸۳۰
- سند شماره (۳) ۸۳۱
- سند شماره (۴) ۸۳۲
- سند شماره (۵) ۸۳۳
- سند شماره (۶) ۸۳۳
- سند شماره (۷) ۸۳۴

- سند شماره ۸) ----- ۸۳۴
- سند شماره ۹) ----- ۸۳۵
- سند شماره ۱۰) ----- ۸۳۶
- سند شماره ۱۱) ----- ۸۳۶
- گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت زهرا ----- ۸۳۹
- تبیین شبهه ----- ۸۳۹
- نقش این شبهه در علم غضب حضرت زهرا پر ابوبکر ----- ۸۴۰
- انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟ ----- ۸۴۳
- اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می کنند؟ ----- ۸۴۵
- نقد نقل های سه گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه ----- ۸۴۶
- بررسی و نقد نقل های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول) ----- ۸۴۶
- نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی باشد ----- ۸۴۷
- بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن ----- ۸۴۹
- اشاره ----- ۸۴۹
- نتیجه ----- ۸۵۲
- ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن ----- ۸۵۳
- اشاره ----- ۸۵۳
- نتیجه ----- ۸۵۷
- نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب ----- ۸۵۸
- نتیجه گیری ----- ۸۶۲
- سه نتیجه گیری اصلی از بررسی های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب ----- ۸۶۳
- در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب ----- ۸۶۴
- تذکر پایانی ----- ۸۶۷
- بررسی و نقد نقل های مربوط به نامه امیرالمؤمنین (گونه دوم) ----- ۸۶۹
- اشاره ----- ۸۶۹
- شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات» ----- ۸۷۹

- تذکر ۸۸۵
- سه نتیجه گیری اصلی از بررسی های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین ۸۸۶
- در حاشیه بررسی تامه امیر المؤمنین ع ۸۸۹
- بررسی و نقد نقل های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین یا ابوبکر (گونه سوم) ۸۹۰
- نقل شماره (۱) ۸۹۰
- نقل شماره (۲) ۸۹۲
- نکات شگفتی آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل میباشد ۸۹۳
- الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر! ۸۹۳
- ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر! ۸۹۳
- ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود! ۸۹۴
- د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وسلم ۸۹۴
- پیامبر ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند! ۸۹۴
- تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل های دروغین ۸۹۵
- تاریخ چه می گوید؟ ۸۹۸
- اشاره ۸۹۸
- سند شماره (۱) ۸۹۸
- سند شماره (۲) ۸۹۹
- سند شماره (۳) ۹۰۰
- سند شماره (۴) ۹۰۱
- جمع بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه ۹۰۳
- فصل دوم: نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت ۹۰۷
- اشاره ۹۰۷
- گفتار یکم: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت ۹۰۹
- اهل سنت معتقدند که امامت و خلافت به معنای حکومت است! ۹۰۹
- اشاره ۹۰۹
- تعریف اول) ۹۰۹

- تعریف دوم) ۹۱۰
- اهل سنت معتقداند که امامت و خلافت منصبی انتخابی است! ۹۱۳
- جمع بندی ۹۱۵
- اهل سنت معتقداند که حصول قدرت برای شکل گیری خلافت کافی است ۹۱۶
- اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد یکی از راههای انعقاد خلافت محسوب می شود! ۹۲۰
- اهل سنت معتقداند که امام و خلیفه می تواند ظالم و فاجر باشد ۹۲۳
- اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت جزء فروع دین می باشد ۹۲۶
- اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت از فروغ بی اهمیت می باشند! ۹۲۹
- گفتار دوم: تفسیرهای سنی گرایانه از امامت و ولایت ۹۳۱
- تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت به معنای حکومت است ۹۳۱
- تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت (حکومت) منصبی انتخابی است! ۹۳۳
- تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) شورا و بیعت است ۹۳۶
- تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که شورا و بیعت منشأ مشروعیت امامت و ولایت (حکومت) است ۹۴۰
- تبعات انحرافی این شبهه در مبحث حکومت علوی ۹۴۵
- نخستین نتیجه غلط ۹۴۵
- دومین نتیجه غلط ۹۴۶
- سومین نتیجه غلط ۹۴۷
- یاد آوری ۹۴۹
- تبیین جایگاه بیعت در نظام امامت انتصابی ۹۴۹
- خاتمه: آسیب شناسی ولایت و هشدار حضرت زهرا درباره آغاز انحراف در عقیده به امامت ۹۵۱
- درباره مرکز ۹۵۲

سرشناسه : لباف، علی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومی گمشده در سقیفه / مولف علی لباف؛ با مقدمه محمد ضیاءآبادی؛ به سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران.

وضعیت ویراست : [ویراست 2؟].

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1385-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : 99000 ریال (دوره) ؛ 25000 ریال: ج. 1. 9789645601858 ؛ 34000 ریال: ج. 2، چاپ چهارم: 978-964-5601-99-1 ؛ 20000 ریال : ج. 3، چاپ چهارم: 978-964-7965-15-6 ؛ 20000 ریال: ج. 4، چاپ سوم 978-964-7965-32-3 ؛ 3

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج. 2 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 4 (چاپ سوم: 1385).

یادداشت : جلد اول تا پنجم این کتاب در سال های 1385-1397 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر. - ج. 3. سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه. - ج. 4. بیعت امیرالمومنین علیه السلام با خلفا نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : سقیفه بنی ساعده

شناسه افزوده : ضیاء آبادی، سید محمد، 1309-1399، مقدمه نویسنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

رده بندی کنگره : 1385 6 م2 ل/BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1194315

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

با مقدمه استاد

سید محمد ضیاء آبادی

مظلومی گمشده در سقیفه

جلد یکم

با تجدید نظر و اضافات کلی

قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر

به اهتمام: علی لباف

ص: 1

جلد 1

اشاره

لباف، علی، 1353

مظلومی گمشده در سقیفه _ جلد یکم / به اهتمام علی لباف تهران: مرکز

فرهنگی انتشاراتی منیر، 1383.

ISBN:964_5601_85_1_1. ص244

فهرستویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

1. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، 23 قبل از هجرت _ 30 ق. اثبات خلافت.

2. سقیفه بنی ساعده. الف. عنوان، ب، عنوان مظلومی گمشده در سقیفه.

9 ر 2/5/223 BP 452/297

کتابخانه ملی ایران 82_25005 م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

شابک ISBN 964_5601_85_1 964_5601_85_1

مظلومی گمشده در سقیفه _ جلد یکم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم / 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ایسردار، ساختمان پزشکان، واحد 9_ تلفن و فاکس: 77521836 (4 خط)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: 66950010* نمایشگاه کتاب اعراف: 22208529

نشر رایحه: 88976198* بخش آینه: 33930496

2500 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم به

حضرت زهرا سلام الله علیها

که تا لحظه شهادتش ،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیّه

*نام این مجموعه برگرفته از اثری به همین نام، تألیف شهید دکتر پاک نژاد می باشد، به امید آن که شاهد تجدید چاپ

دوباره آن پس از سالها نایابی باشیم.

ص: 3

مقدمه استاد سید محمد ضیاء‌آبادی بر چاپ اول و دوم کتاب بسمه تعالی شأنه این تألیف شریف را با دقت مطالعه کردم و آن را مجموعه ای یافتیم که به انگیزه‌ی اعتقاد متقن به اساس مکتب تشیع که تنها جلوه‌گاه روشن اسلام است گردآوری شده و با تتبع و تحقیق بسیار قابل تقدیر توأم با صدق و اخلاص و صفا به نقد و بررسی شبهات پرداخته و با شور و عشق و محبت شدید به دفاع از حریم ولایت اهل بیت رسول علیهم الصلوة والسلام برخاسته است.

آنچه که شدیداً مایه تأسف است این است که مشاهده می‌شود افرادی که یک عمر از سفره‌ی گسترده‌ی اهل بیت اطهار علیهم السلام ارتزاق کرده‌اند و به حکم عقل و شرع، موظف به تحکیم اساس مکتب آن انوار مقدس عرشی می‌باشند، مع الاسف، نمک شناسی کرده و با قیافه‌ای حقیقی به جانب و با حربی مودیانه و غلط انداز دفاع از حریم

«وحدت اسلامی!» دست به کار تضعیف و بلکه تخریب ارکان مذهب حقیقی تشیع گردیده و یکی از دو رکن اصیل مذهب را که «تبری» یعنی بیزاری جستن و اظهار تفرق از دشمنان

اهل بیت علیهم السلام است زیر سؤال برده و آن را مخالف قرآن و سنت! قلمداد می‌کنند.

گاهی منصب امامت را جدا و مستقل از منصب خلافت ارائه می‌نمایند و گاهی در

اصول اعتقادی نیز اعتقاد اصلی و فرعی ساخته و اعتقاد به امامت را یک اعتقاد فرعی اجتهادپذیر معرفی می کنند که منکر آن نیز مجتهد معذور است و در نزد خدا مأجوب!! و احیاناً رفتار و گفتار امام امیر المؤمنین علی علیه السلام را در برخورد با خلفا توجیه افتراآمیز کرده و آن حضرت را کاملاً راضی از خلافت آنها نشان می دهند! گوئی فریادهای آن امام مظلوم را که از قلب دردناکش برخاسته است نشنیده اند که می فرماید: ... حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَوَصَّ لُمُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَنَبَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سَنَةِ مَنْ آلٍ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقِ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ (نهج البلاغه فیض، خطبه 150 پایان قسمت دوم).

تا هنگامی که خداوند، رسول خود_صلی الله علیه وآله_ را قبض روح فرمود، گروهی به قهقرا برگشتند و راهها(ی گمراهی) آنان را به هلاک انداخت، بر آراء و افکار نادرست خویش اعتماد نمودند و از غیر رَحِم و خویشاوند (رسول اکرم) متابعت کردند (امام به حق را خانه نشین کرده و دیگران را که شایستگی خلافت نداشتند روی کار آوردند) و از سبب (وسیله ی هدایت یعنی اهل بیت رسول) که مأمور به دوستی او بودند، دوری کردند و ساختمان (دین و ایمان) را از بنیاد استوارش انتقال داده و آن را در جایی که سزاوار نبود بنا کردند؛ آنان معدن های همهی گناهان و درهای ورود به هرگونه جهالت و حیرتند.

با سرگردانی و حیرت در رفت و آمد بودند و در بیهوشی (نادانی) به روش پیروان فرعون (از عذاب اخروی) غافل بودند. گروهی از آخرت

چشم

ص: 12

پوشیده به دنیا متوجه شدند و گروه دیگر از دین دست کشیده (از هدایت) جداگشته‌اند».

توجه به این نکته بسیار لازم است که مسئله‌ی تحقیق درباره‌ی مذهب حقّ که ضروری‌ترین عامل حیاتی برای جامعه‌ی اسلامی است و ارائه مدارک صحّت و اصالت آسمانی آن مذهب به مردم و روشن نمودن فکر نسل جوان نسبت به اصول و مبانی آن و دفاع از حریم مقدّسات آن، غیر از مسئله‌ی ایجاد اختلاف و تولید تشّت در افکار و فتنه‌انگیزی بین گروه‌ها است که متأسفانه افرادی به بهانه‌ی حفظ وحدت و اتّحاد، از بحث درباره‌ی حقائق مذهبی و تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به معتقدات و معارف، سخت می‌گریزند و احیاناً بحث‌کنندگان در این گونه مطالب را هم متّهم به فتنه‌انگیزی و تفریق کلمه‌ی امّت و ایجاد رخنه و شکاف در حصار جمعیت می‌نمایند.

گوئی این حقیقت را نادیده می‌گیرند که اتّحادی که عقلاً و شرعاً ممدوح و مقدّس است، اتّحادی است که بر مرکز حقّ تشکیل گردد و بر محور حقّ بچرخد و گرنه اتّحاد بر باطل به فرض تحقّق (اتّحاد نامقدّسی خواهد بود و نتیجه‌ی جز زیان و تباهی و پوچی نخواهد داشت).

و طبیعی است که اول باید حقّ را شناخت و سپس مردم را دعوت به اتّحاد بر محور حقّ کرد و این، نیاز به بحث و تحقیق همه‌جانبه‌ای در مذهب دارد تا معلوم شود که: «فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»⁽¹⁾: آیا پس از حقّ جز ضلالت و گمراهی چیزی هست؟ حال، مجموعه‌ی حاضر که حاصل زحمات یک ساله‌ی جمعی از جوانان فاضل مؤمن متعهد می‌باشد از روی حقّ و انصاف باید گفت: نشأت‌گرفته‌ی از ایمان و حبّ شدید نسبت به مقام اقدس ولایت و امامت امام امیرالمؤمنین علی و اهل بیت رسول علیهم الصّلاة و السلام است.

زیرا کسانی که با کار تألیف و تصنیف آشنائی دارند می‌دانند تتبع در گفتارها و نوشتارهای پراکنده‌ی مشککان و گردآوری انحاء شبهات از لابه‌لای گفته‌ها و

ص: 13

نوشته های آنان و سپس تنظیم و ترتیب و دسته بندی و منسجم ساختن آنها و آنگاه ارائه ی پی آمدهای فاسدی که بر آن شبهات اعتقادی مترتب می گردد و پس از آن به پاسخ گوئی آن شبهات پرداختن و در این قسمت از کتابهای بزرگان و اساتید علم و دین استفاده کردن، انصافاً کاری بسیار پر زحمت است و جدّاً نیاز به نیروی معنوی از عشق و علاقه ی شدید به دفاع از مذهب حقّ دارد.

و لذا از عموم علاقمندان به مذهب حقّ تشیع و به ویژه از ج-وان-ان عزیز انتظار می رود این مجموعه را به دقت مطالعه فرمایند تا از چگونگی القاء شبهات آگاه گشته و پاسخ مناسب آنها را به دست آورند.

در پایان از خداوند مَنَّان مسئلت داریم که در هر دو سرا به مؤلف محترم و همکاران صدیقش سعادت و عزّت عنایت فرماید و بر توفیقاتشان در راه خدمت به دین بیفزاید ان شاء الله.

80/ 10/1_ هفتم شوال 1422 سید محمد ضیاء آبادی به توفیق خداوند مَنَّان کتاب ارزشمند (مظلومی گمشده در سقیفه) برای بار دوم با تجدیدنظر و تکمیل آن با افزودن مطالب تازه ای به برخی از قسمت های متن اول به زیور طبع آراسته گردید و اینجانب پس از مطالعه ی اضافات متن دوم پی بردم که افزودن آنها بر متن اول لازم بوده و حقّاً مکمل آن واقع شده است.

توفیق ادامه اینچنین خدمات عالیه دینی را برای مؤلف محترم از خداوند متعال مسئلت می نمائیم.

83/8/12_ هجدهم ماه مبارک رمضان 1425 سید محمد ضیاء آبادی

مبانی بررسی و نقد قرائت‌های وحدت‌اسلامی

مقدمه یکم

خاستگاه اندیشه وحدت‌اسلامی سیری در مکاتب فکری اندیشه اسلامی در صد ساله اخیر، ما را به سوی نوع خاصی از تفکر دینی رهنمون می‌سازد که بر آن نام «احیاگری» نهاده اند.

احیاگری، واژه‌ای است که امروزه بر بسیاری از آراء و نظرات متفکران مسلمان اطلاق می‌گردد.

اغلب ما با این نام آشنایی داریم، بدون آن که شناخت شفافی از آن داشته باشیم.

اگر بخواهیم بر اساس نوشته‌های موجود در این زمینه، تعریفی ساده از این اصطلاح ارائه دهیم، باید بگوییم که اندیشه‌های احیاگرانه به آن دسته از گرایش‌های فکری معاصر در میان مسلمانان گفته می‌شود که برنامه مهم و اصلی خود را بازسازی نظام دینی در یکی از دو زمینه

احیاگران، هدف خود از این بازسازی را حفظ دین در دنیای جدید دانسته اند و بر این باوراند که این فرایند، برای حفظ دین در این دوران لازم و ضروری است .

بنابراین می توان گفت همهٔ احیاگرانِ دینی در ابتدا بر مبنای این اعتقاد به تکاپوی فکری پرداخته اند که دین در جامعه و عصر حاضر کارساز است و امروز هم می تواند پاسخگوی مشکلاتِ اصلی و عمیق بشر در ابعاد مختلف باشد و درست به همین جهت هنوز هم می توان بدان محتاج و مشتاق بود.

اما چگونه؟! پرسشی که بلافاصله مطرح می شود این است که چگونه می توان این لیاقت و شایستگی را به ظهور رساند و در عمل آن را اثبات نمود؟ از این مرحله به بعد است که مسأله اصلی برای این طیف از نواندیشان دینی، جواب به این پرسش خواهد بود که: چگونه می توان دین را که در این روزگار رقبایی در میان افکار بشری پیدا کرده، دوباره مطرح نمود؛ آن هم به نحوی که از توانایی و سرافرازی کافی در تقابل با مکاتب دیگر برخوردار بوده و برای تمامی مقولات مهم و پرارزشی که امروزه تبیین و پاسخ دهی به آنها مورد نیاز است، تحلیلی کار آمد ارائه دهد؟ لذا به جا است که بگوییم مهم ترین اقدام نواندیش مذهبی، در این امر خلاصه می شود که در عصر حاضر، دین نوپردازی شده از جانب خود را به منزلهٔ یک مکتب توانا و نیرومند به صحنهٔ اجتماع بازگرداند.

بر اساس آن چه به اختصار درباره بسترهای تکاپوی احیاگران بیان نمودیم، می توان فهمید که اندیشه «وحدت اسلامی» به خانواده اندیشه های احیاگرانه تعلق دارد.

از این رو، همواره مورد توجه کسانی قرار داشته است که خواسته اند در مسیر احیا گام بردارند؛ به گونه ای که می توان نوعی فربهی و تنوع دیدگاه را در این زمینه مشاهده نمود.

اگر چه این گروه از احیاگران بیش از هر چیز به میزان تأثیر و نقش عملی دین در حیات فردی و جمعی توجه دارند، و مشاهده نزاع و ستیز اهل دین و بروز تفرقه و چند دستگی میان مسلمانان موجب گردیده تا در مسیر «وحدت اسلامی» حرکت کنند، اما این احیای عملی، متضمن نوعی تجدید نظر در مبانی فکری مسلمانی و یا دیدگاه های نظری اسلام، برای ایجاد تحوّل در روابط اجتماعی مسلمین می باشد.

البته بر حسب این که احیاگر چه نوع فعالیتی را جهت تحقق عملی «وحدت اسلامی» تعقیب می کند (حرکت اجتماعی یا حرکت فرهنگی) مبانی نظری آن متفاوت خواهد بود.

در حالت نخست احیاگر یک فعال سیاسی - اجتماعی است، ولی در حالت دوم احیاگر یک فعال فکری - فرهنگی است و تمام حیات احیاگرانه او به تغییر دادن مبانی عقیدتی افراد جامعه از طریق ارائه مباحث نظری و نشر و تبلیغ آن در افکار عمومی منحصر می گردد.

البته یک وحدت طلب می تواند در مواضع مختلف این طیف قرار بگیرد و هم زمان با فعالیت تبلیغی به تکاپوهای اجتماعی نیز پردازد.

معیارهای ارزیابی کارنامه اندیشه وحدت اسلامی سیری در قرائت های مختلف از وحدت اسلامی، نشانگر آن است که حامیان این نظریه، از روش های مختلفی جهت تحقق بخشیدن به آن بهره جسته اند و کارنامه عملکرد احیاگران شیوه های متعدد و گاه متضادی را در خود گنجانده است.

شناخت دقیق هر یک از این روش ها از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا آن چه از کلیت وحدت طلبی مهم تر و در جهت دهی عقیدتی افراد، کارآمدتر می باشد، نحوه و چگونگی پیاده نمودن آن در رفتار و عمل است.

همان طور که گفتیم اندیشه «وحدت اسلامی» از مصادیق تفکر احیاگرانه به شمار آمده و به همین دلیل، از ضوابط کلی حاکم بر آن پیروی می کند.

از این رو طبیعی می نماید که ما نیز به عنوان یک تحلیلگر شیعه، وحدت اسلامی را تابع اصول و قوانین مربوط به احیاء و

معیارهای نقد و ارزیابی آن بدانیم و بتوانیم آن را بر اساس این موازین ارزش یابی نماییم.

در نقد و بررسی اندیشه «وحدت اسلامی» بایستی هر قرائتی را در این زمینه، مستقل از دیگری و با استفاده از ملاکهای ارزیابی کارنامه احیاگری سنجید و مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

از این پس سعی داریم تا به طور مختصر درباره این معیارها سخن بگوییم و موضع خویش را در این باره ترسیم نماییم.

بنا به اذعان تحلیل گرانی که به مقوله «احیا» پرداخته و درباره آن سخن گفته اند، می بایست در تلاش های فکری احیاگران دو ضابطه مهم و اساسی رعایت گردد و احیاگر در روند فعالیت های خود ملزم به پاسخ گویی درباره رعایت و به کارگیری دو ملاک می باشد، که عبارت اند از: ضابطه اول: توانمندی و پویایی.

ضابطه دوم: اصالت و خلوص.

هر چند که این دو ضابطه، کلی بوده و در معیارهای تحقق آن به واسطه همین کلیت، اختلاف نظر یافت می شود و روند نقد را با مشکل مواجه می سازد، ولی می توان گفت که از دیدگاه شیعه نیز تمام تاریخ احیاگری در ضمن همین دو ملاک اصلی قابل نقد و تبیین است و احیاگر نمی تواند از کنار نگاه نقاد جامعه تشیع و پرسش درباره میزان رعایت ضابطه اصالت، به سادگی بگذرد.

زیرا هر متفکر دینی، لااقل در مقام ادعا علاقمند است که اندیشه دینی، ناب و مستند به تعالیم اصـلـی دین و پیراسته از التقاط و

در آمیختگی با اندیشه های غیر دینی باشد و از سوی دیگر توانا بوده و بتواند به گونه ای به مسائل و مشکلات پاسخ گوید که دیانت قامتی سرفراز در میان سایر مکاتب یافته و با نیرومندی تمام بایستد.

لذا است که در فرایند احیاگری، می بایست وجود این دو شاخص را باهم بطلبیم و دنبال نماییم.

آن چه در این بررسی ها به عنوان معیار و شاخص ما شیعیان جهت سنجش میزان اصالت و خلوص به کار می رود، مطابقت یا عدم تطابق و سازگاری اندیشه های احیاگرانه در زمینه وحدت اسلامی با تعالیم قرآن و عترت علیهم السلام، یعنی عقاید مطرح شده در مکتب تشیع می باشد؛ زیرا اسلام واقعی تنها در تعالیم این مکتب منعکس است.

ما شیعیان بر اساس تعالیم نبوی صلی الله علیه و آله معتقدیم: هر که خواستار دست یابی به معارف دینی و شناخت تعالیم هدایتی اسلام است، بایستی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به اهل بیت علیهم السلام رجوع نماید، چرا که حقیقت نورانی این دین را از هیچ منبع و مأخذ و راه و روش دیگری جز با مراجعه مستقیم به تعالیم عترت علیهم السلام و نمی توان به دست آورد.

هر معرفت و شناختی به نام دین اسلام و به طور کلی هر اندیشه ای که مستند به تعالیم اهل بیت علیهم السلام نباشد و از آن مکتب کسب نشده باشد، سرانجامش انحراف از حقیق و ضلالت و گمراهی است.

لذا شک نیست که تنها راه دریافت واقعی و شناخت صحیح از دین اسلام و سنجش دینی بودن هر فکر و نظری، رجوع به اهل بیت علیهم السلام و مطابقت آن

نظریات با تعالیم برخاسته از مکتب تشیع می باشد؛ (1) چرا که این راه، یگانه راهی است که می توان علم دین را که علم هدایت است، از آن طلب کرد و به صحت افکار و اندیشه های مطرح شده به نام دین، اعتماد نمود.

بدون تردید ریشه معارف حقه دینی، فقط در تعالیم عتر علیهم السلام نهفته است، به طوری که اگر شناختی به نام دین اسلام با آن تعالیم تطبیق نکند، به طور قطع، باطل و بیهوده خواهد بود.

بنابراین اگر از قرائت های وحدت اسلامی سخن گفته می شود، به اعتقاد ما شیعیان مبانی این اندیشه باید مبتنی بر دین و برگرفته از تعالیم آموزگاران واقعی آن یعنی اهل بیت علیهم السلام باشد و تا این مرحله طی نگردد و تکلیف ضابطه خلوص و معیار تحقق آن روشن نشود، ورود به مقوله ارزیابی کارنامه احیاگری بی فایده است.

در این نقد و بررسی ها، معیار حقیقت از نظر ما، تطبیق محض و مطلق اندیشه ها، آن هم بدون کمترین مسامحه های با تشیع و عقاید مندرج در این مکتب یکپارچه حق می باشد.

وقوع کوچک ترین لغزش و یا تساهلی در مطابقت اندیشه های وحدت طلبانه با مبانی فکری تشیع جعفری اثنا عشری، موجبات نقض ضابطه اصالت و خلوص را فراهم آورده و اندیشه را غیر دینی و غیر مستند به اسلام می سازد، چه رسد به تحریف و تغییر و تخطی از مبانی این مکتب! در مسیر این بررسی ها، علیرغم احترامی که برای صاحبان رأی و

ص: 22

1- منظور از مکتب تشیع همان تعالیم قرآن و عترت و فهم خالص و ناب از آن است و لزوماً شامل افکار و نظریات فیر اندیشمندی شیعه ای نمی باشد.

اندیشه قائل هستیم و نیز پابندی ای که به رعایت اخلاق در نقد و تحلیل تفکرات داریم؛ اما تحت هیچ شرایطی تسامح و تساهل در تحلیل و نقد و کوتاه آمدن از حق را جایز نمی‌شماریم، زیرا معتقدیم این حق، از آن ما نیست که بتوانیم جهت مصلحت اندیشی ذره ای از آن را کسر نماییم و یا بتوانیم قدری از آن را به دیگران ببخشیم تا به توافقی دست یابیم.

حقانیت محض، تنها از آن مکتب اهل بیت علیهم السلام است و پذیرفتن هر نوع اندیشه ای تحت عنوان تفکر دینی، اگر ذره ای با مبانی این مکتب نخواند، زیر پا نهادن حقی است که صاحبان اصلی آن، عترت طال اند.

شیعیان در مواجهه با احیای مسلمانی، هم اصالت و خلوص اندیشه احیاگرانه را طالب اند و هم توانایی آن را؛ زیرا معتقداند هر کدام را فدای دیگری کنیم، به طور حتم نه تنها چیزی کسر آورده، بلکه به اندیشه ای ناقص، انتقاد پذیر و غیر دینی، جهت احیای عملی پناه برده ایم.

از آن جایی که شیعیان تنها به توانایی نمی اندیشند، بلکه به خلوص اندیشه دینی نیز توجه دارند، همواره نگران اند که مبدا شیفستگی بیش از حد به ابراز و اثبات توانایی، که از سوی نواندیشان پیگیری می گردد، از دغدغه خلوص و نابی آن بکاهد و نواندیش مذهبی جهت ایجاد توانایی، به آراستن اسلام به آن چه از اسلام واقعی نیست و پیراستنش از آن چه اسلام واقعی است پردازد؛ و یا گرایش بی محابا و بی پروا نسبت به توانمند نمودن پیکر مکتب اسلام، وی را وا دارد تا هر نوع تغذیه ای را برای آن جایز بشمارد و در نهایت مکتب را به نام احیاگری از هویت اصیل و واقعی خویش بگرداند و حتی در این زمینه به

تحریر مبنای اعتقادی پردازد.

دغدغه ایجاد توانمندی، متهای توجه به لزوم خلوص و نابی، نه تنها در بحث «وحدت اسلامی» بلکه در مواجهه با همه اقسام احیاء، به وضوح مشاهده می شود و جریان دارد.

آن چه از سوی احیاءگران تولید می شود، می باید دین باشد، نه این که به بهانه احیاء، اندیشه دیگری را به جای دین بنشانند.

در احیاءگری قبل از هر چیز، اصالت و خلوص می بایست محفوظ بماند، لذا مشکل اساسی در مواجهه با هر نوع تفکر احیاءگرانه، نحوه استناد این اندیشه ها به دین است؛ یعنی هر کدام از این رویکردهای مختلف تا چه اندازه می توانند آن چه را که بدان رسیده اند، به دین واقعی نسبت دهند.

به عبارت دیگر، باید دید این دیدگاهها تا چه میزان توانسته اند محورها و پایه های اصلی دین را حفظ نمایند؛ به نحوی که از منشأ دینی برخوردار بوده و شیعیان بتوانند آنها را جزء ارزش های دینی محسوب نمایند و نام اندیشه دینی بر آنها نهند.

هر چند احیاءگران معاصر در مقام توانمندی و بالندگی قدم های بلندی برداشته اند، ولی متأسفانه از حیث تضمین خلوص و اصالت اندیشه دینی، با سؤالات بسیار جدی مواجه اند که پاسخی شایسته می طلبد.

در این میان اندیشه «وحدت اسلامی» نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد.

ص: 24

مقدمه سوم: آشنایی با قرائت های اندیشه وحدت اسلامی در هنگام مطالعه آثار و افکار طرفداران نظریه «وحدت اسلامی» به راحتی می توان فهمید که علیرغم تکثر و تنوعی که در این زمینه یافت می شود، کمتر به تقسیم بندی و جداسازی علمی آنها از یکدیگر پرداخته شده است.

شاید یکی از دلایلی که نقد و بررسی مبانی نظری این دیدگاه ها را با مشکل مواجه می کند و موجب می گردد که افراد به اشتباه تصور کنند که منتقد، خواهان زیر سؤال بردن اجرای معنای صحیح آن است، عدم طبقه بندی و تفکیک میان این دیدگاه ها می باشد.

دست یابی به یک تحلیل صحیح درباره «وحدت اسلامی» مستلزم در اختیار داشتن دو دسته از معلومات است که عبارت اند از: الف) آشنایی با معیارهای ارزیابی کارنامه احیاگری و تعیین موضع در این زمینه.

ب) شناخت دقیق قرائت های مختلف از وحدت اسلامی

هنگامی که در جستجوی یافتن دیدگاه‌های نظری مربوط به اجرای اندیشه «وحدت اسلامی» در بستر زندگی اجتماعی، صفحات تاریخ تفکر معاصر را ورق می‌زدیم، متوجه شدیم که شاید بتوان در قدم اول، از دو مشی کلی به منظور دستیابی به «وحدت اسلامی» سخن گفت.

به عبارت دیگر، اگر وجه مشترک «غالب» در تمامی رویکردهای مطرح شده در این موضوع را استخراج نماییم، به دو خط سیر کلی در جهت تحقق آرمان «وحدت اسلامی» دست خواهیم یافت که عبارت اند از: یکم: حرکت سیاسی - اجتماعی.

دوم: حرکت فکری - عقیدتی .

همان طور که قبلاً بیان نمودیم هردوی این حرکت‌ها، برخوردار از یک سری مبانی نظری منحصر به خود می‌باشند که سعی داریم تا بر اساس همین دسته بندی، درباره انواع و جزئیات مبانی «وحدت اسلامی» در شاخه فکری - عقیدتی سخن بگوییم.

ص: 26

آشنایی با مبانی حرکت فکری _ تحقیقی جهت ایجاد وحدت اسلامی نقطه آغاز این حرکت را در سالهای اخیر می توان تأسیس «دار التقرب» به اهتمام شیخ محمد تقی قمی در کشور مصر دانست. (1) با تعقیب حرکت های فکری، علمی و تحقیقی که از آن زمان به بعد، جهت ایجاد وحدت اسلامی صورت پذیرفته است، شاهد ارائه دیدگاه هایی کاملاً ناهمگون و متضاد در این مسیر می باشیم؛ که البته از حیث میزان رعایت اصالت و خلوص در اندیشه دینی، به دو گرایش و بخش کلی قابل تقسیم اند.

ص: 27

1- فکر تقریب و دعوت به آن با پیشگامی شیخ محمد تقی قمی در مصر عنوان شد که با حمایت گسترده علمای طراز اول الأزهر و نیز مراجع معظم شیعه به ویژه حضرت آیه الله العظمی بروجردی توانست طی مدت کوتاهی نویسندگان بسیاری را جذب و جلب نماید .

دیدگاه‌هایی که به شوق ایجاد توانمندی و نیل به وحدت اسلامی، از رعایت ضابطه اصالت و خلوص غفلت ورزیده و معتقداند که: «در صدد نباشیم که بگوییم این حق است و آن باطل و به اصطلاح (در اثنای دعوا نرخ تعیین نکنیم) بلکه در صدد باشیم این اختلافات را کنترل کنیم، حدودش را مشخص کنیم...»! (1) «ما نمی‌گوییم، این حق است و آن باطل، ما در این صدد نیستیم...»! (2) «به نظر طبیعی می‌رسد که مُنادی وحدت بین مذاهب نباید بر حق و

باطل و صحّت و سقم آنها کار داشته باشد، مگر انحرافی بر خلاف ضرورت اسلام در آنها باشد. این همان روش حکیمانۀ رجال نامداری امثال سید جمال الدین و برخی شاگردان و همفکرانش بوده است.

اوج این دعوت با این شیوه، در دعوت «جماعة التقريب بين المذاهب الاسلاميه» به چشم می‌خورد... یادآور می‌شویم که این دو وظیفه مهم، یعنی دعوت به وحدت و حمایت از مذهب را نباید با هم یکجا جمع کرد... اما غالباً کتابها و مقالاتی که به نام وحدت اسلامی نوشته می‌شود به حق و باطل مذاهب و احیاناً گل آلود کردن آب برای سد وحدت و اثبات مذهب خود و ابطال مذهب طرف کار دارند...! (3) و نیز بر این باوراند که: «تقریب مطلوبیتی ذاتی دارد... یعنی همواره باید این شاخص را در مقابل خود قرار دهند تا مبادا از کسی فتوایی صادر شود که با این رکن

ص: 28

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 121

2- همو: ندای وحدت، ص 123

3- همو: مقاله عناصر وحدت اسلامی و مواقع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 25 و ص 52_53.

مخالف باشد... و در همه فعالیت های فرهنگی و علمی و در کلام، فلسفه، فقه، حدیث و رجال باید این شاخص بر همه حاکم باشد.»! (1) لذا اساس تفکر پیشگامان این گرایش بر این پایه استوار است که: حقیقت، قربانی همیشگی وحدت است!

گرایش دوم

دیدگاه هایی که در عین ایجاد توانمندی و اعتقاد و پایبندی به لزوم وحدت اسلامی، به رعایت ضابطه اصالت و خلوص و رعایت اصل حق طلبی و حقیقت جویی نیز کمال توجه را نموده اند.

با توجه به این دو گرایش می توان گفت: «وحدت اسلامی، از دو معنای درست و غلط برخوردار است.

«وحدت اسلامی» در معنای صحیح آن در واقع به معنای ایجاد یک اتحاد سیاسی در مقابل دشمن مشترک و پرهیز از نزاع، جنگ و خونریزی به بهانه اختلاف در عقاید مذهبی میان مسلمانان می باشد.

البته هیچ تعارضی میان این گونه از وحدت اسلامی که نام صحیح آن اتحاد اسلامی است، با طرح مباحث عقیدتی شیعه وجود ندارد و لذا نه تنها مرز حق و باطل را برای تحقق آن نمی توان بر هم ریخت، بلکه شایسته است که قبل از ایجاد آن، مرز حق و باطل به طور کامل مشخص و ترسیم گردد.

این مرزبندی دو فایده دارد: اولاً: اتحاد از مرز سیاست و مصلحت می گذرد و واقعی می گردد.

ثانیاً: در آینده، مصلحت اندیشی جهت حفظ این اتحاد سیاسی،

ص: 29

1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان و 80، ص 10-11.

موجب فراموشی حق و باطل و تحریف عقاید حقه شیعه نگردیده و وحدت صحیح اسلامی (اتحاد)، تبدیل به معنای غلط آن یعنی ذوب شدن در عقاید اهل سنت (1) نخواهد شد.

آشنایی با مصادیق این دو گرایش به شیوه نقل و نقد در ذیل این عنوان می خواهیم از قرائت هایی یاد کنیم که هر چند با هدف ایجاد وحدت اسلامی مطرح شده اند، اما با توجه به معیارهای ارزیابی کارنامه احیاءگری، با انتقادات جدی مواجه می باشند (2)، به گونه ای که نمی توان برای آنها منشأ دینی قائل شد و نام اندیشه دینی بر آنها نهاد، هر چند که شاید در مقطعی خاص، توانمندی خوبی نیز در جهت ایجاد وحدت اسلامی از خود نشان داده اند.

به دنبال معرفی هر یک از این قرائت ها، به نقل تحلیل های ارائه شده از سوی اندیشمندان مذهبی متعلق به گرایش دوم خواهیم پرداخت.

این تحلیل ها به منظور نقد و بررسی قرائت های ناخالص و ارائه دیدگاه های صحیح گردآوری شده است.

ص: 30

1- تذویب

2- از آن جایی که هدف ما در این نوشتار شناخت خطوط کلی و اصلی انواع شبهات و هشدار درباره آنها می باشد، به ارائه متن شبهات پرداخته ایم تا امکان شناسایی و ردیابی این اسنخ تفکرات را برای شما فراهم آوریم؛ در ضمن تذکر به این نکته را مناسب می دانیم که قائل شدن به هر یک از مصادیق مطرح شده، به نوعی در ارتباط با قبول و پذیرش مصادیق دیگر بوده و از ارتباط و تأثیرگذاری هر یک از شبهات در شکل گیری دیگری نباید غفلته ورزید. (ترتیب، نقد و بررسی های این شبهات نیز با توجه به همین ارتباط تنظیم شده است.)

شاید یکی از ساده ترین و در عین حال ناخالص ترین شیوه ها جهت ایجاد وحدت اسلامی که کاملاً مبتنی بر نقلهای مطرح شده در گرایش اول می باشد، دعوت به پرهیز از تحلیلهای اختلاف برانگیز و التزام به سکوت و اکنون در مرحله ای جدیدتر توصیه به نگفتن اسرار باشد! چنانچه اظهار شده: «حال اگر همان طور که می گویند، اینها اسرار آل محمد است پس باید آنها را مکتوم نگه داشت و فاش نکرد.»!

(1)

ص: 31

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در کتاب «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» (چاپ اول 1381)، ج 2، ص 29.

بدیهی است وحدتی که بر اساس تسامح علمی حاصل شود، وحدنی خیالی می باشد، چه رسد به این که سعی داشته باشیم تا با اظهاراتی از قبیل موارد زیر، در مسیر وحدت اسلامی قدم برداریم! برخی نمونه ها عبارت اند از: «در مسائل اختلافی از دیدگاه تقریب، از تو نظر بیفکنیم و بکوشیم راههای وفاق تازه بیابیم و از طرح اختلافات جدید، خودداری نمایم...»! (1) بسیاری از اختلافات در عصر ما بی مورد و سالیه به انتقای موضوع است، و باید بسیاری از مسایل را به دست فراموشی سپرد و در روش بحث و مناظره و طرح مسایل مورد اختلاف تجدید نظر کرد.»! (2) «ما نباید در این زمان نش قبر کنیم و مسائل اختلافی مرده را زنده کنیم و مطرح سازیم.»! (3) «در مجالسی که به عنوان وحدت تشکیل می گردد، یا مقالاتی که به این عنوان نوشته می شود، نباید مسائل اختلافی زیاد باز شود و تشریح گردد.»! (4) «خلاصه و نتیجه سخن ما در این مقال این است که... مسلمین نباید از اختلافات سران خود در چهارده قرن پیش سخن بمیان آورند، تا چه رسد به اختلافاتی که بعدا در میان آنها پیدا شده است.»! (5) «نقل هر گونه مطلبی که برادران سنی ما را بیازارد، حرام است.»! (6)

ص: 32

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص 135.

2- همو: پیام وحدت، ص 305.

3- سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البازغد مندرج در «کتاب وحلت»، ص 127.

4- همو: وحدت در نهج البلاغه، ص 138.

5- همو: وحدت در نهج البلاغه، ص 144.

6- محمد جواد حجّتی کرمان: روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

«... اگر بخواهیم که تقریب یا وحدت یا ائتلاف... انجام پذیرد باید صدا و سیما، رسانه های جمعی، روزنامه ها، گویندگان و نویسندگان ما در نوشته ها و اظهاراتشان رعایت بعضی مسائل را بکنند. در روضه خوانی ها (مخصوصاً در ایام فاطمیّه)، آن چه که احساسات اهل سنت را جریحه دار می کند... در مجامع عمومی گفته نشود و این رویه را از... مجامع رسمی مان حذف کنیم... بنده ادعا و اثبات میکنم که آن چه که بوسیله صدا و سیما، روزنامه ها، کتابها یا منبرها باعث جریحه دار شدن احساسات دینی اهل سنت می شود، حرام! است.»!

(1) «ما مسلمانها مجاز نیستیم برای حمایت از یک قومیت یا یک مذهب، ولو مذهب اهل بیت، به گونه ای عمل کنیم که وحدت امت را مخدوش سازد.»! (2) «از لحاظ وظیفه شرعی هر امری که به وحدت اسلامی صدمه میزند و وسیله ضعف اسلام و قوت کفر باشد حرام است و مسلم است که با این قبیل سخنان، وحدتی در جبهه اسلامی باقی نخواهد ماند و این جبهه در برابر جبهه کفر ناتوان خواهد شد.»!

(3)

ص: 33

-
- 1- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 63_64 .
 - 2- محمد واعظ زاده خراسانی، مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 11 .
 - 3- همو: پیام وحدت، ص 274 .

استاد علی عراقچی همدانی در کتاب «صد درس از بحث امامت» مطالب مبسوطی را در این زمینه ارائه نموده اند که خلاصه آن با حفظ اصل جملات ایشان، چنین است: «قبل از شروع بحث امامت، ممکن است مطلبی به ذهن بیاید... و آن شبهه این است که آیا در این زمان که مسلمین گرفتار دشمنان سرسختی هستند...، این بحث صلاح است یا نه؟ زیرا لازمه بحث امامت، دامن زدن به آتش های اختلافی است که بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله دامنگیر جامعه مسلمین شده و چه دشمنی ها و خونریزی ها که در اثر این مسئله ثله در داخله مسلمین رخ داده... و این اختلافات باعث این می شود که فرق مسلمین غافل از دشمن گردند... چون اتحاد مسلمین موضوع قابل اهمیتی است و بحثهای امامت موجب تفرقه است، برای حفظ وحدت، سکوت صلاح است... { زیرا } ضررش از تفرقه و جدایی که پایگاه نفوذ اجانب گردد، کمتر است.» (1) در پاسخ به این شبهه، این سؤال اساسی مطرح می گردد که: «آیا اتحاد و هماهنگی در هر چیزی و هر موضوعی مفید است، یا این که موضوعات از این نظر مختلف است. شکی نیست هر موضوعی که برای جمعیت و ملتی فایده خوب و عقلایی داشته باشد، همکاری و همفکری برای تحصیل آن لازم و مفید است؛ در مقابل اگر موضوعی مفید نباشد، اتحاد و هماهنگی برای به دست

ص: 34

1- علی عراقی همدانی: صد درس از بحث امامت، ص 9 و ص 12 .

آوردن آن گذشته از این که لازم نیست، ضرر هم دارد... بنابراین نباید کلمه زیبای اتحاد ما را گول بزنند، بلکه باید قبل از اتحاد «هدف» را در نظر بگیریم... گذشته از حکم عقل، قرآن هم اتحاد در راه حق را مقید و در راه باطل را مضر معرفی فرموده... اتحاد در راه خدا و همگامی در راه حق را دستور فرموده، نه در راه غیر خدا و باطل.»(1)

نتیجه این که به حکم عقل و قرآن هر انسانی وظیفه دارد قبل از این که دست اتحاد به کسی با جمعیتی بدهد موضوع را بررسی کند، اگر حق است، همکاری و اگر باطل است، جدایی نماید... پس اتحاد و یگانگی لازم و صحیح است، ولی باید قبل از صورت گرفتن اتحاد، هدف روشن باشد تا اتحاد زیر سایه حق و حقیقت قرار گیرد و به دست آوردن حق، جز با بحث و کنجکاوی البته در محیط دوستانه انجام پذیر نیست.»(2) اگر بخواهیم اختلافی که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در داخله مسلمین پدید آمد را از میان ببریم، باید علت آن را بیابیم و ریشه کن سازیم.

«ما باید بدانیم چه حوادث یا چه افرادی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علت اختلاف شده و با به دست آوردن آن ها و جدا کردنشان از اسلام، حقیقت اسلام را دریافت نماییم و بعد برای حفظ این حقیقت متحد شویم ناگفته پیداست، مسئله ای که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد و

ص: 35

1- همان منبع، ص 12-13

2- همان منبع، ص 14

موجب اختلاف شد، مسئله امامت و زمامداری بود و عده ای بعداً از پیغمبر مدعی این مقام شدند و اختلاف پدید آمد.

پس قبل از اتحاد لازم است در این موضوع بحث کنیم و حق را به دست آوریم تا اتحاد، متکی بر حق و حقیقت گردد و در غیر این صورت اتحاد نه ممکن است و نه مفید.» (1) «حالا- این شبهه پیش می آید که آیا گفتن حق در هر مورد و هر زمان خوب و صلاح است یا نه، ممکن است گفته شود در موردی که گفتن حق و بیان حقیقت دارای مفسده زیادی باشد، عقلاً باید سکوت کرد تا به این وسیله از بروز مفسد جلوگیری شود و شرعاً هم ائمه اطهار علیهم السلام تقیه را در مواردی که اظهار حق مفسده ای داشته باشد واجب فرموده اند...» (2) پس بهتر این است که ما برای حفظ حق و حقیقت راهی را طی کنیم که حق را به کلی فدا نسازیم و موجودیت و کیان مسلمین را به باد فنا ندهیم و به جای این گونه مباحث، بکوشیم هر چه بیشتر صفوف مسلمین را فشرده تر کنیم و از این حقیقت برای حفظ حقیقت بزرگتر صرفنظر نماییم.» (3) در پاسخ به این شبهه می گوییم: «باید موضوعات و موارد را بررسی کرد و در هر موردی که حق گویی مفید باشد، صلاح و اگر مضر باشد، صلاح نیست (4) {و باید سکوت کرد؛

ص: 36

1- همان منبع، ص 15.

2- همان منبع، ص 15_16

3- همان منبع، ص 18.

4- همان منبع، ص 18

ولی باید توجه داشت { بحث امامت از این موارد نیست و دارای فوائد زیادی است و هیچگونه ضرری و مفسده ای هم بر آن مترتب نمی شود، البته اگر طوری عنوان شود که مستلزم فحش و بدگویی نباشد. » (1) هنگامی که «انسان در بحث هدفی جز روشن شدن حق و حقیقت ندارد، پیداست که در این صورت مرجع بحث، دلیل و برهان است نه بدگویی و لجاجت... این گونه بحث کردن هیچ گونه ضرر و فساد ندارد و فواید زیادی هم دارا است. » (2) نتیجه این که بحث امامت در محیط خالی از غرض و فحش و اهانت و تعصب های کودکانه در هر زمان مفید و در این زمان هم صلاح است. » (3) «بعضی کوه فکراں چنین تصوّر میکنند که مثلاً چون شیعه معتقد به خلافت بلافصل علی علیه السلام و سنی ها معتقد به خلافت بلافصل ابوبکر هستند و امثال اینها، این تفرقه و جدایی بین آنها حکمفرماست که اگر روزی شیعه اسمی از خلافت به حق علی علیه السلام نبرد و نسبت به خلفای ثلاثه اظهار عقیده و محبت کند، اختلاف ریشه کن خواهد شد و ملت اسلام همه دست در دست هم، قدرت بزرگی به دست می آورند! اینها نمی دانند اگر فرضاً شیعه این کار را انجام دهد، دشمنان از راههای دیگری آتش اختلاف را روشن می کنند.

شاهد بر این معنا این که شما جمعیت شیعه را که دارای این عقیده

ص: 37

1- همان منبع، ص 19.

2- همان منبع، ص 20_21.

3- با اقتباس از همان منبع، ص 21.

هستند از مسلمین جدا کنید، بعد ملاحظه کنید سایر فرق مسلمین که از نظر عقیده به خلافت مثل هم هستند، آیا اتحاد و اتّفاقی دارند و دولت های آنها با هم برادر و متّحد و پشتیبان یکدیگرند و ملّتهای آنها زیر پرچم [اسلام] صف واحدی دارند؟ خواهید دید نه.»(1) «در حقیقت، مانع بزرگ و ریشه دار برای اتحاد و همبستگی

اجتماعات، استعمارگران و استثمار کنندگان هستند که در هر دوران و زمانی بوده و می باشند و فتنه ها و تفرقه ها به راه می اندازند.»(2) «آیا این دردها با سکوت کردن درباره حقّ علی علیه السّلام و فرزندانش درمان پذیر است تا ما سکوت کنیم؟ با این که این همه تفرقه ها و فتنه ها و خونریزی ها به واسطه این است که جمعیت شیعه نسبت به حقّ اهل بیت پیغمبر صلّی اللّهُ علیه وآله وفادار هستند و نسبت به غاصبین حقوق آنها بی مهر و عقیده! (بی انصافی تا چه حد و جهالت تا چه اندازه) پیکره اسلام و مسلمین در اثر کم خونی ضعیف شده، خونی که مایه حیات است در دنیا و آخرت، و خدا و پیغمبر معرفی کردند و همه فرق مسلمین نقل نموده اند، پیروی همه جانبه از علی و اولاد معصومین اوست.

برای تقویت اسلام و مسلمین باید هر چه زودتر دست به دامان آنها شویم نه این که مثل بعضی روشنفکرانها این مقدار خون کمی هم که در رگهای شیعه هست بیرون کشیم و فاتحه اسلام را بخوانیم، به خیال ایجاد وحدت و به دست آوردن قدرت و شوکت!»(3)

ص: 38

1- همان منبع، ص 22_23.

2- همان منبع، ص 22.

3- همان منبع، ص 24.

غافل از این که اگر وحدت طلبان روی مصلحت اندیشی های ظاهری وقت بخواهند که شیعیان از عقاید خاصه خود صرف نظر کنند.

دشمن با بهانه دیگری ایجاد اختلاف می کند.

«در هر صورت بحث امامت اگر متکی به برهان و دلیل باشد و خالی از تعصبات قدیمی و جدیدی و جدای از این مکان و آن مکان، لازم و موجب اتحاد است نه تفرقه.» (1) «زیرا در این بحث، عقاید خاصه طرفین مورد گفتگو قرار می گیرد و با مراجعه به مدارک اصیل اسلامی یعنی قرآن و احادیث صحیح و کنار زدن مطالبی که از ناحیه دشمن دانا و دوست نادان چهره زیبای حقیقت را پوشانیده، حق بی پرده خودنمایی می کند و ریسمان نجات الهی پدیدار می گردد و همه با هم... دست وحدت زیر سایه حق به هم می دهند و با یگانگی و فدا کاری، مجد و عظمت از دست رفته را با سرکوبی دشمنان خارجی و مزدوران آنها به دست آورند؛ زیرا چنین وحدتی، وحدت ریشه دار و زنده

است و اثر حیاتی دارد.» (2) این گونه بحث علمی موجب می شود: «با بررسی کامل، اسباب اختلاف را به دست آرند و حق و باطل را از هم جدا کنند و دشمنانی که با تردستی و لباسهای مختلف خرافات و باطل هایی را داخل حق نموده اند، بشناسند و از اجتماع خود کنار زنند و اسلام بی پیرایه و پاکی را که پیغمبر آورده بیابند.

ص: 39

1- همان منبع، ص 27 - 28.

2- همان منبع، ص 26 - 27.

این اجتماع، اجتماع با علم و معرفتی می‌شود و اتحاد در این زمینه، عالمانه و پُرثمر است برای داخلهٔ مسلمین؛ و کمرشکن است نسبت به اجانب و دشمنان.

در اینصورت بهانهٔ اختلاف عقاید از دست دشمن رفته و بهانه‌های دیگر هم اثری ندارد.

زیرا اساساً دشمن از جهل مردم استفاده می‌کند و بر آنها مسلط می‌شود و تفرقه می‌اندازد، علم و معرفت، سدّ محکمی است برای جلوگیری از نفوذ دشمن و بحث امامت سبب علم و معرفت و کشف حق و حقیقت است.»⁽¹⁾ بحث دربارهٔ امامت و خلافت موجب می‌شود: «اختلاف عقاید برطرف گردد و مسلمین همدیگر را بشناسند و

اتحادی که کمر دشمن را بشکند، تولید می‌گردد.»⁽²⁾ «برای جبران این نواقص لازم است مردم مسلمان از شیعه و سنی بپاخیزند و با تأسیس مجالس و محافل درسی و بحثی و اصلاح مجالس تبلیغی... نور اسلام و قرآن را در اعماق وجود مسلمین وارد کنند و ما باید بدانیم یک قسمت از مطالب اساسی و حیاتی که همهٔ مسلمین باید بیاموزند، مربوط به بحث امامت است، زیرا موضوع رهبری در اسلام از ارکان است.»⁽³⁾ «اگر مسلمین نسبت به معارف اصیل اسلام آشنا شوند، فرقی

مسلمین به هم نزدیک می‌گردند و اتحادی که از روی بیداری و

ص: 40

1- همان منبع، ص 29 .

2- همان منبع، ص 28

3- همان منبع، ص 31 - 32

علم و معرفت است، پدید می آید و این طور اتحاد، قدرت آفرین است و جلو نفوذ اجانب را میگیرد و چنین علم و معرفتی جز با تأسیس و تکمیل مجالس درسی و بحثی صورت پذیر نیست.»⁽¹⁾ استاد جعفر سبحانی ضمن ریشه یابی این نوع گرایش، به تحلیل آن پرداخته و می نویسد: گاه دیده می شود که برخی از جوانان ساده لوح و احیاناً فریب خورده، موضوع وحدت اسلامی را پیراهن عثمان کرده و کوششهای علمی حقیقت طلبان را به باد انتقاد می گیرند و می گویند: بحث دربارهٔ خلافت ابوبکر و علی علیه السلام و این که جانشینی از آن کدام بوده است، از بحثهای غیر مفید و بی ثمر می باشد...⁽²⁾ دارندگان این اندیشه از نتایج درخشان این بحث غفلت ورزیده، و لذا آن را یک نوع بحث غیر مهم و احیاناً بی فایده و یا خاری بر سر راه وحدت اسلامی اندیشیده اند. ولی ما فکر می کنیم که این اندیشه جز غفلت از فلسفه امام شناسی، ریشه دیگری ندارد و از یک نوع «سنّی زدگی» یا «وهابی مآبی» سرچشمه می گیرد.

... این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن، امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم که وظیفه او در حفظ مرزهای اسلامی و تقویت نیروهای دفاعی و... خلاصه می گردد... ولی از دید شیعه که امامت را امتداد رسالت و دنباله همان فیض معنوی نبوت می داند، وجود چنین

ص: 41

1- همان منبع، ص 32

2- [دربارهٔ این شبهه در همین کتاب بیشتر خواهیم نگاشت.]

بحثی لازم و ضروری است. زیرا در این صورت وظایف امام در امور یاد شده خلاصه نمی‌گردد، بلکه علاوه بر آن‌ها، وی مبین احکام الهی و مفسر معضلات قرآن و مرجع حلال و حرام پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هست...

این جاست که می‌بینیم بحث درباره‌ی جانشین علمی رسول خدا صلی الله علیه و آله رنگ ضرورت به خود گرفته و به صورت یک مسئله کاملاً حیاتی و زنده در می‌آید.

زیرا در این فرض، امام راهنمای امت در معارف و اصول و احکام و فروع است و تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود، هرگز به نتیجه مطلوب نمی‌توان رسید.

حتی اگر ما (1) مسئله خلافت را هم کنار بگذاریم و از موضوع زمامداری مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، که از آن امام معصوم است چشم‌پوشیم، تنها بررسی این مسئله که مرجع دینی و علمی پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کیست، از جهاتی حائز اهمیت بوده و با سعادت و خوشبختی و سرنوشت مسلمانان کاملاً ارتباط دارد. (2) ایشان همچنین می‌نویسند: «گروهی از تندروها که به تشکیل حکومت واحد اسلامی در سرزمینهای متعلق به مسلمانان علاقه شدیدی دارند، بحث و گفتگو در مسائل اختلافی را تحریم کرده و آن را مایه اختلاف و تشّت و گاهی در راه عقب‌گرد به دوران جنگهای خونین خلفای

ص: 42

1- [در مقام معاشات در بحث، نه به عنوان یک اعتقاد.]

2- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 12-14.

باید به این گروه یادآور شد که مسأله به این تند و تیزی و داغی نیست که آنان می انگارند، زیرا بحثی داریم تا بحثی، هر نوع بحثی که با واقع بینی خاصی، دور از تعصب های کور و کر، متکی بر مدارک اصیل اسلامی که مورد اتفاق طرفین است، انجام گیرد و افق های تاریک از عقائد اسلامی و حدیث و فقه را روشن سازد، نهایت آرمان اسلامی است که قرآن ما را به آن دعوت می کند.

مگر قرآن ما را به تدبّر در آیات و بهره گیری از عقل و خرد دعوت نمی کند؟ گروهی که بحث در مسائل اختلافی را تحریم می کنند و نویسندگان این مسائل را عوامل اختلاف انداز و شکاف آفرین قلمداد می نمایند، باید متوجه گردند که پیروی از چنین تر، سبب می شود که قسمتی از آیات قرآن و احادیث پیامبر و بخش اعظم تاریخ اسلام به دست فراموشی سپرده شود، نه کسی آنها را تفسیر کند، نه درباره آن بررسی به عمل آورد، نه در بسیاری از حوادث اسلامی، پرده ها بالا برود.

چه بهتر به جای حربه تحریم و ترور فکر و اندیشه، حربه اصلاح و پند به دست بگیریم و به نویسندگان اسلامی سفارش کنیم که در چنین وضع آشفته جهان اسلام و مسلمانان... در بحث و بررسی های خود، وضع مسلمانان را در نظر آورند، سپس قلم به دست بگیرند و هر نوع مسأله ای را با کمال بی طرفی بدون تعصب

ص: 43

کور، بی آن که در تجزیه و تحلیل مسأله، عواطف گروه دیگر را جریحه دار سازند، مورد بررسی قرار دهند و بدانند قضاوتها و داوریها و نوشته های آنان، در روز رستاخیز جزء پرونده اعمال آنها خواهد بود .

خلاصه: از دو نظر باید مسائل عقیدتی که بنیاد فکری هر مذهب را تشکیل می دهد، مطرح گردند.

1_ اتحاد و وحدت، فرع شناسایی قدر مشترکها و موارد اختلاف است، و وحدت های کورکورانه بدون شناسایی چنین موارد، یک اتحاد سطحی بوده و دیری نمی پاید.

2_ از آن جا که به صحت و استواری مکتب خود عقیده مندیم، فرزندان ما باید با خصوصیات این مکتب آشنا گردند و آن را با دلیل و منطق فراگیرند و از تقلید در عقاید بپرهیزند، در این صورت برای فراگرفتن این افراد هم که باشد، باید مسائل مورد اختلاف را طرح و بررسی کنیم و مکتب خود را به اخلاف و جانشینان خود بیاموزیم وگرنه مکتب به دست فراموشی سپرده می شود و جز نام بی مسماهی از آن باقی نمی ماند.

هر نوع بحث به گونه یاد شده، نه تنها زیانبخش و اختلاف آفرین نخواهد بود، بلکه گامی در راه وحدت اسلامی و یکپارچگی جامعه مسلمانان محسوب خواهد شد، هر گاه اندیشمندان هر گروهی، مسائل اختلافی را دور از هر نوع مجامله و عوامفریبی تشریح کنند، بسیاری از تهمت‌ها و دروغها، سوءظن ها و بدگمانیها، فرو ریخته و سیمای حقیقت با روشنی خاصی، خود را نشان می دهد.

... ما در طول زندگی خود دیده ایم هر کتابی که بر اساس واقع بینی با الهام از وجدان، مستند بر قرآن و حدیث، دور از ریاکاری و... نوشته شود، نه تنها مایهٔ اختلاف نبوده، بلکه دو گروه را به هم نزدیک ساخته و شجرهٔ اتحاد را زودتر به ثمر رسانده است.

... نباید از خاطر بُرد که این گونه پیشرفتها (1)، معلول دفاع راستین و منطقی شیعه از عقاید و اصول و فروع احکام خود می باشد، و اگر بنا بود به بهانهٔ حفظ وحدت اسلامی، شیعه دور این گونه مسائل را خط بکشد، نه حقیقتی روشن می گردید و نه شیعه آبرویی و حیثیتی تازه کسب می کرد.

بنابراین بحث منطقی و علمی، همراه با بیش صحیح اسلامی، دور از تعصب و گزافه گویی، پیراسته از تعصّب‌بهای کور، و اعمال الفاظ رکیک و دور از نزاکت، نه تنها اشکال ندارد، بلکه می تواند دو گروه از امت را به هم نزدیک سازد. (2)

ص: 45

1- [اشاره به صدور فتوای شیخ شلتوت در جوار پیروی از مذهب شیعهٔ امامیه].

2- استاد جعفر سبحانی پیشوایی از نظر اسلام، س 8 - 16.

لذا نمی توان هر گونه بحث و نقل هر گونه مطلبی را تنها به بهانه وحدت اسلامی ممنوع دانست.

علامه عسکری در این باره در ضمن مقاله ای می نگارند: «اگر گذشتگان به نام حفظ قرآن، از نوشتن حدیث پیغمبر و نشر آن منع نمودند، امروز به نام حفظ وحدت اسلامی از بحث در سیره و حدیث پیغمبر و تاریخ صحابه منع می نمایند... امروز نیز چنان اقتضا می کند که به نام حفظ وحدت اسلامی، خواهان بستن در بحث و تحقیق گردند. آری، پیروی از آن سیاست اقتضا می کند که در علم و تحقیق را ببندند، اما دین اقتضا می کند که در علم و تحقیق باز باشد .

بحث نکنید! شگفتا! جمله زیان آوری است. آیا بحث نکنید، برابر با در پی علم نباشید نیست! در سیره و حدیث و تاریخ بحث نکنید، یعنی در پی علم آنها نباشید! زیان آور است که به اسم دین می گویند بحث نکنید! برای چه ترک بحث و تحقیق کنیم؟ برای حفظ وحدت مسلمانان؟! آیا با ترک بررسی و تحقیق، آن همه اختلافات بین مسلمانان در آراء و افکار و احکام بر طرف می شود، یا به جا می ماند؟ آن همه اختلافاتی که ناشی از انتشار احادیث مجعوله و تاریخ مجعول بوده است؟ آیا باید بحث و بررسی را ترک کرد و در علم را بست؟ یا آن که با نرمی و ملایمت به قصد فهمیدن و فهمانیدن عقاید اسلام و احکام قرآن، در سیره و حدیث پیغمبر و تاریخ اسلام بحث نمود؟

حقّ این است که برای رسیدن به حقّ، و نشر حقیقت باید رسیدگی و بحث کرد.

علمای شیعه پس از امامان خود، این راه را پیموده اند و در نشر علوم و معارف اسلامی در قرون متمادی جان بر کف نهاده و بحث کرده اند، تا حقایق اسلامی را در دسترس مسلمانان نگاه دارند.»⁽¹⁾

ص: 47

1- سید مرتضی عسکری: جماسه عذیر (مجموعه مقالات)، ص 506_507 .

دعوت به سکوت و عدم تحلیل و بررسی های تاریخی، حتی در شکل و قالب روشنفکری نیز مطرح گردیده، همچون این بیان که: «پس اختلاف فعلی شیعه و سنی بر سر چیست؟ بر سر مسائل تاریخی است و انتخاباتی! (1)» که در 1380 سال پیش انجام گرفته است، آن را چنان بررسی می کنند که به کار دنیای من و تو نمی خورد، به درد آخرت من

می خورد. یعنی اگر ما حبّ علی را که در سقیفه حَقّش را پایمال کردند _ در دل داشته باشیم بعد از مرگ به بهشت می رویم و آنها که طرفدار کاندیداهای دیگرند به جهنّم می روند! (2)... یکباره تشیع را به صورت حبّ و بغضهای تاریخی درآوردند... بی آن که برای زندگی امروز و فردا مان ارزشی یا بر بینشمان تأثیری داشته باشد.» (3)

ص: 48

1- [منظور از انتخابات، اجتماع در سقیفه بنی ساعده و منظور از کاندیداهای دیگر، خلفا می باشند! گویا اساس پر انتخاب بوده و تنها در گزینش فرد الأیق تر استیاء شده است!]

2- [درباره جایگاه والای اعتقاد صحیح به امامت و تأثیر آن در رستگاری و سعادت اخروی، به کتاب «در جستجوی علم دین» تألیف: استاد سیّد محمّد ضیاء آبادی (ص 131 - 161) رجوع فرمایید.]

3- دکتر علی شریعتی: تاریخ و شناخت ادیان (مجموعه آثار 15)، ج 2، ص 26 - 27.

به نظر می‌رسد که این قبیل اظهار نظرها برگرفته از نوعی نگاه انحرافی به امامت می‌باشد (1) که ولایت را به حکومت تأویل کرده و همه مباحث مرتبط با امامت را در همین فضا تفسیر می‌کند.

چنانچه ابراز شده: غصب خلافت پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) بکیفیتی که انجام گرفت ظلم فاحشی بود که به حق و حقیقت وارد شد و نفس پیامبر از تصدی امر حکومت ممنوع و اسلام از برکات آن محروم ماند و هرچه بود، شد و گذشت و دیگر اعاده آن حق به من له الحق، محال و گفتگو از آن قیل و قال! است. (2) این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن باشیم و امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم و یا

همچون بعضی دیگر باشیم که: «فقط قائل به امامت به همان معنی رهبری اجتماعیند.

می‌گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را تعیین کرده بود برای رهبری بعد از خود و ابوبکر و عمر و عثمان بیجا آمدند.

همین مقدار شیعه هستند و در آن دو مسئله دیگر [یعنی مرجعیت مطلقه دینی و ولایت کلیه الهی] با اعتقاد ندارند و با سکوت می‌کنند. بعضی دیگر، مرحله دوم را هم قائل هستند ولی به مرحله سوم نمی‌رسند. (3)

ص: 49

1- ر.ک: علی لباف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل دوم.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 141.

3- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 57.

پاسخ استاد جعفر سبحانی: «هرگاه بحث پیرامون مسئله امامت و پیشوایی مسلمانان در همین حدود باشد که مثلاً بدانیم چه شخصی منصب اجتماعی و سیاسی اسلام را پس از پیامبر اداره نمود و تعیین این شخص به چه صورت بود... در این صورت بحث صرفاً جنبه تاریخی به خود گرفته و پس از چهارده قرن، بحث درباره آن برای نسل حاضر چندان آموزنده و سازنده نخواهد بود هر چند شناسایی همین افراد، برای مردم آن عصر، از مسائل ضروری و حتمی به شمار می رفت.

ولی اگر شکل بحث دگرگون گردد و گفته شود، موضوع بحث تنها رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی پس از درگذشت آن حضرت نیست، بلکه پیامبر علاوه بر این منصب، منصب دیگری [به نام] «مرجعیت در اصول و فروع» داشت و سخن در این جاست که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله رهبری این مکتب بر عهده کیست؟ و چه اشخاصی باید مرجع بیان حلال و حرام و امر و نهی الهی باشند، تا گفتار و نظر آنان درباره حقایق اسلام برای بشر تا روز رستاخیز حجت باشد؟ در این صورت شناسایی امام و بحث در باب امامت و پیشوایی دینی در متن زندگی هر مسلمانی قرار می گیرد و هیچ فردی بی نیاز از شناسایی آنها نخواهد بود.»⁽¹⁾ «از دید شیعه، که امامت را امتداد رسالت و دنباله همان فیض معنوی نبوت می داند، وجود چنین بحثی لازم و ضروری است... و

ص: 50

1- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 7_8.

به صورت یک مسئله کاملاً حیاتی و زنده در می آید؛ زیرا در این فرض ... تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود، هرگز به نتیجه مطلوب نمی توان رسید...»⁽¹⁾

ص: 51

1- همان منبع، 13.

یکی دیگر از شبهاتی که در حاشیه همین گرایش مطرح می‌گردد و در نهایت، نتیجه‌ای جز التزام به سکوت ندارد، عبارت است از این بیان که: «همین اشتغال به اختلافات، جوانان را از رسیدن به حقایق و اصول اساسی اسلام باز داشته، و روح ایمان را از مردم سلب کرده، تنها اسمی و رسمی از دین و دیانت در مردم بجای مانده است.»! [\(1\)](#) استاد مطهری در شرح و نقد این گونه دیدگاه‌ها می‌نویسند: «بحث در خلافت و امامت و حوادث ناگوار صدر اسلام و تکرار زیاد آن جریانهای نامطلوب - مخصوصاً در عصر حاضر که نسل جدید از نظر دینی دچار بحران روحی است - از ایمان و شور و علاقه آنها به اسلام می‌کاهد.

در گذشته ممکن بود که این بحثها اثر مطلوب داشته باشد و

ص: 52

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: اسلام آئین همبستگی، ص 13.

توجّهات را از یک شاخه اسلامی به سوی شاخه دیگر آن معطوف سازد، ولی در عصر حاضر بازگو کردن و ارائه دادن آن ها، افکار را نسبت به اصل و ریشه سست و متزلزل می کند.

چرا دیگران همواره در صدد کتمان زشتیهای تاریخ خویش می باشند و ما مسلمانان برعکس، همه سعی مان این است که آن ها را بازگو کنیم و احیاناً بزرگتر از آن چه بوده، جلوه دهیم؟! ما با نظر بالا نمی توانیم موافق باشیم.

تصدیق می کنیم که اگر نقد تاریخ تنها به صورت بازگو کردن و منعکس کردن حوادث نامطلوب آن باشد، اثرش همان است که در بالا گفته شد، ولی از آن طرف اگر تنها به ترسیم حوادث غرورآمیز قناعت شود و روی حوادث نامطلوب پوشیده شود، دیگر نقد تاریخ نیست، تحریف تاریخ است... گذشته از اینها فرضاً در موارد عادی چشم پوشی از زشتی های تاریخ روا باشد، در مواردی که با متن اسلام و اساسی ترین مسأله اسلام یعنی مسأله رهبری مربوط است و سرنوشت جامعه اسلامی وابسته به آن است، چون رواست؟ چشم پوشی و اغماض از چنین مسأله ای در حکم اغماض و چشم پوشی از سعادت مسلمین است.

به علاوه اگر پیشگاه تاریخ، حقوقی پایمال شده باشد، خصوصاً اگر صاحبان آن حقوق با فضیلت ترین افراد امت باشند، چشم پوشی از بیان حقایق تاریخ را جز همکاری زبان و قلم با شمشیرِ ستم نامی نمی توان نهاد.» (1)

ص: 53

اگر نقش و میزان تأثیرگذاری دعوت وحدت طلبان به سکوت و پرهیز از طرح مباحث اختلاف برانگیز را از خاطر نبریم و در عین حال به حجم زیاد نقدهای مطرح شده در این زمینه و تأکید بر لزوم طرح بحث‌های عقیدتی توجه کنیم، طبیعی می‌نماید که با یک تغییر شیوه در طرح این قبیل افکار مواجه شویم؛ قالب جدیدی که می‌تواند همان مبنای گذشته را ادامه دهد.

این تغییر موضع ظریف عبارت است از دعوت به عدم طرح مسائل مورد اختلاف، به ویژه در زمینه واقعه سقیفه و از جمله هجوم به بیت وحی، غصب فدک و شهادت حضرت زهرا علیها السلام، اما این بار تحت عنوان جدید و فریبنده «عدم افشای اسرار»! (1) که در نهایت به تحریف و انکار حقایق، آن هم به منظور طرح نشدن ابدی آن می‌انجامد!

ص: 54

دکتر محمد اسدی گرمارودی در پاسخ به این شبهه می نویسد: «اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله دو گونه بوده است: یکی اسراری بوده است که خود آن بزرگواران اصرار بر پنهان کردن آنها داشتند و تنها برای اصحاب سر خود بیان می فرمودند. مُحَقَّق است که این مطالب نمی بایست گفته می شد، زیرا عموم طبقات، ظرفیت و تحمل آنها را نداشتند.

اما دیگری، اسراری بوده است که به جهت تقیه و با شرایط خاص زمانی و مکانی می باید پنهان می مانده است، نه برای همیشه تاریخ.

بنابراین، ناآگاهی نسبت به این حقایق_ که زمان پنهان کردنشان گذشته است - باعث دوری از بحث و محروم شدن از مواهب دین حق خواهد بود؛ همان گونه که خود حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدک، خطاب به سران مهاجر و انصار فرمودند، شما موظف به رساندن این حقایق به آیندگان هستید.» (1)

ص: 55

1- دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته (نقد مقالاتی درباره وحدت اسلامی از محمد جواد حجّتی کرمانی)، ص 63 - 64.

یکی از برداشت‌های اشتباهی که از معنای وحدت اسلامی صورت گرفته دعوت به اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی می‌باشد.

نکته ای که در این زمینه نباید از آن غفلت ورزید این است که اغلب این طرح، نه جهت ایجاد مذهبی واحد، بلکه به منظور جلوگیری از طرح مسائل اعتقادی شیعیان به کار می‌رود.

در این روش، ما با شیوه و صورتی جدید از همان ایدة التزام به سکوت! برخورد می‌نماییم که به سخن گفتن در مسائل مورد اشتراک دعوت می‌کند! لذا در این دیدگاه از بحث علمی و تحقیق استقبال زیادی

می شود، ولی نه در موضوعاتی همانند امامت، بلکه فقط در زمینه موضوعاتی که به ظاهر بین همه فرق اسلامی مشترک اند؛ و بدین ترتیب باز هم به بهانه وحدت، اساسی ترین ویژگی مکتب تشیع یعنی اعتقاد به امامت به فراموشی سپرده می شود.

چنانچه اظهار گردیده: «اما تمام کوششمان این است که مذاهب، خودشان را از ذهنیتهای گذشته، تهی کنند و در چهارچوب دلیل و برهان بحث کنند، حتی حساسترین مسایلی که ما داریم، یعنی مسأله خلافت و امامت... حتی در این مسأله به نحو منطقی و دور از احساسات، می توان بحث کرد، نه به انگیزه رفع اختلاف بلکه به انگیزه کنترل اختلاف و یک نوع صلح میان طرفین، تا لااقل هر دو طرف قانع شوند که در حال حاضر میدان داری در این بحث مورد نیاز مسلمین نیست، بلکه ضرر هم دارد.»⁽¹⁾

نقد و بررسی

استاد مرتضی مطهری در زمینه ارائه برداشت غلط از وحدت اسلامی می نویسند: «ایراد دوم این است که با طرح و بحث این مسائل تکلیف اتحاد اسلامی چه می شود؟ آن چه بر سر مسلمین آمد، شوکت آن ها را گرفت و آنها را زیر دست و توسری خور ملل غیر مسلمان قرار داد، همین اختلافات فرقه ای است.

استعمار، چه کهنه اش و چه نو،

ص: 58

بهترین ابزارش شعله ور ساختن این کینه های کهنه است.

پدر تمام کشورهای اسلامی، بلا استثناء دست افزارهای استعمار به نام دین و به نام دلسوزی ب-رای اسلام، دست اندرکار تفرقه میان مسلمین اند.

آیا آن چه تاکنون از این رهگذر کشیده و چشیده ایم کافی نیست که باز هم ادامه دهیم؟ آیا طرح این گونه بحثها کمک به هدفهای استعماری نیست؟ جواب این است که بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرمترین نیازهاست و درد اساسی جهان اسلام همین کینه های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همینها استفاده می کند.

اما به نظر می رسد که اعتراض کننده در مفهوم «اتحاد اسلامی» دچار اشتباه شده است.

مفهوم اتحاد اسلامی که در صد سال اخیر میان علماء و فضلاء مؤمن و روشنفکر اسلامی مطرح است این نیست که فرقه های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرفنظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند. چه این کار نه منطقی است و نه عملی.

چگونه ممکن است از پیروان یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود آن را جزء متن

اسلام می داند صرف نظر کند؟ در حکم این است که از او بخواهیم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم پوشد.

پابند کردن مردمی به یک اصل مذهبی و یا دلسرد کردن آنها از آن، راههای دیگر دارد و طبیعی ترین آنها منطق و برهان است.

با خواهش و تمنا و به نام مصلحت، نه می توان قومی را به اصلی مؤمن ساخت و نه می توان ایمان آنها را از آنها گرفت.

ما خود شیعه هستیم و افتخار پیروی اهل البیت علیهم السلام را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحبّ و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی دانیم، نه توقع کسی را در این زمینه می پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند... اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصّات هر فرقه ای نوعی خرق اجماع مرکّب است (1) و محصول آن چیزی است که قطعاً غیر از اسلام واقعی است.

زیرا بالاخره مختصّات یکی از فرق جزء متن اسلام است و اسلام مجرد از همه این مشخصّات و ممیّزات و مختصّات وجود ندارد... در اصطلاحات معمولی عرف، فرق است میان حزب

واحد و جبهه واحد.

وحدت حزبی ایجاب میکند که افراد از نظر فکر و ایدئولوژی و راه و روش و بالاخره همه خصوصیات فکری به استثناء مسائل شخصی یک رنگ و یک جهت باشند.

اما معنی وحدت جبهه اینست که احزاب و دسته جات مختلف در عین اختلاف در مسلک و ایدئولوژی و راه و روش، به واسطه مشترکاتی که میان آنها هست در مقابل دشمن مشترک در یک

ص: 60

1- [قول جدیدی غیر از آن چه بر آن اجماع وجود دارد. (ر.ک: لغتنامه دهخدا، ج 26، 450)]

صف جبهه بندی کنند.

و بدیهی است که صف واحد در برابر دشمن تشکیل دادن با اصرار در دفاع از مسلک خود و انتقاد از مسلکهای برادر و دعوت سایر برادران هم جبهه به مسلک خود به هیچ وجه منافات ندارد... به هر حال طرفداری از تر «اتحاد اسلامی، ایجاب نمی کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود.

آن چه نباید صورت گیرد، کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه های مخالف را بر می انگیزد، اما بحث علمی سروکارش با عقل و منطق است، نه عواطف و احساسات. «(1)

ص: 61

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 16_19.

یکی از ایده‌هایی که از آغاز گرایش‌های وحدت‌طلبانه مطرح گردیده و هم‌اکنون نیز کم و بیش می‌توان رگه‌های این نوع اندیشه را مشاهده نمود، کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف و شکاف میان اعتقادات مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا می‌باشد.

بدیهی است هر چه میزان تفاوت و تناقض میان عقاید دو مکتب عمیق‌تر و شدیدتر باشد، نزدیک ساختن پیروان این دو مکتب به یکدیگر دشوارتر می‌نماید؛ بنابراین، مصلحت‌اندیشی وحدت‌طلبانه اقتضا می‌کند که در مقام ادعا، تا آنجا که ممکن است این تعارض‌ها ضعیف‌تر جلوه داده شود.

اگر فردی را به عنوان ناظرِ بی طرف در نظر بگیریم و از او بخواهیم مجموعه عقاید این دو مکتب را خواننده و سپس دربارهٔ وجوه اختلاف آنها قضاوت نماید، بی تردید به ما پاسخ خواهد داد که اختلافات موجود در عقاید تشیع و تسنن، به طور قطع بیش از میزانی است که منادیان وحدت اسلامی جلوه می دهند .

هر چند عنوان بسیاری از مباحث میان معتقدات دو مکتب مشترک است، ولی محتوای مطرح شده در ذیل آنها اختلاف های عمیق دارند و تردیدی نیست که تکیه بر اشتراک در عناوین، تنها وحدتی خیالی را به ارمغان می آورد، زیرا مباحث مطرح شده در ذیل همین عناوین مشترک، به طور کامل با همدیگر در تناقض و اختلاف می باشند.

نگاهی به کتاب های: «همراه با راستگویان»، «از آگاهان پرسیده» و دیگر آثار و نوشته های دکتر محمد تیجانی که پس از هدایت به تشیع تألیف نموده است، صحت این برداشت را به اثبات می رساند.

از این رو به نظر می رسد که این گرایش وحدت طلبانه، هر چند ممکن است در ابتدای راه، از توانمندی خوبی برخوردار باشد، ولی فاقد اصالت و خلوص و خالی از آن است؛ هر چند اظهار شود: «ما با دقت نظر در می یابیم که حدود هشتاد و پنج درصد بلکه نود درصد عناصر اعتقادی، فقهی و اخلاقی بین تمامی مذاهب مشترک است، ما بایستی بر این اصول مشترک که به وحدت مسلمانان می انجامد تأکید بورزیم.»⁽¹⁾

ص: 64

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام و علت ص 151 .

واقعیتی وجود دارد و آن این که مذاهب در اصول مشترک اند.»! (1) «فرق اسلامی نقاط مشترک بسیاری در فقه، اصول، کلام، اخلاق، حدیث و فرهنگ اسلامی دارند.»! (2) «اصول و کلیات اعتقادات تقریباً قطعی و مشترک بین مذاهب است و مسائل جانبی و فرعی غالباً مورد اختلاف است و هر کدام نظری خاص دارند.»! (3) «... پیروان مذهبی که تقریباً از قرن دوم سابقه دارند، و دارای فقه و کلام و ملتزم به شریعت اند، در اصول با یکدیگر اختلاف ندارند، و اختلافشان تنها در فروع است.»! (4) «ما مسلمانان نیز در این عصر یک چنین داستانی داریم، همگی دارای یک خدا و یک پیغمبر و یک کتاب و یک قبله هستیم؛ نماز، روزه، حج و سایر ضروری های دینمان یکی است؛ ولی در اثر بی اطلاعی از یکدیگر تصوّرات بیهوده ای درباره یکدیگر داریم.»! (5) «اکنون هزار و سیصد و نود و اندی از آغاز دعوت اسلامی می گذرد و در سراسر جهان بیش از ششصد و پنجاه میلیون مسلمان در میان سه میلیارد سکنه روی زمین زندگی می کنند. با وجودی که عوامل تفرقه ظاهری ایشان را همواره از یکدیگر جدا نگهداشته ... باز می نگریم که در میان یک مسلمان چینی و اندونزی با یک مسلمان تاتار و سیاه پوست و ایرانی و عرب، ابدأ

ص: 65

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13.
 - 2- همو: پیام وحدت، ص 235.
 - 3- همو: پیام وحدت، ص 270.
 - 4- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12.
 - 5- عبدالکریم بی آزار شیرازی: اسلام آئین همبستگی، ص 11.

نقطهٔ اختلاف اساسی در دین و عقیده وجود ندارد....»! (1) «اگر اهل سنت به برادران شیعی خود آشنایی حاصل کنند و نیز شیعه درست برادران سنی خود را بشناسد، بر ایشان روشن می شود که اختلاف میان آنان، اختلاف اصولی و اساسی نیست و بسیاری از شبهه هایی که در افکار هر دسته ای نسبت به دسته دیگر پیدا شده جز افترا چیزی نیست.»! (2)

«شریعت اسلامی زائیدهٔ وهم و خیال نبوده بلکه دارای اصول ثابتی است که هیچ مسلمانی از هر فرقه ای که باشد بر سر آن اختلافی ندارد و اگر اختلافی باشد در شاخ و برگ این اصول است نه در اصول آن...»! (3) «مردمی که در خدا، دین، رسول، قبله و کتاب که سنگ بنیان عقیده آنهاست، توافق دارند... باید همواره به اصول و سنگهای بنیادین عقیده خود فکر کنند و آنها را عوامل خلل ناپذیر اتحاد و همبستگی و تعاضد خود بدانند.»! (4) اشاعهٔ چنین افکار ناسرّره ای بیشترین ضربه را به پیکرهٔ تشیع و مبانی اعتقادی آن وارد خواهد آورد که منجر به فراموشی معارف ناب مطرح شده در این مکتب می گردد.

بدین ترتیب اصل انحصارِ هدایت در پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شکسته شده و رکن مهمی از استوانه های تشیع فرو می ریزد.

ص: 66

-
- 1- محمد محیط طباطبائی: سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، ص 168 .
 - 2- شیخ محمد تقی قمی: مقالهٔ مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 138.
 - 3- محمد جواد مغنیه: مقالهٔ مندرج در «اسلام آئین همبستگی»، ص 103.
 - 4- سید جواد مصطفوی: مقالهٔ وحدت در نهج البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 120.

وقتی امروز به جهت مصلحت اندیشی های وحدت طلبانه، به گونه ای از عقاید دو فرقه سخن می گوئیم که در آن امامت اهل بیت علیهم السلام نادیده انگاشته می شود، معلوم است که چه نتایج نامطلوبی را از اشاعه این تفکرات مشاهده خواهیم نمود.

(1) جهت نقد و بررسی دیدگاههای مطرح شده، بایستی درباره امامت و جایگاه آن در دین اسلام سخن بگوئیم.

لذا در این موضوع به نقل دیدگاه های متفکرانی خواهیم پرداخت که خود از طرفداران وحدت اسلامی به معنای صحیح و خالص آن می باشند.

پس از مطالعه این تحلیل ها خواهید دانست که نه تنها میان عقاید دو مکتب در زمینه امامت فرق عمده ای وجود دارد، بلکه همین تفاوت موجب گردیده تا در سایر مباحث اعتقادی نیز میان تعالیم دو مکتب، اختلافات عمیق، جدی و واضحی ایجاد گردد.

بدیهی است، مکتبی که به امامت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، تمامی عقاید و معارف دین را از ایشان دریافت می کند و در مقابل، مکتبی که هیچ اعتقادی به امامت اهل بیت علیهم السلام ندارد، در کسب معارف اسلامی نیز به آنان مراجعه ای نخواهد داشت.

لذا اختلاف در اعتقاد به امامت، خود می تواند دورنمایی از اختلافات موجود در سایر مباحث مذهبی (فقهی، عقیدتی و اخلاقی) میان مکتب خلفا و مکتب عترت علیهم السلام را ترسیم نماید.

ص: 67

1- ر.ک: دکتر عبدالکریم سروش: آئین شهریاری و دینداری، ص 169_183؛ متن تحریر شده سخنرانی وی در کنگره وحدت (1367)،

دانشگاه تهران

شیعه معتقد است: «امامت همان اصلی است که امتیاز خاص فرقه امامیه بوده و این فرقه به آن سبب از سایر فرق مسلمین ممتاز گردیده است، و این فرق جوهری و اصلی است.»⁽¹⁾ بر همین اساس استاد مرتضی مطهری در این باره می گویند: «در میان ما شیعیان مسئله امامت اهمّیت فوق العاده ای دارد و در میان سایر فرق اسلامی آنقدر برای این مسئله اهمّیت قائل نیستند.

سرّ مطلب اینست که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرق اسلامی متفاوت است.

البته جهات مشترکی⁽²⁾ در کار هست ولی یک جهات اختصاصی هم در معتقدات شیعه در باب امامت هست که به همین جهت مسئله امامت اهمّیت فوق العاده ای پیدا می کند.

مثلاً ما شیعیان وقتی که می خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان بکنیم می گوئیم اصول دین توحید است و نبوت و عدل و امامت و معاد.

امامت را جزء اصول دین می شماریم. اهل تسنن هم قائل به نوعی امامت هستند و اساساً منکر امامت به یک معنا نیستند، امامت

ص: 68

1- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء: اصل الشیعة و أصولها، ص 107 .

2- «در بعضی از موارد اهل تسنن هم قائل به پیشوایی و امامت هستند ولی در کیفیت و شخصش با ما اختلاف دارند اما در بعضی از مفاهیم امامت از منکر چنین امامتی هستند نه این که قائل به آن هستند و در فردش با ما اختلاف دارند. امامتی که مورد قبول آن ها هم هست ولی در کیفیت و شکل و فرئش با ما اختلاف دارند امامت به معنی زعامت اجتماع است.» (استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 46_47)

را به شکل دیگری قائلند، ولی به آن شکلی که قائل هستند، از نظر آنها جزء اصول دین نیست بلکه جزء فروع دین است.

بالا-خره ما در مسئله امامت اختلاف داریم. آنها قائل به نوعی امامتند و ما قائل به نوعی دیگر. چطور شده است که شیعه امامت را جزء اصول دین می‌شمارد ولی اهل تسنن از فروع دین می‌شمارند؟ علتش همان است که عرض کردم: مفهوم امامت در شیعه با آن چه که در اهل تسنن هست، متفاوت است.»⁽¹⁾ «اگر مسئله امامت در همین حدّ می‌بود یعنی سخن فقط در رهبر سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر بود، انصافاً ما هم که شیعه هستیم امامت را جزء فروع دین قرار می‌دادیم نه اصول دین... اما شیعه که قائل به امامت است تنها به این حدّ اکتفا نمی‌کند که علی علیه السلام یکی از اصحاب پیغمبر، ابوبکر و عمر و عثمان و صدها نفر دیگر حتی سلمان و ابی ذر هم یکی از اصحاب پیغمبر بودند و علی علیه السلام از آنها برتر بوده، افضل، اعلم و اتقی و الیق از آنها بوده⁽²⁾ و پیغمبر هم او را معین کرده بود.

نه، شیعه در این حدّ واقف نیست، دو مسئله دیگر می‌گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیستند، نه این که قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می‌کنند.

یکی مسئله امامت به معنی مرجعیت دینی است.

گفتیم که پیغمبر

ص: 69

-
- 1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 45_46. «در واقع باید چنین گفت که در نظر شیعه مسئله ای به نام امامت مطرح است که اهل تسنن او اساس آن را قبول ندارند، به این که در شرائطش با آنها اختلاف دارند.» (همان منبع، ص 117 - 118)
 - 2- [اکتفا به این میزان _ که غفلت از انتصاب و نعمت الهی را به دنبال دارد. امروز هم مشاهده می‌شود.]

مردم وقتی می خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر می پرسیدند.

آنچه را که در قرآن نبود از پیغمبر سؤال می کردند. مسئله اینست که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر هم به عموم مردم گفته است؟ یا نه، آن چه پیغمبر برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد.

علی علیه السلام وصی پیغمبر بود و پیامبر، تمام... آن چه را که هست و باید گفته بشود، به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته از خود... که مثل خودش در گفته اش خطا و اشتباه نمی کند و ناگفته ای از جانب خدا نیست الا این که او میداند معرفی کرد و گفت: ایها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال بکنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید. در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود... کارشناسی من جانب الله، (و ائمه علیهم السلام) یعنی افرادی که اسلام شناس هستند... افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است، علوم اسلام را از پیغمبر گرفته اند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده به علی علیه السلام و از علی علیه السلام رسیده به امامان بعد و در تمام ادوار ائمه، علم اسلام، یک علم معصوم غیر مخطیء که هیچ خطا نمی کند، از هر امامی به امامان بعد رسیده است.»⁽¹⁾ «در مورد مسئله امامت، آن چه که در درجه اول اهمیت است،⁽²⁾

ص: 70

1- همان منبع، ص 50_52.

2- [البته پس از موضوعیت ولایت و امامت.]

مسئله‌ی جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی، البته بدون شک کسی که به او وحی می‌شد. پیغمبر اکرم بود و بس و با رفتن ایشان مسئله‌ی وحی و رسالت به کلی قطع شد.

مسئله‌ی امامت اینست که آیا با رفتن پیغمبر، بیان آن تعلیمات آسمانی که دیگر در آنها اجتهاد و رأی شخصی وجود ندارد، در یک فرد متمرکز بود به طوری که مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم هر چه از او در مسائل دینی سؤال می‌کردند، میدانستند که پاسخ وی مَرِّ حَقِّ و حقیقت است و رأی و فکر شخصی نیست که ممکن است اشتباه کرده باشد و روز بعد آن را تصحیح کند؟ ما درباره‌ی پیغمبر این سخن را نمی‌گوییم و نمی‌توانیم بگوییم... آیا بعد از پیغمبر، انسانی وجود داشت که واقعاً مرجع احکام دین باشد آن طوری که ایشان مرجع و مبین و مفسر بودند؟... گفتیم وجود داشته است با این تفاوت که آن چه پیغمبر در این گونه مسائل می‌گوید مستند به وحی مستقیم است و آن چه ائمه علیهم السلام می‌گویند مستند به پیغمبر است؛ نه به این شکل که پیغمبر به آنها تعلیم کرد، بلکه به آن شکلی که می‌گوییم علی علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله

بابی از علم به روی من باز کرد که از آن باب هزار باب دیگر باز شد.

ما نمی‌توانیم تفسیر کنیم که این چگونه بوده است، همان طور که وحی را نمی‌توانیم تفسیر کنیم که پیغمبر چگونه علم را از ناحیه‌ی خدا می‌گیرد، نمی‌توانیم تفسیر کنیم که چه نوع ارتباط معنوی میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود که پیامبر حقایق را... به علی آموخت و به غیر او نیاموخت.» (1)

ص: 71

«بنابراین آن روح اصلی امامت اینست که اسلام که دینی است جامع و کلی و پرفروغ، آیا بیان آن همان مقداری است که در قرآن اصول و کلیاتش ذکر شده و در کلمات پیغمبر اکرم که خود اهل تسنن هم روایت کرده اند، توضیحاتش بیان گردیده است؟ هر چه اسلام بود، همین بود؟ البتّه نازل شدن اسلام بر پیغمبر تمام شد ولی آیا اسلام بیان شده همان بود؟... یا این که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله اسلام نازل شده بر ایشان که هنوز خیلی از مسائل آن از باب این که باید حاجت پیش بیاید، زمان بگذرد و تدریجاً بیان شود، بیان نشده بود، نزد علی علیه السلام بود که ایشان می بایست برای مردم بیان کند.» (1) «اهل تسنن برای هیچکس چنین مقامی قائل نیستند.

پس آنها در این گونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند نه این که قائل به امامت هستند و میگویند علی علیه السلام امام نیست و ابوبکر چنین است.

برای ابوبکر و عمر و عثمان و به طور کلی برای هیچیک از صحابه چنین شأنی و مقامی قائل نیستند... ماهیّت بحث برمی گردد به این معنا که مسلماً وحی فقط به پیغمبر اکرم می شد. ما نمی گوئیم که به ائمه وحی می شود. اسلام را فقط پیغمبر صلی الله علیه وآله به بشر رساند و خداوند هم آن چه از اسلام را که باید گفته بشود به پیغمبر گفت. اینطور نیست که قسمتی از دستورات اسلام نگفته به پیغمبر مانده باشد.

ولی آیا از دستورات اسلام نگفته به عموم مردم باقی ماند یا نه؟ اهل تسنن حرفشان

ص: 72

اینست که دستورات اسلام هر چه بود همان بود که پیغمبر به صحابه اش گفت.

بعد در مسائلی که در مورد آنها از صحابه هم چیزی روایت نشده، گیر می کنند که چه کنیم؟ این جاست که مسئله قیاس وارد می شود و می گویند ما اینها را با قانون قیاس و مقایسه گرفتن تکمیل می کنیم که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید یعنی خدا دین ناقص فرستاد که شما بیایید تکمیلش کنید؟! ولی شیعه می گوید نه خدا دستورات اسلام را ناقص به پیغمبر وحی کرد و نه پیغمبر آنها را ناقص برای مردم بیان کرد.

پیغمبر کاملش را بیان کرد، اما آن چه پیغمبر کامل بیان کرد، همه آن هایی نبود که به عموم مردم گفت.... بلکه همه دستوراتی را که من جانب آله بود به شاگرد خاص خودش گفت و به او فرمود تو برای مردم بیان کن.» (1) «این جاست که فرضیه شیعه با فرضیه اهل تسنن در مسئله بیان و اخذ دین در اساس فرق می کند.»

(2) بر همین اساس شیعه به موضوعیت امامت معتقد است و همان طور که استاد سید محمد ضیاء آبادی مطرح نموده اند: «ما در همه چیز با آنها اختلاف داریم، هم در اصول دین و هم در فروع دین، از اصل توحید گرفته تا برسد به مسائل فرعی! منتهی

ص: 73

1- همان منبع، ص 52_54.

2- همان منبع، ص 76. [در بخش های بعدی که به نقد ادعای «معذور بودن روی برتافتگان از مکتب اهل بیت علیهم السلام»! خواهیم پرداخت به یاد داشتن مبانی مطرح شده در این بیر میں مفید خواهد بود.]

در دو مسئله اختلاف ما با اهل تسنن بارز و روشن است و اختلاف عمیقی است.

یکی در اصول دین است و دیگری در فروع دین.

در هر دو مورد اختلاف بارز با هم داریم.

در اصول عقاید در مسئله امامت با آنها اختلاف داریم که رکن اساسی مذهب و دین ما (امامت) است.

باید گفت از این جهت ما از زمین تا آسمان با آنها اختلاف داریم.

زیرا ما معتقدیم اصل امامت تحقّق بخش به تمام اصول و معارف دینی ماست. یعنی اگر توحید و نبوّت و اعتقاد به معاد باشد، ولی اعتقاد به امامت در کار نباشد، همه اش هیچ است و پوچ است و بی اثر این اعتقاد ماست.

منظور این که اعتقاد ما این است که اصل امامت رکن اصیل و پایه‌ی اساسی دین ماست که اگر نباشد، هیچ چیز ما درست نیست.

نه تنها فروع دین باطل و از بین رفته است، بلکه معارف و اصول دینی هم ارزشی نخواهد داشت.»⁽¹⁾ «آقایان اهل تسنن میگویند مسئله امامت هیچ نقشی در دین ندارد و علی علیه السلام هیچ موقعیتی در مسائل دینی ندارد.

دین همان است که پیغمبر آورده، توحید، نبوّت و معاد.

بعد هم واگذار به امت شده است. خود امت مسئله حکومت را تدبیر می کنند.

خیال کرده اند امامت یعنی همان حکومت و زعامت اجتماعی.

و آن را خود مردم می توانند اداره کنند.

ص: 74

1- استاد سیّد محمد ضیاء آبادی: جزوه صفیر هدایت (متن پیاده شده سخنرانی استاد در تاریخ 79/11/21)، تفسیر آیه 41 سوره انفال، ص 10_11.

پس علیّ امیر علیه السّلام هیچ نقشی دربارهٔ دین ندارد و این اعتقاد نقطهٔ مقابل اعتقاد ماست.

ما می‌گوییم اصلاً نقش اساسی در دین را علیّ امیری علیه السّلام دارد.

رسالت پیغمبر بستگی به امامت علی علیه السّلام دارد که اگر امامت علی علیه السّلام نباشد، اصلاً رسالت نبی تحقق نمی‌یابد.

پس معلوم است که بین ما و آنها از زمین تا آسمان فاصله است.

ما می‌گوییم اگر علی علیه السّلام نباشد، اسلام نیست، اسلام، لا اسلام است.

آنها می‌گویند: خیر، اسلام بی‌علی هم اسلام است.

ما می‌گوییم: نسبت میان اسلام و علی نسبت پوست و مغز است و نسبت جسد و روح است. یعنی اگر علی علیه السّلام نباشد، اسلام جسدی بی روح است و پوستی بی مغز است.

آنها می‌گویند: خیر، اسلام بی علی هم زنده است و هم مغزدار است. خیلی بین ما و آنها فاصله است. «(1) هر چند که جهت دست یابی به وحدت ادّعا شود: «معرفت امام طریقیّت دارد نه موضوعیّت چون فقط راه شناختن احکام دین است! و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیّت داشته باشد.»(2)

ص: 75

1- همان منبع، ص 12 - 13.

2- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص 176.

همان طور که می دانیم یکی از اهداف صحیح اتحاد اسلامی، جلوگیری از نزاع، درگیری و جنگ و خونریزی میان مسلمانان است.

از آنجایی که بر اساس شریعت اسلامی، مسلمان تحت حمایت قوانین حقوقی اسلام بوده و در رأس این حقوق حفظ حرمت جان و مال آنها قرار دارد و از سوی دیگر، آن چه در طول تاریخ، جواز هتک این حرمت دانسته شده همین اختلافات در عقاید دینی بوده است؛ لذا بسیار طبیعی می نماید که منادیان وحدت اسلامی بخواهند به گونه ای درباره اختلافات عقیدتی میان فرق مسلمین سخن بگویند که در نهایت، این اختلافات هیچ صدمه ای به مسلمان بودن افراد وارد نیابد و در نتیجه بهانه برای هر گونه تفرقه و درگیری میان مسلمین از میان برود؛ لذا اظهار داشته اند که: «... همه آنها در اصل اعتقادات شریکند، یعنی آن اعتقاداتی که اسلامیت یک مسلمان بدان بستگی دارد. و آنچه در آن اختلاف است ملاک مسلمان بودن نیست، بلکه پیروی از مذهب خاص است.»⁽¹⁾ «ما مقصودمان از این تقریب و وحدت، این است که مذاهب اسلامی به این نتیجه برسند که در آن چه شرط اسلامیت است اشتراک دارند.»

همه مسلمانند و اختلافاتشان جوهری نیست بلکه در ماورای اینها و بر سر مسائل جانبی است که ملاک اسلامیت نیست.»⁽²⁾

ص: 76

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص 257.

2- همو: پیام و حالات، ص 258.

«مسائلی که مورد اختلاف این جماعات می باشد، مسائلی است که نمی توان بوسیله آن به دیگری نسبت کفر داد و آن را از اسلام خارج دانست، زیرا که اختلافاتشان در غیر مسائل اصولی و اساسی است، بنابراین صحیح نیست که گفته شود این مذاهب در مسائل اساسی با هم اختلاف دارند.»⁽¹⁾ «و در این راه حقه و حقیقت و معرفت صحیح را بجویند و در اینصورت چنان که توانستند با انصاف از راه دلیل و برهان در مسئله ای از مسائل اختلافی به اتفاق نظر نائل گردند چه بهتر وگرنه هر کدام آن چه را به نظرش می رسد برای خود محفوظ داشته و دیگران را در ترسیدن به آن معذور دانسته... چه این که اختلاف در غیر اصول دین هیچ ضرری به ایمان نرسانده! و اختلاف یافتگان در این مسائل را از دایره السلام خارج نخواهد ساخت.»⁽²⁾

نقد و بررسی

هر چند چنین اظهاراتی در راستای اتحاد سیاسی صورت پذیرفته است و شاید از توانمندی خوبی هم در راه تحقق این آرمان برخوردار باشد، ولی براساس توجه به جایگاه والای امامت در اسلام و عقاید شیعه، بدیهی است که فاقد اصالت و خلوص در اندیشه می باشند.

غزش مهمی که سبب ابراز این دیدگاه گردیده، غفلت از این نکته است که در دین مسبین اسلام آن گاه که از حقوق فقهی دنیوی در برابر سرنوشت اخروی انسان ها سخن می گوئیم، تعالیم دین به اصول دین و

ص: 77

1- شیخ محمد تقی قمی: مقاله مندرج در همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 57.

2- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی، ص 56.

مذهب تقسیم نمی شود، بلکه باید از اصول اسلام و اصول ایمان سخن به میان آوریم.

در مقابل این تقسیم بندی، وحدت طلبان از اصول (عقیده مشترک!) و فروع (عقیده اجتهادی!) سخن گفته و عقاید و تعالیم دینی را به غلط به دو بخش زیر تقسیم نموده اند:

1_ اصل دین، یعنی: آن چه اعتقاد به آن بین همه فرقه ها مشترک است و لذا اصول اساسی اسلام را تشکیل می دهد (اصول دین!) و مسلمان بودن را به همراه دارد.

2_ فرع دین، یعنی: اعتقادات اختصاصی هر فرقه و مذهب که اجتهادی و مستقل از اصول اساسی اسلام است (اصول مذهب!) و ارتباطی به مرز مسلمانی ندارد. (1)

چنانچه اظهار شده: «اصول عبارت است از ارگانی که ایمان و اعتقاد به آنها ملاک مسلمان بودن است و اگر کسی همه آنها یا یکی از آنها را انکار کند، دیگر مسلمان نیست.»! (2) «فروع همان مسائلی است که به اختلاف نظر درباره این اصول

برمی گردد.»! (3) «مقصود از فروع نیز فقط احکام فرعی نیست، فروع یعنی مسائل

ص: 78

1- یکی از نتایج غلط آن، قرار گرفتن امامت در زمره اصول مذهب است که در صفحات بعدی درباره آن بیشتر خواهیم نگاشت.

2- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13.

3- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.

منشعب از اصول اساسی چه در بُعد احکام و چه در بُعد عقاید، ما در عقاید هم اصول و فروع داریم.»! (1) سؤال این است که وقتی می توان بدون صدمه زدن به نابی اندیشه و مجتهدانه دانستن محتوای تمام عقاید، به هدف خویش دست یافت و بر اساس تعالیم حقیقی دین - که در این مورد خاص، مورد اتفاق هر دو فرقه نیز می باشد (2) به اتحاد سیاسی رسید، چرا باید به اندیشه های ناسره تمسک جوئیم و با تعاریف از خودساختهای درباره اصول دین و معیارهای آن چنین جلوه دهیم که چون اصول عبارت از میزان مورد توافق همه فرق بوده در آن معرفت اجمالی نیز کافی است! پس فرق اسلامی هیچ اختلافی در اصول و اساس دین اسلام ندارند و اختلافات مذهبی آنها (که با توجه به این نقلها شامل محتوای همه عقاید - جز عناوین مشترک - می گردد) مربوط به مسائل فرعی است! چنانچه اظهار شده: «اصول همان کلیاتی است که در کتاب و سنت وجود داشته است و در زمان رسول اکرم (ص) و پس از وی همه مسلمانان همان را قبول داشتند.»! (3) «مقصود ما از اصل کلی مشترک، اصول قطعی اسلام است که مورد اتفاق همه مسلمانان است، و بطور قطع به وسیله کتاب و سنت ثابت شده و همه مسلمانان، ضرورتاً آن را قبول دارند...»! (4)

ص: 79

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان بهار 80، ص 13.
 - 2- یعنی اصول اسلام که درباره آن توضیح خواهیم داد.
 - 3- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.
 - 4- همو: ندای وحدت ص 26.

«مسلماً در این مورد نیز(1) مانند عقیده باید سراغ آن نوع از اعمال که به ضرورت اسلام و به اتفاق همه مذاهب و بدون هیچ ابهامی در کتاب و سنت فرض شناخته شده برویم... همان طور که در مورد اصول اعتقادی گفتیم، در اینجا نیز تصریح می کنیم که ملاک، میزان قبول این اعمال است در آن حد که مورد اتفاق می باشد.»(2) «وحدت مسلمانان، بر محور اصول اساسی اسلام است، که اکثریت مسلمانان با آن موافق هستند.»(3) «اختلاف مسلمین تنها در مسائل فقهی نیست، در پاره ای از مسائل عقیدتی جنبی، و رای اصول مشترک و... اختلاف نظر وجود دارد.»(4) بنابراین کژاندیشی، مسلمین در اختلاف هایشان درباره محتوای همین عناوین مشترک و مورد اتفاق و نیز در سایر عقاید فرعی! همانند عقیده به امامت، معذوراند!(5) بلکه نداشتن چنین اعتقادی هیچ ضرری هم به ایمان آنها نمی رساند!(6)

ص: 80

-
- 1- [اعمال دینی (احکام)].
 - 2- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 210.
 - 3- همو: پیام وحدت، ص 235. [البته این سؤال جدی بدون پاسخ باقی مانده است که به کدام دلیل عقلی و مدرک شرعی، توافق مسلمانان، همتراز توافق دین و در نتیجه معیاری جهت تشخیص اصول و قطعیات تلقی شده است؟!]
 - 4- همو: پیام وحدت، ص 228. [این ادعا، تمامی مسائل عقیدتی مورد اختلاف را جنبی و برای اصول مشترک قلمداد می کند.]
 - 5- درباره ادعای معذور بودن امت، در اصول (عقاید) و فروع (الحکام) در صفحات بعدی مطالبی خواهیم نگاشت.
 - 6- درباره تفاوت میان اسلام و ایمان به کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام»، تألیف: دکتر بنی هاشمی مراجعه فرمایید.

آیا امثال این ادعا که: «معرفتِ اجمالی به این اصول و اعتقاد به آنها در حدّ مفهوم مشترک و کلی آنها کفایت میکند، نه مفهوم تفصیلی این اصول... چیزی که ملاک و معیار مسلمان بودن و شرط وحدت اسلامی است، اعتقاد به این اصول به همان مفهوم ساده و قابل فهم برای عموم مردم است.»⁽¹⁾ چیزی فراتر از ادای شهادتین را می‌رساند؟! با این تفاوت که ادعای فوق این آفت را به دنبال می‌آورد که خارج از معرفت لازم به اصول – که آن هم چیزی فراتر از اشتراک در عناوین و یک مفهوم کلی نیست – سایر مباحث، فرعی و در نتیجه اجتهادی است! لذا: «مسلمان‌ها در این قبیل مسائل فرعی باید به همدیگر حقّ بدهند که

برداشت‌های مختلفی داشته باشند.»⁽²⁾ حال آن که دین به ما می‌گوید: هر آن که لفظ شهادتین را بر زبان جاری سازد، مسلمان است و از احکام حقوقی شریعت اسلام بهره‌مند می‌باشد.

بنابراین هیچ لزومی وجود ندارد که برای مسلمان دانستن پیروان سایر مذاهب اسلامی، به غلط ادعا کنیم: «عدل و امامت جزء اصول است منتها جزء اصول مذهب، نه اصول دین، چرا اینطور می‌گویند؟ برای اینکه شیعیان، دیگران را هم که به این اصل اعتقاد ندارند مسلمان می‌دانند، بلی آنها با اختلافی که در این مسأله با ما دارند مسلمان هستند.»!

⁽³⁾ زیرا مسلمان دانستن پیروان سایر فرق، ریشه در مبنایی دیگر از فقه جعفری دارد.

ص: 81

-
- 1- محمّد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 207_208.
 - 2- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13.
 - 3- همو: ندای وحّت، ص 155.

در این مبنا: «اصول دین چیزهایی است که دین بر آنها بنا می شود و اصول دین اسلام دو قسم است: یک قسم همان است که حکم مسلمانی در مسائل فقهی (1) بر آن جاری می گردد (2) و آن گواهی به توحید و رسالت (3) است.

و قسم دیگر نجات آخری و خلاصی از عذاب خدا و رستگاری به خشنودی حق و دخول در بهشت تنها متوقف بر آن است، به طوری که رفتن به بهشت بر کسی که بدان اصل معترف نیست حرام است و او را در جمع کفار به دوزخ برند... این قسم از اصول را اصول (4) ایمان نامند.

از قسم دوم است اعتقاد به امامت و اعتراف به امام، (5) علامه مجاهد، سید عبدالحسین شرف الدین قدس سره در کتاب «الفصول المهمة فی تألیف الامة» دو فصل را به این بحث اختصاص داده است که «محفوظ بودن حرمت مسلمانی و برخورداری از حمایت حقوق اسلامی به موجب ادای لفظ شهادتین»، مورد اتفاق نظر تشیع و تسنن می باشد.

وی همچنین در ذیل فصل سوم می نویسد: «در این فصل، بخش عمده ای از آن چه را که از سوی اهل سنت و جماعت رسیده است و

ص: 82

-
- 1- [یعنی مشمول حقوق اسلامی می باشد].
 - 2- [به این قسم، اصول اسلام می گویند].
 - 3- [بر زبان جاری نمودن لفظ شهادتین].
 - 4- [داشتن عقاید صحیح و درست در معارف اسلامی].
 - 5- علامه مرعشی نجفی: ذیل احقاق الحق، ج 2، ص 306.

دلالت بر این دارد که هر که گفت: لا اله الا الله، محمدٌ رسولُ الله، جان و مال و عرض او محترم است، مورد ارزیابی قرار می دهیم.» و در ذیل فصل بعدی می نویسد: «در این فصل، بخشی از احادیث امامان معصوم علیهم السلام می آوریم که در آن حکم به اسلامیت اهل سنت کرده اند و آنان را در تمامی احکامی که برای هر فرد مسلمانی لازم است، (1) مانند شیعه دانسته اند.» (2) «خورشید فقاہت و دین، شهید ثانی پس از بحثی در حقیقت ایمان گوید: از آن چه گذشت دانستی که تصدیق به امامت امامان علیهم السلام نزد این طائفه از امامیه از اصول ایمان است، چنانکه ضروری مذهب آنان است... و شک نیست که چیزی که جزء چیز دیگری است با از میان رفتن اصل آن از میان می رود مانند مسأله مورد بحث ما؛ از این رو لازم می آید حکم به کفر کسی که تصدیق مذکور (تصدیق به امامت) برای وی محقق نگردیده باشد، گرچه به شهادتین اقرار داشته باشد... برخی گفته اند: این حکم منافات دارد با این که شما می گوید اقرار کننده به شهادتین مسلمان است و کافر نیست.

پاسخ آن است که منافاتی میان دو حکم نیست.

زیرا ما حکم میکنیم که آن کس که تصدیق مذکور را ندارد در نفس الامر کافر است و در ظاهر مسلمان است. بنابراین موضوع این دو حکم مختلف است و منافاتی در میان نیست.

ص: 83

-
- 1- البتہ این بدان معنا نیست که مؤمنین از حقوقی ویژه برخوردار نباشند، مانند عدم جواز غیبت که مربوط به همه مسلمانان نبوده و تنها به مؤمن اختصاص دارد. (ر.ک: احمد رحمانی همدانی: ترجمه کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام (به قلم حسین استادولی)، ص 665)
 - 2- علامه شرف الدین: مباحث عمیقی در جهت وحدت امت اسلامی، ص 33 - 45.

_سپس گفته است: - مراد از این که ظاهراً مسلمان است آن است که بیشتر احکام شرعی بر آن مترتب است.

حاصل آن که: شارع اقرار به شهادتین را نشانه صحت اجرای اکثر احکام شرعی بر اقرار کننده قرار داده است... شیخ فقها و محققان شیخ محمد حسن صاحب جواهر گوید: شاید مراد از روایات بسیاری که درباره کفر منکر علی علیه السلام و منکر امام به طور مطلق وارد شده است، کفر در مقابل ایمان باشد...»⁽¹⁾ همان طور که ملاحظه می شود: در تعالیم دینی، تقسیم بندی ای به نام اصول دین و اصول مذهب یا اصول اساسی و فرعی دین نداریم، بلکه اصول دین به دو قسم: اصول اسلام، یعنی بر زبان جاری نمودن شهادتین و اقرار بدان و اصول ایمان، یعنی داشتن عقاید درست و صحیح در معارف دینی، تفکیک شده است.

نتیجه گیری

این که اصول دین کدام اند و چگونه تعریف و تعیین می شوند، یک بحث است و این که چه نوع انکاری نسبت به این اصول باعث خروج از احکام فقهی و ظاهری اسلام در این دنیا می گردد، بحثی دیگر است که جزو معیاری های تعیین اصول دین قرار ندارد و از حکمت های خاص خود برخوردار می باشد. به عبارت دیگر، شرایط و موازین خروج از مرز مسلمانی و دایره اسلام ظاهری، هیچگونه ارتباطی با اصلی یا فرعی بودن مبحث امامت در اسلام ندارند.

ص: 84

1- احمد رحمانی همدانی: ترجمه کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام (به قلم حسین استادولی)، ص 201_202.

لذا می شود که از نظر دین و در منظر شارع عقیده ای مانند امامت اصل و رکن اسلام باشد ولی انکار صریح آن _ بنابر مصالحی _ باعث خروج از مرز مسلمانی در دنیا نگردد.

هرگز جایز نیست که برای حفظ حرمت حاصل از اسلام ظاهری دست به تعریفی جدید درباره اصول و فروع مذهبی و اعتقادی زده، از جانب خود معیارسازی کرده و پایه های اساسی دین به ویژه جایگاه امامت را تغییر دهیم و به شدت فرو بکاهیم.

بنابراین به حکم حکیمانه دین، شهادتین در کنار انکار صریح امامت و ولایت ائمه ائمه علیهم السلام _ هر چند که امامت اساسی ترین رکن و زیربنای اسلام می باشد _ موجب کفر ظاهری و خروج از دایره مسلمانی نمی گردد، مگر آن که به نصب عداوت بیانجامد.

همچنین شهادتین در کنار انکار غیر صریح (بالملازمه) سایر عقاید (1)، موجب کفر ظاهری و خروج از دایره مسلمانی نمی گردد، مگر به انکار صریح (نفی شهادتین) بیانجامد.

از این رو نه لازم است که محتوای عقاید در زمینه توحید، نبوت و معاد را از زمره فروع اعتقادی بشماریم و در نتیجه آنها را اجتهادی بدانیم و عقاید غلط اهل سنت را موجه جلوه دهیم (2)؛ و نه لازم است که امامت را از زمره اصول دین خارج ساخته و آن را بحثی فرعی سازیم (3).

ص: 85

1- عقاید غلط را می توان از مصادیق همین حالت به شمار آورد.

2- ر.ک: محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12 و ص 16 و ص 24.

3- ر.ک: همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13 و ص 14 و ص 18.

«در قضیه امامت که بزرگترین و تنها فرق اساسی میان شیعه و سنی هست (1)، آیه الله کاشف الغطاء می گوید که شیعه امامت را: اصلی از اصول دین یعنی در ردیف توحید و نبوت دانسته و معتقد است که امام باید از جانب خدا و پیامبر برگزیده شود و امت را در آن اختیاری نیست، همچنانکه در نبوت (و تعیین پیامبر) امت دخالتی ندارند.

ولی برادران سنی ما آن را از اصول دین ندانسته و به اجماع، انتخابی و یا یک قضیه سیاسی می دانند که به اصول و فروع دین ارتباطی ندارد. ولی با این حال: آیا شیعه ای را می یابید که بگوید هر کس به امامت اعتراف نداشته باشد، مسلمان نیست؟ هرگز! ... بنابراین: قول به امامت و عدم آن هیچ بستگی به جامعه اسلامی و احکام آن ندارد و خون و عرض و مال (هر دو دسته) محترم است...» (2)

ص: 86

1- [ریشه همه اختلافات عقیدتی، فقهی، اخلاقی و... به همین فرق اساسی باز می گردد.]

2- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 2، ص 205؛ به نقل از: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 46.

نخستین نتیجه غلط

همان طور که ملاحظه نمودید برخی از وحدت طلبان اسلامی به جهت حفظ حرمت مسلمانانِ پیروان تمامی فرقی اسلامی، اقدام به تقسیم بندی مباحث دینی - اعم از عقاید و احکام - به اصول و فروع نموده و اصول را چنین معرفی کردند که شامل مباحث قطعی و مشترک میان مذاهب اسلامی می باشد؛ چنانچه ابراز گردیده: «اصل دین، یعنی مسلمات، محکّمات، قطعیات و مسایل مورد اتفاق دین.»⁽¹⁾ «اصول همان کلیّاتی است که... همه مسلمان ها همان را قبول داشتند.»⁽²⁾ و در نتیجه فروع عبارت بود از مسائلی که از همین اصول قطعی و

ص: 87

1- محمّد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 28 .

2- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10 ، بهار و تابستان ها 80 ، ص 15 .

مشترک منشعب می‌گردد و نشانه تشخیص آن اختلافات مذاهب اسلامی درباره آن می‌باشد.

به عبارت روشن‌تر ملاک وحدت طلبان در تشخیص فروع و جداسازی آنها از اصول این است که در فروع می‌توان اختلاف نظر را مشاهده نمود، در حالی که در اصول، اشتراک و اتفاق نظر همه مسلمانان یافت می‌شود؛ چنانچه بیان شده: «اصول و کلیات اعتقادات تقریباً قطعی و مشترک بین مذاهب است و مسائل جنبی و فرعی غالباً مورد اختلاف است و هر کدام نظری خاص دارند.»⁽¹⁾ «مسائل اختلافی، مسائل جنبی است...»⁽²⁾ از سوی دیگر شکی وجود ندارد که مهم‌ترین مسأله اختلافی در امت اسلام بحث بر سر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام است؛ چنانچه ابراز گردیده:

«مسأله امامت و خلافت در رأس مسائل اختلافی مسلمین است و بسیاری از اختلافات عقیدتی و فقهی ناشی از آن است... هیچ یک از این دو اصل، مورد اتفاق همه مسلمین نبوده است و در عصر پیغمبر از مسلمات قطعی به شمار نمی‌آمده یا اگر بوده بعداً این قطعیت از میان رفته است...»⁽³⁾ بر اساس این اندیشه وحدت طلبانه جای تردیدی باقی نمی‌ماند که چون امامت مسأله ای اختلافی میان امت است، در نتیجه مسأله ای

ص: 88

1- همو: پیام وحدت، ص 270.

2- همو: ندای وحدت، ص 191.

3- همو: پیام وحدت، ص 272.

فرعی و جانبی بوده! و لذا مشمول ویژگیهای مخصوص به مسائل جزئی و غیر اصولی می گردد! که عبارت اند از: الف) «مسائل فرعی و جنبی را که غالباً مورد اختلاف است در عرض مسائل اصولی اسلام و در همان پایه از اهمیت قرار ندهیم به طوری که مسائل اصولی تحت الشعاع مسائل فرعی و جانبی قرار گیرد.»! (1)

ب) «... فقط در مسائل جزئی و فرعی است که مسلمانان با هم اختلاف نظر دارند. این مسائل اختلافی، هیچگاه بیانگر روح کلی و جوهری اسلام نیست، بلکه بیشتر ناشی از اختلاف برداشتها و دیدگاههای علما و مجتهدان است.»! (2) ج) «مسائل جنبی و غیر اصولی مورد اختلاف را از راههای علمی و بحث و نظر حل کنید، و اگر هم حل نشود آنها را در آن حد بر ذهن خود، حاکم نسازید که بین شما اختلاف و نزاع ایجاد کند. در اسلام، اصل اختلاف نظر مردود نیست، بلکه تا حدود زیادی اختلاف نظر در مسائلی که دلپش آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است.»! (3)

دومین نتیجه غلط

همان طور که ملاحظه نمودید بعد از آن که بر اساس تقسیم بندی ارائه شده از سوی این طیف از وحدت طلبان، اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام به بهانه اختلاف نظر امت در آن، به عنوان مسأله ای فرعی و جانبی مطرح گردید، سایر مباحث اعتقادی که به عنوان اصول و

ص: 89

- 1- همو: پیام وحدت، ص 135 .
- 2- همو: پیام وحدت، ص 176 .
- 3- همو: پیام وحدت ص 199_200 .

قطعیات دین باقی می مانند با این ایراد اساسی مواجه می شوند که میان مکتب اهل بیت علیهم السّلام و مکتب خلفا در این دسته از عقاید نیز اختلافات اساسی و ریشه ای وجود دارد، لذا پایه گذاران این دیدگاه وحدت طلبانه برای حلّ این مشکل اعلام می نمایند که معرفت اجمالی در این موارد کافی بوده و بیشتر از این میزان (یعنی همان مفهوم ساده و قابل فهم برای عموم مردم (1)) مشمول امور فرعی و جزئی قرار گرفته و در نتیجه اجتهادی می باشند! چنانچه ابراز گردیده: «معرفت اجمالی به این اصول و اعتقاد به آنها در حدّ مفهوم مشترک و کلی آنها کفایت می کند، نه مفهوم تفصیلی این اصول...» (2) «بنابراین باید بدانیم و اعتراف کنیم به این که خیلی از مسائل دین، مسائل اجتهادی است.

آنچه از ضروریات و قطعیات است، بیشتر کلی است، مثل اینکه خدا متّصف است به صفات کمال و جمال و جلال که در قرآن هم آمده، اما وقتی وارد جزئیات می شود که آیا این صفت عین ذات است یا غیر ذات؟ یا مثلاً اراده صفت فعل است یا صفت ذات؟ این از مسائل اجتهادی است و عوام مردم اصلاً آنرا نمی فهمند و لازم هم نیست بفهمند.» (3) بر اساس این شبهه، هر مبحثی در ذیل این عقاید اصولی که از مرز اشتراک در عناوین فراتر رود، دیگر شامل اصول نبوده و در زمره مباحث فرعی و اجتهادی قرار می گیرد. به عبارت واضح تر می توان گفت:

ص: 90

1- محمّد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت» ص 210.

2- همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 210.

3- همو: ندای وحدت، ص 92.

بر اساس این دیدگاه، تمامی عقاید غلط و انحرافیِ فرق اسلامی در باب توحید، نبوت و ... مشمول اجتهاد گردیده و از دایره انحراف و کژ روی خارج می شود! و رنگی از توجیه به خود می گیرد؟! چرا که محتوای همه این عقاید قطعی و اصلی، از حد مفهوم ساده و عامیانه آنها فراتر است؟! که دلایل آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است.» (1)

سومین نتیجه غلط

همان طور که ملاحظه کردید تقسیم بندی مباحث دینی اعم از عقاید و احکام به اصلی و فرعی که با هدف «حفظ حرمت مسلمانی و احکام آن» انجام پذیرفته است (2)، باعث می شود تا نه تنها مباحث مهمی همچون امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام از زمره مسائل اصلی و قطعی دین خارج گردیده و به مسأله ای فرعی و اجتهادی تبدیل شود، بلکه فراتر از آن، محتوای همان عقایدی هم که به عنوان عقاید اصلی و قطعی اعلام شده اند، مشمول قاعده فرعی و جنبی بودن می گردد.

(3) نتیجه این که، تفکر غلط «اجتهادی بودن مسائل فرعی و جانبی، اعم از عقاید و احکام» شکل می پذیرد! چنانچه ابراز گردیده:

ص: 91

1- همو: پیام وحدت، ص 199 - 200.

2- ر.ک: همو: ندای وحدت، ص 83_84 و ص 92_93.

3- چنانچه ابراز گردیده: «توحید ذات پروردگار، نبوت و ... اینها از اصول مشترک اسلامی است، و هیچ کس نمی تواند آنها را انکار کند. اما در مقام تفصیلی بحث می شود که مثلاً آیا خدا در آخرت دیده می شود یا نه. این بحث در حقیقت فرعی است از آن اصل کلی ... اما بر طبق نصوصی خاص، بعضی در مورد امکان رؤیت خدا در آخرت بحث کرده اند. این را باید یک مسئله فرعی بدانیم و نباید بگوییم با آن اصل ناسازگار است ...»! (همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12)

«مطالب دین دو دسته است، یک قسم قطعیات است، یک قسم غیر قطعیات.»

قطعیات دین... به طور اجمال و فی الجمله مورد اتفاق است... مسایلی دیگری در دین داریم که به این روشنی نیست یا اگر در آغاز، این قدر روشن بوده، بعداً این حالت از بین رفته و مورد اختلاف مسلمانها قرار گرفته است. سراسر مسایلی اعتقادی و مسائل فقهی و عملی (1) کلیّاتش مورد اتفاق است. اما فروع و شاخ و برگهایش مورد اختلاف؛ آن چه در قلمرو اجتهاد است که خواهیم گفت، همین مسایلی غیرقطعی است. (2) «اجتهاد، منحصرأ در مسایلی نظری است، و در آن چه جزء ضروریات و قطعیات اسلام نیست معتبر است...» (3) «اگر ما پذیرفتیم، که دین، مشتمل بر دو سلسله مطالب است.»

مطالب قطعی و کلی که اختلاف بردار نیست، و اختلاف در آن باعث می شود که انسان از دین خارج شود و دسته دیگری که جزء قطعیات و ضروریات نیست و به اصطلاح از مسایلی نظری، قابل بحث و قابل اختلاف است، ادله مختلف دارد، وجوه مختلف در آن هست، در این دسته از موضوعات، راه رسیدن به علم، همین هایی است که عرض کردم... که

ص: 92

1- [در واقع او می گوید: در مبحث امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، تنها این مقدار که دین اسلام سیاست دارد، مورد اتفاق است و بقیه مسائل مربوط به آن، یعنی اصل «امامت، ولایت و وصایت» مورد اختلاف بوده و در نتیجه بحثی فرعی و اجتهادی است؟! چنانچه خودش تصریح کرده: «بلی این سیاست را با مؤکداً اثبات می کنیم و حتی من معتقدم این مطلب بطور کلی، از ضروریات اسلام و از مشترکات بین همه مذاهب اسلامی است. منتها در اینکه، حاکم، امام یا خلیفه چگونه تعیین می شود و باید دارای چه صفاتی باشد، بین مذاهب اسلامی اختلاف است.» محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 106]

2- همو: ندای وحدت، ص 83.

3- همو: ندای وحدت، ص 101.

همه وسایل، ابزار و طرق اجتهاد است. بنابراین باید بدانیم و اعتراف کنیم به این که خیلی از مسائل دین، مسایل اجتهادی است...» (1)

چهارمین نتیجه غلط

وقتی که مسائل دینی (اعم از عقیدتی یا فقهی) به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده و در مورد مسائل فرعی نیز قاعده اجتهاد مورد پذیرش قرار گیرد! از این پس هر مسأله فرعی مشمول آثار و ویژگی های مربوط به اختلافات مجتهدانه می شود که عبارت اند از: 1_ این اختلاف را باید پذیرفت: «مسایل دینی منقسم است به قطعیات و ضروریات از سویی و مسایل غیر قطعی و غیر ضروری از دیگر سوی، دسته اول اختلاف پذیر نیست، ولی دسته دوم اختلاف پذیر است، و گاهی هم چاره ای جز تن دادن به این نوع اختلاف نداریم.» (2) «اختلاف در مسائل غیراصولی در چهارچوب دلیل و برهان قابل تحمّل است و ضروری هم بر آن مترتب نمی شود، بلکه تا حدودی هم غیرقابل

اجتناب است، زیرا هر صاحبنظری در مسائل اجتهادی دارای رأی است...» (3) 2_ این اختلاف در دین مردود و مذموم نیست: «مسایلی که در صدر اسلام یا اصلاً مطرح نبوده، یا اگر مطرح بوده خیلی محدود، مبهم و مجمل بود، در طی قرون در بین مسلمانان،

ص: 93

1- همو: ندای وحدت، ص 92 .

2- همو: ندای وحدت، ص 84 .

3- همو: پیام وحدت ص 134 .

بواسطه دقت و تقهه که علماء و دانشمندان اسلامی به کار می بستند مطرح شده و در آن اختلاف افتاده است. این نوع اختلاف را ما نمی توانیم، اختلافی بدانیم که در دین مردود و مذموم است.»! (1) 3_ این اختلاف مطلوب و مفید است: «اختلاف حتی در یک مذهب هم از بین رفتنی نیست، چه رسد به چندین مذهب. چون ریشه در اجتهاد مجتهدین دارد و ناشی از تفکر و نظر است و اختلاف نظر را اسلام قبول کرده است و چه بسا مطلوب و مفید هم باشد.»! (2)

4_ این اختلاف ضرر ندارد و مشکل گشا است: «...اختلافات فقهی و کلامی در بین مذاهب اسلامی بسیار است اما نظر به اینکه غالباً با اصول قطعی اسلام مخالفت ندارد و ناشی از اجتهادات است نه عوامل دیگر، ضرر ندارد بلکه گاهی مشکل گشا هم هست.»! (3)

5_ این اختلاف خیر است و شر نیست: «کوشش به عمل آید تا باب اجتهاد در همه مذاهب اسلامی و در کل ابعاد اصول و فروع دین در پرتو دلیل و برهان باز شود.... به نظر ما در

محور این امور که گفته شد، می توان مسائل اختلافی را از جنجال و نزاع و تفرقه جدا کرد و اگر چنین شود دیگر تنها اختلاف نظر علمی باقی می ماند و این اختلاف نظر، نه تنها ضرری ندارد که گاهی مفید هم هست، خیر است که شر نیست...»! (4)

ص: 94

1- همو: ندای وحدت، ص 93 .

2- همو: ندای وحدت، ص 128 .

3- همو: پیام وحدت، ص 271 .

4- همو: پیام وحدت، ص 136_137 .

یکی از روش های غلطی که همواره از سوی طرفداران وحدت اسلامی مورد استفاده قرار می گیرد، کم رنگ جلوه دادن و سطحی نمودن هر گونه فاصله، شکاف و اختلاف میان دو مکتب است؛ اعم از این که این اختلاف مربوط به عقاید، رهبران و یا پیروان این دو مکتب باشد.

چنانچه بتوان طرحی ارائه نمود که به وسیله آن، مانع از بروز هرگونه نزاع ناشی از اختلاف در فهم دین در میان پیروان فرقه های اسلامی شد و توجیهی برای عقاید مذهبی و کردارهای دینی گوناگون آنها به دست آورد، به گونه ای که بین آنها و سایر مسلمانان صلح و

تسالم بیافریند، طبیعی می نماید که این طرح مورد استفاده وحدت طلبانی قرار گیرد که همواره ضابطه اصالت را فدای توانمندی می نمایند؛ چنانچه ابراز گردیده: «اختلاف در بعضی از اعتقادات و احکام که نتیجه طبیعی اجتهاد و تفکر آزاد است نباید موجب جدائی... شود.»⁽¹⁾ «... در بقیه مسائلی که مورد اختلاف علمای مذاهب است باب اجتهاد را باز گذاشته و با بحث و تبادل نظر علمی در مسائل فقهی، کلامی و اخلاقی به نزدیک ساختن دیدگاههای آنان پردازیم.»⁽²⁾ چنین رویکردی سعی دارد تا با مجتهد دانستن همه گروه ها از وجود اختلاف میان افکار دینی و رفتار های مذهبی پیروان فرقه ها، دفاع کند! «اگر علمای اسلام بتوانند با ادله اجتهادی ثابت کنند که هر یک از دو گروه سنی و شیعه در صورتیکه به فقه خود عمل کنند نزد خدا مأجور و اهل بهشت خواهند بود... در این صورت است که وحدت واقعی... بوجود میآید.»⁽³⁾ بدین شرح که هر مسلمانی در مقام انجام رفتارهای دینی و با داشتن عقاید و باورهای مذهبی همچون مجتهدی است که در مسیر اجتهادش (با هر اسلوب و شیوه ای که صورت گیرد!) بیش از دو حالت نخواهد داشت: یا معذور است و یا مأجور!!

ص: 96

-
- 1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 162 .
 - 2- محمّد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت ص 151 .
 - 3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 167_168 .

«خود دین تجویز کرده است که مجتهدان در این جور مسایل اجتهاد کنند و اختلاف آنها را هم پذیرفته است ... مجتهدی که در استنباطش به حکم واقعی خداوند دست یابد دو اجر دارد و آنکه در اجتهادش خطا کند یک اجر دارد.» (1) گویا دین هیچ ضابطه و چهار چوبی را برای اجتهاد ترسیم ننموده! (2) لذا در هر حالت، نظر و استنباط فرد در عقاید و احکام محترم است و نمی توان به عنوان اختلاف واقعی بدان نگریست.

کافی است که فرد در مسیر اجتهادش اخلاص بورزد، تا مشمول این قاعده گردد.

حال این اجتهادش بر اساس هر معیار و شیوه ای که باشد! و با مراجعه به هر منبعی که صورت گیرد! فرقی نمی کند و تنها به علت خالی بودن از عوامل نفسانی، مورد تأیید دین قرار می گیرد و این قاعده شامل اجتهاد پیروان همه فرقه های اسلامی به ویژه سنی ها می گردد؟! چنانچه ابراز گردیده:

«اگر اختلاف، صرفاً ناشی از تفکر، تدبّر، اجتهاد و تقّه باشد و هیچ عامل دیگری مانند سیاست، هوا و هوس، طغیان، خودبینی، در آن دخالت نداشته باشد، آن نوع اختلاف را دین تحمل می کند، و این همان اصلی است که در السنه فقهای مسلمین اعم از شیعه و سنی معروف است که می گویند: ... کسی که اجتهاد کرده و به واقع برسد، دو اجر دارد و کسی که اجتهاد کرده و نتوانسته است به واقع برسد، یک اجر دارد، بنابراین هر دوی آنان مأجورند. اگر اختلاف، ناشی از عوامل سیاسی، اجتماعی،

ص: 97

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 27_28.

2- برای آشنایی بیشتر به جلد دوم از ترجمه کتاب «معالم المدرستین» مراجعه فرمایید.

حُبّ و بغضها، خودبینیها، بَغی...، تجاوز کسی به دیگری، تحزّب و گروه‌گرایی نباشد و صرفاً کسی خودش را خالص کرده برای فهمیدن حقّ و تدبّر و تأمل در دین، و اجتهاد کرده و به یک نتیجه‌ای رسیده است، این امر را دین مردود نمی‌داند ولو اینکه این اشخاص به نتایج مختلف برسند.»⁽¹⁾ همان طور که ملا-حظه می‌شود به تنها چیزی که در این اظهار نظر توجّه نشده قواعد و ضوابط اجتهاد و رجوع به منابع معتبر می‌باشد که هر دوی آنها به طور دقیق از سوی شریعت مشخص و معین گردیده است.

لذا قاعده معذور و مأجور بودن تنها به فردی اختصاص دارد که در همان چهار چوبه‌ای که دین خدا تعیین فرموده و بر اساس همان معیارها، ضوابط و منابعی که دین پیش رویش نهاده است اجتهاد کند؛ نه این که بر فرض مثال اگر با تمام اخلاص بر اساس قیاس و استحسان عمل کرد و به جای احادیث اهل بیت علیهم السّلام احادیث امثال عایشه و

ابوهریره را مدنظر قرار داد، باز هم چون اخلاص ورزیده، معذور و مأجور باشد؟! نتیجه عملی چنین رویکردی به ضوابط اجتهاد را می‌توان در سخن ابن حزم - از دانشمندان مکتب خلافت - درباره معاویه و عمروعاص مشاهده نمود: «این دو، در مسأله خونریزیها دست به اجتهاد زده‌اند، همان گونه که مفتیان اجتهاد می‌کنند و گاه می‌شود که دو مفتی، یکی کشتن ساحر را روا می‌دارد و دیگری با آن مخالف است. پس چه فرقی بین این گونه

ص: 98

اجتهادات و اجتهاد معاویه و عمروعاص و دیگران می باشد، هرگاه در داوری درباره آنها نادانی و بی اطلاعی، کوردلی و خلط مبحث دخالت نداشته باشد.»! (1) به زعم وحدت طلبان با ارائه چنین راه حلی، اختلاف یافتگان در رأی با هم برادر وار زندگی می کنند.

چرا که هر کس بایستی برادرش را نسبت به رأی و نظرش آزاد بگذارد.

بر اساس این نگاه غلط به قاعده معذور و مأجور بودن مجتهد که در آن کمترین توجهی نسبت به ضوابط و قواعد دین درباره شرایط اجتهاد نشده است _ تمامی فرقه های اسلامی زیر چتر مجتهدانه دانستن اختلافات میان مذاهب اسلامی (که به معذوریّت تمامی آنها ختم می شود) قرار می گیرند؟! چنانچه ابراز شده: «اختلاف مذاهب اسلامی بطور عمد به اجتهاد مجتهدین برمی گردد.»! (2) «پیدایش مذاهب، به طور حتم بر اساس اجتهاد بوده است، در آغاز اختلافات مسلمانان، تنها جنبه سیاسی داشت، ولی به تدریج، این اختلافات به شکل مذهب خودنمایی کرد. تا این هنگام، در حقیقت مبدأ اختلاف، اجتهاد بود... ما در تاریخ مذاهب می بینیم هر مذهبی به عالمی می رسد که او اجتهاد کرده و بر اساس اجتهاد، عقیده یا عمل و یا فقهی را بنیان گذاشته و پیروانش هم از او پیروی کرده اند... نسبت به دورانی که مذاهب شکل گرفت یعنی نیمه اول قرن دوم، هر کس اهل

ص: 99

1- به نقل از: علامه عسکری: دو مکتب در اسلام، ج 2 (دیدگاه دو مکتب تشریحی اسلام)، ص 105 .

2- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 101 .

مطالعه و تحقیق باشد، می داند که پیشوایان مذاهب هر کدام از روی عقیده و مسلکی که داشتند، اجتهاد کرده و رأی خودشان را ابراز می داشتند؛ دیگران هم از آنها پیروی می کردند... واقعیت این است و ما باید بر اساس واقعیتها و بر اساس اینکه مذاهب در آغاز شکل گرفتن، هر کدام مستند به دلیل و برهان و اجتهاد بوده است بحث کنیم... من

نمی گویم: علم آنها صحیح و مطابق با واقع بوده است، وقتی صحبت از اجتهاد است معنایش این نیست که هر چه مجتهدان استنباط کردند صحیح و مطابق با واقع است. نه، مجتهد هم گاهی خطا میکند.

ولی وقتی اجتهاد آمد، عذر می شود برای پیروان مذاهب... هر یک از مذاهب بر اساس نوعی استنباط، اجتهاد، دقت نظر و تقه به وجود آمدند...!»(1) «این مسأله که مذاهب اهل سنت، بر اساس اجتهاد به وجود آمده، پیشوایان آن مجتهد بودند. نیازمند بحث گسترده ای است...!»(2) در نتیجه:

«در مورد مسائل فرعی و جانبی اسلام(3) همه می توانند در مورد این مسائل بدون ترجیح مذهبی بر مذهب دیگر و با توجه به باز بودن باب اجتهاد به بحث و تبادل نظر پرداخته، رأی صحیح را انتخاب کنند، و از آنجا که هر مذهبی دارای دلیل ویژه خود است، دیگران باید نسبت به آن با دیده انصاف نگرسته و در صورتی که آن را خوب و مناسب تشخیص دادند، بدون تعصب بپذیرند.»(4)

ص: 100

-
- 1- همو: ندای وحدت، ص 178_179 .
 - 2- همو: ندای وحدت، ص 180 .
 - 3- [جون در قلمرو اجتهاد قرار دارد!]
 - 4- همو: پیام وحدت، ص 151_152 .

همچنین بر اساس این کژاندیشی، اگر بیان نظر مجتهدانه فرد موجب بروز شکاف در امور امت گردد، شایسته است! که فرد به جهت حفظ وحدت، از امور و مصالح شخصی و برخاسته از اجتهاد خود (ولو به حق) به خاطر امور و مصالح جمع (1) (ولو به باطل) چشم پوشی نماید! و عقیده و نظر حقش را به دلیل فردی بودن اجتهاد! در برابر اکثریت باطل، پیش خود نگه دارد و ابراز و بیان آن را موجب افتراق میان مسلمانان قرار ندهد!! چنانچه ابراز شده: «یکی از فضائل مهم امام علی (ع) جهاد به رأی و احساسات خویشان بهنگام اختلاف رأی و نظر بود که همه مبلغین و رهبران مذهبی باید روش آن حضرت را در این جهاد اکبر سرمشق گیرند.

بهترین نمونه جهاد به رأی امام علی (ع) پس از وفات پیامبر (ص) بود.

علی (ع) با اینکه عقیده قاطعش بر این بود که از هر جهت به خلافت سزاوارتر است بجای اینکه جنگ و جدال به راه بیندازد یا لااقل دست به فرقه سازی زند و خود را از جمع مسلمانان کنار بکشد، با ابوبکر بیعت کرد و عقیده و نظر خود را موجب افتراق و پراکندگی مسلمانان قرار نداد.

و او با این عمل در راه گذشتن از مصالح شخصی بخاطر مصالح عمومی، سمبل و سرمشق مبلغین و رهبران مذهبی گردید. «(2) با توجه به آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که وحدت طلبان

ص: 101

1- که منجر به حفظ وحدت می شود!

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: انقلاب فرهنگی و تبلیغی، ص 71 - 72؛ قرآن و تبلیغ، ص 69_70 (نقل مشابه: رساله نوین، ج 4، ص 26).

معتقداند که اگر عقاید پیروان هر مکتبی را نظریه شخصی آنان بدانیم، به راحتی می توان جهت حفظ وحدت، با رأی و نظر باطل و مخالف که آن هم برخاسته از اجتهاد است!

— مدارا و تسامح نمود! براساس همین مبنای غلط شاهد اظهاراتی هستیم که در تلاش برای رفع اختلافات فقهی و عقیدتی میان مذاهب اسلامی می باشند.

برخی نمونه های آن عبارت اند از: «آیا اگر یک فرد سنی هم به آن چه صحیح میدانند عمل کند نزد خدا مأجور و معذور است اگر چه عملش مخالف حکم واقعی خدا باشد؟ ما به

این سؤال پاسخ مثبت می دهیم.»⁽¹⁾ «تمام فرق اسلامی تحت یک ملت اند و چون اختلافات فقهی در میان آنان ناشی از اجتهاد است، همگی معذور و مأجورند.»⁽²⁾ «در این نکته بحث های عقیدتی و اختلافات کلامی در فروغ ناشی از اصول، تفاوتی با اختلافات فقهی در فروع عملی و احکام عبادی و جز آنها ندارد.

این قبیل اختلاف نظر، هیچگاه، به خودی خود، به بدبینی و عداوت و جنگ و درگیری نمی انجامد، بلکه از قبیل اختلاف متخصصان و صاحب نظران در علوم و فنون است.»⁽³⁾ «اختلاف میان شیعه و سنی، اختلاف میان دو مجتهد از یک مذهب در استنباط یک حکم است.»⁽⁴⁾

ص: 102

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 174.

2- دکتر علی شریعتی: تشیع علمی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 75، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

3- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت» ص 222-223.

4- دکتر علی شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 74، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

مباحث اختلافی هم وحی منزل نیستند، و همه از قبیل اجتهادات است.»⁽¹⁾ «مسلمین دیگر باید در برابر عقاید مخصوص به مخالفین خود حساسیت نشان ندهند و هر مسلمانی باور کند که دیگران هم انسانی مانند او هستند و مانند او فکر و اندیشه دارند و مانند او در گزینش و انتخاب مذهب آزاد می باشند؛ و همانگونه که او مذهب خود را با ادله قطعی و مسلم و براهینی غیرقابل خدشه و انکار، صحیح و حق و صواب می داند، دیگران هم مذهب خود را با همانگونه ادله و براهین، حق و صواب می دانند.»⁽²⁾ «ما در این مسئله فرعی (3)، به خصوص احکام، این گونه می فهمیم، دیگران به گونه ای دیگر می فهمند، و شاید هم حق با آنان باشد.»⁽⁴⁾ «شیعه در دل معتقد باشد که اگر سنی به آن چه از روی اجتهاد یا تقلیدش صحیح میدانند عمل کند نزد خدا مأجور و محبوب! خواهد بود.»⁽⁵⁾ همان طور که ملاحظه می شود در نقل قول های مطرح شده، ابتدا

ص: 103

-
- 1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 25.
 - 2- سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 144_145.
 - 3- وی می گوید: «فروع یعنی مسائل منشعب از اصول اساسی چه در بعد احکام و چه در بعد عقاید.» (محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12)
 - 4- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 24.
 - 5- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 168.

اختلاف بر سر مسائل فقهی و سپس اختلاف در مباحث اعتقادی به وسیله استناد به اصل اجتهاد و این که مجتهد در روند تلاش خود جهت دست یابی به حقیقت معذور و یا مأجور است، توجیه گردیده و رفع شده است! بدون آن که از مقوله ای به نام «اجتهاد و ملاکها و معیارهای آن از نظر اسلام» صحبتی به میان آید و روش و چهارچوبی که دین برای

اجتهاد معین نموده مشخص گردد.

متأسفانه چنین القا می شود که گویا تفاوت و اختلاف میان تشیع و تسنن در مسائل فقهی و مباحث اعتقادی، مربوط به نتایج اجتهاد است! و روش هر دو فرقه در اجتهاد درست و موجه می باشد؟! در حالی که چنین نیست و در ادامه نشان خواهیم داد که: شیعه و سنی در روش و شیوه اجتهاد با هم فرق اساسی دارند.» لذا هرگز نمی توان با استناد به این که مجتهد در تلاش فکری اش معذور یا مأجور است، درباره اختلافات فقهی یا عقیدتی میان دو مکتب سخن گفت.

آن چه در این باره آمده ناظر به نتیجه آن اجتهادی است که بر اساس پیگیری اصول صحیح و شیوه هایی که دین تعیین نموده صورت گرفته باشد و تحقق چنین اجتهادی بر اساس حدیث متواتر ثقلین، منحصر در پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

لذا نمی توان بر هر نوع حرکت فکری، بازی ذهنی و پیروی از ظن و گمان نام اجتهاد نهاد و آن گاه با وام گرفتن «معذور و مأجور بودن» از دین، بر آن سرپوش توجیه نهاد.

از این رو بهتر است قبل از هر گونه قضاوتی، ابتدا تصویر شفافی از اصول و مبانی اجتهاد نزد شیعه و سنی به دست آوریم.

از آن جایی که مبنای اصلی رفع اختلاف میان رفتارهای مذهبی (مسائل فقهی) و باورهای دینی پیروان دو مکتب (مباحث اعتقادی)، استناد به اجتهاد آنان می باشد، ما نیز نقد و نظر خود را از همین بحث آغاز می نماییم و به نقد اجتهاد اهل سنت در مسائل فقهی و مباحث عقیدتی خواهیم پرداخت.

استاد جعفر سبحانی در این زمینه می نویسد: «اجتهاد در اصطلاح دانشمندان شیعه، با اجتهاد در این عبارات و اصطلاح اهل تسنن کاملاً فرق دارد.

اجتهاد در اصطلاح شیعه این است که فرد مجتهد و کاوشگر برای استخراج حکم از کتاب و سنت، نهایت کوشش را مبذول دارد... اجتهاد به معنی یاد شده به نصوص کتاب و سنت... [حالتی] می بخشد که مجتهد بتواند احکام موضوعاتی را از قوانین کلی استخراج نماید. هر گاه در موردی نصّ قطعی از نظر سند و دلالت وجود داشته باشد، اجتهاد در این مورد به منظور اشاعه حکم برای مواردی است که می توانند مصداق این قانون باشند.

هرگاه در موردی نصّ قطعی از نظر سند و یا دلالت نباشد، اجتهاد برای این است که بتواند با کوششهای خود به سند آن حجّت بخشد و با دلالت آن را به گونه ای یک طرفه سازد و از میان دو احتمال یکی را ترجیح دهد... ولی در میان دانشمندان اهل تسنن، اجتهاد دیگری وجود دارد به نام «اجتهاد در رأی» و آن در زمینه ای است که اصلاً مدرکی از

کتاب و سنت (1) در آن نباشد، فقط مجتهد کوشش می کند با

معیارها و مقیاس هایی از... ظنّ و گمان، از روی مناسبات عرفی و ... حکم مسأله را استخراج نماید... بنابراین هرگاه هر دو خلیفه و یا ابن مسعود می گویند: در صورت فقدان نصّ، باید اجتهاد و کوشش کرد، مقصود اجتهاد به معنی دوم [یعنی اجتهاد در رأی] است، نه اجتهاد به معنی نخست، که کوشش در حدود کتاب و سنت می باشد.» (2) «هرگاه محاکمه ای پیش ابوبکر می بردند... اگر کار به بن بست می رسید و در سنت پیامبر [آن قدر که آنها اطلاع داشتند،] چیزی نمی یافت، بزرگان و افراد صالح را گرد می آورد و با آنان مشورت می کرد، هرگاه آنان به مطلبی رأی می دادند، طبق آن داوری می نمود.

این مطلب، اعتراف روشنی از خلیفه و صحابه است که آیات و سنت پیامبر را پاسخگوی نیازهای فقهی خود نمی دیدند [و چون به جانشین بر حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی امام علی علیه السلام رجوع نمی کردند و خود را بی نیاز می دانستند]، از این جهت ناچار می شدند که با عقل و اندیشه خطا کار خود، حکم موضوع را بدست آورند.» (3) «فقها و دانشمندان اهل تسنن از آن جا که روایات [موجود در

ص: 106

1- [با توجه به عدم اعتقاد اهل سنت به امامت و در نتیجه عدم رجوع آن ها به ائمه علیهم السلام و به عنوان مرجع دینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و رجوع به افرادی همچون عایشه و ابوهریره، تکلیف اجتهاد آن ها در این موارد نیز (که مدرکی از کتاب و سنت در دست دارند) روشن است.]

2- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص 101 و ص 102.

3- همان منبع، ص 98 - 99

کتاب خود] را برای استنباط همه احکام عملی اسلام کافی نمی دانند و از طرف دیگر وجود امام معصوم را که ملجاء و پناهگاه امت در این موارد باشد، قبول ندارند، در استنباط این نوع احکام، راههای قیاس و استحسان را که پُر خطرترین راههای استنباط است، پیش می گیرند.» (1) «هنگامی که عمر، شریح را برای اداره کرسی دادرسی کوفه تعیین کرد، به او این چنین گفت: اگر با موضوعی روبرو شدی که حکم آن در کتاب و سنت پیامبر نیامده است، یکی از دو طرف را انتخاب کن، و اگر بخواهی از طریق [اجتهاد و] کوشش انتخاب کنی و مقدم و مؤخر بداری این کار را انجام بده.

در حالی که امام علی علیه السلام وقتی شریح را برای قضاوت نصب کرده، دست او را در دادرسی کاملاً محدود ساخت و با او شرط کرد هیچ داوری را انفاذ و اجرا نکند، مگر این که بر امام عرضه نماید.

از ابن مسعود نقل شده است که وی می گفت: ... اگر موضوعی را آوردند که نه در کتاب بود و نه پیامبر در آن داوری کرده و نه از صالحان مطلبی در دست هست، باید با رأی و اندیشه خود بکوشد و اگر نتوانست، موضوع را رها کند و خجالت نکشد.

از این جمله ها و مشابه آن ها می توان مقدار موفقیت امت را در اخذ و فراگیری تعالیم و احکام الهی از پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله به دست آورد.

به خوبی معلوم می گردد که آنان با موضوعاتی نوظهور روبرو

ص: 107

می شدند که احکام آن را در قرآن و سنت پیدا نمی کردند و کوشش می نمودند که حکمی غیر مستند به کتاب و سنت، برای آن بسازند.»
(1) «ولی گروهی که به وجود امام معصوم و آگاه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عقیده دارند، این نوع ادله را طرد نموده و در فروع و احکام به امام معصوم مراجعه می نمایند.» (2) «تا این جا به گونه ای کلی روشن گردید که در عصر خلافت، در مسائل نوظهور، خلفا چاره ای جز رأی سازی نداشتند و به جای این که مردم را به حکم خدا رهبری کنند، مردم را اسیر آراء و افکار خطا کار این و آن می ساختند.» (3) «مع الوصف، خلیفه دوم، گاهی از اصحاب رأی انتقاد میکرد... از این که خلیفه، چماق تفسیق خود را متوجه صاحبان رأی نموده، روشن می گردد که رأی افراد در آن روز چه نقشی را بر عهده داشت.

گویا نه تنها در موقعی که نصی از کتاب و سنت نبود، به رأی خود فتوا می دادند، بلکه گاهی در قلمرو نص وارد شده و با افکار ناقص و نارسای خود، نص الهی را عقب می زدند.

متأسفانه خود خلیفه، از افرادی بود که از نصیحت خود پند نگرفت و کتاب الهی و سنت پیامبر را با آراء خود در مواردی نقض کرد. (4)

ص: 108

1- همان منبع، ص 99_100 .

2- همان منبع، ص 96 .

3- همان منبع، ص 105 .

4- [ر.ک: علامه شرف الدین: اجتهاد در مقابل نص؛ علامه فیروزآبادی، شناسایی هفت تن در صدر اسلام؛ علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک شرعی اسلام.]

فرازهای زیر گواه بر وجود چنین اجتهادی در صدر اسلام است: هر وقت از ابن عباس چیزی سؤال می شد، اگر در قرآن پاسخ آن بود، می گفت و اگر در قرآن نبود و از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حدیثی در آن مورد وجود داشت، پاسخ آن را می گفت... و در غیر این صورت رأی و نظر خویش را بیان می کرد... از این جهت در کتابهای فقهی و استدلالی دانشمندان اهل تسنن قواعدی در استنباط احکام شرعی به چشم می خورد، که در نزد علمای شیعه پیشیزی ارزش ندارد و همگی از یک چنین اجتهادی سرچشمه می گیرند. (1) «به خاطر آنکه به همین قواعد بی مدرک بود که فقه اسلامی در قرون گذشته به صورت مکتب های فراوانی در آمده و مکتب سازی و امام تراشی به اندازه های زیاد شده که دانشمندان اهل تسنن چاره ای ندیدند جز این که باب اجتهاد را به روی خود ببندند و مذاهب فقهی را در چهار مذهب منحصر سازند.» (2) «این جریان ها حاکی است که تشریح اسلامی در زمان پیامبر گرامی، به هدف نهایی خود نائل نگردید... و چنین زمینه ای ایجاد می کند که شارع مقدس هدف خود را از راه دیگر تعقیب کند و وظیفه مقام رسالت را به گونه ای امتداد دهد... و فردی که از جهاتی مانند پیامبر باشد، شریعت و احکام اسلامی را برای مردم بیان کند، و احکام الهی را در اختیار مردم بگذارد.

چنین فردی بدون علم وسیع و عصمت، نمی تواند به چنین هدف بزرگی

ص: 109

1- استاد جعفر سبحانی پیشوایی از نظر اسلام، ص 102 - 103

2- همان منبع، الی 104 .

موفق گردد و شناسایی او برای امت مقدور نیست، بلکه خداوند باید او را به امت معرفی کند.» (1) حال این سؤال مطرح است که آیا با وجود این معرفی هایی که در فاصله روز انذار تا روز غدیر خم، به دفعات رخ داده است، باز هم عذری و یا توجیهی برای روی برتافتن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عدم باور و اعتقاد به امامت و ولایت باقی می ماند؟! (2) طبیعی است که اگر ما شیعیان چنین عذری را برای پیروان مکتب خلفا پذیرفتیم، در واقع زیر پانهادن نصوص امامت و روی برتافتن از اعتقاد به امامت را به بهانه اجتهاد و برداشت مجتهدانه! توجیه نموده ایم! چنانچه اظهار شده است: «شیعه و سنی با این که در مصداق خلیفه اختلاف دارند... منشأ اختلاف ها نیز عموماً یا ظواهر نصوص بوده یا بحثهای عقلی... مسلمان ها در این قبیل مسائل فرعی! باید به همدیگر حق بدهند که برداشت های مختلفی داشته باشند.» (3) «اجتهاد و تفقه در دین را همه قبول دارند. تفقه در دین اختصاص به فقه و احکام ندارد؛ اگر تفقهی هست، پس اجتهاد هم هست، پس اختلاف هم هست. حتی اگر در جایی دیدیم که دیدگاهی با لوازش با آن اصول منافات دارد آن را هم باید توجیه کنیم!... حالا شاید شیعه ها

ص: 110

-
- 1- همان منبع، ص 105 .
 - 2- اگر چنین است، دیگر نمی توانیم اجتهادات بعدی ناشی از عدم رجوع به امامان معصوم علیه السلام و تعلیم اخذ علم دین از محضرشان را موجه جلوه دهیم.
 - 3- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10 ، بهار و تابستان 80، ص 13 .

تحمّل نکنند اگر بگوییم که مسئله خلافت هم از همین قبیل بوده است، یعنی نوعی ابهام در کار بوده است... بنابراین به مسئله ای اجتهادی و فرعی تبدیل شد.»(1) در حالی که: «کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب و لازم است که حداقل هر کس این احتمال را می دهد که خدای متعال برای رهبری (2) مردم پس از پیامبر شخصی را تعیین و اطاعت او را واجب کرده باشد.

با این احتمال به حکم عقل موظفیم پیرامون آن به کاوش پردازیم و او را شناسایی نماییم، زیرا اگر در این وظیفه مسامحه کنیم، و چنین شخصی وجود داشته باشد و ما او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود...»(3) بنابراین پذیرش اختلاف مجتهدانه میان دو مکتب در زمینه مباحث اعتقادی، به ویژه در بحث امامت و ولایت ائمه علیهم السلام، به معنای موجه جلوه دادن زیر پا نهادن نصوص دینی در این زمینه به بهانه اجتهاد است که موجب می شود تا بخش عظیمی از تعالیم نبوی صلی الله علیه و آله و دستوراتی که در این زمینه از جانب خدای متعال نازل گردیده، به فراموشی سپرده شود.

بر اساس این مبنای غلط، در مقابل هر نص صریح و دستور آشکاری که از جانب شارع مقدس رسیده، می توان به بهانه اجتهاد

ص: 111

1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.

2- [یعنی امامت].

3- رضا استادی: 25 درس درباره امامت، ص 11.

ایستادگی نموده و آن را زیر پا نهاد، بدون آن که هیچ انتقادی متوجه فرد گردد؟! (1) اگر امروز عقاید و احکام ناشی از روی برتافتن اهل سنت از تعالیم دین را به نام اجتهاد و اختلاف در فهم از دین توجیه نمودیم، آیا

نمی توان این توجیه را نسل به نسل به عقب برگرداند و تمام اعمال و رفتار خلفا و غاصبین حقی امیرالمؤمنین علیه السلام را مجتهدانه دانست؟! اگر امروز بتوان برای اختلافات فقهی و عقیدتی به ویژه روی برتافتن از نصوص الهی درباره امامت، نام اجتهاد را برگزید؛ حتماً می توان برای تشکیل سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت و بدعت های خلفا نیز توجیهی با استناد به نام اجتهاد تراشید؟! چنانچه اظهار شده: «به قضایای صدر اسلام می توان به گونه ای دیگر نیز نگاه کرد... ابن عباس ملازم خلیفه دوم بود... وی می گوید: به خلیفه گفتیم: پیامبر راجع به علی مطلبی گفت؟ او گفت: بله، ولی حجّت تمام نشد و مردم نفهمیدند که مقصود پیامبر چیست.» (2) «اختلافی که بین مذاهب اسلامی وجود دارد، مانند اختلافی است که در خود مذاهب اهل سنت وجود دارد و نیز مانند اختلافی است که در خود شیعیان میان علمای اهل تشیع وجود دارد.

در خود شیعه بین خود

ص: 112

1- ر.ک: سیّد مرتضی عسکری: معالم المدرستین، ج 2، این کتاب با نام «دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام» ترجمه شده است.

2- محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 37.

فقه‌ها اختلاف نظر است (1)... اختلاف شیعه و سنی هم از دیدگاه من بدین صورت است... در حقیقت یک تفاوت برداشت بود بین اصحاب پیامبر (ص).

بعد از رحلت پیامبر (ص)، علی و اصحاب ایشان بر اساس مستندات منجمله حدیث غدیر معتقد بودند که جانشینی مخصوص علی است.

از سوی دیگر اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت! (2) و با آنها اختلاف نظر هم داشت.؟! (3) «واقعیت مورد اتفاق ما این است که در صدر اسلام بر سر خلافت بعد از پیامبر یک اختلاف واقعی بوده و ما معتقد به خلافت بلافصل حضرت علی هستیم و برادران سنی ما هم معتقدند که آن چه در سقیفه گذشته درست بوده، اما این اختلاف نظری که بین شیعه و سنی است... اختلافی بوده بین مسلمان مجاهد و فقیه (4) و برادر.؟! (5)

ص: 113

1- [برقراری ارتباط نابه جا میان اختلاف مذاهب اسلامی با اختلاف علمای شیعه در مباحث علمی، بدین صورت نیز مطرح شده است؛ (... اختلافات مسلمانان در امور غیر ضروری و مسائل کم اهمیت است که به وحدانیت اسلامی کمترین آسیبی نمی رساند، حتی بین علمای هر یک از مذاهب، فر موسوعات علمی و فقهی اختلاف نظرهایی وجود دارد. به عنوان مثال: در مذهب تشیع بین فقها و مراجع تقلید نسبت به برخی امور فرعی و کم اهمیت اختلافاتی را مشاهده می کنیم...!] (همو: پیام وحدت، ص 242)

2- [به این شبهه پاسخ خواهیم داد.]

3- محمد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 61_62.

4- [تفکر او درباره اجتهاد و فقیه بودن صحابه، منطبق با دیدگاه مکتب خلفا درباره مدارک تشریحی اسلام می باشد.]

5- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 61_62.

به راستی: آیا زیرپانهادن نص صریح و آشکار خداوند متعال در غدیر خم مبنی بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر همه مسلمانان، اجتهاد است؟! آیا مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وآله جهت حاضر نمودن قلم و دواتی که رمز هدایت مسلمین و راه عدم ضلالت را ثبت فرماید، (1) اجتهاد است؟! چگونه می توان بر خلاف قرآن کریم که کلام پیامبر صلی الله علیه وآله را معصوم می داند، ادعا نمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله هدیان می گوید؟! حتماً با استناد به اجتهاد دلاورانه؟! آیا تخلف از فرمان نبوی صلی الله علیه وآله مبنی بر شرکت در سپاه اسامه و زیرپانهادن حکم قرآن مبنی بر اطاعت محض از پیامبر صلی الله علیه وآله اجتهاد است؟! آیا شکستن حرمت عترت پیامبر صلی الله علیه وآله، هجوم به بیت فاطمه علیهم السلام و نقض حکم قرآن مبنی بر وجوب مودت به ایشان اجتهاد است؟! آیا می توان غصب فدک را که بر خلاف حکم قرآن و دستور رسول صلی الله علیه وآله صورت گرفت (2)، اجتهاد نامید؟! فراموش نکنیم که اختلاف عقیدتی میان فرق اسلامی درباره امامت و پیشوایی از نظر اسلام ثمره همان روندی است که توسط خلفا پیش گرفته شد و امروز برخی مدعیان تشیع، نام اجتهاد و اختلاف نظر میان برادران فقیه بر آن نهاده اند؟! در این جا ممکن است این سوال مطرح گردد که برای دست یابی به وحدت اسلامی آرماتی، لازم است تا اختلافی در میان نباشد، در حالی

ص: 114

1- ر.ک: غلامحسین زینلی: نامه ای که نانوشته ماند (تحلیلی درباره حدیث دوات و قلم).

2- ر.ک: رضا استادی: مقاله «فدک» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 345_402.

که بحث اخیر دربارهٔ اختلافات مجتهدانه سخن می‌گوید.

به عبارت دیگر، چگونه می‌توان با طرح اختلافات مجتهدانه، اختلاف را به کناری زد و به وحدت دست یافت؟ پاسخی که این طیف از وحدت‌طلبان ارائه می‌دهند، چنین است:

«علی (ع) که تنها هدفش حفظ مکتب و وحدت بود و بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات ناچیز دنیوی کینهٔ کسی را به دل گیرد، همینکه با خلفا بیعت کرد، نظر خود را نگاهداشت... اما این که معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت... حضرت علی (ع) در دوران زندگی خود ستمبل گذشت و تسامح در برابر اختلاف نظر بود.»⁽¹⁾ به عبارت دیگر وقتی با طرح غلط بحثی مانند اجتهاد (آن هم اجتهادی فاقد هر گونه قید و شرط و آزاد از رعایت هر گونه اسلوب و روشی در آن) اختلافات مذهبی میان تشیع و تسنن و در نتیجه اختلافات رهبران این دو در صدر اسلام را اختلافی مجتهدانه دانستیم، حال نوبت به آن می‌رسد که از شیوهٔ نیکوی تسامح و مدارا نمودن در مواجهه با اختلاف رأی و نظر - آن هم از سوی شیعیان و به نفع سنیان - سخن گفته شود! تا وحدت حفظ گردد؟ به راستی چگونه می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام که بندهای مطیع و کاملاً معتقد به فرامین الهی است و امامت و ولایت منصوصه را فرمان الهی می‌داند، با نتیجه سقیفهٔ بنی ساعده که عین زیر پانهادن امر و دستور الهی و نقض نص آشکار روز غدیر در این باره است (به نام اجتهاد و

ص: 115

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 22 و ص 30 و ص 31.

اختلاف در رأی و نظر شخصی!) با گذشت و تسامح رفتار کند، نظرش را برای خودش نگهدارد! از دستور صریح الهی در زمینه امامت و خلافت چشم پوشد و به نام اختلاف در فهم و برداشت، به غصب خلافت با روش تساهل و مدارا بنگرد؟! به هر حال، شاید چنین اظهاراتی می توانند توانمندی خوبی را در جلب نظر پیروان سایر فرق از خود به ظهور برسانند، ولی فاقد هر گونه خلوص و نابی هستند. این افکار علاوه بر عدم برخورداری از اصالت و منشأ دینی، عامل تحریف تشیع و مانعی جهت حرکت های علمی در راستای دعوت به مکتب اهل بیت علیهم السلام و اصلاح عقاید سایر مسلمانان محسوب می گردند و موجب می شوند تا پیروان سایر فرق با استناد به معذور بودن در اجتهاد! از تلاش علمی و پژوهش درباره امامت دست بردارند؛ زیرا تکلیفی در این زمینه احساس نخواهند نمود.

این روند در نهایت نسل آینده ما را به این اعتقاد غلط می رساند که: «شاید نکته اینکه از آغاز اسلام، گرایشهای مختلف فقهی و کلامی را «مذهب» نامیده اند همین واقعیت است که آنها همه، راه بسوی یک مقصدند.»! (1) «هر کدام از آن راهها، یک مذهب و یک طریق به اسلام است، اهل سنت طریقتشان، سنت است، از آن راه به حقایق می رسند، شیعیان هم از طریق عترت و اهل بیت (ع) حقایق نورانی اسلام را دریافت میکنند.»! (2)

ص: 116

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب بوحدت» ص 227.

2- همو: ندای وحدت، ص 177.

«اسلام اصل دین است که همه در آن متفقند، اما مذهب که در لغت به معنی (راه و محل ذهاب است) طریقی است به دین... پس مذاهب اسلامی طُرُقند به اسلام.

منشأ آنها هم عمدهٔ اجتهاد است و اختلاف نظر در قرآن و سنت، که ناشی از فهم اشخاص و اجتهاد اشخاص است.»! (1) «ما این گونه میفهمیم و آنها آن گونه می فهمند. باید با یک نظر تسامح یا عذر تراشی به یکدیگر نگاه کنیم...»! (2)

«باید جامعهٔ اسلامی در راه وحدت واقعی که دلها را بهم پیوند دهد بکوشند و... برای رسیدن به این هدف باید قبلاً این فکر که هر یک از سنی و شیعه دیگری را گمراه و اهل جهنم بدانند از بین برود.»! (3)

ص: 117

1- همو: ندای وحدت، ص 53_54 .

2- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شماه پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 14.

3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص 167.

«دار و دستۀ خلافت، از هر کدامشان که کار خلاف شرع سر میزد، می گفتند: او در این کار اجتهاد کرده است...»⁽¹⁾ علامه سید جعفر مرتضی عاملی در این زمینه می نویسد: «اولین کسی که مقوله اجتهاد⁽²⁾ و خطای در اجتهاد را برای توجیه گناهان دیگران مطرح کرد، تا آنجا که ما می دانیم، خلیفه اول بود،

آنگاه که خلیفه دوم به اصرار از او خواهان کیفر خالد بن ولید شد.

خالد، مالک بن نویره یکی از صحابه معروف را کشت.

چون مالک از به رسمیت شناختن حکومت جدید امتناع ورزید و در همراهی و وفاداری با علی علیه السلام اصرار داشت.

او در همان شب قتل مالک با زن وی آمیزش کرد.

دقیقا در همین مناسبت بود که ابوبکر سخن معروف خود را گفت: تَأْوَلَ فَأَخْطَأَ⁽³⁾ یا اِجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ.

سپس روایت کردند که هر کس درست اجتهاد کند، دو اجر می برد و هر که اشتباه کند یک اجر. این را عمرو بن عاص، ابوهیره و

ص: 118

1- علامه عسکری: سقیفه، ص 67.

2- [در مکتب خلفا، اصطلاح مجتهد برای نامگذاری افرادی به کار می رود که به خود اجازه داده اند به رای و نظر خود، احکامی را در برابر حکم خدا و رسول صلی الله علیه وآله ایجاد کنند. ولی در مکتب تشیع، این اصطلاح به افرادی اطلاق شده که متخصص در استخراج احکام شرعی از منابع فقه امامیه می باشند به مرور زمان در مکتب تشیع، فقیه را مجتهد نامیده اند که معنای آن با تعریف مکتب خلفا از مجتهد به طور کامل فرق دارد.]

3- «[اصطلاح اجتهاد و مجتهد، دیر زمانی پس از عصر صحابه و تابعین بر سر زبانها افتاده است. زیرا صحابه و تابعین، تغییر احکام از نزد خود را تأویل می نامیدند.]» علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص 89

این مقوله به مثابه اکسیر و بلکه بالاتر از اکسیری است که خاک را طلا می کند.

چه زشت ترین و هولناکترین جنایات را بر اساس همین قاعده توجیه کردند. از جمله: قتل بیگناهان در جنگ جمل و صفین، قتل علی علیه السلام، قتل عمّار بن یاسر، لعن علی علیه السلام بر بالای هزاران منبر در هزار ماه، قتل حسین علیه السلام و ذیح فرزندان و اسارت دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و بردن آنان از شهری به شهری و... به منظور تعمیم فایده به یک نسل کامل از مردم نشان اجتهاد اعطا شد تا همه خطاهایشان را توجیه کند. در حالی که میان آنان زنا کار، شراب خوار، قاتل، سارق و... بودند تا چه رسد به خروج بر امام زمان، و نیز عالم و جاهل در حدی که بلد نبود وضو بگیرد با زنش را طلاق دهد.

حتی گفته اند: آنچه انجام دادند به اجتهاد بود و عمل به اجتهاد واجب است و در عمل به واجب نمی شود کسی را فاسق خواند.

برخی گفته اند: برای صحابه عمل به رأی در مقابل نص جایز است.

این از اختصاصات آنان است و دیگران چنین حقی ندارند. «(1) بر همین اساس است که: سالها بعد ابن حزم (م 456 ق) را می بینیم که ابوالغادیه را در کشتن عمّار یاسر شخصی متأول و مجتهد و دارای آجر و پاداشی واحد نزد خدای متعال معرفی می کند!

ص: 119

1- أ. علامه جعفر مرتضی عاملی: رنج های حضرت زهرا علیها السلام، ص 127_128.

و این ترکمانی حنفی (م 750ق) را نیز می‌نگریم که با وی همداستان شده و هر دو، ابن ملجم مرادی را در کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصی متأول و مجتهد توصیف می‌نمایند!

و دست آخر، ابن حجر (م 852ق) می‌آید و همه صحابه ای را که در جنگهای دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه السلام حیات داشته‌اند، متأول خوانده و گفته است که هر مجتهد خطاکار را در نزد خداوند اجر و پاداشی واحد می‌باشد! (1) «به این ترتیب پیروان مکتب خلفاء، از قرن دوم هجری تا به امروز به این مسأله اتفاق کرده‌اند که همه اصحاب مجتهد بوده‌اند و خدای بزرگ بر تمام کارهای ایشان، از دشمنی‌ها که کرده‌اند و خونها که ریخته‌اند، نه تنها گناهی به پایشان نخواهد نوشت، بلکه بر آن همه خطا و گناه مزد و پاداش نیکو نیز ارزانی خواهد داشت!... آنان بر این پندار خود در حق صحابه تا عصر معاویه

اتفاق نظر دارند، و برخی قدم فراتر نهاده، می‌گویند که مسأله اجتهاد تا زمان حکومت یزید نیز ادامه داشته است...» (2)

ص: 120

1- علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص 92.

2- همان منبع، ص 109.

گفتار پنجم : ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری

اشاره

ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری این بخش شامل سه موضوع می باشد که به ترتیب عبارت اند از: تحریف اول: در زمینه رابطه امامت و حکومت.

تحریف دوم: خارج نمودن امامت از اصول دین .

تحریف سوم: حذف برائت از تعالیم شیعه.

ص: 121

در زمینه رابطه امامت و حکومت

مقدمه

همان طور که تاکنون پدیدار آمد، میان عقاید پیروان اهل بیت علیهم السلام و خلفا، درباره مبحث امامت، ولایت و خلافت اهل بیت علیهم السلام و غصب حق آن بزرگواران که از سقیفه بنی ساعده آغاز گردید و با توسل به فجیع ترین جنایات یعنی حمله به بیت فاطمه علیها السلام پایه های آن استوار گشت، اختلافی عمیق و انکار ناپذیر وجود دارد.

وجود چنین شکاف و فاصله ای می تواند برای برخی از منادیان وحدت اسلامی، مانعی جلوه کند که برای رفع آن باید از هیچ گونه تلاش فکری دریغ نورزید! از این رو شاهد

اظهاراتی مبنی بر تفکیک مقام امامت اهل بیت علیهم السلام از منصب خلافت و حکومت، یا بی ارزش جلوه دادن حکومت _ به عنوان شأن ناچیز و بی ارزشی از امامت! _ برای ائمه علیهم السلام می باشیم.

نتیجه ای که از این شبهات گرفته می شود وجود صلح، تسالم و رضا میان امیر المؤمنین علی علیه السّلام و خلفا می باشد؛ که به ترتیب در این بخش به نقد و بررسی این شبهات می پردازیم.

دورنمای بحث ما در زمینه تحریف رابطه امامت و حکومت، چنین است: دسته اول: سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت.

نوع الف) تفکیک امامت از حکومت به معنی کنار گذاشتن خلافت و منقضی دانستن بحث درباره آن.

نوع ب) تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی خلافت از امامت .

نوع ج) تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و خلافت عظاما.

دسته دوم: کم ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت.

ص: 123

سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت

شبهه مقدماتی

«فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه های محکم مسأله تقریب است، منتها هر کسی به نحوی آن را توجیه کرده است.» (1) این شبهه در قالب این سنخ اظهارات بیان گردیده است:

نوع الف)

تفکیک امامت از حکومت به معنی کنار گذاشتن خلافت و منقضی دانستن بحث درباره آن: «اصولاً امروز مسلمین به این نیاز ندارند که درباره خلافت گذشته بحث کنند، آن چه ما باید روی آن تأکید نماییم آن است که ثابت کنیم رسول اکرم، عترت خود را در ردیف قرآن، مرجع مسلمین قرار داده، که صرف نظر از خلافت و حکومت، امروز هم مسلمان ها به آن نیاز دارند...» (2)

ص: 124

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 218.

2- همو: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 256.

ما در مسئله خلافت با اهل سنت اختلاف داشته ایم، اما الان که خلافتی در بین نیست که بر سر آن دعوا کنیم، آن بُعد ولایت که به کار امروز ما می آید، حجیت و... مرجعیت علمی اهل بیت است.»! (1) «پیامبر اکرم (ص) در عصر خود مرجعیت علمی مسلمانان را به عهده داشتند و بعد از خود امام علی و سایر اهل بیت را وارث علم خود قرار دادند...»! (2) «جالب است که نوع مردم برای مسئله خلافت و غصب خلافت روضه می خوانند و هیچ وقت برای این که آنها ما را از معارف یا از احکام یا از رابطه ولایتی محروم کردند، روضه نمی خوانند.»! (3) «عامه مردم و روضه خوان ها و منبری ها مسئله غصب خلافت را علم می کنند.»! (4) «شیخ عطار هم وقتی درباره مولا بحث می کند به این بُعد از ولایت (5) بال و پر می دهد. مولانا هم در مثنوی همین رویکرد را دارد و می گوید این خلافتی که شما بر سر آن دعوا می کنید، مهم نیست. آنچه مهم و از آن بالاتر است یک مقام معنوی و یک ارتباط روحی است.

شیخ عطار می گوید این خلافت را خود علی طرد میکرد.»! (6)

ص: 125

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 18.
 - 2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره؛ 184، بهمن -80، ص 14.
 - 3- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 19.
 - 4- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 19.
 - 5- [ولایت باطنی].
 - 6- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 20.

تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی خلافت از امامت: «امامت و خلافت دو مسئله جدا از هم است و با هم سازگاری دارند... و بهترین راه صلح این است که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیغمبر بدانیم.»!
 (1) در این دیدگاه انحرافی، درباره رابطه میان امامت و خلافت چنین ادعا می شود که: «هیچ منافاتی میان این دو نبوده و هیچ اختلافی بین آنان نیست، بلکه

این دو منصب از اول تا به آخر با هم تسالم و سازگاری دارند. بنابراین امامت در قاموس شیعه هیچ معارض و معاند با خلافت نبوده... و به این ترتیب میان امامت و خلافت صلح و آشتی برقرار می شود که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیغمبر بدانیم.» (2) زیرا: «خلافت خلفای راشدین مقام دیگری است غیر از امامت.»! (3) و در نتیجه: «مسئله خلافت و امامت دو مسئله جدا از هم بوده و قابل سازش با یکدیگرند.»! (4)

ص: 126

1- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 217؛ ناقلان دیدگاه او: عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمایی امام متقین، ج 5، ص 23؛ دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 76، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

2- محمد صالح حائری مازندرانی: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 218 - 223.

3- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 219.

4- دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 75، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

در واقع می توان به طور خلاصه چنین گفت: شالوده این ادعا بر جداسازی و تفکیک میان دو مقام امامت و خلافت از یکدیگر مبتنی می باشد و در واقع امامت را مقامی غیر از

خلافت و خلافت را جایگاهی جدا از امامت می داند! چنانچه اظهار شده: «موضوع امامت از دیدگاه محکمت قرآن مجید باعتبار ماهیت، از حکومت رسمی و امارت جدا است.» (1) «مرحوم علامه سمنانی (2) هم در مقاله خود در رساله الاسلام می گفت: اصلاً مسئله امامت و خلافت دو مسئله است؛ خلقت امامت علی (ع) را قبول داشتند و علی (ع) هم خلافت آنان را قبول کرد، و میگفت شما حکومت کنید ولی مشکلات را من باید حل بکنم.

آنان هم قبول داشتند؛ مخصوصاً خلیفه دوم این معادله را به جدّ قبول داشت، (3) اینها راه هایی است که ما می توانیم پی بگیریم...» (4) و درست بر مبنای همین اعتقاد غلط بیان شده است که: «امام علی (ع) با روح بلندی که داشت به وظیفه بالاتر از خلافت ظاهری پرداخت.» (5)

ص: 127

1- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 158.

2- [شیخ محمد صالح حائری مازندرانی.]

3- [تحلیل فوق در این قالب نیز بیان شده: «امامت و مرجعیت علمی امام علی علیه السلام حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»] (عبدالکریم بی آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 16)

4- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 20.

5- عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 10.

«حضرت علی (ع)، چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی! برخوردار بود.» (1)

«حضرت علی (ع) صریحاً بیان می دارد که... با تورقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم (زیرا که آن حضرت دارای مقام والائتری یعنی ولایت و امامت انتصابی و قرابت و نزدیکی کامل با پیغمبر بود.)» (2) «یکی دیگر از وظایف امامت و ولایت که از وظایف خلافت ظاهری بسیار مهمتر است پاسداری از خزائن علوم پیامبر (ص) و انتقال صحیح آن به علما و دانشمندان و مردم است.» (3) «نمونه دیگر از فعال بودن مقام ولایت و امامت حضرت علی (ع) در عصر خلفای راشدین و برتری آن بر مقام خلافت انتخابی! را در... می بینیم.» (4) «این ولایت و وزارت الهی و انتصابی حضرت علی (ع) از مقام امیری و خلافت انتخابی! مهمتر و والاتر است.» (5)

ص: 128

-
- 1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای ایام متّین، ج 5، ص 20.
 - 2- همو: سیمای امام متّین، ج 5، ص 22.
 - 3- همو: سیمای امام متّین، ج 6، ص 16.
 - 4- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 14.
 - 5- همو: سیمای امام امام متّین، ج 7، ص 14.

نخستین نتیجه غلط

آیا بر اساس این دیدگاه، دیگر توجیهی برای خودداری و امتناع شدید امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت (1) با ابوبکر و نیز اعمال زور، حمله به بیت فاطمه علیها السلام و آتش افروختن بر در آن از سوی خلفا

می توان یافت؟! پاسخ این است که بر اساس این مبنای غلط، بیعت امیر المؤمنین علیه السلام با خلیفه یک امر طبیعی است!! چنانچه نوشته اند: «حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی

ص: 129

1- «بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد. و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدنی است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری. اذ بیعت امیر المؤمنین علیه السلام نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و فقط به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.» (علامه عسکری: سقیفه، ص 116) برای آشنایی بیشتر با مفهوم بیعت و شرایط تحقق آن به فصل یکم از جلد چهارم این مجموعه مراجعه فرمایید.

سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد.»! (1) «حضرت علی (ع) که تنها هدفش حفظ اسلام و پایه‌ اساسی آن یعنی

وحدت (2) بود، با خلفا بیعت کرد.»! (3) و یا نوشته اند: «رفتار علی (ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت و موافقت قرین شده است.»! (4) «علی (ع) بنا بر مصالحی یا حکومت شیخین موافقت و بیعت نموده است.»! (5) «علی (ع) پس از رحلت رسول خدا (ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت و بیعت کرد.»! (6) چگونه

می توان پذیرفت که حضرت علی علیه السلام با خلافتی که غاصبانه و بدون رضایت الهی قوام یافته و در برپایی خود، نصّ و فرمان الهی را زیر پانهاد و مخالفتی صریح با دستور شارع مقدّس داشته است، این گونه بیعت کرده و آن را به رسمیت بشناسد؟! آن هم بیعتی اختیاری! براساس بلندنظری! و موافقت با حکومت غاصبانه خلفا! چنانچه اظهار شده:

«چون ابوبکر سوگند یاد می کند که اهل بیت نَسَبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد! و متعهد می شود که کارهای پیامبر را دنبال

ص: 130

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 20 .

2- [بر اساس عقاید شیعه، پایه‌ اساسی دین اسلام، امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است.]

3- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 11 .

4- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163 .

5- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 167 .

6- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163 .

کند؛ حضرت علی(ع) می فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.»⁽¹⁾ «او میدید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت عظمت و گسترش اسلام در جهان! مضایقه نمی کند... روی این جهت تسلیم شد! و بیعت کرد.»⁽²⁾ به عبارت دیگر قائل شدن به این گونه بیعت در تعارض با این اصل مسلم و اعتقادی شیعه است که: امامت، ولایت و خلافت، مقاماتی الهی و خدادادی، جدایی ناپذیر از یکدیگر و غیر قابل واگذاری به غیر می باشند.

اقدامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر فرصت مناسب جهت اثبات حقایق و اعلان بطلان خلافت غاصبانه زورمداران وقت و نیز مقاومت بی نظیر حضرت زهرا علیها السلام، همه و همه بیانگر آن اند که آن سیاسی کاران بی بدیل تاریخ، چون می دانستند که حکومت و خلافت به فرمان خداوند متعال و رسولش حق مسلم، شرعی و خدادادی علی بن ابی طالب علیها السلام است و بیعت ایشان با ابوبکر در حقیقت به معنای مشروعیت بخشیدن و قانونی نمودن حکومت غاصبانه آنان می باشد، لذا با تمام قوا کوشیدند از آن حضرت علیه السلام بیعت بگیرند و در مسیر برآورده شدن این خواسته، از ارتکاب هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

آن چه از تاریخ به روشنی دیده می شود این است: آنگاه که امام علیه السلام جهت انجام بیعت به فراخوانشان وقتی نهاد،

ص: 131

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج 5، ص 22.

2- همو: پاره پیامبر، ج 6، ص 14 - 15.

آتش بر در خانه فاطمه علیها السلام افروختند و عترت رسول خدا صلی الله علیه وآله را به سوزاندن تهدید کردند.

سپس برای اخذ بیعت از آن حضرت علیه السلام به منزلشان هجوم آوردند و آن گاه که با مقاومت بی نظیر دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله از حریم امامت و ولایت علوی مواجه گردیدند، با خشونت تمام آن بانوی دو سرا علیها السلام را از سر راه کنار زده و با بر زمین کشاندن آن حضرت علیه السلام و بردن اجباری وی به مسجد و افراشتن شمشیر بالای سر ایشان که با تهدیدهای مکرر به قتل همراه بود، سعی در وادار نمودن امام علیه السلام به انجام بیعت با ابوبکر داشتند که سرانجام با حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد ناکام باقی ماندند.

به راستی اگر امام علیه السلام کوچکترین تمایل با رضایتی برای انجام بیعت داشت و با ذره های خود را موافق با آن زمامداران می دانست و یا به هر دلیلی مصلحت را در انجام بیعت می دید، دیگر چه لزومی داشت تا با آن حضرت علیه السلام این چنین برخورد نظامی شود؟! این ها همگی دلالت بر آن دارند که: حکومت حق خدادادی و در نتیجه، حق غیرقابل تقویض و واگذاری آن حضرت علیه السلام بود.

در حالی که نادیده گرفتن این وقایع و فجایع سیاه موجب گردیده تا اظهار شود: «او برای حفظ مصالح مسلمین، زعامت و ریاست عامه را به دیگری واگذار نمود...»! (1)

ص: 132

1- عبد الکریم بی آزار شیرازی: پاره پیامبر، ج 6، ص 15.

پس از آن که برای نخستین بار این نوع اندیشه در مقاله ای به قلم «محمد صالح حائری مازندرانی» (1) در مجله «رسالة الاسلام»_ که از سوی «دارالتقریب» در کشور مصر منتشر می شد (2)_ درج گردید، فردی به نام «محمد محمد مدنی» که رئیس دانشکده حقوق اسلامی الازهر و مدیر مجله مذکور بود با استناد به مفاد آن در مقاله اش به نام «تحولی بزرگ در دانشگاه الازهر» چنین ابراز کرد: «این گفتار بخوبی می رساند که این اتهام مبنی بر این که خلافت غصب است و زمامداران غاصبند، بی اساس است و از اصول مذهب شیعه نیست، بلکه آن ها نیز مانند سایر مسلمانان، اساس را بر پایه رضایت مردم و... می دانند.» (3) این نتیجه غلط، نه تنها به طور مستقیم از شبهه تفکیک میان امامت و حکومت اخذ گردیده بلکه بر اساس نخستین نتیجه این سنخ شبهات نیز مطرح شده است.

چنانچه گفته اند: «رضایت و بیعت آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.» (4)

ص: 133

1- جالب است که در تشریح دیدگاه او گفته اند: «ادعای ایشان این است که ادله شرعی هم این جدایی را تأیید می کند.»! (محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 216)

2- این مقاله به قلم عبدالکریم بی آزار شیرازی ترجمه گردیده و مفاد آن مورد پذیرش وی نیز می باشد. در این نوشتار به جدیدترین کژاندیشی مترجم، جهت تکمیل دیدگاه فوق اشاره خواهیم نمود.

3- محمد محمد مدنی: مقاله مندرج در کتاب «همبستگی متاهب اسلامی». ص 90 .

4- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 176 .

شاید ایجاد چنین تصویری از عقاید تشیع در اذهان پیروان مکتب خلفا، بتواند گامی مؤثر جهت ایجاد وحدت تلقی شود، اما هرگز نباید فراموش کرد که وحدت به معنای حقّ کشی نبوده و قربانگاه حقیقت به شمار نمی آید.

زیرا از تسامح علمی، فقط وحدتی خیالی عاید می شود و نسل آینده ما را به این اعتقاد غلط می رساند که: «برای شیعه (به پیروی از علی و فرزندان) کاملاً امکان دارد به

ترتیبی که ما اشاره کردیم قائل به صحت خلافت شود و به مقام امامت اکتفا نموده...»! (1)

براساس این تفکیک می توان دلخوش بود که آن حضرت علیه السلام نیز در جایگاه مناسب خود قرار داشته اند! چرا که خواهند گفت: هر چند مقام خلافت را از امامت ایشان جدا کردیم، اما چندان نگران نباشید؛ زیرا: «حضرت امیر عملاً نیز در میان مردم مقام ولایت و امامت داشته اند تا جائیکه مردم شکایت خود را از خلیفه پیش او می بردند و یا خلفا در

بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت! و آنان را نصیحت و راهنمایی می فرمودند.

(2) «(3) لذا باید دلخوش بود که نه تنها امامتی نفی نشده است! بلکه ستمی

هم بر ایشان نرفته و حقی از ایشان غصب نگردیده است! همچنین باید پذیرفت که هیچ گاه خلفا انحرافی پیدا نمی کردند، زیرا حکومت آنها زیر نظر امام علیه السلام اداره می شد! و اصولاً حمله به بیت

ص: 134

1- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 222.

2- [این شبهه را به طور مستقل پاسخ می دهیم.]

3- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 25.

فاطمه علیها السّلام و به آتش کشیدن آن که به شهادت حضرت زهرا علیها السّلام و حضرت محسن علیه السّلام انجامید، فقط به این منظور بود که حضرت این مقام عالی را بپذیرد و بر کار زمامداران نظارت نموده و آنها را نصیحت و راهنمایی بفرماید! تا خلقا نیز بهتر بتوانند از دین اسلام مراقبت و محافظت نمایند! چنانچه ابراز شده: «اگر مردم با مشورت امام و ولیّ امر! شخص مورد قبولشان! را برای امیری برگزینند! تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت! به اداره دولت اسلامی بپردازد... آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی، بهتر! خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد...»! (1)

سومین نتیجه غلط

آیا بر اساس آن چه گذشت، دیگر جایی برای وجود اختلاف، نزاع و دوری میان امام علیه السّلام با خلفا باقی می ماند تا پیروان آنها امروز با یکدیگر به درگیری و کشمکش بپردازند؟! اصلی ترین و مهم ترین نتیجه ای که این گونه وحدت طلبان در پی دست یابی بدان هستند، معکوس جلوه دادن روابط امام علیه السّلام با غاصبین خلافت و اثبات دروغین وجود صلح، تسالم و رضا میان آن ها است.

متأسفانه غفلت از رعایت ضابطه اصالت و نابی، در طول زمان این اندیشه وحدت طلبانه را به یک اعتقاد واقعی نما تبدیل نموده است. به موجب استخدام این کژاندیشی هر گونه اختلاف میان امیرالمؤمنین

ص: 135

1- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 18.

علی علیه السلام و خلفا و تضادّ موجود میان عقاید تشیع و تسنّن درباره امامت و خلافت به «تسالم و سازگاری میان این دو مقام و رضایت طرفین نسبت به آن»! (1) تفسیر و تبدیل شده و خواننده را در معرض این نتیجه غلط می گذارد که: «چه جنایت اجتماعی از این بالاتر که میان امام برگزیده و خلیفه عادل تسالم و صلح و رضا برقرار باشد و در عین حال مردم در این باره با هم جدال ورزند و بر خلاف رضای امام و خلیفه، میان ملت تفرقه و جدایی بیفکنند.»! (2)

نوع ج

اشاره

تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و خلافت عظمی: (3) همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، تفکیک امامت از حکومت (خلافت) به معنی استقلال ذاتی خلافت از ولایت یکی از کژنگری هایی است که از سوی برخی وحدت طلبان به عنوان راه حلّ مناسبی جهت برقراری وحدت اسلامی مطرح می گردد. (4) در این کژاندیشی از دو مقام ولایت انتصابی و خلافت انتخابی سخن گفته می شود و مناسبات میان این دو مقام و متصدیان آن، بدین صورت ترسیم می گردد

ص: 136

-
- 1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی، (ترجمه مقاله «امامت و خلافت» به قلم: شیخ محمد صالح حائری مازندرانی)، ص 218.
 - 2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 219.
 - 3- ر.ک: عبدالکریم بی آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» ج 1، ص 63_78.
 - 4- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (چاپ سوم 1377)، ص 255 به بعد.

1_ این دو مقام با همه شئون و وظایفی که بر آنها مترتب می باشد، به طور کامل از یکدیگر جدایی داشته و هیچ فصل مشترکی میان این دو مقام وجود ندارد؛ به گونه ای که تفکیک و استقلال کاملی، میان این دو برقرار می باشد! 2_ بین این دو مقام مستقل از هم، با همه شئون و وظایف مترتب بر آنها، رابطه طولی برقرار است، لذا بین این دو سازگاری، تسالم و صلح وجود داشته و هیچ اختلافی میان صاحب منصبان این دو مقام که از حد گلايه فراتر رود، نمی توان یافت! چنانچه ابراز شده: «اگر هم در این باره تبادل آراء و اقوالی شده است، در غیر اساس و اصل این دو مقام بوده است... به نظر من بهتر است که حتی نام اختلاف هم بر آن نگذاریم... بلکه تنها گلايه ای بود...»!

(1) 3_ مقام ولایت از لحاظ رتبه، شئون و وظایف متصدی آن، بسیار مهم تر و والاتر از مقام خلافتی است که در این نظریه از آن به خلافت انتخابی! تعبیر می شود و در نتیجه، ورود صاحب منصب مقام ولایت به حوزه خلافت، فروتر از شأن او بوده و با توجه به ادعای برتری مقام ولایت بر خلافت، و نیز ادعای عدم توجه امام علیه السلام به حکومت، مقامی از امیرالمؤمنین علیه السلام توسط خلفا غصب نگردیده است! 4_ مقام ولایت در عصر خلافت سه زمامدار، فعال بوده و چون این جایگاه با همه شئون، اختیارات و وظایفی که به دنبال آن برای امیر المؤمنین علیه السلام مطرح می شود، مورد قبول خلفا بوده است؛ در نتیجه

ص: 137

1- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (چاپ سوم 1377)، ص 257_258.

هیچ حقی از ایشان غصب نشده و حکومت خلفا نیز غاصبانه نمی باشد! (در مسیر القای این شبهه، بیشتر بر مرجعیت علمی امیر المؤمنین علیه السلام و اعترافات خلفا به آن تکیه می شود.) با نگاهی به نقدهای وارد شده بر این دیدگاه انحرافی در خواهید یافت که یکی از مشکلات عرضه چنین دیدگاهی، تالی فاسدها و تبعات انحرافی مختلف این نوع نگاه به امامت و خلافت می باشد.

نگاه غلطی که در نهایت به حذف خلافت منصوبه از عقاید شیعه انجامیده و خلافت شورایی را به جای آن قرار می دهد.

از آن جایی که در رأس این تالی فاسدها، ادعای عدم برخورداری امام معصوم از مقام خلافت قرار دارد، با وجود همه تلاش های صورت گرفته جهت بی ارزش جلوه دادن حکومت، چنین دیدگاهی هیچ گاه مورد قبول شیعیان واقع نگردید.

از این رو شاهد ارائه تفسیر به رأی جدیدی از خلافت معصومین علیهم السلام توسط این طیف از وحدت طلبان هستیم که در آن سعی کرده اند تا با تکمیل نظریه پیشین، به رفع موانع پذیرش آن پردازند.

در این بازبینی، مقام خلافت که پیش از این به طور کامل از مقام ولایت ائمه علیهم السلام جدا می گردید، به دو بخش تقسیم شده است: بخش الف) خلافت عظماء، که آن را هم ردیف ولایت کبرای امیر المؤمنین علیه السلام قرار داده اند.

بخش ب) خلافت ظاهری، که در واقع همان خلافت انتخابی! پیش گفته است که در این شبهه، تنها همین بخش از خلافت، از مقام امامت جدا می گردد.

جهت تبیین این دو بخش، چنین ابراز گردیده: براساس این نظریه، امام علی (ع) - همچون حضرت یوسف (ع) - گذشته از برخورداری از امامت کبرا... در مدت سی سال پس از وفات حضرت (ص)، در امور سیاسی و حقوقی و اقتصادی نیز دارای خلافت عظمای بودند، هر چند لباس خلافت ظاهری را دیگری بر تن داشت.»⁽¹⁾

ویژگی های این کژاندیشی جدید درباره خلافت عظمای

ویژگی یکم

خلافت عظمای والاتر و مهم تر از خلافت ظاهری است؛ چرا که همچون سنگ زیرین آسیای، محور دولت است؛ لذا حضرت علی علیه السلام تمایلی به عهده داری خلافت ظاهری نداشتند! «آن حضرت به خوبی می دانست که اگر خلافت ظاهری را بپذیرد کسی نیست که به کار سنگین تر، یعنی وزارت، پردازد و سنگ زیرین و محور گردش آسیای دولت اسلامی... باشد.»⁽²⁾

ویژگی دوم

خلافت عظمای نافذتر و مقتدرتر از خلافت ظاهری است؛ چرا که امام علیه السلام در هر کجا که بخواهد می تواند در امور خلافت فرمان براند!

ویژگی سوم

خلافت عظمای، پنهان و در پشت صحنه عمل کرده و شأن آن فوق امور عادی و مقتضی عدم دخالت مستقیم در امور حکومتی می باشد!

ص: 139

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول 1380)، ج 1، ص 63.

2- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 72.

در تبیین این ویژگی‌ها چنین اظهار شده: «حضرت علی(ع) در حکم قطب و محور دولت اسلام بود، هر چند به ظاهر در پشت صحنه قرار داشت و لباس خلافت به تن دیگری بود.

به سان یوسف(ع) که هر جا را می‌خواست فرمان می‌رازد...!»(1) «امامت کبرا و خلافت عظمای امام علی(ع) اقتضا می‌کرد تا در مسئله خلافت و ریاست جمهور! و فتوحات به اظهار نظر و راهنمایی پردازد و لشکرکشی را به عهده دیگران واگذارد.»(2) طراح این کژاندیشی جدید، پس از ارائه چنین تصویری از خلافت عظمای مدعی می‌گردد که این مقام امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر خلافت ظاهری زمامداران، فعال بوده و خلافت عظمای ایشان بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله آغاز و اعمال گردیده است! چنانچه ابراز شده: «مولای متقیان(ع)، برخلاف بسیاری که او را خانه نشین... پنداشته‌اند، پس از رحلت رسول خدا(ص) بلافاصله امامت عظمای خلافت کبرای

خود را در پشت صحنه خلافت ظاهری آغاز فرمود.»(3) «در مدت سی سال پس از وفات حضرت(ص) در امور سیاسی و حقوقی و اقتصادی نیز دارای خلافت عظمای بود؛ هر چند لباس خلافت را دیگری به تن داشت.»(4)

ص: 140

-
- 1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 74.
 - 2- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 67.
 - 3- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 64.
 - 4- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 63.

نخستین نتیجه غلط

از آن جایی که خلافت عظمای امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم آغاز گردید و همواره در طول خلافت ظاهری دیگران فعال بود؛ لذا حقی نیز از ایشان غصب نگردیده و به تراج نرفته است! چنانچه ابراز شده: «آن حضرت نه تنها در دوره پنج ساله بی که شخصاً در صحنه بود، بلکه در تمام مدت سی سال بعد از ارتحال پیامبر اکرم (ص)، امامت کبرا و خلافت عظمای داشت.» (1)

ص: 141

1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 78.

با توجه به تفاوت‌هایی که میان خلافت عظمای و خلافت ظاهری برقرار می‌باشد، بر عهده گرفتن خلافت ظاهری توسط افرادی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام، غصب مقام ایشان نبوده و حکومت آنان غاصبانه و نامشروع قلمداد نمی‌گردد!

بیعت متصدی خلافت عظمای با خلیفه ظاهری، امری عادی بوده و به طور طبیعی صورت گرفته است! چنانچه ابراز شده: «به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت فرمود.»⁽¹⁾ در نتیجه، خلافت غاصبانه و نامشروع ابوبکر و عمر به عنوان یک خلافت مقبول و معتبر که زیر نظر امیرالمؤمنین علیه السلام اداره می‌شده، معرفی می‌گردد!

ص: 142

1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 70

آن چه تاکنون ملاحظه فرمودید، گزارشی از ادعاهای مطرح شده در این کژاندیشی جدید وحدت طلبان بود.

اما دلایل مؤلف این مقاله جهت اثبات صحّت نظریّه اش یعنی فعال بودن خلافت عظاما و اِعمال آن در زمانی که دیگران لباس خلافت ظاهری را بر تن داشته اند، عبارت است از:

«نحوه... خلافت عظمای امام علی (ع) را در طول مدت سی سال بعد از پیامبر اکرم (ص) از نظر می گذرانیم... _دادن رهنمود به خلفا در امور سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی و امثال ذلک، و جلوگیری از انحرافات و اختلافات... گماردن یاران خود در کارهای اجرایی و کلیدی!»⁽¹⁾ سپس مؤلف مقاله به عنوان تبیین راه های اِعمال و اجرای خلافت

ص: 143

1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» ج 1، ص 64.

عظما، به تفصیل درباره مشاوره های خلفا با امیر المؤمنین علیه السلام، نقش امام علیه السلام و اصحاب ایشان در حکومت و فتوحات خلفا، سخن رانده است.

خاطر نشان می گردد که همه دلایل فوق را در فصل های دوم و سوم از جلد دوم کتاب به طور مشروح مورد نقد و بررسی قرار داده و به روشنی ثابت می نماییم: ادعای فعال بودن خلافت عظماء در دوران بیست و پنج سال زمامداری خلفا، جز گزافه گویی و تحریف حقایق مسلم تاریخی، نام دیگری نمی تواند بر خود بنهد.

در اینجا توجه شما را به نقدی کوتاه بر شبهه جدایی خلافت ظاهری از مقام ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام جلب می نمایم.

ص: 144

جدایی ناپذیری ولایت و امامت از خلافت ظاهری استاد جعفر سبحانی در این زمینه می نویسند: «در برابر آن چه گفتیم، نظریه دیگری وجود دارد که دانشمندان شیعه روی آن تکیه کرده اند.

این نظریه می گوید: امامت یک نوع ولایت الهی است که از جانب خداوند به شخص امام داده می شود.

به تعبیری روشن تر: امامت به سان نبوت یک مقام انتصابی بوده و عهده دار آن از طرف خود خداوند تعیین می گردد.

بر این اساس، امامت همان امتداد رسالت است جز این که پیامبر پایه گذار شریعت و طرف پیک آسمانی است و امام مبین شریعت و حافظ و نگهبان او. امام، در تمام شئون جز مسئله نزول وحی، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همگام می باشد و تمام شرایطی که برای پیامبر ضروری و لازم شناخته شده است (از قبیل علم به معارف و اصول اسلام و فروع و احکام آن و مصونیت از گناه و خطا و

اشتباه) عیناً برای امام نیز لازم و ضروری است.» (1) «منصب امامت در این مکتب، امتداد وظایف رسالت پیامبر می باشد و امام، به

تمام وظایفی که بر عهده پیامبر بوده، قیام می کند و همه را انجام می دهد.

(2) بنابراین اگر حکومت از شؤون نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد و وجود این مقام در ایشان ثابت گردد، با توجه به این که امامت، امتداد رسالت و دنباله آن می باشد، هرگز نمی توان این شأن را متعلق به غیر امام معصوم علیه السلام دانسته و میان مقام امامت و حکومت تفکیک قائل شد.

لذا ادامه این نقد و بررسی را از شناخت دقیق تر شؤون پیامبر صلی الله علیه وآله پی می گیریم.

استاد جعفر سبحانی در ذیل عنوان «آیا حکومت حقه الهی بدون وجود امام معصوم امکان پذیر است؟» چنین می نویسند: «شکی نیست که یکی از شؤون پیامبران و یکی از شاخه های ولایت تشریحی پیامبران، حکومت و فرمانروایی آنان است، حکومتی که اصالتاً مربوط به خدا و نیابتاً مربوط به پیامبران و اولیاء الهی است، حکومتی که پایه های آن را دستورات واقعی خدا و عدل و دادگری تشکیل می دهد.

در امت بنی اسرائیل، حضرت داود و حضرت سلیمان به فرمان خدا دارای چنین حکومت حقه الهی بودند... حکومت به حق، همان حکومتی است که بر اساس دستورهای خدا (نه دستورهای

ص: 146

1- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 20.

2- همو: پیشوایی از نظر اسلام، ص 3.

ظنی و تخمینی که باشک و تردید همراه است) و پیراستگی از هوی هوس استوار باشد. یک چنین حکومتی (بدون علم گسترده که از تمام حدود و خصوصیات، موضوع و حکم آن آگاه باشد، و در داوری اسیر تمایلات درونی و هوی و هوس نگردد)، بدون عصمت و علم وسیع، امکان پذیر نیست. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به نص قرآن مجید، حاکم و فرمانروا، سانس و سیاستمدار مسلمانان و قاضی و داور آنان بود... اگر مجموع آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده اند مورد بررسی قرار گیرند، روشن می گردد که پیامبر گرامی حاکم علی الاطلاق و قاضی و داور به حق و سانس امت می باشد به طوری که در برخی از فقرات زیارت جامعه کبیره چنین می خوانیم: *وَسَائِمَةُ الْعِبَادَةِ... امام پس از پیامبر گرامی می خواهد وظایف رسالت را ادامه دهد و حکومت و قضاوت را تعقیب نماید، باید بسان پیامبر، عالم و آگاه از تمام احکام و سنن و پیراسته از خطا و اشتباه باشد و اگر می خواهد به شکل دیگر حکومت و داوری نماید، مسأله خلافت و جانشینی منتفی گردیده، حکومتی بسان حکومت‌های عادی و قضاوتی مانند دیگر قضات جهان خواهد بود. شکی نیست که هدف از نصب امام... پر کردن خلأئی است که از درگذشت پیامبر بوجود می آید، پیامبر بر مبنای حق و از روی احکام و دستورات راستین الهی حکومت و داوری میکرد. او در تطبیق حکم بر موضوعی، اشتباه و خطا نمی نمود و حکومت او به تمام معنی، مصداق واقعی آیه «فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى» بوده است.*

اکنون پس از درگذشت پیامبر، یک چنین خلأئی پدید می آید.

این خلأ نمی تواند به وسیله کسانی پر شود که از بسیاری از احکام الهی آگاهی نداشتند و در حوادث و پیشامدها دست گدایی به سوی این و آن دراز میکردند، در صورت بیچارگی و کوتاهی دست از هر جا، به ظن و تخمین و قیاس و استحسان، و رأی و پندار خود عمل میکردند و پرونده زندگی آنان مملو از اشتباهات و خطاهای خطرناک می باشد، بلکه باید این شکاف به وسیله شخصیت‌های والا مقامی گرفته شود که نسخه دوم پیامبر بوده و از تمام احکام و فروع اسلام آگاهی دارند و در علاج و چاره جویی برای هر نوع واقعه و پیش آمد، راه اشتباه و خطا نمی روند.

تردیدی نیست که حکومت‌های عادی و حاکم‌های معمولی نمی توانند این خلأ را پرکنند و وظایف رسالت را ادامه دهند، این جاست که وجود امام معصوم، عالم و آگاه برای ادامه حکومت حق الهیه و اجرا حدود و احکام خدا به صورت یک امر لازم و ضروری جلوه می کند.» (1) همچنین استاد مرتضی مطهری در این زمینه می نویسند: «نبوت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست.

از شئون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست... امامت در شیعه مسئله ای است تالی تلو نبوت و بلکه از بعضی از درجات نبوت بالاتر است... وقتی چنین حقیقتی را قبول کردیم، همان طور که تا

ص: 148

پیغمبر هست صحبت این نیست که چه کسی حاکم باشد، زیرا او یک جنبه فوق بشری دارد، تا امام هست نیز صحبت کس دیگری برای حکومت مطرح نیست... در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت، آن هم عالیت‌ترین درجات نبوت. «(1)» از نظر شیعه مسئله حکومت در زمان امام نظیر حکومت است در زمان پیغمبر، یعنی حکم استثنایی دارد... با قرض وجود و حضور امام در سطحی که شیعه بدان قائل است نیز مسئله حکومت یک مسئله فرعی و طفیلی است. «(2)»

نذکر

انتقاد دیگری که از لحاظ عدم رعایت ضابطه اصالت و خلوص بر این اندیشه وارد می باشد، فاصله گرفتن آن از روح اسلام و تعالیم اجتماعی آن می باشد؛ زیرا: «اصولاً تفکیک این دو مقام از یکدیگر، یک نوع مسیحی گرایی است که بر زبان همفکران این نظریه جاری شده است.

زیرا این آیین مسیحیت تحریف شده کنونی است که می گوید من مأمورم امور قیصر را به خود قیصر واگذار کنم، نه آیین اسلام؛ که سراسر قوانین آن حاکی از یک نظام کلی و همه جانبه مادی و معنوی است که می تواند نیازمندی های بشر را در زمینه امور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی تأمین کند.

آیین اسلام که ریشه و اساس و تار و پود احکام و قوانین آن را

ص: 149

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 162_163 .

2- همان منبع، ص 147 .

سیاست انسانی که همان تدبیر امور جامعه اسلامی است تشکیل می دهد، نمی تواند مقام رهبری معنوی را از حکومت و فرمانروایی سیاسی جدا سازد... گروهی از روشنفکران در گذشته و حال تصوّر میکنند که راه اتّحاد میان دو گروه شیعه و سنی این است که این دو منصب را میان خلفا و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تقسیم کنند، حکومت و فرمانروایی را از آن خلفا، و رهبری معنوی را از آن اهل بیت علیهم السّلام بدانند، و با این راه بر نزاع هزار و چهارصد ساله خاتمه بخشند و مسلمانان را در برابر دو اردوگاه

امپریالیسم شرق و غرب متّحد و نیرومند سازند.

ولی این فکر نیز خطاست، زیرا شالوده این وحدت را اندیشه باطلی که حاکی از یک نوع مسیحی گرایی یا سکولاریزم است، تشکیل می دهد. چرا ما بر خلاف تصریح قرآن این دو منصب را از هم جدا سازیم و به سان گوشت قربانی آن را قسمت کنیم؟! ⁽¹⁾ «قرآن مجید با صراحت کامل درباره حضرت لوط و حضرت یوسف میگوید که ما به آنان حکومت و فرمانروایی دادیم.

قرآن مجید درباره قضاوت و داوری حضرت داود و حکومت و فرمانروایی حضرت سلیمان و طالوت و امتیازات وی برای حکومت سخن گفته و از این راه پیامبران آسمانی را پایه گذاران

حکومت الهی و مجریان دستورهای غیبی معرفی کرده است.» ⁽²⁾ «جای هیچ تردید نیست که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله در حالیکه حاکم و

ص: 150

1- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 102 - 103 .

2- همان منبع، ص 96.

فرمانروای مردم و زمامدار جمعیت بود، رهبر معنوی و پیشوای روحانی نیز بود.

آیات قرآنی، متون اسلامی و تاریخ قطعی حاکی است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله از روزی که در مدینه سکونت گزید، شالوده حکومت اسلامی را پی ریزی کرد و کارهایی را که یک فرمانروای واقعی به عهده می گیرد، همه را به عهده گرفت... اسلام با دعوت به جهاد و کوشش در راه گسترش آیین توحید، و تشریح قوانین ویژه جهاد، و توصیه لزوم گسترش آموزشهای جنگی و دفاعی در میان مسلمانان و شرکت خود پیامبر در بیست و هفت نبرد و تعیین فرماندهانی برای پنجاه و پنج سریه چهره حکومت خود را نشان داد و ثابت کرد که دعوت وی... تنها یک دعوت روحی و معنوی؛ و رهبری وی منحصر به گفتن احکام و تبلیغ دین از طریق ارشاد و وعظ و اندرز نیست، بلکه دعوت و ارشاد معنوی او، همراه با تأسیس حکومت نیرومندی است (1) که بتواند پیروان خود را از گزند دشمنان صیانت کند و کتاب و آیین او را از دستبرد آنان حفاظت بنماید و ضامن اجرای قوانین آسمانی او در جامعه انسانی باشد. نظامات مالی اسلام... روشن ترین گواه بر این امر است که اسلام یک نظام جامع و کامل اجتماعی است که در تمام خصوصیات زندگی اجتماعی انسانها نظر داده است... از ابواب گسترده امر به معروف و نهی از منکر..... و همچنین مطالعه مجموع قوانین اسلام... شیوه حکومت اسلامی که پیامبر گرامی

ص: 151

1- [به عبارت دیگر نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امامت حضرت علی همواره همراه با قدرت اجرایی می باشد و هرگز نمی توان مقام ولایت آن ها را از این قدرت اجرایی جدا ساخت.]

پایه گذار آن بود، بر هر فردی روشن می شود... (1) از منصب حکومت و زمامداری سیاسی که بگذریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبین احکام الهی، بازگو کننده قوانین آسمانی و روشن کننده اهداف آیات قرآنی می باشد... پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله او علاوه بر تلاوت آیات قرآن، مأمور بود که مفاهیم و مضامین آن آیات را نیز توضیح دهد... آن حضرت به حکم قرآن، آموزگار کتاب آسمانی و معلم دستورات حکیمانه الهی است...» (2) «پیامبر گرامی در دوران زندگی خود، این دو مقام (فرمانروایی و اجرای احکام، ارشاد و تبلیغ احکام) را دارا بود و به طور مسلم پس از درگذشت پیامبر، نیاز جامعه اسلامی به وجود شخصی که امور مربوط به این دو مقام را اداره کند، همچنان به قوت خود باقی بود.

اکنون باید دید چه شخصی حائز شرایط ویژه تصدی این دو مقام بوده، می تواند زمام امور را در این دو مورد به دست بگیرد؟ روشن است که بیان احکام و ارشاد مردم به حلال و حرام الهی و رهبری مردم به فضائل اخلاقی و سجایای انسانی، و در یک کلام: رهبری دینی و زعامت امور معنوی، در گرو عصمت و مصونیت از خطا و گناه و علم وسیع و گسترده می باشد.

زیرا پیشوایی مطلق بر مردم، به نحوی که گفتار و رفتار فرد پیشوا، هادی و راهنمای آنان باشد، نیاز به پاکدامنی و پرهیزگاری مطلق (که آن را عصمت

ص: 152

1- همان منبع، ص 94-97.

2- همان منبع، ص 94-97.

می‌نامیم) و همچنین به علم وسیع و گسترده دارد.

به تعبیر دیگر: پیشوای جامعه اسلامی بایستی احکام و فروع و اصول آیین را درست و کامل بداند و در غیر اینصورت نمی‌تواند راهنمای مطلق و زعیم الهی در میان مردم باشد و... راهنمایی مطلق بدون عصمت امکان پذیر نیست.» (1)

نقدی دیگر

نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که این شبهات علاوه بر صدمات جبران ناپذیری که بر پیکره عقاید حقه تشیع وارد می‌آورد و نسل آینده را در تفکیک حق و باطل با تردید مواجه می‌سازد، از بُعدی دیگر منجر به ترویج تفکری می‌شود که تنها بر این اندیشه می‌توان نام «جدایی دین از سیاست» نهاد.

«اسلام آئینی است جامع و شامل همه شئون زندگی بشر، ظاهری و معنوی... اسلام نظامی توین و طرز تفکری جدید و تشکیلاتی تازه عملاً به وجود آورد. در عین این که مکتبی است اخلاقی و تهذیبی، سیستمی است اجتماعی و سیاسی.

اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند. انحراف خلافت و حکومت از مسیر اصلی خود، دستگاه خلافت را به منزله پوسته بی مغز و قشر بدون لب در آورد... این جا بود که سیاست از دیانت عملاً جدا شد، یعنی کسانی که

ص: 153

حامل و حافظ موارث معنوی اسلام بودند (1) از سیاست دور ماندند و در کارها دخالت نمی توانستند بکنند و کسانی که زعامت و سیاست اسلامی در اختیار آنها بود (2) از روح معنویت اسلام بیگانه بودند و تنها تشریفات ظاهری را... اجرا می کردند... از این جاست که می توان فهمید بزرگترین ضربتی که بر پیکر

اسلام وارد شد از روزی (3) شروع شد که سیاست از دیانت منفک شد... این بود خطر بزرگ بر عالم اسلام، و بزرگترین آرزوی هواخواهان ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد.

نسبت این دو با هم نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید به یکدیگر بیوندند... اهتمام اسلام به امر سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی برای حفظ موارث معنوی و... است.

اگر این پوست از این مغز جدا باشد، البته مغز گزند می بیند و پوسته خاصیتی ندارد...» (4)

ص: 154

1- [ائمه عليهم السلام].

2- [غاصبان خلافت].

3- [ایام شکل گیری سقیفه بنی مساعده].

4- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 31_32.

«مسئله امامت از جنبه زعامت و حکومت اینست که حالا بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصی برای خود [به تعیین خداوند متعال] معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنایی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

همان طور که در زمان پیغمبر نمی گفتند که پیغمبر فقط پیام آور است و وحی به او نازل می شود، تکلیف حکومت با شورا است و مردم بیایند رأی بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه اینطور فکر می کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلاً این مسئله مطرح نیست، بعد از ایشان نیز جای این سخنان نیست.

زیرا پیغمبر صلی الله علیه وآله اوصیای دوازده گانه ای داشته است که... با وجود چنین کسانی برای بیان احکام اسلامی، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟! گذشته از این که چون علی علیه السلام به مقام امامت به این معنی که عرض می کنم تعیین شده است، فهداً مقام زعامت دنیوی هم شأن او خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است.

اما پیغمبر که علی علیه السلام را برای این مقام تصریح کرده به خاطر

اینست که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است...» (1) زیرا: «در شبکه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البتّه با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست، همینطور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگری نیست و پیغمبر اکرم، علی علیه السلام را برای امامت [به دستور و نصب الهی] تعیین کرده است که لازمه (2) امامت، حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در مواقعی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای این که امام بعد از من اوست.» (3) لذا: «امامت در میان شیعه در سطحی بالاتر از حکومت مطرح است که حکومت یکی از شؤون امامت خواهد بود و آن سطح بالاتر، سطح بیان و توضیح اسلام و مرجع بودن برای احکام دین است در سطح عصمت و خطاناپذیری.

ما میگوییم یکی از شؤون پیغمبر اکرم حکومت بود... ولی این حکومت، حکومت از ناحیه مردم و حقّی نبود که مردم به او داده باشند، حقّی بود که خدا به او داده بود به دلیل این که او بشری بود فوق بشرهای دیگر.

[به عبارت دیگر پیغمبر صلّی الله علیه وآله] به دلیل این که مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتّصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت... ما می گویم در میان شیعه

ص: 156

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 80 - 81.

2- [یعنی: حکومت تالی تلو امامت ائمه علیهم السلام است و یکی از شؤون آن می باشد.]

3- همان منبع، ص 81.

مسئله دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت بکنیم، حکومت هم خود بخود ثابت شده است. ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست.

همینطور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست... با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می گوید تکلیف مسئله حکومت خود بخود مطرح و روشن شده است.»
[\(1\)](#)

ص: 157

1- همان منبع، ص 112-113.

کم ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت

پس از آن که به شبهه تفکیک امامت از حکومت پاسخ گفتیم، نوبت به بررسی دومین نوع از شبهه‌های می‌رسد که در همین راستا مطرح گردیده و همان هدف اصلی در شبهه گذشته (یعنی اثبات وجود صلح، تسالم و رضا میان علیه السلام و خلفا) را تعقیب می‌نمایند.

این شبهه را در قالب این قبیل اظهارات می‌توان به دست آورد: «مقام ولایت منصوص امیرالمؤمنین علی (ع) از سوی خدا و پیامبر (ص) آنقدر والاست که این مقامات ظاهری! و خلافت‌های انتخابی! در برابرش به آبی متعفن و یا لقمه ای گلوگیر می‌ماند و از کهنه کفشی و آب بینی گوسفندی بی ارزش تر است.» (1)

ص: 158

1- عبدالکریم بی آزار شیراز: سیمایی امام متّین، ج 6، ص 8.

او در پشت صحنه! وصی پیامبر(ص) و ولی الله و خلیفه الله بود و شأنش بالاتر از آن بود که در رقابتهای انتخاباتی! برای خلافت ظاهری شرکت و تلاش کند.»⁽¹⁾ «حضرت امیر(ع) با این که بنا بر آیات قرآن و تعیین و تأکید چندین باره پیامبر اکرم، خلیفه و جانشین پیامبر(ص) بود ولی روحش آن چنان بالاتر از این مقامات بود که... فرمود: زمامداری بر مردم همچون آبی متعفن و یا همانند لقمه ای است که گلوگیر می شود... حضرت امیر مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد.»⁽²⁾ همان طور که ملاحظه می شود در این نقل آخر بر خلاف سایر اظهارات نویسنده آن که ذاتاً امامت و خلافت را جدای از یکدیگر دانسته و بر آن اساس به بی ارزشی خلافت استدلال کرده است؛ بر این نکته تصریح می گردد که خلافت و حکومت حقّ مسلم و شرعی امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد؛ ولی متأسفانه در ادامه، با مایه گذاشتن از روح بلند آن حضرت علیه السلام حکومت را چنان نزد ایشان بی ارزش و ناچیز جلوه داده که هرگز به برائت⁽³⁾ آن حضرت علیه السلام از غاصبین حکومت و ربایندگان حقّ خدادادی اش نیانجامد و در نتیجه غصب این حقّ، موجبات نقض صلح و سالم بین دو طرف را فراهم نیاورد!

ص: 159

1- همو: سیمای امام متّین، ج 6، ص 12 .

2- همو: مشعل اتحاد، ص 20 .

3- متأسفانه ابراز کننده این دیدگاه، از برائت که به معنای بیزاری و دوری جستن از مخالفان و دشمنان دین خدا است، با لفظ کینه یاد نموده که در عرف ما به نوعی دلگیری مذموم و غیر خداپسندانه معنا می شود و بدین ترتیب سعی در هدم این رکن السیل تشیع دارد. (در ادامه این نوشتار در این باره بیشتر خواهیم نگاشت.)

همان طور که ملاحظه می شود، با این نوع نگاه به حکومت، بار دیگر نتایج غلط شبهات پیشین حاصل می گردد که عبارت بودند از: الف) بیعت اختیاری آن حضرت علیه السلام با خلفا که به دلیل بلند نظری ایشان می باشد؟! ب) عدم غاصب بودن خلفا که به زعم آنان، شیعه آن را داغ میکنند! زیرا حکومت، حقی بود که امام علیه السلام آن را بی ارزش می دانست و لذا به خاطر غصب آن کدورتی از خلفا به دل نگرفت؟! ج) وجود صلح و تسالم و رضا میان امام علیه السلام و خلفا؟! در همین راستا مطرح شده است: «او حکومت را در خدمت دین و عدالت می خواست و گرنه برای ولایت! خود ارزشی به اندازه لنگه کفش کهنه اش هم قایل نبود.» (1)

نقد و بررسی

همان طور که ملاحظه می شود: «ایشان با این خطای سهوی یا عمدی، اختلاف در بحث امامت را به اختلافی در امر حکومت و زمامداری تنزل داده اند.

باید توجه داد که فروکاستن این چنینی بحث، علاوه بر این که تسامح علمی غیرقابل قبول است و تالی فاسدهای زیاد دارد، چیزی جز وحدتی خیالی عاید نمی کند.

این که گفته می شود امامت و ولایت دو جنبه دارد: یکی معنوی و تکوینی و یکی زمامداری، آنگاه بگوئیم اولی قابل غصب نیست (2) و دومی هم چیز مهمی نیست، (پس اختلاف و

ص: 160

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ 26 خرداد 1379 .

2- [فراموش نشود که این مقام قابل انکار است.]

دعوایی نداریم!]]... این علمی بحث کردن نیست... و بنظر می رسد... جمله ای که از امیرالمؤمنین علیه السلام با تغییر یک کلمه زمامداری به ولایت نقل کردند، چندان هم سهو آمیز نبوده، بلکه میانبری برای رسیدن به وحدت بوده است. «(1) نکته دیگری که در این زمینه باید خاطر نشان نمود این است که: حکومت و خلافت الهیّه، مقامی خدادادی است که بستر مناسب را جهت هدایت، رشد، تکامل معنوی و سعادت دنیوی و اخروی بندگان فراهم می آورد و جامعه را به سوی رستگاری سوق می دهد، از این رو هرگز چنین حکومتی نمی تواند برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی ارزش باشد؛ زیرا چنین رویکردی به معنای بی اعتنائی به مقام و منزلتی است که خدای متعال ایشان را در آن جایگاه قرار داده و مسئولیت آن را بر عهده ایشان نهاده است.

درست است که اعمال ولایت هدایت از سوی امام علیه السلام منحصر به این نیست که حکومت در اختیار ایشان باشد؛ اما نباید از یاد بُرد که وجود حکومت، زمینه تحقق این هدایت را به درجه تمام و کمال فراهم می آورد؛ آن چنان که با ظهور امام زمانی علیه السلام رُخ می نماید.

غصب حکومت نه تنها بر مبنای انکار امامت و ولایت صورت گرفت؛ بلکه زمینه فراموشی، انگار و روی برتافتن امت از امام علیه السلام را که باب عبودیت، هدایت و در نتیجه راه رستگاری اخروی می باشد فراهم آورد.

دنيا از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام بی ارزش است و حکومتی که بنای آن بر دنیا داری باشد (چنانچه در عقاید اهل سنت درباره خلافت مندرج

ص: 161

است) از نظر ایشان هیچ ارزشی ندارد، مگر آن که برای آن حضرت علیه السلام موجبات برپایی حق و نابودی باطلی را فراهم نماید.

به عبارت دیگر خلافت و حکومتی از نظر امام علیه السلام بی ارزش است که بنای آن بر دنیا خواهی و روش رسیدن به آن بر نقض نصّ الهی استوار باشد و این نوع دستیابی به حکومت، در طول دوران حکومت غاصبانۀ خلفای ثلاث در ذهن مردم نقش بسته بود.

در واقع آنها از حکومت چیزی جز جنبۀ مادی آن (یعنی دنیاداری) را درک نمی نمودند.

درست بر اساس همین گزنگری بود که امت پس از به ستوه آمدن از تبعیض ها و بی عدالتی های عثمان به سوی امام علیه السلام روی آورد.

این رویکرد به عنوان رجوع به فردی که پیامبر صلی الله علیه وآله وی را از طرف خداوند سرپرست امت اسلامی قرار داده بود، صورت پذیرفت؛ بلکه تحت عنوان انتخاب صحابه ای بود که در اجرای عدالت استوار است.

چنین رجوعی درست به معنای فراموشی نصّ الهی در زعامت و رهبری امت اسلامی است.

اساس حکومتی که تشکیل آن از امیرالمؤمنین علیه السلام خواسته شد و امام علیه السلام به موجب دستورالعمل حکیمانۀ الهی و استحقاق خدادادی، آن را پذیرفتند، بر انکار ولایت و غصب حقّ آن حضرت صلی الله علیه وآله (یعنی اوج مفهوم دنیا پرستی) استوار بود.

مسلم است حکومتی که این گونه پایه های آن استوار گردد، برای امام علیه السلام ارزشی ندارد؛ وگرنه آن حضرت علیه السلام در مسیر احقاق حقّ خدادادی و ضایع شده خود کوشش های فراوانی نمودند که با هجوم و حشیانه به بیت فاطمه علیها السلام خاموش گردید.

اشاره

خارج نمودن امامت از اصول دین و قراردادن آن به عنوان اصل مذهب

مقدمه

به این شبهه دقت فرمایید: «...اختلاف در امامت هم اختلاف در اصول دین نیست.

لذا از ابتدا هم به ما یاد داده اند که اصول دین سه تاست و اصول مذهب دو تاست، اصول مذهب را از اصول دین جدا کرده اند.»⁽¹⁾

یکی از تقسیم بندی های متداولی که ریشه در تعالیم اسلام ندارد ولی امروزه بسیار به کار برده می شود، تفکیک مباحث عقیدتی به «اصول دین و اصول مذهب» یا به تعبیر دیگر وحدت طلبان، تفکیک به مسائل اصلی (اشتراکی!) و فرعی (اجتهادی!) است.

ص: 163

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص 258.

چنین به نظر می‌رسد که این تقسیم‌بندی ریشه در اندیشه وحدت اسلامی داشته و یا دست کم در این مسیر کاربرد بسیار زیادی دارد؛ زیرا بر اساس این چیدمان، مبحث امامت که وجه اختلاف اعتقادی میان مکتب اهل بیت غلیهم السلام و مکتب خلفا می‌باشد از شمول مسائل اصلی و اساسی اسلام خارج گردیده! و به یک مسأله فرعی تبدیل می‌شود؛ لذا اختلاف نظر درباره آن اجتهادی و خارج از محدوده اصول مشترک میان فرق اسلامی خواهد بود! چنانچه اظهار گردیده: «خلافت اسلامی _ به این معنا که اسلام دارای حکومت است و سیاست از ارکان اسلام است و قهر نیازمند متصدی هم هست _ اینها از اصول مشترک اسلامی است... اما در مقام تفصیل بحث می‌شود که... این را باید یک مسئله فرعی بدانیم و نباید بگوییم با آن اصل ناسازگار است... مثلاً شیعه و سنی با این که در مصداق خلیفه اختلاف دارند... این که بر سر مسئله مصداق خلافت دعوا کرده اند نشان می‌دهد که اصل خلافت و سیاست مفروغ عنه بوده است... اما این که چه کسی باید متصدی این مقام شود بحثی فرعی است.»⁽¹⁾ «بعضی از آن روایات ناظر به ولایت به همان معنای خاص شیعی است... ولایت به این معنا، فرعی اعتقادی است.»⁽²⁾ «به نظر من کسانی که امروزه می‌گویند در اسلام سیاست و حکومت

ص: 164

-
- 1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 8، ص 12 و ص 13 و ص 18
 - 2- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 18.

نیست، انحرافشان از اسلام، بیشتر از کسانی است که می گویند مثلاً علی خلیفهٔ بلافصل نبوده است؛ برای این که این مسئله نسبت به آن مسئله، فرعی است.»! (1) وحدت طلبان با طرح چنین تقسیم بندی ای می توانند بحث امامت را که عمده ترین اختلاف عقیدتی میان فرقه های اسلامی است، به کناری انداخته و به بهانه هایی همچون اصول مذهب و یا اجتهادی و فرعی بودن این مبحث، آن را در حاشیه ای بسیار دور قرار دهند.

چنانچه اظهار گردیده: «اما مسایل دیگر که در آنها اختلاف بین مذاهب است، از اصول مذهبند، هر مذهبی برای خودش اصولی دارد.»! (2) و به هر حال در هر فرقه ای از این نوع عقاید جانبی و غیر اصلی که ربطی به مسائل اساسی اسلام ندارد، می توان یافت؟! چنانچه ابراز شده: «تنها اختلافی که در آغاز امر به وحدت صف اسلامی زیان وارد آورده، همانا موضوع ریاست عالیّه مسلمانان بود که... از مسائل درجهٔ دوم دینی بوده که با وحدت اصول و هدف مخالفت پیدا نمیکرده، بلکه اختلاف در آن به وحدت صف مسلمین تنها ضرر می زده است.»! (3) به عبارت دیگر امامت در مقابل اصول دین، تنها یک فرع اعتقادی است.

زیرا بر اساس این ادّعا_ اسلام آن را به عنوان یک اصل، معتبر ندانسته است!؟

ص: 165

1- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.

2- همو: ندای وحدت، ج 27.

3- محمّد محیط طباطبائی: سید جمال الدین اسدآباد و بیداری مشرق زمین، ص 169.

از سوی دیگر، طرح این تقسیم بندی همه فرقه های اسلامی را در مسائل اساسی و اصول دین اسلام مشترک جلوه می دهد و همگی را از اتصال به ریشه اسلام بهره مند می سازد! (1) و بدین ترتیب گامی دیگر در جهت وحدت برداشته می شود.

چنانچه اظهار شده: «مسلمان کسی است که آن چه را اسلام از اصول و فروع (2) معتبر دانسته، پذیرفته و بدان معتقد باشد و آن اصول سه تاست: توحید و نبوت و معاد... بنابراین امامت اصلی از اصول اسلام نیست، بلکه اصلی است از اصول مذهب شیعه؛ پس منکر آن در صورتیکه به توحید و نبوت و معاد معتقد باشد، مسلمان است، اما شیعه نیست. (3)»! امامت از اصول مذهب است نه اصول دین و انکار آن باعث خروج از

ص: 166

1- برای آشنایی با دیگر مذاهب اسلامی به کتاب «حقیقت گمشده»، تألیف: شیخ معتصم سید احمد که آن را پس از هدایت به مذهب حقه جعفری نگاشته است، مراجعه فرمایید.

2- «فروع ضروری دین عبارت است از هر حکمی که همه مذاهب اسلامی بدون تفاوت بر آن اتفاق دارند، مانند وجوب نماز و روزه و حج و زکات، حرمت ازدواج با مادر و خواهر و این قبیل چیزها.» (محمد جواد مغنیه: مقاله ضروری های دین و مذهب، مندرج در کتاب همبستگی مذاهب اسلامی.) [نکته جالب این جا است که یکبار معیار اصول و فروع بودن را «آن چه را اسلام از اصول و فروع معتبر دانسته» در نظر گرفته اند؛ ولی در این جا به «اتفاق مذاهب اسلامی» استناد نموده اند! به نظر می رسد در تشخیص اصول نیز همین معیار اخیر مدنظر بوده است!]

3- [با توجه به آن چه در بحث مربوط به اصول ایمان و اسلام گفتیم، دستیابی به این نتیجه، نمی تواند توجیهی جهت در حاشیه قرار دادن امامت محسوب شود.]

اسلام نتواند بود...»⁽¹⁾ در یک نگاه کلی می توان گفت: پس از تفسیر اخیر درباره جدایی امامت و خلافت؛ «تفسیر نوع دوم در جهت تقریب و همبستگی، در مهمترین مسئله اختلافی یعنی امامت، از طرف استاد محمد جواد مغنیه ارائه شده است.

او می گوید امامت از اصول دین اسلام نیست، بلکه اصل مذهب تشیع است... امامت از ضروری های مذهب شیعه است که به اصول بازگشت می کند.»⁽²⁾

نقد و بررسی

هنگامی که درباره استخوان بندی و ساختمان وجودی دین اسلام سخن می گوئیم، تعالیم دین اسلام را می توان به دو دسته زیربنا و روبنا تقسیم نمود؛ در این تقسیم بندی برخی تعالیم دینی اعم از تکلیفی یا عقیدتی نسبت به سایر آموزه های رفتاری با اعتقادی، در جایگاه زیربنا قرار دارند که در روایات اهل بیت علیهم السلام به آنها اساس اسلام یا اصول دین گفته اند و معنایی کاملاً متفاوت با تعریف متداول از اصول دین دارد در این جا و بر این مبنا، به آن دسته از تعالیم دینی اساس یا اصول دین گفته می شود که ریشه و بنای اسلام بر آنها قرار یافته است، نه این

ص: 167

-
- 1- دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 75، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی؛ به نقل از: شیخ محمد جواد مغنیه: مقاله ضروری های دین و مذهب، مندرج در کتاب «همبستگی مذاهب اسلامی».
 - 2- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 2، 204.

که چون ظاهر آن عقیده_ دونه حتّی محتوای آن_ وجه اشتراک فرّق اسلامی است، بدان اصول دین گویند ابر اساس آن چه ذکر شد، شیعه معتقد است که امامت جزء اصول و

پایه های اساسی دین اسلام می باشد؛ بلکه در دین اسلام هیچ اصلی بدین رتبه و جایگاه نمی رسد.

در این جا به برخی نمونه ها در کلمات محقّقین شیعه اشاره می نماییم: «پوشیده نیست که اصل چیزی، همان ریشه و اساس آن است که بنایش را روی آن می سازند، بنابراین اصول دین چیزی است که ساختمان دین روی آنها بنا می گردد... اعتراف به امام نیز چنین است به دلیل قرآن و سنّت.» (1)

«امامت و پیشوایی در مکتب شیعه، جزء اصول دین بوده و از نظر لزوم اعتقاد، در ردیف توحید و نبوّت و معاد قرار دارد...» (2)

«ما شیعیان وقتی که می خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان بکنیم... امامت را جزء اصول دین می شماریم.» (3)

«ما معتقدیم که امامت یکی از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد بدان تمامیت نمی یابد.» (4) «بی شک و تردید تنها راه دست یابی به عناصر اصلی «معارف» یعنی آن چه شناختن و اعتقاد به آن در متن دین لازم است،

ص: 168

1- علامه شیخ محمد حسن مظفر: دلائل الصّدق، ج 2، ص 29 .

2- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص 3 .

3- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 45 .

4- علامه شیخ محمدرضا مظفر، عقائد الأمامیّة، ص 94 .

تنصیص و تبیین صریح شارع اقدس اسلام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله می باشد.

وما وقتی به سراغ بیان روشن آن حضرت میرویم می بینیم آن رسول گرامی به امر حضرت حق، اصیل ترین پایه از پایه های دین را از بُعد اثر گذاری در نجات اخروی انسان، اصل

«اعتقاد به امامت» امام معصوم منصوب از سوی معبود _ عزّ و علا _ می داند و بس! تا آن جا که مرگ بدون معرفت و شناخت او را مرگ جاهلیتی یعنی همچون مردن مردم عهد جاهلیت و کفر و شرک می شناسد... یعنی چنین فردی به حقیقت توحید و وحی و نبوت انبیا نرسیده و از هدایت آسمانی قرآن بهره ای نبرده و زندگیش زندگی اسلامی و قرآنی نبوده است، هر چند معتقد به تمام عقاید حقّه و متّصف به تمام صفات فاضله و عامل به تمام اعمال صالحه بوده و در تمام مدّت عمر از اسلام و قرآن و روزه و نماز و مسجد و محراب و حجّ و زکات و جهاد، جدایی نداشته است!» (1) «حاصل آن که: اصل اعتقاد به امامت و ولایت علی امیرالمؤمنین و دیگر ائمّه معصومین علیهم السلام پشتوانه و ارزش بخش به تمام اصول و فروع دین از عقاید و اخلاق و اعمال می باشد و بدون آن تمام عناوین دینی... از ارزش و اعتبار الهی ساقط است و همچون «صفر» است که اگر صد هزار از آن، کنار هم چیده شوند، تا دنبال عددی قرار نگیرند اصلاً به حساب نمی آیند!

ص: 169

1- استاد سیّد محمّد ضیاء آبادی: در جستجوی علم دین، ص 131 - 132.

همچنین نظامات اعتقادی و عملی دین تا به دنبال «اصل امامت» قرار نگیرند و با سلک «ولایت اهل البیت علیهم السّلام» تنظیم نگردند، در پیشگاه حضرت معبود _ عزّوجلّا _ اصلاً به حساب نمی آیند و ارزش و اعتباری پیدا نمی کنند.» (1) «از این تقسیم بندی عرفی و مشهور که اعتقاد به ولایت و امامت در اصول مذهب قرار گرفته، برخی به غلط این نتیجه را گرفته اند که اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام ضرورت اسلامی نداشته، ایمان اسلامی بدون آن امکان پذیر است! در حالی که

نصوص دینی خلاف این دیدگاه را اثبات می کند... پس امر ولایت از همه واجبات دینی اوجب و از یکایک فرائض الهی مهم تر است... نکته قابل توجه این جا است که از پنج رکن

نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت... در چهار اصل آنها عذر موجه افراد در ناچارها پذیرفته است و شارع مقدّس تخفیف قائل گردیده است، مثل این که در سفر، نماز شکسته شده، زکات تا زمانی که مال به حدّ نصاب نرسد واجب نبوده، روزه بر بیمار و مسافر و پیر واجب نیست، حجّ به شرط استطاعت واجب می باشد؛ ولی ولایت با هیچ عذری از دوش افراد برداشته نشده، در همه شرائط و حالات افراد به معرفت و اطاعت امام، موظّف بوده و بدان آزموده میگردند.» (2)

ص: 170

1- همان منبع، ص 146_147 .

2- دکتر هادی قندهاری: آثار اعتقاد به امام زمان علیه السّلام، ص 11_13 .

اشاره

حذف برائت از تعالیم شیعه (1)

مقدمه

اشاره

در معارف اسلامی بحث «تبری» همدوش و همراه با بحث «تولی» یعنی اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و به همان میزان مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است.

برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام جایگاهی همدوش با بحث ولایت دارد و این دو لازم و ملزوم یکدیگراند. تحقق «تولی» که به معنای اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و رکن اصیل دین است، مشروط به یک امر بسیار عظیم و خطیر می باشد و آن مسأله «تبری» است؛ به گونه ای که دین داری بدون آن تحقق نمی یابد.

ص: 171

1- کلیات مطالب مندرج در این مقدمه از دو کتاب ارزشمند «در جستجوی علم دین»، تألیف: استاد سید محمد ضیاء آبادی و «معرفت امام عصر علیه السلام، چاپ سوم»، تألیف: دکتر سید محمد بنی هاشمی اقتباس گردیده است.

رکن و اصل «تبری» به معنای: «به انحراف و گمراهی مخالفین با اهل بیت علیهم السلام معتقد بودن؛ در دل از آنها ناخشنود و ناراضی بودن؛ در گفتار از آنها اظهار جدایی نمودن و در عمل از راه و رسم و آیین و مذهبشان دوری و بیزاری جستن» می باشد.

بنابراین با وجود چنین اصلی در دین، هرگز نمی توان از «اختلافات دوستانه» و «رفتار صمیمانه» اولیای خدا با دشمنان دین خدا سخن به میان آورد و بانفی وجود حالت مذموم

«کینه و دشمنی» در اولیای خدا (1)، برائت را تعطیل نمود و منکر وجود آن در اولیای دین شد، چراکه؛ «تبری» بیزاری و دوری جستن از دشمنان خدا و دشمنان اولیای خدا، در راه خدا و به امر خدای تعالی می باشد. لذا به هیچ روی در برائت جستن، هواهای نفسانی و حالت های پست روحی و رنگ غیرالهی که در عرف ما از آنها به «کینه» و «دشمنی» و... یاد می شود، وجود ندارد. محور حبّ و بغض ها در برائت، دوستی و دشمنی افراد با دین خدا و اولیای خدای متعال و اساس برائت مبتنی بر خدا محوری است.

برائت به هیچ روی همانند حبّ و بغض های مادی و دنیوی، برخاسته از مصالح و منافع شخصی نبوده و اصولاً با این گونه حالات نفسانی که در زندگی روزمره افراد مشاهده می شود، قابل قیاس نیست.

به کار بردن امثال این تعبیّرات چیزی جز استفاده از الفاظ نامناسب و یا کاربرد نابجای الفاظ _ کَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ _ جهت کوبیدن «اصل برائت» که اساس آن مبتنی بر خدا محوری در حبّ و بغض ها است، نمی باشد.

ص: 172

1- کینه و دشمنی تنها نسبت به مؤمنان مذموم است، نه نسبت به دشمنان دین.

از سوی دیگر، لازمه تحقق دین داری، شناخت هدایت است که برای دست یابی به هدایت، ناگزیر باید ضلالت و اهل آن را نیز شناخت.

هم بدعت گذاران را باید شناخت و هم با بدعت ها باید آشنا بود تا بتوان بر این اساس، حساب دین را از غیر دین جدا کرد.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن راه دین انجام داده اند بدانیم و به دیگران بیاموزیم.

در واقع آن چه لازم است شناخت گمراهی ها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت و معرفی آنان به جامعه اسلامی از این جهت که ما را از بدعت ها و کجروی های ایشان آگاه می سازد و دور نگاه می دارد، ضروری است.

از این رو طرح چنین مباحثی در واقع از لوازم تحقیق و جستجوی در علم دین و پژوهش جهت درک معارف اسلامی بوده و هرگز نمی توان بر دستاورد این کاوش های علمی نام

«اهانت، جسارت، بدزبانی و هتک حرمت» نهاد و به این بهانه ها از طرح این قبیل مباحث و نتایج مهم آن نهی نمود.

سؤالی که در این جا به ذهن می رسد این است که: وحدت طلبانی که از مرز اتحاد سیاسی پا را فراتر نهاده و عملاً در مسیر تزیب در عقاید اهل سنت جهت ایجاد «وحدت اسلامی» حرکت می کنند، از طریق القای چه شبهاتی سعی دارند تا برائت را از تعالیم تشیع حذف کنند؟

در پاسخ باید گفت:

با توجه به آن چه تاکنون درباره روند حرکت علمی _ فرهنگی جهت ایجاد وحدت اسلامی مطرح نموده و مورد نقد و ارزیابی قرار دادیم، در افکار و دیدگاه های وحدت طلبان افراطی پنج محور عمده را می توان یافت که در نهایت به طور مستقیم و یا غیر مستقیم با اصل تبری به تعارض می رسند و عبارت اند از:

الف) «استفاده از تفکر انحرافی سکوت به بهانه رعایت ادب اسلامی»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که: «مگر می شود به مقدّسات یک میلیارد مسلمان توهین کرد و در عین حال مدّعی وحدت اسلامی شد.»! (1) «هیچ منطقی قبول نمی کند ما اجازه داشته باشیم از طریق رسانه های گروهی خودمان و به وسیله گویندگان و نویسندگان مان به بزرگان اهل

سنّت اهانت روا بداریم... ما اگر دنبال اجرای حکم وحدت و الفت قلبها هستیم باید این رویه را از صدا و سیما و متیرها و مجامع رسمی مان حذف کنیم... آن چه که به وسیله صدا و سیما، روزنامه ها، کتابها یا منبرها باعث جریحه دار شدن احساسات دینی اهل سنّت می شود، حرام است...»! (2) «آیا توهین و جسارت و جعل! احادیث در «مساوی» و «مثالب» بزرگان اسلام و هتک حرمت شخصیت های مورد احترام حدود یک میلیارد برادران مسلمان سنّی مذهب ما از اصول مذهب تشیع است؟»! (3)

ص: 174

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.

2- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره، زمستان 79، ص 63_64.

3- همو: روزنامه جام جم، مورخ 8 بهمن 1379.

«بد زبانی و اهانت به دیگران و به کسانی که در بین عده ای از مسلمین احترام دارند، خلاف ادب است و ائمه اهل بیت از آن منع کرده اند.»! (1)

(ب) «دوستانه جلوه دادن اختلافات امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که: «آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار پیامبر گذشت، قطعا از نوع اختلافات دوستانه بوده است...»! (2) «آن چه من با آن مخالفم... در یک کلام تبدیل اختلاف واقعی دوستانه حضرت علی(ع) و صحابه پیغمبر به اختلافات و همی دشمنانه است.»! (3)

(ج) «نفی دشمنی به معنای مذموم آن، جهت صمیمانه جلوه دادن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که: «اگر بنا باشد ظاهر و باطن ما متفاوت باشد و حسابمان نسبت به صدر اسلام پیش خودمان و خدا روشن نشده باشد و گمان کنیم که ما برای

مصلحت باید اسم وحدت و تقریب را ببریم و این گونه بیندیشیم که بین حضرت علی(ع) و اقرانشان دشمنی بوده، بجایی نخواهیم رسید...»! (4) «تا آن جا که مربوط به شخص حضرت علی(ع) و خلفا ثلاث و بالاخص آن چه مربوط به حضرت علی(ع) است، آن حضرت هیچ گاه با

ص: 175

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام و حث ص 274 .

2- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.

3- همو: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.

4- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 62.

رقبای خود رفتار دشمنانه نکرد...»! (1) «بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی (ع) و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان هم دشمن یکدیگر نبوده اند...»! (2)

د) «بی ارزش جلوه دادن حکومت از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام»!؟

چنانچه اظهار گردیده است که: «حاشا! که آن حضرت برای «امارت»ی که آن را از یک لنگه کفش بی ارزش تر می دانست، کینه مسلمانان را در دل نمی گرفت.»! (3) علی (ع)... بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات تاجیز دنیوی کینه کسی را به دل گیرد...»! (4)

«حضرت علی (ع)... از آن جا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل بگیرد، با آنان صمیمانه رفتار نمود.»! (5)

ه) «اصلاح شیوه تبلیغ تشیع»!؟

چنانچه اظهار گردیده است که: مشکل ما در شیوههای تبلیغی مان است. با این روشی که ما داریم تشیع را تعریف میکنیم که اولش لعن خلفا و صحابه است، هرگز نمی توانیم پیش برویم.»! (6)

ص: 176

- 1- همو: روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.
- 2- همو: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.
- 3- همو: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.
- 4- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 22
- 5- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 11.
- 6- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 26.

استاد سید محمد ضیاء آبادی می نویسنده: «البته می دانیم چون امت منتحل به اسلام و قرآن در مقابل دشمن مشترکی قرار گرفته که طمع به هدم اساس دین بسته است، طبعاً به حکم عقل، لازم است تمام امت - اعم از شیعه و سنی - بصف واحد، در مقام دفاع از موجودیت خود برآیند و متحداً به مبارزه با آن دشمن مشترک پردازند.

ولی این مستلزم این نیست که شیعه در مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل مذهب وی می باشد و او دقیقاً مرگ و حیات اسلام و قرآن را بسته به وجود و عدم آن دو اصل مسلم می داند، تسالمی با فرقه مخالف از خود نشان داده و انعطافی بپذیرد و در مرحله بحث و تحقیق استدلالی یا در مقام ارشاد و تبلیغ در محافل عمومی و رسانه های همگانی، یا در روند فعالیت آموزشی در مراکز تعلیم و تربیت اعتقادی کودکان و جوانان، به عذر لزوم

احترام به عقیده طرف مخالف و خوف از حصول شکاف در صف اتحاد، از اظهار عقاید حقه خویش استتکاف ورزد و از صراحت در بیان خودداری نماید و بالمآل، نسل آینده را در هاله ای از ابهام نسبت به عقیده اش باقی گذارد.» (1) «شدیداً باید مراقب و هوشیار بود که وسوسه های اغواگر ابلیسی تحت عناوینی فریبنده از قبیل: ایجاد وحدت و اتحاد و احترام به اخوت اسلامی و اخذ مشترکات و چشم پوشی از متفردات و امثال این امور بظاهر زیبا، خدشه در گوهر ایمان ما وارد نسازد و مخصوصاً پایه اعتقادات نسل جوان را متزلزل و احیاناً منهدم نگرداند و مسئله اتحاد سیاسی را مبدل به وحدت اعتقادی ننماید، به گونه ای که اسلام راستین را در اذهان ساده دلان ناآگاه، منشعب به دو شعبه شیعه و سنی ارائه کرده، هر دو گروه را پویندگان راه حق و صراط مستقیم معرفی نماید و سرانجام مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل و اساسی اسلام ناب محمدی است، از فضای اعتقادی شیعه، خارج گشته و بالمآل اسلام عزیز از پایه فروریزد و حیات ابدی عالم انسان، به بهای بسیار ناچیز فتح سیاسی و گسترش دامنه حکومت اسلامی ـ آن هم در عالم خیال ـ مبادله گردد.» (2)

ص: 178

1- استاد سید محمد ضیاء آبادی: در جستجوی علم دین، ص 157_158 .

2- همان منبع، ص 157

ماجرای غم انگیز تحریف در عقاید شیعه جهت دست یابی به وحدت اسلامی، با حرکت های سیاسی و اجتماعی سید جمال الدین اسدآبادی و این ایده او آغازید: «اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکنند.»⁽¹⁾ هر چند تلاش و تکاپوی گسترده شاگردان و پیروان مکتب سیدجمال برای به اجرا در آوردن آرمان وی به خاموشی گراییده و دیگر امروز در میدان عمل - صحبتی از خلافت گسترده اسلامی در میان نیست؛ لیکن این تلقی که :

ص: 179

1- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج 1، ص 114 - 115.

«... نظام خلافت در نزد اهل سنت، می توانست مایهٔ یگانگی مسلمین و همهٔ بلاد اسلامی بشود...»! (1) از سوی پویندگان طریق فکری و عقیدتی او، جهت تحقق وحدت اسلامی و به عنوان راهکاری اصلی برای فروکاستن از اختلافات تشیع و تسنن مورد استقبال ویژه ای قرار گرفت؛ به نحوی که از دوران

مشروطه تا این زمان، به حیات خود ادامه داده است.

توجه به دستگاه فکری اهل سنت در موضوع «امامت و خلافت»، در مرحلهٔ نخست به گزینش و پالایش عناصر موجود در این مکتب نیاز داشت؛ چرا که عین اندیشه های اهل سنت در این زمینه، در میان شیعیان قابل ترویج نبوده و با انتقادات جدی مواجه می شد.

در حالی که گزینش و پالایش برخی عناصر متعلق به این نظام فکری، آن هم با در نظر گرفتن حساسیت های اعتقادی شیعیان در مبحث امامت و خلافت، مجال جایگزین ساختن تدریجی عناصر فکر سنتی در لابه لای عقاید شیعی را فراهم می آورد.

هر چند که این اندیشه های خطا وام دار ذوق و سلیقه پدیدآورندگان آن بودند، اما ثمرهٔ واحدی را به وجود آوردند که عبارت بود از: «نفوذ انحراف در عقیده به امامت».

این انحراف آرام و خزنده، تا بدان جا پیش رفت که به دگرگونی معنا و مفهوم امامت در دوران ظهور معصومین علیهم السلام نیز انجامید و سایه تیرهٔ خود را بر خورشید غدیر و خلافت منصوصهٔ امیر المؤمنین علیه السلام افکند؛ به گونه ای که امروز شاهد گسترش تبعات انحرافی این کژاندیشی به ویژه در قالب های جدید روشنفکرانه هستیم.

ص: 180

سیری در افکار و اندیشه های این طیف درباره «امامت و خلافت» و مقایسه آن با دستگاه فکری اهل سنت در این موضوع (1)، ما را با عناصری مشترک میان دیدگاه های وحدت طلبان و عقاید سنیان مواجه می سازد (2) که عبارت اند از:

شبهه یکم) امامت و ولایت در اسلام فقط به معنای حکومت است!

حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست...! (3) «امامت که همان زمامداری و تمشیت امور سیاسی ملت اسلامی است...»! (4) «در آثار اسلامی از امام که رئیس حکومت بشمار می آید و نیز وظایف وی مکرر بحث شده است...»! (5) «نزاع شیعه و سنی که چند قرن ادامه یافته بر سر حکومت! بوده است...»! (6) «پس اولوالامر و حاکم اسلام یعنی اجراء کننده این دو آیه از قرآن، که وظیفه حاکم اسلامی است...»

ص: 181

-
- 1- برای آشنایی با نظام فکری اهل سنت در خصوص مبحث «امامت و خلافت» به کتاب های «پیشوایی از نظر اسلام» و «رهبری امت»، تألیف: استاد جعفر سبحانی مراجعه فرمایید .
 - 2- ر.ک: علی لبّاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل دوم.
 - 3- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 52 .
 - 4- همو: حکومن در اسلام، ج 1، ص 51 .
 - 5- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 2.
 - 6- همو: حکومت دین و حکومت مردمی، ص 2 .

یعنی حاکم اسلامی... اگر اجرای حکم اسلامی را بکنند مصداق اولوالامر است.»! (1) «مجری احکام اسلام همان مصداق اولوالامر است.»! (2)

شبهه دوم) حکومت در اسلام منصبی انتخابی است!

چنانچه اظهار شده: «اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست بلکه در اختیار مردم است که هرکس را که خواهند برگزینند.»! (3) «امر حکومت حقّ خاصّ ملت است.»! (4) «اختیار و انتخاب امام حقّ خاصّ امت است.»! (5) «پس رئیس اجرائی مسلمین انتخابی است که اوصاف او را قرآن بیان نموده، و مسلمانان در هر دوره باید مصداق این صفات را انتخاب نمایند.»! (6) «انتخاب اولوالامر با آن اوصاف و وظیفه ضمیمه، مستفاد از قرآن است.»

تا قرآن باقی است انتخاب از حتمیات تغییر ناپذیر عموم مسلمین است.»! (7)

ص: 182

-
- 1- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 101 .
 - 2- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 38 .
 - 3- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 129 .
 - 4- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 77 .
 - 5- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 128 .
 - 6- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 38 .
 - 7- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 290 .

«مسئولیت برپا داشتن حکومت قرآنی بر عهده همه مسلمانان است و... حاکم مسلمین از میان خود آنها با رأی جمهور مردم انتخاب می شود.»! (1) «امر خلافت، امر امت و تعیین والی به دست مردم است.»! (2) «رأی مردم در حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر اصیل در تعیین زمامدار شناخته می شود.»! (3) «مردم حق دارند فردی را که دارای شرایط زمامداری باشد به ولایت انتخاب کنند و به او حاکمیت بدهند.»! (4)

چگونگی به کارگیری این شبهات برای ایجاد تحریف در معنای خلافت منصوصه علوی

اشاره

تا بدین جا از چگونگی وام گرفتن وحدت طلبان از دستگاه فکری اهل سنت و تلاش آنان برای ترویج دیدگاههای سنی گرایانه در زمینه «امامت، ولایت و خلافت» سخن گفتیم و دانستیم که ایده اصلی آن ها عبارت است از: «فرو کاستن متزلت والای امامت به منصب اجتماعی حکومت و انتخابی دانستن آن.»! بدیهی است که کار آمد بودن این دیدگاه جهت دست یابی به وحدت اسلامی، به ایجاد نوعی سازگاری و رفع تعارض میان این ایده و خلافت حقه الهیه امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند می باشد.

ص: 183

-
- 1- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص 547.
 - 2- حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج 2، فصل 4، دلایل صحت انعقاد خلافت با انتخاب مردم، ص 299.
 - 3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 77.
 - 4- همو: حکومت صالحان، ص 201.

از این رو شاهد ایجاد نوع خاصی از تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی می باشیم؛ تحریفی که این ایده را در میان شیعیان قابل طرح نموده و بر عدم اصالت و ناخالصی آن نیز سرپوش گذارد.

این تحریف با ترویج دو شبهه آغاز گردید که عبارت اند از:

شبهه الف) تحریف در معنای ولایت از طریق تفکیک میان امامت و حکومت

چنانچه اظهار شده: «اساساً ما ائمه معصومین را حجت‌های خدا و هادیان مردم براه حق و راویان صادق و صحیح القول احکام خدا و حافظین شریعت از تبدیل و تغییر و مراقبین از تصریف و تحریف و مبین آیات و اخبار و سنت رسول الله می دانیم و این مقام خیلی والاتر از امامت بمعنی حکومت است.

البته در زمان حضور ایشان بر تمام امت واجب است که ایشانرا بعنوان خلافت و امارت پذیرفته و اطاعت نمایند، اما هرگاه متصدی امر امامت نشدند مقام والای ایشان همچنان محفوظ است.»⁽¹⁾ «مقام رهبری و هدایت با مقام زمامداری و ولایت دو چیزند.»⁽²⁾

«این قضیه هیچ ربطی به امر حکومت و سلطنت ندارد.»⁽³⁾ «نبوت و ولایت در ماهیت و جوهر خود با هم فرق دارند و میان ولایت و نبوت تفاوت از زمین تا آسمان است. نبوت در اوج عالم ملکوت قرار

ص: 184

1- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 92.

2- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 156 .

3- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 159 .

دارد در حالیکه ولایت یک امر مردمی و اجتماعی است.»! (1)

شبهه ب) تحریف در معنای نصّ به دنبال ایجاد تحریف در معنای امامت

اشاره

چنانچه اظهار شده: «دین مبین اسلام برای رهبری انام و اجرای احکام برای حاکم که در اصطلاح شرع باو امام میگویند شرایطی معین کرده و صفاتی قائل شده که زمامدار اسلام باید واجد آن صفات و شرایط باشد.

که مهمترین آن شرائط و صفات: علم و تقوی و لیاقت و شجاعت و سخاوت است... لذا رسول محترم که می خواست شریعت اقوم خود را از روز اول روی پایه ای قرار دهد که تا انقراض عالم محکم و مستحکم باشد، علی را که بتصدیق دوست و دشمن فرد اکمل و الیق و اعلم امت بود بعنوان نمونه حاکم و امام امت اسلام پیروان خود تأکید و سفارش

فرمود تا... نمونه یک حاکم و امام را بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد و بهمین جهت بود که در موارد بسیار از فضایل بیشمار علی(ع) پاره ای را عنوان کرد... در آخر بار مانند غدیر خم و امثال آن، جنابش را برای احراز مقام خلافت و امامت شایسته و لایق معرفی میکرد.»! (2) «بدیهی است بزرگترین مسئله ای که با مرگ رسول خدا(ص) رابطه مستقیم دارد موضوع خلافت و جانشینی زعیم بزرگ مسلمین است... از این جهت طبعاً در میان مردم متفکر و مآل اندیش از مرگ زعیم بزرگ اسلام و جانشین آینده وی سخن بمیان می آید... ولی بیش از مردم، خود پیشوای بزرگ اسلام در فکر این موضوع حیاتی و حساس است.

ص: 185

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 141.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 123 .

در مسئلهٔ خلافت دو مطلب بسیار مهم است: یکی اینکه شخصیتی که از هر جهت لایق جانشینی پیغمبر اسلام (ص) باشد کیست؟... پیشوای اسلام در وجود پسر عم عزیزش روح ملکوتی و عظیمی را می‌دید که در هیچیک از صحابه چه بستگان و چه غیر بستگان نمیدید... همین نبوغ و استعداد خارق العاده و مجاهدتهای خالصانهٔ او باعث میشد که پیشوای بزرگ اسلام... در موارد زیادی علی (ع) را با بلیغ‌ترین کلمات و رساترین عبارات بستاید و مقام وی را چنان که هست در میان اجتماع تا سرحد امکان بالا ببرد...» (1) «هر چند مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم برای تعیین خلیفه، حق تشکیل شورا داشته‌اند! اما ضروری و اصلح بوده وصیت را هم در اجرای اصل شورا رعایت می‌کردند.

اگر منظور از شورا رسیدن به حکم خدا و یافتن درست‌ترین راه است، چه کسی جز آورنده مکتب و بنیانگذار مذهب می‌تواند شایسته‌ترین را کاندیدا نماید؟... وصیت تکمیل‌کننده شورا است.

هنگامی که مطلبی از ناحیه رسول الله توصیه گشته کار شورا از قبل آسان شده و راه آن روشن گردیده است.» (2)

ص: 186

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص 110_106 .

2- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت؛ ص 83_82 .

بدین ترتیب خلافت الهیّه و منصوبه امیرالمؤمنین علیه السلام و عقیده حقه شیعه در این زمینه، به گونه ای تأویل و تفسیر به رأی می شود که با ایده اصلی وحدت طلبان قابل جمع بوده و تنها با همین معیار و فقط در راستای «حکومت انتخابی» تحلیل می گردد.

چنانچه اظهار شده: «حکومت مردمی! نیز چند نوع است:... اینکه رهبر محبوب و مورد علاقه مردم که زبان مردم است و آن چه می گوید سخن دل مردم است، چنین رهبری، یک فرد محبوب و مورد علاقه مردم را به جانشینی خود نصب کند که این نصب او منعکس کننده خواست و رضای مردم باشد و در اینجا نصب با انتخاب و پذیرش مردم توأم است (نصب حضرت امیر(ع) در غدیر خم چنین بود).»! (1)

ص: 187

(1) خلافت مقام انحصاری و انتصابی امیرالمؤمنین علیه السلام نمی باشد! (2) چنانچه اظهار شده: شرائطی که در اسلام برای ولی امر مقرر شده در این جمله خلاصه می شود که باید لایق ترین فرد برای زمامداری انتخاب شود. (3) «ائمه معصومین را دو شأن است یکی که از همه مهمتر است آن است که ایشان راهنمایان و هادیان و حجج الهیه اند که برای احکام خدا و

ص: 188

1- دقت در این موارد نشان می دهد که چرا وحدت طلبان ایده اصلی خود را در بحث امامت و خلافت، «حکومت انتخابی» قرار داده اند.

2- این دیدگاه انحرافی را می توان ریشه راه یابی اندیشه ناصواب «امامت اکتسابی» در آثار افرادی چون دکتر علی شریعتی دانست .

3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 97 .

تبیین و تفسیر ما انزل الله از طرف رسول خدا تعیین شده اند... و دیگر شأن حکومت و ولایت که بر امت واجب است که در انتخاب و بیعت و اطاعت ایشان از آن جهت که افضل واعلم زمانند برای این منظور انتخاب و اطاعت نمایند.»! (1) «در اینکه پس از رسول اکرم (ص)... احقّ صحابه رسول خدا (ص) به

خلافت و جانشینی آن حضرت، حضرت علی ابن ابیطالب (ع) بوده است نه من شیعه و نه... هیچ گونه تردیدی ندارند.»! (2) «شخص شیخ مولى الموحدين سلام الله عليه از دیگران با امر حکومت امت اولی و احقّ بوده است؛ نه اینکه مقام خلافت خاصّ حضرت اوست و در صورت نبودنش تصدی این امر بر دیگران حرام است.»! (3)

دومین نتیجه غلط

خلیفه منحصر به فرد پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام نمی باشد! چنانچه اظهار شده: «پس حکومت و خلافت بمعنی زمامداری هر چند چنان که گفته شد حقّ ایشان و با وجود قبول ایشان! بر دیگران حرام است اما به هر صورت آن چنان مقام معلمی نیست... بلکه خلافت و حکومت شأنی از شئون ایشان است که هرگاه نبودند یا

ص: 189

1- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 124 .

2- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

3- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 14

نشندند! دیگری را میتوان بجای ایشان کاندیداً کرد و گماشت.»! (1) «در این صورت تکلیف دوم یعنی تشکیل خلافت با اجماع مهاجر و انصار... فعلیت و مشروعیت! پیدا میکند.»! (2) غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منتفی می باشد!

سومین نتیجه غلط

غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منتفی می باشد! چنانچه اظهار شده: «اگرچه به حق، خود را برای خلافت اولی و اَلیق و أعلم می دانست اما خلافت ایشان را کفر یا غضب یا باطل نمی شمرد.»! (3)

چهارمین نتیجه غلط

خلافت ایخلافت خلفا نامشروع نمی باشد! چنانچه اظهار شده: «پس تصمیم و مباشرت اصحاب حضرت رسالتآب... در انتخاب خلیفه بوسیله مشورت، چیزی جز رعایت احکام الهی و اجرای مقررات اسلام نبود.»! (4) «پس از رحلت رسول اکرم (ص) بلافاصله اصحاب پیامبر در اندیشه خلافت افتادند و حکومت دینی! خلفای راشدین پدید آمد.»! (5)

ص: 190

-
- 1- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 125 .
 - 2- محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شعار پیاپی 4 و 5، ص 176 .
 - 3- سید الوافضل برقی: مقدمه بر کتاب «شاهراه اتحاد»، صفحه د.
 - 4- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 112 .
 - 5- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص 545 .

با توجه به فریبندگی نام «انتخاب از سوی مردم» و شباهتی ظاهری که در این خصوص میان دستگاه فکری اهل سنت و دموکراسی غربی وجود دارد، شبهات فوق مورد توجه روشنفکران جامعه نیز قرار گرفته است.

چنانچه اظهار شده: «بنا بمفهوم و محتوی آیات و احادیث و بنا بمنطوق صریح پیام حضرت مولی الموالی علی ابن ابیطالب (ع) (که مشابه و مؤید آن فراوان است) صاحب حکومت و برگزیننده زمامدار خود مردم هستند و حکومت اسلامی یک حکومت دموکراسی اعلی یا حکومت عامه است.»! (1) «انتصاب و عزل امام یا زمامدار کل نیز باید با مشورت و انتخاب مردم صورت گیرد... بنا به نصوص صریح و بیانات مکرر و عمل حضرت ختمی مرتبت و چهار تن دیگر آل عبا، امامت به معنای حکومت عالیة مسلمین متعلق و مربوط به خود مردم است، با مشورت و انتخاب آنها تعیین می گردد... با این ترتیب برادران سنی نیز ایراد اصولی نخواهند داشت.»! (2)

ص: 191

1- مهندس مهدی بازرگان: بعثت، و ایدئولوژی، ص 115.

2- همو: بعثت و ایدئولوژی، ص 148 .

استاد مرتضی مطهری در این باره می گویند: «... یک مسئله در باب امامت، مسئله حکومت است یعنی تکلیف حکومت، بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله چیست؟ آیا به عهده خود مردم است و این مردم هستند که باید حاکم در میان خودشان را انتخاب کنند و یا اینکه پیغمبر، حاکم در میان مردم برای بعد از خودش را تعیین کرده است؟ چون اخیراً مسئله را به این شکل طرح می کنند، قهراً اذهان در ابتدا متوجه نظریه اهل تسنن می شود یعنی اینطور فکر میکنند که نظر آنها عادیتر و طبیعیتراست.

طرح غلط مسئله مطلب را اینطور طرح می کنند که ما مسئله ای داری-م به نام حکومت، می خواهیم ببینیم تکلیف حکومت از نظر اسلام چیست؟... (1) اگر امامت را به این شکل ساده و در سطح حکومت طرح کنیم و بگوئیم امامت یعنی حکومت، آنوقت میبینیم جاذبه آنچه که اهل تسنن می گویند بیشتر از جاذبه آن چیزی است که شیعه می گوید... (2) ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوئیم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه

ص: 192

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 67.

2- همان منبع، ص 69.

مسئله به شکل خیلی ساده ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوئیم حالا که فقط مسئله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کسی که می خواهد حاکم باشد حتماً باید از همه افضل باشد یا نه، ممکن است کسی که حاکم می شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی؟... این، تابع اینست که ما این مسئله را فقط در سطح حکومت و کوچک گرفتیم.

و این، اشتباه بزرگی است... امروز این اشتباه خیلی تکرار می شود.

تا می گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می شوند در حالیکه مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مسئله امامت است... (1) همان منبع، ص 70_71. (2)

ما می گوئیم در میان شیعه مسئله دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت بکنیم، حکومت هم خود بخود ثابت شده است.

ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست. همینطور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست... (3)

مسئله امامت اساساً مسئله ای است تالی تلو نبوت، ولی نه به این معنی که مقامش از هر نبوتی پائینتر است، بلکه مقصود اینست که

ص: 193

-1

-2

-3 همان منبع، ص 113.

چیزی است شبیه نبوت که انبیای بزرگ این را داشته اند یعنی نبوت را با امامت توأم داشته اند... (1) در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت آنهم عالی ترین درجات نبوت... (2) نبوت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست.

از شئون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست... (3) یکی از شئون که پیغمبر اکرم در میان مردم داشت حکومت بود ولی این حکومت، حکومت از ناحیه مردم و حقی نبود که مردم به او داده باشند، حقی بود که خدا به او داده بود به دلیل اینکه او بشری بود فوق بشرهای دیگر.

به دلیل اینکه مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت... (4) وقتی چنین حقیقتی را قبول کردیم، همانطور که تا پیغمبر هست صحبت این نیست که چه کسی حاکم باشد زیرا او یک جنبه فوق بشری دارد، تا امام هست نیز صحبت کس دیگری برای حکومت مطرح نیست... (5) از نظر شیعه مسئله حکومت در زمان امام نظیر مسئله حکومت

ص: 194

1- همان منبع، ص 186.

2- همان منبع، ص 163.

3- همان منبع، ص 162.

4- همان منبع، ص 112.

5- همان منبع، ص 163.

است در زمان پیغمبر، یعنی حکم استثنایی دارد.

همان طور که در زمان پیغمبر این مسئله مطرح نیست که با وجود پیغمبر تکلیف مسئله حکومت چیست، با فرض وجود و حضور امام در سطحی که شیعه بدان قائل است نیز مسئله حکومت یک مسئله فرعی و طفیلی است... (1) بنابراین ما نباید مسئله امامت را از اول به صورت یک مسئله خیلی ساده دنیاوی یعنی حکومت مطرح کنیم... نه، مسئله، به این شکل مطرح نیست.

در شیعه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البته با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست همینطور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگر نیست.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را برای امامت تعیین کرده است که لازمه امامت حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در موافقی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای اینکه امام بعد از من اوست.

«(2)»

ص: 195

1- همان منبع، ص 147.

2- همان منبع، ص 81.

ایشان همچنین ذیل عنوان «با وجود معصوم جای انتخاب نیست» می نویسند: «مسئله امامت از جنبهٔ زعامت و حکومت این است که حالا که بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصیّی برای خود معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنایی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

همان طور که در زمان پیغمبر نمی گفتند که پیغمبر فقط پیام آور است و وحی به او نازل می شود، تکلیف حکومت با شورا است و مردم بیایند رأی بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه اینطور فکر می کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلاً این مسئله مطرح نیست، بعد از ایشان نیز جای این سخنان نیست... آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟! گذشته از اینکه چون علی علیه السلام به مقام امامت به این معنی که عرض می کنم تعیین شده است قهراً مقام زعامت دنیوی هم شأن او

خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است.

اما پیغمبر که علی علیه السلام را برای این مقام تصریح کرده به خاطر این است که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است.» (1)

ص: 196

1- همان منبع، ص 80.

همان طور که می دانیم تحلیل و تفسیر وقایع رخ داده در صدر اسلام به در نظر گرفتن تمامی جزئیات حوادث در کنار توجه به مبانی اعتقادی و تعالیم مکتب تشیع نیازمند می باشد.

والا به راحتی می توان با صرف نظر کردن از تعدادی وقایع یا حذف ابتدا و انتهای آن و توجه به وقایعی دیگر یا قسمتی از آنها و نیز در نظر نگرفتن اصول اعتقادات شیعی، یک یا چند واقعه پراکنده را در کنار هم قرار داده و برای آنها تحلیل و تفسیری مطابق با میل و نظر خود در نظر گرفت.

این شیوه ای انحرافی است که نه تنها در بررسی های تاریخی، بلکه در برخی بررسی های عقیدتی نیز مشاهده می گردد.

چنین رویکردی در واقع به معنای ترک محکّمات اعتقادی و روی آوردن به متشابهات در تاریخ است؛ تا بتوان از طریق آن رأی و نظر خود را در این زمینه بر تاریخ اسلام، احادیث و به طور کلی بر متون اسلامی تحمیل کرد و حتی نظر دیگر محققان را نیز وارونه جلوه داد! یکی از اندیشه های نادرستی که در جهت ایجاد وحدت اسلامی ترویج می گردد، دنباله گیری تک حادثه هایی جدای از کلّ تاریخ و رها از عقاید شیعه، به منظور ارائه این تحلیل است که هیچ گونه اختلافی میان امیرالمؤمنین علیه السّلام و خلفا وجود نداشته است!

نه ظلم و ستمی رخ داده و نه حقی غصب شده است! به نظر می رسد که بزرگترین مانع جهت القای این مطلب، حوادث مسلّم تاریخی است که از سقیفه بنی ساعده آغاز یافت.

به هر حال هر خواننده ای که اندک مطالعه ای درباره تاریخ صدر اسلام و حوادث پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله - حتی بر اساس منابع اهل سنت داشته باشد، به این سادگی نمی تواند پذیرای نظریه عدم وجود اختلاف گردد، مگر آن که ظاهر و شکل این بحث تغییر کرده و با حفظ کلمه اختلاف، از اختلاف دوستانه و نه دشمنانه! سخن گفته شود و با نفی دشمنی از یک طرف، دشمنی طرف مقابل و اعمال شدید آن بعد از واقعه سقیفه که به شهادت حضرت زهرا علیها السّلام و حضرت محسن علیه السّلام انجامید، نادیده گرفته شده و در نهایت، کلّ روابط دوستانه جلوه داده شود؟! چنانچه نوشته اند: «اختلاف در درون یک جامعه - مثل جامعه اسلامی پس از وفات پیغمبر (ص) می تواند دو گونه باشد و دو گونه تفسیر شود: یکی اختلاف

برادرانه و دیگری اختلاف دشمنانه... برداشت این نگارنده این است که: آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشته، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی

(ع) و صحابه نامدار پیامبر(ص) گذشت، قطعاً از نوع اختلافات دوستانه بوده است.»! (1) گویا القا کنندگان این قبیل شبهات فراموش نموده اند که یکی از طرفین این اختلافی که از آن با نام فریبنده دوستانه یاد می کنند، امام معصومی است که خداوند یکی از شؤن وی را رفع اختلافات از میان امت اسلامی قرار داده است! اصولاً یکی از دلایل شیعه مبنی بر حکمت استمرار امامت پس از ختم نبوت، وجود اختلافات میان مسلمانان و لزوم رفع آن از سوی مرجعی معصوم است.

همان گونه که خداوند از جانب خود، پیامبر صلی الله علیه و آله را رافع این اختلافات قرار داد، به تعیین خداوندی، امام معصوم و برگزیده از جانب خداوند نیز که خطا و جهل در آگاهی عطاشده به وی راه ندارد، تنها مرجع رفع اختلاف پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ اختلافات با رجوع به وی رفع می گردد و قول و فعل او در همه مسائل حجّت قاطع و جدا کننده حق از باطل خواهد بود؛ که تخلف از آن به هیچ وجه پذیرفتنی نیست .

بنابراین، نظر دادن در مقابل منش و روشی که امام معصوم علیه السلام اتخاذ می فرمایند، عین تمرد از دستور خداست و تمرد از فرمان خدا و رودررو ایستادن با حجّت خدا _ که خود منشأ اصلی اختلاف مذکور

ص: 199

است - هیچ توجیهی برای پدیدار شدن ندارد تا بخواهد نوع دوستانه نیز داشته باشد.

به هر حال حتی اگر به این خطای مهم اعتقادی هم نپردازیم، باز نکته مهمی که بایست بدان توجه نمود این است که قبل از آن که وجود اختلاف دوستانه را بین دو نفر بپذیریم، نخست باید به این سؤال پاسخ بگوییم که منشأ این اختلاف ولو دوستانه چه بوده است؟ پاسخی که تاریخ به ما می دهد این است که این اختلاف از آن جا آغاز شد که حق مسلم و خدادادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سقیفه غصب گردید و بر ایشان و همسرشان در این باره ستم های فراوان شد، چنانچه خود آن حضرت علیه السلام فرمودند: «... در این وضعیت جز بر من و تنها بر من ستم نمی شود.» (1) بر این اساس باید پرسید: آیا ظلم و ستم می تواند نوع برادرانه و خانوادگی داشته باشد؟! تا ما بتوانیم چنانچه اظهار شده، از اختلاف برادرانه سخن بگوییم و گلایه و شکوه حضرت زهرا علیها السلام از جور و ستم خلفا را از این نوع بدانیم! (2) نکته دیگر این که: اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از این ظلم و ستم و غصب خلافت، به جهت حفظ اسلام (3) و وظیفه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله به از سوی خداوند بر عهده ایشان نهاده بودند، از اعاده حق خود، آن هم تنها به وسیله قیام با شمشیر خودداری ورزیدند، آیا به این معناست که نسبت به ظلم و

ص: 200

1- سید رضی: نهج البلاغه، خطبه 74.

2- ر.ک: محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.

3- یعنی حفظ قرآن و عترت علیهم السلام و عدم ارتداد و بازگشت امت به شرایط بت پرستی جاهلیت.

ستمی که درباره ایشان و همسر گرامیشان حضرت زهرا علیها السلام صورت گرفت، در قلب خود بی تفاوت بودند و آن همه جور و جفا را رفتارهای برادرانه می دانستند؟! آیا طبیعی نیست که آن حضرت علیه السلام و در برابر ظالم، غاصب، قاتل و ستمگر همان حالت روحی و عاطفی را داشته باشند که خود بدان امر فرمودند؟ (1) آیا عدم اقدام به جنگ و خونریزی به جهت پایمال نشدن قرآن و عترت علیهم السلام را می توان نشانه دوستی و اختلاف برادرانه دانست؟! آیا دخالت های دلسوزانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امور خلفا، که برای رعایت مصالح امت اسلامی و حفظ دین از نابودی کامل بوده است و رفتار مصلحانه و دلسوزانه اولیای خدا، حتی با بزرگترین دشمنانشان که همراه با کمال بزرگواری و تا جای ممکن با مدارا و دعوت به خیر همراه بوده را می توان دلیل بر عدم دشمنی و اختلاف دیگران با آنها دانست؟ و این ویژگی را به رفتار و نحوه برخورد آنها با امام علیه السلام نیز سرایت داد و گفت: «بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی (ع) و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان هم دشمن یکدیگر نبوده اند، بلکه با یکدیگر اختلاف داشته اند، اختلاف جدی هم داشته اند، اما دشمن یکدیگر نبوده اند.» (2) اگر فجایی که پس از سقیفه رخ داد، نشانه دشمنی نبود، پس چه بود؟

ص: 201

-
- 1- «و کونا لِلظَّالِمِ حَصًّا مَا وَلَّيَ مَظْلُومٌ عَوْنًا.» [امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خود به حسنین علیهم السلام فرمودند: [دشمن ظالم و یاور مظلوم باشد.] (نهج البلاغه عبده، نامه 47)
- 2- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورّخ 12 بهمن 1379 .

اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر (ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه بوده...»! (1) متأسفانه از آن جایی که طرح کنندگان این گونه دیدگاه‌ها، اصل مهم و اعتقادی حجیت قول و فعل معصوم علیه السلام را از یاد برده‌اند، بدیهی است که دیگر به جای آن که به اصل و سرچشمه این اختلاف - که روی برتافتن از حجت الهی است - توجه نمایند و صرف وجود اختلاف در برابر امام معصوم علیه السلام را ناحق قلمداد کنند، به نوعی سعی در توجیه شکل‌گیری این اختلافات نموده‌اند.

منطق شیعه این است که امام معصوم علیه السلام محور حق است و هر آن که حول این محور نچرخد، به ضلالت و تباهی را پیموده است.

چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: (فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ) (2) آیا اگر بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه وآله درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «عَلَيْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» (3) باز هم می‌توانیم اصل بروز و ظهور اختلاف را موجه بدانیم تا بخواهیم آن را تقسیم بندی کنیم؟! اصل پیدایش اختلاف در این موارد بر باطل است و تمرّد از دستور خداوند می‌باشد؛ این اختلاف خواه دوستانه و یا نباشد؛ فرقی در اصل

ص: 202

1- همو: مصاحبه مندرج ندای اسام، شماره 4، زمستان 79، ص 61.

2- یونس/ 32.

3- برای آشنایی با مصادر این حدیث به کتاب شرف «احقاق الحق» (ج 5، ص 28، ص 43، ص 623_638 و ج 16 ص 384_397) مراجعه فرمایید.

مسأله ایجاد نمی کند.

رسیدن به اختلاف در مقابل امام معصوم علیه السلام تا از ریشه و اساس بر باطل است، ولو نامش را دوستانه! بگذاریم.

از آن جایی که اساس شکل گیری این اختلاف بر پایه ظلم و ستم به اهل بیت علیهم السلام و غصب حقوق مسلم و خدادادی ایشان و در نتیجه انکار مرجعیت ایشان در رفع اختلاف استوار گردیده است؛ دیگر نمی توان از این نوع اختلاف - که از پای بست ویران است - با نام اختلاف دوستانه با اختلاف در روش یاد نمود.

همچنین هر گونه منش، ارتباط و رفتاری که از سوی یک طرف این اختلاف، تنها به جهت حفاظت از دین خدا (قرآن و عترت علیهم السلام) صورت گرفته است؛ هر چقدر هم گسترده باشد، هرگز نمی تواند دلیلی بر وجود دوستی و یا برخورد برادرانه امام علیه السلام با غاصبین خلافت و نیز دلیلی بر عدم وجود کینه و دشمنی در طرف دیگر و عدم ابراز آن در اختلافاتی همچون غصب حکومت و خلافت باشد.

به راستی اگر اینان از رجوع به محور حقیقت روی برنمیگردانند، اصلاً اختلافی رخ می داد؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام جهت انجام رسالتی که از جانب خدای متعال بر دوش داشتند، نوع و شیوه خاصی از ارتباط و برخورد با خلفا (ترک قیام به سیف) را در پیش گرفتند؛ و در عین حال هیچ گاه از اقامه حق خود خودداری نورزیده و از مطالبه آن کوتاهی نفرمودند. (1)

ص: 203

1- «علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حق طلق اوست خودداری نمی کرد.» (استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص 22)

خلفا نیز بر اساس نیاز به عدم رسوایی به علت جهل در شناخت اسلام و حکومت داری، تنها گاهی به ایشان مراجعاتی داشته اند (1) که

1- اگر در موارد اندک و قوع مشاوره دقت شود، در اغلب موارد خلیفه با محایید مشورت نموده و از این رو امام علیه السلام نیز اعلام نظر فرموده اند. جز در مواردی که خلفا با سوالات علمی و مذهبی از سوی غیر مسلمانان مواجه می شدند، کمتر مشاهده می شود که مراجعه مستقیم به امام علیه السلام به صورت گرفته باشد. حتی در برخی موارد نظر امام علیه السلام را نپذیرفته و یا در آن مسأله، خلیفه وجود امام علیه السلام را نادیده گرفته و بدون توجه به حضور امام علیه السلام و امکان سؤال از وی، حکم صادر کرده است. جهت آشنایی با تعداد محلود موارد مشاوره خلفا یا امیر المؤمنین علیه السلام بلغ به جلول مندرج در جلد دوم از این مجموعه مراجعه فرمایید. نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که ادعاهایی همچون: ادعای الف: «خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می داشت به طوری که دستور داده بود تا وقتی علی (ع) در مسجد است کسی حق فتوی ندارد، یا در جلسات شوری نظر نهایی را از امام علی (ع) می خواست و اظهار می داشت: بگو که تو اعلم و افضل صحابه ای.»! (عبدالکریم بی آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 16) ادعای ب: «عمر نیز این گفته را تکرار می کرد و می گفت: قضاوت علی از همه ما بهتر است. و چون به خلافت رسید همواره! پناه می برد به خدا از مسئله پیچیده و مشکلی که ابوالحسن علی بن ابی طالب برای پاسخگویی آن نباشد. قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می کردند.»! (همو سیمای الهام متین، ج 2، ص 7) که ریشه آن ها به برخی اعترافات خلفا بر می گردد، در واقع به جهت توجیه و سرپوش نهادن بر غصب حکومت حقّه و خدادادی امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان گردیده است. برای مثال هنگامی که عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت: علی براتی حکومت از من و ابی بکر سزاوارتر بود، با این سوال ابن عباس مواجه شد که چرا با اعتراف به این مطلب وی را کنار زدید؟ عمر بلافاصله در پاسخ گفت: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی گیریم!! (ر.ک علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 167) اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می توان به سیاستمداری تیز تحلیل کرد؛ چرا که به وسیله آن، صحابه احساس مشارکت در امور مملکتی نموده و از اعتراضات آنها به مقدار زیادی کاسته می گردید. به کارگیری چنین روشی برای پیشبرد اهداف بلند مدت سردمداران امری لازم و ضروری به نظر می رسید و می توان یکی از دلایل قتل خلیفه سوم را در عدم رعایت معین تکتک جستجو کرد. از جمله اعتراضات محاصره کنندگان عثمان عبارت بود از: «عدم مشورت عثمان با صحابه». در این کلام معترضان و محاصره کنندگان خطاب به عثمان دقت نمایند: «تو در دوران خلافت خود، عده ای از یاران و اصحاب رسول خدا و همچنین جمعی از مسلمانان را تنها به جرم راهنمایی و ارشادت، و اینکه تو را به بازگشت به حق و عدالت نموده اند، ناروا به زیر ضربات تازیانه خود گرفته ای، و اکنون وقت آن رسیده که خود را آماده قصاص کنی!» (علامه عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 251) از سوی دیگر، خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که امکان داشت، نظر امیر المؤمنین علی علیه السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی جنین جلوه دهند که میان آن ها و امام علیه السلام تفاهم برقرار می باشد؛ بنابراین از هیچ گونه تلاشی جهت دستیابی به این هدف فروگذار نمی کردند.

خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آن‌ها «به عنوان تکیه زننده بر جای پیامبر صلی الله علیه وآله» در امر خلافت می‌باشد.

هیچ کدام از این دو نوع رابطه، نشان دهند روابط دوستانه میان دو طرف نمی‌باشد؛ هر چند که لزوماً جدال و درگیری هم در میان نبوده باشد، که متأسفانه به فجیع‌ترین شکل آن رخ داده است.

درگیری شدیدی که به طور یکطرفه، آن هم در روزهای آغازین غصب خلافت رخ داد و به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام منجر گردید.

ولی با این حال، باز هم شاهد چنین ادعاهایی هستیم: «علی (ع)... همینکه با خلیفای بیعت کرد... در پنهان و آشکار با آنان صمیمانه رفتار کرد...»! (1) حضرت علی (ع)... با خلیفای بیعت کرد و از آن جا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل بگیرد با آنان صمیمانه رفتار نمود.؟! (2)

ص: 205

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 22.

2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 11

«علی با این که می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود...»! (1) «چنانیتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند...» (2) این گونه تفسیرها با القای وجود رابطه صمیمانه و صلح و مدارا میان امام علیه السلام و خلفا، نتایج غلطی را به دنبال می آورد که برای مثال به برخی از آنها اشاره می کنیم: حکومت ابوبکر و عمر از حصار غصب بیرون آمده و منطق اهل سقیفه صورتی شرعی به خود می گیرد.

تأسف بارتر آن که با تحلیل تحریف آمیز و غلط از تاریخ، سیره حضرت علی علیه السلام نیز، مؤید و شاهد بر این ادعا! و حتی گواه بر مشروع بودن آن حکومت های غاصبانه قلمداد می شود! چنانچه اظهار شده است: «رضایت و بیعت آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.»! (3) متأسفانه این گونه تفسیرها در نهایت به موجّه جلوه نمودن حکومت خلفا و چهره آنان در تاریخ اسلام و فراموش نمودن انحرافات، جنایات و بدعت های آنها در دین اسلام و خصومتشان با اهل بیت علیهم السلام منتهی می گردد؛ چنانچه ابراز شده:

ص: 206

-
- 1- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 207
 - 2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 217 .
 - 3- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 176 .

«اصل تبری... مصداقی جز خلفای ثلاث دارد.»! (1) «باید در چهره پردازی خشن تاریخی از خلفای ثلاث تجدیدنظر کنیم.»! (2) عدم قیام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام با هدف حفظ اسلام_ و نه دوستی با خلفا_ و به جهت جلوگیری از ارتداد امت و بازگشت آنان به عصر بت پرستی جاهلیت (3)، دفاع از کیان سرزمین وحی در مقابل دشمنان خارجی دین و حفظ جان اهل بیت رسالت علیهم السلام در مقابل توطئه منافقان داخلی صورت گرفت.

این عملکرد را به «سکوت» تعبیر نمودن و این سکوت را با همکاری و همیاری (4) امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلفا همراه کردن و در نهایت روابط خلفا با امام علیه السلام را نیز دوستانه جلوه دادن و از دشمنی خلفا با اهل بیت علیهم السلام یاد نکردن، آیا نتیجه ای جز قائل شدن به حقیقت و مشروعیت حکومت خلفا و صلاحیت آنان در پی خواهد داشت؟! آیا چنین حرکتی فراتر رفتن از میزان لازم برای حفظ اتحاد سیاسی و فرورفتن در ورطه تذبذب نیست؟

ص: 207

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381 .

2- همو: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381 .

3- سکوت جهت حفظ وحدت به این معانی می باشد؛ نه به معنای رضایت به اتّفاق و اجتماع مردم درباره غصب خلافت منصومه و تلاش برای حفظ این حکومت غاصبانه!

4- امثال این کلمات در فصل اول از جلد کتاب «استراتژی وحدت» (بخش مربوط به سیره ائمه اطهار علیهم السلام) بسیار به کار رفته است!

«علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد. خطبه های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعی است.

(1) در عین حال این تظلمها موجب نشد که

از صف جماعت مسلمین در مقابل بیگانگان خارج شود.... علی علیه السلام در عمل نیز همین روش را دارد.

از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچیک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.

(2) زیرا قبول یکی از این پست ها به معنی صرف نظر کردن او از حق

ص: 208

1- [در حالی که بر اساس همان تحلیل غلط (یعنی القای روابط دوستانه جهت حفظ وحدت امت حول محور خلافت سقیفه ای!) ابراز شده است: «علی (ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت، ناکامی ها و ناروایی ها را تحمل می کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شؤون خویش مقدم می داشت.»! (سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه مندرج در «کتاب و حدت» ص 131) «سیره علی این بود که وحدت امت شاخص اصلی است. به همین جهت، اگر نسبت به حقوق خودش مدعیاتی داشت، در اقداماتی که انجام می داد مواظب بود تا به این اصل لطمه وارد نشود و اگر می دید که به این اصل لطمه وارد می شود از حق خود صرف نظر میکرد.»! (محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80 ص 11)]

2- «در این دوره علی علیه السلام و همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. و همان طور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده گرفت در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران پذیرفت. تنها مورد استثناء در این باره بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و پیروزی با خود برد، علی علیه السلام مسئولیت اداره مدینه را عهده دار شد. البته شایان ذکر است که عمر به شدت از خروج بنی هاشم از مدینه مخالفت به عمل می آورد تا بدین ترتیب با از نفوذ آنها در مناطق دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می کرد جلوگیری کند.» (جلال در خشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 54)

مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است.

اما در عین حال که خود پستی نمی پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی گشت، زیرا قبول آنها صرفاً همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی شود.»⁽¹⁾ بنابراین بهتر است حقایق تلخ و دردآور تاریخ را تحقیقی بیان کنیم⁽²⁾، نه با تحریف و مسامحه زیرا در غیر این صورت نسل آینده ما بر خلاف میانی حقّه شیع، به عنوان یک اعتقاد، خواهد پذیرفت که: «نباید خلفای راشدین را از خلافت ممنوع دانست، مخصوصاً وقتی که امام با آنان تسالم و سازگاری نموده و خالصانه به آنها دوستی ورزیده و در پنهان و آشکار ایشان را راهنمایی می کرده است.»⁽³⁾ آیا با این بیان، پایه های حکومت سقیفه ای که در برابر نصّ الهی قرار می گیرد، تثبیت نگردیده؟! بازی سیاسی سقیفه که چیزی جز ایجاد انحراف در مسلمین و نظام حکومت الهی نبود، با استناد به صلح و صفایی کاذب توجیه نمی شود؟! صلح و صفایی دروغین که در آن امام بر حقّ یعنی علی ابن ابی طالب علیها السلام به عنوان خلیفه برگزیده خدا، برای خلافت دروغین

ص: 209

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 20 - 21.

2- پرده برداشتن از حوادثی که در واقعه شوم سقیفه بنی ساعده، حمله به بیت فاطمه علیها السلام و غضب فدک اتفاق افتاد، علاوه بر آن که ماهیت زشت و نامردمی سردمداران حکومت وقت را فاش می نماید، راه هر گونه مصالحه ای که منجر به تقسیم کردن مناصب و مقامات الهیه شود را نیز می بندد و روشن می کند که خاندان رسالت علیهم السلام هرگز قدمی در این گونه از تقریباً برداشتند.

3- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی)، ص 222.

ابوبکر قائل به مشروعیت می گردد و آن را تأیید می نماید! شیعه منصب خلافت و امامت را جدایی ناپذیر، غیر قابل تقویض و الهی می داند؛ و لذا هر گونه انتخاب و گزینشی جهت احراز مقام خلافت، از غیر طریق نصّ الهی را باطل و غاصبانه اعلام می کند.

تاریخ چه می گوید؟

«اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می کرده اند، باید پذیرفت که میان امام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است.

در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد.

دشمنی های عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وجود داشته، می تواند شاهی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی تلقی شود.

زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود. هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، و اصرار امام در اثبات حقایق خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.

حمله به خانه امام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت، اختلاف را عمیق تر کرد.

از آن پس امام گوشه گیر شده و به سراغ زندگی شخصی رفت.

حکومت انتظار داشت که امام، همان طور که بیعت کرده (1)، دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد.

امام این درخواست را رد کرد.

با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می کرد. (2) این سیاست می توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بینجامد. (3)

ص: 211

1- «با شهادت حضرت زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام پشتوانه خود را از دست داد و مجبور شد برای حفظ اسلام و دفع غائله مرتدین با ابوبکر بیعت کند زیرا که در خارج مدینه چند نفر ادعای پیامبری کرده بودند؛ مانند مسیلمه که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ادعای پیامبری داشت و بعد از پیامبر عشیره و فامیلش دورش جمع شدند. او سجعهایی ساخته بود و می گفت از قبیله ما پیامبری و از قریش پیامبری و چهل هزار مرد جنگی آماده کرده بود که به مدینه حمله برده و آنجا را با خاک یکسان کند و اگر به مدینه می رسید، اول کسی را که میکشت علی و حسنین علیهم السلام بودند و آثار پیامبر صلی الله علیه وآله را بطور کلی نابود می کرد. دیگری زنی بود از بنی تمیم به نام سجاج که او هم ادعای پیامبری داشت و عدّه ای را دور خود جمع کرده بود و عدّه ای دیگر مرتد شده و ادعای پادشاهی می کردند مثل نعمان بن منذر ساوی تمیمی که در بحرین تاجگذاری کرده بود یا لقیط بن مالک از بنی ناجیه در عمان که او را ذوالتاج می گفتند. در این حال عثمان خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و گفت: ای پسر عمو! وضع را می بینی، اگر بیعت نکنی اسلام با خطر روبه روست و حضرت امیر علیه السلام که برای حفظ اسلام بیعت کرد. خود ایشان می فرماید: پس دست کشیدم تا دیدم جمعی از مردم از اسلام برگشتند و به نابودی دین پیامبر صلی الله علیه وآله دعوت می کردند، پس ترسیدم چنان چه اسلام و مسلمین را یاری نکنم لطمه و شکستی در اسلام واقع شود که مصیبت آن برای من نسبت به از دست دادن حکومت چند روزه پر شما بزرگتر باشد. بعد از بیعت آن حضرت علیه السلام بود که ابوبکر توانست از مدینه لشکر به اطراف اعزام کند، چون تا آن روز دستگاه حکومت نتوانسته بود یک لشکر از مدینه اعزام کند. در هر حال برای حفظ مرکز اسلام، بیعت حضرت امیر علیه السلام لازم بود، و اگر ایشان بیعت نمی کرد، اسلام نمی ماند. پس این عمل آن حضرت علیه السلام در حفظ اسلام و رسیدن آن به ما مؤثر بوده است.» (علامه عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج 14، س 35_36) جهت بررسی دقیق تر ماجرای فوق به فصل یکم از جلد چهارم کتاب مراجعه نمایید.

2- «عمر، برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر بگوید.» (علامه عسکری: سقیفه، ص 73)

3- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 53.

«روابط امام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.

در برخورد با عمر خاطرات زیادی به دست آمده است که عمدتاً کمکهای قضایی امام به عمر و نیز پاسخ به برخی رایزنیهاست... (1) عمر از پرخاش ظاهری به امام خودداری کرده و به احتمال، امام نیز مراعات می کرد؛ اما عثمان چنین نبود، او تحمّل اظهار نظرهای امام را نداشت...» (2) «مخالفت با حکومت برای امام کار دشواری بود. امام، به ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از مواجه شدن با حکومت باز دارد.

سعدبن عباد (3) تجربه خوبی بود.

او بیعت نکرد و ناگهان ... خبر رسید که جنیان او را کشتند.» (4) «البته این بدان معنا نبود که امام از فرصتهای مناسب برای حقّ از دست رفته خود تلاش نکند.

آن حضرت در همان مرحله نخست، برای چند ماهی از بیعت خودداری کرد.

به علاوه در همان روزهای نخست، دست همسر و فرزندان خود را گرفته و به خانه های انصار می رفت تا حقّ از دست رفته را بازیابد.

این اصرار در حدّی بود که او را متّهم کردند که حریص بر خلافت است.» (5)

ص: 212

-
- 1- «عمر در اموری که اهمّیت فوق العاده داشت و خود توان تصمیم گیری فردی نداشت با افرادی چون علی علیه السّلام مشورت می کرد.» (جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السّلام در قبال مخالفین، ص 55)
 - 2- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 57.
 - 3- ر.ک: علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 143_147.
 - 4- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 57.
 - 5- همان منبع، ص 58.

«درباره ارزیابی امام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد.

بر عکس نسبت به عثمان، هرآن چه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده معدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام نمی توانست در جمع آن ها در سخن گفتن درباره آنها آزاد باشد.

یک بار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنجهای خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن بازماند. «(1)» «با همه احتیاطی که امام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمن بن عوف برای قبول خلافت نشد.

ابن عوف شرط کرد، اگر امام بپذیرد تا به سیره شیخین عمل کند، حاضر است خلافت را به او واگذار کند. اما امام فرمود: تنها به اجتهاد خود عمل خواهد کرد.

این رد آشکاری از امام نسبت به روش و سیره شیخین بود که به اعتقاد امام در قسمتهای زیادی بر خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله و بر پایه اجتهادی نادرست صورت گرفته بود.

سخنان امام در دوره خلافت، و نیز روش برخورد امام با مسائل مختلف نشان می دهد که امام شیوه های گذشته را نمی پسندیده است.»

(2)

ص: 213

1- همان منبع، ص 59.

2- همان منبع، ص 59.

«به هر روی زندگی منزویانه امام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام و هم خلفا می دانستند که نمی توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.» (1) همچنین: «کمترین تردیدی وجود ندارد که امام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی، و محدودتر از آن در مسایل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است.»

به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی علیه السلام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده دار بوده است.» (2)

تذکر

نکته ای که در تبیین فعالیت های علمی - اعتقادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید بدان توجه نمود این است: هویت اصلی اقدامات امام علیه السلام یا که در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و تبلیغ مبانی دین صورت پذیرفته است و جای هیچگونه تردیدی هم در وقوع آن وجود ندارد،

ص: 214

1- همان منبع، ص 60.

2- همان منبع، ص 61.

زمانی آشکار می شود که قبل از آن، حرکت ضد فرهنگی و فعالیت های اسلام زدایانه خلفا - به طور همه جانبه - ترسیم گردد.

چراکه در غیر این صورت، عملکردهای محدود شده امام با یک بزرگ نمایی عوام فریبانه، به همکاری و همیاری فرهنگی با جو عمومی غالب بر اجتماع و هم راستا با سایر سیاستهای نظامی - اقتصادی به اجرا در آمده در آن دوران تفسیر خواهد شد؛ چنانچه ابراز شده: «از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت.

امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت... تا پاسخگوی تهاجمات فرهنگی و اشکالات اعتقادی دانشمندان کشورهای فتح شده باشند و نیازهای فقهی و حقوقی حقوقدانان را برآورند و اصول اعتقادی و مسائل فقهی و دیگر مسائل فرهنگی اسلام را به بهترین وجه به ملل تازه به اسلام درآمده تعلیم دهند.»⁽¹⁾ «امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»⁽²⁾ «آن حضرت در تمام صحنه های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالی ترین مشاور امین و صدیق خلفاء حضور فعال داشت و با نصیحت و دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، خلفا و مردم را تا آن جا که می توانست از انحراف و فساد و عصیان و طغیان باز می داشت.»⁽³⁾

ص: 215

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی، کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 15 .

2- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 18.

3- محمّد جواد حجّتی کرمانی، روزنامه اطلاعات، مورّخ 26 خرداد 1379.

با توجه به این که دومین جلد از این مجموعه را به بررسی همه جانبه این نوع نگرش در میان طلبان افراطی اختصاص داده ایم؛ در این جلد، به همین مختصر بسنده نموده و در پایان علاقمندان را به مطالعه تحلیل های استاد جعفر مرتضی عاملی که در کتاب «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم، صفحات

88 - 125) درج گردیده است، دعوت می نمایم.

ایشان تحلیل خود را با عنوان «نقشه شگفت انگیز» آغاز نموده و می نویسند: «پس از آن که علی علیه السلام از خلافت اسلامی کنار گذاشته شد و خانه نشین گردید، حوادثی پیش آمد که در تاریخ معروف و مشهور است.

سیاست نظام حاکم و کسانی که بعد از آنان روی کار آمدند، امامت را از دو جهت هدف قرار داد:

ص: 216

دمیدن روح یأس و نومیدی در مخالفان، خصوصاً شخص امیرالمؤمنین علیه السلام که وی را نیرومندترین و حتی یگانه رقیب و مزاحم خویش می دیدند... و محو تمامی آثار تمایل و رقبت برای رسیدن به خلافت...» استاد جعفر مرتضی در ادامه این محور از تحلیلش، اسناد و شواهدی از تاریخ را ارائه داده و از مجموع آنها نتیجه می گیرد: «هیأت حاکمه تلاش میکرد تا در نهایت علی علیه السلام مسأله امامت و خلافت را به فراموشی سپرده و از رسیدن به خلافت ناامید شود و از آن قطع امید کند.» وی سپس به بررسی دومین هدف خلفا هدف خلفا پرداخته و می نویسد: «2_ زمینه سازی برای تحکیم و تثبیت حکومت و خلافت به نفع افراد مورد نظر و ایجاد عوامل و شرایطی که به امیرمؤمنان و سایر اهل بیت علیهم السلام در آینده دور و نزدیک، مجال روی کار آمدن ندهد.» ایشان سپس به تدابیر سیاسی خلفا در راستای تحقق این هدف اشاره کرده و با ارائه اسناد و مدارک تاریخی، ده روش را در این خصوص بر می شمرد و به شرح یکایک آنها می پردازد.

همان طور که دانستید برخی از طرفداران وحدت اسلامی با ارائه تحلیلی ناخالص، مدعی شده اند که هیچ گونه اختلاف اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا وجود نداشته است، یکی از مشکلاتی که این طیف با آن مواجه می باشند، انتقادات شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا (1) است؛ به گونه ای که نمی توان این شدت در نقد را به صلح و صفا و دوستی تفسیر نمود.

لذا وحدت طلبان اینگونه برخوردها و نقدها را بر شایستگی برتر و بیشتر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقایسه با توانایی خلفا برای اداره حکومت حمل کرده اند! و با این تحلیل، علاوه بر توجیه تحلیل های خود، به طور ضمنی اصل وصایت و نص الهی را نادیده انگاشته و به سقیفه اعتبار بخشیده اند؛ به گونه ای که گویا تنها اشتباه سقیفه این بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن جا حضور نداشت! (2) اینان با اظهاراتی مانند آن چه می آوریم در مسیر القای این تفکر قدم برداشته اند: «البته اگر صحیح باشد که بگوییم در رأی و نظر حضرت امیر(ع) مصلحتی بود که تنها بخودش باز می گشت، ولی حقیقت این است که او

ص: 218

1- برای آشنایی با موارد آن به کتاب «صحابه از دیدگاه نهج البلاغه»، تألیف: داود الهامی مراجعه نمایید.

2- «بعد از رحلت پیامبر بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد.»! (عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 20) «... می بایست (با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامت) مشورتی صورت می گرفت (و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می شد.»! (همو: سیمای امام متقین، ج 5، ص 22)

خود را از آنجهت به خلافت سزاوارتر می‌دید که خود و خاندانش برای انجام مصالح مردم از دیگران تواناتر بودند...»⁽¹⁾ در واقع چنین دیدگاهی ابتدا میان مقام امامت و حکومت قائل به استقلال شده و آن دو را کاملاً مجزای از هم در نظر گرفته است! سپس بر اساس همین تفکیک، به اشتباه سقیفه را برای انتخاب حاکم اسلامی واجد صلاحیت انگاشته! و در نهایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را فرد واجد شرایطی دانسته است که در آن جا به فراموشی سپرده می‌شود! لذا انتقادات امام علیه السلام به سطحی بسیار کم رنگ یعنی گلایه از انتخاب شایسته با وجود شایسته تر تقلیل می‌یابد! چنانچه در همین راستا اظهار شده: «اگر هم در این باره تبادل آراء و اقوالی شده است، در غیر اساس و اصل این دو مقام بوده است... بنظر من بهتر است که حتی نام خلاف هم بر آن نگذاریم... بلکه تنها گلایه ای بود که چرا بی حضور و مشورت وی به امر خلافت و انتخاب خلیفه مبادرت ورزیده اند.»⁽²⁾

ص: 219

1- همو: مشعل اتحاد، ص 22.

2- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» ترجمه عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص 220.

استاد جعفر سبحانی در همین زمینه می نویسد: «دانشمندان محقق از اهل تسنن که شرحی بر نهج البلاغه نوشته اند، منطق امام را در شایستگی خویش به خلافت، یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار داده اند و از مجموع آنها چنین نتیجه گرفته اند که هدف امام علیه السلام از این بیانات اثبات شایستگی خود به خلافت است، بدون این که از جانب پیامبر نصی بر خلافت امام علیه السلام در میان باشد.

چون امام علیه السلام از نظر قرابت و خویشاوندی، پیوند نزدیکتری با رسول خدا داشت و از نظر علم و دانش از همه بالاتر بود و در رعایت اصول عدالت و اطلاع از اصول سیاست و

کشورداری، سرآمد همه یاران پیامبر بشمار می رفت، از این جهت شایسته بود که امت او را بر خلافت برگزینند، ولی چون سران امت به عللی فاضل را بر افضل مقدم داشتند و به جای گزینش برتر، غیر او را برگزیدند، از این جهت امام علیه السلام زبان به تظلم و شکایت گشوده است که من بر خلافت و ولایت از دیگران شایسته تر و اولی میباشم.

حقی که امام علیه السلام در بیانات خود از آن یاد می کند و می گوید: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله درگذشت، حق مرا گرفته و مرا از آن محروم کرده اند، حق شرعی نیست که از جانب صاحب شریعت به او داده شده باشد و تقدیم غیر برتر بر او، یکنوع مخالفت با دستور شرع به حساب آید، بلکه مقصود یک حق طبیعی است که بر هر انسانی لازم است که با وجود برتر، دیگری را انتخاب

نماید و زمام کار را به انسان داناتر و تواناتر و بصیرتر بسپارد، ولی هرگاه گروهی روی مصلحتی از این اصل پیروی نکنند و کار را به دست فردی که از نظر علم و قدرت و شرایط روحی و جسمی در سطح پایین تر قرار گیرد بدهند، جای دارد که در این موقعیت، شخصیت برتر زبان به شکوه و گله بگشاید...» (1) «این مطلب که به عنوان تحقیق از آن یاد می شود، پنداری بیش نیست.

هیچگاه نمی توان مجموع سخنان امام علیه السلام را بر شایستگی ذاتی حمل نمود و یک چنین شایستگی نمی تواند مجوز حملات تند امام علیه السلام بر خلفا گردد... به عبارت دیگر هرگاه مشکل مسأله رهبری در اسلام از طریق مشاوره و مذاکره و با رجوع به افکار عمومی باید گشوده گردد، در این صورت مادامی که شخص (هر چند از هر جهت فضیلت و برتری بر دیگران داشته باشد) برای چنین مقامی انتخاب نگردد، او نمی تواند خود را صاحب حق بشمارد، که عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم معرفی کند و به افرادی که به جای او انتخاب شده اند، حمله نماید، در صورتی که لحن امام علیه السلام در خطبه های خود بر خلاف این است و او خود را صاحب حق مسلم میدانند و عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم بر خویش تصور می نماید و قریش را متعديان و متجاوزان به حقوق خود می اندیشد... آیا یک چنین حملات تند را می توان از طریق شایستگی ذاتی توجیه کرد... هرگز صحیح نیست این نوع انتقاد از خلافت خلفا را از طریق لیاقت و شایستگی ذاتی تفسیر نمود.

ص: 221

این جمله‌ها و تعبیرها حاکی است که امام علیه السلام خلافت را حقّ مسلم خویش می‌دانست و هر نوع انحراف از خود را انحراف از حق تصور میکرد و چنین حقّی مسلم، جز از طریق تنصیب و تعیین الهی برای کسی ثابت نمی‌گردد.

هرگز نمی‌توان این گونه تعبیرها را از طریق اصلحیت و اولویت تفسیر نمود. گروهی که سخنان امام علیه السلام را از این راه تفسیر میکنند، پیش‌داورانی هستند که اعتقاد آنان به استواری خلافت انتخابی، مانع از آن شده است که نصوص و کلمات امام علیه السلام را به طور صحیح ارزیابی نمایند.» (1) حال باید پرسید با توجه به این گونه انتقادات شدید امام علیه السلام از خلفا که بر اعتقاد به حقّ مسلم و شرعی آن حضرت از سوی خداوند متعال استوار می‌باشد، باز هم می‌توان پذیرفت که:

«حضرت علی (ع) نه تنها هیچ‌گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد لب به مدح آنها گشوده است.»! (2) آیا چنین ادعاهای پوچی علاوه بر تعطیل نمودن اصل «تبری» تشویقی جهت مدح خلفا به جای دوری جستن از آنها نمی‌باشد؟! چرا نباشد! وقتی که ادعا می‌شود: «اگر ما چنین کنیم به حضرت علی (ع) اقتدا کرده ایم.»! (3)

ص: 222

1- همان منبع، ص 265 - 268

2- محمد جواد حجّتی کرمانی، روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

3- همو: روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

آیا سیره آن حضرت که بایستی الگوی شیعیان قرار گیرد، مدح و تمجید آن هم در موارد بسیار_ از کسانی است که با تشکیل سقیفه حَقّ خدادادی امام علیه السّلام را ربودند، به خانه اش حمله کردند، و بر در آن آتش افروختند و همسر و فرزندش را شهید نمودند؟!!

ص: 223

عدم پابندی به رعایت ضابطه اصالت و خلوص در ایده های مطرح شده جهت برقراری وحدت اسلامی، سرانجام به اظهار دیدگاه تأسف باری منجر شد که خلافت ابوبکر را با صراحت کامل از حصار غصب بیرون آورده و با اعطای نشان «شرعی و اسلامی» به آن، بر همه اختلافات برخاسته از بحث «امامت و خلافت» خطّ بطلان می کشد و آنها را به فراموشی می سپارد.

چنانچه اظهار شده: «مسئله خلافت دارای دو مرحله و دو اولویت بوده است: اولویت اول همان التزام به نصّ بر خلافت و امامت علی(ع) و خاندانش... اولویت دوم که در شرایط خاصّ از قبیل فقدان زمینه اجتماعی برای

نیل به اولویّت اول با سرپیچی جامعه اسلامی و اکثریت مردم به هر دلیل از آن فعلیت! و مشروعیت! پیدا می کند.»! (1) به عبارت دیگر، این کژاندیشی قائل به آن است که: با کنار نهادن وزیر پا گذاشتن خلافتی که مبتنی بر نصّ و نصب الهی است، بلافاصله نوبت به انتخاب خلیفه از سوی مردم و شورای مهاجر و انصار می رسد.

لذا، گزینش خلیفه از سوی امت کاملاً جنبه دینی و اسلامی به خود گرفته و خلافت انتخابی، مشروعیت می یابد.

چنانچه اظهار شده: «مسلماً همین اولویّت پس از رحلت رسول اکرم حاکم گردید...»! (2) این دیدگاه انحرافی با دفاع از مشروعیت خلافت ابوبکر و تحت عنوان فریبنده «اولویت دوم»، سعی در ایجاد وحدت اسلامی داشته و ابراز می دارد: از این بحث طولانی قبول دو اولویّت در مسئله خلافت، قهراً دو

دیدگاه در این مسئله پیدا می شود: دیدگاه اول، اکتفا به اولویّت اول و نفی دوم، که مستلزم نفی مشروعیت خلافت خلفا است، که باید اعتراف کنیم ذهنیت شیعیان همین است.

ص: 226

-
- 1- محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 176. [جای تعجب از دست اندرکاران «بنیاد نهج البلاغه» است که موجبات طرح دیدگاه های انحرافی محمّد واعظ زاده خراسانی را در شماره پیاپی 4 و 5 از فصلنامه نهج البلاغه فراهم آورده اند. با کمال تأسف در سر مقاله همین شماره (صفحه 7) می خوانیم: «بر آنیم که دیدگاه نهج البلاغه! را درباره حکومت و حکومت داری و رهبری بازگویم، و دور از غور در مباحث لفظی و تکیه بر تحلیلها و برداشتهای فردی! تصویری واقعی!... ارائه کنیم»!]
- 2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره 4 و 5، ص 178.

اما دیدگاه دوم مستلزم قبول مشروعیت خلافت خلفا است... که من اصرار دارم! باید در زمان ما از این دیدگاه مسئله را بررسی کرد.»! (1) طراح این دیدگاه انحرافی، همه پویندگان مسیر وحدت اسلامی را به پیروی از همین دیدگاه (یعنی پذیرش فعلیت یافتن خلافت شورایی و قبول مشروعیت آن پس از پیامبر صلی الله علیه وآله) دعوت نموده و می گوید: «افرادی که طرفدار وحدت اسلامی و تقریب مذاهب و داعیان تقریب هستند و وحدت اسلامی را در این روزگار... یک ضرورت می دانند... در چنین وضعی باید با وسعت نظر همین دیدگاه را دنبال کنند... این گروه اگر بخواهند از اصرار بر دیدگاه اول به وحدت برسند، عادتاً محال می نماید...»! (2)

نقد و بررسی

چنین رویکردی سعی دارد تا کودتای سیاه مهاجرین منافق (3) در سقیفه بنی ساعده را به صورت واکنشی متعهدانه نسبت به دومین اولویت مطرح شده درباره خلافت اسلامی! جلوه دهد؛ تا بر همین اساس، تلاش جهت به حکومت رساندن ابوبکر را اقدامی شرعی و دینی قلمداد نماید! چرا که بر مبنای این نظریه، همه این کارها پس از بروز سرپیچی جامعه از خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و ظهور فقدان زمینه های اجتماعی

ص: 227

1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181 .

2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181 .

3- ر.ک: سید حسن فاطمی: دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، مقاله سقیفه؛ مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده؛ سید مرتضی عسکری: سقیفه؛ یوسف غلامی: پس از غروب.

برای استقرار حکومت علوی، یعنی پس از فعلیت و مشروعیت یافتن اولویت دوم به وقوع پیوسته است!

برای توجیه این ایده انحرافی، ابتدا بایست اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده را به عنوان بارزترین مصداق (1) حذف شرایط لازم برای تحقق یافتن خلافت علوی مطرح نمود.

چنانچه ابراز شده: «پیش گام در این قضیه انصار هستند... انصار بدون آگاهی و یا شور با دیگران، در سقیفه بنی ساعده... گرد آمدند... در آنجا نامی از علی (ع) و بنی هاشم برده نشد.»! (2) «در جلسه نامی از علی و بنی هاشم نبردند و مسئله نص بر خلافت علی (ع) به هر دلیل نادیده گرفته شد که اولویت اول بود، بلکه زمینه برای اولویت دوم... فراهم گردید.»! (3) سپس بایستی چنین وانمود کرد که مهاجرین حاضر در سقیفه بنی ساعده هیچ طرح و نقشه قبلی برای تصاحب حکومت نداشته و تنها با مشاهده زمینه های طرد خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و مشروعیت یافتن انتخاب خلیفه از سوی مهاجر و انصار (تحقق اولویت دوم)، اقدام به تلاشی مشروع! جهت به خلافت رساندن ابوبکر نمودند!

ص: 228

1- به همین دلیل، ارائه هرگونه تحلیل دیگری از اجتماع انصار در سقیفه، منکوب گردیده و طرد می شود؛ چنانچه اظهار شده: «حال عجیب است که بعضی می گویند: انصار طرفدار علی (ع) بودند و قصدشان آن بود که به وسیله سعد بن عباد خلافت را از مهاجرین بگیرند و به علی تحویل دهند، که ابدأ قابل قبول نیست.»! (محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183)

2- همون مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.

3- همون: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.

چنانچه ابراز شده: «بیعت با ابوبکر، چنانچه گفته می شود یک نقشه با توطئه پیش ساخته نبوده است.»! (1)

آری! در این کژاندیشی، خلیفه و هوادارانش بندگان مؤمن و متعهد به قوانین شرعی و تعالیم دینی معرفی می شوند که تا قبل از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده، تابع اولویت اول یعنی نص و نصب الهی درباره خلافت بوده اند! سپس با خبر یافتن از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده، زمینه های سرکشی جامعه از خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و فقدان بسترهای لازم برای استقرار خلافت از نوع اولویت اول را مشاهده نموده و بر مبنای تعهد دینی و وظیفه شرعی خود! در این کانون فتنه و آشوب حضور یافتند و با تلاش های خود، به تعالیم اسلامی و دستورات الهی در رابطه با اولویت دوم! جامه عمل پوشاندند! بدین ترتیب ابوبکر از سوی آنان به خلافت برگزیده شد! چنانچه ابراز شده:

«ابوبکر با این سوابق در میان صحابه موقعیتی داشته است که آنان به هر دلیلی وقتی علی را برگزیدند که مسلماً اولویت اول بود، سراغ ابوبکر رفتند.»! (2) زیرا طراح این کژاندیشی معتقد است: «زمینه هایی که برای ابوبکر فراهم بود برای علی نبود.»! (3)

ص: 229

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.
 - 2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 187.
 - 3- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.

بنابر این دیدگاه انحرافی باید گفت: اقدامات ابوبکر و هوادارانش در محلّ سقیفه جهت دستیابی به خلافت، ظلم در حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده و خلافت ابوبکر نیز غاصبانه و نامشروع نمی باشد! زیرا پس از فعلیّت و مشروعیّت یافتن اولویّت دوم صورت گرفته است! چنانچه اظهار شده: علی (ع) هم برای آن با وجود این شرایط اعتبار قائل بود. «(1) مسلماناً همین اولویّت پس از رحلت رسول اکرم حاکم گردیده و علی هم بالاخره به آن تن داد و با خلفا بیعت و بلکه با آنان در کارها به جدّ همراهی و همکاری فرموده است.»! «(2) بدون اجبار و با اختیار خود با ابوبکر بیعت کرده و نهایت همکاری را در خلال تمام حوادث اهل رده با او داشته است... بعد هم با عمر بیعت کرده، رفتار آن دو تن را ستوده است.»! «(3)

ص: 230

1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 176.

2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 178.

3- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

از آن جایی که طرح‌کننده این نظریه (یعنی قائل شدن به اولویت دوم در خلافت) همه وحدت طلبان را دعوت می‌نماید تا: «با وسعت نظر همین دیدگاه را دنبال کنند و شواهد آن را در کتاب و در لابه لای تاریخ جستجو نمایند.»⁽¹⁾ لذا در پایان این بررسی، همه محققان و پژوهشگران را به جستجو درباره یافتن پاسخ‌هایی عالمانه و متعهدانه به پرسش‌های زیر و مقابله و تطبیق این پاسخ‌ها با تبعات حاصل از التزام به نظریه فوق، فرامی‌خوانیم: به راستی اگر اولویت دوم در خلافت امری دینی، شرعی و اسلامی می‌باشد و خلافتی که بر مبنای فعلیت یافتن آن تحقق می‌یابد، مشروعیت دارد؛ و از سوی دیگر باور داریم که امیر المؤمنین علی علیه السلام و

ص: 231

1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، «بندگان معصوم، مؤمن، آگاه و مطیع محض دستورات الهی» هستند؛ پس: پرسش 1_ علت هجوم هواداران خلیفه به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و شکستن حریم مقدس بیت فاطمه علیها السلام چه بود؟ پرسش 2_ علت هجوم هواداران خلیفه به حضرت زهرا علیها السلام و ایراد ضرب و جرح شدید به ایشان_ که به سقط حضرت محسن علیه السلام منجر گردید_ چه بود؟ پرسش 3_ علت ریسمان افکندن بر گردن حضرت علی علیه السلام و به زور کشیدن ایشان به سوی مسجد چه بود؟

پرسش 4_ علت امتناع شدید حضرت علی علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر چه بود؟ پرسش 5_ علت دعوت حضرت علی علیه السلام از مهاجر و انصار جهت قیام به سیف علیه خلافت ابوبکر چه بود؟ پرسش 6_ علت دفاع خونبار حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی علیه السلامدر ماجرای اخذ بیعت برای ابوبکر چه بود؟ پرسش 7_ علت غضب و خشم شدید حضرت زهرا علیها السلام بر خلیفه و یارانش چه بود؟ پرسش 8_ علت مرگ زودرس حضرت زهرا علیها السلام در اوائل خلافت ابوبکر چه بود؟ پرسش 9_ علت دفن شبانه حضرت زهرا علیها السلام و عدم حضور خلیفه و اطرافیانش در مراسم تشییع و تدفین حضرت زهرا علیها السلام چه بود؟ خرد و انصاف را به داوری طلبیده و قضاوت را به شما وامی گذاریم.

از همه علاقمندان به یافتن پاسخ های مستند به حقایق تاریخی و مدارک مندرج در کتب شیعه و سنی، دعوت می نمایم تا به آثار زیر مراجعه فرمایند.

- 1) مأساة الزهراء علیها السلام (جلد دوم)، تألیف: علامه جعفر مرتضی عاملی.
- 2) رنج های حضرت زهرا علیها السلام، ترجمه اثر فوق به قلم: محمد سپهری.
- 3) الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، تألیف: شیخ عبد الزهراء مهدی.
- 4) الحجة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السلام، تألیف: استاد جعفر سبحانی.
- 5) یاس در آتش، ترجمه اثر فوق به قلم: سید ابوالحسن عمرانی.
- 6) ظلمات فاطمة الزهراء علیها السلام، تألیف: شیخ عبدالکریم عقیلی.
- 7) المحسن بن فاطمة الزهراء علیها السلام، تألیف: شیخ عبدالمحسن قطیفی.
- 8) أين الإنصاف؟ المحسن: ابن امیرالمؤمنین علیه السلام أيضاً، تألیف: وفق سعد عاملی.
- 9) محنة فاطمه علیها السلام، شیخ عبدالله ناصر.
- 10) احراق بیت فاطمه علیها السلام، تألیف: شیخ حسین غیب غلامی.
- 11) آتش به خانه وحی، تألیف: سید محمد حسین سجّاد.
- 12) حور در آتش، تألیف: مسعود پورسید آقایی.
- 13) بر خانه فاطمه علیها السلام چه گذشت؟، تألیف: سید ابوالحسن حسینی.
- 14) شهادت مادرم زهرا علیها السلام، تألیف: غلامرضا علیخواه.

راهکار شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی یکی از سؤالاتی که پس از نقد و بررسی نظریه های وحدت اسلامی مطرح می گردد، پرسش از راهکاری خالص و در عین حال کاربردی

جهت ایجاد اتحاد میان مسلمانان جهان می باشد.

به ویژه آن که ادعا می شود حرکت در مسیر وحدت اسلامی توأم با اعتقاد به نفی مشروعیت حکومت خلفا و غاصبانه قلمداد کردن آن، عادتاً محال می نماید.

چنانچه ابراز شده: «این گروه اگر بخواهند با اصرار بر دیدگاه اول به وحدت برسند، عادتاً محال می نماید.»⁽¹⁾ لذا این پیوست در چنین فضایی و با توجه به اینکه لزوم حفظ موقف هر مذهب و پرهیز از تذویب و پریشان سازی مبانی هر یک از

ص: 234

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

مذاهب اسلامی، همواره مورد تأکید طلایه داران وحدت اسلامی بوده، نگاشته شده است.

هدف از این نوشتار کوتاه، تنها یادآوری دو نکته می باشد که به نظر می رسد توجه بدان ها در مباحث مربوط به تقریب، راهگشا و کلیدی بوده و نظریه پردازان وحدت اسلامی را از طرح بسیاری مطالب بی نیاز نموده و رعایت ضابطه اصالت و خلوص در این نوع احیای عملی را هموار می سازد.

از این رو امیدواریم که این دو تذکر مورد توجه تکاپوگران وحدت اسلامی، به ویژه آنانی که در مسیر دست یابی به این هدف، خود را ناگزیر از برخی تساهل و تسامحهای اعتقادی در مبانی فکری _ عقیدتی تشیع می بینند، قرار گیرد.

نکته یکم هرگاه سخن از وحدت، عناصر و موانع آن به میان می آید، به دنبال خود اختلاف نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا در مبانی «امامت و خلافت» را به همراه می آورد.

شاید یکی از علل اصلی این همراهی، وجود فاصله ژرفی است که در مسأله یاد شده میان اصول فکری این دو مکتب وجود دارد و حراست تنش های اجتماعی که گمان می رود با طرح و بررسی این مباحث در میان امت اسلامی ایجاد می گردد، توجه احیاگران وحدت طلب را به فروکاستن این اختلافات، جلب نموده است.

البته این فروکاستن ها اغلب به دگر وارسازی مبانی عقیدتی شیعه در بحث «امامت و خلافت» منتهی می شود و ایده های تقریبی را از جهت

رعایت ضابطه اصالت و خلوص در احیاگری، به شدت زیر سؤال می برد.

در حالی که به نظر می رسد دغدغه این طیف از وحدت طلبان با طرح کامل و دقیق مبانی فقهی شیعه در این بحی اساسی و بررسی دیدگاه اهل سنت در این موضوع کاملاً برطرف می گردد و دیگر جای هیچ گونه نگرانی نسبت به ورود خلل در وحدت باقی نمی ماند.

توجه احیاگرانی که در مسیر دستیابی به اتحاد اسلامی، ضابطه اصالت و خلوص را فدای توانمندی و کارآیی می نمایند، به این نکته جلب می کنیم که اختلاف میان مبانی و اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا در زمینه «امامت و خلافت» هر چند به نظر شیعه اختلافی کاملاً اصلی و اساسی بوده و به مهم ترین رکن تشکیل دهنده دین اسلام

باز می گردد، لیکن همین اختلاف بنا به اعتقاد اهل سنت، تنها یک اختلاف در مسأله های فرعی و جزئی است که زیر مجموعه ای از فروع فقهی و احکام عملیه باب امر به معروف می باشد و به زعم آنان چندان هم حائز اهمیت نیست، به گونه ای که می توان نظر مخالف را در این زمینه تحمل کرد و بر شیعیان به واسطه اعتقادشان در بحث «امامت و

خلافت» بر نیاشفت.

توجه به نوع نگاه اهل سنت نسبت به جایگاه این مسأله در تعالیم اسلامی، این اطمینان را در وحدت طلبان پدید می آورد که به دلیل تلقی خاصی که اهل سنت از این گونه مباحث دارند، هرگز نباید نگران شد که عرضه این گونه مطالب از سوی شیعیان، خدشه ای بر وحدت فراهم می آورد و می تواند موجب نزاع میان پیروان مذاهب اسلامی گردد.

ص: 236

زیرا اگر اهل سنت به مبانی نظری مکتب خود در این مبحث ملتزم و پایبند باشند، نایستی طرح این دسته از اختلافات باعث بدنگری آنان به شیعیان گردد تا بدین دلیل برخی از تلاش گران وحدت طلب را در استواری بر مبانی تشیع سهل انگار گردانند.

لذا پیشنهاد می گردد همگام و همراه با تلاش جهت دعوت شیعیان به اتحاد اسلامی، به مبانی فکری و عقیدتی اهل سنت در مسأله «امامت و خلافت» نیز اشاره گردد و با ملتزم ساختن آنان به رعایت عملی تبعات و لوازم عقیده شان در این موضوع، امکان رویش هرگونه حساسیت ناروا گرفته شود.

به عبارت دیگر، یکی از راه حل های پویا و توانا در مسیر احیای اتحاد امت مسلمان این است که در این مسیر، اقدام به ملتزم ساختن اهل سنت نسبت به لوازم عملکردی عقاید خودشان در بحث «امامت و خلافت» بنماییم.

همان گونه که می دانید و به برخی شواهد آن در آینده اشاره خواهیم نمود، از دیدگاه اهل سنت اختلاف در مسأله «امامت و خلافت» به سان اختلاف فقهای مذاهب اربعه با فقهای ظاهریه در حجّیت قیاس در استنباط احکام شرعی و یا همانند اختلاف فقهای حنفی و شافعی در حجّیت استحسان است.

لذا اگر وجود این نوع اختلافات فقهی در میان فقهای اهل سنت (که همگی به اختلاف در فروع دین و مباحث غیر اصلی آنان باز می گردد) مایه ایجاد شکاف در وحدت نمی باشد؛ طرح مسأله «امامت و خلافت» نیز نباید با واکنش های منفی مواجه گردد؛ زیرا بنا به

اعتقاد سنّی‌ها که بایستی در عمل نیز بدان ملتزم باشند، «امامت و خلافت» نیز همانند یکی از احکام جزئی و فروع فقهی بوده و وجود اختلافات در آن هر چقدر هم ژرف باشد، نباید به عنوان عاملی جهت ایجاد خدشه در وحدت مطرح شود؛ که در این صورت اهل سنّت از التزام عملی به مبانی فکری خود عدول نموده و به تعارضی آشکار در عقیده و رفتارشان دچار آمده‌اند.

در پایان جهت اثبات فرعی بودن مبحث امامت و خلافت «از دیدگاه اهل سنّت» به برخی مدارک و شواهد اشاره می‌نماییم: غزالی در کتاب الاقتصاد في الاعتقاد، صفحه 234 می‌گوید: «بدان که نظر در امامت از مسائل مهمّ نیست و جزء علوم عقلی نمی‌باشد، بلکه از مسائل فقهی است.» آمدی در کتاب غایة المرام في علم الکلام، صفحه 363 می‌گوید:

«بدان سخن گفتن در امامت از اصول دین و جزء امور ضروری نیست به گونه‌ای که برای ترک گفتگو در آن راهی نباشد و یا ناآگاهی از آن عذری شمرده نشود.» ایجی در کتاب المواقف، صفحه 395 می‌گوید: «امامت نزد ما از فروع است و اگر در کتب عقاید یادی از آن می‌کنیم، به پیروی از پیشینیان است.»

ص: 238

تفتازانی در کتاب شرح المقاصد، جلد دوم، صفحه 271 می گوید: «شکّی نیست که مباحث امامت به فروع دین شایسته تر است، زیرا محور سخن این است که نصب امام باصفات مشخص از واجبات کفایی است.» (1)

نکته دوم یکی دیگر از مباحثی که از جانب برخی وحدت طلبان به منزله مانعی برای ایجاد وحدت اسلامی تلقی گردیده، دیدگاه شیعه درباره مصادیق عملی و نحوه اجرای رکن

«تبری» در زندگی ایمانی و عقیده شیعه نسبت به «عدم عدالت برخی از صحابه» به عنوان آثار و ثمرات بحث درباره «امامت و خلافت» در اسلام می باشد.

از آن رو که گمان شده است با طرح این گونه نظرها، برخی واکنش های منفی و بازدارنده از سوی اهل سنت پدید می آید، لذا شاهد تلاش هایی جهت دگروارسازی این بخش از عقاید شیعه می باشیم.

در حالی که هرگونه موضع گیری منافی وحدت اسلامی که در این زمینه از سوی اهل سنت رخ نماید، بر خلاف مبانی اعتقادی آنان در مبحث «معذور و مأجور بودن مجتهد» است که از قضا مورد تأکید و توجه خاص وحدت طلبان نیز می باشد. (2) بنابر این دیدگاه، از آن جایی که اعتقاد شیعه در مبحث «عدالت

ص: 239

1- تمامی این نقل ها برگرفته از کتاب «در هم از همین خاطره ها» (سخنرانی استاد جعفر سبحانی در دانشگاه برمک) می باشند.

2- ر.ک: محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 178 _ 180 و ص 3، ص 27، ص 28، ص 101.

صحابه» و «تبری» از ادله و براهین قرآنی و روایی برخوردار بوده و خط سیر فکری خاصی را در این موضوع دنبال می نماید، در واقع از مصادیق بارز و آشکار اجتهاد به شمار آمده و بر فرض هم که شیعه در این اجتهاد به خطا رفته باشد، بایستی از نظر اهل سنت مشمول قاعده «معذور بودن مجتهد خطاکار» شود.

بدین ترتیب یکی دیگر از موانع وحدت اسلامی به سادگی بر طرف شده و دیگر نیازی به دگروارسازی مبانی عقیدتی شیعه و سعی در منصرف ساختن شیعه از عمل به اجتهاد خود در این موضوع نمی باشد.

به عبارت دیگر، یکی از راهکارهای عملی در مسیر وحدت اسلامی، ملتزم ساختن اهل سنت نسبت به رعایت عقیده خود درباره خطای در اجتهاد» هنگام مواجهه با دیدگاه های ناموافق شیعه با مواضع فکری مکتبشان می باشد.

این راه حل به مراتب خالص تر و تواناتر از تلاش جهت ایجاد تغییر در مبانی اعتقادی شیعیان در این موضوعات می باشد.

به هر حال عقیده امامیه در این موضوعات، بر پایه ادله و براهین مجتهدانه خاص خود استوار است و با توجه به ایده اهل سنت درباره مقوله اجتهاد، بایستی در مسیر وحدت اسلامی مورد احترام قرار گیرد؛ زیرا مبحث «خطای در اجتهاد و معذور بودن مجتهد خطاکار» از اصول مسلم و مورد قبول مکتب خلافت است.

شواهد تاریخی نشان می دهد نخستین فردی که این قاعده را پایه گذاری نمود ابوبکر بن ابی قحافه می باشد.

او درباره رفتار جنایت کارانه خالد یا مالک بن نویره و خانواده اش

چنین گفت: **تَأْوَلُ فَأَخْطَأُ (یا) إِجْتَهَدَ فَأَخْطَأُ (1)**.

شکل گیری چنین اعتقادی در میان دانشمندان اهل سنت موجب گردید: ابن حزم (م 456 ق)، ابوالغادیه را در کشتن عمار یاسر شخصی متأول و مجتهد و دارای اجر و پاداشی واحد نزد خدای متعال معرفی کند! ابن ترکمانی حنفی (م 750 ق) همداستان با ابن حزم شده و هر دوی آنها ابن ملجم مرادی را در کشتن امیرالمؤمنین علی شخصی متأول

و مجتهد توصیف کنند! ابن حجر (م 852 ق) همه مخالفان و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ های جمل، صفین و نهروان را افرادی متأول خوانده و بگوید: هر مجتهد خطاکار را نزد خداوند پاداشی واحد می باشد! (2) همچنین ابن حجر درباره معاویه و عمرو عاص قائل است که در

مسأله خونریزی ها دست به اجتهاد زده اند و همان گونه که مفتیان اجتهاد می کنند و گاه می شود که دو مفتی یکی کشتن ساحر را روا می دارد و دیگری با آن مخالف است، عملکرد معاویه و عمرو عاص نیز این گونه بوده است. (3) به راستی اگر چنین است، اهل سنت بایستی قضاوت و اعتقاد شیعه درباره عدالت برخی از صحابه و لزوم تبری از آنان را مشمول قاعده اجتهاد دانسته و «دست کم» به شیعیان به چشم یک «مجتهد خطاکار» که معذور و حتی مأجور است، بنگرند.

ص: 241

1- ر.ک: علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 199 به بعد

2- ر.ک: همو: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص 92.

3- ر.ک: همان منبع، ص 105.

به هر حال تا زمانی که می توان از قاعده «معذور بودن مجتهد» به نفع هرگونه تنش زدایی و ایجاد آرامش استفاده کرد و از این قاعده جهت برقراری تقریب بهره برد، نیازی به ایجاد تغییر و تبدیل در اصول اعتقادی شیعه و تحوّل آفرینی در مبانی فکری شیعیان نمی باشد.

مادامی که اهل سنت به عقیده خود درباره «معذور بودن مجتهد» ملتزم باشند و در عمل، برخلاف نظر خود رفتار نکنند، هیچ خدشه ای در راه وحدت اسلامی پدید نمی آید.

بنابراین تا زمانی که اهل سنت به عنوان یکی از طرفین اختلاف _ قائل به فرعی بودن بحث های مرتبط با امامت و خلافت و همچنین معتقد به معذور بودن مجتهد و پذیرش خطای در اجتهاد می باشند، نبایستی شاهد نابداری آنان نسبت به طرح عقاید شیعه باشیم.

از سوی دیگر، از آنجایی که فقه جعفری که مورد تبعیت محض شیعیان می باشد، قائل به حرمت جان و مال و برخورداری هر اقرار کننده به شهادتین از حقوق و حمایت های اسلامی می باشد و در این حدود برای اسلام ظاهری اعتبار قائل است، باید آسوده خاطر بود که این آرامش هرگز آشفته نخواهد شد.

زیرا اسلام ظاهری در فقه جعفری لوازمی دارد و همه پیروان مذاهب اسلامی را مشمول احکام خود قرار می دهد که عبارت اند از: احترام جانی و مالی و آبرویی هر مسلمان ظاهری، جواز خوردن ذبیحه او، جواز ازدواج با او، جواز معامله با او و استیفای حقوق شهروندی مانند قصاص و شکایت به دادگاه و دفاع از او در مقابل کفّار و نظایر اینها که در کتب فقهی شیعه مندرج است و خود تضمینی جهت حفظ وحدت از سوی شیعیان محسوب می گردد.

انعکاس آرمان شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی در سخنان حضرت زهرا علیها السلام در پایان، با اشاره به فرازی از سخنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که به خطبه فدک مشهور گردیده، بررسی و نقد قرائت های وحدت اسلامی را به پایان می بریم.

همان طور که می دانید آن بانوی دو سرا علیها السلام جهت احقاقِ حَقِّ به تراج رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفتند و با حضور مهاجر و انصار، ابوبکر را مورد عتاب قرار داده و فدک را از او طلب نمودند تا بدین وسیله چهره غاصبانۀ خلافت را بر همگان هویدا سازند.

لذا خطبه مفصّلی را ایراد نمودند که در ضمن آن «یگانه راه در امان ماندن از هرگونه اختلاف» چنین ترسیم شده است: **فَجَعَلَ اللَّهُ... طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ (1) وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ...**

ص: 243

1- ملّة به معنای آیین و نظام؛ به نحی گویند که با آن دانه های مروارید را به رشته کشند.

خداوند... پیروی ما را سبب وفاق و پیشوایی ما را مانع افتراق قرار داد.» (1) آشفتگی دیدگاه های پویندگان مسیر وحدت اسلامی و اصرار روزافزون آنان جهت فروکاستن از مقام و جایگاه مباحث شیعه درباره «امامت و خلافت» (که هیچ ثمری جز فراموشی نصّ و نصب الهی و تحریف عقاید حقّه و هیچ موفقیتی جز بدبینی شیعیان و امتیازگیری سنیان به ارمان نمی آورد) خود نشانگر آن میباشد که تنها راه ایجاد وحدت واقعی و از بین بردن تفرقه، بازگشت به پذیرش و باورداشت همان اصلی است که روی برتافتن از آن موجبات تفرقه و جدایی را پدید آورده است.

آری! این اصل، همان «امامت و ولایت اهل بیت» است که همواره در میان هیاهوی شیطنی غدیر ستیزان به فراموشی سپرده شده و امت را در اختلاف و تفرقه نگه داشته است.

بنابراین: امامت حجّت معصوم تنها محور وحدت است.

ص: 244

1- مهدی جعفری: مستوره آفتاب سرمد، ص 158 - 159؛ به نقل از: ابن طیفور: بلاغات النساء، ص 12؛ جوهری: السقیفه و فدک، ص 98؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 211. برای آشنایی با متن این خطبه به کتاب تحقیقی «صدای فاطمی فدک»، تألیف: محمد باقر انصاری و سید حسین رجایی مراجعه فرمایید.

سرشناسه : لباف، علی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومی گمشده در سقیفه / مولف علی لباف؛ با مقدمه محمد ضیاءآبادی؛ به سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران.

وضعیت ویراست : [ویراست 2؟].

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1385-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : 99000 ریال (دوره) ؛ 25000 ریال: ج.1 9789645601858 ؛ 34000 ریال: ج.2، چاپ چهارم: 978-964-5601-99-1 ؛ 20000 ریال : ج.3، چاپ چهارم: 978-964-7965-15-6 ؛ 20000 ریال: ج.4، چاپ سوم 978-964-7965-32-3 :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج.2 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج.3 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج.4 (چاپ سوم: 1385).

یادداشت : جلد اول تا پنجم این کتاب در سال های 1385-1397 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.1. قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر. - ج.3. سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه. - ج.4. بیعت امیرالمومنین علیه السلام با خلفا نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : سقیفه بنی ساعده

شناسه افزوده : ضیاءآبادی، سیدمحمد، 1309-1399، مقدمه نویس

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

رده بندی کنگره : 1385 6 2م/ BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1194315

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

به سفارش:

سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

شابک ISBN 964_5601_99_1 964_5601_99_1

مظلومی گمشده در سقیفه _ جلد دوم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم/ 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@miniT.com

تهران، خیابان مجاهیدین، چهار راه آسردار، ساختمان پزشکان واحد 9_ تلفن و فاکس: 77521836 (4 خط)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: 66950010* نمایشگاه کتاب اعراف: 22208529

نشر رایحه: 88976198* پخش آینه: 33930496

3400 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 1

اشاره

لباف، علی: 1353

مظلومی گمشده سقیفه _ جلد دوم/ به اهتمام علی لباف_ تهران: مرکز

فرهنگی انتشاراتی منیر. 1383 .

ISBN:964_5601_99_1_1. ص348

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس .

1. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام علی. 23 قبل از هجرت_ 40ق. اثبات خلافت .

2. سقیفه بنی ساعده. الف. عنوان_ ب_ عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه .

9 ر 2 / 5 / 233 BP

297 / 452

کتابخانه ملی ایران 81_25005 م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت موزیهای علمیه خواهران

شابک 964_5601_99_1 964_5601_99_1

مظلومی گمشده در سقیفه _ جلد دوم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم/ 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک info@miniT.com

تهران، خیابان مجاهیدین، چهار راه آسردار، ساختمان پزشکان واحد 9_ تلفن و فاکس: 77521836 (4 خط)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: 66950010* نمایشگاه کتاب اعراف: 22208529

نشر رایحه: 88976198* پخش آینه: 33930496

3400 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم به

حضرت زهرا سلام الله عليها

که تا لحظه شهادتش،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیّه

ص: 3

گفتار یکم: نقد و بررسی تحلیل های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

دسته بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

تحلیل های انحرافی از سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام را می توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته یکم: شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می باشند

یکی از مهم ترین تبعات انحرافی این شبهات، خروج حکومت ابوبکر از حصار غصب و القای مشروعیت خلافت او می باشد.

این رویکرد، در میان منابع اهل سنت، از پشتوانه هایی دروغین مبنی بر «بیعت فوری» حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر برخوردار می باشد.

به همین دلیل، گاهی به جای ادعای واهی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» از «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» _ آن هم در روزهای آغازین خلافت او _ سخن به میان می آید!؟

ص: 9

روش نقد شبهات دسته یکم ادعای واهی «واگذاری رضایتمندانه خلافت» را می توان با استناد به دو دسته از اسناد معتبر تاریخی به نقد کشید: (1)

الف) اسناد حاکی از «تلاش های امیرالمؤمنین علیه السلام جهت سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر».

ب) اسناد حاکی از «مطالبه زورمندانه بیعت» و «امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش آن».

(اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه علیها السلام)

دسته دوم: شبهاتی که مدعی «کناره گیری امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت» می باشند

صرفنظر از آن، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر می باشند یکی از مهم ترین تالی فاسدهای این شبهات، به فراموشی سپردن اسناد تاریخی هجوم به بیت فاطمه علیها السلام می باشد.

زیرا در این رویکرد انحرافی، که از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر البتّه پس از طیّ «چندین ماه» _ سخن به میان می آید؛ «القا کننده شبهه» به آرامی و با زیرکی، از کنار رویدادهای تلخ روزهای آغازین خلافت ابوبکر میگذرد و در نتیجه، آن فجایع شوم تا حدّ «کدورتی جزئی» تقلیل می یابند!؟

ص: 10

همچنین، از دیگر تبعات انحرافی این شبهه، شکل‌گیری بستر مناسبی برای القای شبهات «حُسن روابط امیر المؤمنین علیه السّلام با خلفا» می‌باشد که این سنخ از شبهات نیز به نوبه خود، سعی در به فراموشی سپردن جنایات شوم روزهای نخستین خلافت ابوبکر دارند!؟ روش نقد شبهات دسته دوم ادّعای واهی «کناره‌گیری تدریجی امیرالمؤمنین علیه السّلام از خلافت و صرف‌نظر از آن» البته پس از طی چندین ماه از خلافت ابوبکر، را می‌توان با دوروش زیر به نقد کشید:

الف) نقد و بررسی «نقل‌های دروغین بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السّلام، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر». (1)

ب) نقد و بررسی «شبهات حاکی از همکاری امیرالمؤمنین علیه السّلام با خلفا». (2)

دسته سوم: شبهاتی که مدّعی «عدم طرح حقّ خلافت و امامت» می‌باشند

مکتب امامت «می‌باشند این شبهات، گاهی به صورت غیر مستقیم و در ضمن «شبهات دو دسته پیشین» و گاه نیز در قالب شبهه «امتناع از تبیین ولایت و امامت علوی» القا می‌گردند.

ص: 11

1- ر.ک: علی لبّاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل یکم، گفتار چهارم.

2- در گفتارهای بعدی از همین نوشتار، به نقد و بررسی این سنخ از شیبات خواهیم پرداخت.

هدف از القای این قبیل شبهات، «دعوت شیعیان به خاموشی گزیدن از طرح مباحث مربوط به خلافت و وصایت امیر المؤمنین علیه السلام» می باشد.

روش نقد شبهات دسته سوم ادّعای واهی «امتناع امیر المؤمنین علیه السلام از طرح حقّ خلافت و خاموشی گزیدن ایشان از تبیین مکتب امامت» را با استناد به «احتجاج های امیر المؤمنین علی علیه السلام» به ویژه با استناد به «سخنان آن حضرت علیه السلام» در جریان تلاش های سرسختانه ایشان جهت اعاده حقّ به تراج رفته شان می توان به نقد کشید. (1)

ص: 12

1- علاوه بر نقد ضمنی شبهه «عدم طرح حقّ خلافت» در کنار نقدهای مربوط به «شبهات دسته یکم و دوم»، شبهه «امتناع امیر المؤمنین علیه السلام از تبیین مقام ولایت و امامتشان» را به صورت مستقل نیز پاسخ خواهیم داد.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت را واگذار و از حق خویش صرفنظر نمودند؟

از جمله تحلیل های وحدت طلبانه درباره مواضع سیاسی و اجتماعی حضرت امیر علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، ارائه تفسیرهای غیر واقعی از برخی عملکردهای ایشان می باشد که از آنها به «سکوت» تعبیر می شود.

نخستین هدف القاکنندگان شبهه سکوت این است که مواضع آن حضرت علیه السلام را به واگذاری حق خویش و دست شستن از اقامه آن تفسیر کنند؟! به گونه ای که مخاطب تصور کند که آن حضرت علیه السلام نه تنها در قبال غصب خلافت، هیچ گونه ابراز مخالفت و یا عکس العملی نشان ندادند؛ بلکه، گمان نماید که آن حضرت علیه السلام، حتی از اقدامات دیگران در این زمینه نیز به شدت جلوگیری نمودند؟! دامنه این شبهات تا آنجا گسترش یافته است که با سوء استفاده از

معنای لغوی واژه سکوت، با شبهه «خاموشی گزیدن امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح حق خلافتشان» مواجه می گردیم.

چنانچه ابراز شده: «اولین قضیه، قضیه خلافت بود که امام علی (ع) در قبال این مسأله سکوت اختیار کرد.

ایشان به هیچ کس اجازه نداد تا با ارائه مکتب خلافت، به تفرقه میان مردم دامن بزند و نقشه های خودشان را پیاده کنند.»! (1) جهت بررسی و تحلیل این شبهه، ابتدا لازم است تا بدانیم که القا کننده آن، با سوء برداشت از کدام حادثه تاریخی قائل به این تحلیل انحرافی شده است که: «امام علیه السلام به هیچ کس اجازه ارائه مکتب خلافت را نمی دهند.»! بررسی حوادث تاریخی پیش آمده پس از سقیفه بنی ساعده نشان می دهد:

«وقتی ابوسفیان از جریان سقیفه و بیعت ابوبکر مطلع شد، با انگیزه های قومی و نژادی فریاد زد ... و سپس به علی علیه السلام گفت: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را برایت پر از مردان جنگی و اسب خواهم کرد... علی بن ابیطالب علیه السلام با ردّ این پیشنهاد نشان داد که در مکتب سیاسی او صحیح نیست که جهت رسیدن به هدف، از هر وسیله ای استفاده نماید. علی علیه السلام در این تردید نداشت که حق از آن اوست ولی رسیدن به آن را از هر جا جایز نمی دانست و لذا با پی بردن به نیت ابوسفیان صریحاً به وی جواب رد داد، چرا

ص: 14

1- محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 34.

که قصد ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد و فتنه انگیزی در میان مسلمانان بود و لذا علی علیه السلام این عمل ابوسفیان را به عنوان فتنه انگیزی یاد می نماید.» (1) با توجه به این که این واقعه، مشهورترین موردی است که امیر المؤمنین علیه السلام حمایت از خلافتشان را رد نموده اند؛ چنین به نظر می رسد که القا کننده شبهه به همین واقعه نظر داشته و واکنش امام علیه السلام را دلیلی بر صحت ادعای خود گرفته است. در حالی که واکنش امیر المؤمنین علیه السلام تنها در مقابل حمایت نظامی ابوسفیان و خنثی سازی اهداف او (یعنی: ربودن قدرت - آن هم به طور کامل - و یا اخذ سهمی از آن برای حزب بنی امیه) بوده است.

(2) بنابراین: تحلیل صحیح از واکنش امیر المؤمنین علیه السلام در قبال غصب خلافت را نمی توان از این قبیل ماجراها به دست آورد.

تحلیل صحیح از واکنش امیر المؤمنین علیه السلام در قبال غصب خلافت

اشاره

اما اگر دلیل پاسخ منفی امیر المؤمنین علیه السلام به ابوسفیان، خاموشی گزیدن در قبال غصب خلافتشان بود، چرا در مقابل حمایت‌های یاران، هیچ عکس العمل منفی (شبهه آنچه در این شبهه ادعا شده است) نشان ندادند و بلکه فراتر از آن، اگر امام علیه السلام قصد سکوت و عدم موضع گیری در قبال غصب خلافت را داشتند، اقدامات خود آن حضرت علیه السلام جهت

ص: 15

1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 42.

2- جهت آشنایی دقیق تر با انگیزه ابوسفیان و اهداف او در این زمینه، به کتاب «تحلیل نیم قرن سیاست‌های تبلیغی امویان در شام»، ص 48_50، تألیف: فهیمه فرهمندپور؛ و یا به بخش پایانی مقاله «واقع بینی در سیره امیر المؤمنین و موضع گیری دشمنان»، تألیف: عبدالرضا خلیلی، مندرج در روزنامه جام جم، مورخ 4 آذر 1381، مراجعه فرمایید.

اعاده حَقِّ غضب شده‌شان_ که با طرح حَقِّ خلافت نیز همراه بود_ چه معنایی می دهد؟ «علی علیه السَّلام بیعت ابوسفیان را نپذیرفت ... از جانب دیگر به شدت از بیعت با حاکمیت جدید (ابوبکر) هم پرهیز کرد و به این وسیله مخالفت خود را نشان داد.» (1) «فراهم کردن نیرو و متحد کردن یارانش، از اقدامات دیگر او بود.

علی علیه السَّلام هنگامی که با ابی بکر بیعت شد به تلاش در جمع آوری یاران و انسجام آنان پرداخت، و در این راه شخصیت معنوی و روحی همسرش فاطمه علیها السَّلام_ دختر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نیز با او همراه بود.» (2) «از این مرحله به بعد است که مبارزه حضرت به صورت جدی تر در مقابل حاکمیت جدید پدیدار می گردد و حالتی ویژه به خود میگیرد و طبعاً خانه فاطمه دختر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عنوان کانون این مخالفت در می آید و فاطمه علیها السَّلام در این کشمکش نقش پشتوانه پر قدرت علی علیه السَّلام را ایفا می کند و حتی در بعضی موارد پیشتاز ابراز مخالفت می شود تا جایی که از درگیر شدن با دشمن نیز نهراسید.» (3) «علی بن ابیطالب علیه السَّلام جهت اعاده حَقِّ خویش حتی مردم را به بیعت خود فرا می خواند.

از جمله این حرکت ها رفتن حضرت علی علیه السَّلام و حضرت

ص: 16

-
- 1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السَّلام در قبال مخالفین، ص 43.
 - 2- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السَّلام، ص 83.
 - 3- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السَّلام در قبال مخالفین، ص 44.

فاطمه علیها السّلام به مجالس انصار است که از آنها طلب یاری می کردند.» (1) «امام علی علیه السّلام برای آنکه بر مسلمین اتمام حجت شود تا بعدها کسی سکوت امام را دلیل بر انصراف ایشان از رهبری اسلامی تلقی ننماید و نیز برای اعتراض به دستگاه حاکم به در خانه های مسلمانان مدینه آمد و آنها را به یاد سفارشات پیامبر صلی الله علیه وآله در زمینه خلافت بعد از خود انداخت و از آنها برای ارجاع رهبری به مسیر اصلی اش کمک خواست.» (2) «آن حضرت ... در همان روزهای نخست، دست زن و فرزندان خود را گرفت و به خانه های انصار رفت تا حق از دست رفته خود را بازیابد.

این اصرار در حدی بود که او را متهم کردند که حریص بر خلافت خلافت است.» (3)

«بنابراین مسلم است که امیر مؤمنان علیه السّلام، به مقابله با جنبش ارتجاعی و بازگشت جاهلی برخاست.» (4) «اگر فعالیت های امام علیه السّلام در این باره نبود، چه بسا آیندگان درباره خلیفه بلافضل بودن امیر مؤمنان علیه السّلام شک می کردند، و این احتمال قوت می گرفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله اصرار خود بر خلافت امیر مؤمنان علیه السّلام را نسخ کرده است.» (5)

ص: 17

1- همان منبع، ص 45.

2- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السّلام و زمامداران، ص 79_80.

3- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص 18.

4- مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده، ص 89.

5- سید حسن فاطمی: مقاله «سقیه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السّلام، ج 8، ص 446.

«او به نیکی دریافته بود که سکوت مطلق ممکن است با توجه به حجم گسترده تبلیغات دستگاه کودتا در افکار عمومی به عنوان تأیید حادثه سقیفه قلمداد شود و برای مردم آن روزگار و همیشه تاریخ دلیلی بر حقیقت حاکمان کودتا شمرده شود. پس می بایست سکوت را شکست.» (1) «در این مسئله یاران نزدیک حضرت او را همراهی می کردند و

بعضی از صحابه نزدیک پیامبر چون ابوذر، سلمان، خالد ابن سعید، ابویوب انصاری، عثمان بن حنیف، براء بن عازب در مسجد مدینه رسماً حمایت گسترده ای از حقّ علی ابن ابیطالب علیه السلام کردند.» (2) «سخنان آنان به گونه ای صریح و گویا بود که ابوبکر سه روز از خانه بیرون نیامد، تا سرانجام در روز سوم، شماری بسیار از هواخواهانش با شمشیر کشیده او را از خانه بیرون آوردند و به منبر نشانند و دیگران را با شمشیر تهدید کردند که دیگر حق ندارند مانند آن سخنان را به زبان آورند.

پس از آن بود که احدی جرئت نکرد سخن بگوید.» (3)

تمام شواهد تاریخی حاکی از آن است که آن حضرت علیه السلام جهت اعاده حقّ غصب شده خویش، از انجام هرگونه اقدامی که برای ایشان امکان پذیر بود و شرایط زمانی اجازه آن را می داد، کوتاهی نفرمودند؛

ص: 18

1- حشمت الله قنبری همدانی: اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده، ص 85.

2- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 43 - 44.

3- سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 358؛ به نقل از: احتجاج طبرسی، ج 1، ص 186 - 199.

چه رسد به این که بخواهند هیچ سخنی از حقّ خلافتشان به میان نیاید؟! شواهد تاریخی حاکی از احتجاج های کوبنده ایشان می باشد: «ابوبکر در همان روزهای نخست خلافت، برای امام علیه السّلام پیام فرستاد که خواسته خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله را برای بیعت اجابت کند.

امام عیه السّلام به قاصد فرمود: چه زود به رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ بستید؛ او و اطرافیانش خوب می دانند که خدا و رسولش جز مرا خلیفه نکرد. (1) چون امام علیه السّلام را به مسجد بردند، در ابتدای برخورد با ابوبکر به وی فرمود: ... آیا دیروز به امر رسول خدا صلی الله علیه وآله با من بیعت نکردی؟ (2)

امام علیه السّلام خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد، همه آن چه را پیامبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم فرموده بود، یادآور شد و آنان را به خدا سوگند داد که آیا آن سخنان را شنیده اند یا نه.

حاضران جواب مثبت دادند و حتی ابوبکر نیز تأیید کرد. (3)

برابر گفته زید بن ارقم، دوازده پدری به صحّت سخن امام علیه السّلام گواهی دادند و بحث در مسجد بالا گرفت و سر و صدا بلند شد.

عمر از ترس این که مردم به امام علی السّلام متمایل شوند، مجلس را برهم زد و مردم از مسجد رفتند. (4) «(5)

ص: 19

1- به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ج 2، ص 583.

2- به نقل از: همان منبع، ج 2، ص 865.

3- به نقل از: همان منبع، ج 3، ص 589.

4- به نقل از: احتجاج طبرسی، ج 1، ص 185.

5- سیّد حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السّلام، ج 8، ص 456.

این سندهای تاریخی نشان می دهند که آن حضرت علیه السلام در سخت ترین شرایط، یعنی در زمانی که می خواستند ایشان را با تهدید به قتل، وادار به انجام بیعت با ابوبکر نمایند، به نصوص خلافت خویش استناد جسته و با طرح مباحث امامت و ارأئه مکتب خلافت حقّ علوی، سعی در بازگرداندن حق غصب شده خویش داشته اند.

«علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که پخلافت، حقّ طلق اوست خودداری نمی کرد.» (1) «علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از رباوندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد.» (2) «این که علی بن ابی طالب علیه السلام از حقانیت خود هیچ نگفته باشد نظری بر خلاف واقعیت تاریخی است.» (3) دقت و توجه در نقل های مطرح شده به وضوح ثابت می کند که آن حضرت علیه السلام هرگز از حقّ خود نمی گذرند و هیچگاه از آن صرف نظر نمی کنند و به هیچ روی آن را به خلفا واگذار نمی نمایند؛ چه رسد به آن که خاموشی گزینند؟! هر چند که متأسفانه، حتی شاهد تحریف در احتجاج های عمومی آن حضرت علیه السلام در بین مسلمین هستیم؛ چنانچه ابراز شده: «البته در دوران خلفا چند نوبت! در شوراها و در میان صحابه خاص به عنوان احتجاج آن را مطرح فرمود و نه در بین عامّه مسلمین! که خوف

ص: 20

1- استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص 22.

2- همان منبع، ص 20.

3- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 191.

فتنه و تحریک علیه دستگاه خلافت می رفت و به همین خاطر به تشخیص من و به اعتراف برخی از محققین در داستان غدیر خم، حق الهی ولایت اهل بیت در بین عامه مردم به سکوت برگزار شد.»⁽¹⁾ براساس این شبهه، اولاً: اقدامات علنی و احتجاج های عمومی و همگانی آن حضرت علیه السلام، خصوصی و محدود تلقی می شوند؛ گویا آن حضرت علیه السلام بنایی بر بیدار سازی عمومی نداشته اند! ثانیاً: علت عدم افشاگری های آشکار و فراگیر امام علیه السلام، پرهیز از تحریک آفرینی علیه دستگاه خلافت و تلاشی در جهت ایجاد آرامش خیال برای خلفا محسوب می شود! آری، این شبهه در نهایت این تصویر را در ذهن خواننده ایجاد می کند که امام علیه السلام نسبت به اعلام عمومی حق الهی ولایت خود سکوت نموده اند؟! حال آن که اگر شاهد بیدار سازی های پیاپی و مکرر از سوی امام علیه السلام نمی باشیم، دلایل آن را در جای دیگری (غیر از سکوت در برابر غضب خلافت) باید جست.

به راستی باید پرسید: «آیا مردمان آن روزگار، همه آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزلت پسر عمویش علی علیه السلام بیان فرموده بود، یکسره فراموش کرده بودند تا انتظار رود علی علیه السلام یکایک آنان را به رعایت حق

ص: 21

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 21.

کناره گیری آنها از علی بن ابی طالب علیه السلام از بی اطلاعی کامل ایشان به مرتبه معنوی آن جناب نبود تا با سخنرانی و اظهار مظلومیت، هوشیار شوند و به طرفداری از او قیام نمایند.

رسالت او مانند وظیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت نبود که ناچار باشد به منظور زمینه سازی برای بعثت و نشر اسلام در جستجوی یاور باشد.

در روزگار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن که می خواست علی ابن ابی طالب علیه السلام را پیشوای خود قرار دهد، به قدر لازم او را می شناخت و آن که پیرو دیگری بود چنان نبود که با اندرز علی علیه السلام یکباره به حمایت از وی برخیزد و از انگیزه های مخالفش کاسته گردد.» (1)

جمع بندی

تفسیر سکوت حضرت علی علیه السلام به رویکردهایی از قبیل «صرف نظر کردن از خلافت، واگذاری آن توأم با رضایت و نیز عدم طرح حق خلافت»، برخلاف اسناد و واقعیت های تاریخی است و استناد به حفظ وحدت اسلامی نیز نمی تواند سرپوشی جهت اعمال این قبیل تحریفات در تحلیل حوادث تاریخی باشد؛ هر چند که ادعا شود: «امام به تعبیر خویش دست خود نگاه می دارد و از حق خود کریمانه در می گذرد! چرا که مصلحت و منفعت دین در گرو سکوت در دآلود او و واگذاری! حقی است که شایستگی آن را چه در نظر خود و چه در نظر

ص: 22

دیگران داراست.»! (1) «آنگاه که جمعی حَقِّ مسلّم علی بن ابی طالب (ع) را غصب کردند، با آنکه می توانست قیام به شمشیر کند، تنها به خاطر مصالح کلی اسلام و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمین و اینکه تازه مسلمانها از دینشان برنگردند و دشمنان اسلام از فرصت استفاده نکرده از هر سو بر آن نوازند و اسلام نوظهور را در نطفه خفه نکنند، از حَقِّ مسلّم خود صرفنظر! کرد.»! (2) «علی (ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حَقِّ خود و همسرش گذشت! ناکامی ها و ناروایی ها را تحمّل کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شوون خویش مقدم می داشت.»! (3)

«و بدین ترتیب از نص جانشینی خود که یاران و نزدیکانش به آن تمسک می جستند، گذشت.»! (4) «آنان ضمن پافشاری بر حَقِّ خود، به هنگامه از آن صرفنظر! می کردند.»! (5)

ص: 23

-
- 1- مرکز پژوهش های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 182، آذر 80، ص 35.
 - 2- زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص 87_88.
 - 3- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 131؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره 2، بهار 62، ص 41.
 - 4- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سبحانی): رفتار شناسی امام علی علیه السلام آیینۀ تاریخ (چاپ اول 1379)، ص 35.
 - 5- محمّد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت انجام وظایفی که در جایگاه تصدّی مقام امامت و در مسیر حفظ دین، از جانب خدای متعال بر دوش داشتند (1)، نوع و شیوه خاصی از برخورد با غضب خلافت و غاصبان آن را به ویضّره پس از هجوم به بیت فاطمه علیها السلام (2) در پیش گرفتند که اصطلاحاً بدان «سکوت» گفته می شود.

سکوت امام علیه السلام به معنای واگذاری حقّ خویش به خلفا و گذشتن از آن؛ و نه به معنای عدم طرح خلافت و صرفنظر نمودن از آن، بلکه

ص: 24

1- عزالدین ابوحامد معتزلی [ابن ابی الحدید] می نویسد: روزی پیامبر خدا بر شانه علی زند و گریست و فرمود: برای گینه هایی می گریم که در دل قومی است و برای تو آشکار نمی کنند مگر پس از آن که مرا از دست بدهند. و نیز ابن عساکر می نویسد: پس از بیان این جمله، علی پرسید: ای رسول خدا، وظیفه من در آن هنگام چیست؟ پیامبر فرمود: صبر کن. علی گفت: اگر نتوانستم صبر کنم چه می شود؟ حضرت فرمود: به زحمت خواهی افتاد. (یوسف غلامی: پس از غروب، ص 160؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 107؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 2، ص 325)

2- این حادثه در سومین هفته خلافت ابوبکر رخ داده است.

تنها و تنها به معنای انصراف از «قیام به سیف» در مقابل غاصبین خلافت _ آن هم (حدوداً) پس از بیست روز مقاومت سرسختانه در مقابل غصب خلافت و تلاش گسترده برای براندازی حکومت نامشروع ابوبکر _ می باشد.

(به هر سان، امام علی علیه السلام برای بازگرداندن خلافت به جایگاه راستینش بسیار کوشید، اما کوتاهی مسلمانان سبب شد که حضرت نتواند به موفقیت دست یابد.

اگر حضرت به مخالفت خود ادامه می داد، نه تنها کنار زدن ابوبکر امکان نداشت، بلکه جان خود را به خطر می انداخت.» (1) «نکته سومی نیز وجود داشت و آن جوّ وحشتی بود که دستگاه حاکم بر جامعه اسلامی مسلط ساخته بود.» (2) برای مثال: «در پی بیعت سقیفه نشینان با ابوبکر، برخی به مخالفت برخاستند.

با اشاره عمر، گروهی حباب بن منذر را به زیر لگد گرفتند و در دهانش خاک ریختند و بینی او را شکستند.

سعد [بن عباد] را تا آستانه مرگ کتک زدند.

هر کس فریادی برمی آورد، دهانش را پُر از خاک می کردند.

در مسیر بازگشت مهاجران به سوی مسجد، یاران عمر هر که را می یافتند پیش میکشیدند و دستش را به نشانه بیعت به دست ابوبکر میمالیدند و روانه اش می کردند.

ص: 25

1- سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 449.

2- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام که در قبال مخالفین، ص 49_50.

در آن معرکه، بادیه نشینان قبیلهٔ اُسلم وارد مدینه شدند و چون سرکردهٔ مهاجران از قبل به ایشان وعده داده بود که اگر ما را یاری کنید به شما آذوقه فراوان می دهیم، با چماق بر سر و روی مردم می زدند تا به اجبار با خلیفه جدید بیعت کنند.

عمر بارها می گفت: زمانی به پیروزی اطمینان یافتم که اُسلمیان وارد مدینه شدند.

آنها با مهاجران پیوند داشتند و جمعیت ایشان چنان انبوه بود که راه کوچه ها برای عبور تنگ آمد.» (1)

«حقیقت آن است که کوشش های آمیخته با خشونت برخی صحابیان سالخورده و سرشناس برای عهده داری جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله، گویای تصمیمی عمیق بر کنارگذاری خاندان پیامبر از حکومت بود و داماد پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام، از این حقیقت به خوبی آگاه بود و شاید همین امر وی را از دفاع جدی از حق خود باز داشت... زیرا ریاست خواهی مخالفان خود را در اوج می دید و کمترین دفاع، آنان را به رفتارهایی به مراتب پرخشونت تر و مخاطره انگیزتر وامی داشت.» (2) بنابراین: «حضرت با در نظر گرفتن واقعیت های سیاسی موجود در جامعه مسلمین، صبر پیشه کردن را جایز دانسته چرا که برای هر اقدامی نیاز به نیروهای کارآمد و معتقدی داشت که او در

ص: 26

1- یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله، ص 34_35.

2- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 191_192.

آن هنگام از آن بی بهره بود.» (1) «حضرت محمد صلی الله علیه وآله وقوع چنین ایامی را به علی بن ابی طالب علیه السلام خبر داده بود و به وی گفته بود که: ... امت پس از من به تو خیانت می کند.

اگر بارانی یافتی قیام کن وگرنه سکوت اختیار کن.» (2) «مقصود ما از سکوت امام علیه السلام، ترک مبارزه مسلحانه است وگرنه حضرت هرگز از ادعای خود که حکومت اسلامی حق قطعی وی بوده، دست برنداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن نیز دائما به آن اشاره می کند.» شکی نیست که اگر فرزند ابوطالب بیش از آن چه کرد، مردم را به دفاع از خویش فرامی خواند، مخالفان وی، در پایمال کردن حق او و خاندان نبوی بیشتر می کوشیدند.» (3) در شرایطی که ترسیم گردید، هرگونه جهاد مسلحانه، جز کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام و پایمال شدن خون آن حضرت علیه السلام، حاصلی در پی نداشت.

بدیهی است که وقوع چنین حادثه ای، بهترین فرصت برای تحقق آمال صحابیان سالخورده! و پیشکسوتی بود که سالیان متمادی، «ریاکارانه و منافقانه» گرد رسول خدا حلقه زده بودند.

در پی شهادت فرزند ابوطالب علیه السلام که به شهادت رسیدن معدود

ص: 27

-
- 1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 49.
 - 2- یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله، ص 65.
 - 3- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 160.

یاران با وفای ایشان را نیز به همراه داشت، مهاجرین منافق که با نقابی از تقدّس، چهره واقعی خود را پنهان می داشتند، نه تنها قادر بودند تا با «عوام فریبی»، خون امام علیه السّلام را پایمال کنند؛ بلکه از آن پس، به راحتی می توانستند دین مبین اسلام را از محتوای واقعی آن تهی ساخته و مرحله تحریف دین را با سرعتی هرچه تمام تر طی نمایند؛ به گونه ای که پس از اندک زمانی، هیچ اثری از تعالیم حقیقی اسلام باقی نمی ماند.

از سوی دیگر، حزب بنی امیّه به رهبری ابوسفیان، با مشاهده جای خالی حامی اصلی دین اسلام (علی بن ابی طالب علیه السلام) و شیعیان باوفایش، برای تصاحب دوباره قدرت، آغازگر جنگی خانمان سوز می گردید و در نهایت، پس از تصاحب حکومت، جامعه مسلمانان را به راحتی به سرمنزل ارتداد و بت پرستی فرود می آورد.

به عبارت دیگر، با گذشت اندک زمانی از شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام، دین اسلام به طور کامل «محو و نابود» می گردید.

لذا، با یک نگاه واقع بینانه به شرایط حسّاس آن مقطع از تاریخ، در خواهیم یافت که «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» منوط به «حفظ جان امیرالمؤمنین علیه السّلام» گردیده بود.

دلیل پرهیز امام علیه السّلام از جهاد شهادت طلبانه، سرّ حمایت ها و دفاع خون بار حضرت زهرا علیها السّلام از جان امیرالمؤمنین علیه السّلام و نیز پیشتازی حضرت زهرا علیها السّلام در عرصه مبارزه با طاغوت حاکم را در همین نکته می توان جستجو نمود.

عدم سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل غضب خلافت و میزان صحت ادّعی «واگذاری کریمانه حقّ خود به خلفا» را می توان در ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و شدت استنکاف آن حضرت علیه السلام نسبت به قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود. (1)

«ابوبکر و عمر با آگاهی کامل از حقّ علی علیه السلام و احترام خاصی که وی در گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله داشت و ترس اینکه عکس العمل جدی از طرف او و یارانش صورت گیرد، آنان را برای بیعت به مسجد فرا می خواندند، ولی حضرت صریحاً از آمدن سرباز زدند و در جواب فرمودند: من به خلافت حقّ بیشتری دارم؛ با شما بیعت نمی کنم و شما به بیعت کردن با من اولی تر اید... ولی عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت که تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد.

در این میان بیشترین تلاش را عمر صورت می داد تا جایی که علی علیه السلام به او فرمود: شیری را بدوش که بخشی از آن متعلّق به توست و امروز در تقویت ابوبکر تلاش کن که فردا خلافت بتو برسد. سپس هرگونه بیعت با حاکمیت مسلط را رد می کند...» (2)

هرچند ادّعا شود: «علی با علو طبع و فداکاری همیشگی خود نسبت به این دین و با

ص: 29

1- ر. ک: علی لبّاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل یکم.

2- جلال در خشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین ص 44 - 45.

نگرانی بسیار از این که کوچکترین اختلافی در میان اصحاب آموزگار بروز نکند، بی درنگ! با ابوبکر بیعت کرد!... علی در پاسخ گفت... اگر ابوبکر را شایسته این کار نمی دانستیم! هرگز خلافت را به او واگذار! نمی کردیم... حضرت علی در اولین یا دومین روز رحلت پیامبر بیعت کرد! و صحیح هم همین است...»! (1) «در پی مخالفت‌های علی علیه السلام و یاران وی و اجتماع در خانه فاطمه علیها السلام، عمر که پیرو سیاست شمشیر برنده و زور بود به ابوبکر توصیه کرد که وی سریعاً و قبل از اینکه اوضاع برگردد وارد عمل شود و لذا با گروه مسلحی به طرف خانه علی علیه السلام رفت و خانه حضرت را محاصره کرده و تهدید کرد که اگر وی و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند آن را به آتش خواهند کشید و این مطلب مؤید این حقیقت است که مخالفت علی علیه السلام برای حاکمیت جدید چقدر بحران زا بوده است.

عمر در راستای تهدید خویش مقدمات کار را نیز فراهم کرد و دستور داد هیثم جهت این کار جمع کنند و وقتیکه تصمیم گرفت درب خانه را به آتش بکشد به عمر گفته شد که فاطمه علیها السلام در خانه است، وی گفت: اگر چه... ولی هیچ کدام از اینها باعث نشد که علی علیه السلام جهت بیعت بیرون آید و نشان داد که در مقابل غضب حاکمیت مقاومت خواهد کرد.

...عمر مُصرّانه تلاش می کرد که به ابوبکر توصیه کند به هر ترتیب شده باید بیعت علی علیه السلام را به دست آورد، لذا ابوبکر

ص: 30

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 15، پاییز 82، ص 11.

مجدداً علی علیه السلام را به بیعت فراخواند ولی علی علیه السلام در پاسخ اینکه خلیفه رسول خدا شما را فرامی خواند، فرمودند چه سریع بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ بستید.

ولی عمر دست بردار نبود و مجدداً به ابوبکر تأکید کرد که نباید به علی لیه السلام مهلت داد و ابوبکر نیز مجدداً درخواست بیعت کرد ولی علی علیه السلام قاطعانه آن را رد کرد و فرمود: چیزی را ادعا می کند که از آن او نیست.

تحمل این وضع برای عمر قابل قبول نبود و لذا با تکیه بر سیاست زور و شمشیر برنده به خانه علی علیه السلام هجوم می برد و از وی می خواهد که بیعت کند وگرنه گردش را خواهد زد و نهایتاً او را با تهدید و زور و اهانت به مسجد کشاندند... این جریان به خوبی بیان کننده عمق مقاومت علی علیه السلام در مقابل مخالفان خود و غضب خلافت می باشد.» (1) با وجود این، باید پرسید: آیا اگر چنانچه ادعا شده: «او خلافت را به خاطر وحدت مسلمین به ابوبکر و عمر واگذار نمود.»! (2) «در برابر مصلحت مسلمانان و قاعده دنیوی تسکین فتنه و جلب قلوب عموم مسلمانان، خلافت را به ابوبکر واگذار نمودند.» (3) «علی با اراده خود و نه تسلیم در برابر زور در کنار خلافت ابوبکر قرار گرفت، و تأیید کامل! خود را برای فایق آمدن بر چالشهای آن مرحله دشوار در اختیار خلیفه قرار داد.» (4)

ص: 31

-
- 1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 46 - 47.
 - 2- فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 82.
 - 3- همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 82.
 - 4- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینۀ تاریخ (چاپ اول 1379)، ص 37.

پس دیگر مقاومت شدید ایشان در خودداری از انجام بیعت با ابوبکر برای چیست؟ و هجوم نظامی، اعمال زور، آتش افروزی و تهدید به قتل برای اخذ بیعت از ایشان_ که به شهادت حضرت زهرا عابها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید_ چه معنایی دارد؟ آیا چنین ادعاهایی که هیچ ریشه معتبر تاریخی ندارند، تلاشی جهت بیرون کشیدن حکومت خلفا از حصار غصب و به فراموشی سپردن جنایات آنان نسبت به خاندان وحی علیهم السلام نمی باشد؟ ظاهراً چنین است؛ زیرا علیرغم شواهدی که تاریخ آنها را ثبت نموده، ادعا شده است که: «علی با سکوت چندین ساله خود، مهر تأیید بر خلافت سه خلیفه دیگر نهاد.»⁽¹⁾

امیر المؤمنین علیه السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت

جهت احراز میزان اعتبار شبهه اخیر کافی است از یاد ببریم که پاسخ امام در مقابل پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف در «شورای شش نفره تعیین خلیفه پس از عمر» چه بود.

«با همه احتیاطی که امام علیه السلام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمان بن عوف برای قبول خلافت نشد... این رد آشکاری از امام علیه السلام نسبت به روش و سیره شیخین (ابوبکر و عمر) بود.»⁽²⁾ «این مطلب بیانگر آن است که علی علیه السلام هیچ مشروعیت دینی و

ص: 32

1- فاروق صافی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 80.

2- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 18.

عقیدتی برای دو خلیفه قبل از خود قایل نبوده و به عبارتی، مخالفت خویش را با سیاستها و روشهای حکومتی آن دو اعلام می کرد.» (1)

همچنین پس از واقعه قتل عثمان و بیعت عمومی با حضرت علی، شاهد آن هستیم که: «یک نفر نیز اصرار داشت تا علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه وآله، سیره شیخین را جزو شروط بیعت آورد؛ اما امام نپذیرفت و فرمود: حتی اگر ابوبکر و عمر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه وآله عمل نکنند، بر حق نیستند.» (2)

بنابراین حتی پس از گذشت چندین سال، نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام بر حکومت آنها مهر تأیید نمی گذارد، بلکه با صراحت کامل بر غاصبانه بودن حکومت خلفا انگشت می نهد و آن را از اساس باطل اعلام می فرماید؛ هر چند که ادعا شود: «بسیاری از کارهای عمر را با روش خود منطبق می دید.» (3) «روشهای آن دو (4) به اندازه ای به هم نزدیک و همسو شده بود که در جهت دادن به سیاست کلی دولت، مکمل یکدیگر بودند.» (5)

ص: 33

1- اصغر قاندان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 127.

2- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 29؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج 5، ص 76.

3- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینة الله تاریخ (چاپ اول 1379)، ص 44.

4- [منظور امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر است.]

5- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینة به تاریخ (چاپ اول 1379)، ص 41.

اشاره

شاید در یک نگاه ابتدایی، چنین تصوّر شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غصب خلافت، هیچ واکنش و عکس‌العملی از خود نشان ندادند و به هیچ اقدامی علیه حکومت غاصبانه ابوبکر دست نیازدند. «

در حالی که شواهد تاریخی گویای آن است که آن حضرت علیه السلام موضع‌گیری‌های خود علیه ارتجاع حاکم را از احتجاج‌های کوبنده و رسواگر _ آن هم در مسجد النبی _ آغاز نمودند.

این سخنرانی‌های کوبنده در روزهای دوشنبه و سه شنبه (روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فردای آن، یعنی نخستین روز حکومت غاصبانه ابوبکر) و با هدف اعاده حَقّ به یغما رفته خلافت، ایراد گردید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن این احتجاج‌های کوبنده، به صراحت از حَقّ خلافت خویش سخن به میان آورده و بر غاصبانه بودن خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن، تأکید ورزیدند.

به دنبال تلاش نظام حاکم جهت اخذ بیعت اجباری از ساکنین شهر مدینه که با حمایت چماق به دستان قبیلهٔ اُسلم و در نخستین روز حکومت ابوبکر (سه شنبه) صورت گرفت؛ منزل مسکونی امیرالمؤمنین و فاطمهٔ زهرا علیهما السّلام (بیت فاطمه علیها السّلام) به کانون تحصّن و اجتماع برخی از مخالفین خلافت ابوبکر تبدیل گردید. مخالفینی که به

تصریح برخی اسناد تاریخی، سلاح به همراه داشتند.

رفت و آمد «مخالفینِ خلافت ابوبکر» به بیت فاطمه علیها السّلام و تحصّن آنان در این مکان شریف، از چشم خلیفه و هواداران او پنهان نبود.

حتّی برخی اسناد تاریخی حاکی از نفوذ عناصر هوادار خلیفه در جمع متحصّنین میباشند و از حضور خطر آفرین افرادی چون طلحه و سعدبن ابی وقاص یاد می کند.

سرانجام، این تحصّن با هجوم نظامی هواداران خلیفه و تهدید عمر مبنی بر به آتش کشیدن بیت فاطمه علیها السّلام، به شکست انجامید.

با توجه به برخی قرائن می توان گفت: این تحصّن، حداکثر سه روز به طول انجامید که در نهایت، با هجوم مسلحانهٔ هواداران خلیفه و ضرب و شتم شدید متحصّنین، در روز جمعه (چهارمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله) پایان یافت و تنها امیرالمؤمنین علیه السّلام بود که با توجه به حمایت خاصّ حضرت زهرا علیها السّلام از ایشان، از گزند این هجوم مصون ماند.

هر چند شکست این تحصّن که با تهدیدهای عمر بن خطاب مبنی بر احراق بیت فاطمه علیها السّلام همراه بود، اجتماع «اندک مخالفین بیعت با ابوبکر» را پراکنده ساخت؛ امّا این حادثه ناگوار هیچ خللی در عزم

راسخ امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا جهت سرنگون ساختن طاغوت حاکم وارد نیامورد.

شهر مدینه در پنجمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله شاهد اقدامات جدیدی از سوی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام گردید.

نخستین حادثه مهم در این ایام (روزهای پنجم تا هفتم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله) استنصارهای شبانه می باشد.

مطابق برخی اسناد معتبر تاریخی، امیر المؤمنین علیه السلام با اتکا به همراهی و مساعدت حضرت زهرا علیها السلام، در سه شب متوالی به در خانه های مهاجرین و انصار مراجعه فرمودند و از آنان برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر طلب یاری نمودند.

به موازات این استنصارهای شبانه که در حقیقت دعوت به جهاد بود - حضرت زهرا علیها السلام از طریق مطالبه حقوق مالی غصب شده شان، به رسواسازی نظام حاکم و آشکار ساختن چهره واقعی خلیفه اقدام فرمودند.

این مطالبات مالی - که با حمایت و پشتیبانی حضرت علی علیه السلام و در چندین روز متوالی صورت یافت -، نخست شامل مطالبه میراث و سهم ذی القربا بود. دادخواست های مالی حضرت زهرا علیها السلام - که همچون پُتکی بر سر نظام خلافت فرود می آمد - سرانجام در دهمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله، با ایراد خطبه آتشین حضرت زهرا علیها السلام در مسجدالنبی (خطبه فدک) به نقطه اوج خود رسید.

همچنین مطابق برخی شواهد تاریخی، حضرت امیر علیه السلام نیز در نهمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به ایراد سخنرانی پرداخته و

در شامگاه همان روز، برای چهارمین بار از مهاجرین و انصار طلب یاری نمودند تا با مساعدت آنان، ابوبکر را از مسند خلافت ساقط گردانند.

البته این استنصار نیز همچون دفعات قبل، بی پاسخ باقی ماند و از کوتاهی صحابه در یاری رساندن به وصی بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت داشت.

این سستی و رخوت در یاری رساندن به امیر المؤمنین علیه السلام آن چنان تلخ و رنج آور بود که حضرت زهرا علیها السلام بخشی از خطابه خود در مسجدالنبی را به سرزنش انصار اختصاص دادند و با قرائت آیه شریفه (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) (1)، بار دیگر آنان را به جهاد علیه ارتجاع حاکم فرا خواندند.

به جرئت می توان روزهای دهم (پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) به بعد را روزهای اوج غربت، تنهایی و مظلومیت خاندان وحی علیهم السلام نامگذاری کرد.

از جمله حوادث ناگوار در این ایام، ماجرای غم انگیز مصادره و غصب باغ فدک می باشد که به احتمال زیاد، در پانزدهمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوسته است.

از آنجایی که امیرالمؤمنین علی السلام و حضرت زهرا علیها السلام (با توجه به برخی سخنان عمر بن خطاب) از تصمیم خلیفه مبنی بر غصب فدک بی اطلاع نبودند؛ لذا، حضرت زهرا علیها السلام بلافاصله پس از رسواسازی ابوبکر در ماجرای میراث، اقدام به طرح و اثبات مالکیت خود بر باغ

ص: 37

فدک نموده و سرانجام طی چندین نوبت متوالی، استرداد فدک را خواستار گردیدند.

پشتیبانی و حمایت های گسترده حضرت علی علیه السلام از مطالبات مالی حضرت زهرا علیها السلام از یک سو، و نیز ترس و وحشت نظام حاکم از بیداری افکار عمومی و خارج شدن ابوبکر از گردونه قدرت _ به ویژه پس از سخنرانی دوازده تن از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد النبی _ موجب گردید تا خلیفه و اطرافیانش در اندیشه شوم «هجوم اصلی» به بیت فاطمه علیها السلام و اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام فروروند.

لذا، دار و دسته خلیفه در روزهای پایانی دومین هفته خلافت ابوبکر و به قصد سرکوب امیرالمؤمنین علیه السلام، حمله نظامی ددمنشانه ای را تدارک دیدند که با نظارت و دستور مستقیم خلیفه آغاز گردید و با دفاع خون بار حضرت زهرا علیها السلام از جان امیرالمؤمنین علیه السلام پایان یافت.

آن چه در این ماجرا قابل تأمل فراوان است، شدت استنکاف امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر _ علیرغم رفتارهای خشونت آمیز هواداران خلافت _ می باشد.

امتناع شدید حضرت علی علیه السلام از قبول پیشنهاد مهاجمین و پایداری در مقابل درخواست آنان _ که با دفاع خون بار حضرت زهرا علیها السلام از مقاومت و ایستادگی ایشان همراه بود _؛ از اوج مخالفت اهل بیت علیهم السلام با دستگاه حاکم حکایت دارد.

نکته ظریفی که در روند حوادث مذکور حائز اهمیت می باشد، ناامیدی امیرالمؤمنین علیه السلام از امکان سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر، به ویژه در روزهای دهم به بعد (پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله)

می باشد.

چرا که در طول این ده روز، استتصارهای مکرر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام بی پاسخ مانده بود و همین امر، امکان ثمر بخشی «قیام به سیف» را منتفی می ساخت.

بار دیگر خاطر نشان می گردد: جهاد مسلحانه جهت سرنگون ساختن خلافت ابوبکر، در صورتی حکیمانه بود که آن حضرت علیه السلام از نیروهای کافی برای در افتادن با نظام حاکم برخوردار بودند.

زیرا هدف از «قیام به سیف» صرفاً مبارزه با ارتجاع حاکم نبود؛ بلکه این مبارزه باید به سقوط طاغوت حاکم و به ویژه، تسلط امیرالمؤمنین علیه السلام بر اوضاع و احوال آشفته ای که بر اثر این مبارزه پدید می آمد، می انجامید.

لذا، هرگونه اقدام نظامی که به «سرنگونی ابوبکر و تسلط حضرت علی علیه السلام بر امور» منجر نمی گردید - اعم از این که حضرت علی علیه السلام و یارانش در این قیام به شهادت می رسیدند و یا قوت و انسجام آنان به قدری به ضعف می گرایید که قادر به اداره امور نبودند -، هیچ حاصلی جز «تحریف و نابودی اسلام» در پی نداشت.

همان طور که گفتیم، اگر در این قیام، حضرت علی علیه السلام به علت تعداد اندک یارانشان به شهادت می رسیدند؛ صحابیانی سالخورده پیامبر - که چهره های مقدسی را از خود به نمایش گذاشته بودند -، به راحتی در مسیر تثبیت پایه های قدرت خود، اسلام را از حقایق آن تهی می ساختند و برای همیشه تاریخ جای حق و باطل را عوض میکردند؛

به گونه ای که با گذشت مدت زمان اندکی از حکومت آنان، هیچ اثر و

نشانه ای از اسلام راستین و دین مورد رضایت خدای متعال (= تشیع) باقی نمی ماند.

البته این احتمال هم می رفت که پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام و یاران اندکش، حزب بنی امیه به رهبری ابوسفیان، به طمع به چنگ آوردن قدرت از دست رفته شان، نبردی خونین را آغاز نمایند و در نتیجه، به دنبال دست یابی به قدرت، اسلام را به طور کامل محو و نابود ساخته و مردم را به دوران بت پرستی و جاهلیت باز گردانند.

همچنین یادآور می شویم که اگر در این قیام، از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری کشته می شدند که علیرغم سرنگونی ابوبکر و پراکنده شدن هواداران او، آن حضرت علیه السلام توان سامان دهی امور جامعه را نداشته و نمی توانستند (به سرعت) بر اوضاع و احوال آشفته ای که پدید آمده بود مسلط گردند، باز هم خطر جنگ افروزی ابوسفیان و کشته شدن حضرت علی علیه السلام توسط حزب بنی امیه و تبعات شوم به قدرت رسیدن آنان، به قوت خود باقی بود.

به عبارت دیگر، کوتاهی صحابه در حمایت و یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام از یک سو، و تشدید تمایل نظام خلافت به سرکوب امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی دیگر، اوضاع را به گونه ای دگرگون ساخت که در آن شرایط بحرانی و حساس، به ویژه پس از آغاز دومین هفته حکومت ابوبکر، پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» و

«حفظ جان امیرالمؤمنین علیه السلام» روز به روز ظهور بیشتری می یافت.

به همین دلیل، از هفته دوم به بعد است که از تلاش های امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر کاسته شده و

اقدامات آن حضرت علیه السلام به پشتیبانی و حمایت قاطع از افشاگری های حضرت زهرا علیها السلام معطوف می گردد. (به عبارت دیگر، پس از گذشت یک هفته از خلافت ابوبکر، حضرت زهرا علیها السلام پیشتاز عرصه مبارزه با نظام حاکم می گردند.) بنابراین، پس از تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه در یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام و تقارن آن با تشدید تمایل هواداران خلافت به سرکوب آن حضرت علیه السلام، شکل و شیوه مواجهه حضرت علی علیه السلام با نظام خلافت، تغییر محسوسی یافته و در نهایت، مطابق بخش دوم از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، گونه دیگری به خود می گیرد که از آن به «صبر» تعبیر می نمایم.

بدیهی است که التزام رفتاری و نه اعتقادی به «صبر» به هیچ روی با «قیام به سیف» آن هم بدون همراهی یاران کافی، قابل جمع نیست؛ اما این امر (صبر) به هیچ روی مستلزم «واگذاری خلافت» یا «امتناع از طرح حق خلافت و اجتناب از تبیین مکتب امامت» نبوده و هیچ مجالی را برای طرح این قبیل تحلیل های انحرافی فراهم نمی آورد.

در مجموع می توان گفت: پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» با «محفوظ ماندن جان امیرالمؤمنین علیه السلام»، از آغاز خلافت ابوبکر شکل گرفته بود.

با این تفاوت که در روزهای نخست، امیرالمؤمنین علیه السلام «پیشتاز» مخالفت با ابوبکر بوده و حضرت زهرا علیها السلام در مقام «حامی و حافظ جان ایشان» عمل می فرمود؛ ولی با گذشت یک هفته و تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه از یک سو، و نیز بروز تمایل شدید هواداران ابوبکر به

سرکوب ایشان (= بروز نشانه های آغاز دوران صبر و سکوت)، حضرت زهرا علیها السلام، علاوه بر عهده داری «مسئولیت خطیر حفاظت از جان امیرالمؤمنین علیه السلام»، در مقام پیشتاز، مخالفت با ارتجاع حاکم نیز قرار گرفته و از آن پس، حضرت علی علیه السلام، عمدتاً در مقام «پشتیبان»، از اقدامات ایشان علیهم السلام، «حمایت و جانبداری» می نمود و این نوع از مقاومت و ایستادگی امیرالمؤمنین و حتی برای لحظه ای به سردی نگرایید.

تحلیل های فوق با استفاده از اسناد مندرج در مآخذ ذیل ارائه گردیده است: 1_ علامه محمد باقر مجلسی: بحار الأنوار (جلد 28 و 29).

2_ شیخ عبدالزهره مهدی، دراسة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام.

3_ شیخ عباس قمی: بیت الأحران فی مصائب سیده النسوان علیها السلام.

4_ سید محمد باقر موسوی: الکوثر فی أحوال فاطمة بنت النبی الأطهر علیها السلام (جلد 5 و 6).

5_ سید جعفر مرتضی عاملی: مأساة الزهرا علیها السلام (جلد 2).

6_ سید مهدی هاشمی: فاطمه زهرا علیها السلام در کلام اهل سنت (جلد 2).

7_ عدنان درخشان: عبور از تاریکی.

8_ مسعود پور سید آقایی: حور در آتش.

9_ محمد دشتی: تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا علیها السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟

البته باید توجه داشت که سکوت امام علیه السلام (به همان معنای صحیحی که ارائه شد) نیز سقف معینی داشت که خلفا نیز از آن به خوبی مطلع بوده و می دانستند که اگر فراتر از آن میزان حرکت کنند، آن حضرت علیه السلام دست به شمشیر خواهند بُرد.

اسناد تاریخی نشان می دهد که: «روزی عمر بن خطاب در میان جمع چنین گفت: اگر شما را به سوی آنچه آن را انکار می کنید (دوره جاهلیت و بت پرستی) بازگشت دهیم، چه خواهید کرد؟ راوی می گوید: همگان ساکت بودند و خلیفه این جمله را تا سه بار تکرار کرد.

در این شرایط امیرالمؤمنین علیه السلام به پا خاست و فرمود: ای عمر! در این صورت تو را توبه می دهیم و اگر توبه کردی، از توبول می کنیم.

خلیفه گفت: و چنانچه توبه نکردم؟! امام علیه السلام فرمودند: در این صورت گردنت را خواهم زد.» (1)

ص: 43

1- نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص 120؛ به نقل از: مناقب خوارزمی، ص 59.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای تحلیل سیره عملی و مواضع آن حضرت علیه السلام در رابطه با حکومت خلفا مطرح گردیده و می توان آن را بیان جدیدی از شبهه سکوت برشمرد، ادعای خاموشی گزیدن آن حضرت علیه السلام در قبال طرح مباحث امامت و ولایت ایشان می باشد.

چنانچه ابراز شده: «علی (ع) از اظهار نظر و بزرگ کردن اختلاف مردم درباره امامت او پرهیز دارد و این همان چیزی است که در موضع گیری آن حضرت در برابر خلقا چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آنان در هنگام خلافت خودش... کاملاً نمایان است.»! (1) واقعاً جای بسی شگفتی است که مطابق ادعای فوق، آن حضرت علیه السلام

ص: 44

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80. [این مقاله، با اضافاتی بسیار جزئی، در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علیه علیه السلام (چاپ اول 1381)، ج 2» نیز به چاپ رسیده است؟!]

دیگران را از انجام کاری منع می نمایند که خود بدان اقدام می فرمودند.

تاریخ گویای آن است که امیر المؤمنین علیه السلام عملکردی مغایر با آن چه در این شبهه به ایشان نسبت داده شده، داشته اند.

(به طوری که منابع نشان می دهند، علی بن ابی طالب علیه السلام به محض از دست رفتن حق خود، سکوت و انزوا اتخاذ نکرد.

او براساس آنچه که معتقد بود جانشینی رسول الله صلی الله علیه وآله به مثابه حق طبیعی و الهی، براساس نص خدا و رسوله صلی الله علیه وآله از آن اوست، هر فرصتی که می یافت، با مخالفان به احتجاج و استدلال پرداخته، حقانیت خویش را به مردم گوشزد می کرد و بر باران و دوستدارانش اتمام حجت می کرد، تا آیندگان چنین به قضاوت نشینند که اگر او را حقی در حکومت بود، چرا به دنبال آن، برنخاست، و چون هیچ تلاشی در این خصوص انجام نداد، پس خود به وصایت خویش اعتقادی نداشت. ⁽¹⁾ «شماری از یاران امیر مؤمنان علیه السلام نیز به نصوص استناد کرده اند.

چند تن از مهاجران و انصار، در همان آغاز خلافت ابوبکر به مسجد رفتند و هرکدام جداگانه ایستادند و او را برای غصب خلافت، سرزنش و نصیحت کردند و دلایل خود را بر حقانیت

امیر مؤمنان علیه السلام بیان کردند که به وجود نص صراحت دارند. ⁽²⁾

ص: 45

1- اصغر قاندان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 82.

2- سید حسن قاطمی: مقاله «سقیه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 457.

قصد ما در این بخش روشن ساختن گوشه ای از تلاش های امیر المؤمنین علی السلام در احقاق حقّ غضب شده و احیای ولایت و امامت فراموش شده خویش، از میان سخنان خود آن حضرت علیه السلام است؛ تا در نهایت به نقد پندارهای عدّه ای بپردازیم که معتقداند: امام علیه السلام به محض از دست رفتن حقّ خود، انزوا برگزید و دیگران را نیز از دفاع از حریم امامت و ولایت الهیّه خود منع فرمود!! «امام علی علیه السلام در موارد زیادی (1) واقعه غدیر خم را یادآور می شود؛ (2) روزی که در آن پیامبر صلی الله علیه وآله ایشان را به عنوان رهبر بعد از خود نصب کردند.

امام علیه السلام در میان جمعی از اصحاب پیامبر که خلفا نیز در بین آنها بودند، جریان غدیر را یادآور شده و فرمودند: لِيَذَلِكَ أَقَامَنِي لَهُمْ إِمَامًا وَ أَخْبَرَهُمْ بِغَدِيرِ خُمٍّ رَسُولَ خِدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي رَوْزِ غَدِيرِ خَمٍّ مَرَّ رَهْبِرًا وَ إِمَامًا مَرْمَعِينَ نَمُود.

وای! وای بر آن کس که در قیامت خدا را در حالی که دامنش آلوده به ظلم به من باشد، ملاقات کند.

هنگامی که خواستند به زور از امام علیه السلام برای ابی بکر بیعت بگیرند، جریان غدیر را یادآور شد و در این باره از مردم اعتراف گرفت، همانگونه که در جریان شورائی که از طرف عمر برای

ص: 46

1- [ر. ک: محمد باقر انصاری، چهارده قرن با غدیر (اتمام بحثهای علمی، مناظرات...)، ص 39_61]

2- [در کتاب «چهارده قرن با غدیر» 31 مورد اتمام حجت حضرت امیر علیه السلام با استناد به حدیث غدیر جمع آوری گردیده است.]

جانشینی بعد از وی تشکیل شد و نیز در زمان عثمان به حدیث غدیر استدلال فرمود.

ایشان در نهج البلاغه می فرماید: **و فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ**.

وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر بَارَةِ اَنَان (اهل بیت پیامبر) می باشد.

مراد از وصیت در این خطبه چیست؟ آیا مراد این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اهل بیت خویش را وصی قرار داده یا اینکه در مورد رعایت حال اهل بیت به مردم توصیه کرده و با اینکه مراد، سفارش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به رهبری امام علی علیه السّلام بعد از خود می باشد؟ با دقت در همین خطبه می توان به مطلب بالا پی برد.

در جملات قبلی، امام علیه السّلام اهل بیت را بر تمام امت برتری داده و رهبری را حقّ ایشان دانسته و تنها آنها را شایسته رهبری امت اسلام می داند.

در جمله بعدی می فرماید: الان حق به اهلش برگشته و به جایگاه اصلی اش که از آن خارج شده بود، بازگردید.

این خطبه در زمان حکومت امام علیه السّلام، پس از دوران خلفا بیان گردیده است.

امام علیه السّلام در این خطبه و نیز در موارد دیگر حکومت اسلامی را حقّ مسلم و بالفعل خود می داند و تأکید می کند که خلفای قبلی حقّ قطعی وی را ربوده اند.

زمانی حکومت اسلامی حقّ امام علیه السّلام است که از ناحیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَصَّبِي در زمینه رهبری ایشان وجود داشته باشد.

[\(1\)](#)

ص: 47

1- [با توجه به این که حقّ امام علیه السّلام در خلافت، حقّی ذاتی و ناشی از نصّ الهی بوده است و نه حقّ اولویّت و برخاسته از شایستگی های اکتسابی، لذا احقاق این حقّ، در واقع احیای آن نصوص می باشد؛ زیرا طرح آن در جامعه مبتنی بر درک پیشین مردم از مسئله رعایت آن حضرت علیه السّلام است.]

در اینجا به برخی از سخنان حضرت علی علیه السّلام که رهبری پس از پیامبر صلی اللّٰهُ علیه وآله را حقّ بالفعل خود دانسته و غضب آن را ظلم به خویش می داند اشاره

می کنیم: ... از زمان رحلت رسول اکرم صلی اللّٰهُ علیه وآله همواره حقّ مسلمّ من، از من سلب شده است.

(1)

شخصی در حضور جمعی به امام علیه السّلام گفت: ای پسر ابوطالب! تویر امر خلافت حریصی! حضرت در جواب فرمود: بلکه شما از من به خلافت حریص ترید در حالی که از نظر شرایط و موقعیت بسیار از آن دورترید و من برای خلافت سزاوارتر و نزدیک ترم.

من حقّ خود را می طلبم که شما میان من و آن مانع هستید و می خواهید مرا از آن منصرف سازید. (2)... در ذیل همین خطبه، امام علیه السّلام از قریش به درگاه ایزد متعال شکوه برده و می فرماید: ... با هم اتفاق نمودند تا علیه امری که حقّ خاصّ من است، قیام کنند.

همچنین در روز شوری امام علیه السّلام به حاضرین گوشزد نمود: حکومت اسلامی حقّ من است که اگر به من واگذار شود خواهم گرفت...

پس امام علیه السّلام خلافت را حقّ مسلمّ خود دانسته و حکومت خلفای ثلاثه را غضب حقّ قطعی خود می داند... امام علیه السّلام خلافت را حقّ بالفعل خود دانسته، بطوری که ردّ

ص: 48

1- سیّد رضی: نهج البلاغه، خطبة 6.

2- همان منبع، خطبة 172 .

رهبری خود را ظلم قریش به ایشان برشمرده و غضب حق خویش قلمداد می نماید...

سخن امام علیه السلام این نیست که چرا مرا با تمام شایستگی کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند؛ بلکه سخن این است که حق قطعی و مسلم مرا ربوده اند.

این مطلب کاملاً از سخنان امام علیه السلام که علیه خلفا به حدیث غدیر تمسک می نمود، مشهود و معلوم است.

امام علیه السلام خود و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله را پرچمدار حق می داند، حقی که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان آنان باقی گذارده و هرگونه سبقت بر اهل بیت یا جدائی از آنان را سبب خروج از دین و انحراف از آن قلمداد میکند (1)...! (2) با نگاهی به این روایات، نکته ای مهم را می توان دریافت: امیرالمؤمنین علیه السلام تنها خود را برای خلافت سزاوار می داند و حکومت را از آن خود و حق خود قلمداد می کند و تکیه زدن دیگران بر آن مسند را چیزی جز غضب نمی شمارد، چرا که خلافت حقی است که از جانب خداوند متعال در اختیار و بر عهده ایشان قرار گرفته است.

چنین حکومتی نه تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام ارزشمند است بلکه فراتر از آن، تمام تلاش ایشان را برای در اختیار گرفتن این نوع حکومت که منشأ الهی دارد _ به خود اختصاص می دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی دیگر از سخنانشان خود را برای خلافت «احق» و «اولی» معرفی فرموده اند، چنانچه در نهج البلاغه آمده است:

ص: 49

1- همان منبع، خطبه 100.

2- علی محمد امیر خلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 83-87.

«أَنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي.» (1) و یا فرموده اند: «أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي.» (2) نکته مهم در فهم این عبارات آن است که دو واژه «أَحَقُّ و اَوْلَى» در کتب لغت دارای دو معنا می باشند. در کتاب «مصباح المنیر» به این دو معنا چنین اشاره شده است: «قَوْلُهُمْ هُوَ أَحَقُّ بِكَذَا، در دو معنا به کار

می رود.

یکی اختصاص چیزی به کسی بدون مشارکت دیگری در آن؛ مانند عبارت «زَيْدٌ أَحَقُّ بِمَالِهِ» یعنی جز زید کسی در مال او حق ندارد، و دوم به معنای «أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ» یعنی به معنای وجود مشارکت با غیر است و بر ترجیح نسبت به غیر دلالت دارد. (3) بنابراین واژه «أَحَقُّ» و «اَوْلَى» مشترک لفظی اند و برای تعیین هریک از دو معنا باید به قرینه ها نگریست. وقتی به قرینه های متصل و منفصل در کلمات حضرت امیر علیه السلام می نگریم، در می یابیم که منظور آن حضرت علیه السلام از این دو کلمه «حَقٌّ در مقابل باطل» است.

تعدد و فراوانی این قبیل سخنان حضرت علیه السلام در مسیر احیای ولایت و امامت حَقَّةَ الهیّه و اقدامات آن حضرت علیه السلام جهت یادآوری خاطرۀ غدیر و نصوص وصایت و خلافت، تا آنجا پیش رفت که می توان گفت: «اقدامات خود امام علی علیه السلام برای ترویج نظریّه «امامت الهی»، از دلایل عمده رواج تشیع در دوران خلافت آن حضرت به بعد

است.» (4)

ص: 50

1- سید رضی: نهج البلاغه، خطبه 74.

2- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ص 206 .

3- دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 5، ص 162؛ به نقل از: مقرئ فیومی: المصباح المنیر، ص 198 .

4- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 134 .

«در خور توجه است که امیر مؤمنان علیه السلام در اوایل، به شایستگی خویش بیش از نصوص استناد می کرده است که این کار به ادله زیر بوده است: _گذشت که وقتی پیروان امام علیه السلام به نصوص احتجاج کردند، ابوبکر نتوانست از عهده پاسخ برآید و اطرافیانش با شمشیر دیگران را تهدید کردند که دیگر از این سخنان بر زبان نیاورند و این تهدید مؤثر افتاد.

از سوی دیگر، امیر مؤمنان نیز بارها تهدید به قتل شد... _فاصله میان دو حادثه غدیر و سقیفه حدود دو ماه است و زمانی پافشاری بر نص درست است که مخاطبان _ اعم از

حاکمان و مردم _ نصوص را نشنیده یا به دلیل فاصله زیاد فراموش کرده باشند، اما آن مردمان، خود، شاهد سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله در غدیر خم بودند.

از این رو، امام صلی الله علیه وآله به نصوص کمتر استناد می کرد و بیشتر شایستگی های خود را بر می شمرد؛ اما پس از گذشت چندین سال و با درگذشت بسیاری از شاهدان، می بینیم که حضرت بر نصوص بیشتر تأکید می کند.

_بهترین روش استدلال، بهره گیری از شیوه الزام است؛ یعنی چیزی مبنای احتجاج قرار گیرد که طرف مقابل آن را پذیرفته است.

مدعیان خلافت در برابر انصار به خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه وآله و بیان فضایل خود استناد میکردند، امام علیه السلام نیز به همان شیوه با آنان احتجاج می فرمود.

گاه بیان شایستگی های فردی بایسته می نمود... این بدان دلیل بوده که کسی از امام علیه السلام پرسیده است: چگونه شما را با این که شایسته تر بودید، به کنار نهادند؟» (1) جالب است که در شرایطی سیره ثابت امام علیه السلام خاموشی گزیدن و به فراموشی کشاندن مباحث اعتقادی در باب امامت و ولایت قلمداد شده است که شاهد هستیم: توجه امام علیه السلام به ترویج امامت شیعی تا بدان حد زیاد بوده است که؛ «امام علیه السلام در نامه مفصلی که به معاویه نوشته اند به تفصیل درباره این مسأله توضیح داده اند. نامه مزبور نکات جالبی را درباره سهم امام علیه السلام در نشر اندیشه ولایت شیعی نشان می دهد...» (2) به هر حال شدت تأکیدهای انجام شده از سوی امیر المؤمنین علیه السلام درباره حق خلافت و امامت خود تا اندازه ای است که حتی القا کنندگان این قبیل شبهات را هم به یک قدم عقب نشینی واداشته و آنها را مجبور ساخته تا ضمن اعتراف ضمنی به این گونه اقدامات امام علیه السلام، مجبور در انحراف افکار عمومی در فهم و تفسیر دقیق و صحیح این بیانات داشته باشند و معنای سخنان آن حضرت علیه السلام را از اقامه یک حق معین شخصی و مبتنی بر نص الهی (که به ناحق و توسط افراد معینی غصب شده است) تغییر دهند و به یک مفهوم مبهم کلی که در آن نه سخنی از مصداق صاحب این حق و نه سخنی از غاصبان آن می رود،

ص: 52

-
- 1- سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 459 - 460.
 - 2- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 135؛ به نقل از: الغارات، ج 1، ص 195 - 204.

به گونه ای که در این تأویل وحدت طلبانه، امام علیه السلام درباره این که اسلام حکومت و خلافتی دارد (که تابع شرایط و ضوابط خاصی است) سخن می گویند، ولی هرگز درباره این که مصداق عهده دارنده این امر خود ایشان اند و خلافت حق متعلق به آن حضرت علیه السلام می باشد، سخنی به میان نمی آورند؛ چه رسد به آن که درباره غصب خلافت و غاصبین آن سخنی بگویند؛ چنانچه ابراز شده: «آیا علی (ع) در حالی که از مطالبه حق شخصی خود به خاطر وحدت مسلمین و حفظ اسلام صرفنظر کرد، انتظار دارید از بیان رکن عظیم اسلام که ضامن کیان اسلام است سکوت می کرد؟»! (1)

«این سخنان را نباید بر دفاع از حق شخصی و نقل یک اتفاق تاریخی حمل کرد، خیر باید آنها را حامل یک پیام الهی و افشای یک حق ضایع شده دانست تا در تاریخ باقی بماند.»! (2) «علی (ع) بنا به وظیفه الهی، می خواست رکنی از ارکان اسلام را که برای اسلام و مسلمین سرنوشت ساز است و حقی از حقوق الهی را که ضایع و فراموش شده بر ملا کند... بدون ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین.»! (3) این شبّهات به قدری ظریف، پیچیده و در کنار هم ترسیم گردیده که در مرحله نخست، خواننده را در این سرگردانی نگه می دارد که آیا نویسنده از ادعاهای نخستین خود دست برداشته است؟!

ص: 53

-
- 1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (جد 9)، تابستان 90، ص 20_21.
 - 2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 21.
 - 3- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 23.

ولی باید گفت: این قبیل اظهارات، هم راستا با همان شبههٔ قبلی بوده و تنها به عنوان سرپوشی بر شواهد فراوان تاریخی (که همگی بر ارائهٔ مباحث ولایت و امامت و طرح حقّ غصب شده امیر المؤمنین علیه السّلام از سوی خود آن حضرت علیه السّلام دلالت دارند) مطرح گردیده است.

چنین طرحی خواننده را چنان در حیرانی نگه می دارد که در نمی یابد امیرالمؤمنین علیه السّلام دقیقاً به دنبال احیای چه موضوعی بوده اند؟! یک خلافت کلی و مبهم که در چنگ نمی آید... و یا حقّی شخصی و معین که هم مصداق دارندهٔ آن معرفی شده و هم غاصبان آن رسوا شده اند... البتّه بایستی به خاطر داشت که علّت ارائهٔ چنین تحلیل های ناروایی از سیرهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السّلام از اعتقادی پیشینی مبتنی بر تفکیک «اصل وجود حکومت در اسلام» از «حقانیت امیرالمؤمنین علیه السّلام به عنوان

خلیفه بر حقّ و بلافصل رسول الله صلی الله علیه وآله» برخوردار می باشد.

چنانچه ابراز شده: «به نظر من کسانی که امروزه می گویند در اسلام سیاست و حکومت نیست، انحرافشان از اسلام بیشتر از کسانی است که میگویند مثلاً علی خلیفه

بلافصل نبوده است، برای این که این مسئله نسبت به آن مسئله، فرعی است و آنها دارند اساساً دین را از سیاست جدا می کنند، که کاری است بسیار خطرناک و انحرافش هم بیشتر است؛ یعنی می شود گفت که اینان یک امر ضروری را انکار کرده اند، ولی در مورد منکران خلافت بلافصل علی (ع) نمی شود گفت که آنان انکار ضروری اسلام کرده اند...»! (1)

ص: 54

جالب است که در راستای القای تفکیک میان مقام خلافت و امامت و نیز سرپوش نهادن بر همین مباحث مطرح شده از سوی امیر المؤمنین علیه السلام ادعا شده است: «امام بجای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»⁽¹⁾

این در حالی است که اظهارکننده این جملات، خود در یک تناقض گویی آشکار مدعی است: «امام مردم را از تندروری درباره خود و اینکه برخلاف نظر عمومی، مقام و منزلتی برای او قایل شوند، جز آنچه مردم می پندارند، به شدت منع فرموده است.»⁽²⁾ و این نه تنها تعارضی آشکار میان بیانات گوینده است، بلکه برخلاف ادعای مطرح شده درباره عملکرد آن حضرت علیه السلام نیز می باشد؛ چرا که اولاً: سخنان آن حضرت علیه السلام درباره مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام برخلاف نظر عمومی درباره مقام و منزلت ایشان است! زیرا خود گوینده معترف است که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، «اکثریت راه انتخاب را برگزیدند و امام و هواخواهانش بر نص تأکید داشتند.»⁽³⁾ بنابراین اعتراف، عموم مردم قائل به جایگاه ویژه ای برای امام علیه السلام نبودند و در واقع باید گفت منکر و غفلت زده از منزلت شناخته شده

ص: 55

-
- 1- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 22.
 - 2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 13.
 - 3- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 10.

ایشان به سر می بردند؛ بر مبنای تصریح نویسنده مقاله، تأکید بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی امام علیه السلام در چنین شرایطی، قائل شدن به مقام و منزلتی بر خلاف نظر عمومی برای ایشان و تدروی درباره آن حضرت علیه السلام می باشد!

ثانیاً باید توجه داشت که: اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت احیای مرجعیت علمی فراموش شده اهل بیت علیهم السلام (1) در راستای تأکید بر حقّ خلافت انحصاری ایشان صورت می پذیرفت، نه به قصد انصراف افکار عمومی از خلافت علوی.

این اقدامات، خود دلیلی بر انحصار شایستگی خلافت در آن حضرت علیه السلام می باشد؛

تا نزد همگان به خوبی روشن گردد: «علوم و معارف ایشان از یک منبع الهی سرچشمه می گیرد و سایر انسانها قابل مقایسه با آنان نیستند، لذا دیگران باید از اهل بیت تبعیت کنند.

حضرت علی علیه السلام اهل بیت را چنین معرفی میکند: اهل بیت جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه کتابهای او و کوههای دین اویند. خداوند به وسیله اهل بیت پشت دین را راست کرده و تزلزلش را رفع نمود.

هیچ یک از امت اسلامی با آل محمد علیهم السلام قابل قیاس نیست.

ص: 56

1- «زمانی که مردم در شناخت سنت نبوی یا ویژگی های رسول الله صلی الله علیه وآله دچار تردید می شدند به جای پرسش از علی علیه السلام به سوی عایشه می شتافتند و او آن چه می گفت _ درست یا نادرست _ می پذیرفتند.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص 281)

کسانی که از نعمت اهل بیت برخوردارند با خود آنها نتوان برابر دانست.

آنها ستون دین و پایه یقین هستند. تندروها باید به سوی آنها برگشته و دست از تندروی بردارند و کندروها باید خود را به آنها برسانند. شرایط رهبری مسلمین در آنها جمع است.

امام علیه السلام هنگامی که به خلافت رسید می فرماید: الان حکومت به اهلش بازگشته است.» (1)

ص: 57

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی علی السلام و زمامداران، ص 87_88؛ به نقل از: نهج البلاغه، خطبه 2.

آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟

یکی از شبهاتی که به طور غیر مستقیم با شبهه سکوت مرتبط است، دعوت به خاموشی گزیدن مطلق شیعیان از طرح مباحث امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و پرهیز از اظهار غاصبانه بودن خلافت خلفا و عدم افشای جنایات آنان به بهانه نهی از افشای اسرار آل محمد علیهم السلام می باشد.

همان طور که در جلد یکم کتاب اشاره نمودیم، این شبهات در واقع بیانی نواز دعوت به سکوت (و فراموش کاری همیشگی در طرح اختلافات علمی میان دو مکتب) می باشد؛ که پاسخ هایی هم در این زمینه ارائه گردید و خلاصه آن «توجه به وجود تفاوت میان اسرار علمی و اسرار سیاسی اهل بیت علیهم السلام» می باشد.

آن چه در این نوشتار به تبیین آن می پردازیم بیان یک نکته جدید در پاسخ به این شبهه است.

«سرّ و اسرار» به حقیقتی پوشیده و پنهان از افراد اطلاق می گردد؛

ص: 58

اعمّ از این که دقّت و ظرافت‌هایی که برای فهم و کشف آن موضوع لازم است، موجب پنهانی آن گردیده و یا به دلیل عوامل بیرونی و دست‌های خارجی از نظرها مستور مانده و یا به مصلحتی دیگر پنهان نگاه داشته شده است.

در هر حال، آن چه مسلّم است این که: حقیقتی که می‌تواند آشکارا و علنی در معرض کشف افراد قرار گیرد، وقتی به هر دلیلی پنهان و پوشیده می‌گردد، به یک راز و سِرّ تبدیل می‌شود.

در عین حال هیچ لزومی ندارد که اگر موضوعی به هر دلیلی (ذاتی، خارجی یا مصلحتی) از نظرها پنهان و پوشیده ماند، حفظ این موقعیت در رابطه با آن موضوع، همواره واجب و لازم باشد، به گونه‌ای که هرگز نباید از آن راز گشایی کرد.

به عبارت دیگر، تکلیف به حفظ موقعیت سری یک موضوع، چیزی است که از صرف اطلاق سِرّ به آن اثبات نمی‌گردد، زیرا یک حقیقت به معانی و دلایل مختلفی به سِرّ تبدیل می‌شود و تکلیف به افشاگری یا استمرار پوشیده نگاه داشتن آن را باید با توجه به دلایل پوشیده ماندن آن دریافت.

در واقع، بین پوشیده بودن و استمرار پوشیده ماندن یک مطلب، هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد، مگر آن که دلیلی بر ضرورت این ملازمه اقامه گردد.

بنابراین، پوشیده بودن لزوماً به معنای محرمانه بودن نیست، لذا پنهان نگاه داشتن هر سِرّی واجب نمی‌باشد.

بسیاری از حقایق اند که لازم است همگان از آن مطلع و باخبر

باشند، اما دست زورگویی عوامل مسلط بر جامعه با ارباب و سرکوب و تحریف، از رسیدن آن حقایق به نسل های بعدی جلوگیری می کند؛ به گونه ای که پس از مدتی همان حقایق آشکار و عیان به دلیل محدود شدن دایره مطلعان از آن، به یک راز تبدیل می شود و سرّ نام می گیرد.

بدیهی است که نه تنها پنهان داشتن این حقیقت واجب نیست، بلکه پوشیده نگه داشتن آن، همکاری با عواملی است که سعی در محدود نگهداشتن این اطلاعات داشته اند؛ به ویژه اگر این حقایق و اطلاع از آن، با سعادت اخروی و تفکیک راه ضلالت از هدایت در ارتباط مستقیم باشد.

حال بر می گردیم به مطالبی که از آن به «اسرار آل محمد علیهم السلام» تعبیر می گردد.

این واژه که در واقع به احادیث کتاب سلیم بن قیس هلالی اطلاق شده مربوط به وقایع و حوادثی است که در صدر اسلام و جهت غصب خلافت و تصاحب حکومت پس از آن حضرت صلی الله علیه وآله رخ داده است.

اما سؤال اساسی این است که چرا و به چه معنا به این حقایق اسرار می گویند؟

آیا این وقایع به خودی خود پنهان بودند یا اینکه آن ها را پنهان کرده اند؟ و آیا مصلحتی برای عدم افشای آن وجود دارد؟ در پاسخ می گوئیم: آن حوادثی که در سطح جامعه و در منظر افراد آن عصر رخ داده است، با دخالت زمامداران غاصب و به جهت حفظ حکومت غاصبانۀ شان به سرّ تبدیل شده است. زیرا پس از هر کودتایی، به قدرت

رسیدگان سعی و تلاش خود را جهت سرپوش نهادن و پنهان داشتن اعمال و رفتار زشت خود به کار خواهند بست و نقل و ثبت آن حوادث تلخ را برای نسل های آینده جرم خواهند شمرد

لذا اطلاق اسرار به این گونه اطلاعات، تنها دلالت دارد که این مطالب در شرایطی بیان گردیده که به دلیل فشارهای شدید زورمندان حاکم بر جامعه (برای همگان قابل دسترس نبوده است و راه نقل این تلخ را در طول نسل ها مسدود؛ و امکان تبادل آن از نسلی به نسل دیگر از میان رفته است؛ به گونه ای که دیگر پس از گذشت دهها سال همگان

از آن حوادث آشکار مطلع نمی باشند.

پس، از آن رو به مطالب مندرج در کتاب سلیم الاسرار» گفته اند که در این کتاب از حقایقی ناب و ویژه (1) سخن می رود که عوامل خارجی و حاکم بر جامعه آن را به صورت محرمانه در آورده اند و لذا خواننده کتاب سلیم از حقایقی ریشه ای و اساسی درباره تاریخ خلفا مطلع می گردد که در شرایط عادی و برای سایر افراد جامعه قابل دسترس نمی باشند.

این نوع محرمانه شدن، نمی تواند معنای درستی در تفسیر کلمه «اسرار» باشد؛ چراکه دیگر امروز فشار حکومت های جور از میان رفته است.

البته باید گفت برخی مباحث کتاب سلیم را در شرایط مکانی و زمانی خاصی نباید به صورت صریح بازگو کرد، ولی این حکم تنها به

ص: 61

1- با مراجعه به کتب لغت همچون تاج العروس و قاموس مشخص می گردد که «سرّ» در لغت تنها به معنای «ما یکتُم» نمی باشد؛ بلکه معنای «خالص کُلّ شیء - الأصل - جوْفُ کُلّ شیء و لیّ» را نیز می دهد .

مطالب این کتاب اختصاص ندارد و اگر بر این کتاب اطلاق «اسرار» نیز نمی‌گردید، باز بایستی در شرایطی این دقت به کار می‌رفت.

لذا کلمه اسرار را نمی‌توان به محرمانه بودن همیشگی همه مطالب کتاب سلیم تفسیر نمود.

به راستی، اگر اطلاعات مهمی تنها به دلیل جو خفقان حاکم بر قرن های قبل، محدود به افراد خاصی گردیده، این محدودیت اجباری، چگونه بر وجوب پنهان نگاهداشتن آن از نسل امروز دلالت می‌نماید؟! این سؤالی است که از القا کنندگان این شبهه باید پرسید که ادعا می‌کنند: «این نگارنده، براساس آنچه از سیره اهل بیت (ع) دریافته است نقل بسیاری از روایات موجب بروز فتنه و بلوا و سوء استفاده دشمن و راه انداختن جنگ سنی و شیعه و ریختن خون مسلمانان از شیعه و سنی و مشمول تقیه و نهی ائمه اطهار (ع) از افشای اسرار آل محمد(ص) دانست و بر آن دلیل و شاهد واضح و روشن اقامه کرد.» (1) چنانچه گفته شد تنها با اطلاق واژه اسرار به برخی از روایات تاریخی، نمی‌توان نهی ائمه علیهم السلام از افشای آن را استنباط کرد؛ بلکه تکلیف شیعه در بازگویی یا عدم آن حوادث را باید با ادله مستقل از دلالت کلمه «اسرار» و از مباحث فقهی به دست آورد.

هر چند که به برخی مصادیق صحیح آن در همین شبهه اشاره گردیده است؛ اما باید دقت داشت که چون افشای این اسرار لزوماً به عواقب ناگوار فوق نمی‌انجامد، دلیلی ندارد که همه این حقایق جزء

ص: 62

در فقه نیز حکم افشای اسرار کاملاً به شرایط زمانی و مکانی و نحوه بازگویی آن بستگی دارد و مستقل از اطلاق سرّ به آن حوادث، بررسی می‌گردد.

زیرا هر مطلبِ سرّی (یعنی پنهان مانده از کشف ناظران) به معنای محرمانه بودن آن (یعنی لزوم عدم حضور ثالث) نمی‌باشد و چه بسا اساساً دلایل دیگری در میان باشد که برخی ثابت و برخی تابع شرایط زمان و مکان و در نتیجه متغیر اند.

ابراز کننده این شبهه، هر سرّی را محرمانه دانسته و علت محرمانه بودن آن را نیز تنها عواقب ناگوار افشای آن برشمرده است تا بتواند در صورت اطلاق واژه اسرار به هر موضوعی، نهی از افشاگری آن حادثه را استنباط کند؛ و بدین ترتیب از بازگویی بسیاری حقایق تاریخی (که اولاً طرح آن در شرایط فعلی ضروری است و ثانیاً با رعایت شیوه‌های علمی در طرح آنها هیچ عوارض ناگواری هم ایجاد نخواهد شد) پرهیز دهد.

به هر روی حتی اگر بپذیریم که برخی از اخبار و اطلاعات مربوط به حوادث صدر اسلام و اختلاف امت در امر خلافت، چون اسرار نامیده شده، محرمانه هم می‌باشند؛ هنوز این سؤال باقی می‌ماند که اگر جزئیات همین حوادث و با کلیات آن، در کتب اهل سنت بافت گردد و با استناد به آنها قابل کشف، اثبات و دفاع باشد، آیا باز هم باید آنها را پنهان داشت؟!

در شرایطی که کتابخانه‌های عمومی جهان مجموعه آثار حدیثی و تاریخی تألیف شده توسط دانشمندان اهل سنت را گردآوری کرده اند و

به راحتی می توان ردّ پای بسیاری از وقایع تلخ دوران صدر اسلام را در این کتب یافت، جایی برای استناد به کلمه «اسرار» وجود ندارد.

همچنین در عصر حاضر که تاریخ و تحلیل های تاریخی به صورت یک دانش در آمده و محققان و پژوهشگران بی شماری در دانشگاه های سراسر جهان به گذشته اقوام و ملت ها می پردازند، چگونه می توان مسلمانان را از تحلیل حوادث صدر اسلام محروم داشت.

اگر ادعا می شود که هتک حرمت خانه وحی و احراق آن، سقط حضرت محسن علیه السلام، تهدید امیر المؤمنین علیه السلام به قتل جهت اخذ بیعت از ایشان، هم دستی عده ای از مهاجرین منافق و تبانی آنان با برخی از انصار جهت نرسیدن حکومت به امام علیه السلام، همگی جزو اسرار محرمانه شیعه است و به حکم سرّ بودن هرگز نباید فاش گردد؟! در پاسخ می گوئیم: در شرایط فعلی هیچ کدام از این موضوعات جزو اسرار محرمانه به حساب نمی آیند، زیرا که عین وقایع مورد نظر و یا کلیّاتی از آن حوادث را به وضوح می توان در کتب اهل سنت مشاهده نمود و وقوع آنها را با استناد به مندرجات این کتاب ها اثبات کرد.

علاقمندان را به مطالعه کتاب «الهیجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» تألیف دانشمند محقق عبدالزهره مهدی دعوت می نمایم. وی در این کتاب مدارک و مآخذ صحیحی که در کتب معتبر عامه وجود دارد را جمع آوری نموده و اسناد تاریخی وقایع و رخدادهای پس از سقیفه را در معرض افکار حق جویان قرار داده است.

همچنین مستشرقانی چون ویلفرد مادلونگ با اجتهاد دلاورانه در تاریخ توانسته اند سرّی ترین موضوع مربوط به حوادث آن دوران یعنی

پیمانی برخی مهاجرین و انصار (اصحاب صحیفه ملعونه) را با دقت در حوادث و بازیابی شواهد تاریخی به اثبات برسانند.

«ویلفرد مادلونگ، مستشرق آلمانی الاصل، در کتاب خود (1)، ابتدا نظریه لامنس (2) (Iammens) را درباره مثلث قدرت (ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح) مطرح می‌کنند و از قول کایتانی (3) (castian) تصریح می‌کند که در این مثلث، الهام بخش اصلی عمر بوده است... مادلونگ معتقد است که ابوبکر طالب خلافت بود و بی تردید پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله تصمیم گرفته بود که آن خلیفه خود او باشد... لذا تصمیم گرفت برای رسیدن به این آرزو مخالفان قدرتمند خود را که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله بودند از میان بردارد و به انتظار فرصت نشست... بدین ترتیب مادلونگ نیز بر وجود نقشه و طرحی قبلی برای رسیدن به خلافت از جانب ابوبکر تأکید دارد؛ منتها بروز و ظهور این تصمیم را در سقیفه امری اتفاقی میداند و همیاری چند تن دیگر از مردان قریش را در این کار، در گردن نهادن اکثریت قریش و انصار به خلافت ابوبکر مؤثر می‌شمارد...» (4) به هر روی اعترافات شخص خلیفه دوم، پرده از محرمانه ترین سر مندرج در کتاب سلیم بن قیس هلالی برداشته و آن را به حقیقتی آشکار تبدیل ساخته است، آن جا که:

ص: 65

1- [جانشین حضرت محمد صلی الله علیه وآله].

2- [مستشرق بلژیکی].

3- [مستشرق ایتالیایی].

4- علامه عسکری: سقیفه ص 11 _ 13 : پیشگفتار به قلم دکتر مرادی دشتی.

«در جریان سفر عمر به شام وقتی به منطقه سَرع رسید به او خیر دادند در شام بیماری و با شیوع دارد و روزانه گروهی را از بین می برد.»

عمر می گوید: اگر من بمیرم و ابوعبیده زنده باشد او را جانشین خواهم ساخت و اگر ابوعبیده فوت کرده باشد، معاذبن جبل (1) را خلیفه خواهم ساخت.

این سخن هنگامی که با جریان سقیفه کنار هم گذاشته شود بوی تبانی می دهد؛ زیرا مهم ترین افرادی که در جریان سقیفه و پس از آن، از نامزدی ابابکر برای خلافت حمایت می کردند، عبارت اند از عمر، ابوعبیده جراح، سالم و معاذبن جبل. (2)

«وی نه تنها معاذ، بلکه سالم را نیز برای رهبری شایسته دانست و گفت: اگر سالم (3) زنده بود وی را انتخاب می کردم.» (4) بنابراین جز در مواردی که فقه جعفری معین می نماید، هر موضوعی که از نظر وحدت طلبان افراطی پوشیده نگه داشتن آن لازم است، اگر اصل آن واقعه در منابع اهل سنت ذکر گردیده و با نشانه ها و شواهد وقوع آن در کتب اهل سنت قابل بازیافت باشد، افشای آن را با مصلحت اندیشی های وحدت طلبانه نمی توان ممنوع اعلام کرد.

ص: 66

1- [او از انصار بود]

2- علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 58؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج 4، ص 227 .

3- [او از فارس بود.]

4- علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 59؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج 4، ص 227 . [نکته قابل توجه این است که خلیفه در شرایطی از جانشینی معاذ و سالم سخن می راند که پیش از آن، در سقیفه بنی ساعده به بهانه «خلافت از آن قریش است» و گوی قدرت از انصار ر بوده شد.]

آنچه در کتب شیعه به طور دقیق و جزئی درباره خلفا، هویت و اقدامات آنها آمده است، حدّ اقلّ زمانی سرّ (ولو به معنای محرمانه) تلقی می‌گردد که ردّ پایی در کتب سنّی‌ها نداشته و با استناد به این کتاب‌ها قابل اثبات نباشد.

حال باید دانست موضوعی به نام «تقیّه مداراتی» در این زمان چه معنایی می‌دهد؟ به طور قطع، معنای آن سکوت از طرح مباحث علمی اختلاف برانگیز که بر مبنای پژوهش و تحقیق استوار است، نمی‌باشد و هرگز شامل طرح این نوع از اختلاف نمی‌گردد؛ هرچند ابراز شود: «امام صادق (ع) توصیه به وحدت می‌کنند و در جنب مسأله تقیّه اضطراری که در برابر ستمگران است، تقیّه مداراتی را مطرح می‌کنند که این مخصوص برادران اهل تشیع و اهل تسنن است که می‌فرمایند مسلمانان باید تقوا داشته باشند و تقیه و پرهیز کنند از ایجاد هر نوع اختلاف.»⁽¹⁾ به هر حال بررسی منطقی حوادث تاریخی مربوط به صدر اسلام، یکی از نیازهای فعلی جامعه اسلامی و نسل جوان ما است و خود یکی از پایه‌های تقریب به معنای صحیح آن می‌باشد.

ص: 67

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: پیام تقریب، ص 80.

همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، آن چه وحدت طلبان افراطی سعی در به فراموشی سپردن آن می نمودند، به هویت و عملکرد خلفای غاصب باز می گشت؛ در حالی که اخیراً دایره دعوت به سکوت، آن هم به بهانه حفظ اسرار افزوده شده و شامل مباحث مربوط به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز گردیده است.

نظریه ای که از شبهات قبلی فراتر رفته و متأسفانه سعی در خاموش کردن حقایق تشیع و تحریف معارف امامیه در مبحث ولایت علوی دارد؛ چنانچه ابراز شده: «من انکار نمی کنم که در دل رازدار علی (ع) اسراری بوده که مصلحت نمی دیده آنها را اظهار کند، حال اگر گاهی به طور خصوصی آن اسرار را فاش می کرده، ما نیز باید به پیروی مولی، راز دار آن حضرت باشیم و اسرار او را فاش نکنیم و آن چه را او از نزدیک ترین خویشان و یارانش پنهان می داشتند، آن را سر هر کوچه و بازار و نزد خودی و بیگانه فاش نکنیم.»⁽¹⁾

ص: 68

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 24.

در تجزیه و تحلیل این شبهه، ابتدا باید دید که از نظر مطرح کننده آن، اسراری که حضرت امیر علیه السلام اظهار آن را مصلحت نمی دیده اند، چه بوده است؟

نگاهی به مقاله (امام علی علیه السلام و وحدت) (1) نشان می دهد که منظور از اسراری که (مطابق این ادعا) بایستی از افشای آن پرهیز نمود، «مقامات معنوی امامان یعنی شأن ولایت، امامت و هدایت ایشان» می باشد؛ چنانچه ابراز شده: «پذیرش مقامات معنوی امامان، نیاز به طول زمان و طرح مراحل از معرفت و شناخت دارد، علی (ع) قبل و بعد از خلافت در آغاز، مسئله خلافت را مطرح می کرد، ولی هنوز در مردم آن آمادگی و رشد لازم را برای افشای سرّ ولایت نمی دید، تدریجاً که در کوفه مستقر گردید و عده ای از اصحاب خاص و صاحبان سرّ دور او جمع شدند و به افشا و کشف این سرّ مکتوم برای آنان پرداخت. این قبیل سخنان غالباً در کوفه و برای خود شیعیان ایراد گردیده است و در گذشته جز همان افراد انگشت شمار از قبیل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد، دیگران از این سرّ

آگاه نبودند. عده صاحبان ست، قبل از خلافت انگشت شمار و مأمور به کتمان آن بودند.» (2)

این ادعا در حالی مطرح می شود که با تحقیق در کتب اهل سنت می توان شواهد فراوانی جهت اثبات مقام معنوی و فضایل خدادادی امیرالمؤمنین علیه السلام به دست آورد؛ همان مقاماتی که در این شبهه از آن، به «سرّ مکتوم ولایت» تعبیر شده است.

ص: 69

1- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 2_31.

2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19، (ج 2)، تابستان 80، ص 22_23.

همچنین می توان نصوص امامت و ولایت آن حضرت علیه السّلام را نیز از آن منابع استخراج نمود؛ زیرا که تاریخ رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله به از تاریخ تبلیغ این تعالیم جدایی ناپذیر است.

تلاش های علمی علامه مجاهد شیخ عبدالحسین امینی قدس سره در کتاب گرانقدر «الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب»، اثر ارزشمند علامه میر حامد حسین هندی قدس سره به نام «عَبَقَاتِ الْانْوَارِ»، تألیف گرانقدر قاضی نورالله شوشتری به نام «احقاق الحق» و مکاتبات عالمانه علامه سیّد عبدالحسین شرف الدین قدس سره من در «المراجعات»، به روشنی اثبات می کند که آن چه شیعه به عنوان «مکتب امامت و خلافت علوی و مقامات معنوی امامان علیهم السّلام» و بدان معتقد است و از آن در این دوران دفاع می کند،

همگی با استفاده از کتب مخالفان این مکتب قابل دفاع و اثبات می باشد، و این خود مؤیّد آن است که این مباحث هرگز جنبه محرمانه نداشته اند.

اگر حضرت امیر علیه السّلام به افشاگری در این باره نمی پرداختند، تنها به آن سبب بود که با توجه به اقدامات بیست و سه ساله پیامبر صلی الله علیه وآله از یوم الانذار تا غدیر خم، برای آن حضرت علیه السّلام وظیفه ویژه ای همچون پیامبر صلی الله علیه وآله و در ابلاغ، دفاع و ترویج این مقامات وجود نداشت؛ زیرا جامعه مسلمان آن زمان به اندازه کافی در این باره مطلع و آگاه بود.

لذا آن حضرت علیه السّلام و جز اتمام حجّت با منکران و تنبّه غافلان، کار دیگری انجام ندادند؛ چرا که دیگر در این مرحله، امت اسلامی است که وظیفه دارد به امام و حجّت الهی رجوع نماید.

از این رو افشاگری محدود و خصوصی امام علیه السّلام در آن دوران، دلیلی بر محرمانه بودن این معارف و نیز دلیلی بر عدم رشد و آمادگی

مخاطبان آن نمی باشد؛ بلکه خود نشانگر جو خفقان عمومی و سلطه استبدادی خلفا بر جامعه است که بیش از این به امیر المؤمنین علیه السلام اجازه تبلیغ علنی داده نمی شد.

به راستی باید پرسید: آن حضرت علیه السلام از کدام مقام معنوی میخواست سخن بگوید که پیامبر صلی الله علیه وآله تا به حکم وظیفه ابلاغ هدایت، جامعه اسلامی را از آن آگاه نکرده بودند؟ آیا مقامات معنوی امیر المؤمنین علیه السلام را «سر مکتوم» تلقی کردن، معنایی جز فراموش نمودن و زیر سؤال بردن تبلیغات پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران نبوت دارد؟! به راستی کدام مقام معنوی است که جامعه اسلامی برای پیمودن راه هدایت نیازمند به آگاهی یافتن از آن باشد و شیعه نتواند اصول آن را از کتاب های اهل سنت اثبات کند؟

با توجه به تضاد آشکار شبهه مذکور با ادعای دیگر ابراز کننده آن مبنی بر این که: «امام بجای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.» (1) و تأکید این نظریه پرداز وحدت اسلامی به تداوم این شیوه در این

زمان، چنانچه مطرح کرده: «فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه های محکم تقریب است.»! (2) این سؤال مطرح می شود: هدف از این تناقض گویی ها در این قبیل اظهارات چیست؟ پاسخی که می توان دریافت این است: به زعم این افراد، مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام و تا آنجایی قابلیت

طرح عمومی را دارند که شنونده را به این نتیجه نرساند که حق شخصی امیر المؤمنین علیه السلام غصب گردیده و آن حضرت علیه السلام از این حق شخصی خدادادی محروم گشته و خلفای ثلاث میراث آن حضرت علیه السلام را به تاراج برده اند.

به زعم این افراد، هر کجا که طرح مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام به مطرح شدن غصب حق شخصی حضرت امیر علیه السلام از سوی خلفا بیانجامد، دیگر این مطالب از اسرار مکتوم محسوب خواهد شد؟! لذا هرگاه تأکید بر خلافت و با تأکید بر مقامات معنوی و مرجعیت

ص: 72

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقده شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 22 .

2- همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 256 .

علمی اهل بیت علیهم السلام بخواهد به طرح مباحث فوق منجر گردد و یا سؤالاتی را در این زمینه پدید آورد، به دلیل آن که از محدوده اثبات وجود حکومت در اسلام فراتر رفته و در پی شناخت خلیفه حق و معرفی خلیفه غاصب می باشد؛ بایستی به بهانه اسرار بودن آنها، به فراموشی سپرده شود و یا فراتر از آن، به دلیل مطرح کردن غصب حق

شخصی امیر المؤمنین علیه السلام توسط خلفا، از اعتبار ساقط گردد؛ چنانچه با تأکید بر این که: «این سخنان را نباید بر دفاع از حق شخصی... حمل کرد.»⁽¹⁾ ابراز شده: «در باره مسائل مربوط به خلافت از قول علی (ع) در تواریخ و احادیث، مطالب زیادی دیده می شود که هیچگاه با یک میزان و معیار علمی، همساز و همخوان با شیوه آن حضرت و با هدف او از طرح این مسئله ارزیابی نگردیده است و اگر چنین ارزیابی شوند، بسیاری از آن مطالب با

منش و روش و رفتار علی (ع) با خلفا سازگار نیست... اگر همین را معیار برای تشخیص صحت و سقم منقولات از آن حضرت در مورد خلافت قرار دهیم، خواهیم دید بخش مهمی از آنها از جمله فقراتی از کتاب معروف «مسلم بن قیس» با این معیار همخوانی ندارد.»⁽²⁾ حال باید پرسید: روش امیر المؤمنین عایه السلام در رفتار با خلفا چگونه و از کجا تشخیص داده می شود؟ آیا کشف این سیره جز از طریق مراجعه به آن چه در تواریخ و احادیث (از اقوال و افعال امام علیه السلام) به ثبت رسیده است، امکان پذیر می باشد؟

ص: 73

1- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 21.

2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 21.

دقت فرمایید: معیار و ملاک برای دست یابی به سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با خلافت و خلفا، رجوع به اخبار و اطلاعات مندرج در کتب تاریخ و حدیث است. (1) لذا هرگز منطقی نمی نماید که قبل از مراجعه به منابع فوق و تنها براساس ساخته های ذهنی خود، معیاری برای عملکردهای حضرت امیر علیه السلام بسازیم و سپس آن را پایه و معیاری برای تشخیص صحت و سقم اسناد تاریخی و احادیث مربوط به عملکردهای آن حضرت علیه السلام با خلفا قرار دهیم.

به عبارت دیگر، کشف سیره حضرت امیر علیه السلام در رابطه با خلافت و خلفاء از بررسی مطالب مندرج در تواریخ و احادیث به دست می آید و در واقع فرع بر مراجعه به این روایات و منقولات و نتیجه حاصل شده از مطالعه آن ها است، حال چگونه می توان همین ثمره و مکشوف را به طور کاذب از جایی دیگر به دست آورد و آن را در جهت تشخیص

صحت و سقم منبع واقعی و اصیل کشف این نتیجه گیری ها به کار برد و حاکم قرار داد؟! این معیار باطلی است که به کار بردن آن جز بر تلاش همه جانبه ابراز کننده آن برای فراموشی غصب حق شخصی امیر المؤمنین علیه السلام و مطاعن خلفا، دلیل دیگری ندارد؛ زیرا که بر هر پژوهش گری مبرهن است که فهم رفتار علوی از مراجعه به تاریخ و احادیث مربوط به سیره ایشان به دست می آید و تا بدین منابع رجوع نگردد، سخن گفتن از

ص: 74

1- البته تشخیص صحت این روایات شیوه های خاص خود را دارد که در کتاب های مربوط به این موضوع مندرج است؛ ولی تنها همین ضوابط اند که بر تعیین صحت این احادیث حاکم می باشند.

سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در هر موردی بی معنی خواهد بود.

ادّعیای پرهیز امام علیه السلام از تأکید بر حقّ شخصی غصب شده خود توسط خلفا از کجا به دست آمده است که بخواهد به عنوان معیاری معتبر و علمی جهت زیر سؤال بردن مندرجات کتب تاریخ و احادیث شیعه عنوان گردد؟! این چنین منش در مشی علمی، معنایی جز تأویل متون و برگرفتن مؤید، ورد کردن آن چه بر خلاف نظر شخصی و از پیش طراحی شده محقق است، ندارد.

در واقع در چنین روشی، فرد به دنبال کشف واقعیت نمی باشد؛ بلکه سعی دارد تا آن چه را خود از پیش به عنوان واقعیت مسلم پذیرفته و پسندیده است، با توسّل به شواهدی چند ورد سایر مدارک، به گُرسی بنشانند!!

ص: 75

چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟

یکی از تحلیل های ناسره تاریخی که از سوی برخی وحدت طلبان افراطی و جهت انکار هرگونه اختلافات اساسی میان امیر المؤمنین علیه السلام و خلفا ابراز گردیده، مربوط به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام و مراجعه آنان به ایشان می باشد.

چنانچه ادعا شده: «او(1) پاسخ مشکلات خویش را نزد علی می جست و مسائلی را که برایش روشن نبود از علی سؤال می نمود و فتاوی قضایی علی را اجرا می کرد و علی نیز چون معشوق مهربان! عاشق خویش! را هدایت و راهنمایی می کرد و از هیچ گونه خیرخواهی و کوششی دریغ نمی ورزید

ص: 77

که به سیره عملی آن حضرت در عهد خلافت عمر نیز می پردازیم تا حُسن روابط! این دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام روشن گردد.»! (1)

آیا صرف مشاوره برای احراز حُسن روابط کافی است؟

در بخش های بعدی به طور مشروح به نقد و بررسی نظریه «حُسن روابط» می پردازیم و شواهد تاریخی مختلفی را جهت تقض این دیدگاه می آوریم؛ اما آن چه هم اکنون در صدد ارزیابی آن هستیم پاسخ به این سؤال است که آیا صرف ارائه مشورت و رایزنی در مسائل مختلفی که گریبان گیر خلفای غاصب گردیده و آثار سوء عجز یا انحراف آنها در حلّ و فصل این مسائل، پایه های دین اسلام را هدف قرار داده است، می تواند دلیلی برای روابط «عاشق و معشوقی»! میان طرفین این مشاوره قلمداد شود؟ یا این که: «باید اذعان داشت که اگر امام علیه السلام در این موارد به کمک خلفا نمی شتافت، مسلمانان دچار سرگشتگی بزرگی می شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجه به این که گاهی سؤال کننده هنگام دریافت نکردن پاسخ، اصل اسلام را زیر سؤال برده و آن را دین باطل اعلام می کرد.» (2) پاسخ به این سؤال نیازمند به پژوهشی گسترده در موارد مشاوره خلفا یا امیرالمؤمنین علیه السلام و ارائه تحلیل و تفسیر صحیح از آنها می باشد.

اما نخست، تنها به عنوان یک پاسخ تقض، به بیان این نکته می پردازیم که

ص: 78

1- محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 95.

2- علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 175.

با مطالعه تاریخ می توان به مواردی نظیر نظر خواهی معاویه از حضرت امیر علیه السلام نیز دست یافت .

جدول زیر نمایشگر موارد مراجعه معاویه به حضرت علی علیه السلام می باشد که از کتاب ارزشمند «علی علیه السلام و الخلفاء» تألیف محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری اقتباس شده است.

گفتار دوم: نقد و بررسی مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام * ۷۹

با مطالعه تاریخ می توان به مواردی نظیر نظر خواهی معاویه از حضرت امیر علیه السلام نیز دست یافت.

جدول زیر نمایشگر موارد مراجعه معاویه به حضرت علی علیه السلام می باشد که از کتاب ارزشمند «علی علیه السلام و الخلفاء» تألیف محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری اقتباس شده است.

موضوع	ردیف	مراجعته
		(القسم الخامس) بعض مراجعات معاویة بن أبی سفیان إلى أمير المؤمنين علی بن أبی طالب <small>علیه السلام</small> * ۳۴۹
		مراجعات معاویة بن أبی سفیان إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> التي أوردها علماء السنة ۳۵۱
احکام شرعی	۱	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> فی حکم نباش للقبور ۳۵۲
احکام شرعی	۲	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> فی حکم من وجد رجلاً... قتلہ ۳۵۲
احکام شرعی	۳	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> فی حکم رجلین تنازعا فی ثوب ۳۵۴
احکام شرعی	۴	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> فی رجل تزوج بنت فزف إليها غيرها ۳۵۴
پرسش علمی - مذهبی	۵	مسراجعتہ إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> فی جواب مسائل ابن الأصغر ۳۵۵
پرسش علمی - مذهبی	۶	مراجعتہ إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> فی جواب مسائل ملك الروم ۳۵۷
پرسش علمی - مذهبی	۷	مراجعة أخرى له فی جواب مسائل ملك الروم ۳۵۸

بر هیچ پژوهشگر آگاهی پوشیده نیست که روابط معاویه و امیر المؤمنین علیه السلام هرگز دوستانه نبوده و این مراجعات و کسب مشورت ها، هیچ گاه بر حُسن روابط طرفین این رایزنی ها دلالت ندارد.

مگر این که بخواهیم در تیره بودن روابط امام علیه السلام با معاویه نیز احتیاط به خرج داده و جهت حفظ وحدت اسلامی تنها به این مقدار اکتفا کنیم که: «اما اینکه معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت...»! (1)

تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری

بنابراین صرف انجام مشورت، بیانگر انگیزه طرفین آن نمی باشد و برای دست یابی به تحلیل صحیحی از مراجعات خلفا به حضرت امیر علیه السلام لازم است تا تک تک موارد این مراجعات را به طور دقیق مورد بررسی قرار داده، در هر یک، موضوع و نحوه مراجعه را معین نموده و آن گاه براساس اطلاعات آماری و دقت نظرهای علمی به نتیجه گیری پردازیم.

لذا با مراجعه به کتاب «من نور علیّ، الجزء الثاني، علیّ و الخلفاء» (2) تألیف شیخ نجم الدین عسکری، جدولی تنظیم شده است که علاوه بر

ارائه فهرست مراجعات درج شده در این کتاب، موضوع و نحوه هر مراجعه نیز در آن مشخص می باشد

ص: 80

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 30 .

2- دار الزهراء، بیروت، چاپ اول 1414 .

ردیف	موضوع	نحوه مراجعه
۷۳	(القسم الثاني) بعض مراجعات اسی بکر الی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	
۷۵	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی جواب اليهود	ارجاع مستقیم سوال کنندہ بہ امام <small>علیه السلام</small>
۷۶	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی جواب الجاثلیق	ارجاع مستقیم سوال کنندہ بہ امام <small>علیه السلام</small>
۷۷	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم رجل کان ینکح کما...	ابتدا مشاوره با صحابہ صورت گرفتہ و امام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرمودہ اند
۷۸	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی غزو الروم	ابتدا مشاوره با صحابہ صورت گرفتہ و سپس از امام <small>علیه السلام</small> نظر خواهی شدہ است
۷۸	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم شارب الخمر ادعی أنه شر به مع الجهل بالحرمة	رجوع مستقیم بہ امام <small>علیه السلام</small>
۸۱	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی رجل تزوج... فولات فی برہما	نحوه مراجعه ذکر نشدہ، ظاہراً امام <small>علیه السلام</small> حاضر بودہ و پاسخ فرمودہ اند
۸۲	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی بناء مسجد علی ساحل البحر لم یتمکروا من بنائه	ابتدا از صحابہ سوال شدہ و امام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرمودہ اند
۸۳	مراجعتہ الی امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی جواب سؤال العسراة	ارجاع مستقیم سوال کنندہ بہ امام <small>علیه السلام</small>

مراجعه به امام زین العابدین (ع) فی جواب رسول ملک الروم	۸۵	۹	پرسش علمی - مذهبی	به امام زین العابدین (ع) ایشان مشاهده فرموده‌اند
سراجته به امیرالمؤمنین (ع) فی جواب رأس الجالوت	۸۶	۱۰	پرسش علمی - مذهبی	خود سؤال کننده به امام زین العابدین (ع) مراجعه کرده است
سئل أبو بکر عن معنی قوله تعالى: (وفاکفة و أباً) ولم یعرف معنی أباً	۸۸	۱۱	پرسش علمی - مذهبی	به امام زین العابدین (ع) ایشان پاسخ فرموده‌اند
سؤال أبی بکر عن معنی الکلاله و عدم معرفته معناه	۹۳	۱۲	پرسش علمی - مذهبی	به امام زین العابدین (ع) ایشان پاسخ فرموده‌اند
سؤال أبی بکر عن مکان الله و جوابه به جواب لم یقبله العیر الیهودی	۹۴	۱۳	پرسش علمی - مذهبی	سؤال کننده با امام زین العابدین (ع) مراجعه می‌شود
مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی حکم سن سال لرجل...	۹۷	۱۴	احکام شرعی	نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام زین العابدین (ع) حاضر بوده و پاسخ فرموده‌اند
(القسم الثالث) بعض مراجعات عمر بن الخطاب إلى امیرالمؤمنین (ع)	۹۹	ردیف	موضوع	نحوه مراجعه
مراجعه به امیرالمؤمنین (ع) فی معرفة رجل سئل کان علیه أکنان منسوجة بالذهب	۱۰۱	۱	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام زین العابدین (ع)

۱۰۲	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم زوجة أم الغلام	۲	احکام شرعی	ابتدا امام <small>علیه السلام</small> مطلب را بیان فرموده و آن گاه عسر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
۱۰۳	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم زوجة عبدة صقیة	۳	احکام شرعی	ابتدا امام <small>علیه السلام</small> مطلب را بیان فرموده و آن گاه عسر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
۱۰۴	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم ما فضل من بیت مال المسلمین	۴	امور مالی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام <small>علیه السلام</small> نظرخواهی شده است
۱۰۵	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی تعیین مقدار ما یجوز أخذہ من بیت المال له و لعیاله	۵	امور مالی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام <small>علیه السلام</small> نظرخواهی شده است
۱۰۶	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی ترک بیع حلی الکحیمه أو تقسیمه	۶	امور مالی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۱۰۷	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی تعیین حد الشارب للخمر	۷	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرموده اند
۱۰۸	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم من شرب الخمر مدعیاً جواز شربه له	۸	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرموده اند
۱۰۹	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم جماعة شربوا الخمر فی الشام	۹	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام <small>علیه السلام</small> نظرخواهی شده است

۱۱۵	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في حكم فداسة لما شرب الخمر	۱۰	احكام شرعي	به امام <small>عليه السلام</small> خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند
۱۱۹	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في حكم امام رأي رجلا و امرأة علي...	۱۱	احكام شرعي	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام <small>عليه السلام</small> نظرشان را فرموده‌اند
۱۲۰	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في أنه يس لأحد أن يعترف الناس إلى الجاهلية	۱۲	احكام شرعي	ابتدا از صحابه سؤال شده و امام <small>عليه السلام</small> نظرشان را فرموده‌اند
۱۲۱	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في حكم رجلين أودعا عند امرأة و دعيه	۱۳	احكام شرعي	به درخواست طرفین به امام <small>عليه السلام</small> ارجاع شده است
۱۲۳	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في أن المسلموك له أن يتزوج	۱۴	احكام شرعي	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>عليه السلام</small> نظرخواهی شده است
۱۲۴	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في مقدار طلاق الأمة	۱۵	احكام شرعي	رجوع مستقیم به امام <small>عليه السلام</small>
۱۲۷	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في رجلين اخصما	۱۶	احكام شرعي	ارجاع مستقیم طرفین به امام <small>عليه السلام</small>
۱۲۸	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في امراسي اشتری إله	۱۷	احكام شرعي	ارجاع مستقیم طرفین به امام <small>عليه السلام</small>

۱۲۹	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم من یقر به قتلت جمل غیره	۱۸	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده‌اند
۱۳۰	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی لزوم الفسل عند...	۱۹	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده‌اند
۱۳۱	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی أن الصحر الأسود یضر و ینفع	۲۰	پرسش علمی - مذهبی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده‌اند
۱۳۲	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی محرمین أکلا بیض نعامه	۲۱	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی مقبول غیر علیه فی الکعبه لم یعرف قاتله	۲۲	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۱۳۴	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی تعیین زسان القتله	۲۳	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۱۳۵	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی رجل من الصحابة قال أصب القتله	۲۴	پرسش علمی - مذهبی	برخورد اتفاقی با امام <small>علیه السلام</small> و مذاخله آن حضرت در مسأله
۱۳۶	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی فتح بیت القدس	۲۵	امور نظامی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و اسام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرموده‌اند

۱۵۹	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في قضية مهن ابن زائدة	۲۶	احکام شرعی	ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام <small>عليه السلام</small> نظر خواهی شده است
۱۶۰	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في الرجل الذي أسره أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> أن يمسك عن امرأته	۲۷	احکام شرعی	ابتدا امام <small>عليه السلام</small> مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است
۱۶۱	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> لإجابة غلام يهودي	۲۸	پریش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام <small>عليه السلام</small>
۱۶۸	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في جواب قهرس ملك الروم	۲۹	پریش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام <small>عليه السلام</small>
۱۷۵	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في جواب مسائل ملك الروم	۳۰	پریش علمی - مذهبی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>عليه السلام</small> سؤال شده است
۱۷۹	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في جواب أحبار اليهود	۳۱	پریش علمی - مذهبی	به امام <small>عليه السلام</small> خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند
۱۸۹	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في جواب كتب الأحبار	۳۲	پریش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام <small>عليه السلام</small>
۱۹۷	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>عليه السلام</small> في جواب أسقف بجران	۳۳	پریش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام <small>عليه السلام</small>

۲۰۱	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی جواب اليهودین صدیقی <small>رحمته الله</small>	۳۴	پرش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام <small>عليه السلام</small>
۲۰۳	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی جواب قوم سن الیهود	۳۵	پرش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام <small>عليه السلام</small>
۲۰۵	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی جواب کعبیان الاثرف و مالک بن صفین	۳۶	پرش علمی - مذهبی	حضور اتفاق امام <small>عليه السلام</small> و پاسخ آن حضرت به مسأله
۲۰۶	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی جواب النسوة الأریین	۳۷	پرش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام <small>عليه السلام</small>
۲۱۱	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی حکم المرأة التي...	۳۸	احکام شرعی	به امام <small>عليه السلام</small> خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند
۲۱۴	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی حکم امرأة ولدت لثمة أشهر	۳۹	احکام شرعی	با توجه به نقلها، مراجعه مستقیم صورت نگرفته است
۲۲۱	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی حکم امرأة... و هي مضطرة	۴۰	احکام شرعی	ابتداءً صحابه سؤال شده و امام <small>عليه السلام</small> نظرشان را فرموده اند
۲۲۴	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>عليه السلام</small> فی حکم المرأة... المجموعه	۴۱	احکام شرعی	برخورد اتفاق با امام <small>عليه السلام</small> و مذاخله آن حضرت در مسأله

۲۳۰	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم المرأة الحامل التي اعترفت...	۴۲	احکام شرعی	برخورد اتفاقاً با امام <small>علیه السلام</small> و مداخله آن حضرت در مسأله
۲۳۵	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی ترک النکاح عن اسی بکره	۴۳	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۲۴۰	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی امر المرأة ولدت ولداً له بهتان	۴۴	احکام شرعی	ابتداءً از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
۲۴۲	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حرمة و أم ولد تنازعا فی ولد و بنت	۴۵	احکام شرعی	ابتداءً از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
۲۴۷	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی دیمه الجین الذی اسقطه امة خوفاً من عمر	۴۶	احکام شرعی	ابتداءً از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
۲۵۰	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم من... و هو صائم	۴۷	احکام شرعی	ابتداءً از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
۲۵۱	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم من طلق امرأته بغير نطق الطلاق	۴۸	احکام شرعی	ارجاع مستقیم طرفین به امام <small>علیه السلام</small>
۲۶۱	مراجعه به امام‌المؤمنین <small>علیه السلام</small> فی كيفية بیع بسات الملك	۴۹	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند

۲۶۲	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی أخذ الجزیه	۵۰	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده‌اند
۲۶۳	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی تعیین سقیات المعصر	۵۱	احکام شرعی	ارجاع مستقیم سوال کننده به امام <small>علیه السلام</small>
۲۶۵	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی معنی الحدیث	۵۲	پرسش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۲۶۵	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی قضیه القطف (فرائض کسری)	۵۳	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سوال شده است
۲۶۷	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی تقسیم سراد الکوفه (اراضیها)	۵۴	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سوال شده است
۲۶۸	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی تعیین ابتداء التاريخ (الهجری)	۵۵	پرسش علمی - مذهبی	ابتدا از صحابه سوال شده و امام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرموده‌اند
۲۷۰	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی محاربه الفرس	۵۶	امور نظامی	ابتدا با صحابه مشورت شده و امام <small>علیه السلام</small> نظرشان را فرموده‌اند
۲۷۵	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی ارباب العبد	۵۷	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سوال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سوال شده است
۲۷۷	مراجعه‌ی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی امرأة انکرت ولدها	۵۸	احکام شرعی	برخورد اتفاق با امام <small>علیه السلام</small> و مذاخله آن حضرت در مسأله

مراجعه به امام <small>علیه السلام</small>	۵۹	پیش‌علمی - مذهبی	۶۳	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
مراجعه به امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	۶۰	پیش‌علمی - مذهبی	۶۴	احکام شرعی	ارجاع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	۶۱	احکام شرعی	۶۵	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است	۶۲	احکام شرعی	۶۶	احکام شرعی	ارجاع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
مراجعه به امام <small>علیه السلام</small> با امام <small>علیه السلام</small> و مداخله آن حضرت در مسأله	۶۳	احکام شرعی			
مراجعه به امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	۶۴	پیش‌علمی - مذهبی			
مراجعه به امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	۶۵	پیش‌علمی - مذهبی			
مراجعه به امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند	۶۶	پیش‌علمی - مذهبی			

۲۹۵	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی رجلین تتارعا فی منابیه در اعم	۶۷	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
۲۹۹	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی رجل مقتول وجدوه فی الحراب و علیه لباس النساء	۶۸	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۳۰۷	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی امرأین تتارعا فی رک	۶۹	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۳۰۷	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی النشاب المقدسی المجرب	۷۰	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر شده و مذاخله فرموده است
۳۱۲	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم رجل قال لزوجه...	۷۱	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده است
۳۱۳	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی خمسة أخذوا فی الزنا	۷۲	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده است
۳۱۴	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی مولود له رأسان و...	۷۳	احکام شرعی	ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام <small>علیه السلام</small> سؤال شده است
۳۲۰	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی مقدار دینه رجل ضربه آخر لقطع قطعة من لسانه	۷۴	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحفه حاضر بوده و مذاخله فرموده است

۳۲۰	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی رجل أراد قتل قائم أخيه مرة ثانية	۷۵	احکام شرعی	در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است
۳۲۱	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم عبد قتل سیده و مولاه	۷۶	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۳۲۲	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم رجل طلق امراته مرة فی حال الکفر و مرتین فی الإسلام	۷۷	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۳۲۳	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم رجل... ...اللائی سأل عن...	۷۸	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۳۲۴	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی جواب التمسوة	۷۹	پرسش علمی - مذهبی	ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام <small>علیه السلام</small>
۳۲۵	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی توريث ولد مال أبيه بعد حرماته منه	۸۰	احکام شرعی	برخورد اتفاقی با امام <small>علیه السلام</small> و مداخله آن حضرت در مسأله
۳۲۶	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم امرأة... ...المرأة المقفود	۸۱	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند
۳۲۷	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم امرأة المقفود صنفا زوجها	۸۲	احکام شرعی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۳۲۸	مراجعه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم المجرس أسم أهل کتاب أم کفار	۸۳	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند

۲۲۹	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> في أمور ثلاثة نسي أن يسألها رسول الله <small>صلى الله عليه وآله</small>	۸۴	پریش علمی - مذهبی	رجوع مستقیم به امام <small>علیه السلام</small>
۲۳۳	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> في تعيين مكان الله لها مثل عنه	۸۵	پریش علمی - مذهبی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مذاخله فرموده‌اند
۲۳۵	(القسم الرابع) بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب <small>علیه السلام</small> في القضايا المشككة	ردیف	موضوع	نحوه مراجعه
۲۳۷	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> في حكم امرأة ولدت لستة أشهر	۱	احکام شرعی	به امام <small>علیه السلام</small> خبر رسیده و ایشان مذاخله فرموده‌اند
۲۳۸	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> في شيخ تزوج... ۲۳۹	۲	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنه حاضر بوده و مذاخله فرموده‌اند
۲۴۰	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> في حكم امرأة انفارمة مات زوجها	۳	احکام شرعی	ارجاع مستقیم طرفین به امام <small>علیه السلام</small>
۲۴۲	مراجعه إلى أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> في حكم صيد صاده المحل هل يجوز للمحرم أكله	۴	احکام شرعی	نحوه رجوع در نقلها متفاوت است
		۵	احکام شرعی	به امام <small>علیه السلام</small> خبر رسیده و ایشان مذاخله فرموده‌اند

۳۴۴	مراجعتہ الی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم رجل... مراجعتہ الی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی مکاتبہ...	۶	احکام شرعی	امام <small>علیه السلام</small> در صحنہ حاضر بود و مذاخلہ فرمودند
۳۴۴	مراجعتہ الی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> فی حکم مولی الظلم عین رجل من قیس فنزل فیہا الماء فلم یبصر	۷	احکام شرعی	رجوع مستقیم بہ امام <small>علیه السلام</small>
۳۴۵	رجل من قیس فنزل فیہا الماء فلم یبصر	۸	احکام شرعی	ارجاع طرفین بہ امام <small>علیه السلام</small>

الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی این جدول در رابطه با مراجعات خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می شود، بدین قرار است: در مجموع، 14 مورد مراجعه جمع آوری گردیده که به ترتیب شامل: پرسش های علمی _ مذهبی، 9 مورد؛ احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوتها)، 4 مورد و امور نظامی، تنها 1 مورد می باشد و در امور مالی نیز هیچ مراجعه ای در این کتاب ثبت نگردیده است.

نکته قابل توجه در این موارد، نحوه مراجعه خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام است که تنها در 4 مورد به امام علیه السلام مراجعه مستقیم و ابتدایی صورت گرفته است که 3 مورد آن مربوط به پرسش های علمی _ مذهبی و 1 مورد آن مربوط به احکام شرعی می باشد.

در سایر موارد، تنها در 1 مورد دیگر (نظامی) پس از مشاوره با صحابه از ایشان نیز نظرخواهی شده است. به عبارت دیگر در 9 مورد باقی مانده، امکان مراجعه به امام علیه السلام و یا حضور ایشان در صحنه نادیده انگاشته شده و در واقع هیچ مراجعه ای از سوی خلیفه به امیر المؤمنین علیه السلام صورت نگرفته است؛ بلکه این خود امام علیه السلام بوده اند که علیرغم این بی توجهی ها در 2 مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه نظرشان را مطرح کرده؛ در 2 مورد به علت حضور در صحنه، خودشان اقدام به مداخله نموده اند؛ در 3 مورد نیز چون به امام علیه السلام خیر رسیده، اقدام فرموده اند؛ و در نهایت، در 2 مورد هم خود سؤال کننده به ایشان مراجعه داشته است.

با این اوصاف، قضاوت درباره این قبیل اظهار نظرها را به عهده خواننده فرهیخته می نهیم؛ اظهاراتی که با استناد به ردیف 3 مندرج در جدول مدعی است: «و اینچنین ابوبکر خلیفه اول، مسائل مشکل و قضایای دشوار را از امام علی (ع) استفتاء میکرد.»⁽¹⁾ و یا گفته اند: «ابوبکر در مدت خلافت خود در کارهای مهم با علی (ع) مشورت میکرد.»⁽²⁾ در تاروا بودن ادعای اخیر کافی است بدانید که ابوبکر در پایان حیات خود، عمر را به جانشینی اش منصوب کرد.

ص: 96

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج 6، ص 14.

2- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 8.

«ابوبکر با در نظر گرفتن مخالفت‌هایی که بعداً خواهد شد ابتدا عبدالرحمان بن عوف را فراخواند و تصمیم خود را با وی در میان گذاشت و پس از امتناع وی، اجازه وی را به چنگ آورد.

شخص دومی را که ابوبکر از تصمیمش باخبر ساخت عثمان ابن عفان بود.

مطلب قابل ذکر در اینجا این است که وقتی ابوبکر با هر دوی آنها صحبت کرد، به آنها گفت که جریان گفتگوها را با کسی در میان نگذارند... به هر حال مضاف بر اینکه نفس جریان سؤال برانگیز است، این مسئله نیز وجود دارد که چرا ابوبکر، فقط با این دو مشورت کرد و دیگران از جمله صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله را دخیل نکرد؟ جالب توجه است که عبدالرحمان بن عوف از قبیله بنی زهره و عثمان بن عفان از قبیله بنی امیه هر دو از دوستان قدیمی ابوبکر بودند و توسط او نیز مسلمان شده بودند و جزء گروه ابوبکر و عمر بوده و بعدها نیز دیده می شود که جزء شورای شش نفره عمر در می آیند.

به هر حال در صورتی هم که ابوبکر واقعاً نظر مشورتی داشته است، متأسفانه با علی علیه السلام که به قول دکتر نوری جعفر - نویسنده مصری (1) اولی به رعایت و حساب از دیگران بود، مشورت نکرد و این مشخص ترین حق کشی مجدد، در این جریان بود.» (2)

ص: 97

1- [ر.ک: علی و متواتود، مطبوعات النجاج، قاهره 1396 هـ_ 1976 م.]

2- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 53.

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه دوم به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می شود، بدین قرار است: در مجموع، 85 مورد مراجعه گردآوری گردیده که به ترتیب شامل: احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوت ها)، 59 مورد؛ پرسش های علمی - مذهبی، 21 مورد؛ امور مالی، 3 مورد و امور نظامی، 3 مورد می باشد.

جالب است که در مجموع این 85 مورد، تنها در 27 مورد به امام علیه السلام مراجعه ابتدایی و مستقیم صورت گرفته که 13 مورد آن در احکام شرعی، 13 مورد دیگر در پرسش های علمی - مذهبی و 1 را مورد هم در امور مالی است؛ در حالی که عوام فریبانه ادعا شده: «حضرت عمر پیوسته! در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی (ع) مراجعه می کرد.»⁽¹⁾ دقت در این موارد به وضوح ثابت می کند که خلیفه تنها در مواردی که گمان می کرده سایر صحابه از گره گشایی در کار او ناتوان اند، به امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کرده است؛ چرا که در 13 مورد دیگر - که باز هم مربوط به احکام شرعی و قضایی است - ابتدا از صحابه سؤال گردیده و ابتدا آنان طرف مشورت خلیفه بوده اند و سپس نظر امام علیه السلام پرسیده شده است.

همچنین خلیفه در 2 مورد باقی مانده از امور مالی و نیز 1 مورد مواجهه با پرسش های علمی - مذهبی، باز هم ابتدا به صحابه مراجعه کرده و سپس نظر آن حضرت علیه السلام را جویا شده است.

ص: 98

1- محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 104 .

بنابراین، آمار علمی نشان می دهد در 42 مورد دیگر، هیچ گونه مراجعه ای از جانب خلیفه دوم به امام علیه السلام صورت نپذیرفته و امکان دسترسی به ایشان و بالاتر از آن، حضور امیر المؤمنین علیه السلام در صحنه نادیده انگاشته شده و خلیفه به واسطه آنکا به رأی خود با نظر دیگران، خود را از مراجعه به امام علیه السلام بی نیاز دانسته است؛ به نحوی که آن حضرت علیه السلام _ جهت جلوگیری از ایجاد انحراف و بدعت _ خود اقدام به مداخله فرموده اند.

هر چند که با تحلیل غلط از همین اقدامات امیر المؤمنین علیه السلام ادعا می شود :

«علی (ع) حضور گسترده و بالایی در دوران عمر می یابد، و در میان صحابه جایگاه صدارت! را به دست می آورد.»! (1) اینک با عنایت به وجود 42 مورد بی توجهی خلیفه نسبت به امکان مراجعه به امیر المؤمنین علیه السلام و نادیده انگاشتن آن از سوی خلیفه دوم، نظر شما را به نقل دیگری در این زمینه جلب می کنیم:

آیا خلیفه دوم همواره با امیر المؤمنین علیه السلام مشورت می کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی گرفت؟

در منابع تاریخی چنین ثبت شده است که از عمر درباره مسأله ای در باب احکام ازدواج و طلاق سؤال گردید و خلیفه در این زمینه حکمی داد که امیر المؤمنین علیه السلام درباره اش چنین فرمودند: «این مطلب را نوشت در حالیکه من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال ننمود، گویی خود را با علمش از

ص: 99

1- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینۀ تاریخ (چاپ اول 1379)، ص 42.

من مستغنی می دید. خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند، بلکه تحسینش کردند و آن را سنت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عمل درست حساب کردند، در حالیکه قضاوتی کرد که اگر دیوانه ای حکم می کرد بر او ایراد می گرفتند که چرا چنین قضاوتی کرده است (1)». (2) همچنین سندهایی حاکی از استتکاف خلیفه دوم از قبول مشاوره های امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که ارائه می گردد: «در سال پانزدهم هجرت عمر بن خطاب با علی علیه السلام مشورت کرد و علی علیه السلام به او گفت شخصاً به بیت المقدس ترو، ولی عمر نپذیرفت.

می گویند که علی علیه السلام را به جای خود در مدینه مستقر کرد و خود به جایه شام و فلسطین رفت.

و باز در همین سال با علی علیه السلام مشورت کرد که عایدی عراق و سایر دیار مفتوحه را چه باید کرد؟ و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آنچه عاید شود، باید هر ساله میان مقاتلین و مجاهدین همان دیار تقسیم گردد. ولی عمر نپذیرفت و عایدی را خزانه کرد و با صوابدید دیگران به تدوین دواوین پرداخت و حقوق ماهیانه و سالیانه مقرر کرد، آن چنان که در ایران باستان مرسوم بود.» (3)

ص: 100

1- در نسخه دیگری آمده است: «در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانه ای می خواست درباره آن قضاوت کند، بیش از این نمی گفت

2- ر.ک: محمد اسماعیل انصاری زنجانی: ترجمه اسرار آل محمد علیهم السلام، ص 340.

3- محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص 41؛ به نقل از: تاریخ تبری، ج 3، ص 608 و ج 4، ص 209.

اشاره

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می شود، بدین قرار است: در مجموع، 8 مورد مراجعه جمع آوری گردیده که تنها شامل احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، نحوه اجرای حدود و قضاوت ها) است و در سایر موارد هیچ مراجعه ای ثبت نشده است که البته خود نشانگر مشاوره خلیفه با دیگران و عدم توجه او به حضور امام علیه السلام در جامعه و امکان بهره گیری از هدایت ها و رهنمودهای ایشان می باشد.

با کمال تأسف مشاهده می کنیم که در این موارد اندک هم تنها در 3 مورد رجوع مستقیم به امیرالمؤمنین علیه السلام صورت پذیرفته و در سایر موارد (به واسطه حضور امام علیه السلام در صحنه با خبر دار شدن) خود ایشان علیه السلام اقدام به مداخله فرموده اند.

جالب تر این که در یکی از همین معدود موارد (ردیف 5 جدول) عثمان با این جمله امام علیه السلام را مورد خطاب قرار می دهد که: «إِنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا؛ تو بسیار با ما مخالفت می کنی.» (1) دقت در این عبارات حاکی از اوج حسن روابطی است که می توان در بحث مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین علیه السلام بدان قائل شد! چراکه: «از سخن عثمان که به امام علیه السلام می گوید: «إِنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ

عَلَيْنَا» به خوبی می توان استفاده کرد که امام علیه السلام در موارد

ص: 101

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام موزمامداران، ص 289؛ به نقل از: مسند احمد، ج 1، ص 100.

مختلفی با عثمان درگیر می شده است.

البته معلوم است که مخالفت امام علیه السلام با وی از روی عناد و هوای نفس و خودخواهی نبوده است؛ بلکه هنگامی که امام علیه السلام می بیند خلیفه با حکمی از احکام الهی مخالفت نموده و بدعتی را پایه ریزی می نماید با وی به مخالفت می پردازد و این مطلب از تتبع موارد درگیری امام علیه السلام با عثمان کاملاً روشن می گردد.

مثلاً در مورد خوردن از گوشت صیدی که دیگری به انسان هدیه کرده است، عثمان در حال احرام آن را تناول می کند و هنگامی که امام علیه السلام و آیه قرآن را که می فرماید:

(حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا) (1) تلاوت می کند، بجای آنکه به اشتباه خود اعتراف نماید با ناراحتی تمام می گوید: این غذا را بر ما تلخ کردی! (2) در حالی که در راستای تحلیل های وحدت طلبانه ابراز شده: «اوضاع در دوران عثمان بن عفان نیز به مانند خلیفه پیشین بود که او در بسیاری از مسائل اعتقادی و فقهی به شکلی که کتب حدیث و فقه و تاریخ آن را نگاشته اند، به آن حضرت رجوع می کردند.» (3) جهت درک اعتبار علمی ادعای فوق به این سند تاریخی نیز توجه نمایید: «عثمان با امام علیه السلام در نحوه برخورد با فرزند عمر مشورت نمود.

حضرت نظر داد که وی را قصاص نموده و اعدام نمایید

ص: 102

1- مائده: 96.

2- همان منبع، ص 290؛ به نقل از: وسائل الشیعه، ج 5، ص 44_46.

3- محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 32.

زیرا دستش به خون مسلمان بی گناهی آلوده شده است.

البته عثمان نظر امام علیه السلام را نپذیرفت. «(1) بدین ترتیب در این ماجرا (2)؛ «عثمان سخن عمرو بن العاص را بر سخن امام علی علیه السلام و مهاجرین و انصار ترجیح داد.» (3)

ص: 103

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 174؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج 5، ص 24.

2- همان منبع، ص 264_269.

3- همان منبع، ص 269.

از بررسی های آماری چه نتایجی گرفته می شود؟

نتیجه الف) از مجموع 107 مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، تنها 3 مورد مربوط به امور مالی و 3 مورد نیز مربوط به امور نظامی می باشد که در هیچ کدام از این موارد اندک نیز امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از نظر خواهی عمومی یا خصوصی خلیفه، آغاز به ارائه مشورت نفرموده اند.

حال این سؤال مطرح است که در طول دوران 25 ساله حکومت خلفا، تنها با استناد به وجود 6 نوبت مداخله غیر ابتدائی امام علیه السلام در امور مالی و نظامی (که در واقع مربوط به امور دولتی و فعالیت های سیاسی و جهادی می شود) چگونه می توان گفت: «آن حضرت در تمام! صحنه های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالی ترین مشاور امین و صدیق خلفاء حضور فعال داشت.»! (1)

ص: 104

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ 26 خرداد 1379 .

آیا تمام صحنه های سیاسی و جهادی در آن دوران 25 ساله، در همین 6 مورد اندک خلاصه می شود؟! تاریخ نشان می دهد که این گونه موارد در هر حکومتی بیش از این تعداد است .

با کمی تأمل «به صراحت می توان گفت که با حاکم شدن گروه ابوبکر و عمر، دوران انزوای سیاسی حضرت علیعلیه السلام شروع شد و این دوران 25 سال بطول انجامید.» [\(1\)](#)

ص: 105

1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 51 .

نتیجه ب) از مجموع 107 مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، 71 مورد مربوط به مراجعه در مسائل فقهی و احکام قضایی و 30 مورد مربوط به مراجعه در پرسش های علمی و مذهبی می باشد که در مجموع 101 مورد را تشکیل می دهند.

توقع ما از مطالعه تحلیل های وحدت طلبان افراطی آن است که با توجه به ادعاهایی از قبیل: «عمر نیز کاری را بدون مشورت او انجام نمی داد.»! (1) «خلیفه دوم می گفت: ... ما از جانب پیامبر مأموریم که با علی مشورت کنیم.»! (2) «خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می داشت.»! (3) «قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می کردند.»! (4) «مضاف بر نقشی که حضرت علی (ع) در بیست و پنج سال حکومت خلفای راشدین داشت که تماماً نقش مشاوره و راهنمایی بود.»! (5) «آنها نیز او را بعنوان مشاور در کلیه امور مورد توجه قرار داده اند.»! (6) در تمامی این 101 مورد و یا حداقل در اکثر این موارد، خلفا به طور مستقیم و بی واسطه به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه نمایند؛ در حالی که (در

ص: 106

-
- 1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج 7، ص 8.
 - 2- همو: سیمای امام متّین، ج 6، ص 6.
 - 3- همو: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 16.
 - 4- همو: سیمای امام متّین، ج 2، ص 7.
 - 5- محمّد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 62.
 - 6- عبد الرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص 36_37.

طول 25 سال) ارقام تنها 17 مورد مراجعه مستقیم در مسائل و احکام فقهی_ قضایی و 16 مورد مراجعه مستقیم در مسائل علمی_ مذهبی را نشان می دهد که در مجموع شامل 33 مورد از 101 مورد بوده و کمتر از یک سوم موارد ثبت شده است.

به عبارت دیگر در 68 مورد باقی مانده یا از سوی خلیفه هیچ توجهی به حضور امام علیه السلام صورت نگرفته (42 مورد) و یا به هر دلیلی؟! خلیفه وقت نخواست است تا به امام علیه السلام رجوع نماید.

لذا ابتدا نظر سایرین را جویا شده و سپس از امام علیه السلام سؤال کرده است (16 مورد).

در مواردی هم، چون خلیفه حضور ایشان را نادیده انگاشته، امیرالمؤمنین علیه السلام خود به عنوان یکی از افراد حاضر در جمعیت نظرشان را بیان فرموده اند (10 مورد).

البته کشف دلایل این بی توجهی ها چندان هم دشوار نمی باشد؛ کافی است سیاست های خلفا در هدف قرار دادن امامت را از یاد نبریم.

در یک جمله می توان گفت که خلفا، «از هر نوع عمل و حتی سختی که به تقویت اعتبار اجتماعی او بیانجامد احتراز می کردند.»⁽¹⁾

ص: 107

1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 51.

اشاره

«این طور نبوده است که خلفا از آن حضرت به عنوان مشاور و وزیر دعوت به شرکت در اداره حکومت کنند و آن حضرت نیز بپذیرند و سپس این مطلب نشانی بر موافقت و همدلی

حضرت با خلفا دانسته شود. بلکه خلفا این مقدار نیز انصاف و دلسوزی برای امت نشان ندادند و مردم را از تدبیر و درایت امیرالمؤمنین محروم کردند و آن حضرت در انزوای سیاسی و اجتماعی به کشاورزی و حفر چاه مشغول گشتند.

و اگر گهگاه برای حل مشکلات به سراغ آن حضرت می‌رفتند، از این جهت بود که برای باز شدن گره‌ها چاره‌ای جز این نداشتند.

و اگر تحسین و تمجیدی از جانب آنها در حق امیرالمؤمنین در تاریخ به چشم می‌خورد برای آن است که انکار فضایل آن بزرگوار ممکن نبوده است.»⁽¹⁾

ص: 108

1- دکتر سید محمد تقی نبوی: جزوه بر آستانه غدیر (گفتارهایی با موضوع غدیر و الجماعت، مقاله موضع امیر المؤمنین در عصر خلفا- مؤسسه فرهنگی اعراف نور- زمستان - 80)، ص 19. این جزوه در سال 1382 با ویرایش جدید و به صورت کتاب در سال 1382 به چاپ رسیده است.

خلفا براساس نیازشان به عدم رسوایی و به علت جهل در شناخت اسلام (1) و قوانین شرعی حکومت داری به ویژه در امور قضایی -
تنها

گاهی به ایشان علیه السلام مراجعاتی داشته اند که خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آنها «به عنوان تکیه زننده بر جای پیامبر صلی الله
علیه وآله» به در امر خلافت

می باشد.

در مقابل نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در 42 مورد نادیده انگاشتن آن حضرت علیه السلام که از سوی خلفا، با مداخله خود در حل و
فصل این مسائل، ضمن جلوگیری از برخی بدعت ها و انحرافات، عدم شایستگی آنان در رهبری امت را اعلان و اثبات فرموده اند؛ به گونه
ای که صفحات تاریخ شاهد ثبت موارد فراوانی از اعترافات خلیفه دوم به عجز علمی خود و برتری امام می باشد.

البته این قبیل اعتراف ها هرگز دلیل بر همیاری، حُسن روابط و نظر مُساعد امام علیه السلام به آنان نمی باشد، چرا که معاویه نیز در مواردی
به منزلت والای امام علیه السلام اعتراف می کند (2) و بدیهی است که اگر صرف این قبیل اعترافات بتواند به عنوان نشانه ای بر وجود
روابط حسنه تلقی شود، باید قائل به وجود این رابطه دوستانه میان معاویه و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بشویم؟! همان طور که گفتیم
یکی از دلایل مداخله امام علیه السلام در حلّ پاره ای مسائل مطرح شده در عصر خلفا، اعلان و اثبات عدم لیاقت خلفا در رهبری جامعه
اسلامی بود؛ شواهد تاریخی نشان می دهد که خلیفه دوم

ص: 109

1- «خلیفه دوم به دلیل همین ضعف بنیه علمی بود که چندان از بحث و جدل دینی خشنود نبود.» (عبدالله خانقلی همدانی: سایت امام

علی و حسنین علیهم السلام رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص 97)

2- ر. ک: همان منبع، ص 191_320.

در عصر خویش درباره یکی از مسائل و احکام ارث (که از آن به «عَوْل» تعبیر می شود) قانونی وضع کرد که تا کنون مورد قبول پیروان او باقی مانده است.

(1) امام علیه السلام حکم عمر در این زمینه را بدعتی می دانست که ناشی از جهل وی به احکام خدای متعال است؛ آن حضرت علیه السلام ضمن مخالفت با خلیفه در این مسئله، امت اسلامی را نیز مورد مؤاخذة قرار داده و می فرمایند:

«سبب بروز این بدعتها آن است که رهبری جامعه اسلامی را به افرادی که لیاقت آن را نداشتند سپردید. اگر قدرت حکومت در دست کسی که خداوند او را مشخص کرده است بود، مسئله عَوْل مطرح نمی شد و هیچگاه اختلاف در احکام خدا پیش نمی آمد؛ زیرا علم تمام این امور نزد علی وجود دارد.» (2) همچنین به هنگام مواجهه با جملاتی نظیر «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» به یاد داشته باشید که: عمر این جمله را درباره کسی بکار بُرد که خود با قریش

همدست شده و حق او را غصب کردند.» (3) نکته مهمی که در تحلیل اعترافات خلفا نباید از یاد بُرد، این است که این قبیل ادعاها در یک افق دیگر، به جهت توجیه و سرپوش نهادن بر غصب حکومت حقّه و الهیّه امام علیه السلام عنوان گردیده است.

لذا ادعای مشورت همیشگی با امیر المؤمنین علیه السلام آن هم در تمامی

ص: 110

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 273 - 276.

2- همان منبع، ص 276؛ به نقل از: وسائل الشیعة، ج 17، ص 426.

3- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 55.

امور کشوری و لشکری، در واقع مغالطه ای بود که در پاسخ به اعتراض کنندگانی همچون ابن عباس مطرح می شد.

به این مستند تاریخی دقت نمایید: «عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت: علی برای حکومت از من و ابی بکر سزاوارتر بود.

ابن عباس بلافاصله پرسید: چرا با اعتراف به این مطلب، وی را کنار زدید؟ عمر فوراً پاسخ داد: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی گیریم!»
(1) و بدین ترتیب راه اعتراض را بر هرگونه مخالفتی با حکومت غاصبانه خود، مسدود کرد.

همچنین اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می توان به نوعی سیاستمداری نیز تحلیل کرد که به واسطه آن، صحابه احساس مشارکت در امور مملکتی و اداره جامعه را نموده و به مقدار زیادی از اعتراضات آنان کاسته می شد؛ به ویژه آن که ابوبکر در سقیفه باهمین شگرد انصار را ساکت ساخت.

همچنین شواهد تاریخی نشانگر آن است که خلیفه دوم در برخورد با برخی صحابه (که به کار گماردن آنان در پست های حکومتی به مصلحتش نبود) پیشنهاد مشاور بودن را می داده است؛ برای مثال: خلیفه از یک طرف در تلاش بود تا از خاندان عباس در مسائل حکومتی بهره بگیرد، لیکن همواره از اینکه آنان با کسب

ص: 111

1- ر.ک: علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 167؛ به نقل از: محاضرات الأدباء، ج 4، ص 478.

قدرت به حکومت دست یابند در هراس بود، و لذا از این امر منصرف می شد. هنگامی که عامل و حاکم حمص (1) مرد، خلیفه نزد عبدالله بن عباس آمد و نظر او را نسبت به حکومت حمص جویا شد؛ ولی قبل از هر چیز نگرانی خود را با وی بی پرده مطرح ساخت... (2) ابن عباس نیز در جواب خلیفه گفت: نمیخواهم عامل تو شوم...

عمر سرانجام به عبدالله گفت: پس به من مشورت بده...» (3) به نظر می رسد عمر بن خطاب این سیاست را در سقیفه بنی ساعده و از ابن ابی قحافه آموخته بود؛ زیرا همان طور که گفتیم ابوبکر با همین شگرد توانست انصار را وادار به سکوت کند: «ابوبکر در پایان به آنها اطمینان داد که در صورت پذیرفتن زمامداری مهاجران، گروه انصار معاون ایشان خواهند بود و هیچ کاری بدون مشورت آنها صورت نمی گیرد.» (4) این سیاست در قبال امیرالمؤمنین علیه السلام نیز پیگیری می شد تا به دیگران _ تا بدین زمان _، چنین القا شود: «امامت و مرجعیت علمی امام علی (ع) حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.» (5)

ص: 112

1- [شهری در سوریه]

2- «به عبدالله پیشنهاد کرد فرماندار حمص شود به شرط آنکه از موقعیت خود برای خلافت علی علیه السلام تا پس از خلیفه استفاده نکند.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص 281)

3- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 120.

4- یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله، ص 27؛ به نقل از: الکامل، ج 2، ص 329؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 2، ص 243؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 582.

5- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 156.

از سوی دیگر خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که با توجه به شرایط زمانی امکان پذیر بود، نظر امام علیه السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی چنین وانمود کنند که میان آنها و امیر المؤمنین علیه السلام تفاهم برقرار می باشد، بنابراین از هیچ گونه تلاش عملی جهت دستیابی به این

هدف کوتاهی نمی کردند؛ چه رسد به اعترافات زبانی و ادعاهای آن چنانی که برای دستگاه خلافت نه تنها هیچ هزینه ای در بر نداشت، بلکه در جهت فریب افکار عمومی و سرپوش نهادن بر نقاط ضعف خودشان نیز کار آمد و مؤثر بود.

زیرا هرگاه مداخله امیرالمؤمنین علیه السلام در حل مسائل پیچیده قضایی با پاسخ به سؤالات غامض مذهبی، این سؤال را در ذهن ناظران مطرح سازد که: «چرا باید فردی با این همه توانایی علمی، عهده دار مسئولیت مهمی چون خلافت اسلامی نگردیده و به جای او فردی سرپرستی جامعه را بر عهده داشته باشد که از تمام این قابلیت های خدادادی

محروم است؟» در پاسخ او، خلیفه به واسطه اعترافات شگفت انگیزش، همراه و در کنار عالم ترین فرد امت جلوه داده می شود؛ چنانچه ابراز شده: «برحسب نقل فریقین خلیفه دوم که میگفت لولا علی لهلك عمر و خطاب به حضرت علی (ع) میگفت انت مولای، مُشعر بر روابط متقابل حسنه ای است که میان او و امام علی (ع) وجود داشته است.»⁽¹⁾

ص: 113

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381.

گویی امام علیه السلام برای او در نقش یک مشاور و وزیر، ایفای وظیفه می نماید؟! و با حضور خود در کنار خلیفه، حکومت او را از حصار بی لیاقتی بیرون می کشاند و عهده دار جبران ضعف ها و نقص های آن می شود؟! چنانچه ابراز گردیده: «خلفا در بسیاری از مسائل از آن حضرت نظر خواهی و مشورت می کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت و آنان را نصیحت و راهنمایی می فرمود.» (1)

«عمر در زمان خلافتش بارها! با علی بن ابی طالب مشورت می کند و یا بدون درخواست او، علی (ع) نظر خود را بیان می کند و عمر تصدیق می نماید.» (2) «عمر در بدترین شرایط از حضرت علی (ع) مساعدت خواسته و با راهنمایی های آن بزرگوار، مشکلاتش حل و فصل گردیده است.» (3) «از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت. امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت.» (4) «به این ترتیب امام همچنان خواستار حفظ موقعیت پیشین خود در جامعه به عنوان یک مشاور و وزیر ارزنده و نیکخواه برای حاکمان و یک مرجع و مأخذ معتبر برای مؤمنین و مسلمین در سیره و سنت

ص: 114

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 25.

2- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 139؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره 2، بهار 62، ص 52.

3- فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 81.

4- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 16.

اسلامی پیامبر اکرم (ص) بود.»! (1) «امام علی (ع) در عین حال از ارائه هرگونه مشورتی به خلفای راشدین دریغ نمی ورزید.»! (2) «امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار انقلاب فرهنگی را به عهده داشته و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود

به مردم و خلفا پرداخت.»! (3) نکته ای که در تبیین و تحلیل فعالیت های علمی _ اعتقادی و قضاوت های فقهی _ قضایی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بایستی بدان توجه نمود این است که زمانی اقدامات امام علیه السلام (مواردی که جدول آن ترسیم شد) هویت اصلی خود را آشکار می نماید که قبل از آن، به حرکت تخریبی و اسلام زدایانه خلفا نظر نماییم.

برای مثال در زمان خلیفه دوم، «انبوه قضاوت هایی که از علی علیه السلام در این دوران بر جای مانده، حیرت انگیز است. همه اینها پس از زمانی بوده است که خلیفه حکمی خلاف میداده و علی علیه السلام آن را اصلاح می کرده است.» (4) در این صورت است که تمامی رفتارهای حضرت علی علیه السلام را تنها در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و جلوگیری از بدعت ها و خلاف شرع های واقع شده در مسائل فقهی و

ص: 115

-
- 1- مرکز پژوهش های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 182، آذر 80، ص 37
 - 2- محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 34
 - 3- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج 7، ص 18.
 - 4- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 125.

قضایی و در نهایت تبلیغ و تبیین مبانی دین اسلام می یابیم؛ نه رابطه دوستی، همراهی، همکاری و همیاری فرهنگی با جَوّ حاکم و همراه با سایر سیاست های نظامی_اقتصادی به اجرا در آمده در دوران غصب خلافت؟! چنانچه ابراز شده: «رفتار حضرت علی (ع) در دوران 25 ساله زمامداری خلفای ثلاث آکنده است از همکاری و معاضدت، ارشاد و نصیحت، جلوگیری از انحرافات و اشتباهات خلفا و ممانعت از هرگونه عملی که به اقتدار و محوریت آنان لطمه وارد آورد. آیا اینها دشمنی است؟!» (1) «از دیگر موارد همراهی! و وحدت طلبی علی (ع) مسئله همکاری! و همفکری! و رایزنی و طرف شور قرار گرفتن آن حضرت با خلفای قبل

از خود بود، چه در مسائل پیچیده سیاسی، نظامی و چه در مسائل غامض و پیچیده قضایی و اجتماعی و حتی شخصی»! (2)

«در دوران عمر نیز، حضرت با ورود فعالتر و بیشتر در صحنه حیات فکری_اجتماعی جامعه اسلامی، در ادامه و استمرار خط مشی همساز گرایانه خود! طرف شور و راهنمایی خلیفه وقت قرار می گرفت و عمر در زمان خلافتش بارها! با آن حضرت مشورت می نمود یا بدون درخواست اور حضرت نظر خود را بیان کرده (3) و او تصدیق می نمود.» (4) «در اینجا گوشه ای از همکاری سیدنا علی با سیدنا عمر را یادآور می شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زایدالوصف!

ص: 116

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381.

2- سید احمد موّقی: استراتل وحدت، ج 1، ص 125.

3- [مواردی که امام علیه السلام از نظر خود را «قبل از آن که رأی خلیفه دوم اعمال شود» ابراز فرموده اند، تنها شامل 8 مورد از مجموع

85 مورد مراجعه ثبت شده در جدول می باشد.]

4- همو: استراتژی وحدت، ج 1، ص 125_126.

آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت! و خیرخواهی آنها می پردازیم.»! (1) «علی مرتضی بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی! سیدنا عمر... بود.»! (2) «حضرت علی... همواره! در طول خلافت ابوبکر اور مخلص و مشاور دلسوز او بود.»! (3)

نذکر کلامی

یکی از مهم ترین موارد کاربرد اعترافات خلفا (در اثبات حَقانیت عقاید شیعه در مبحث امامت) نقض ادعای افضلیت خلفا و در نتیجه زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت آن دو می باشد.

باید دانست که اهل سنت در شرایط خلیفه اختلاف نظر دارند؛ عده ای مانند فضل بن روزهان افضلیت را از شرایط خلافت نمی دانند؛ لیکن برخی دیگر همچون ابن تیمیّه ضمن قبول این شرط، تمام سعی خود را در اثبات افضلیت خلفا و تکذیب کردن تمام ادله ای که امامیه بر افضلیت مطلق امیر المؤمنین علیه السلام اقامه می نماید، به کار برده اند. (4)

ص: 117

-
- 1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 7.
 - 2- همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 7.
 - 3- همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 15، پاییز 82، ص 11.
 - 4- ر.ک: سید علی حسینی میلانی، امامت، بلا فصل (تهیه و تنظیم: محمد رضا کریمی)، ص 160.

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت های صورت گرفته وجود دارد؟

در یک نگاه کلی می توان خط مشی خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام را بدین گونه تفکیک نمود: «علی علیه السلام، در عهد خلافت ابوبکر و در عهد خلافت عمر نیز در

هیچ کاری راه خلاف نپوئید. او در کارهای سیاسی و اجتماعی دخالت نمی کرد. گویا مصالحهای صورت گرفته بود که آنان از سر علی علیه السلام و خاندان مبارکش دست بردارند و علی علیه السلام از کارهای سیاسی دست بشوید، مگر آنکه خلیفه خود صلاح بداند که از فکر و درایت و دانش او کمک بگیرد.» (1) «عمر در اموری که اهمیت فوق العاده داشت و خود توان تصمیم گیری فردی نداشت با افرادی چون علی علیه السلام مشورت می کرد.» (2)

ص: 118

1- محمد باقر بهبودی، سیره علوی (چاپ اول)، ص 41

2- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 55.

زیرا «یکی از ویژگیهای فکری عمده خلیفه دوم آن است که برای خود بعنوان حاکم جامعه اختیارات گستردهای قائل بود، او نه تنها در محدوده امور سیاسی و اجرایی، بلکه درباره تشریح و قانونگذاری، حقّ خاصی برای خود قائل بود. وی در دوره خلافت خود با اتکا به همین اختیارات، به ابداع (به تعبیر مذهبی تر یعنی بدعت) و ابتکار پرداخته و به هیچ روی خود را مقید به چیزی جز شناخت کلی خود از قرآن و شرع نمی کرد.

در مواردی نیز که خود را عاجز می دید، دست به مشورت زده و با رایزنی صحابه (از جمله علی علیه السلام) کارها را به پیش می برد.»
(1) «... بعید است که ما جز عمر و عثمان که اختیارات خود را در حدّ تشریح و دخالت در عبادات نیز می دانستند، خلیفه دیگری را پیدا کنیم...»

چنین آزاد منشی در امور عبادی، در بخش امور غیر عبادی می توانست ادعای تصرف بیشتری را نیز به همراه داشته باشد.

خلیفه از نوآوری پرهیز نداشت، توسعه یکباره کشور اسلامی در عهد وی او را با مسائل زیادی روبرو کرد و لذا اغلب می کوشید حتی اگر با مشورت صحابه نیز شده، راه حلی برای آن بیابد.

مجموعه این راه حلها که از یک سو بر پایه میراث رسول اکرم صلی الله علیه وآله **(2)** و از سوی دیگر مشورت با صحابه و از ناحیه

ص: 119

1- عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حستین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفاء، ص 97 .

2- «البته اگر چیزی به ذهنش نمیرسید، در پی سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله می بود» (همان منبع، ص 99)

سوم معلول ابتکارات خود خلیفه بود، (1) به وسعت دامنه

تشکیلات حکومتی انجامید.» (2) و در مقابل، «به وضوح دیده می شود همکاری و راهنمایی حضرت بخاطر رفع اشتباهات بی شمار خلیفه بوده است تا بدین ترتیب جامعه مسلمین را از خطر سقوط نجات دهد و اساس اسلام از بین نرود.

اگر حضرت علیه السلام در خصوص مسائل مذهبی، سیاسی دخالت و همکاری نمی کردند، به منزله انحراف اسلام از مسیر حقیقی و ایجاد چالش های عظیم در آئین و دستورات آن به حساب می آمد، علی علیه السلام هرگز نمی خواست چنین چیزی اتفاق بیفتد.» (3) لذا آن چه مورد اعتقاد قلبی امیر المؤمنین علیه السلام بود، حفظ اسلام از خطر نابودی و تحریف کامل می باشد و در این میان خلیفه و نظام خلافت هیچ جایگاهی نزد ایشان نداشت؛ هرچند که جهت وارونه نمودن حقایق اظهار شود:

«آیا همکاری حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث در مدت 25 سال که تا آخرین لحظه حیات خلیفه سوم ادامه داشت، بدون اعتقاد قلبی! به لزوم و وجوب این همکاری ها و مساعدتها و مشاورتها در عرصه های اجتماعی و سیاسی و نظامی بوده است؟!» (4)

ص: 120

1- «اینها اجتهادات شخصی خلیفه بود که نوعاً براساس «مصالح» مورد نظر او صورت می گرفت.» (همان منبع، ص 99)

2- همان منبع، ص 98_ 99

3- همان منبع، ص 56.

4- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381.

« البته این نکته را نباید فراموش کرد که او [حضرت علی علیه السلام] تا مرحله ای وارد میدان فعالیت و دخالت در بعضی از امور، آن هم تا حد مشورت می شد؛ که دستگاه خلافت در مسیر تقویت خود، از همگامی و همراهی او به نفع خویش بهره نگیرد و مشروعیت دینی به کار خود ندهد، زیرا او می دانست که امت اسلامی، بین مقبولیت و اعتبار سیاسی برشدگان خلافت با مشروعیت دینی خویش (علی علیه السلام) تفاوت می نهند و تمام تلاش دستگاه خلافت نیز این بود که بتواند با همگام و همراه ساختن علی علیه السلام، مشروعیت دینی را با مقبولیت سیاسی و عرفی به دست آمده از طریق سقیفه همدوش و تکمیل کند که موفق نشدند و سرانجام علی علیه السلام با انگشت نهادن بر عدم مشروعیت دینی ایشان، مقبولیت عرفی سیاسی پذیرفته شده آنان از سوی مردم را برای حفظ مصلحت علیایی دین پذیرفت (1) و این شکست بزرگی برای خلافت بود. آنان تا آخر کار نیز افسوس می خوردند که نتوانستند این دورا با هم توأمان کنند.» (2) (علی علیه السلام هرگاه در مسائل سیاسی، فرهنگی و قضایی جامعه، با نوعی خلأ سوء مدیریت و کجروی از سوی طبقه حاکم رویه رو می شد که این نواقص به طور مستقیم در سرنوشت اسلام و مردم

ص: 121

-
- 1- [این فراز نیاز به تصحیح دارد و عیادت «عدم قیام به سیف» جایگزین مناسب تری می باشد؛ به نظر می رسد که مؤلف آن، سعی در ارائه تحلیلی تو دوباره بیعت آن حضرت علیه السلام با خلفا داشته است (رفتاری که تا حدودی شبیه به رفتار بیعت کنندگان می باشد) و آن را پذیرار عایت مقبولیت عرفی سیاسی خلافت (و نه اعتبار آن) دانسته است که به طریق اولی فاقد مشروعیت دینی هم می باشد.]
- 2- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 97_98.

مسلمان و حدود و احکام الهی تأثیر داشت، خود را [موظف] به دخالت در آن امور و هدایت افکار خواص و عوام می دید؛ تا از خسارات و زیادهای جانی و مالی مترتب بر آن جلوگیری کند.

در اینجا، او که بر سر یک دوراهی اجتناب ناپذیر قرار می گرفت هر جایی که احساس خطر می کرد، وارد عمل می شد.» (1) لذا «در هیچ یک از منابع دیده نشده است که خلیفه از او نظری مشاورانه خواسته و او ارائه نکرده باشد، چرا که او حتی به عنوان یک فرد دلسوز و فداکار در جامعه اسلامی و کسی که سالها برای اعتلای اسلام در تلاش و ایثار و از جان گذشتگی بود، نمی توانست نسبت به جان و مال مسلمانان و آنچه در جامعه میگذشت، بی تفاوت بماند. و می بینیم که هرگاه خلیفه از او در این خصوص و یا در هر موردی نظری مشاورانه می خواست با وجود آنکه حق خویش را پایمال شده می دید، به هیچ وجه دریغ نمی داشت.» (2)

ص: 122

1- همان منبع، ص 103 - 104 .

2- همان منبع، ص 109 .

چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟

از دیگر تحلیل های تاریخی مطرح شده درباره مواضع سیاسی و سیره عملی امیر المؤمنین علیه السلام در رابطه با خلفا، مسأله مشارکت و همکاری آن حضرت علیه السلام با دستگاه خلافت و قبول پُست و مناصب لشکری و کشوری از جانب ایشان و برخی از یارانشان می باشد.

تلاش افراطی وحدت طلبان جهت اثبات حُسن روابط میان امام علیه السلام و خلفا، موجب تفسیرهای ناسَـرِه و انحرافی از برخی رویدادهای تاریخی گردیده که با نادیده گرفتن برخی سندهای تاریخی دیگر قرین شده و در نهایت خواننده را به این نتیجه غلط می رساند که: میان امیر المؤمنین علیه السلام و یارانش با خلفا، نوعی همکاری و همیاری

متقابل در امر خلافت و اداره حکومت برقرار بوده است که وجود این نوع همکاری ها به نفع هرگونه شکاف میان این دو جناح مخالف می انجامد.

چنانچه ادعا شده: «اگر او 25 سال با خلقا همکاری کرد و... اگر او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد و... شما هم در مواردی چنین کنید... و از سیره آن حضرت (ع) در مورد خلفا پیروی کنیم.»! (1) «آن حضرت در هیچ لحظه ای از حضرت ابوبکر کناره نگرفت.»! (2) «وقتی آن حضرت با ابوبکر بیعت کرد، در پذیرش هر مأموریتی که به وی داده میشد، درنگ نمی کرد و این حالت بر روابط او با خلیفه نیز حاکم بود.»! (3) «اما همکاری و همیاری و همسازگاری امام علی (ع) و یارانشان با عمر، به همفکری صرف و مشورتها و رایزنی ها محدود نمی شد، بلکه آنها عملاً نیز در این راه گام نهاده و حتی از قبول پستهای حکومتی و شرکت در جنگها نیز پرهیز نمی نمودند.»! (4) «در دوران خلیفه دوم، حضرت علی همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسائل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می شد می پرداخت.

در برخوردها و مسائل جنگ... به دور از هرگونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه مشارکت می فرمود.»! (5)

ص: 124

-
- 1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 8 خرداد 1381.
 - 2- فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اوّل 1380)، ص 140.
 - 3- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السّلام در آیینۀ تاریخ (چاپ اوّل 1379)، ص 38.
 - 4- سیّد احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 128.
 - 5- محمّد برفی: سیمای علی از نظر اهل سنّت (چاپ اوّل 1380)، ص 104.

جهت پاسخ به چنین تحریف هایی در تحلیل وقایع تاریخی، نخست به ارائه چند سند تاریخی نقض کننده می پردازیم که از آن هابه صراحت به دست می آید: حضرت امیر علی السّلام از قبول مطلق و همیشگی پست های حکومتی در زمان حکومت خلفا خودداری می ورزید؛ و بلکه فراتر از آن، خلفا نیز از این نوع موضع گیری امام علیه السّلام در مقابل آنان به خوبی اطلاع داشتند.

در ارتباط با همکاری امام علیه السّلام با خلیفه اول می توان گفت: سند الف) هنگامی که برخی نظیر اسود عنسی و مسیلمه و سّجاح، ادّعی پیامبری کردند و ابوبکر لشکری برای جنگ با آنها آماده کرد، برای انتخاب فرمانده سپاه با «عمر وین عاص» مشورت کرد و نظرش را در مورد حضرت امیر علیه السّلام پرسید. عمرو عاص جواب داد: علی با تو همکاری نخواهد نمود؛ (1) از این رو ابوبکر از فرماندهی آن حضرت علیه السّلام منصرف گردید. (2) سند ب) همچنین خلیفه تلاش داشت تا آن حضرت علیه السّلام را برای سرکوبی قبایل کِنده اعزام کند، ولی عمر ضمن تأیید تلاش ابوبکر، آن را بیهوده دانست. (3)

ص: 125

1- تاریخ، در آینده (جنگ صفین) نشان داد که علّت مراجعه ابوبکر به عمرو عاص، شناخت عمیق او از شخصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام که بوده است. غدیریّه او که به قصیده جُلجلیه معروف است حاکی از شناخت عمیق این دشمن مکار حضرت امیر علیه السّلام نسبت به ایشان می باشد.

2- یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 129 .

3- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السّلام (چاپ اول)، ص 198؛ به نقل از: فتوح ابن اعثم، ج 1، ص 72 .

تنها موردی که ادعا می شود ابوبکر مسئولیتی حکومتی را به حضرت امیر علیه السلام واگذار کرد، حفاظت از گذرگاههای اصلی مدینه در زمانی است که لشکر مرتدین خود را برای حمله به شهر آماده ساخته و تا نزدیکی مدینه پیش آمده بودند.

شایان ذکر است که این نقل تنها در منابع اهل سنت مطرح گردیده و تردیدهای جدی نیز در صحت آن عنوان شده است که (1) به یک نمونه از آنها اشاره می کنیم: «ابن اثیر در آن قسمت از تاریخ خود که اختصاص به مبارزه خلیفه اول با پیامبران دروغین... داده است، ذکر می کند که:

ابوبکر... علی و زبیر و عبدالله بن مسعود و طلحه را بر راههای کوهستانی (اطراف مدینه) گماشت... حضرت علی علیه السلام اصل مسأله خلافت را که اهمیتش بیشتر از درگیری با شخصی که ادعای نبوت کرده است را نپذیرفته است و در موارد بیشماری مسأله خلافت ابوبکر را زیر سؤال برده... آیا صحیح است که بعد از آن بیاید و در یک نزاع و درگیری موردی شرکت کند؟ آیا از فرمایشی که ابن اثیر دارد این مسأله استنباط نمی شود که وی و دیگر همفکرانش تلاش دارند که علی علیه السلام را به عنوان یکی از کارگزاران خلیفه اول معرفی کنند، ولو به قیمت اینکه نام حضرت را در موردی جزئی نقل کنند!» (2)

ص: 126

1- ر.ک: علی لبّاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 3، ص 143 - 144.

2- عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص 85 - 84.

با توجه به این که: «عقیده شیعه و سنی درباره این همکاری امام علیه السلام یکسان نیست.»⁽¹⁾؛ «لازم به ذکر است بر فرض این که اصل چنین موضوعی صحّت داشته باشد، جنگیدن با مدعیان نبوت (که مسئله بسیار مهمی است) چیزی نیست که نیاز به اذن خلیفه غاصب داشته باشد؛ بلکه به عکس، هم امت و هم غاصب حقّ خلافت موظفند که به فرمان امام معصوم با این مدعیان مبارزه کنند، مضافاً بر این که این مسئله بر خود امام علیه السلام نیز فرض می باشد.»⁽²⁾ لذا بر خلاف ادعای مطرح شده درباره همراهی دائمی امام علیه السلام با ابوبکر باید اذعان کرد: «روابط امام علیه السلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.»⁽³⁾

ص: 127

-
- 1- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 225 .
 - 2- عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفاء، ص 85.
 - 3- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 16 .

در ارتباط با همکاری امام علیه السلام با خلیفه دوم می توان گفت: «خلیفه دوم نیز از سرپیچی امام علیه السلام از فرمان وی گله مند بود، و چه بسا کسانی را واسطه می ساخت تا امام علیه السلام را به همکاری با حکومت وا دارند؛ اما امیرمؤمنان جز به مصلحت اسلام نمی اندیشید و در صورت نیاز، از ارائه نظرهای کارشناسانه دریغ نمی ورزید، ولی همچنان در خواست خلفا را برای همکاری همه جانبه با آنان، نادیده می گرفت.» (1) سند الف) «البته این چنین نبود که همواره امام علیه السلام مسئولیتهای محوله خلفا را بپذیرد، چنانچه در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام علیه السلام خواست به همراه ایشان حرکت کند؛ ولی امام علیه السلام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت: من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید؛ ولی نپذیرفت... سند ب) همچنین در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک نمودند... خلیفه از امام علیه السلام خواست که به عنوان فرمانده جنگ به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام علیه السلام نپذیرفت.» (2) از این رو خلیفه سعدبن ابی وقاص را اعزام کرد. (3)

ص: 128

-
- 1- حسن یوسفیان: مقاله «امام علی علیه السلام و مخالفان»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 6، ص 216.
 - 2- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 227؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 78-79 و به نقل از: فتوح البلدان بلاذری، ص 264.
 - 3- مسعودی نیز در کتاب «مروج الذهب» (ج 2، ص 309 310) بر این مطلب تصریح کرده است که عثمان واسطه این مذاکره شد و حضرت امیر علیه السلام این فرماندهی را خوش نداشت و رد کرد.

متأسفانه با وجود آنکه به صراحت در این موارد به صراحت ذکر شده است که امام علیه السلام از همراهی خلیفه در سفر شام و قبول فرماندهی جنگ خودداری ورزیده اند؛ باز هم شاهد این گونه ادعاها هستیم: «بدین ترتیب علی (ع) همواره! در کنار عمر بود.»! (1) «هنگامی که عمر از حضرت علی (ع) خواست که شخصاً فرماندهی لشکر مسلمانان را برای فتح ایران در اختیار بگیرد، امام می پذیرد.»! (2) دقت و تأمل در این موارد که حاکی از «عدم قبول همراهی و مسئولیت پذیری» همیشگی است، هر پژوهشگر و محقق را در این اندیشه فرو می برد که وقتی آن حضرت علیه السلام همواره و بدون هیچ قید و شرطی در صدد همکاری با نظام خلافت نبوده اند، پس حتماً همکاری مسئولیت پذیری ایشان به انتخاب و صلاح دید خود امام علیه السلام بستگی داشته و در واقع مقید به ضوابطی بوده است؛ به گونه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام اهداف و مقاصد معینی را در قبول یا رد این موارد تعقیب می نموده اند.

لذا در مرحله نخست، این اسناد تاریخی در مرحله نخست بر این تصوّر خطّ بطلان میکشد که آن حضرت علیه السلام «همواره» به همکاری و همراهی با نظام خلافت پرداخته اند؛ و در مرحله دوم نشان می دهد که آن حضرت علیه السلام در مواردی نیز دست ردّ به سینه حاکمان زده و از همکاری با آنان در پاره ای امور دولتی و نظامی «خودداری» ورزیده اند.

ص: 129

-
- 1- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینۀ تاریخ (چاپ اوّل 1379)، ص 43.
 - 2- محمّد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184 بهمن 80، ص 35.

عملکرد آن حضرت علیه السلام در قبول یا رد همکاری با حکومت، برگرفته از نگرش خاص و ویژه ای بوده است که درک آن می تواند ما را به کشف تفسیر صحیح از این نوع ارتباط با خلفا رهنمون گرداند.

درک این بینش امیرالمؤمنین علیه السلام به ما کمک خواهد کرد تا هدف و انگیزه خلفا از اعطای این پست ها و مسئولیت ها را در یافته، در نهایت با دست یابی به انگیزه طرفین این همکاری ها، به تحلیل جامعی از این مناسبات برسیم.

در واقع پس از اثبات این نکته که امام علیه السلام از اقدام به پذیرش بی قید و شرط هرگونه همکاری با نظام خلافت خودداری می نمودند و تنها تحت شرایط ویژه ای اقدام به قبول مسئولیت می فرمودند، این دو سؤال جدی مطرح می شود که: اولاً: هدف و انگیزه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام همکاری با خلفا یا استتکاف از قبول آن، چه بوده است؟ ثانیاً: خلفا براساس چه سیاستی به دعوت آن حضرت علیه السلام جهت تصدی برخی پست های دولتی یا نظامی اقدام می نمودند؟ در ادامه این گفتار به سؤالات فوق پاسخ خواهیم داد.

اشاره

«بررسی برخوردهای امام علیه السلام با خلفا نشان می دهد، حضرت در مواردی که همکاری با آنها به نفع جامعه اسلامی و پیشبرد اسلام بود، با آنها همکاری می نمود؛ ولی در مواردی که یاری دادن آنها سبب تأیید شخص خلفا به حساب می آمد، خود را کنار میکشید و بدین وسیله اعتراض خود را اعلام می کرد؛ مخصوصاً در اوایل حکومت ابابکر که آغاز انحراف رهبری از مسیر خود می باشد و دوران اصطکاک حضرت با آنهاست، کمتر حضرت را در بین همکاران حکومت می بینیم.» (1) «البته در این مرحله هم او از پذیرفتن هر نوع منصبی که به تحکیم و تثبیت و یا تأیید حاکمیت انحرافی بیانجامد احتراز می کرد.

ص: 131

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، من 225.

اما با وجود این در مواردی که از وی درخواست می شده و مصححت اسلام اقتضا میکرد، از همکاری با خلیفه ابانداشت.» (1) «این همکاری بدین صورت موجود بود، چرا که تحت آن شرایط خاص اجتماعی - سیاسی که اسلام با آن روبرو بود، علی علیه السلام این نکته را مورد توجه قرار می داد که همبستگی و امنیت جامعه در گرو همکاری او با گروههای مخالف است، وی واقعیتهای موجود زمان را درک می کرد و آنچه را برای بقای اسلام ضروری بود، پذیرفت؛ هر چند برای شخص او بسیار تلخ بود ولی همان طور که تذکر دادیم این باعث نشد که مؤید کلیه اعمال حاکمیت موجود باشد و عدم شایستگی آنها در زمینه خلافت را بدست فراموشی بسپارد.

آنها هم از این موضعگیری علی علیه السلام بخوبی مطلع بودند.» (2) «این نکته را باید افزود که برای او نمی توانست قابل قبول باشد که از سوی همان کسانی که حق جانشینی او را به خود اختصاص داده اند، به مأموریتهای چنین گمارده شود.» (3) «به هر روی زندگی منزویانه امام علیه السلام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام علیه السلام و هم خلفا می دانستند که نمی توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.» (4)

ص: 132

-
- 1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام ما در قبال مخالفین، ص 50 .
 - 2- همان منبع، ص 51 .
 - 3- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 104 .
 - 4- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 60.

«کمترین تردیدی وجود ندارد که امام علیه السّلام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی و محدودتر از آن در مسائل سیاسی در کار بوده، حضور جدّی در صحنه سیاست نداشته است.

به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی علیه السّلام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده دار بوده ده است.» [\(1\)](#)

ص: 133

1- همان منبع، ص 61.

هدف خلفا از ارائه مسئولیت های حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟

براساس آن چه بیان شد می توان سیاست خلفا در اعطای این گونه مسئولیت ها به امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین ترسیم کرد: «برای آنان خیلی بهتر بود که مردم علی علیه السلام را به عنوان یک فرمانده نظامی تحت امر حکومت بشناسند، تا اینکه رقیبی توانا و قدرتمند که با گفته های رسول خدا صلی الله علیه وآله با آنان مواجه و استدلال می کند.» (1) «آیا می توان پذیرفت که خلیفه ای که خالد بن سعید بن عاص را از فرماندهی سپاه عزل کرد به این خاطر که او به علی علیه السلام تمایل دارد، می خواهد که علی علیه السلام در این پست فرمانده باشد؟! مگر اینکه بگوییم: آنها برنامه ای داشتند که فرماندهی سپاه را به

ص: 134

1- سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص 199.

علی علیه السلام پیشنهاد کنند، اگر پذیرفت، در حکم تأیید خلافت آنان است، و پس از آن وی را عزل نمایند و به مردم بگویند که علی علیه السلام کفایت این مقام را نداشت و در هر دو حال برنده خواهند بود.» (1) همچنین نظام خلافت سعی داشت تا از این طریق علاوه بر جلب نظر طرفداران امیر المؤمنین علیه السلام، صدای معترضین به غصب خلافت را توسط خود آن حضرت علیه السلام از خاموش سازد؛ برای نمونه: «قبایل کنده، از جمله حضرموت، از حامیان علی علیه السلام بودند و آنان از اینکه خلافت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله منحرف شده است، دست به اعتراض و عصیان زدند.

به نظر می رسد دستگاه خلافت و به ویژه ابوبکر، در این پیشنهاد و اقدام به تلاش برای فرستادن علی علیه السلام به جنگ با آنها _ می کوشیدند تا نظر این قبایل را جلب کنند و از نام علی علیه السلام و حضور او در دستگاه خلافت، جهت آرام ساختن عصیان آنان استفاده کنند.» (2) در مجموع می توان گفت: «خلیفه در تلاش بود تا علی علیه السلام را در این مسأله وارد سازد و بدین مناسبت با عمر مشورت کرد... عمر ضمن تأیید نظر خلیفه در مورد فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام، بیم و نگرانی خود را از این عمل چنین بیان کرد که علی در این کار بسیار محتاط

ص: 135

1- همان منبع، ص 199؛ به نقل از شیخ علی احمدی میانجی.

2- اصغر قائدان، تحلیلی بر مواقع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 102.

است (در برخورد با مرتدان، بی میل است) و اگر او به جنگ این عده رغبت نکند، در اسلام توقّفی پدید می آید که هیچ احدی رغبت نبرد و جنگ با ایشان را نخواهد کرد... این گفت و گو علاوه بر اینکه بیانگر ترس عمر از عدم به رسمیت شناختن جنگ با مرتدان از سوی علی علیه السّلام است، نمایانگر جایگاه فکری و معنوی علی علیه السّلام در میان امت اسلامی است که اگر او این نبرد را به رسمیت نشناخته و تأیید نکند، هرگز کسی حاضر به شرکت در این نبرد نخواهد شد؛ لذا با توجه به همین ترس و نگرانی است که ابوبکر در برخورد با علی علیه السّلام در این مورد، بسیار محتاطانه وارد عمل شده است.» (1) «البته عمر ترس دیگری نیز داشت و نمی خواست که در حضر موت یمن جبهه دیگری علیه خلافت گشوده شود.

اگر چه علی علیه السّلام به جنگ آنها نمی رفت، ولی دستگاه خلافت حتی قبل از خواستن رأی علی علیه السّلام از این مسأله ترسیده، عکرمه را فرستادند.» (2) از این رو می توان گفت: خلفا نیز در هر شرایطی مایل به اعطای پست و مقام های حکومتی به حضرت امیر علیه السّلام نبودند و این عدم تمایل به همکاری مستمر، متقابل بوده است.

ص: 136

1- همان منبع، ص 102 .

2- همان منبع، ص 102، پاورقی 3

عبارت دیگر، تمام سعی خلفا در این بود که از این گونه موقعیت ها تنها جهت تثبیت پایه های حکومت خود بهره ببرند؛ در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام در همکاری های خود مسیری مخالف این اهداف را می پیمودند.

به هر حال این گونه تلاش ها پس از اقدام خلفا به کشورگشایی نیز همچنان ادامه یافت، چراکه: «خلیفه و یارانش در این برهه حساس نمی توانست از نیروی کارآمدی همچون او بی نیاز و غافل باشد.

نقش تعیین کننده او [حضرت علی علیه السلام] در جنگهای دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله... از او یک مرد جنگی تمام عیار و بلامنازع ساخته بود که این نکته برای بسیاری از کسانی که او را می شناختند و شجاعت های وی را از نزدیک ملاحظه کرده بودند، مسأله کم اهمیتی نبود.

خلیفه و یارانش نیز از کسانی نبودند که به این امر واقف نباشند و یا نسبت به آن بی تفاوتی گزینند.

از یک طرف دیگر، عدم شرکت او در فتوحات و انزوای وی می توانست در جامعه سؤال انگیز باشد... لذا خلیفه و یارانش می کوشیدند با ورود و شرکت دادن علی علیه السلام در فتوحات، از یک طرف میدانی برای طرح چنین ابهامی فراهم نساخته و از طرف دیگر، با ورود او به عرصه فتوحات، اعتبار و مشروعیت چنین اقدامی را در اذهان بسیاری از هواخواهان وی و به ویژه بنی هاشم مستحکم سازند.» (1)

ص: 137

علی بن ابی طالب علیه السلام در قبال فتوحات این دوران، تنها همان موضعی را اتخاذ کرد که در دوران خلیفه اول در پیش گرفته بود... خلیفه نمی توانست از راهنماییها و همکاریهای او در این زمینه غافل باشد. او که... می دانست علی علیه السلام به طور مستقیم حاضر به همکاری و شرکت در فتوحات نیست، لاقلاً در تلاش بود تا از مشاورت وی بهره بگیرد و علی علیه السلام نیز از آنجا که نسبت به سرنوشت مسلمانان و اسلام نمی توانست بی تفاوت باشد، تنها در قالب مشورت و ارائه نظرات خویش، آنان را یاری می رسانده است... به نظر می رسد علی علیه السلام اکراه داشته است تا به طور مستقیم در این خصوص مسؤلیتی بپذیرد، که ناخودآگاه با این اقدام مؤید خلفا باشد.» (1) همان گونه که ملاحظه می شود سعی دستگاه خلافت بر آن بود تا به هر طریقی، از ارتباط امام علیه السلام با حکومت بهره بگیرد.

حال که همکاری مستقیم امکان پذیر نبود، خلیفه ایجاد یک ارتباط غیر مستقیم (از طریق مشاوره) را دنبال می کرد .

او قبل از این، در زمان خلافت ابوبکر هم این پیشنهاد را مطرح ساخته بود. آن گاه که ابوبکر درباره فرماندهی سپاهیان جهت جنگ با اشعث بن قیس، با عمر مشورت کرد؛ عمر پس از ابراز نگرانی خود مبنی بر امکان عدم مسؤلیت پذیری امیر المؤمنین علیه السلام و برشمردن آثار سوء آن برای دستگاه خلافت، به ابوبکر پیشنهاد داد:

ص: 138

«نظر من این است که علی علیه السلام را در کنارت در مدینه نگهداری؛ چه از او بی نیاز نیستی و لازم است در امور مملکت با وی مشورت کنی.» (1) به راستی، خلیفه چه نیازی به مشورت با امام علیه السلام و همراهی با ایشان داشت؟

چرا عمر نسبت به رعایت آن به خلیفه تذکر می داد؟ پاسخ این سؤال را از نگرانی های عمر نسبت به ردّ پیشنهاد فرماندهی سپاه از طرف امیر المؤمنین علیه السلام می توان دریافت، آن گاه که گفت: «می ترسم علی از جنگ با این قوم خودداری کند و با آنان جهاد نکند که اگر چنین کرد، هیچ کس به طرف آنان حرکت نخواهد نمود، مگر از روی اکراه و اجبار» (2) حال باید پرسید: چگونه می توان جهت القای حُسن روابط میان امام علیه السلام و خلفا و نیز اثبات فعال بودن مقام ولایت در زمان حکومت آن دو، ادعا کرد که: «خلیفه اول با اینکه در میدانهای جنگ نیاز فراوان به شجاعت و دلاوریهای وی داشت، همواره در مدینه منوره پایتخت دولت جدید! از رأی و حکمت و علم و حسن بصیرت آن حضرت در امور استفاده می کرد.» (3)

ص: 139

1- سیّد جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی اتر زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص 199؛ به نقل از فتوح ابن اعثم، ج 1، ص

72

2- همان منبع، ص 199؛ به نقل از: فتوح ابن اعثم، ج 1، ص 72

3- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای اعدام متّین، ج 4، ص 17

اشاره

پس از این بررسی ها، تنها موردی که نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، این ادعا است که: «حضرت علی در طول دوران خلافت حضرت عمر به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می شده است و اداره امور را به دست می گرفته است.»⁽¹⁾ پاسخ به این شبهه را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف) تحلیل مسئولیت پذیری حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

براساس منابع اهل سنت، علی بن ابی طالب علیه السلام در طول خلافت عمر بن خطاب، سه بار به جانشینی وی در مدینه و اداره این شهر منصوب شده است... البته به نظر نمی رسد که علی علیه السلام با توجه به اینکه خلیفه را غاصب حق خویش می دانسته و در همه جا بارها افضلیت و حقانیت خویش را بر خلافت تأکید

ص: 140

1- محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 110.

داشته، پذیرفته باشد تا از سوی همان کسی که حقّ او را گرفته، به جانشینی وی در ادارهٔ مدینه بپردازد.

باید قدری در این گونه روایات احتیاط کرد. مورخان شیعه نیز این مسأله را نقل نکرده اند... البته بیشتر به نظر می رسد جانشینی علی علیه السلام در این دوران، جانشینی قضایی و فتوایی و نه سیاسی و حکومتی بوده...» (1) «کتاب های شیعه، این جانشینی علی علیه السلام را چندان تأیید نمی کنند.

به نظر می رسد که امام علی علیه السلام در زمان حکمرانی عمر فقط عهده دار امور قضایی و رسیدگی به مشکلات مردم بوده است و هرگز منصب سیاسی و حکومتی را بر عهده نگرفته است.» (2) «اساساً سؤال این است که چرا باید امام علی علیه السلام جانشینی خلیفه دوم را پذیرفته باشد، مگر نه این است که حضرت برای اصل مسئلهٔ خلافت و حاکمیت وی مشروعیتی قائل نبوده است، پس چرا باید چنین عنوانی را از ناحیه عمر پذیرفته باشد؟ پاسخی که می توان داد این است که اگر چنانچه نقل طبری و ابن اثیر با عقاید شیعه سازگار باشد، همانگونه که اصل مسئله خلافت عمر از دیدگاه حضرت مشروعیت ندارد، پستهای حساس و کلیدی که به افراد واگذار می کند نیز به طریق اولی مشروعیت نخواهد داشت.

ص: 141

1- اصغر قانطان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 123_124 .

2- یوسف غامی: پس از غروب، ص 282 .

پس بنابراین پذیرش چنین مسئولیت‌هایی در واقع زمینه را برای واگذاری آن به افراد غیر صاحب صلاحیت مسدود خواهد کرد، زیرا در صورتی که مناصب به غیر اهلش واگذار شود اقدامی خلاف موازین الهی و ارزشی اسلام صورت گرفته است و علی علیه السلام نیک می‌داند در جایی که قدرت دارد و می‌تواند جلوی چنین خلاف‌هایی را بگیرد، باید چنین کند؛ پس حضرت علیه السلام کسی نیست که موارد مخالفت با شرع را مشاهده کند و آرام بنشیند.» (1)

بخش ب) تحلیل مسئولیت سپاری به حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

«در این دوره علی علیه السلام همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود.

وی همان‌طور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده نگرفت، در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران نپذیرفت.

تنها مورد استثناء در این باره این بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و پیروزی با خود برد، علی علیه السلام مسئولیت اداره مدینه را عهده دار شد.

البته شایان ذکر است که عمر به شدت با خروج بنی هاشم از مدینه مخالفت به عمل می‌آورد تا بدین ترتیب یا از نفوذ آنها در مناطق دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می‌کرد جلوگیری کند.» (2)

ص: 142

1- عبدالله خاتقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفاء، ص 101.

2- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 54.

با تمام این احوال باید از عملکردهای خلیفهٔ دوم تعجب کرد که چگونه از یکسو_ بنابر نقل های اهل سنت _ امیر المؤمنین علیه السلام را در سه نوبت به عنوان جانشین خود در مدینه قرار می دهد و از سویی دیگر در جریان شورای شش نفره، جایگاه ارزشمندی را برای ایشان تعیین نمی کند؟! به راستی سیاست خلیفهٔ دوم در واگذاری این گونه مسئولیت ها به حضرت امیر علیه السلام چه بود؟ در پایان برای درک عمیق تر از نوع روابط حکومتی خلفا با آن حضرت علیه السلام به یک سند تاریخی دیگر اشاره می کنیم:

«چون محمد فرزند ابوبکر در پی نامه ای، معاویه را به نافرمانی از امام علی علیه السلام سخت نکوهش کرد، معاویه در پاسخ به وی نامه ای نگاشت که به صراحت در آن میگوید آنچه او پیش گرفته است به پیروی از دوزمامدار نخست بوده است.

معاویه می نویسد... هرگز این دو نفر او را در کارهای خود شرکت نمی دادند و در امور محرمانه، وی را آگاه نمی کردند...» (1) از این نامه می توان به روشنی دریافت که خلفا هرگز خواستار همکاری و مشورت با امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند و در مواردی هم که اقدام به برقراری این گونه مناسبات می نمودند، اهداف و اغراض خاصی را در نظر می پروراندند که (بر خلاف انگیزه های امام علیه السلام در قبول این همکاری ها) هرگز در جهت حفظ اسلام و وحدت اسلامی نبود.

ص: 143

1- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 136_137؛ به نقل از: مروج الذهب، ج 3، ص 21-22؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 31. ص 397_393.

در حالی که ادعا شده است: «روابط متقابل! علی (ع) و خلفای ثلاثه و سیره و روش آنها! در جهت حفظ بیضه اسلام و وحدت اسلامی بود.» (1) سعی ما در این بررسی ها بر آن بود که اهداف و انگیزه های امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا را در خصوص همکاری های نظامی - دولتی آن حضرت علیه السلام با حکومت وقت تبیین و تشریح کنیم؛ تا خواننده گرامی ملاحظه نماید که بین مصلحت سنجی های طرفین این مناسبات، چه اختلافات ریشه ای و ماهوی ای وجود دارد؛ به گونه ای که هرگز نمی توان با استناد به دیدگاه های حضرت امیر علیه السلام و جهت گیری های آن حضرت علیه السلام در این قبیل موارد، از توجه به سیاست بازی های خلفا غفلت نمود و اظهار داشت: «تا دوران روی کار آمدن معاویه... با درایت و صبر و تحمّل وصی و جانشین رسول خدا(ص)، یعنی امام علی(ع) و مودّت و دوستی و مشورت و همکاری متقابل! آن حضرت و خلفای سه گانه قبل از ایشان، روابط و مناسبات میان مسلمین، علیرغم انتقادات و ایراد و اشکالهایی که... از طرف امام علی (ع) ابراز می شد، بر مبنای دیانت و اخلاق و تعهد اسلامی بود.» (2) آری! دیانت، اخلاق، تعهد اسلامی و تلاش جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین، انگیزه های همکاری های محدود و کنترل شده امام علیه السلام با خلفا را تشکیل می دادند، اما آیا مبنای درخواست های حکومت و پیشنهادهای آنها به امیر المؤمنین علیه السلام نیز بر همین امور استوار بود؟

ص: 144

1- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 120

2- همو: استراتژی وحدت، ج 1، ص 120 .

توزق صفحات تاریخ حکایت گر آن است که: «حکومت انتظار داشت که امام علیه السلام، همان طور که بیعت کرده، (1) دست از ادعای حقیقت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد.

امام علیه السلام به این درخواست رارد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می کرد.

این سیاست می توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بیانجامد. (2) همچنین: «از انتقادهای امام علیه السلام بر خلفا آن است که آنها سعی در خرد کردن شخصیت و منزلت حضرت داشتند؛ شخصیتی که در زمان پیامبر صلی الله علی وآله و بعد از ایشان بالاترین منزلت را نزد مسلمین

داشت.» (3) حال با این وصف چطور می توان ادعا نمود: «آن چه این نگارنده ادعا و اثبات می کند این است که روابط حضرت علی (ع) و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»! (4) برخی نمونه های سیاست تحقیر امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت اند از:

ص: 145

-
- 1- [در باره بیعت، ر.ک: علی لباف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل یکم.] مؤلف کتاب «پس از غروب» می نویسد: «هر چند بیعت علی بن ابی طالب علیه السلام با ابوبکر در بسیج الشکر علیه شورشیان مؤثر بود، نباید از نظر دور داشت که انگیزه حکومت ابوبکر در نبرد با شورشیان مورد تأیید حضرت نبود» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص 171)
 - 2- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 53.
 - 3- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 105 _ 106 .
 - 4- محمد جواد حجّتی کرمانی، روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 8 خرداد 1381.

«عمر برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می کرد.»

این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر بگوید.» (1) «عمر در زمانی که شش نفر را برگزید، هر یک از آنان را متهم به صفتی کرد.»

در این میان، صفتی به امام علیه السلام نسبت داد که بی اندازه بی پایه بود و در عین حال خرد کننده. عمر امام علیه السلام را متهم کرد که فرد شوخی است.» (2) در مجموع می توان گفت: «شیخین او را از چشم مردم ساقط کرده و حرمت او را در میان مردم شکسته بودند.» (3) «جندب بن عبدالله می گوید: زمانی پس از بیعت با عثمان به عراق رفتم، در آنجا برای مردم فضایل علی علیه السلام را نقل می کردم.

بهترین پاسخی که از مردم می شنیدم این بود که این حرفها را کنار بگذار، به چیزی فکر کن که نفعی برایت داشته باشد.

من می گفتم: این مطالب، چیزهایی است که برای هر دوی ما سودمند است، اما طرف برمی خاست و می رفت.» (4) «درست به دلیل همین فراموشی امام علی السلام در جامعه مسلمانان بود که آن حضرت در دوره خلافت، می کوشید تا از هر فرصتی برای معرفی خود و تلاشهایش برای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مردم سخن بگوید.» (5)

ص: 146

1- علامه عسکری: سقیفه، ص 73

2- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 14 .

3- همان منبع، ص 15 .

4- همان منبع، ص 14 _ 15.

5- همان منبع، ص 16 .

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

همان طور که می دانید یکی از وقایع تاریخی که در ابعاد گوناگون مورد توجه برخی از نظریه پردازان وحدت اسلامی قرار گرفته، فتوحات اسلامی در عصر خلفا (به ویژه فتوحات خلیفه دوم) می باشد.

چنانچه اظهار شده: «متأسفانه یکی از اشکالات ما این است که اصلاً برای فتوحات اسلامی ارزش قائل نیستیم... ببینید علی چقدر از این جنگها حمایت می کرد.»⁽¹⁾ جهت بررسی این ادعا شما را به مطالعه تحلیل های استاد ارجمند علامه جعفر مرتضی عاملی در ترجمه کتاب او به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم)، صفحات

ص: 147

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 110 بهار و تابستان 80، ص 34.

170_200 دعوت می نمایم که در اصل، جهت نقض شبهه شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات دوران خلفا تدوین یافته است. (1) اما آنچه در این بخش متذکر می گردیم، بررسی و نقد مستند ساختن این قبیل فتوحات به همیاری و همکاری امیر المؤمنین علیه السلام و یارانش در امور حکومتی خلفا است که همانند اصل شبهه مشارکت، سعی در یکی ساختن اهداف و انگیزه های طرفین این مناسبات دارد؛ چنانچه ابراز شده: مسالمت «اگر این وحدت و آرامش از ناحیه آن حضرت حفظ نمی شد و آن رفق و مسالمت تفاهم و همسازگری و همیاری و همکاری در امور مسلمین میان خلفای راشدین نبود، محال بود آن همه فتوحات در مدتی بسیار کوتاه نصیب مسلمانان گردد.» (2) در حالی که نباید از خاطر بُرد که در تمام این گونه امور، میان انگیزه های امیر المؤمنین علیه السلام و سیاستهای نظام خلافت شکافی عمیق وجود دارد که همگون دانستن و متقابل تلقی کردن آنها، یکی از آشکارترین خطاها در تحلیل و تفسیر مواضع امام علی علیه السلام می باشد.

«ما عقیده داریم که پیشوایان حق، شرکت در این فتوحات و حتی خود آن را به مصلحت اسلام و مسلمانان نمی دیدند... ائمه _ بدون شک _ میل داشتند که دامنه نفوذ اسلام گسترش یابد و اسلام در سراسر گیتی منتشر شود، اما آنطور که نصوص تاریخی بیان میکند، راه و روشی را که خلفا برای انجام آن در

ص: 148

-
- 1- همانند این ادعا که: «فرزند برومندش امام مجتبی علیه السلام را نیز در زمره فرماندهان ارتش اسلام به مناطق جنگی اعزام می فرمود.»! (زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص 88)
 - 2- سید احمد موقّعی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 137.

پیش گرفته بودند، اشتباه و خطرناک می دانستند.» (1) «بر این اساس اگر هم ما اصل فتوحات و عملیات نظامی خلفا را بپذیریم، این واقعیت را نمی توانیم انکار کنیم که بسیاری از شیوه های کارگزاران خلفا نه تنها با اصول اخلاقی جنگاوران غیرتمند مسلمان زمان رسول الله صلی الله علیه وآله منطبق نبوده است، بلکه در برخی موارد نیز مغایرت داشته است، لذا با این وضع، موضع امام علی علیه السلام و به تبع آن حسنین علیهما السلام در برابر این فتوحات مشخص است.... پر واضح است که وقتی امام علی و حسنین علیهم السلام، اصل مسئله خلافت خلفا را قبول نداشته باشند، بطریق اولی، سیاست و حکومت و جنگهای آنان را هم قبول نخواهد داشت.» (2) لذا هر چند آنان می خواستند علی علیه السلام با آنها همراه باشد، خود حضرت از آن امتناع می ورزید.» (3) بنابراین نه تنها هیچ اقدام ابتدایی درباره فتوحات از جانب آن حضرت علیه السلام صورت نپذیرفت؛ بلکه، «ما در منابع تاریخی شیعه موردی را سراغ نداریم که حاکی از حضور عینی و فیزیکی امام علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام در فتوحات

ص: 149

-
- 1- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص 193_194 .
 - 2- عبدالله خانقلی همدانی: سیاست الهام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص 58_59.
 - 3- سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص 197 .

خلفا باشد، بلکه در تاریخ اهل سنت نیز نقلی که بیانگر شرکت مستقیم امام علی علیه السلام در جنگهای خلفا باشد، نیست.» (1) «ما ضمن اینکه حضور آن بزرگواران در فتوحات خلفا را انکار می کنیم، حداکثر نقشی که برای ایشان قائلیم، نقش مشاورانه آنان است (آن هم بدان دلیل که درصد اشتباه خلفا و یارانشان را کاهش داده باشند) و معتقدیم ابداً قولی و یا فعلی از ناحیه ایشان صادر نشده است که مؤید سیاست و حکومتشان باشد.» (2) هر چند که ادعا شده: «پر واضح است که اگر حضرت علی نسبت به حضرت عمر سوءنیتی می داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود میدانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود می شد و برای از بین بردن غاصب حق خود... او را راهنمایی می کرد که شخصاً به میدان نبرد برود و در آن جا کشته شود.»! (3) « یکی از روشن ترین دلایل اخلاص و صداقت علی با ابوبکر... و حمایت از خلافت!... موضع او در مورد خروج ابوبکر... و به عهده گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود... اگر حضرت علی خدای ناکرده از حضرت

ابوبکر دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود یا از در تقیه وارد شده بود، این یک فرصت طلایی بود که به نفع وی می انجامید و نباید از رفتن او به میدان نبرد ممانعت می کرد.»! (4)

ص: 150

-
- 1- عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفاء ص 124 .
 - 2- همان منبع، ص 130 .
 - 3- عبدالقادر دهقان سراوانی؛ مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 7 .
 - 4- همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 15، پاییز 82، ص 11 و ص 12 .

از این رو می توان گفت: تنها زمانی که خلفا آغاز به کشورگشایی کردند و در ضمن این لشکرکشی های نظامی، حوادثی پیش آمده که دخالت امیر المؤمنین علیه السلام_ آن هم تنها در حدّ مشاوره_ مانع قتل و غارت بیشتر و یا حافظ اساس اسلام و مسلمین بود، شاهد انجام اقداماتی از جانب آن حضرت علیه السلام می باشیم؛ در حالی که انگیزه خلفا از این فتوحات و تلاش آنها برای جلب نظر امام علیه السلام به آن، با انگیزه های آن حضرت علیه السلام کاملاً متفاوت می باشد.

در این جا به یکی از این اهداف سیاسی اشاره می کنیم: «راه اندازی جبهه های جنگ با نام جهاد در راه خدا، بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی و مخالفت های اصولی بود.

در آن موقعیت اگر کسی می خواست برای ارجمندترین حقّ پایمال شده خود، دادخواهی کند، هر چند شریف ترین مردم باشد، فردی دنیا دوست یا ریاست طلب معرفی می شد.

بنابراین، آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان برای نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت شناخته می شد.» (1)

ص: 151

1- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 393_294.

آیا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

یکی دیگر از شبیهاتی که در استمرار تحلیل های ناسره از مشارکت و همکاری های امیر المؤمنین علیه السلام با خلفا و شرکت ایشان در امور حکومتی مطرح می باشد، همانند سازی میان عملکرد صحابه و یاران خاص امام علیه السلام با مواضع خود آن حضرت علیه السلام در ارتباط با خلفا می باشد؛ به گونه ای که در نهایت، این بزرگان را تحت فرمان خلیفه قرار می دهد؛ چنانچه ابراز شده: «صحابه و یاران خاص علی (ع) در این خصوص در رفتار و گفتار از مولای خود پیروی می کردند، و مانند او با خلفای پیش از او چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن رفتار می کردند. از سوی خلیفه دوم، سلمان فارسی به استانداری ملاین و عمار یاسر به حکومت کوفه و دیگران به فرمان خلیفه! به میدان های جنگ می روند...»⁽¹⁾

ص: 152

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره 19 (ج 2)، تابستان 80، ص 24_25.

جهت آشنایی با دلایل شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا، شما را به مطالعه بررسی و تحلیل های استاد ارجمند سید جعفر مرتضی عاملی، مندرج در ترجمه کتاب وی به نام سلمان فارسی» (چاپ جدید (1) ، صفحات 67-76) دعوت نموده و در این بخش تنها به ذکر برخی نکات دیگر اکتفا می کنیم.

نکته اول اینکه تمام تحلیل هایی که در خصوص انگیزه امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به قبول این مشارکت ها به اثبات رسید، عیناً برای یاران آن حضرت علیه السلام نیز صادق است؛ یعنی حضور غیر رسمی و محتاطانه در صحنه به جهت حفظ دین؛ با این تفاوت که: «علی علیه السلام در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچ یک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.

زیرا قبول یکی از این پست ها به معنی صرفنظر کردن او از حق مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است.

اما در عین حال که خود پستی نمی پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی گشت، زیرا قبول آنها صرفاً همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی شود.» (2)

ص: 153

1- این کتاب در سال پ1382 توسط شرکت چاپ و نشر بین الملل تجدید چاپ شده است.

2- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 20_21 .

«نکته مهم دیگری که در این مبحث باید بدان پرداخت، عدم تمایل دستگاه خلافت برای بهره‌گیری تام از یاران و پیروان علی علیه السلام در مسائل حکومتی جز در موارد معدود است.

در این دوران، از یاران علی علیه السلام از صحابه بزرگ _ در کارهای سیاسی و حکومتی کمتر بهره گرفته شده است.

خلیفه اول علت و انگیزه این عمل را اغلب به کار نیالودن آنان ذکر کرده است... خلیفه دوم نیز انگیزه خود از عدم استفاده از یاران علی علیه السلام و اصحاب خاص پیامبر را جلوگیری از خروج صحابه از مدینه ذکر میکرد... شاید خلیفه از این موضوع نگرانی و هراس داشته که ایشان از مدینه خارج شده، کم کم محور مستقلی شوند، آن گاه تسلط بر آنان دیگر ممکن نباشد و بدیهی است، این امر می توانست در دسر فراوانی برای خلیفه فراهم آورد.» (1) همچنین «در دوره هر سه زمامدار، هیچ یک از بنی هاشم به کاری گماشته نشد.» (2) بنابراین زمانی می توان در این گونه موارد، از همکاری متقابل سخن گفت که تمایل به تشریک مساعی در هر دو طرف مشاهده گردد.

در غیر این صورت، باید به دنبال کشف سیاستهای پنهان خلفا در این قبیل موارد بود.

«ابن شهر آشوب در اینباره می گوید: عمر، سلمان را به عنوان

ص: 154

1- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 118.

2- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 282

امیر به مدائن فرستاد. هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهد.

اما سلمان پیش از اجازه گرفتن از امیر المؤمنین علی علیه السلام آن را نپذیرفت.

او به مدائن رفت و تا زمانی که در قید حیات بود، در آنجا ماند.

در عبایی هیزم جمع می کرد که نصف آن زیر اندازش بود و نصف دیگر روانداز او.» (1)

با توجه به این نوع عملکرد فریبنده و سیاسی دستگاه حکومت می توان گفت: «در مورد اینکه بعضی از بزرگان و مخلصین صحابه در این فتوحات شرکت داشته اند باید متذکر شد که ظاهراً از حقیقت امر غافل بوده اند و منظورشان خدمت به دین خدا و یاری اسلام و مسلمین بوده است و از طرفی آن طور که بر می آید، از نظر پیشوایان معصوم درباره این فتوحات بی اطلاع بوده اند، زیرا همان طور که دیدیم آشکارا تلاش می شد تا مردم نظر علی علیه السلام را در این باره ندانند و چه بسا که هیأت حاکمه آنان را با اعمال فشار در چنین کارهای مهمی اعزام می کردند.» (2) همچنین: «لازم به ذکر است که حضور یاران و پیروان علی علیه السلام در فتوحات، نه به منزله تأیید حکومت و خلافت، بلکه به علت

ص: 155

1- سید جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص 85؛ به نقل از: الدرجات الرقیعه، ص 215.

2- همان منبع، ص 200.

تمایل و علاقه آنان جهت گسترش و اعتلای اسلام در خارج از مرزها است.

ایشان، خالصانه، نه برای سرازیر ساختن غنایم و به دست آوردن زمینها و اقطاعات (1)، بلکه تنها برای رضای خدا و اعتلای اسلام، در این فتوحات شرکت جستند.» (2) «تردید نیست که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش در هیچ یک از این کشورگشایی ها شرکت نجسته اند و مردم نیز می دانستند که با توجه به سابقه دلاوری و شهامت آن جناب، این سیاست نه به دلیل انزوا و بی تفاوتی ایشان پیش گرفته شده است و نه به موجب ترس از مرگ.

تنها علت آن بود که وی نمی خواست خود را در خدمت کسانی قرار دهد که آنان را غصب کننده حق خود می دانست.

این همکاری، دور از شأن او و تأیید کننده سیاست خلیفه و نامود می شد و به رفتار خلیفه و سپاهیان در این جنگها اعتبار و مشروعیت می بخشید.

جز اینها، اطلاع ایشان از انگیزه این کشورگشایی ها مانع از آن بود که وی بدین آسانی، در آن نبردها شرکت جوید.

آنچه برای امام علی روا بود و از آن جلوگیری نمی کرد، شرکت یاران و پیروانش در آن نبردها بود. حضور آنان... از رخ دادن بسیاری رفتارهای غیر اسلامی سربازان جلوگیری می کرد.» (3)

ص: 156

1- [اقطاعه به معنای قطعه زمینی است که در قدیم از طرف پادشاه به کسی واگذار می شد تا فرد از درآمد آن امرار معاش کند.]

2- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 116.

3- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 290.

در یک جمع بندی کلی درباره حضور برخی یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات می توان گفت: 1- برخی از این بزرگان جهت کاستن از عمق فجایعی که در این کشورگشایی ها رخ داد و به دنبال دست یابی به اهداف و مقاصدی که از سوی امامشان ترسیم شده بود؛ عازم این فتوحات شدند.

2- برخی دیگر از این بزرگان تحت فشار دستگاه خلافت و در راستای اهداف مرموزی که خلفا از فرستادن این افراد به جبهه های نبرد دنبال می کردند؛ به اجبار عازم این فتوحات شده و در واقع تبعید گردیدند.

تبعیدیانی که امید می رفت هرگز از کارزار نبرد زنده بازنگردند.

3- دست خیانتگر تحریف گران و وارونه نویسان حقایق تاریخی جهت خارج ساختن حکومت خلفا از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به نظام خلافت سقیفه ای، نام این افراد را به فهرست لشکریان خلفا اضافه کرده است.

با توجه به این که عمده فهرست هایی که در این باب به رُخ کشیده می شود برگرفته از منابع ستیان است، شاید این تحلیل، از همه تحلیل ها به واقع نزدیک تر باشد.

این شبهه که با استناد به مواردی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز ارائه تحلیل های ناسره از مشارکت حضرت امیر علیه السلام و یارانش در حکومت خلفا، سعی دارد تا به دفاع از فتوحات صورت گرفته در عصر خلفا پردازد، چنین آغاز می شود: «ما بررسی کوتاه خود را از جنگهای دوران خلفا با سه پرسش در این باره انجام می دهیم: پرسش یکم: شما با این دیدگاه، کمک های علی (ع) به خلفا در انبوهی از رخدادها، و راهنماییهای سرنوشت ساز او به آنان در هنگامه های بحرانی _ به ویژه در چند جنگ مهم که اکنون مورد کاوش ماست _ را و نیز شرکت حسنین (ع) و چند تن از خوب ترین اصحاب رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در برخی از جنگ های خلفا را و نیز مسئولیت پذیری اینان در حکومت خلفا را چگونه توجیه می کنید؟»! (2) در ادامه این پرسش، سه نمونه از سوی نویسنده آن مطرح می شود که یکی مربوط به مشاوره ابوبکر در سال اول خلافت خود با امیرالمؤمنین علیه السلام درباره جنگ با مردم کُنده است.

آن حضرت علیه السلام در این مورد ابوبکر را از این کار بازداشته و فرمودند بهتر است دیگران را بفرستد و خود در مدینه بماند. دو مورد دیگر هم مربوط به مشاوره عمر با آن حضرت علیه السلام در جنگ با رومیان و ایرانیان است که امام خلیفه را از حضور مستقیم در این جنگ ها پرهیز

ص: 158

-
- 1- از آن جایی که پاسخ گویی به این شبهه نیازمند مقدماتی است که در فصل دوم و سوم این نوشتار بدانها پرداختیم، شایسته است که خواننده گرامی مبانی مطرح شده در این دو فصل را هنگام مطالعه پاسخ ما به این شبهه به یاد داشته باشد.
 - 2- سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 225.

سپس مؤلف مقاله از این چند نمونه_ که تنها منحصر به همین موارد هم می باشد (1) _ چنین نتیجه می گیرد: «خدا را، آیا اگر علی (ع) دیدگاه شما... را درباره جنگ های خلفا داشت، نمی توانست از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت ساز، خودداری ورزد؟! آیا او ناچار به گفتن بود، آن هم گفتار خوب و سازنده؟!» (2) مؤلف مقاله در ادامه پرسش یکم به نمونه های دیگری درباره رایزنی خلفا با حضرت امیر علیه السلام اشاره کرده و می افزاید: «امیرالمؤمنین (ع) بارها! به هنگام نبود عمر در مدینه_ که به بازدید جبهه های جنگ می رفت و یک بار نیز برای امضای عهدنامه با مردم بیت المقدس به آن سرزمین رفت _ جانشینی او را در مدینه پذیرفت.» (3) وی در ادامه این سه مورد منحصر به فرد (که نمی ثانیم چرا عوام فریبانه از آن به «بارها» تعبیر می کند) به مواردی که دلالت بر شرکت یاران امام علیه السلام در فتوحات دارند، اشاره نموده و نتیجه می گیرد: «راستی با این نمونه ها... همچنان باید بر این ایده پای فشرده که جنگ های خلفا، گونه ای سرگرمی برای مردم بوده است و سد و مانع، در راه انتشار اسلام؟! آیا پذیرفتنی است که درباره همکاری بزرگمردانی چون سلمان و عمار و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و دیگران، گفته شود که اینان به حقایق امور و به رأی ائمه (ع) آگاه نبوده اند؟!» (4)

ص: 159

1- ر.ک: جدول مندرج در فصل دوم

- 2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 226.
- 3- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 228.
- 4- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 229.

وی در ادامه نوشتار خود و متأثر از آنچه بدانها اشاره شد، نتیجه می‌گیرد: «ائمه اهل البیت(ع) به جنگ های خارجی مسلمین به صورت کلی به دید مثبت می‌نگریسته‌اند. برخی از پشتوانه های این برداشت دلایلی است که در زیر می‌آوریم: الف) دلواپسی های امیرالمؤمنین(ع) درباره جنگ های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ ها و نیز گره گشایی های او از کار خلفا که زمامدار جنگها نیز بوده‌اند.

ب) شرکت حسنین(ع) در برخی از جنگها.

ج) شرکت برخی از اصحاب بلند آوازه رسول اکرم و ائمه(ع) چونان سلمان و عمار و حُجْر بن عدی در فتوحات و اداره مناطق فتح شده که بی تردید این اقدام از چنین نخبگانی، بدون موافقت امام معصوم(ع) نبوده است... (1)!! (2) با توجه به نقل هایی که ارائه گردید، عمده دلایل ابراز کننده آنها در دفاع از فتوحات عصر خلفا و این ادعا که ائمه علیهم السلام به جنگ های خارجی مسلمین به دید مثبت می‌نگریسته‌اند، عبارت‌اند از: ردیف 1 - کمک های حضرت علی علیه السلام به خلفا در انبوهی از رخدادها و گره گشایی از کار خلفایی که زمامدار جنگها نیز بوده‌اند!

ص: 160

1- [دلایل مؤلف ادامه دارد!]

2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 231_232.

ردیف 2 - مشاوره و راهنمایی های سرنوشت ساز حضرت علی علیه السلام به خلفا در هنگامه های بحرانی به ویژه چند جنگ مهم و عدم خودداری آن حضرت علیه السلام از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت ساز و ابراز گفتار خوب و سازنده! ردیف 3_ دلواپسی های حضرت علی علیه السلام درباره جنگ های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ ها! ردیف 4_ بارها جانشینی حضرت علی علیه السلام به جای عمر در مدینه، آن هم در زمان فتوحات! ردیف 5_ شرکت حسنین علیهما السلام در برخی از جنگهای خلفا! ردیف 6_ شرکت یاران حضرت علی علیه السلام در برخی از جنگ های خلفا با مفروض دانستن اطلاع آنان از نظر امام معصوم علیه السلام! ردیف 7_ مسئولیت پذیری یاران حضرت علی علیه السلام در حکومت خلفا و شرکت در اداره مناطق فتح شده، آن هم با موافقت امام معصوم علیه السلام!

(1) یک مرور اجمالی بر مباحثی که تاکنون درباره آن سخن گفتیم، ضعف استدلال ها و بی ارتباط بودن آن ها با ادعای: «مثبت بودن نگاه ائمه علیهم السلام به فتوحات»! را به روشنی به اثبات می رساند.

زیرا این گونه نتیجه گیری ها مبتنی بر مقدماتی است که همه آنها را در بخش های پیشین این نوشتار مورد نقد و نقض قرار دادیم.

اگر نتایج به دست آمده درباره ارائه مشاوره به خلفا از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاطر بیاورید و بررسیهای آماری در این باره را ها دوباره مرور نمایید؛ به روشنی به مغالطه استناد کنندگان به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام پی خواهید بُرد. چراکه آمار و ارقام نشان می دهد که تحلیل این قبیل نویسندگان از مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها مبتنی بر ساخته های فکری آنان بوده و ربطی به واقعیات تاریخی ندارد.

ص: 162

همچنین استناد به این گونه راهنمایی ها (که حکمت های آن را بر شمردیم) و ارتباط دادن آن با فتوحات، آن هم تنها به این دلیل که طرف این مشاوره ها، هم زمان زمامدار جنگها نیز بوده است، کاملاً نامربوط و غیر منطقی به نظر می رسد.

زیرا اگر قرار باشد که ارائه مشاوره به خلفا دلیلی برای دید مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به اموری محسوب شود که خلفا در حین وقوع مشاوره زمامدار آن نیز بوده اند، قبل از هر چیز شامل غصب مقام خلافت آن حضرت علیه السلام می گردد، زیرا خلفا در لحظه انجام مشاوره زمامدار خلافت نیز بوده اند؟!

همچنین در همین بررسی ها دریافتیم که مشاوره های نظامی آن حضرت با خلفا، تنها محدود به 3 مورد بوده و از دقت در محتوای آن، علت ارائه این مشورت ها هم به خوبی آشکار می گردد و ثابت می شود که هیچ ربطی به شخص خلیفه یا اصل فتوحات نداشته است.

آنچه در این گونه موارد برای امیرالمؤمنین علیه السلام مهم بوده است جلوگیری از وقوع اشتباهاتی در این جنگها است که می توانسته به محو و نابودی کامل اسلام و غلبه کفار بر مسلمین منتهی گردد.

لذا در این قبیل رایزنی ها، به هیچ روی شخص خلیفه و یا فلسفه فتوحات مد نظر آن حضرت علیه السلام نبوده است که بخواهیم از آنها «دید مثبت ائمه علیهم السلام نسبت به فتوحات» را نتیجه بگیریم.

بدیهی است در شرایطی که حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی ظاهری و کامل آن توسط کفار، با موضع گیری و عملکرد خلیفه در جنگها ارتباط مستقیم و ناگسستی پیدا میکند، حضرت علی علیه السلام در

این امور مداخله خواهند فرمود؛ اما از یاد نبریم که امیرالمؤمنین علیه السلام در شرایطی به ارائه گفتار خوب و سازنده درباره فتوحات می پردازند که خلیفه مصمم به انجام لشکرکشی گردیده و در واقع بدون مشورت و خودسرانه، به اقدام نظامی دست زده است.

بدیهی است در چنین شرایطی که امکان جلوگیری از لشکرکشی وجود ندارد، حکیمانه است که در برخی اقدامات، اصلاحاتی صورت پذیرد؛ تا آنچه قرار است اتفاق بیافتد و گریزی از وقوع آن نیست، در نهایت به یک خطر و ضرر عظیم و بنیان افکن برای اسلام و مسلمین تبدیل نشود.

دلواپسی های حضرت امیر علیه السلام تنها به همین معنا است و هرگز دلیلی بر تأیید فتوحات محسوب نمی گردد.

به عبارت دیگر، آن گاه که تصمیم گیری های نابخردانه خلفا در مسائل نظامی موجب می شده تا جان خلیفه با حفظ اسلام گره بخورد، جهت مصون نگهداشتن اسلام از خطر محو و نابودی توسط کفار، چاره ای جز ارائه رهنمودهایی سود بخش و سرنوشت ساز به خلیفه در این موضوع نبوده است.

در مقابل آن جا هم که بقای خلیفه و حیات او با بازگشت امت اسلام به دوران شرک و بت پرستی عجین گشته، امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ ارزشی برای جان خلیفه قائل نبوده اند؛ چنان که آن حضرت علیه السلام در پاسخ به نظر سنجی خلیفه دوم در این باره فرمودند: اگر خلیفه توبه نکند و از بازگرداندن مردم به دوره جاهلیت منصرف نشود، سرش را از تن جدا خواهیم نمود. (1)

ص: 164

1- ر.ک: نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص 120؛ به نقل از: مناقب خوارزمی، ص 59.

جمع میان این دو برخورد و موضع گیری های متفاوت امیرالمؤمنین علیه السلام در این دو مورد نشان می دهد که در شرایط عادی، جان خلیفه به تنهایی و تا آن زمان که با حفظ اسلام گره نخورده باشد، نه تنها هیچ اهمیتی برای آن حضرت علیه السلام ندارد، بلکه برعکس، اگر موجبات ایجاد شرک و بت پرستی یعنی نابودی اسلام را در جامعه فراهم آورد، بی ارزش و ستاندنی نیز خواهد شد.

لذا رایزنی های نظامی امام علیه السلام در دوران خلفا، نه دلیلی بر حُسن روابط متقابل بوده و نه تأییدی بر عملکردهای نظامی آنان به شمار می آید؛ چه رسد به آن که بخواهیم آن را کوششی جهت تحکیم مبانی قدرت و حکومت خلیفه تلقی کنیم.

چنانچه ابراز شده: «استنباط درست! از موضعی که حضرت علی (ع) در مدت 25 سال خلافت خلفای ثلاث و نیز دوران نزدیک به 5 سال حکومت خودش داشت، به وضوح و بدون کمترین تردید و شبهه ای نشان می دهد که آن حضرت (ع).. از هیچ گونه کوششی برای تحکیم میانی قدرت و حاکم مسلمین دریغ نمی ورزید...»⁽¹⁾ به هر حال دوباره یادآور می شویم که اگر حضرت امیر نسبت به فتوحات نظر مثبتی داشتند و آن را جهاد در راه خدا می دانستند، پس چرا از شرکت مستقیم در آنها خودداری فرمودند و بلکه فراتر از آن، چرا پیشنهاد فرماندهی نظامی در این جنگ ها را با قاطعیت کامل رد نمودند؟

ص: 165

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه اُقلاب برده م. رخ 9 تیر 1381.

اما در مورد ادعای عوام فریبانه «بارها! جانشینی حضرت علی علیه السلام به جای عمر در مدینه که (با توجه به تقارن آن با ایام فتوحات) دلیلی بر دید مثبت ائمه علیهم السلام نسبت به فتوحات تلقی شده است، کافی است شواهد تاریخی و تحلیل های ارائه شده در این زمینه را دوباره به یاد آوریم تا میزان صحت و اعتبار علمی سخنان نویسنده مقاله معلوم گردد.

ص: 166

اشاره

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا (1) درباره شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا، علامه جعفر مرتضی پدر کتاب خود که به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ویرایش جدید» ترجمه گردیده بحث مبسوطی را ارائه داده اند.

ضمن تأکید بر لزوم مطالعه دیدگاه های استاد، توجه شما را به نقدهای دیگری در این زمینه جلب می نمایم»

مقدمه

«قبل از ورود به اصل بحث (سیاست حسنین علیهما السلام در ارتباط با حکومت و فتوحات خلفا) در این خصوص، باید به چند نکته توجه کرد: 1- هیچ محققى حق ندارد که قبل از تطبیق منابع و متون تاریخی چیزی را بپذیرد و یا انکار کند، زیرا پرواضح است که

ص: 167

1- بررسی ردیف 5 شبهه.

برخی از کتب تحت تأثیر عامل قدرت یا عامل تعصب (که نتیجه هر دو جعل و تحریف و افتراست) نگارش یافته است و از این جهت ابداً نباید آنها را سند قرار داد، این نه سختی است که فقط اعتقاد ما باشد، بلکه می‌نگریم که شیخ شلتوت مفتی اخیر مصر و رئیس اسبق «جامع الأزهر» که خود با نوع مؤلفان ملل و نحل هم‌مذهب است، چنین می‌گوید: بیشتر کسانی که درباره فرق و مذاهب اسلامی کتاب نوشته‌اند تحت تأثیر روح پلید تعصب بوده‌اند. از این رو، تألیفشان همواره آتش دشمنی و کینه را در میان فرزندان یک امت، دامن زده است. هر یک از این ملل و نحل نویسان، تنها و تنها از یک زاویه، به مخالفان خویش می‌نگریسته‌اند: رأی مذهب مخالف را سخیف شمردن و عقیده طرف مقابل را به سفاهت منسوب داشتن، آن هم با اسلوبی که شر و زیان‌ش بسی بیشتر است تا خیر و سودش، از این جهت است که هر کس که اهل انصاف باشد، نباید از روی این کتابها، درباره مذاهب اسلامی اظهار نظر کند، بلکه باید درباره هر فرقه‌ای به کتابها و مأخذ مخصوص آن فرقه رجوع کند، تا بدینوسیله به حق نزدیک شود و از خطا دور ماند.

(1) بنابراین، جای تأسف است در دانشگاه‌های ما نیز این کتب را مستند قرار می‌دهند و معلومات خود را از آنها می‌گیرند و به شاگردان (جوانان سرزمینهایی که باید حقیقت تشیع را نیک فراگیرند) می‌آموزند، بی‌داشتن تخصص و

ص: 168

1- به نقل از: اسد حیدر: الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 6، ص 391_392.

بی مراجعه به مأخذی که به نقد اینگونه کتب پرداخته اند، مانند جلد سوم الغدیر.

2_ اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اقوال تاریخی مانند مواد خامی هستند که در دسترس ما قرار گرفته است و مورخ در این راستا بیش از یک عنصر اطلاع رسان وظیفه دیگری ندارد، آنچه مهم است عقل ماست که در هنگام خردورزی و انجام عملیات با کنار یکدیگر قرار دادن منابع و متون تاریخی و تدوین آن می تواند به صحت و سقم قضیه ای پی ببرد (1)». (2)

نقد و بررسی

همان طور که می دانید، در منابع شیعه و سنی هیچ گزارشی مبنی بر شرکت امیر المؤمنین علیه السلام در فتوحات خلفا وجود ندارد؛ همچنین هیچ منبع شیعه ای از شرکت حسنین علیهما السلام در کشورگشایی های عصر خلفا سخن نگفته است که این، خود محل تأمل و دقت می باشد.

اما برخی از مورّخین اهل سنت از حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این فتوحات خبر داده اند که به تدریج موجب شهرت یافتن این مسأله و در نتیجه راه یافتن گزارش های آنان در آثار مورّخان مُعاصر شیعه (3) و حتی برخی از علما و فقها (4) گردیده است.

ص: 169

-
- 1- و نیز اگر چنانچه تحلیلی هم انجام داد، در صورتیکه تحلیلش با موازین عقلی و علمی سازگار نباشد، ملزم به پذیرش آن نخواهیم بود.
 - 2- عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفاء ص 121_ 122
 - 3- ر.ک: باقر شریف القرشی: حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج 1، ص 201 - 202؛
 - 4- هاشم معروف حسنی: سیرة الأئمة الاثني عشر، ج 1، ص 482_483 و ج 2، ص 15 - 16.

از آن جایی که بسیاری از نویسندگان اهل سنت_ همانند ابن اثیر و ابن کثیر_ به نقل طبری (متوفی 310) در این باره استناد کرده و گزارش هایی شبیه به عبارات طبری را در آثار خود به ثبت رسانده اند؛ در این نوشتار تنها به بررسی و نقد همین مأخذ اکتفا می کنیم.

طبری در کتاب تاریخش به نام «تاریخ الامم و الملوک» در این باره می نویسد: «در سال سی ام سعید بن عاص با تنی چند از صحابه هم چون حسن، حسین و ... به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان به راه افتادند...»!⁽¹⁾ خبر فوق که نقل اول طبری می باشد؛ گذشته از ضعف هایی که در سلسله روایان خود دارد ⁽²⁾، حاوی نکته دیگری است که پذیرش حضور حسنین علیهما السلام در آن فتوحات را سخت دچار مشکل می گرداند.

طبری در ادامه همین گزارش درباره چگونگی و نحوه فتح یکی از شهرهای طبرستان (گرگان) به نام «طَمِيسَه» می نویسد: «سعید بن عاص ⁽³⁾ به مردم شهر امان داد به شرط آن که حتی یک تن از آنان کشته نشوند، اما حصار شهر را که گشود، به جز یک تن، همه آنان را به قتل رساند.» ⁽⁴⁾ افزون بر این، نقل دوم طبری نیز از همان روایان نقل اول اخذ شده است؛ با این تفاوت که ضمن تکرار نام بعضی از افراد شرکت کننده در

ص: 170

-
- 1- طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 323 .
 - 2- برای مثال: کتاب های رجالی اهل سنت از علی بن مجاهد (یکی از روایان این خبر) با عنوان کذاب و جاعل حدیث یاد کرده اند. ر.ک: مزّی: تهذیب الکمال، ص 118_119 ؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج 4، ص 72 .
 - 3- [یعنی فرمانده همان لشکری که حسنین علیهما السلام تحت فرمان او بودند.]
 - 4- طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 324.

فتح طبرستان، نامی از حسنین علیهما السلام در این فهرست به چشم نمی خورد.

نکته جالب دیگری که از گزارش مورّخین اهل سنت در این باره استنباط می گردد، مربوط به سال شرکت آن دو امام همام علیهما السلام در فتوحات است؛ یعنی سال سی ام هجری که مصادف با ایّام زمامداری خلیفه سوم می باشد.

به عبارت دیگر، آن دسته از نقل های تاریخی که متعّرض سال شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات شده اند، حاکی از حضور ایشان در فتوحات عصر عثمان می باشند. یعنی همان دورانی که امیر المؤمنین علیه السلام حتّی از ارائه مشاوره درباره فتوحات نیز اجتناب مینمودند؛ تاچه رسد به این که فرزندان خود را به همراه لشکریان عثمان و تحت فرمان بنی امیّه به جبهه نبرد در طبرستان گسیل دارند.

جالب تر آن که طبری نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السلام جهت حفظ جان حسنین علیهما السلام از شرکت آنها در معرکه صفین ممانعت به عمل می آوردند.

(1) حال چگونه می توان پذیرفت که آن حضرت علیه السلام آن دو یادگار فاطمه علیهما السلام را تحت فرماندهی بنی امیّه به طبرستان گسیل دارند؟! بنابراین، با توجه به وجود چنین اشکال های سندی و محتوایی و نیز انضمام این موارد به تحلیل های علامه جعفر مرتضی، حضور حسنین علیهما السلام در فتوحات عصر خلفا، مورد پذیرش نمی باشد.

ص: 171

اشاره

(1)

اشاره

با توجه به ابراز تعجب نویسنده مقاله از عدم اطلاع برخی از صحابه نسبت به حقایق امور و رأی ائمه علیهم السلام درباره فتوحات، بیان می‌داریم که این تحلیل به عنوان علت منحصر به فرد شرکت برخی از یاران امام علیه السلام در فتوحات مطرح نشده، بلکه تنها به صورت یک احتمال در کنار سایر دلایلی مطرح گردیده است که متأسفانه از توجه به آنها غفلت شده است.

لذا عدم قبول این احتمال، هیچ تأییدی برای فتوحات خلفا به دنبال خود نمی‌آورد، زیرا بر فرض که همه یاران امیرالمؤمنین علیه السلام باکسب موافقت ایشان در فتوحات خلفا شرکت جستند و تحت فشار نبوده و یا به علت خوش بینی، «به خیال جهاد» در سپاه خلیفه حضور نیافته باشند و نیز بر فرض که آن حضرت علیه السلام هم می‌توانسته در آن شرایط خاص، نظر خود را به صراحت به همه آنان که به ایشان رجوع کرده‌اند (بر

ص: 172

فرض رجوع)، بازگو نمایند؛ باز هیچ دلیلی وجود ندارد که موافقت امیرالمؤمنین علیه السلام با شرکت پارانش در فتوحات، تنها به دلیل دید مثبت ایشان به فتوحات خلفا باشد و به زعم مؤلف مقاله هیچ دلیل دیگری هم نداشته باشد؟! در حالی که می توان گفت آنان به دلایل سازنده دیگری در این فتوحات شرکت جسته اند که نه تنها دلیل بر تأیید فتوحات نبوده، بلکه خود نشان دهنده انحرافی است که در اصل این اقدامات نظامی وجود داشته و حال که امکان جلوگیری از وقوع آن میسر نیست، به انجام برخی اصلاحات اکتفا گردیده است تا عمق فاجعه از آن چه می توانسته باشد، کمتر گردد و از شدت قتل و غارت های سپاهیان خلیفه کاسته شود و حضور یاران امام علیه السلام به عنوان اهرم های کنترل نظامی و رعایت موازین شرعی و اخلاقی انسانی مؤثر واقع گردد .

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت که متأسفانه تحلیل های صورت گرفته از مسئولیت پذیری های یاران آن حضرت علیه السلام در حکومت خلفا و سرزمین های فتح شده نیز ناروا بوده و به غلط، حمل بر موافقت آن حضرت علیه السلام با اصل فتوحات شده است.

در این مورد نیز، بر فرض که بپذیریم این مشارکت ها و مسئولیت پذیری ها در همه موارد و نسبت به همه اصحاب، توأم با موافقت امام علیه السلام بوده است؛ این موافقت می تواند به دلایل و حکمت های متعددی صورت گیرد که در تحلیل علامه جعفر مرتضی به برخی از آنها اشاره گردید.

حال باید پرسید: به چه دلیل فلسفه این همکاری ها تنها در تأیید

فتوحات منحصر گردیده است؟ و چرا از کنار سایر دلایل به سادگی و غافلانه گذر شده است؟ در حالی که قبول این دیدگاه (یعنی نگاه مثبت حضرت علی علیه السلام به فتوحات) در تعارض آشکار با این فرموده ایشان است که: «لَا يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ عَلَى الْحُكْمِ وَلَا يُنْفَذُ فِي الْفَيْءِ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

فَأِنَّهُ إِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ مُعِينًا لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حَقِّنَا وَ الْأَشَاطَةِ بِدِمَائِنَا وَ مِيه مِيْتَةً جَاهِلِيَّةً. (1) مسلمان نباید در رکاب کسی که به حکم خدا ایمان ندارد و فرمان خداوند را درباره غنایم جنگی اجرا نمی کند، به جهاد برود.

که اگر برود و کشته شود، دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خونهای ما یاری نموده و مرگش همچون مرگ دوران جاهلیت است.»

ص: 174

1- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج 11، ص 34.

القا کننده این شبهه در ادامه دفاع خود از فتوحات خلفا، در پاسخ به این ایراد که در زمره فرماندهان این نبردها افرادی چون خالد بن ولید بوده اند، این سؤال را مطرح می کند که:

«با مأموریت های همین خالد بن ولید از سوی شخص رسول اکرم (ص) چه می کنید.»⁽¹⁾ و سپس نمونه هایی از فرماندهی او در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم را بر می شمارد⁽²⁾ و بدین ترتیب سعی دارد تا از عملکرد سپاه اسلام در فتوحات خلفا دفاع نماید؛ چنانچه می نویسد:

ص: 175

-
- 1- سیّد محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 229.
 - 2- بر فرض که صحت این فرماندهی ها از نظر تاریخی به اثبات برسد (که خود اول کلام است) می توان گفت: انتصاب خالد بن ولید (جنگ آور معروف قریش که روزگاری فرماندهی سپاه کفار و مشرکین مکه در جنگ احد را بر عهده داشت) نشان دهنده تسلیم قریش در مقابل قدرت اسلام و شدت نفوذ آن بود. این انتصاب تأثیر عمیقی در به زانو درآوردن قبایلی داشت که در تنظیم موضع گیریهای خود نسبت به اسلام و مسلمین، چشم به عملکرد مکیان دوخته بودند.

«عملکرد مسلمانان در جنگ‌ها و فتوحات به خوبی قابل دفاع است و با نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری نیز به چشم می‌خورد، می‌توان از مجموعه جنگ‌های مسلمانان_ و نه هر آنچه در آن جنگ‌ها گذشته است مو به مو - دفاع کرد.»! (1) وی در ادامه، با این بیان که: «در جنگ‌های خود رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) نیز تخلفات قابل ملاحظه‌ای! از جانب سربازان و افراد تحت امر سر می‌زده است.»! (2) به ذکر برخی از این نمونه‌ها پرداخته و چنین نتیجه می‌گیرد: «وقتی یک گروه هشت یا دوازده نفره به سرکردگی عموزاده رسول خدا(ص) به مأموریت می‌رود و دست به کاری ناخواسته و ناشایست مانند کشتن دو نفر در ماه حرام بدون دستور فرماندهی کل، بلکه با نافرمانی از دستور بازدارنده او می‌زنند... وقتی فرمانده‌ای از به کار بستن دستور پیامبر(ص) سرپیچی می‌کند و شماری از مردم بی‌گناه_ و احتمالاً مسلمان_ را با ناجوانمردی و سنگدلی، به خاک و خون می‌کشد؛

وقتی سربازان تحت امر فرماندهی چونان علی(ع)، بی‌باکانه! به بیت المال دست درازی می‌کنند... شما از فرماندهان و سربازان شرکت‌کننده در جنگ‌ها و فتوحات اسلامی که گاهی عدد آنان به شصت هزار نفر می‌رسیده است، چه انتظاری دارید؟

ص: 176

1- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 235.

2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 241.

... آیا با همه این ملاحظات باز هم می توان گفت: حقیقت این است که شیوه جنگ های پیامبر (ص) با این کشورگشایی ها کاملاً متفاوت بوده است؟! (1) همان طور که ملاحظه می شود، در این بخش سعی شده است تا ثابت گردد شیوه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله با فتوحات خلفا و عملکردهای نظامی آنان، همانند و یکسان است و هیچ تفاوتی در این زمینه وجود ندارد؛ چرا که اگر در زمان خلفا افرادی چون خالد بن ولید به مأموریت های نظامی گماشته شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خالد بن ولید را به مأموریت های نظامی اعزام فرموده اند و اگر در زمان خلفا از خالد و

امثال او خلاف هایی سر زده، امثال این تخلفات در جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و از سوی سربازان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام نیز قابل

مشاهده است؟! در پاسخ باید گفت بر فرض که صحت و اعتبار تاریخی حوادثی که وقوع آن به عصر رسالت نسبت داده شده را بپذیریم، اولاً: میان عملکردهای نظامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با رفتارهای جنگی خلفا، یک تفاوت اصلی و ماهوی وجود دارد و آن «اذن خدای متعال» می باشد؛ که درباره غاصبان خلافت الهیه هرگز چنین اذنی وجود ندارد؛ «بنابراین، کسانی که بدون داشتن صلاحیت اذن و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت داعی الی الله _ علیه و علی آله صلوات الله و سلامه _ قلمداد کرده اند، از نظر قرآن، مُفتریان کذاب و

ص: 177

1- همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 225_226.

ستمگر ترین افراد بشر به حساب می آیند و لزوماً مستحق سخت ترین کیفرها و شدیدترین عذابها می باشند؛ اگر چه از مواضع منبر و محراب غصبی، با قیافه های زاهدنمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوی دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه حکومت به نام اسلام را گسترش داده و مملکتهایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند.» (1) ثانیاً: آن چه در این مغلطه ها ساده انگارانه از توجه بدان غفلت شده است، عدم بررسی نحوه عکس العمل پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام نسبت به تخلفات مأموران و زیردستان خود و عدم توجه به تفاوت آشکار آن با عملکردها و موضع گیری های خلفا در شبیه این موارد می باشد.

به راستی، چرا در متن شبهات به فرماندهی خالد در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و رفتار او با مردم قبیله بنی جذیمه اشاره شده (2)، ولی هیچ ذکری از عکس العمل پیامبر صلی الله علیه وآله در این زمینه به میان نیامده است؟ در حالی که شواهد تاریخی نشان می دهد آنگاه که: «خبر جنایات خالد به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید، آن حضرت سخت ناراحت شد و برآشفست. دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا از آنچه خالد کرده است، به نزد تو بیزاری می جویم.

ص: 178

1- استاد سید محمد ضیاءآبادی: در جستجوی علم دین، ص 170_171.

2- ر.ک: سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان و بهار 81، ص 244.

چون خالد به حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسِيد، آن حضرت بر او خشمگين بود.

بلافاصله به علي عليه السلام مأموريت داد که نزد قبیله بنی جذيمه رود و خسارتها و خونبهای افراد را بپردازد.

پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علي عليه السلام فرمود: نزد بنی جذيمه برو، کارهای دوره جاهلی را زیر پا بنه و آنچه را که خالد از میان برده است، فديه اش را پرداخت کن.

علي عليه السلام ديه کشتگان آنها را پرداخت و غرامت هر خسارتي را که به ایشان رسیده بود، داد؛ حتی قيمت ظرفهایی را که برای سگها آب و غذا در آن می ریختند و همراهان خالد برده بودند، پرداخت.

سپس از آنان پرسید که آیا خونی بی ديه یا مالی بی غرامت مانده است؟ و چون گفتند ديگر چیزی نمانده است.

مالی را هم که باقی مانده بود، به عنوان احتیاط و برای آنکه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خشنود باشند، به آنان پرداخت و گفت: این مقدار را هم به عنوان احتیاط از طرف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به شما می پردازم که اگر چیزی مانده است که شما اکنون از آن اطلاعی ندارید، ذمه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از آن بری شده باشد.

سپس نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بازگشت و گزارش کار خود را به آن حضرت داد.

پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بسيار خوب کردی، من به خالد فرمان جنگ نداده بودم، بلکه به او فرمان داده بودم تا آنها را به اسلام فراخواند.

و نیز روايت شده است که حضرت دستهای خود را به سوی

آسمان بلند کرد و سه بار گفت: خدایا از آنچه خالد کرده است، نزد تو بیزاری می جویم.» (1) متأسفانه نه تنها از ذکر این عکس العمل پیامبر صلی الله علیه وآله و اجتناب شده بلکه معلوم نمی باشد که چرا آنجا هم که مؤلف در متن مقاله اش پس از یادآوری عملکرد ناشایست عموزاده رسول خدا صلی الله علیه وآله به ناراحتی پیامبر صلی الله علیه وآله و توییح فرستادگان توسط ایشان اشاره کرده است، از توجه دادن به این عکس العمل پیامبر صلی الله علیه وآله _ که حتی منجر شد آن حضرت به غنائم آنان دست نزنند _ غفلت ورزیده و در آن دقت نکرده است؟ همچنین آن جا که از دست درازی سربازان تحت امر امیرالمؤمنین علیه السلام به بیت المال سخن به میان آورده، مؤلف مقاله از توجه دادن و دقت به این نکته که این اعمال زشت در غیاب آن حضرت علیه وآله

صورت پذیرفته و امیرالمؤمنین علیه السلام از این کردار، سخت بر آشفتند و جامه ها را از تن آنان درآوردند، غفلت کرده است؛ حال آن که خود نیز در ضمن نقل این حادثه، همه موارد فوق را نگاشته است. (2) به هر حال غفلت از توجه به این نکات و عدم دقت در آنها از یکسو و نادیده انگاشتن عکس العمل های خلفا در برخورد با تحلفات زبردستان حکومتی خود از سوی دیگر، منجر به دفاع نامعقول از فتوحات خلفا گردیده است. گویا القا کننده این مطالب از یاد برده است

ص: 180

1- مصطفی دلشاد تهرانی میراث ربوده، ص 171_172؛ به نقل از: المغازی، ج 2، ص 875_882؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 53_55؛ الطبقات الکبری، ج 2، ص 147_148؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 66_68؛ الکامل فی التاریخ، ص 255_256؛ سیره ابن کثیر، ج 2، ص 201_202 .

2- ر. ک: سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 12 و 13، زمستان 80 و بهار 81، ص 244 .

که خالد بن ولید در زمان خلافت ابوبکر با مالک بن نویره و قبیلۀ او_ که تنها حکومت ابوبکر را مشروع نمی دانستند_ چه کرد؟! آن گاه که: «خالد، مالک را در حالی که می گفت: من مسلمانم کشت و سر او را پایه دیگ غذا قرار داد و در همان شب با زن او...» (1) پس از این جنایت فجیع، که توسط خالد_ فرمانده و فرستادهٔ خلیفۀ اوّل_ صورت پذیرفت؛ «ابوبکر گفت: من او را سنگسار نمیکنم، او اجتهاد کرده و در اجتهاد خود به خطا رفته است... من شمشیری را که خدا از نیام کشیده در غلاف نخواهم کرد.» (2) « (3) البتّه عکس العمل خلیفۀ اوّل به همین مورد منحصر نبود؛ بلکه آن گونه که «طبری می نویسد: ابوبکر هرگز گماشتگان و سپاهیان خود را قصاص نمی کرد. گویا وی در سیاست خود اعتقادی به مجازات کارگزاران و سپاهیان نداشتند است.» (4) خلیفۀ دوم نیز شبیه همین سیاست را نسبت به اطرافیان و هواداران خود اجرا میکرد، یکی از این افراد مُغیره بن سُعبه بود که در زمان خلافت عمر فرماندار بصره گشت. تلاش عمر جهت رهانیدن مغیره از مجازات شرعی سنگسار، نمونهٔ بارزی از نحوهٔ برخورد خلیفه با خلاف کاری های گماردگان حکومتی و طرفدارانش بود.

ص: 181

1- علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج 16، ص 44.

2- [ر.ك: البداية والنهاية، ج 4، ص 322].

3- همان منبع، ج 16، ص 45.

4- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 229.

خلیفه دوم نه تنها چهارمین شاهد را از ادای شهادت شرعی علیه او بازداشت، بلکه به دست خود مغیره بر سه شاهد نخست نیز حد جاری ساخت؟! (1) حال با توجه به این دو نمونه پر اهمیت، چگونه می توان انتظار داشت که خلفا به جنایات جنگی سربازان خود در فتوحات اهمیتی بدهند، چه رسد که بخواهند به آنها رسیدگی هم بکنند؟! این تفاوت بارز و آشکاری است که میان عملکردهای نظامی در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله و خلفا وجود دارد و نمی دانیم به چه دلیل و انگیزه ای از سوی نویسندگان مقاله نادیده انگاشته شده است؟! شاید به این دلیل که ابراز کننده این دیدگاه قائل به نادیده گرفتن

لغزشهایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری به چشم می خورد! می باشد؟! مانند آنچه به نام اسلام و حکومت اسلامی بر سر مالک بن نویره و همسرش آمد! (2)

اما پیامبر صلی الله علیه وآله هرگز لغزش سربازان و فرماندهانش را کوچک نشمرد و از عملکردهای زشت آنان دفاع نکرد و آنها را توجیه نمود و سعی در رهنیدن متخلفان از مجازات های شرعی نفرمود. بلکه برعکس در عین قبول مسئولیت و جبران آن، از اعمال و رفتارهای غلط آنان نیز ابراز بیزاری و تنفر فرمود؛ در حالی که خلیفه اول و دوم، نه تنها

از رفتار فرماندهان و استانداران خود دفاع میکردند و تمام تلاش خود

ص: 182

1- ر.ک: سید عبدالحسین شرف الدین اجتهاد در مقابل نصّ (ترجمه علی دوانی)، ص 340-345 .

2- ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگ های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله، فصل ششم، ص 81-94.

را جهت سرپوش نهادن بر این اقدامات ناشایست به کار می بستند، بلکه به نظر می رسد: این قبیل جنایات با اتکا به حمایت های بی دریغ آنان صورت می پذیرفت؛ زیرا بنای خلفا بر حمایت کُور از طرفداران سیاسی و نظامی شان بوده است، ولو این هواداران مرتکب فجیع ترین جنایات شوند؟!

ص: 183

نکته آخری که باید در خاتمه بحث درباره مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا خاطر نشان کرد این است که در برخی موارد، سیاست دستگاه خلافت به گونه ای بود که آن حضرت علیه السلام را ناخواسته مجبور به انجام برخی اقدامات می نمود؛ برای مثال یکی از اهرم های فشار خلفا جهت تثبیت پایه های خلافتشان عبارت بود از:

«اهمیت دادن به لزوم جماعت، محکوم کردن و حتی تکفیر کسانی که در جماعت آنان شرکت نمی کردند.

احادیثی که در مذمت ترک جماعت مسلمین و ایجاد تفرقه یا شق عصای مسلمین وارد شده بود، لزوم همراهی با جماعت حق به رهبری پیامبر صلی الله علیه وآله یا امام را با خود مطابقت دادند و حتی احادیثی هم در این باره جعل شد...» (1)

ص: 184

1- دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج 1، ص 354.

در چنین شرایطی نه تنها عدم شرکت امیر المؤمنین علیه السلام در این گونه مراسم، بهانه کافی را برای سرکوب بیشتر ایشان در اختیار حکومت قرار می داد (1)؛ بلکه فراتر از آن، امکان هرگونه مداخله امام علیه السلام در امور حکومتی و تلاش برای حفظ دین اسلام را از وی می ستاند.

در حالی که امام علیه السلام به دنبال چنین انزوایی از جامعه اسلامی نبودند.

بنابراین همان طور که تا کنون به اثبات رسید، هیچ دلیلی وجود ندارد تا در مواردی که برخی همکاری ها صورت پذیرفته است، میان انگیزه های امیرالمؤمنین علیه السلام و مقاصد خلفاهمگونی و همسانی برقرار سازیم.

بلکه برعکس، با دقت نظر در مطالب مطرح شده می توان به تضاد و شکاف عمیقی میان اهداف مورد نظر طرفین این نوع مناسبات سیاسی پی برد.

در سرتاسر این قبیل امور یک اصل اساسی وجود دارد: امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز به گونه ای رفتار نمی فرمودند که عملکرد آن حضرت به تأیید خلافت و سیره خلفا بیانجامد و با آنان امکان هر نوع سوء استفاده از رفتار ایشان را جهت تأمین مقاصد خود به دست آورند.

آنچه امام علیه السلام در این قبیل موارد به دنبال آن بودند با خط مشی نظام خلافت در جلب نظر و کسب همکاری ایشان کاملاً اختلاف داشت.

این در حالی است که همچنان شاهد برخی تفسیرها و تحلیل های بی پایه از سیره علوی در آن دوران می باشیم.

ص: 185

1- چنانچه سعدبن عبادہ تنها به دلیل عدم بیعت با خلیفه و حاضر نشدن در جماعت ایشان او نه اقدام براندازانه) محکوم به مرگ گردید و پس از تبعید به شام ترور شد. درباره عملکرد او نوشته اند: «فَكَانَ لَا يُصَلِّي بِضَلَاتِهِمْ وَلَا يَجْمَعُ بِجَمَاعَتِهِمْ وَلَا يَقْضِي بِقَضَاتِهِمْ وَلَا وَجَدَ أَعْوَانًا لَصَارِبَهُمْ» (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج6، ص 10)

چنانچه ادّعا شده: «نمونه بارز دیگری از این همسازگری! علی (ع)، شرکت ایشان در نماز جماعت به امامت ابوبکر می باشد.» (1) «بنا به گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجّتی، امیرالمؤمنین... در نماز جماعت آنها شرکت می فرمود تا مردم خلأ وجود آن حضرت را در اجتماع احساس نکنند و تصور نمایند که امیرالمؤمنین علی در سوی دیگر را می سپرد! و پوند! خود را از جامعه ای که خلفا، زمامداری و قدرت اجرایی را در میان مردم این جامعه در دست دارند!

گسسته است.» (2) البته تحلیل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که هیچ گونه انگیزه خاصی از این گونه اقدامات امام علیه السلام را بر نمی تابد، زیرا معتقد است: «در عین حال رفت و شد در مسجد... امری معمول بود.» (3) این تحلیل نیز در نهایت این اقدامات را مؤید خلافت و سیره خلفا نمی انگارد.

«حضور امیر مؤمنان علیه السلام در مجالس آنان از سرِ عمد و قصد نبوده است.

حضرتش بسیاری از وقفهای خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می گذرانند و همین حضور، شرکت در مجالس آنان را در پی داشت.

بنابراین آن حضرت در مجالس خاص و ویژه آنان شرکت نداشت.

دیگر آن که اگر از سرِ عمد نیز در مجالس ایشان شرکت

ص: 186

1- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 124 .

2- محمد برفی: سمیای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 130 .

3- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 20.

می جست به انگیزه نهدی از منکر بود، زیرا آنان در بسیاری از کارها به حضرتش مراجعه می کردند. (1) بنابراین جهتی صحیح و ارتباطی محکم با امور دین، عامل حضور و روایی شرکت ایشان در محافل آنان بود.» (2) اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد پس از خروج ابوبکر از انزوای سه روزه (3) گفتگوها و درگیری هایی رخ داد و سرانجام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن دعوت یارانش به بازگشت فرمودند: «فَوَاللَّهِ لَا دَخْلُ الْمَسْجِدِ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخْوَايَ مُوسَى وَ هَارُونَ، إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: (فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ) (4) وَ اللَّهُ لَا دَخْلَ لَهُ إِلَّا لِرِيزَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيَتْهَا...» (5) این نقل به صراحت حکایت از حضور محدود و تعریف شده آن حضرت علیه السلام در مسجد دارد

ص: 187

-
- 1- [بررسی های گفتار دوم روشن ساخت که این موارد در مقایسه با 25 سال زمامداری خلفاء اندکبوده است.]
 - 2- سید مرتضی علم الهدی: تنزیه الأنبياء (ترجمه امیر سلمانی رحیمی)، ص 227 .
 - 3- سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 458 .
 - 4- مائده: 24 .
 - 5- طبرسی: احتجاج، ج 1، ص 80؛ مجلسی: بحار الأنوار، ج 28، ص 208 .

استاد سید علی حسینی میلانی در این زمینه می گویند: «می توان ادعا کرد قضیه حضور امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز خلفاء از مصادیق بارز: رَبِّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ: چه بسیار مطالب و قضایای مشهوری که اصل و ریشه درستی ندارند، می باشد؛ و علیرغم اینکه حتی بعضی از خواص، این قضیه را بعنوان امر مسلمی اتخاذ کرده اند، ولی ما تاکنون مدرک معتبر و قابل اعتنایی برای تثبیت این مطلب نیافته ایم، چه سند معتبر و غیر قابل مناقش های در دست است که آن حضرت همواره به نماز خلفاء حاضر می شده اند؟ آنچه موجود است مطلبی است که ابوسعید سمعانی در کتاب (الانساب) آورده که در واقع می توان آن را از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام در ارتباط با رسوا کردن مخالفین محسوب داشت، و ما قضیه را قبلاً نقل کرده ایم.

و خود این واقعه شاید حاکی از آن باشد که هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرده بودند و یا عدم رضایتشان بر همگان معلوم بوده، و آلا وجهی برای این نبود که

تصمیم به قتل آن حضرت بگیرند.» (1) ایشان در جای دیگر با اشاره به اصل ماجرا می گویند: «البتّه ما تاکنون در مصدر معتبری نیافته ایم که امیرالمؤمنین علیه السلام مقید بوده اند که در نماز ابوبکر یا غیر او از سایر صحابه حاضر شوند، ولی برطبق آنچه در انساب سمعانی (2) نقل شده است: آن حضرت در نماز ابوبکر حاضر شده در حالی که ابوبکر

فرمان قتل آن سرور را به خالد داده است، و پس از ندامت، قبل از دادن سلام نمازش، خالد را از انجام این کار نهی می کند.

و چه بسا کسی اصلاً بر این موضوع دست نیابد، زیرا کتاب «الأنساب» تألیف سمعانی، کتاب روایت و حدیث نیست تا مظان دسترسی احادیث مورد نظر باشد.

و این خواست خداست که خبری را صاحبان کتب حدیث نخواستند اند نقل شود به توسط این کتاب به ما برسد.» (3)

ص: 189

-
- 1- استاد سید علی حسینی میلانی: امامت، بلافصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص 232_224.
 - 2- سمعانی: الأنساب، ج 6، ص 170، نشر محمد امین دمچ، بیروت، 1400 هـ.ق.
 - 3- استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص 143.

یادآور می شویم که در مسیر القای حُسن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السَّلام و خلفا به دو نقل از کتب علمای امامیه استناد شده و تحت عنوان «نماز با خلفاء» ابراز گردیده:

«شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوه ص 534 از قول امام (ع) نقل می کند: پیامبر خدا(ص) با خلفا وصلت کرد و علی (ع) پشت سر آنها نماز خواند.

و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب اجوبه مسائل موسی جارالله می نویسد: اَمَّا صَلَوةٌ عَلَیَّ وَرَاءَ اَبی بَکْرٍ وَ عُمَرَ، فَلَیْسَتْ تَقِیَّةً اِذْ حَاشَى الْاِمَامُ اَنْ یَجْعَلَ عِبَادَتَهُ تَقِیَّةً وَ یَجُوزُ لِلشَّیْعِیِّ اَنْ یَقْتَدِیَ بِالسُّنَنِ.

اما نماز علی (ع) پشت سر ایویکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند.»⁽¹⁾

در پاسخ به این شبهه، ابتدا به بررسی روایت مندرج در کتاب وسائل الشیعه می پردازیم و در این زمینه به سه نکته اساسی اشاره می نمایم:

نکته یکم عبارت «قَدْ اَنَّكَحَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّمْ عَلَیَّ وَرَاءَ هُمْ» که ترجمه آن در نقل فوق آمده است، از بیان علت و کیفیت انجام این اعمال ساکت

ص: 190

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی مقاله نهج البلاغه و وحدت اسلامی، مندرج در کتاب «مشعل اتحاد»، ص 26؛ سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 124_125 .

بوده و برای درک فضای حاکم بر تحقیق این عملکردها بایستی به عناوین باب‌هایی که توسط محدثین شیعه (همانند شیخ حرّ عاملی قدس سرّه) تأسیس گردیده و امثال این حدیث در ذیل آن درج شده است دقت نمود.

شیخ حرّ عاملی قدس سرّه روایات کتابش را بر اساس درایت و فهم محتوای احادیث باب‌بندی فرموده و در واقع عناوین این بابها ناشی از بصیرت وی نسبت به معنای این روایات است.

نکته جالب توجه این است که مرحوم شیخ حرّ عاملی قدس سرّه در کتاب وسائل الشیعه این روایت را ذیل عنوان «بَابُ اسْتِحْبَابِ حُضُورِ الْجَمَاعَةِ خَلْفَ مَنْ لَا يُقْتَدَى بِهِ لِلتَّعَيَّةِ وَالْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ».

باب استحباب حاضر شدن در نماز جماعت از روی تقیه، پشت سر کسی که اقتدای به او جایز نیست و ایستادن با او در صف اول، آورده اند.

همچنین این روایت در کتاب بحارالانوار (1) او مستدرک الوسائل (2) به ترتیب تحت این عناوین آمده است: بَابُ نِكَاحِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارَ وَ الْمُخَالِفِينَ وَ النَّصَابِ.

باب ازدواج با مشرکان و کفار و اهل سنت و دشمنان اهل بیت علیهم السلام. «بَابُ جَوَازِ مُنَاكَحَةِ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الشُّكَاكِ الْمُظْهِرِينَ لِإِسْلَامٍ، وَ كِرَاهَةِ تَزْوِيجِ الْمُؤْمِنَةِ مِنْهُمْ».

باب جایز بودن ازدواج با مستضعفین و اهل شک که به اسلام تظاهر میکنند و مکروه بودن این که زن مؤمنه (شیعه) را به عقد ایشان در آورند.»

ص: 191

1- علامه مجلسی: بحارالانوار، ج 103، ص 375.

2- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج 14، ص 440.

نتایجی که از دقت در این عناوین گرفته میشود عبارت اند از: اولاً: امام جماعت در این روایت قابل اقتدا کردن نبوده و در واقع از اوصاف و ویژگی های شخصیتی و شرایط فقهی مربوط به امام جماعت برخوردار نمی باشد.

به عبارت دیگر میان امام و مأموم در این نماز دوگانگی وجود دارد و نماز خواندن به امامت او، تنها به موجب «تقیّه» جایز بوده و ثوابی هم که برای این عمل ذکر گردیده ناظر به ارزشمندی تقیه است و هیچ ارتباطی با امام جماعت ندارد.

ثانیاً: محدثینی که این روایت را با توجه به بخش مربوط به «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در مبحث نکاح آورده اند، به صراحت از هویت و شخصیت درونی طرف مقابل (یعنی همسر و امام جماعت) پرده بر می دارند و نشان می دهند که شرایط نامتعارف و غیر متداولی بر این فضا حاکم بوده است که از آن به ضرورت و تقیه یاد می شود.

نکته دوم برای فهم فرازی از یک روایت نمی توان از عبارت های قبلی و یا بعدی مرتبط با آن چشم پوشی کرده و روایت را تحریف به نقصان نمود.

بدیهی است که چنین نگاهی به حدیث، ما را به درک های متضادی نسبت به معنای واقعی آن می رساند؛ لذا متن کامل این روایت را از کتاب وسائل الشیعه نقل می نماییم. در کتاب وسائل الشیعه (چاپ آل البیت علیهم السلام) متن حدیث چنین است: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ عِيسَى، فِي نَوَادِرِهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ

قال: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ، فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ لَنْ تَسْتَطِيعُوا ذَلِكَ، (1) قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَبَى عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ.» (2) در بخش اول حدیث می خوانیم: این کار سخت و دشواری است که انجام آن از شما خواسته شده است و شما توان قطع رابطه با آنان را ندارید و ناچار به انجام آن هستید.» که به روشنی ثابت می کند اجبار و اضطراری در میان است که ما را به عدم ترک رابطه با مخالفین وادار می سازد.

گویا اصل بر جدا بودن است؛ ولی از روی ناچاری بایستی با آنان همراه بود.

نکته سوم در صورتی که از ابتدای این حدیث و دلالت آن صرف نظر کرده و تنها به همان فرازی که در متن شبهه درج گردیده اکتفا نماییم، بر این نکته تأکید می گردد که متن حدیث از بیان کیفیت تحقّق این رفتارها ساکت بوده و جهت درک فضای حاکم بر آن بایستی به روایات مشابهی که به توضیح این اعمال پرداخته اند مراجعه کرد.

این حدیث همچون حدیث نهم همین باب از کتاب وسائل الشیعه می باشد که عبارت آن چنین است: «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ؛ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ.» (3)

ص: 193

1- آئ: لَنْ تَسْتَطِيعُوا مُقَاتَعَتَهُمْ. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 144)

2- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 8، ص 301، ح 10.

3- همان منبع، ج 8، ص 310، ح 9.

دَقَّتْ فرماید که از متن هیچ کدام از این دو روایت (صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ - صَلَّى عَلَيَّ وَرَاءَهُمْ) نمی توان دریافت که آیا این نمازها به اقتدا بوده و یا فُرَادَا خواندنِ نماز همراه با جماعت بوده است؟ و در هر کدام از این دو صورت آیا تقیّه بوده و یا شرایط دیگری وجود داشته است؟

لذا باید در جستجوی روایات مبینی بود که می توان با دَقَّتْ در ابواب مربوط به «نماز جماعت همراه با مخالفین مذهب» بدان ها دست یافت.

تفاوت بارزی که در کیفیت این نمازها با نماز جماعت به امامت شیعه عادل و واجد شرایط امامت جماعت وجود دارد، به وضوح ثابت می کند که نماز جماعت با مخالفین مذهب امامیه (که مورد تأکید هم قرار گرفته است) هرگز به معنای پذیرش عقاید امام جماعت و یا تأیید شخصیت او نمی باشد؛ زیرا که شرط عدالت در این موارد ساقط است.

همچنین در کنار این دسته از روایات، حدیث راهگشای دیگری در این زمینه وجود دارد که متن آن چنین است: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقْرَأَنَّ خَلْفَ الْإِمَامِ».

(1) حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام در جماعت با مخالفین - حمد و سوره را خود می خواندند.» این روایت در واقع مبین کیفیت نماز معصومین علیهم السلام به امامت مخالفین می باشد که نه تنها به تشریح شیوه نماز خواندن حسنین علیهما السلام

ص: 194

1- علامه مجلسی: بحار الانوار، ج 88، ص 47، ح 5؛ به نقل از: قرب الأسناد.

در روایت مربوط به نماز جماعت به امامت مروان می پردازد؛ بلکه به

درک کیفیت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا نیز کمک کرده و کیفیت این

نماز را هم معین می نماید.

از سوی دیگر بیان و توضیح علامه مجلسی قدس سره در ذیل این روایت

نیز قابل تأمل و توجه است؛ وی می نگارد:

« تَبَيَّنَ: خَلَفَ الْأَمَامِ أَي أَمَّهُ الْجُورِ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَانِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، كَانَا يَصَلِّيَانِ خَلْفَهُمْ تَقِيَةً وَ لَا يُنَوِّيانِ الْأَفْتِدَاءَ بِهِمْ وَ كَانَا يَقْرَأَانِ وَ يَصَلِّيَانِ لِأَنْفُسِهِمَا وَ يَسْتَحِبُّ حُضُورَ جَمَاعَتِهِمْ اسْتِحْبَاباً مُؤَكِّداً كَمَا ذَكَرَهُ الْأَكْثَرُ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ وَ يَجِبُ عِنْدَ التَّقِيَةِ، لَكِنْ يَسْتَحِبُّ أَنْ يَصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ يَأْتِيَ وَ يَصَلِّيَ مَعَهُمْ أَنْ أَمَكَنَ وَ الْأَفْيَحِبُّ أَنْ يَقْرَأَ لِنَفْسِهِ وَ لَا تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ عَنْهُ بِالْإِيْتِمَامِ بِهِمْ عَلَى الْمَشْهُورِ، بَلْ قَالَ فِي الْمُنْتَهَى: لَا- نَعْرِفُ فِيهِ خِلَافاً وَ لَا يَجِبُ الْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْجَهْرِيَةِ وَ تَجْزِيَةُ الْفَاتِحَةِ وَحْدَهَا مَعَ تَعَدُّ قِرَاءَةِ السُّورَةِ وَ أَنْ قُلْنَا بِوُجُوبِهَا وَ لَا خِلَافَ فِيهَا ظَاهِراً وَ لَوْ رَكَعَ الْأَمَامُ قَبْلَ اكْتِمَالِ الْفَاتِحَةِ فَقِيلَ أَنَّهُ يَقْرَأُ فِي رُكُوعِهِ وَ قِيلَ تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ لِلضَّرُورَةِ كَمَا قُطِعَ بِهِ فِي التَّهْذِيبِ، حَتَّى قَالَ: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا لَمْ يَلْحَقِ الْقِرَاءَةَ مَعَهُمْ جَازَ لَهُ تَرْكُ الْقِرَاءَةِ وَ الْأَعْتِدَادُ بِتِلْكَ الصَّلَاةِ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَدْرَكَ الرُّكُوعَ وَ الْأَحْوَطُ الْإِعَادَةُ حِينَئِذٍ وَ كَذَا لَوْ قَرَأَ فِي النَّفْسِ تَقِيَةً.

ص: 195

توضیح: مقصود از «پشت سر امام» پیشوایان ستم پیشه ای است که در زمان آن بزرگواران بودند، و ایشان از سر تقیّه پشت سر آنها نماز می خواندند و نیت اقتدای به آنها را نمی کردند و نمازشان را به صورت فرادا می خواندند و حمد و سوره را هم قرائت می نمودند.

و به استحباب مؤکّد مستحب است که در جماعت ایشان حاضر شوند، هم چنان که بیشتر فقها فرموده اند و اخبار بر آن دلالت دارد و به هنگام تقیّه واجب می شود.

اما مستحب است که اگر بتواند در خانه اش نماز بخواند، سپس بیاید و با ایشان بخواند و گرنه واجب است که حمد و سوره را برای خودش بخواند و طبق نظر مشهور با اقتدای به ایشان قرائت ساقط نمی شود، بلکه در کتاب «منتهی» فرموده است: در این مطلب نظر خلافی سراغ نداریم، و در نمازهای جهریّه لازم نیست حمد و سوره بلند خوانده شود و اگر نتوانست سوره را بخواند، خواندن سوره حمد به تنهایی کافی است؛ هر چند که نظرمان به وجوب قرائت سوره در نماز باشد و ظاهراً در این مطلب اختلاف نظری نیست، و اگر امام جماعت قبل از تکمیل شدن فاتحه به رکوع رود، بعضی گفته اند: ادامه حمد را در رکوعش بخواند و بعضی گفته اند به جهت ناچاری قرائت حمد و سوره ساقط می شود، هم چنان که در کتاب «تهذیب» به طور قطعی این نظر را داده اند و همین نماز هم قبول است، تا جایی که فرموده اند: اگر نمازگزار به قرائت ایشان نرسید، می تواند قرائت را نخواند و چنانچه رکوع را درک کند، نمازش هم صحیح است و احتیاط این است که چنین نمازی را اعاده نماید و نیز اگر حمد و سوره را از سر تقیّه در دل خود بخواند.»

پیام این دیدگاه که در واقع بیانگر نظر عموم فقهای امامیه می باشد، از جهات زیادی همانند پاسخ مرحوم علامه شرف الدین در کتاب «أَجْوَبَةُ مَسَائِلِ جَارِ اللَّهِ» است که عین عبارت ایشان را خواهیم آورد تا مشخص شود که در نقل از این کتاب نیز رد پای تحریف و قربانی کردن حقیقت به پای وحدت از سوی دکتر بی آزار شیرازی به وضوح مشاهده می شود و نه تنها عبارت هایی که به نام مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین در شبهه مذکور آورده شده، در کتاب ایشان مندرج نمی باشد، بلکه حتی نقل به مضمون دیدگاه ایشان هم نبوده و نشانگر خیانت آشکاری در نقل از کتب علمای امامیه است.

براساس آنچه مرحوم شرف الدین قدس سره در کتابش از قول جارالله نقل می کند، او معتقد است که: «أَمَّا التَّقِيَةُ بِالْعِبَادَةِ بِأَنْ يَعْمَلَ الْأَمَامَ عَمَلًا لَمْ يَقْصِدْ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ وَانَّمَا آتَاهُ خَوْفًا مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَالتَّقِيَةُ بِالتَّبْلِيغِ بِأَنْ يَسْنِدَ الْأَمَامَ إِلَى الشَّارِعِ حُكْمًا لَمْ يَكُنْ مِنَ الشَّارِعِ، فَانَّ مَثَلَ هَذِهِ التَّقِيَةِ لَا تَقَعُ أَبَدًا أَصْلًا مِنْ أَمَامٍ لَهُ دِينٌ وَيَمْتَنِعُ صَدُورُهَا مِنْ أَمَامٍ مَعْصُومٍ وَحَمَلُ رِوَايَةِ الْأَمَامِ وَعِبَادَةُ الْأَمَامِ عَلَى التَّقِيَةِ طَعْنٌ عَنْ عِصْمَتِهِ وَطَعْنٌ عَلَى دِينِهِ... (1)» و اما تقه در عبادت آن است امام عملی را انجام دهد بدون آن که در آن عمل عبادی خدا را قصد کند و فقط آن را در ظاهر به جهت ترسی که از سلطان ستمگر دارد انجام دهد.

ص: 197

1- علامه شرف الدین: اجوبة مسائل جار الله (مطبعة العرفان - صيدا - 1953 م، 1373 هـ_ الطبعة الثانية)، ص 84.

و اما تقیّه در تبلیغ دین آن است که امام حکمی را به شارع نسبت دهد که از شارع صادر نشده باشد. البتّه پر واضح است که مانند این دو نوع تقیّه هرگز از امامی که دیانت داشته باشد، سر نخواهد زد و انجام آن از سوی امام معصوم امکان پذیر نیست و حمل نمودن روایت یا عبادت امام بر تقیّه، طعنی بر عصمت و دینداری وی محسوب می شود.»

به عبارت دیگر موسی جارالله در این بیان می خواهد در ذهن خوانندگان دیدگاهش چنین القا کند که تقیّه به معنای انجام کاری از سوی امام علیه السّلام است که ایشان این عمل را نه به جهت رضای خداوند متعال و نه به قصد قربت، بلکه تنها به دلیل ترس از سلطان و حاکم ستمگر انجام می دهند و چنین رفتاری برازنده امام علیه السّلام نبوده و اگر

بخواهیم عبادت امام علیه السّلام را از روی تقیّه بدانیم، ناگزیریم که ورود خدشه بر عصمت و دین امام علیه السّلام را قبول کنیم؟! جارالله پس از این مقدمه چینی ها و قرار دادن تقیّه و عصمت در مقابل یکدیگر، با آماده کردن ذهن خواننده (جهت اعتراف به تقیّه نبودن اعمال عبادی امام علیه السّلام) چنین می گوید: وَعَلِيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ أَوْلَادِهِ السَّلامُ كَانَ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَاةِ وَيُرَاعِي الْأَوْقَاتِ وَيَحْضُرُ الْجَمَاعَاتِ وَيُصَلِّي الْمَكْتُوباتِ وَيُصَلِّي صَلَاةَ الْجُمُعَةِ مُقْتَدِيًا خَلْفَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَالثَّلَاثِ كَانَ يَقْصِدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَقَطَّ، وَلَمْ يَكُنْ يُصَلِّي صَلَاةَ إِلَّا تَقَرُّبًا وَتَقْوَى وَأَدَاءً... (1)

ص: 198

امیر مؤمنان حضرت علی _ که درود بر وی و فرزندانش باد _ در مورد نمازها دقیق بود و فضیلت اوّل وقت را رعایت می نمود و در نمازهای جماعت شرکت می فرمود و نماز جمعه را پشت سر خلفای ثلاثه با اقتدای به آنان به جای می آورد و از این امر فقط خدا را در نظر داشت و او هیچ نمازی را جز برای تقرب و تقوا و ادای فریضه به پای نمی داشت.» بدین ترتیب موسی جارالله می خواهد از این بیان به نفع خلقا استفاده کره و قائل به مشروعیت خلافت و نیز عدالت و مقبولیت شخصیت خلفا، از سوی امیر المؤمنین علیه السلام شود.

موسی جارالله از یک سو با تعریف غلطی که از تقیه ارائه می دهد، آن را در ردیف یک عمل ریاکارانه قرار داده و عبادت امام علیه السلام بر اساس تقیه را عملی خارج از دایره عبودیت و فاقد قصد قربت می داند و از سوی دیگر به شرکت امیر المؤمنین علیه السلام در نمازهایی که به امامت خلفای ثلاث اقامه شده اشاره نموده و با نفی تقیه از این حرکت امیر المؤمنین علیه السلام، به دنبال اثبات اهداف خاص خود حرکت می کند.

علامه سید عبدالحسین شرف الدین قدس سره در مقابل چنین جوسازی هایی دست به قلم برده و می نگارد: «قُلْتُ: حاشا أمير المؤمنين انْ يَصِلِيَ اِلَّا تَقَرُّبًا لِلّٰهِ وَاَدَاءَ لِمَا اَمَرَهُ اللّٰهُ بِهِ وَاَصْلَاتُهُ حَلْفَهُمْ مَا كَانَتْ اِلَّا لِلّٰهِ خَالِصَةً لَوْجِهِهِ الْكَرِيمِ وَقَدْ اِفْتَدَيْنَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَرَّبَنَا اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ بِالصَّلَاةِ حَلْفٍ كَثِيرٍ مِنْ اَتَمِّهِ جَمَاعَةِ اَهْلِ السُّنَّةِ، مَخْلِصِينَ فِي تِلْكَ الصَّلَوَاتِ لِلّٰهِ تَعَالَى وَهَذَا جَائِزٌ فِي مَذْهَبِ اَهْلِ الْبَيْتِ وَيَثَابُ الْمَصْلَى مَنَّا

خَلْفَ الْأَمَامِ السُّنِّيِّ كَمَا يَثَابُ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ الشَّيْعِيِّ وَالْحَبِيرُ بِمَذْهَبِنَا يَعْلَمُ أَنَّا نَشْتَرِطُ الْعَدَالَهَ فِي أَمَامِ الْجَمَاعَةِ إِذْ كَانَ شَيْعِيًّا، فَلَا يَجُوزُ الْأَتْتِمَامُ بِالْفَاسِقِ مِنَ الشَّيْعَةِ وَلَا بِمَجْهُولِ الْحَالِ، أَمَّا السُّنِّيُّ فَقَدْ يَجُوزُ الْأَتْتِمَامُ بِهِ مُطْلَقًا. (1) گفتم حاشا از این که امیرمؤمنان علیه السلام جز برای تقرب به خدای متعال و به جا آوردن آن چه خداوند به آن مأمورش فرموده است نمازی را بخواند.

و نماز خواندن ایشان پشت سر خلفا فقط برای خدا و خالصانه و به نیت رضای او بود و ما نیز به ایشان علیه السلام اقتدا کردیم.

بنابراین ما با نمازگزاردن پشت سر بسیاری از امامان جماعت سنی مذهب در حالی که آن نمازها را خالصانه برای خدای تعالی خوانده ایم، به ذات اقدسش تقرب جستیم.

و این مسأله در مذهب اهل بیت علیهم السلام جایز است و فرد نمازگزاری از شیعه که پشت سر امام جماعت سنی مذهب نماز گزارده، همان گونه ثواب می برد که اگر به امام جماعت شیعه مذهب اقتدا می نمود.

و فردی که از قوانین شرعی مذهب ما اطلاع داشته باشد می داند که ما عدالت را در مورد امام جماعتی که شیعه باشی شرط می دانیم؛ بنابراین اقتدا به فرد شیعه فاسق و ناشناس جایز نبوده در حالی که این شرط در امام جماعت سنی وجود ندارد و اقتدا به هر فردی از آنان جایز است.»

ص: 200

از کلام علامه شرف الدین به روشنی می توان دریافت که وی ابتدا به تصحیح تعریف مطرح شده از سوی جارالله درباره تقیه پرداخته و با تبیین موضع اختلاف، به جای آن که تقیه را عملی بدون قصد قربت بداند، آن را یک عمل «تعبّدی» دانسته که عمل بدان در حقیقت امتثال امر خدای متعال بوده و تحت پوشش عمل به تعالیم شریعت قرار دارد.

علامه شرف الدین در پاسخ خود، تقیه را همراستا و نه متعارض با تقرب به خدای متعال و انجام دستور پروردگار دانسته و آن را عملی شرعی و خداپسندانه مطرح کرده است و بدین ترتیب با دیدگاه جارالله که تقیه را نقطه مقابل و متضادّ قرب خدای متعال قرار داده بود، به مخالفت برخاسته و آن را رد نموده است.

از سوی دیگر برای این که بیان وی حمل بر تأیید عقاید و شخصیت امام جماعت (خلفا) در این گونه نمازها نشود و از شرایط و ویژگی هایی که برای تقیه در مکتب اهل بیت علیهم السلام ذکر گردیده به نفع شخصیت امام جماعت و کسب مقبولیت و مشروعیت برای او (خلفا) سوء استفاده نگردد، با صراحت تمام به این نکته اشاره کرده است که «عدالت در امام جماعت غیر شیعه شرط نمی باشد.» وی در واقع با این بیان ظریف به تفاوت کیفیت نماز جماعت به امامت فرد شیعه با فرد سنی (خلفا) اشاره نموده و عدالت خلفا را به طور صریح نفی می نماید؛ تا خواننده باتوجه به این اختلاف و دوگانگی به یاد داشته باشد که هرگز نمی توان از این عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان تأییدی برای مخالفین امامیه به دست

آورد.

به هر حال اولاً: باید پاسخ علامه شرف الدین را با توجه به سؤال موسی جارالله و فضای حاکم بر کتاب، و نه براساس تمایلات شخصی و گرایش های فکری خود فهمید و نقل به مضمون نمود.

و ثانیاً: باید این پاسخ را به دنبال اشاره به سؤال موسی جارالله آورد و نه به دنبال یک فراز تحریف به نقصان شده از یک روایتی که خود مجمل بوده و به مبین نیاز مند می باشد؟!!

چرا که چنین تلفیقی از عبارات، خواننده را در درک کیفیت عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام دچار اشتباه کرده و ناخودآگاه وی را به سوی تفسیری سوق می دهد که خواست این طیف از وحدت طلبان تحریف گرا است؛ چنانچه ابراز شده: «... حضرت علی همواره با سیدنا ابوبکر بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است.» (1) و خود علی (ع) نیز در نماز خلفای راشدین شرکت می کرد.» (2)

ص: 202

-
- 1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 15، پاییز 82، ص 11.
 - 2- محمدجواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 3، زمستان 79، ص 60.

چه شبهاتی در این باره مطرح می شود؟

اشاره

آخرین دسته از شبهات وحدت طلبانه در زمینه روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام، مربوط به القای حُسن روابط میان سردمداران حکومت و خاندان عترت علیهم السلام می باشد.

در یک نگاه ابتدایی، این شبهات را می توان به دو گروه تقسیم نمود:

گروه یکم

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، اقدام به کلی گویی کرده و بدون اشاره به موارد معین تاریخی، سعی در اثبات حُسن روابط خلفا با اهل بیت علیهم السلام نموده اند.

ص: 203

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، به برخی وقایع معین تاریخی استناد کرده و به تحلیل آن اقدام نموده اند.

لذا بررسی های این گفتار را به طور مختصر از گروه یکم آغاز کرده و در ضمن آن به برخی شبهات رایج در گروه دوم نیز پاسخ خواهیم داد.

کلی گویی جهت اثبات روابط دوستانه سه خلیفه با خاندان وحی علیهم السلام با چنین بیانهایی مطرح می شود: «آن چه مسلم است تمام اصحاب پیامبر به ویژه خلفاء راشدین... مانند برادر با یکدیگر رفتار می کردند...» (1) «علی (ع) مدت 23 سال در حیات پیغمبر (ص) و 25 سال بعد از وفات آن حضرت با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت.» (2) «علی (ع) چه در دوران حیات پیامبر (ص) و چه بعد از وفات آن حضرت، با خلفای ثلاثه، رفت و آمد و تماس نزدیک و نیز رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت...» (3) جهت تجزیه و تحلیل این ادعاها، نخست باید روابط هر یک از خلفا با خاندان وحی علیهم السلام را به طور جداگانه مورد کنکاش قرار داده و صحت این نوع روابط را در دو مقطع قبل و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله (ارزیابی نماییم.

ص: 204

-
- 1- عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص 36.
 - 2- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحلت»، ص 139؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة شماره 2، بهار 62، ص 52.
 - 3- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 125.

در این زمینه شاهد یک ادّعی کَلّی هستیم: «ابوبکر صدیق به خاندان و خویشاوندان رسول ارادت خاص و فوق العاده ای داشت.»! (1) بررسی این شبهه را از تحلیل روابط ابوبکر با اهل بیت علیهم السلام «در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله» آغاز می کنیم: «اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می کرده اند، باید پذیرفت که میان امام علیه السلام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است.

در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد.

ص: 205

1- خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 5، بهار 80، ص 35.

دشمنی های عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر صلی الله علیه وآله نیز وجود داشته، می تواند شاهی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی علیه السلام تلقی شود.

گفته اند زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود.

هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر و اصرار امام علیه السلام در اثبات حَقانیت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد. ⁽¹⁾ شاید تنها خاطره به ظاهر دوستانه ای که از دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله باقی مانده است، این ادعا باشد که: «ابوبکر، حضرت زهرا(س) را برای علی(ع) خواستگاری می کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می شود.» ⁽²⁾ «ابوبکر، حضرت زهرا(س) را برای علی(ع) خواستگاری می کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می شود... این نوع پیوندها و روابط بین صحابه امری رایج بود و در الفت بین مسلمین و تألیف قلوب و وحدت آنها، نقش مؤثری داشت.» ⁽³⁾

ص: 206

-
- 1- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 13 .
 - 2- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج « کتاب وحدت»، ص 139 مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره 2، بهار 62، ص 52 .
 - 3- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 1، ص 125 .

در پاسخ می‌گوییم: «اولاً: ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام در سال دوم هجری و سالها قبل از ماجرای سقیفه و بروز منازعات مربوط به خلافت صورت پذیرفته، بنابراین استناد به آن در اثبات این موضوع کاملاً غلط و بی‌مورد است.

ثانیاً: در موضوع ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام بسیاری از بزرگان اهل سنت با سند معتبر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند که فرمود: همانا خداوند متعال مرا فرمان داد که دخترم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورم.

این در شرایطی است که آنها هر دو قبلاً برای خویش جداگانه به خواستگاری حضرت فاطمه رفته‌اند و پاسخ منفی گرفته‌اند... با این تفصیل در امر این ازدواجی که مستقیماً به دستور خداوند متعال صورت پذیرفته است، و آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر هر دو در تلاش برای خویش در خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ منفی گرفته و مأیوس برگشته‌اند، فکر می‌کنید این دو نفر یا دیگران در تحقق یا عدم تحقق آن چه نقشی داشته‌اند؟» (1) این در حالی است که برخی منابع شیعی ماجرای این خواستگاری را چنین گزارش می‌دهند: «روزی ابوبکر و عمر و سعدبن معاذ در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودند و سخن مزاجت حضرت فاطمه علیها السلام

ص: 207

1- مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص 171_173 .

در میان آوردند... پس ابوبکر با عمر و سعدبن معاذ گفت که برخیزید که به نزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع شد، ما او را در این باب مدد کنیم... پس ایشان به هرگونه بود آن حضرت را راضی کردند... چون ابوبکر و عمر آن حضرت را «برای امتحان» (1) فرستاده بودند و انتظار بیرون آمدن آن حضرت را می کشیدند، سر راه بر او گرفتند و پرسیدند: چه خبر داری؟ حضرت فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه وآله دختر خود فاطمه را به من تزویج کرد و مرا خبر داد که حق تعالی در آسمان او را به من تزویج نموده است... چون ایشان این خبر را شنیدند «به ظاهر» اظهار خشنودی کردند...» (2) خاطره دیگری که در این دوران از روابط خلیفه اول با امیرالمؤمنین علیه السلام بر جای مانده است، مربوط به هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله از مکه به یثرب و توقف ایشان در قبا می باشد؛ در آن زمان، «ابوبکر اصرار داشت زودتر وارد مدینه شوند ولی پیامبر فرمود: هرگز داخل مدینه نمی شوم مگر وقتی که برادرم و پسر مادرم علی علیه السلام و فاطمه دخترم وارد شوند و ابوبکر به تنهایی به مدینه رفت حسداً لعلی.» (3)

ص: 208

1- [زیرا هر کسی که به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام می رفت، پیامبر صلی الله علیه وآله _ با استناد به امر الهی _ به او پاسخ منفی می دادند.]

2- علامه مجلسی: جلاء العیون، ص 202 - 208.

3- دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج 1، ص 179.

منابع تاریخی نوشته اند: «پیغمبر حدود پانزده روز در قبا ماند تا علی علیه السّلام، برسد.

ابوبکر به پیغمبر گفت: شاید علی تا یک ماه دیگر نیاید! مردم مدینه چشم به راه شمایند! رسول اکرم صلّی الله علیه وآله می فرمود: چنین نیست. او به زودی خواهد آمد.

من نیز حرکت نخواهم کرد تا عموزاده ام، برادرم و محبوب ترین خاندانم و کسی که با جان خود، جان مرا پاس داشته است، از راه برسد.

ابوبکر رنجید و پیغمبر را در قبا رها کرد و نزد یکی از دوستانش در محله ای به نام سُدْح رفت. ⁽¹⁾ لذا در یک جمع بندی کلی می توان گفت: «روابط امام علیه السّلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.» ⁽²⁾

اکنون با توجه به این که تاریخ حیات پیامبر صلّی الله علیه وآله هیچ نشانه ای از وجود روابط گرم و صمیمانه میان خلیفه اول با خاندان وحی علیهم السّلام را در اختیار ما نمی نهد، به بررسی این ادّعا می پردازیم که می گوید: «... در صدد آنیم تا... دوام! آن روابط گرم و صمیمانه! جان نثاران رسول خدا را در دوران خلافت خلیفه اول صدیق اکبر به اثبات برسانیم.» ⁽³⁾

ص: 209

1- محمّد حسین رجبی: مقاله «امام علی علیه السّلام در عهد پیامبر»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السّلام، ج 8، ص 161_162؛ به نقل از: رسولی محلّاتی: زندگانی امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص 76.

2- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص 16.

3- خدارحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 5، بهار 80، ص 30.

جهت بررسی این شبهه، چاره ای نداریم تا با مراجعه به تاریخ، رفتار و عملکرد خلیفه اول با خاندان رسول علیهم السلام را ترسیم نماییم و میزان ارادت خاص و فوق العاده او به اهل بیت علیهم السلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین سازیم. (1) «بلاذری در کتاب انساب الاشراف می نویسد: چون علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را با خشونت هر چه تمامتر بیاورد... ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است: ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند با آنان جنگ کن...» (2) لذا می توان گفت: «هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، اصرار امام علیه السلام در اثبات حقیقت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.

حمله به خانه امام علیه السلام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت، اختلاف را عمیق تر کرد.» (3)

ص: 210

1- جهت آشنایی با سایر اسناد و مدارک هجوم، ر.ک: استادان محقق: سید علی حسینی میلانی: محاضرات فی الاعتقادات، ج 2، مظلومیة الزهراء علیها السلام؛ آیه الله جعفر سبحانی: الحجة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السلام: عبدالزهراء مهدی: الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام؛ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السلام (عربی) و نیز: سید محمد حسین سجّاد: آتش به خانه وحی؛ مسعود پور سیدآقایی: حور در آتش (فارسی).

2- مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص 109_111.

3- رسول جعفریان، تاریخ و سیره سیاسی امیر مومنان علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 13.

بنابراین نه تنها در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله نشانه ای از وجود روابط گرم و صمیمانه به دست نمی آید، بلکه شواهد تاریخی حاکی از اعمال سیاست سرکوب و خشونت در برخورد با خاندان وحی علیهم السلام پس از غصب خلافت توسط ابوبکر می باشد؛ حال چگونه می توان مدعی شد: «آیا کسی که چنین ارادت و اعتقادی نسبت به زهرا داشته باشد، حقّ او را ضایع و تلف می نماید؟» (1) این شبهه ای است که تاریخ پاسخ آن را به روشنی ارائه می دهد: آن گاه که ابوبکر فدک را از تصرف حضرت صدیقه زهرا علیها السلام خارج ساخت و از ایشان که به حکم آیه تطهیر معصوم می باشند، جهت اثبات مالکیت فدک شاهد طلب نمود، و سپس با ردّ شهادت شهود و بی اعتبار دانستن شهادت شرعی آنها، به طور ضمنی نشان داد که جز شکستن مقام عصمت و پس ندادن فدک هدفی در سر ندارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از حضرت فاطمه علیها السلام می پردازند و بین ایشان و ابوبکر سخنانی ردّ و بدل می شود که در پایان، «امام علیه السلام بعد از گفتن این سخنان با ناراحتی به منزل رفتند.

هیاهوی عجیبی بین مردم پیدا شد. می گفتند: حقّ با علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، علی علیه السلام راست می گوید.

در این هنگام ابوبکر به منبر رفت و برای خاموش کردن مردم گفت: هان ای مردم! این چه سر و صدایی است که ایجاد کرده اید و گوش به سخن هر کس می دهید. او روپاهی است که شاهد او دم اوست، ماجراجو و برپاکنده فتنه است و مردم را به آشوب

ص: 211

1- خدا رحم لکزایی، مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 5، بهار 80، ص 35.

دعوت می نماید، کمک از ضعف و باری از زنان می طلبد، او مانند امّ طحال است که عزیز ترین نزدیکان وی نزد او افراد فاحشه بودند.

خلیفه با استفاده از اهرم قدرت چه جسارت‌هایی که به ساحت امام علیه السّلام نکرد. ما می توانیم به میزان ادب و وقار خلیفه پی بریم که چگونه به شخصی که خود به نزول آیه تطهیر درباره وی اعتراف نموده است، توهین می نماید... ابن ابی الحدید که از این همه جسارت‌های خلیفه تعجب نموده است از استاد خود جعفر بن یحیی بصری می پرسد آیا این همه تعرّضات در مورد علی علیه السّلام است؟ و جواب می شنود:.... بله فرزندانم، مسئله سلطنت در کار است... آری خلفا برای تثبیت حکومت خود از هیچ توهینی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله ای نداشتند.» حال باید پرسید، چگونه می توان با استناد به ارادتی ساختگی و دروغین مدّعی شد: «در عصر صدیق و فاروق حقوق خاندان پیامبر بطور کامل به آنان می رسید.»! (1)

ص: 212

1- خدارحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 5، بهار 80، ص 33.

در پایان خاطرنشان می‌گردد که: «برخی از طرفداران ابوبکر خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت را جعل کرده اند (1) و خوشبختانه شخصیتی چون ابن حجر عسقلانی تصریح به دروغ بودن آن خبر نموده است. (2)» (3) اسناد تاریخی معتبر حاکی از عدم حضور ابوبکر در مراسم تدفین حضرت زهرا علیها السلام می‌باشند؛ چنانچه بخاری و مسلم (دو تن از حدیث نگاران مشهور اهل سنت) در کتاب هایشان که به «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» شهرت دارد، تصریح نموده اند: «فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا رَوَّجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا ابَابَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا».

(4) «فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا رَوَّجُهَا عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا ابَابَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ.» (5)

ص: 213

-
- 1- [عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» مندرج در فصلنامه ندای اسلام (شماره 3، پاییز 79) این روایت جعلی را به نقل از کتاب «المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک» (تألیف: ابن جوزی)، ج 4، ص 96، مورد استناد قرار داده است.]
 - 2- به نقل از: لسان المیزان، ج 3، ص 334.
 - 3- استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیّت برترین بانو (ترجمه: مسعود شکوهی)، ص 106.
 - 4- محمدبن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره 3913.
 - 5- مسلم بن حجّاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره 3304.

اشاره

سند شماره 1) «فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُؤْفِقْتِ.

(1) فاطمه دختر رسول خدا بر ابوبکر غضب نموده و با او قطع رابطه کرد.

این قهر او با ابوبکر پیوسته ادامه داشت تا از دنیا رفت.» سند شماره 2) «فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمْنِي حَتَّى تُؤْفِقْتِ .

(2) [در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن نگفت.»

ص: 214

1- محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره 2862 .

2- همان منبع، حدیث شماره 3913 .

سند شماره 3) «فَهَجَرْتُهُ فَاطِمَةَ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ. (1) فاطمه با ابوبکر قطع رابطه نموده و تا زنده بود با او سخن نگفت.» سند شماره 4

«فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتُ.

(2) [در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن نگفت.» سند شماره 5) «فَعَصَبْتُ فَاطِمَةَ فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ نَزَلْ مَهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتُ.

(3) در ماجرای مطالبه میراث پیامبر،] فاطمه غضبناک شد و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این قهر وی ادامه داشت تا از دنیا رفت.»

سند شماره 6) «فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ. (4) [در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و بر او غضب نمود.

ص: 215

1- همان منبع، حدیث شماره 6230 .

2- مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره 3304 .

3- احمد بن حنبل: مسند احمد، حدیث شماره 25 .

4- همان منبع، حدیث شماره 52 .

سند شماره 7) «قَالَتْ وَ اللّٰهُ لَا اُكَلِّمُكُمْ اَبَدًا فَمَاتَتْ وَ لَا تُكَلِّمُهُمَا. (1) [در ماجرای مطالبه میراث پیامبر، فاطمه خطاب به ابوبکر و عمر] گفت: به خدا سوگند هرگز با شما دو تن سخن نخواهم گفت؛ پس فاطمه از دنیا رفت در حالی که تا زنده بود با آن دو سخن نگفت.» هر چند که برخلاف همه اسناد تاریخی اظهار شود: «به منابع معتبری که اثبات کند حضرت علی (ع) و حضرت زهرا و ائمه اطهار (ع) از خلفای ثلاث تعبیر به دشمن کرده باشند، دست نیافته ام و از این رو، بر آنم که اختلاف میان صحابه پیامبر (ص) پس از وفات آن حضرت، ماهیتاً یک اختلاف میان صحابه رسول خدا (ص) بوده که عملاً توسط حضرت علی (ع) در دوران حکومت خلفا و پس از آن در زمان زمامداری آن حضرت (ع) و پس از آن در زمان ائمه اطهار (ع) در قول و عمل نادیده گرفته شد.»! (2)

ص: 216

1- محمد بن عیسی بن ضحاک سلمی: سنن ترمذی، حدیث شماره 1534.

2- محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از سرپرستی محمد بن ابی بکر چه بود؟

شبهه دیگری که در راستای روابط متقابل خلیفه اول و امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، مربوط به سرپرستی امام علیه السلام از همسر و فرزند ابوبکر پس از مرگ خلیفه می باشد؛ چنانچه ابراز شده: «آن حضرت نهایت ارادت خویش را به حضرت ابوبکر پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابوبکر را به زنی گرفت و محمد فرزند ابوبکر را در خانه خویش بزرگ نمود...»! (1) «محمد فرزند ابوبکر مورد علاقه فراوان حضرت امیر بود و در کنار فرزندان خود، او را بزرگ کرد و هنگام خلافت، وی را به زمامداری مصر نصب فرمودند.»! (2) جهت بررسی این شبهه ابتدا لازم است تا قدری درباره اسماء بنت عمیس سخن بگوییم:

ص: 217

1- محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 80.

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 27.

«این زن گرچه در ظاهر همسر ابوبکر بود، بیشتر اوقات خود را در خانه داماد پیامبر و برادر شوهرش (علی بن ابی طالب علیه السلام) و به خدمت فاطمه علیها السلام می گذراند.» (1) لذا می توان گفت: «در اینکه بانو اسماء بنت عمیس، آغازی خوب و فرجامی خوبتر در زندگی خود داشته است، شکی نیست؛ یعنی ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب و در آخر همسر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و چند سالی که با ابوبکر می زیسته توانسته در دامن پاک خود بذری ناپاک را پاک و پاکیزه تربیت کند و محمد بن ابی بکر را از فرزندی ابوبکر به فرزندی علی علیه السلام منتقل نماید و آن از مسلمیات تاریخ است. چه اشکالی دارد که بگوییم بانویی با چنین شرافت، به هنگام مشاهده انحراف مسیر خلافت و ظهور کارهای ناشایست و نفاق گونه از شوهرش، از خانه او بیرون آمده، همدم و انیس حضرت زهرا علیها السلام گشته تا با این کار هم برائت خود را از آنان و هم پیوستگی و ولایت خود را به اینان اثبات کند...» (2) بنابراین آن چه محل تأمل است، ازدواج اسماء و ابوبکر می باشد که: «سبب و انگیزه این ازدواج با توجه به اختلاف فکری و اخلاقی آن دوزن و شوهر از نظر تاریخی در هاله ای از ابهام قرار دارد.» (3)

ص: 218

-
- 1- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 201.
 - 2- احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه وآله؛ پاورقی مترجم؛ دکتر سید حسن افتخار زاده سبزواری، ص 773.
 - 3- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 201.

لذا دلایل ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با اسماء و سرپرستی فرزندش محمد را باید در ویژگی های شخصیتی و منحصر به فرد خود اسماء جست؛ حمایت او از حریم ولایت و امامت علوی را می توان از این اقدام اسماء به خوبی دریافت: «برخوردهای شدید امیرالمؤمنین علیه السلام، اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود؛ بطوری که آنان را وادار به تصمیم گیریهای شتابزده ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین علیه السلام وحشت داشتند ولی بالاخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند... اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه ای بود از این توطئه که در خانه ابوبکر صورت گرفت آگاه شد.

لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه علیها السلام برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می شوی این آیه را (به کنایه) بخوان، (إِنَّ الْمَلَائِئِمُّونَ بِكَ لَيَقْتُلُونَكَ فَأَخْرِجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ) (1) یعنی این گروه توطئه می کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم. همچنین اسماء به خادمه اش گفت: اگر با خواندن آیه منظور تو را متوجه نشدند، آن را تکرار کن...» (2) همچنین میزان ارتباط محمد (فرزند اسماء) با خاندان پدرش ابوبکر را می توان از موضع گیری او در جنگ جمل، علیه خواهرش عایشه به خوبی مشاهده کرد؛ چراکه در این نبرد، محمد در کنار امام

ص: 219

1- قصص: 20.

2- محمد باقر انصاری - سید حسین رجایی: اسرار فدک، ص 59 - 60.

خویش و مقابل خواهرش عایشه دختر ابوبکر شمشیر می زد.

محمد در پایان جنگ جمل در جمله ای خطاب به عایشه خود را چنین معرفی می کند: «نزدیکترین و در عین حال دشمن ترین فامیل و خویشاوند تو.» (1) لذا ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با اسماء پس از مرگ ابوبکر و سرپرستی محمد فرزند ابوبکر، هیچ ارتباطی به حسن رابطه آن حضرت علیه السلام با ابوبکر ندارد، بلکه ارتباط مستقیم با ویژگی های روحی خود اسماء داشته است که از اوزنی حامی ولایت علوی و دوستدار خاندان وحی علیهم السلام ساخته بود، به گونه ای که حضرت علی علیه السلام نه تنها ایشان را به عنوان همسری شایسته برمی گزینند، بلکه فرزند او را که از این مادر به دنیا آمده است تربیت نموده و پرورش می دهند، تا محمد (فرزند ابوبکر) به عنوان نمونه ای از یک شیعه در تاریخ بدرخشد و در این مقام تا بدان جا رسد که فرزند او قاسم از معتمدان و مخصوصان امام سجاد علیه السلام شد (2) و دخترش (ام فروه) همسر امام باقر علیه السلام و مادر امام صادق علیه السلام گردید. (3) حال قضاوت به عهده خوانندگان است که این فضایل و ویژگی های فردی اسماء بنت عمیس و فرزندش را به حساب ابوبکر بگذارند و یا آن را امری کاملاً مستقل و بی ارتباط با شخص خلیفه بدانند.

هر چند که علیرغم تمام این حقایق ابراز شده:

ص: 220

1- سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 2، ص 210 .

2- علامه مجلسی: جلاء العیون، ص 870.

3- امام صادق علیه السلام فرمودند: «مادرم از آنها بود که ایمان آوردند و پرهیزگار و نیکوکار بودند، و خدا دوست می دارد نیکوکاران را.» (علامه مجلسی: جلاء العیون، ص 870)

«مگر امام سجاده (ع) نوه دختری خلیفه اول را به زنی نگرفت و مگر جناب ابوبکر نیای مادری امام باقر (ع) و ائمه اطهار بعدی (ع) نبود...؟ و مگر بین دشمنان می تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟» (1) «ائمه ما از امام باقر (ع) به بعد همگی از نوادگان دختری جناب ابوبکر هستند.

ائمه ما با خلفا نزدیکی خانوادگی داشتند.» (2) بنابر آن چه ملاحظه فرمودید، دیگر جایی برای این ادعای ساختگی باقی نمی ماند که: «گذشته از همکاری سیدنا علی با حضرت ابوبکر... این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم همانند اعضای یک خانواده، دوست و صمیمی بودند.» (3)

ص: 221

-
- 1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورّخ 12 بهمن 1379.
 - 2- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 62.
 - 3- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 15، پاییز 82، ص 12.

اشاره

در این زمینه شاهد یک ادّعای کلی هستیم: «سیاست حضرت عمر نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبت و بزرگداشت.»! (1) «عمر به علی نگاه عاشقانه ای داشت که با تعظیم و تکریم همراه بود.»! (2)

جهت بررسی این شبهه بایستی با مراجعه به تاریخ، به ترسیم رفتار و عملکرد خلیفه دوم در رابطه با خاندان رسول صلی الله علیه وآله پردازیم و میزان محبت و بزرگداشت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام و نیز تعظیم و تکریم عاشقانه او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین کنیم.

ص: 222

1- محمّد برقی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 110.

2- همو: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول 1380)، ص 87.

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می نویسد: عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه علیها السلام رفت.

فاطمه علیها السلام پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آن چه راکه پدرت آورده محکم تر می سازد.

تاریخ طبری نوشته است که: عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می شوید.

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است: ...عمر با شعله آتش که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد.

فاطمه علیها السلام گفت: ای پسر خطاب! آتش آوردهای خانه مرا بسوزانی؟

گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید...» (1)

اسناد تاریخی مربوط به برخورد خشونت آمیز خلیفه دوم با خاندان وحی علیهم السلام (جهت اخذ بیعت از امیر المؤمنین علیه السلام) را می توانید در سه کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام»، «احراق بیت فاطمه علیها السلام» و «الحجّة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السلام» دنبال فرمایید و با مطالعه شواهد نقل

ص: 223

شده از منابع معتبر اهل سنت، به میزان صحت این ادعاها دست یابید که: «عمر همیشه حضرت علی را قره العین (نور چشمان) می نامید.»! (1) همچنین از سوی دیگر شاهد این ادعا هستیم که: «اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت و با آنها اختلاف نظر هم داشت، اما هیچگاه با آنها دشمنی نداشت.»! (2) (با این که حق خود را غصب شده می دانست، همان گونه که در خطبه ششقیه آمده است، صبر پیشه کرد و این صبر تنها در ظاهر نبود.

او قلوبهم هیچ گاه با صحابه پیغمبر دشمن نبود.»! (3) «روابط خود آن بزرگان روابطی برادرانه و اسلامی همراه با حفظ کیان اسلام و عزت اسلامی بوده است، نه دشمنانه و کینه توزانه و خصمانه.»! (4) «آیا این سکوت پر معنی، به معنای آن نیست که آن حضرت تمایل نداشته اند این واقعه بازگو شود (5) و آتش دشمنی را پیوسته شعله ور سازد و روابط آن حضرت و خلفای ثلاث را به خصوص در دوران خلیفه دوم که دوران پر حادثه و پر فتوحاتی بود، تحت تأثیر عواطف شخصی قرار دهد؟»! (6)

ص: 224

-
- 1- فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 81.
 - 2- محمد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 70، ص 62.
 - 3- همون روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.
 - 4- همه روزنامه اطلاعات، مورخ 30 خرداد 1379.
 - 5- [منظور مؤلف به تصریح او در جملات پیشین، حوادث رخ نموده پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله است.]
 - 6- همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 9 تیر 1381.

هر چند بررسی عملکردهای خلیفه دوم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله جای هیچ گونه تردیدی را در دشمنی و کینه ورزی گروه برندگان سقیفه با اهل بیت علیهم السلام باقی نمی گذارد، اما از آنجا که سعی شده تا در کنار این شبهات، تصویری دوستانه از سیره و عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا ترسیم گردد، به چند اعتراف تاریخی از خود خلیفه دوم اشاره می کنیم تا با نحوه برخورد و مواجهه امیرالمؤمنین علیه السلام با او نیز آشنا شویم.

نمونه نخست حدیثی است که در کتاب صحیح مسلم و تاریخ مدینه ابن شبه نقل شده؛ «در این احادیث، خلیفه دوم به علی علیه السلام و عباس نسبت می دهد که آنان خلیفه اول و دوم را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله گر] و یا ستمگر و فاجر می دانسته اند.» (1) در نقل صحیح مسلم آمده: «خلیفه دوم، عباس و علی علیه السلام را مخاطب قرار داده چنین می گوید: ... هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من بعد از پیامبر ولی مسلمانان می باشم؛ شما دو نفر (عباس و علی علیه السلام) آمدید و میراث خود را طلب کردید. تو (عباس) میراث را از پسر برادرت و این (علی علیه السلام) میراث همسرش را از پدرش.

پس ابوبکر گفت: پیامبر خدا فرموده است: ما ارث برده نمی شویم؛ آنچه به جاگذاریم صدقه است، ولی شما وی را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله گر] دانستید...» (2)

ص: 225

-
- 1- رضا سلمانی: روابط متقابل خلفا با خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله، ص 42 .
 - 2- همان منبع، ص 41؛ به نقل از: صحیح مسلم، ج 4، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ص 27، ح 49 (3302)، مؤسسه عزالدین .

متن کلام خلیفه دوم درباره نوع نگاه حضرت علی علیه السلام به ابوبکر و خودش چنین است: همچنین این شبهه در تاریخ مدینه... به جای کاذب، آثم، غادر و خائن؛ ظالم و فاجر را نقل کرده است. «متن اصلی عبارت او چنین است: «فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا، أَثِمًّا، غَادِرًا، خَائِنًا... وَ أَنَا... وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا، أَثِمًّا، غَادِرًا، خَائِنًا...» همچنین «ابن شَبَّه در تاریخ مدینه... به جای کاذب، آثم، غادر و خائن؛ ظالم و فاجر را نقل کرده است.» (1) متن اصلی عبارت او چنین است: «تَرَعَمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ... فَتَرَعَمَانِ أَيْ فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ...» در یک جمع بندی می توان گفت: آنچه «در حقیقت شاهد اصلی در این مبحث می باشد این است که عمر بن خطاب نصریح می نماید که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی پیامبر که صرف نظر از هاشمی بودن، دو نفر از صحابه خوش نام و نشان می باشند، شیخین را ظالم و خیانتکار می دانسته اند، پس چطور ممکن است کسی تقوه نماید که در بین اهل بیت و خلفا کمال دوستی و مودت بوده است، با وجودی که اهل بیت به اعتراف خود دشمن، چنین اعتقادی در مورد آنها داشته اند؟ این نصوص بیانگر این مطالب است که... علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس، شیخین را ظالم و خیانتکار، کاذب، آثم، غادر، خائن می دانستند.

ص: 226

1- همان منبع، ص 41_42؛ به نقل از: تاریخ المدینه، ج 1، ص 202_204، دارالفکر.

اینکه می گویند: در بین خلفا و اهل بیت علیهم السّلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و صمیمیت و دوستی بوده است زمانی صحّت می یابد که همدیگر را تصدیق نموده باشند.

پس اگر به بهانه بعضی از روایات جعلی و غیر صادر از اهل بیت علیهم السّلام در لایه لای کتب حدیثی می خواهند محبت دشمنان اهل بیت را در میان مردم ضعیف انتشار دهند، باید دانسته باشند که صحّت این روایات متفرع بر نبودن دلیلی قوی بر خلاف آنها می باشد، که با بودن آن دلیل مافوق، تمامی این روایات مورد ادعای دشمن از اعتبار ساقط میگردد.

به این نصوص توجه فرمائید: ... ترجمه مختصر این روایات این است که علی بن ابی طالب علیه السّلام و عباس بن عبدالمطلب در زمان خلافت عمر، اموال رسول خدا صلی الله علیه وآله را از خیبر و فدک از او مطالبه می نمایند و عمر به آنها می گوید: شما در زمان خلافت ابوبکر نیز این اموال را مطالبه نمودید و حال آنکه او را دروغگو و معصیت کار و ظالم و خائن میدانستید، و اکنون که خلافت به من رسیده از من نیز این اموال را مطالبه می نمائید و حال آنکه مرا نیز همانند ابوبکر دروغگو و گنهکار و ظالم و خائن می دانید.

با این تصریحات و اقرار بی شائبه خلیفه، آن هم در معتبرترین کتاب اهل سنت (1) که هیچ گونه تردیدی در اعتبار و صحّت آن در نزد عامه نمی باشد، دیگر گمان نمی رود کسی بدور از تعصب

ص: 227

بوده و نپذیرد که نظریه بنی هاشم و اهل بیت رسول علیهم السّلام درباره خلفا چگونه بوده است.» (1) هر چند ادّعا شود:

«حضرت علی (ع) نه تنها هیچ گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد! لب به مدح آنان گشوده است.» (2) سند تاریخی دیگری گویای آن است که: «در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام علیه السّلام خواست به همراه ایشان حرکت کند، ولی امام علیه السّلام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت: من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید ولی نپذیرفت؛ من دائماً او را ناراحت میبینم، به نظر تو از چه ناراحت است؟ گفت: ابن عباس پاسخ داد: معلوم است، تو خود هم میدانی.

عمر گفت: آری، ناخشنودی او به جهت از دست دادن خلافت است... پس امام علیه السّلام اعتراض و خشم درونی خود از غضب خلافت را به دیگران نشان می داد، تا آنجا که خلیفه و مردم به وضوح به آن پی بردند.» (3)

ص: 228

1- حسین غیب غلامی: علی بن ابی طالب علیه السّلام و رمز حدیث فلک، ص 52_59.

2- محمّد جواد حجّتی کرمانی، روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

3- علی محمّد میرجلیلی: امام علی علیه السّلام و زمامداران، ص 227؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 78_79.

متن کلام خلیفه دوم درباره نحوه مواجهه حضرت علی علیه السلام با خودش چنین است: «وَلَمْ أَرَلْ أَرَاهُ وَاجِدًا، فِيمَ نَظَرْتُ مُوجِدَتَهُ؟ وی را پیوسته نسبت به خود در حال غضب می یابم، به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟» با توجه به این دو سند معتبر که هر دو از کتب معتبر اهل سنت اخذ گردیده و در هر یک از آنها نیز با اعتراف شخص خلیفه مواجه هستیم، قضاوت درباره میزان صحت و اعتبار علمی این ادعا را به عهده خود شما می نهیم که ابراز می دارد: «رفتار و گفتار آن حضرت (ع) مطابق آنچه در کتب معتبر فریقین آمده است، نه تنها اشارهای [به] عداوت و امثال اینها ندارد...»! (1) «بنده ادعا و اثبات می کنم که حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث هیچ گاه دشمن نبوده و با ایشان دشمنی نکرده است.»! (2) «با این خلیفه نیز برخوردی مناسب و گشاده داشت.

وی با این تصمیم همه اعتراضات خود نسبت به خلیفه جدید را پشت سر گذاشت.»! (3) «پس شک میان دو طرف از بین رفت و فاصله آنها تا حد به هم پیوستن کم شد و اعتماد عنوان مرحله جدید گشت.»! (4) «اهل بیت رسول خدا در زمان خلفای راشدین برای گسترش اسلام و امنیت و استحکام حکومت اسلامی جان و مالهای خود را فدا می کردند

ص: 229

1- محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 9 تیر 1381.

2- همون: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 9 تیر 1381.

3- ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آئینه تاریخ (چاپ اول)، ص 40.

4- همون: رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آئینه تاریخ (چاپ اول 1379)، ص 42.

و این خود دلیل رضایت! و محبت! این بزرگواران است.»! (1) هنگامی که حضرت عمر وفات کردند، جسد مبارک ایشان با چادری پوشانده شده بود، من در آنجا حضور داشتم. حضرت علی تشریف آورد و چادر را از چهره حضرت عمر کنار زد و گفت: ابوحنص! خدا غریق رحمت کند، قسم به خدا بعد از رسول الله بجز تو کسی نیست که من دوست داشته باشم که کاش نامه اعمالش مال من می بود و با نامه اعمال وی به ملاقات خدا می رفتم.»! (2) «او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد.»! (3) «بنابراین به کسانی که به زعم پیروی از حضرت علی (ع) خود را ملزم به تبری می دانند واجب است ثابت کنند که حضرت علی (ع) از آنان تبری کرده است که ما هم تبری کنیم.»! (4) در پایان این دو بخش، توجه شما را به سند تاریخی دیگری جلب می نمایم:

«أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا انصَرَ رَفَّ إِلَى رَجُلِهِ قَالِ لَبْنِي أَبِيهِ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ قَوْمَكُمْ عَادُواكُمْ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ كَعَادُوا نَبِيَّ فِي حَيَاتِهِ وَإِنْ يُطْعَمَ قَوْمُكُمْ لَا تُؤْمَرُوا أَبَدًا؛ وَاللَّهِ لَا يَنْبِيءُ هَؤُلَاءِ إِلَى الْحَقِّ إِلَّا بِالسَّيْفِ.

قَالَ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ دَاخِلٌ إِلَيْهِمْ، قَدْ سَمِعَ الْكَلَامَ كُلَّهُ، فَدَخَلَ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتُرِيدُ أَنْ تَضْرِبَ رَبَّ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ! فَقَالَ اسْكُتْ وَيَحْكُ فَوَاللَّهِ لَوْ لَا أَبُوكَ وَمَا رَكِبَ مِنِّي قَدِيمًا وَحَدِيثًا مَا

ص: 230

1- عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 9، بهار 81، ص 71.

2- عبدالله فتوحی: نوشته مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 10، تابستان 81، ص 78.

3- محمدجواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

4- همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 9 تیر 1381.

نَارَعَنِي ابْنُ عَفَّانَ وَ لَا ابْنَ عَوْفٍ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَخَرَجَ. (1) زمانی که علی بن ابی طالب [از مجلس شش نفره شورای تعیین خلیفه] به خانه بازگشت به خاندان عبدالمطلب فرمود: ای خاندان عبدالمطلب! خویشان شما پس از درگذشت پیامبر با شما به دشمنی برخاستند؛ همچنان که با رسول خدا در طول زندگیش دشمنی ورزیدند و اگر قوم شما به حکومت رسند، هرگز شما را به مشورت هم نخواهند خواست.

قسم به خدا که اینان جز با شمشیر به راه حقّ باز نخواهند گشت.

راوی گفت: عبدالله فرزند عمر نیز در میان ایشان بود و تمام سخنان حضرت را شنید؛ پس داخل شد و گفت: ای ابا الحسن، آیا می خواهی گروهی [از خویشان] را با گروهی دیگر به دشمنی واداری؟ در آن لحظه فرمودند: وای بر تو! ساکت باش! قسم به خدا که اگر پدرت [عمر بن خطاب] نبود و با من در طول زندگیش آن گونه رفتار نمی کرد، پسر عَفَّان (عثمان) و پسر عوف (عبدالرحمان) با من منازعه نمی کردند.

در این زمان عبدالله بن عمر برخاست و از آنجا خارج شد.»

ص: 231

1- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 54.

تیرگی روابط متقابل حضرت علی علیه السلام و عمر بن خطاب یکی از حقایق مسلم و آشکاری است که شدت وضوح آن موجب گردیده تا مطرح نمودن آن در ضمن یک نقل ساختگی، به عنصری کارآمد جهت راست جلوه دادن آن دروغ تاریخی تبدیل شده و از این رو، به استخدام تحریف گران تاریخ در آید.

برای مثال: تاریخ نگاران دروغ پردازی که به دنبال راست جلوه دادن نقل های ساختگی خود درباره بیعت دوم امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بوده اند، تصریح و اعتراف به این روابط تیره را در لابه لای جعلیات خود گنجانده اند تا از این راه بسترهای پذیرش ادعاهای واهی خود را در ذهن مخاطبین فراهم آورده و چنین وانمود کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با کمال میل و در نهایت صلح و صفا با ابوبکر بیعت نموده اند؟! (1)

از این رو شاهد اعتراف بزرگانی از اهل سنت همچون محمدابن اسماعیل بخاری، مبنی بر صحت «کراهت شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از ملاقات با عمر بن خطاب» می باشیم؛ چنانچه می نویسد: آن حضرت علیه السلام خطاب به ابوبکر پیغام فرستادند که: «... أَنْ ائْتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ كِرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ. (2) تو نزد ما بیا و فرد دیگری همراه تو نیاید _ از آن رو که کراهت داشت عمر نیز به نزدش بیاید.»

ص: 232

1- ر.ک: علی لباف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل یکم.

2- محمدبن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج 3، ص 253، کتاب المغازی باب 155، غزوة خیبر، ح 704 (3913).

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود بود؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای القای روابط دوستانه خلیفه دوم با امیر المؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، این ادعا می باشد که: «عمر در آخرین خطبه اش، دریچه قلبش را می گشاید و سخنانی بر زبان می آورد که مثل و مانندش در هیچ یک از خطبه هایش وجود نداشته است.

او وصیت می کند: ای مؤمنین، من به شما توصیه میکنم که پس از مرگ، در درجه اول علی بن ابی طالب را به خلافت انتخاب کنید...»! (1) قبل از بررسی این شبهه، تذکر به این نکته را لازم می دانیم که ابراز کننده این شبهه سعی دارد تا با کنار هم قرار دادن شبهه فوق با این ادعا که: «واقعیت دیگری که باید ذکر شود این است که حضرت علی (ع) چه پس از رحلت نبی مکرم و چه پس از شهادت عمر بر اثر یک سلسله دسیسه و نیرنگ به خلافت منصوب نشد.» (2)

ص: 233

1- فاروق صفی زاده: مقالّ مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 82.

2- همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 80.

ذهن خوانندگان مقاله اش را از نقش کلیدی خلیفه دوم در غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام منحرف سازد.

در حالی که عملکرد خلیفه دوم، چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله و ماجرای قلم و دوات؛ و چه در جریان شورای شش نفره، خلاف این ادعا را نشان می دهد.

«عمر با اعطای حق خاص به عبدالرحمان بن عوف در شورا و تصمیم گیرنده نهائی، به نحو مؤثری علی علیه السلام را تضعیف و دست عثمان را در تصاحب خلافت بازگذاشت و تلویحاً انتصاب عثمان را تضمین نمود و آنچه از نزدیک در شخصیت علی علیه السلام دیده و سنجیده بود نادیده گرفت و اگر چه صریحاً دستور نداد، ولی غیر صریح راه را برای وی، (خلافت علی علیه السلام) مسدود کرد.

عمر در ضمن انتخاب شورا اعلام نکرد که علی علیه السلام باید کنار رود ولی با قرین ساختن وی با این اشخاص (شورا) اعلام نمود که علی علیه السلام از نظر او با دیگران یکسان است و برتری ندارد و با این عمل دست علی علیه السلام را از خلافت کوتاه نمود.»⁽¹⁾

«عمر با انتخاب شورا بدین شکل کینه های دیرین قریش بر کینه سلاله هاشم را برانگیخت، آیا بنی تیم با علی علیه السلام کنار می آمد؟ در حالیکه علی علیه السلام معارض و مخالف شیخ آنها بود.

مگر کینه های اموی از میان رفتی بود، کینه هایی که سالیان دراز ریشه دوانیده و از پدرها به همه اولادها رسیده بود، عمر در بستر مرگ نقشه شورا را چنان طرح کرد که انگیزه های نژاد

ص: 234

1- جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 59.

پرستانه قومی را یکسره در برابر علی علیه السلام بسیج کرد و مسلم بود که مظلوم مغلوب خواهد شد؛ عبدالفتاح عبدالمقصود می گوید: سیاست ثابت قریش همیشه پابندی به اصول جاهلیت و پیش بردن تعصب قبیله ای تا قبیله ای تا سر حد تقدس و پرستش بود.

اصحاب شورا همان اعراب متعصب قریش بودند، و همیشه آرزوی قریش، شکستن خاندان بنی هاشم بود، با این ترتیب عمر وظیفه دور نگهداشتن خلافت از بنی هاشم و کوششی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تقبل نموده بود را تمام کرد.

دیگر جایی برای این خوش گمانی نباید باشد تا بگوئیم عمر به هیچ یک از این شش نفر نظر نداشته است، هر کس نام اعضای شورا را می شنید می دانست عثمان انتخاب خواهد شد. «(1)» «چطور عمر اعضای دیگر را با عیب هایشان که خود بدان معترف است در کنار علی علیه السلام قرار می دهد، این نشان می دهد که

عمر چشم بسته کاری نکرده و هدف نهائی قضیه را دیده بوده است، و با آن دید به تشکیل چنین شورایی مبادرت ورزیده، و لذا نتیجه کارش عدم انتخاب شایسته ترین فرد جهت خلافت بوده است.» (2) همچنین عمر در ضمن گفتگویی با ابن عباس (در سفر شام که در دوران خلافت او صورت گرفت) پرده از ماجرای قلم و دوات افکنده و اعتراف می کند:

ص: 235

1- همان منبع، ص 59_60.

2- همان منبع، ص 66.

«پیامبر می خواست علی علیه السلام را در ایام بیماریش مطرح سازد ولی من از آن جلوگیری نمودم.» (1) خلیفه دوم در جایی دیگر می گوید: «آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید ولی من از آن جلوگیری کردم.» (2)

این اعترافات به خوبی نشان می دهد که چه نوع دسیسه هایی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله با مانع از رسیدن حضرت علی علیه السلام به خلافت شده است.

در مجموع می توان گفت: «نه تنها رفتار خلفا با علی علیه السلام خوب نبود و علی علیه السلام کمتر حاضر به همکاری می شد، رفتار ابوبکر بسیار با او سرد بود و عمر هیچ پستی به بنی هاشم نمی داد.

برعکس به بنی امیه پست های کلیدی می سپرد و گاهگاهی با اعیان سنن و کینه های جاهلی به این انزوای علی علیه السلام دامن می زد.

عمر در محفلی با حضور علی علیه السلام به سعید بن عاص اموی گفت: به گونه ای نگاهم میکنی که گویی من قاتل پدرت هستم، پدرت را علی کشته است!» (3)

ص: 236

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 51؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 77_78

2- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 44؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 97.

3- دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج 2، ص 3؛ به نقل از: ارشاد شیخ مفید، ج 1، ص 76.

عَلَّامَةُ عَسْكَرِي دَر كِتَاب «سَقِيْفَه» ضَمَن نَقْلِ اِيْن كَفْتِغُو اَز طَبَقَات اِبْن سَعْد (ج 5، ص 20_22) اِيْن وَاقَعَةُ تَارِيْخِي رَا چَنِیْن تَحْلِيْل مِي نَمَايَد:

«گذشته از این، نقشه تحریک افراد برای ترور و از میان برداشتن امام ما نیز مطلب مهم دیگری است..... آیا با این سخن، عمر سعی نداشت که سعید را به گرفتن انتقام از کشته پدرش، علی بن ابی طالب، تحریک کند؟» (1)

ص: 237

1- عَلَّامَةُ عَسْكَرِي: اسْقِيْفَه (به كوشش: مهدي دشتي)، ص 135 .

یکی از مسائلی که در جوامع اسلامی سؤال برانگیز شده و عدّه ای را به شک و شبهه انداخته و دسته ای را متحیر و سرگردان نموده است، مسأله ازدواج امّ کلثوم دختر گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم می باشد.

ناگفته پیداست آن دسته که ادّعی این ازدواج را مطرح می کنند به دنبال دست یابی به اهداف معینی می باشند که برخی از آنها عبارت است از: الف) سعادت اخروی خلیفه دوم به دلیل این ازدواج چنانچه ابراز شده: «مؤدت اهل بیت در سرنوشت انسان چه در دنیا و چه در آخرت تأثیر بسزایی دارد و به طور کلی نزدیکی به خاندان محمّدی، رحمت ایزدی و غفران و مغفرت ابدی در پی دارد. در سال هفدهم هجری، حضرت

عمر تصمیم گرفت از طریق ازدواج با دختر حضرت علی (ع) روابط خود را با آن حضرت مستحکم سازد، لذا _ امّ کلثوم _ را از آن حضرت خواستگاری کرد ...» (1) ب) تبرئه خلیفه دوم از جنایاتی که در حقّ اهل بیت علیهم السّلام روا داشت چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش (امّ کلثوم) را به حضرت عمر داده است؛ پس حضرت علی پدر زن و حضرت فاطمه مادر زن عمر بوده اند... بنابراین چیزهایی که نسبت به حضرت عمر گفته شده بنا به عقائد مسلمانان اهل سنت بی اساس و جز تفرقه... ثمره دیگری در پی نخواهد داشت.» (2) «حضرت علی (ع) دخترش را به همسری عصر در آورد و جناب عمر داماد حضرت علی بود... بنابراین تمام آن دشمنی های ساختگی، همه باطل است...» (3) «مگر حضرت علی (ع) با این بزرگان با یکدیگر روابط خانوادگی و خویشاوندی نداشتند؟ مگر حضرت علی (ع) پدر همسر جناب عمر نبود؟ و جناب عمر داماد حضرت علی نشده بود؟... و مگر بین دشمنان می تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید!» (4)

ص: 239

-
- 1- مصطفی شیرزادی: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 64_65.
 - 2- عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص 37.
 - 3- محمّد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 2.
 - 4- همو: روزنامه جام جم، مورّخ 12 بهمن 1389.

ج) القای رضایت اهل بیت علیهم السّلام به ویژه حضرت زهرا علیها السّلام از خلیفهٔ دوم چنانچه ابراز شده: «امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا در عقد حضرت عمر

فاروق بوده است. مسلم است که این کار بدون رضایت حسنین و خواهرش زینب و به ویژه مادر ایشان فاطمه انجام نگرفته است.»! (1) (د) زیر سؤال بردن برائت که از ارکان اصلی تشیع می باشد چنانچه ابراز شده: «اگر حضرت علی سبّ و اهانت خلفا را روا می داشتند، چگونه امّ کلثوم را به عقد عمر بن خطاب در می آوردند؟!»! (2) (ه) سرپوش نهادن بر کینه و دشمنی خلیفهٔ دوم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السّلام چنانچه ابراز شده: «حضرت عمر به حضرت علی عشق می ورزید و ارادت نشان می داد و با پیوند ازدواج با دختر آن حضرت، یعنی ام کلثوم، ارادت خویش را به کمال رساند.»! (3) (و) دوستانه جلوه دادن روابط متقابل امیرالمؤمنین علیه السّلام و خلیفهٔ دوم چنانچه ابراز شده: «حضرت علی دخترش ام کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج سیدنا عمر درآورد.

و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر در نگاه

ص: 240

-
- 1- امین الله کریمی: اهل بیت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اوّل 1380)، ص 89.
 - 2- جلال جلالی زاده: مقالهٔ مندرج در مجلهٔ ندای اسلام، شمارهٔ 7، پاییز 80، ص 63.
 - 3- محمّد برقی: مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ بین المللی امام علی علیه السّلام (چاپ اوّل 1381)، ج 2، ص 57.

حضرت علی می باشد.»؟! (1) «رابطه دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا بود به حیاله نکاح فاروق اعظم درآورد.»! (2)

ز) خارج نمودن خلافت خلفه دوم از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به آن چنانچه ابراز شده: «اگر عمر خلیفه بر حق نبود و خلافت را از حضرت علی غصب کرده بود و بانص و فرمایش رسول خدا مخالفت نموده بود، درست نبود که علی دخترش را از فاطمه به نام ام کلثوم به عقد او درآورد.»! (3) «فرض کنیم حضرت علی... بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد، دخترش را که از حضرت زهرا می باشد چرا به عقد و نکاح عمر درمی آورد؟!»!

(4) لذاست که اهمیت شفاف سازی این ماجرا در اذهان و افکار عمومی اقتضا می کند تا به بررسی و تحلیل این واقعه پرداخته و میزان صحت و کیفیت وقوع آن را از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی مشخص نماییم، تا حقیقت ماجرا برای همگان آشکار گردد.

اما قبل از این بررسی، با طرح یک سؤال، توجه شما را به نکته مهمی درباره این ازدواج جلب می نمایم.

ص: 241

-
- 1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81 ص 8.
 - 2- همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 12.
 - 3- جمال بادروزه: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول 1381)، ص 27.
 - 4- همو: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت، ص 80.

آیا صرف ازدواج با بنی هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

یک ازدواج می تواند با اهداف و انگیزه های مختلفی صورت گیرد و در نتیجه مغرضانه باشد.

«تاریخ از این گونه ازدواجها نمونه های متعددی را نشان می دهد.

و از همین نمونه است ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی (1) با دختر «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب» که به منظور توهین به خاندان بنی هاشم مبادرت به غضب این ناموس هاشمی کرد.

ابن جوزی محدث و فقیه بزرگ اهل سنت در کتاب «اخبار النساء» می نویسد: وَ تَزَوَّجَ الْحَجَّاجُ ابْنَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْهَا وَ عَبَّرَتْهَا تَجُودٌ عَلَى خَدَّهَا، فَقَالَ لَهَا: يَا ابْنَةَ أَبِي وَ أُمِّي، مِمَّ تَبْكِينَ؟ فَقَالَتْ: مِنْ شَرَفٍ اتَّضَعْتُ، وَ مِنْ ضِعْفِ شَرَفِي. (2) حجاج بن یوسف که دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد چون بر او وارد شد دید اشک بر گونه هایش جاری است.

گفت: چرا گریانی؟

ص: 242

1- [مسعودی می گوید که بهترین لذت او خونریزی بود.... این کثیر می گوید در سال (68هـ) دستور داد عاشورا را عید بگیرند و لباس نو بپوشند و افسوس میخورد چرا در کربلا نبوده است. سه هزار قیر را در نجف شکافت تا جنازه علی علیه السلام را بیرون بیاورد. در عصرش سالیان درازی کسی نام علی و حسن و حسین را بر فرزنداناش نگذاشت... در عصر او کفر به اندازه تشیع چرم نبود، گفتن کافر بهتر بود تا بگوید شیعه هستم. (دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج 2، ص 81_82)]

2- ابن جوزی: اخبار النساء، ص 65.

گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ظلم و جنایت حجاج بن یوسف نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله و بنی هاشم که صفحات تاریخ از آن انباشته است، می توان به استناد این ازدواج تجاهر کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ظلم و جنایتی نسبت به آنها نشده است؟!» (1)

نقد و بررسی

دیدگاه علمای شیعه درباره این موضوع به دو بخش قابل تقسیم است.

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

این بزرگان همانند شیخ مفید قدس سره وقوع چنین ازدواجی را از اصل انکار کرده و معتقد به انجام گرفتن آن نمی باشند؛ بلکه درج چنین نقل هایی را در تاریخ، ساخته دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام می دانند.

مضمون استدلال و برهان عالم بزرگوار شیعه مرحوم شیخ مفید قدس سره که در جواب مسأله دهم از کتاب مسائل سیرویه آمده، چنین است: اولاً: خبری که می گوید امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر تزویج کرده، قابل اثبات نیست و این خبر از طریق زیبرین بگاری نقل شده و او نزد اهل تحقیق معروف است که مورد اطمینان و وثوق نیست و در آن چه که نقل می کند، متهم است.

ص: 243

1- مهندس سید جواد حسینی طباطبائی: در پاسخ افسانه شهادت، ص 178.

او از کسانی است که بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام در دل اوست و [به همین دلیل] در آن چه بر بنی هاشم ادعا میکند، رعایت امانت داری را نکرده و لذا مورد قبول و پذیرش نیست.

ثانیاً: حدیثی هم که نقل کرده عباراتش مختلف و متضاد است. (1) زیرا گاهی می گوید: خود امیرالمؤمنین علیه السلام تزویج دخترش با عمر را به عهده گرفت و گاهی می گوید: عباس (عموی حضرت) آن را به عهده گرفت در جای دیگر می گوید: عقدی واقع نشده مگر با تهدید و تخویف و وعید عمر نسبت به بنی هاشم و گاهی می گوید: عقد از روی اختیار و ایثار بود. بعضی روایت گفته اند: از عمر برای او بچه ای به دنیا آمد به نام زید و بعضی گویند: عمر قبل از همبستر شدن با او کشته شد. دستهای دیگر گفته اند: زید فرزندی هم دارد و برخی گفته اند: زید کشته شد و فرزندی برای او نیست.

طایفه ای گویند: زید با مادرش کشته شد و بعضی دیگر گویند: مادرش بعد از او زنده ماند.

پس روایتی که راوی آن چنان و روایت آن هم چنین است، باطل و با این همه اختلاف و تعارض بی اثر می شود و مورد قبول نیست و به طور کلی پیدایش این حدیث از اول و پس از اختلافاتی که در آن پدید آمده، بطلان اصل حدیث را اثبات می کند و به هر حال تأثیری ندارد.» (2)

ص: 244

1- [به عبارت دیگر برقرار دارنده های این نقل ها با یکدیگر در تعارض آشکار می باشند.]

2- احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه وآله (ترجمه دکتر افتخارزاده)، ص 875_876.

«در اصل این ازدواج اختلاف است. مرحوم مفید باب جداگانه ای برای آن باز کرده است.

در پاسخ مسائل حاجیه مسئله 15 و در مسائل سرویه مسئله 10؛ و دیگران به بحث درباره اش تألیف جدا اختصاص داده اند. (1) مرحوم شیخ مفید، ابوسهل نوبختی و ابن شهر آشوب منکر آن هستند و محمد علی دخیل در رساله حیاة امّ کلثوم به بحث در این مورد پرداخته است.

شیخ محمد جواد بلاغی متوفای (1352 هـ) رساله مفصلی در نفی آن دارد و آیتی در بررسی عاشورا و عبدالرزاق مقرّم، سید ناصر حسین اللکنهوی متوفای (1361 هـ) شدیداً آن را انکار کرده اند. (2) « (3) وضوح این آشفتگی ها موجب گردیده تا علی محمد دخیل نیز در کتاب «اعلام النساء» چنین بنگارد: «از جمله ازدواجهای موهومی که زیاد هم هست _ ازدواج امّ کلثوم دختر امام امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب است.

ابن عبدالبرّ و ابن حجر و دیگران روایت کرده اند که عمر بن خطاب او را از علی بن ابی طالب علیه السلام خواستگاری کرد.

حضرت فرمود: او هنوز کوچک است.

عمر گفت: ای ابوالحسن، او را به عقد من درآور که من بهتر از

ص: 245

1- ر.ک: الذریعه، ج 2، ص 396.

2- [ای بسا بتوان نظر این گروه از بزرگان شیعه همانند شیخ مفید قدس سره را با نظر گروه دوم از دانشمندان امامیه جمع کرد و گفت: نظر

امثال شیخ مفید این است که: سنّی ها با استناد به نقل های مندرج در کتاب هایشان، نمی توانند وقوع این ازدواج را ثابت کنند.]

3- دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج 2، ص 57.

دیگران از او نگهداری خواهم کرد! حضرت فرمود: من او را نزد تو می فرستم، اگر از او خوشت آمد او را به ازدواج با تو درخواهم آورد. بُردی را به ام کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و فرمود: به عمر بگو این همان بُردی است که به تو گفتم. وی این مطلب را به عمر گفت.

عمر به او گفت: به پدرت بگو من راضی هستم! و بعد دست بر پای او گذاشته برهنه کرد؟! ام کلثوم گفت: چرا چنین میکنی؟ اگر تو امیرالمؤمنین نبودی بینی تو را می شکستم. از نزد او بیرون آمد و نزد پدر رفته داستان را به آن حضرت گفت و اظهار داشت: مرا نزد پیر مرد بدی فرستادی!

حضرت فرمود: دخترکم! او شوهر تو می باشد.

(الاصابة، ج 4، ص 492؛ الاستیعاب، ص 490) «(1) وی همچنین گفته است: «تمام کسانی که ازدواج او را با عمر ذکر کرده اند، چنین اظهار داشته اند که ازدواج عون با او پس از کشته شدن عمر بود، با اینکه عون در جنگ تستر (2) در سال هفدهم هجری در دوران خلافت عمر کشته شده است و چگونه توان پذیرفت که وی (3) پس از قتل عون با او (4) ازدواج کرده است؟...»

ص: 246

1- احمد رحمانی همدانی: فاطمة زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه وآله ، ص 872 - 873

2- شوشتر.

3- [عمر.]

4- [ام کلثوم]

و عجیب ترین چیزی که موجب شده عدّه ای را به هوس اعتقاد به این داستان مسخره بیندازد، گفتار ابن عبدالبرّ است که گوید: محمّد بن جعفر ابن ابی طالب همان کسی است که پس از مرگ عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج کرده است.

با اینکه خود او در همین کتاب می گوید:

عون بن جعفر و برادرش محمّد بن جعفر در شوشتر شهید شدند، با اینکه می داند که جنگ شوشتر در دوران خلافت عمر و هفت سال پیش از مرگ او بوده است؛ چگونه با توجه به این تاریخ، گفتار او درست از کار درآید؟» (1) لذا می توان گفت: این عدّه از اهل تسنّن که منکر روایات مربوط به این ازدواج شده اند، (زیرا آنچه در روایات آنها درباره نحوه مواجهه خلیفه با امّ کلثوم ذکر شده را در شأن عمر بن خطاب ندیده اند) در واقع مفهوم انکارشان این است که چنین ازدواجی رخ نداده است.

علّت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

شاید این سؤال مطرح شود که اگر چنین ازدواجی رخ نداده، پس چرا چنین حادثه ای در میان مردم رواج یافته و عدّه ای را به این توهم انداخته که چنین ازدواجی صورت گرفته است؟

ص: 247

1- احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السّلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه وآله، ص 873 .

«این حدیث از آن جهت منتشر شد که ابومحمد حسن بن یحیی صاحب النسب در کتابش آن را آورده و عدّه ای پنداشته اند که چون یک فردی علوی آن را روایت کرده، پس حدیث درستی است، با اینکه وی از زبیر بن بکّار نقل کرده است.» (1) همچنین در پاسخ به این سؤال می توان گفت: «شاید منشأ این وهم و خیال، این باشد که یکی از زندهای عمر، نامش امّ کلثوم بوده و او مادر عبیدالله بن عمر، امّ کلثوم دختر جرجول خزاعیه است، و چون هم نام با دختر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بوده و امّ کلثوم مشهور و معروف هم، همان حضرت است، وقتی می گویند امّ کلثوم زن عمر بوده است، ذهن ها به سوی حضرت امّ کلثوم دختر علی ابن ابی طالب علیه السّلام منتقل می شود. به همین جهت بعضی خیال کرده اند که آن حضرت، زن عمر بوده است.

و از آن سو امّ کلثوم دیگری هم بوده که عمر به خواستگاری او رفت و آن امّ کلثوم دختر ابوبکر است و بعضی به اشتباه خیال کرده اند او دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بوده است.

اینک برای روشن شدن مطلب به آن اشاره میکنیم: ابوالفرج اصفهانی (از علماء اهل سنت) در کتاب «آغانی» (2) روایت کرده است که: مردی از قریش به عمر بن خطاب گفت: آیا با امّ کلثوم _ دختر ابوبکر _ ازدواج نمیکنی تا دوستی خود را

ص: 248

-
- 1- احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السّلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه وآله، ص 876، به نقل از: شیخ مفید قدس سره
 - 2- ج 16، ص 103، دارالفکر بیروت.

بعد از مرگ با ابوبکر حفظ نمایی و در خاندان او جایگزین وی باشی؟ عمر گفت: بله دوست می دارم چنین کنم. اکنون تو به سوی عایشه برو و به او بگو، و جواب او را برای من بیاور.

او نزد عایشه رفت و آنچه عمر گفته بود به عایشه اطلاع داد.

عایشه با خوشرویی (البته در ظاهر) از این پیشنهاد استقبال کرد.

بعد از آن، مغیره بن شعبه بر عایشه وارد شد و او را غصه دار و غمگین دید.

به او گفت: تو را چه شده است؟ او پیغام عمر را برای مغیره بازگو کرد و گفت: این دخترک نوجوان است و من دوست دارم زندگی خوشتر و نرمتری از زندگی با عمر داشته باشد. (یعنی عمر خشن است و نمی خواهم با او زندگی کند).

مغیره گفت: این کار را به عهده من بگذار تا برایت مشکل را حل کنم.

سپس نزد عمر رفت و گفت: خوش باشی و پُرسر، شنیده ام می خواهی با خاندان ابوبکر وصلت کنی و دختر او - ام کلثوم - را خواستگاری کرده ای؟ گفت: بله چنین است. مغیره گفت: این خوب است، لکن تو مردی تندخو نسبت به خانواده ات هستی و این دخترکی نارس است. پس تو دائماً بر او ایراد میگیری و او را میزنی و او فریاد می زند ای پدر! پس تو را غمگین می کند؛ و عایشه نیز از این کار رنج می برد و همگی ابوبکر را یاد می کنند و مصیبت او بر آنها تازه می شود؛ و هر روز چنین می شود.

عمر گفت: چه وقت از پیش عایشه آمدی که چنین می گویی؟ او مرا برای خواهرش پذیرفته! مغیره گفت: الآن از نزد او می آیم.

عمر گفت: گواهی می دهم که آنها از من خوششان نمی آید و تو برای آنها ضمانت کرده ای و به آنها قول داده ای که مرا از خواسته ام منصرف کنی؛ باشد از آن گذشتم.

مغیره نزد عایشه رفت و این خبر را به او رساند و عمر هم دیگر برای این دختر به آنها مراجعه نکرد.

خوانندگان محترم توجه دارند که وجود این دو امّ کلثوم (مادر عبیدالله بن عمر و دختر ابوبکر) و ارتباط آنها با عمر بن خطاب باعث شده که بعضی خیال کنند امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام همسر عمر بوده است. ⁽¹⁾

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

عدّه زیادی از علمای شیعه معتقداند که این ازدواج نه از روی اختیار، بلکه از روی جبر و اضطرار صورت گرفته و این عقد نتیجه تهدیدهای مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی عمر بوده است.

این دسته از علما برای گفته های خویش دلایلی آورده اند که بدانها اشاره می کنیم: «مرحوم شیخ بزرگوار و محدّث نامدار، کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی، از هشام بن سالم از لسان به حقّ ناطق حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

ص: 250

1- فرید سائل: افسانه ازدواج (بررسی ازدواج حضرت امّ کلثوم با عمر در مدارک شیعه و سنی) ص 20_22 .

زمانی که عمر به خواستگاری رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: او (امّ کلثوم) کوچک (و خردسال) است. پس عمر، عباس – عموی امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات کرد و گفت: چیست مرا؟! آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: مگر چه شده؟ گفت: برای خواستگاری پیش پسر برادرت رفتم ولی مراد کرد.

بدان به خدا قسم، که چاه زمزم را پُر خواهم کرد تا خشک شود، (1) و هیچ فضیلت و کرامتی برای شما نمی گذارم مگر اینکه نابود می کنم و دو نفر شاهد علیه علی درست میکنم که شهادت (دروغ) بدهند که او دزدی کرده و حتماً دست او را قطع خواهم کرد.

پس عباس به نزد حضرت آمد و به او خبر داد و از او خواست امر را به دست او بدهد و حضرت چنین کردند. (2) در خبر دیگری آمده است: عمر، عباس بن عبدالمطلب را به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و از او خواست که امّ کلثوم را به ازدواج او درآورد.

ولی حضرت امتناع کردند.

عباس برگشت و خبر امتناع حضرت را به عمر داد.

عمر گفت: ای عباس آیا او از اینکه دخترش را به ازدواج من درآورد خودداری میکند؟

ص: 251

1- شاید چون افتخار سقایت مسجدالحرام و آب زمزم به دست عباس بود، عمر می خواست این افتخار را از بین ببرد و عباس را به آن تهدید می کرد.

2- ثقة الاسلام کلینی، کافی، ج 5، ص 346، ج 1، حرّ عاملی، وسائل، ج 14، ص 433، ج 2.

به خدا قسم اگر او را به ازدواج من در نیاورد، علی را میکشم. (1)

عباس برگشت و این خبر را به حضرت رسانید.

باز هم حضرت بر امتناع خود ایستادگی کردند.

پس عباس به عمر خبر داد. عمر به عباس گفت: روز جمعه به مسجد بیا و پای منبر بنشین تا آنچه واقع می شود را بشنوی و بدانی که اگر بخواهم او را بکشم، می توانم.

روز جمعه عباس در مسجد حاضر شد. هنگامی که عمر از خطبه خود فارغ شد گفت: ای مردم، در این شهر مردی از اصحاب محمد هست که با اینکه محصن است (یعنی زن دارد) زنا کرده است و فقط امیرالمؤمنین عمر از این کار خیر دارد؛ شما در اینباره چه میگوئید؟

پس مردم از هر طرف با صدای بلند گفتند: اگر امیرالمؤمنین (عمر) از این قضیه مطلع است، نیازی به اطلاع دیگران نیست، (2) باید حکم خدا را در حق او جاری کند (یعنی او را سنگسار کند و بکشد).

هنگامی که سخن عمر پایان یافت، در خلوت رو به عباس کرد و گفت: به نزد علی برو و آنچه شنیدی به او بگو. اگر او را به ازدواج من در نیاورد، فردا در خطبه ام خواهم گفت:

ص: 252

1- شریف مرتضی: الشافی، ج 3، ص 272

2- وجه به این نکته لازم است که از نظر شریعت اسلام، چنین ادعایی تنها با شهادت چهار شاهد عادل که هم زمان شهادت دهند، ثابت می گردد و در غیر این صورت بر شهود حد قذف هشتاد ضربه تازیانه جاری می گردد. خود خلیفه دوم نیز در ماجرای مغیره بن شعبه از همین حربه استفاده کرد و با منصرف ساختن چهارمین شاهد، حد را بر مغیره جاری نساخته و برعکس، بر سه شاهد نخست، حل جاری نمود (سید عبدالحسین شرف الدین: اجتهاد در مقابل نص (ترجمه علی دوانی)، ص 340 - 345)

مردی که می‌گفتم، علی است و حتماً او را به این اتهام سنگسار خواهیم کرد. (1)

پس عباس به سوی امیرالمؤمنین رفت و سخنان عمر را به او عرض کرد.

حضرت فرمودند: من میدانم این کار از چیزهایی است که بر او سهل و آسان است (یعنی نسبت ناروا دادن و در پی آن بیگناه کشتن برای او آسان است) و من هرگز آنچه او می‌خواهد، انجام نمی‌دهم.

عباس عرض کرد: اگر شما انجام نمی‌دهی، پس من انجام می‌دهم و شما را قسم می‌دهم که با گفتار و کردار من مخالفت نکنی. پس به سوی عمر رفت و به او گفت: من کاری که تو می‌خواهی انجام می‌دهم (یعنی ام‌کلثوم را به عقد تو در می‌آورم). عمر مردم را جمع کرد و گفت: این عباس عموی علی بن ابی طالب است که اختیار دخترش ام‌کلثوم را به عهده او نهاده و او را امر کرده که مرا به تزویج وی درآورد. و پس از مدت کمی عباس او را به عقد عمر درآورد. (2) (3)

این روایت با عبارت دیگری نیز نقل شده است: «عمر در آخر خطبه اش گفت: ای مردم اگر خلیفه اطلاع داشته باشد که مردی از شما با زنی زنا کرده و شاهی نداشته باشد چه می‌کنید؟»

ص: 253

1- همین سند تاریخی دلالت دارد بر این که حضرت امیری پیوسته در نماز جماعت مسجد و مراسم‌های مشابه، حاضر نمی‌شده‌اند.

2- بحرانی: عوالم العلوم، ج 2؛ به نقل از: اللمعة البيضاء، ص 139

3- فرید سائل: افسانه ازدواج، ص 23 - 26.

گفتند: قول خلیفه حجت است، اگر امر کند او را سنگسار میکنیم.

پس عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد، پس عباس را در خلوتی پیش کشید و گفت: قضیه را دیدی؟

گفت: آری.

عمر گفت: و الله اگر علی خواستگاری را نپذیرد، فردا در خطبه ام میگویم آن مردی که چنین کرده علی است پس او را سنگسار کنید.

«(1) (2)»

بنابراین باید گفت:

براساس مدارک معتبر شیعی ازدواج عمر با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب با میل، رغبت و رضایت آن حضرت و دخترشان صورت نپذیرفته و عمر بن خطاب این بار نیز چون همیشه با تکیه بر قدرت، مقام خلافت و روش های تهدید آمیزش، کار خویش را پیش برده است.

جدیت او در انجام تهدیداتش نشان می داد که وی تا رسیدن به مقصود خویش از ارتکاب هیچ عملی فروگذار نیست، زیرا پیوسته بر انجام آن سوگند یاد میکرد.

این نوع ستم و تعدی از غم انگیزترین و دردناک ترین جفاها بر خاندان وحی است.

بیهوده نیست که آن حضرت در همین سالهای رنج، غریبانه سر

ص: 254

1- بحرانی: عوالم العلوم، ج 2؛ به نقل از: اللمعة البيضاء، ص 139.

2- فرید سائل: افسانه ازدواج، ص 38 - 29.

درون چاه می نمودند و دردهای جانکاهشان را این گونه بروز می دادند. عمل ایشان حاکی از شدت داغ ظلمها و ستم هایی است که بر سینه ایشان سنگینی می نمود؛ چنانچه امام صادق فرمودند:

همانا این ناموسی بود که از ما به غضب و ستم بردند.»(1)

نکته جالب توجه این که مرحوم شیخ حر عاملی، آنگاه که می خواهد بر اساس درایت حدیث، ماجرای این ازدواج را در کتاب وسائل الشیعه نقل کند، آن را ذیل عنوان «جوار مناگنة الناصب عند الضرورة و التقنیة» درج می نماید که معنای این عنوان در درک فضای وقوع این ازدواج بسیار مؤثر می باشد.

با توجه به آنچه از تهدیدات خلیفه بیان شد، می توان گفت:

در اینکه عمر بر این کار اصرار زیاد نمود و حضرت را تهدید کرد، میان شیعه و سنی اختلافی نیست؛ چنانچه در کتب اهل سنت، مثل طبقات ابن سعد و ذریة طاهرة دولابی و مجمع الزوائد(2) به تهدید اشاره شده و در دو کتاب اخیر، اسم از تازیانه عمر(3) در قضیه خواستگاری به میان آمده است.(4)

لذا اگر این ازدواج درست بوده و از حقیقت برخوردار باشد، خود گواه بر شدت مظلومیت حضرت علی بلا و بیان کننده جو سیاسی حاکم بر مسلمانان آن زمان است؛ به ویژه که برخی از اسناد تاریخی،

ص: 255

1- کلینی: کافی ج 5، ص 350 حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 3، ص 129.

2- طبقات ابن سعد، ج 8، ص 462؛ الذریة الطاهرة، ص 160، ح 210؛ مجمع الزوائد، ج 4،

3- بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 1، ص 181) تازیانه عمر را ترسناک تر از شمشیر حجاج بن یوسف می داند

4- فریط سائل: افسانه ازدواج، ص 26-27

حاکمی از توطئه چینی عایشه و عمرو عاص جهت وقوع این ازدواج می باشند:

«تاریخ طبری و بسیاری از منابع دیگر اهل سنت نوشته اند: عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری ام کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد؛ در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست.

عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین (عمر) را نمی خواهی؟

گفت: آری نمی خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بدرفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را به او گفت.

عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست میکنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: خبری شنیده ام که خدا نکند.

عمر گفت: چیست؟

گفت: ام کلثوم دختر ابوبکر را به زنی خواسته ای؟

گفت: بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟

گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در نزد عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی توانیم هیچ یک از عادات تو را برگردانیم.... و من بهتر از او را به تو نشان می دهم؛ ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب را...» (1)(2)

ص: 256

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 321؛ العقد الفرید، ج 4، ص 91؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 213؛ البداية و النهایة ابن کثیر، ج 7، ص 157.

2- مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص 175.

اما در مقام بررسی و تحقیق مطلب دوم، یعنی ازدواج ام کلثوم دختر حضرت امیرالمؤمنین ع با عمر بن خطاب، باید گفت:

این قضیه از دو جهت باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد

1- از جهت روایات شیعه.

2- از جهت روایات مخالفین

اما آنچه از نظر روایات معتبر شیعه به دست می آید، که مجموعه سه روایت است (2) این است که :

عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین ، دختر کوچکترشان سیده جلیله ام کلثوم را خواستگاری نمود، حضرت از راه اینکه این دختر کم سن است و آمادگی ازدواج ندارد به او جواب رد دادند، پس از مدت زمانی، عمر، عباس عموی رسول خدا را ملاقات نموده و از او پرسید: آیا عیب و عاری در من سراغ داری؟! عباس در جواب گفت: مگر چه اتفاقی افتاده و مرادت از این سؤال چیست؟ - عمر گفت: از فرزند برادرت . یعنی امیرالمؤمنین صلی الله علیه وسلم - دخترش را خواستگاری نمودم ولی جواب رد به من داده است، پس از آن عمر در مقام تهدید عباس (بلکه تهدید امیرالمؤمنین و بنی هاشم) اضافه کرد: بخدا قسم چاه

ص: 257

1- علاقمندان می توانند مشروح این مبحث را در دو کتاب ایشان به نام های والرسائل العشر فی الأحادیث الموضوعه فی کتب الستها و المحاضرات فی الاعتقاداته پیگیری فرمایند

2- کلینی: فروع کافی ج5 ص 346 و ج 6 ص 115

زمزم را پر کرده، و آثار جلالت و عظمت بنی هاشم را (در مکه و مدینه) از بین می برم، و نیز دو شاهد علیه امیرالمؤمنین 2 مبنی بر اینکه دزدی کرده اقامه می نمایم، و به دنبال آن، حد سارق را بر او جاری می نمایم.

عباس نزد امیرالمؤمنین آمده و آنچه بین او و عمر گذشته بود به عرض آن حضرت رساند. وی از آن بزرگوار درخواست نمود که تصمیم گیری درباره این ازدواج را آن حضرت به او واگذار نماید، امیرالمؤمنین نیز به تقاضای عمویشان پاسخ مثبت دادند، پس از آن عباس، ام کلثوم را به عقد عمر درآورد، و پس از آنکه عمر مقتول گردید، امیرالمؤمنین طلا آن مخدره را به خانه خودشان انتقال دادند.

و از امام صادق در ارتباط با این ازدواج سؤال شد، حضرت فرمودند: مخدرهای را از ما غصب کردند!!! (1)

آنچه از روایات شیعه . که از نظر سند قابل مناقشه نیست . برمی آید، چیزی بیش از اینکه بیان گردید نمی باشد.

قبل از ورود در بررسی روایات مخالفین نذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه :

شرح قضیه تزویج ام کلثوم نه در صحیح بخاری و نه صحیح مسلم و نه سایر صحاح ششگانه موجود است، و نیز در اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم مشهور و معتبر عامه، اثری از

ص: 258

1- شایان ذکر است که: عدهای از قدماء بزرگان شیعه مانند شیخ مفید و سید مرتضی اصل واقعه تزویج و حتی مجرد اجراء تعقد را انکار کردهاند و عده کثیری از بزرگان شیعه ظهور روایات وارده را در وقوع حئی صیغه عقد یا ادلهای عقلی و شواهدی از نقل از کار انداخته اند

کیفیت این واقعه یافت نمی شود.

و جداً جای دقت و توجه است که واقعه ای که این چنین برای آنها در تثبیت خلافت امامانشان مؤثر است، چگونه از روایت تفصیل آن غفلت کرده اند، و اساساً آیا غفلت یا تغافل در نقل چنین امری با این همه اهمیت جا دارد؟

خیر، بلکه معلوم می شود اصل واقعه چندان پایه و اساسی ندارد، و الا واقعه تزویج حضرت دختر خویش را به عمر - آن هم با کمال میل و رغبت - واقعه ای نیست که اگر آنان بتوانند وقوع آن را اثبات کنند، به این آسانی از آن بگذرند، ولو اینکه در نظر ما شیعیان، اثبات امر امامت و خلافت با آن رفعت و جلالتی که دارد، با چنین اموری حتی اگر وقوعش مسلم باشد (تا چه رسد به اینکه اصل وقوع، هنوز مورد ابهام است) آب در هاون کوفتن و خط بر آب نقش کردن است.

پس از تذکر این نکته، در مقام بررسی روایات وارده در کتب فریقین چنین گفته می شود:

اهل خلاف، این واقعه را در کتابهایشان از دو طریق نقل کرده اند:

1 - طریق اهل بیت (1)

2 - طریق غیر اهل بیت (2)

ص: 259

1- - تهذیب التهذیب، ج 1، ص 44، ج 11، ص 382؛ ج 3، ص 106

2- الطبقات الکبری، ج 8، ص 462؛ المستدرک: ج 3، ص 142؛ السنن الکبری: ج 7، ص 63 و 114؛ تاریخ بغداد، ج 6، ص 183؛ الاستیعاب: ج 4، ص 1954؛ اسد الغابه، ج 5، ص 614؛ الذریة الطاهرة: ص 157 - 165؛ مجمع الزوائد: ج 4، ص 499؛ المصنف صنعانی: ص 10354.

و آنچه قابل توجه است اینکه: بزرگان اهل جرح و تعدیل از اعلام و محققین عامه، روایات وارده از هر دو طریق را تضعیف کرده اند و هیچیک را قابل اعتنا ندانسته اند!

علاوه اینکه محتوای این روایات از اضطراب عجیبی برخوردار است که خود این اضطراب متن از اسباب تضعیف حدیث نزد محققین است.

نتیجه سخن اینکه:

اولاً: در میان کتب اهل سنت، کتبی که از اعتبار خاصی برخوردارند (مانند صحاح و اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم) نام و نشانی از وقوع این تزویج با میل با رضایت حضرت امیر در آنها یافت نمی شود.

ثانیاً: در سایر کتابهایشان که این واقعه را از دو طریق (طریق اهل بیت، و طریق غیر ایشان) نقل کرده اند، حدیثی که خودشان اتفاق بر صحت سند آن داشته باشند موجود نیست.

ثالثاً: متن روایات موجود (صرفنظر از نقاش سندی) از اضطرابی عجیب در ذکر جوانب مختلف واقعه برخوردار است،⁽¹⁾ و محققین حدیث شناس، روایاتی را که اضطراب متن در آنها به مراتب کمتر از آنست که در روایات این واقعه به چشم می خورد، از حیز اعتبار ساقط کرده و تضعیف می نمایند.

مبنی بر آنچه گذشت چنین گفته می شود پس از آنکه نقل قابل اعتنایی از مخالفین به دست نیامد، بنابر

ص: 260

1- الطبقات الکبر: ج 8، ص 463، چاپ بیروتة الأصابه: ج 4، جزء 4، ص 275، رقم 1473 دار الکتب العلمیة - بیروت البدایة و النهایة جلال ص، دار احیاء القوات العربی - بیرونة الساب الأشراف: ج 2، ص 412، دار الفکر - بیروت المستدرک: ج 3، ص 142، دار المعرفه - بیروت

ظاهر روایات شیعه - در صورتی که اصل واقعه را انکار نکنیم، و روایات وارده را نیز از ظاهرش که دلالت بر وقوع واقعه می نماید منصرف ننمائیم، که البته خود این دو مطلب نیز جای بحث و تحقیق عمیقی دارد. نهایت آنچه که امکان دارد به آن ملتزم شویم این است که:

امیرالمؤمنین با مراجعات مکرر و پافشاری و اصرار بسیار زیاد عمر بن خطاب (که در روایات مخالفین نیز کاملاً مشهود است) و پس از رد و انکارها و اعتذارهای مختلف از جانب آن حضرت، و بالاخره تهدیدهای گوناگون از ناحیه عمر و واسطه قرار دادن عمر، عقیل و عباس را (که مدارک عامه، با صراحت حاکی از تمام این امور است) در شرایطی ناهنجار و بدون رضایت قلبی، امر تزویج ام کلثوم را به عمویشان عباس واگذار فرمودند، عمو نیز پس از اجراء عقد، آن علویة جلیله را به خانه عمر برده، و بعد از مدتی کوتاه، قتل خلیفه واقع گردید و امیرالمؤمنین، دخترشان را به منزل خودشان برگرداندند.

کدامین عاقل که از ذرهای انصاف بهره مند باشد، واقعه ای که مشتمل بر چنین خصوصیتی می باشد را دلیل بر وجود ارتباطات به اصطلاح حسنه بین امیرالمؤمنین و عمر بن خطاب می داند، که در نتیجه از این راه بخواهد تصحیح خلافت او را بنماید، و همچنانکه مکرر گفته شد، بعد از اثبات مدعای شیعه با دلایل متقن و غیر قابل خدشه، مبنی بر اینکه حق تعیین امام و خلیفه و جانشین رسول خداوت، حق انحصاری خداوند متعال

می باشد، و بندگان را در این زمینه هیچگونه حقی نیست، جائی برای استدلال به این گونه وقایع (بر فرض وقوع، و اینکه حتی وقوعش با رضایت انجام گرفته باشد) برای اثبات مقام منیع امامت برای غیر امام حق و غیر منتخب خداوند متعال نمی ماند.

اما وقوع مضاجعت، ولادت فرزندان از این مخدره برای عمر، و فرستادن امیرالمؤمنین آن مخدره را برای عمر در حالیکه آرایش و زینت کرده باشد!! برانداز کردن خلیفه آن مکرمه را!!! و سایر مطالب واهی و بی اساس که در متون روایات اهل خلاف موجود است تمامی کذب و افتراء و جعل و وضع بوده، و فاقد کوچکترین ارزشی می باشد.

و ظاهر اظهارات خلیفه حاکی از این است که منشأ اصرار زیادش برای تحقق این ازدواج، روایتی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اند: هر حسب و نسبی روز قیامت منقطع است الا حسب و نسب من، (1) و بنا به ادعای خودش می خواهد با انتساب به فاطمه زهرا، انتساب به رسول خدا پیدا کند، تا روز قیامت از این انتساب انتفاع ببرد.

ولکن قضیه ای که هم اکنون از نظرتان می گذرد، وجود غرضی دیگر را در اصرار جهت انجام این ازدواج تقویت میکند:

محمد بن ادریس شافعی می گوید: چون حجاج بن یوسف ثقفی، دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، خالد بن

ص: 262

یزید بن معاویه به عبدالملک مروان گفت: آیا در امر این ازدواج، حجاج را به حال خود گذاشتی؟ عبدالملک در جواب خالد گفت: آری، مگر مشکلی در میان است؟ خالد گفت: بخدا قسم این کار منشأ بزرگترین مشکلات است، عبدالملک گفت: چگونه و به چه سببی؟ خالد گفت: به خدا ای خلیفه، از زمانی که له دختر زبیر را به ازدواج در آورده ام، تمام کینهها و عداوتی که نسبت به زبیر داشتم از دلم بیرون رفته است، انگار عبدالملک خواب بود و با این کلام بیدار گشت و فوراً به حجاج نوشت: دختر عبدالله را طلاق بگو، و حجاج نیز امتثال امر خلیفه وقت را نمود (1)

و البته طبع مصاهرت و ایجاد فامیلی همین است که منشا از بین بردن عداوتها و کدورت‌های گذشته خواهد شد، و یا لاقلاً آنها را تعدیل می نماید، و این مطلب منافات با اغراض سوء بنی امیه داشت که در صدد بودند به هر وسیله ممکنه بغض بنی هاشم را در دلها (و به خصوص دل‌های عمالشان پپروراندند.

و عمر بن خطاب را جز این در سر نبود که شاید از طریق این فامیلی با بنی هاشم و بالخصوص بیت امیرالمؤمنین (ع) بتواند مسیر فکری جامعه مسلمین را نسبت به قضایای سقیفه و آنچه که از طرف او و هوادارانش بر سر فاطمه زهرا (س) آمده بود منحرف سازد. (2)

ص: 263

1- مختصر تاریخ دمشق ج نگری میں 20

2- استاد سید علی حسینی سالانی: امامت بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی) ص 227-235

امیرالمؤمنین علیه السلام چند دختر به نام ام کلثوم داشته اند؟

علامه محمد تقی شوشتری در کتاب «قاموس الرجال» گوید: (1)

ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین :

نقل شده است که ام کلثوم کنیه زینب صغری است این همان موضوعی است که از کتاب «ارشاد» (2) استفاده می شود؛ چرا که در تعداد فرزندان حضرت علی می نویسد :

زینب صغری، کنیه اش ام کلثوم و از فاطمه ای بوده است.

ولی شیخ مفید ظاهراً اشتباه کرده است؛ زیرا هم وی و هم دیگران اتفاق نظر دارند بر این که هرچند زینب صغری دختر علی می باشد ولی مادرش کنیز بوده است.

اگر دومین دختر حضرت زهرا هم اسمش زینب باشد، در این

ص: 264

1- اقتباس از متن عربی مندرج در فاطمة الزهراء عانة بهجة قلبي المصطفى ج 2 ص 455-656

2- تألیف شیخ مفید

صورت زینب وسطی خواهد بود و نه زینب صغری.

البته از ظاهر عبارات دیگران فهمیده می شود که ام کلثوم نام او بوده و کسی برای او اسم دیگری نگفته است.

بلکه درباره دختران حضرت علی از حضرت فاطمه گفته اند:

زینب کبری و ام کلثوم کبری.

و گفته اند: زینب صغری و ام کلثوم صغری از کنیز و ام ولد بوده اند؛ چنانکه در کتاب «نسب قریش» نوشته مصعب الزبیری و در تاریخ طبری و دیگر کتاب ها آمده است.

خلاصه آنکه حضرت علی دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.

ام کلثوم کبری از حضرت زهرا و ام کلثوم صغری از ام ولد کنیز و برای هیچ یک از آن دو اسمی شناخته نشده است.»(1)(2)

شاید بر اثر اشتباهات مورخین، تاریخ زندگانی و ازدواج این دو ام کلثوم در هم آمیخته و موجبات این توهم را فراهم آورده که عمر بن خطاب، ام کلثوم کبری دخت گرامی حضرت فاطمه را خواستگاری نموده است.

ص: 265

1- با توجه به دیدگاه مرحوم محقق شوشتری، عبارت مندرج در کتاب ارشاد به صورت های زیر قابل تغییر می باشد: الف) زینب وسطی، کنیه اش از کلثوم گیری و از فاطمه زهرا این بوده است. ب) زینب صغری، کنیه اش ام کلثوم صغری و از ام ولد بوده است. البته با توجه به عدم ذکر نام زینب برای این دو ام کلثوم بهتر است بگوییم: الف) ام کلثوم گیری از فاطمه زهرا بوده است. ب) ام کلثوم صغری از ام ولد بوده است. ج) زینب کبری از فاطمه زهرا بوده است. د) زینب صغری از ام ولد بوده است. [

2- - ر.ک: محقق شوشتری: قاموس الرجال، ج 10، ص 205

«تحقیق دیگر آن است که ام کلثوم همسر عمر، دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بود و وی پس از شهادت جعفر همسر ابوبکر شد. او کودک بود و پس از مرگ ابوبکر، اسماء همسر امیر مؤمنان علی شد.

این کودک هم مانند محمدبن ابوبکر به خانه علی آمد و در واقع ربیبه علی بود و عمر او را به همسری گرفت. استفتاء و نامه ای از آیت الله العظمیٰ مرعشی با مهرش در مورخ ربیع الاول 1407 ه. ق. به همین مضمون آمده است:

ام کلثوم که با عمر ازدواج کرد ربیبه علی بود. دختر اسماء بنت عمیس از ابوبکر، او کودک بود و با ازدواج اسماء ب-ا علی پس از مرگ ابوبکر، به خانه علی آمد و بزرگ شد و با عمر ازدواج کرد. او را همه جا ام کلثوم بنت علی می گفتند...» (1)

ص: 266

با توجه به اسناد تاریخی مربوط به مذاکره دو تن از زیرکان عرب یعنی عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه با عمر بن خطاب (1)، می توان به این دو نکته دست یافت:

الف) تلاش آن دو جهت منصرف ساختن خلیفه دوم از ازدواج با ام کلثوم - دختر نوجوان ابوبکر که تحت سرپرستی عایشه بود) - (2) نشان می دهد که: شرایط زمانی و اوضاع سیاسی - اجتماعی حاکم بر آن مقطع خاص از دوران زمامداری عمر اقتضا می کرد تا خلیفه دوم با آل ابی بکر وصلت کند.

ب) عایشه که بعد از پدرش هدایت حزب ابوبکر و طرفداران او را بر عهده داشت، به شدت با انجام این وصلت مخالف بود.

این مخالفت هم تا آنجا بود که عایشه برای حل این مشکل از مغیره و عمرو عاص یاری خواست.

ص: 267

1- رک: علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامه ام کلثوم، ص 127 - 131.

2- متابع تاریخی نوشته اند که ام حبیبه دختر خارجه بن زید انصاری - همسر ابوبکر - پس از مرگ او، دختری به دنیا آورد که نامش ام کلثوم است. (نویری: نهاية الارب (ترجمه دکتر محمود دامغانی)، ج 4، ص 117) اسناد تاریخی حاکی اند که: عمر بن خطاب نیز از دختر ابوبکر به نام ام کلثوم خواستگاری کرد (ابن قتیبه: المعارف، ص 175؛ مقدسی: البدء و التاریخ، ج 5، ص 93) همچنین در هر سه سند فوق تصریح شده است که: ام کلثوم مذکور در این اسناد را به عقد طلحة بن عبیدالله پسر عموی ابوبکر که سخت مورد حمایت عایشه بود) در آوردند. لذا باید گفت: عمر در ابتدا از ام کلثوم - که دختر ام حبیبه بود. خواستگاری کرده است. (همین ام کلثوم است که طبق تصریح ابن سعد در کتاب طبقات الکبری (ج 8، ص 270 - 271) عایشه را در عمل به فتوای انحصاری اش سیتی بر رضاع کبیر یاری می داد

از کنار هم نهادن این دو نکته مهم با دیدگاه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (1) مبنی بر این که اس-ماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) فرزند دختری به نام ام کلثوم داشته است، می توان دریافت: سیاست اصلی عمر، ازدواج با یکی از دختران ابوبکر بود و عمرو عاص که با زیرکی خاص خود از این هدف آگاهی یافت؛ ابتدا خلیفه را از ازدواج با دختری که تحت حمایت عایشه ب-ودم-نصرف ساخت؛ سپس (2) او را به ازدواج با دختر دیگر ابوبکر (که همچون برادرش محمد تحت سرپرستی و تربیت حضرت علی رشد و تکامل معنوی یافته و عایشه نیز هیچ توجهی به او نداشت) ترغیب کرد. (3) بدین ترتیب نه تنها عمر به هدف نخستین خود دست می یافت؛ بلکه با ادعای علاقه به وصلت با بنی هاشم و خاندان نبوی، (ضمن منحرف ساختن آل ابی بکر از کشف هدف اصلی اش) می توانست خاطرات تلخ هجوم به بیت فاطمه را از بین برده و با مجبور ساختن امیر المؤمنین به قبول این وصلت، وی را بار دیگر تحقیر و تضعیف نماید. (4)

ص: 268

- 1- ر.ک: دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج 2، ص 59.
- 2- حتی اگر بر مبنای نظر آیه الله مرعشی ب-ه ای-ن م-اجرا نگاه نکنیم؛ دست کم می توان گفت: عمرو بن عاص با طرح پیشنهاد ازدواج خلیفه یا دختر امیرالمؤمنین انگیزه جدیدی را برای او پدید آورد.
- 3- بنابراین به نظر می رسد که ابوبکر دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.
- 4- استاد جعفر مرتضی بر این عقیده است که هدف اصلی عمر از ازدواج با دختر امیرالمؤمنین صلی الله علیه وسلم خواه این دختر را ام کلثوم کبری از حضرت زهرا، یا ام کلثوم صغری از ام ولد و یا ریبیه ایشان بدانیم [خوار کردن آن حضرت بوده است. (ر.ک: علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامه ام کلثوم، ص 78 و 110)

اشاره

ادعای روابط دوستانه امیرالمؤمنین و خلیفه سوم، بیشتر در میان وقایع تاریخی مربوط به شورش عمومی علیه عثمان عنوان گردیده است.

چنانچه ابراز شده:

«در شکایت از عثمان به نزد امام علی(ع) می آمدند و او نیز با روابط مسالمت آمیز و ارشادی و تفاهم آمیزی که با خلفا! و از جمله عثمان داشت! شکایت مردم را به نزد عثمان برده.... (1)

نگاهی به اسناد تاریخی

اما تاریخ نشان می دهد که روابط عثمان با امیرالمؤمنین، آن چنان هم که ادعا شده مسالمت آمیز نبوده است؛ چراکه شاهد هستیم:

«سعیدبن مسیب می گوید: شاهد منازعه لفظی تند علی

ص: 269

عثمان بودم؛ کار به جایی رسید که عثمان برای علی تازیانه به بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم.» (1)

در جریان تبعید ابوذر توسط عثمان و بدرقه امیر المؤمنین از وی که بر خلاف دستور خلیفه صورت گرفت «مردم به حضور امام رسیده و گزارش دادند عثمان از بدرقه ای که ایشان از ابذر نموده ناراحت و خشمگین شده است. امام آن را بی اهمیت تلقی نمود و فرمود: اسب از لجام خود خشمناک می شود.

شب هنگام عثمان به امام اعتراض کرد چرا با وجود دستور من، ابذر را بدرقه نمودی؟

امام با کمال قاطعیت جواب داد: در دستوراتی که بر خلاف حق و رضای الهی صادر نمایی، از تو تبعیت نمیکنیم. (2)

همچنین در همین ماجرا عثمان به امیرالمؤمنین گفت:

«به خداکه نزد من تو برتر از مروان نیستی!» (3)

در ماجرای حمایت امیرالمؤمنین یا از عمار یاسر، «بین امام و عثمان بحثی طولانی درگرفت تا آنجا که عثمان گفت: تو خود نیز سزاوار تبعید میباشی (4)

ص: 270

1- رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، ص 21؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج 3، ص 132.

2- علی محمد میرجلیلی: امام علی و زمامداران، ص 219؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 354 - 355 و مروج الذهب، ص 356 - 360.

3- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 337؛ به نقل از: مروج الذهب، ج 1، ص 689

4- علی محمد میرجلیلی: امام علی و زمامداران، ص 195؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج 5، ص 54 - 55.

این درگیری بدان جهت رخ داد که:

«عثمان حمایت امام از امثال عمار را جنگ باخ-ود می دانست؛ ولی امام با اطلاع از این برداشت خلیفه، به حمایت از مظلومین می پرداخت.» (1)

این تضاد به حدی بود که عثمان در همین ماجرا به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت:

«نمی دانم که آیا دوستدار مرگ تو یا زندگی تو باشم...» (2)

همچنین در جریان شورش های عمومی، «مروان و بنی امیه نزد عثمان سعایت میکردند و ادعا میکردند علی مردم را علیه خلیفه شورانده و رهبری مصریان را بر عهده دارد. از این رو عثمان، امام را به تنبّع تبعید نمود.» (3)

در حالی که این تبعید، علیرغم وجود شواهد تاریخی مؤید آن، چنین تحریف شده است:

نسبت به عثمان که علی بن ابی طالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری میکند و چون مردم بر او می شورند، عثمان پیغام می دهد که آن حضرت از مدینه خارج شود... و علی (ع) می پذیرد و از مدینه خارج می شود. حتی این عمل چند بار تکرار می شود...» (4)

همچنین نمونه دیگری از این نوع روابط دوستانه را در عکس العمل های تند خلیفه و اطرافیانش نسبت به امیر المؤمنین

ص: 271

1- همان منبع، ص 196.

2- همان منبع، ص 164؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج 5، ص 48،

3- همان منبع، ص 236؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج 5، ص 63

4- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 139 - 140؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره 3، بهار 63، ص

می توان مشاهده نمود؛ برای مثال:

«بعد از خلیفه دوم، عثمان نیز به پیروی از وی پرداخت و حج تمتع را تحریم نمود. علی که به ناروا بودن ای-ن ب-دعت اعتراض داشت هم با زبان و هم در عمل به مخالفت با این بدعت پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در مقابل عثمان ایستاد، بطوری که احتمال ترور امام توسط اصحاب خلیفه وجود داشت.

عبدالله بن زبیر می گوید:... من فراموش نمیکنم که مردی از اهل شام گفت: این مرد را بنگر که چگونه به امیرالمؤمنین (عثمان) اعتراض مینماید، به خدا قسم! اگر خلیفه دستور دهد وی را گردن می زنم.»⁽¹⁾

همچنین در جریان خریدن ملک وقفی توسط عثمان و اعتراض امیرالمؤمنین به او، می خوانیم:

«بحث بین او و امام درگرفت تا آنجا که خلیفه، امام را با تازیانه تهدید کرد و حضرت نیز عصای خود را بالا برد. عباس عموی پیامبر به میان آنها آمد و به مشاجره آن دو پایان داد.»⁽²⁾

ص: 272

1- علی محمد میرجلیلی: امام علی و زمامداران، ص 282؛ به نقل از: تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 6، ص 24.

2- همان منبع، ص 297؛ به نقل از: مجمع الزوائد، ج 7، ص 226.

الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا

خطبه شمشقیه و سایر برخوردهای انتقادی امام با انحرافات خلفا به روشنی ثابت میکند که:

«امام علی هرگاه خطایی از خلفا و اطرافیان آنها می دید با جدیت تمام از آنان انتقاد می نمود.» (1)

حال باید پرسید چگونه می توان ادعا کرد:

«تاریخ به یاد ندارد حضرت علی جمله یا حرفی علیه دیگر خلفا بر زبان آورده باشد.»! (2)

ص: 273

1- علی محمد میر جلیلی: امام علی و زمامداران، ص 101

2- فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره 170، آذر 79، ص 80

آن چه در این مبحث قابل توجه می باشد، شرایط دشوار اجتماعی جهت ایراد نقد بر خلفا است؛ به گونه ای که آن حضرت را از اظهار هرگونه نقد تندی علیه خلفا باز می دارد.

این سکوت امیرالمؤمنین، نه به واسطه بی عیب و نقص بودن خلفا و یا پرهیز امام از اظهار این قبیل نقدها، بلکه تنها به واسطه فشار افکار عمومی و جو حاکم بر جامعه بوده است.

ابن ابی الحدید در همین زمینه می نویسد:

«علی درباره خلافت مسایلی دردآور در دل نهفته داشت که به سبب قدرت و خشونت عمر نمی توانست آن را در ایام ابوبکر و عمر اظهار دارد.»

لذاست که امیرالمؤمنین (در دوره حیات خلفای ثلاث و نیز در دوران خلافتشان) در رابطه با بازگویی انحرافات خلفا و انتقادهای وارد بر آنها، به سکوتی تلخ واداشته شدند.

به هر حال:

«مخالفت با حکومت برای امام کار دشواری بود. امام، به ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از رودر رو شدن با حکومت باز دارد.»

سرنوشت سعد بن عباده تجربه تلخی و در عن حال عبرت آمیزی بود.

او با ابوبکر بیعت نکرد و ناگهان در زمان خلافت خلیفه اول یا دوم، خبر رسید که جانین در شام او را کشتند.

ص: 274

برخی از مصادر (1) اشاره دارند که قتل او سیاسی بوده است.» (2)

همچنین :

درباره ارزیابی امام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام لیلا در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. برعکس نسبت به عثمان، هر آنچه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده محدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام بلا نمی توانست در جمع آنان در سخن گفتن درباره آنان آزاد باشد. یکبار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنج های خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن باز ماند. (3)

چرا که :

وی در دوره زمامداری خود هواداران سیاسی انبوهی داشت که با اعتقاد به صلاحیت دو خلیفه نخست، پیرو او شده بودند و برای علی بن ابی طالب نکوهش رفتار زمامداران گذشته و عمل بر ضد شیوة آنان مشکل آفرین بود (4)

در مجموع می توان گفت:

امیرالمؤمنین شرایط سختی را مقابل خود می دیدند.

ص: 275

1- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17، ص 223

2- رسول جعفریان، تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ص 17

3- همان منبع، ص 18

4- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 239

علی در تغییر سیاست پیشینیان باید می کوشید تا با چیزی به مخالفت برخیزد که یک ربع قرن، چهره ای دیگر پذیرفته است. در همین دگرگونی، حضرت کسانی را به زیر پرچم داشت که بر خلیفه قبل (عثمان) خرده گرفته بودند که چرا به سیره ابوبکر و عمر رفتار نمی کند. (1)

لذا قبل از ارائه هرگونه تحلیلی از برخی بیانات امام لیلخ درباره خلفا بر فرض صحت آن، که اول کلام است باید به یاد داشته باشیم که:

مردم آن روزگار. اکنون نیز که به سراغ امام علی آمدند، از او انتظار داشتند مانند عمر رفتار کند. (2)

برخی از مردم صریحا به امام گفتند که به سیره خلفای گذشته رفتار کند. (3)

عزالدین ابوحامد معتزلی در همین باره گام را فراتر نهاده، مینویسد: عادت مردم به روش عمر بن خطاب سبب اصلی مخالفت اصحاب با علی بن ابی طالب بود. این اعتراضات گاهی بالا می گرفت و علی را هم به خشم می آورد که بگوید: آیا سنت پیامبر به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟؟؟ (4)

بدعت ها چنان پابرجا شده بود که اگر حکم واقعی را اظهار میکردم و تحریف ها را کنار می زدم، بدون شک از گرد من متفرق می شدند.

ص: 276

1- همان منبع، ص 240

2- رسول جعفریان، تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علی، ص 230.

3- همان منبع ص 232

4- به نقل از: دعائم الاسلام، ج 1، ص 384؛ نهج السعاده، ج 1، ص 239.

قسم به خدا، به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب حاضر نشوید و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحب بدعت است.

بعضی از لشکریانم که همراهم می جنگیدند، بانگ برداشتند:

أي أهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت. علی ما را از نماز مستحب در ماه رمضان باز می دارد.

همانا ترسیدم در گوشه ای از لشکر شورش به پا شود. (1)(2)

وجود چنین فضایی در جامعه، یکی از دلایلی بود که ایشان حتی از بازگرداندن فدک نیز صرفنظر نمودند (3)

در عین حال آن حضرت هرگز از ابراز مظلومیت خویش امتناع نمی ورزیدند؛ به طوری که ابن ابی الحدید می نویسد:

و اعلم أنه قد تواترت الأخبار عنه عليه السلام بنحو من هذا القول، خو قوله: ما زلت مظلومة من بين الله رشولة حتى يوم الناس هذا.... (4)

و بدان که اخبار رسیده مشابه این قول از آن حضرت به تواتر رسیده است. مانند این فرموده:

از زمانی که خداوند متعال روح رسولش را قبض فرمود؛ تا به امروز مظلوم بوده ام.

ص: 277

1- به نقل از: روضیة کافی، ص 63-58؛ تاریخ الخلفاء، ص 136

2- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 240

3- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 221

4- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 30.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که فشار شدید افکار عمومی بر امیر المؤمنین آن چنان بود که آن حضرت در هنگام یاد نمودن از خلفا چاره‌ای جز اتخاذ برخوردی کاملاً محتاطانه نداشت، چه رسد به آنکه بتواند در برابر مردم و در حضور آنان به ابراز انتقادات شدید و علنی بپردازد.

جهت آشنایی با ضرورت‌هایی که امیرالمؤمنین بلا را به پذیرفتن چنین برخوردی وادار گردانید؛ به بخش مربوط به تأثیر عظمت زمامداران بر حکومت امیرالمؤمنین علیه مندرج در جلد سوم این مجموعه مراجعه فرمایید.

دقت در اسناد تاریخی این بخش به روشنی نشان می‌دهد که در زمان خلافت ایشان چه عواملی مانع از طرح انتقادات آن حضرت از خلفا - به ویژه انتقاد از عمر گردید.

ص: 278

اشاره

پاسخ به این سؤال را در دو بخش پی خواهیم گرفت :

بخش الف : روایات مندرج در کتب اهل سنت

در کتابهای اهل خلاق به امیرالمؤمنین چنین نسبت داده شده است که آن بزرگوار با عباراتی مختلف، شیخین را مدح کرده اند، از جمله آنها عبارات زیر می باشد:

خیر الناس بعد الثبیین ابوبکر ثم عمر (1)

بهترین مردم بعد از رسول خدا ابوبکر و سپس عمر این خطاب است. بلکه ابن تیمیه در کتاب خودش «منهاج الته» نقل می کند که همواره این کلام از علی شنیده می شد که: اگر مردی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بر آن مرد، حد

ص: 279

شخص افتراء زنده را جاری می‌کنم و شلاقش میزنم.

ما در گذشته راجع به این موضوع مختصر صحبت کردیم و کلام ابن عبدالبر را آوردیم،⁽¹⁾ در اینجا بطور تفصیل میگوئیم:

اولاً: این گونه مطالب که به امیرالمؤمنین عا ل نسبت داده شده، فقط در کتابهای آنان موجود است، و در هیچ یک از کتابهای شیعه ولو به ضعیف ترین طرق وجود ندارد، و استدلال به امری که مورد ادعای یک طرف از متخاصمین است خروج از قواعد مقررۃ باب مناظره است.

ثانیاً: هیچ یک از کتابهای اهل خلاف، با اسنادی که ولو خودشان صحیح بدانند، این نسبتها را نقل نکرده اند، بلکه آنچه از این مقوله نقل شده نوعاً به لفظ «روی عن علی» و روایت شده از علی لیلاً، یا «وقد حکى عن علی ل» به تحقیق حکایت شده از علی و امثال این الفاظ است، و به اصطلاح، این مطالب از آن حضرت به نحو «از سال» نقل شده است نه با سندی معتبر و قابل توجه، و مسلم است که چنین منقولاتی از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً: وجود قرائن زیادی در سخنان امیرالمؤمنین و نیز روایات متواتر و بلکه فوق حد تواتر که از رسول خدا در افضلیت امیرالمؤمنین از جمیع افراد نقل شده است، تکذیب می‌کند که چنین مطالبی در مدح و منقبت شیخین از امیرالمؤمنین صلی الله علیه وسلم صادر شده باشد.

ص: 280

1- این کلام در ادامه همین متن تکرار توامل شد]

رابعا: شواهدی در دست است که به ضرس قاطع دلالت بر کذب این نسبتها می نماید، که برای نمونه به نقل یک شاهد اکتفا می شود :

ابن عبدالبر¹ در کتاب «الاستیعاب فی معرفة الأصحاب» که از معتبرترین کتابهای رجالی عامه است از قول عده ای مانند: سلمان، مقداد، ابوذر، حباب، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری و زید بن ارقم نقل می کند:

که علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورده است، و به دنبال آن می نویسد: وقله هؤلاء علی غیره، یعنی: این جماعت، علی را بر غیرش برتری می دادند. [\(1\)](#)

ولایزم به ذکر است که افرادی از بزرگان صحابه که دارای این عقیده بودند حدود بیست نفرند، ولی صاحب کتاب الاستیعاب² چنین مصلحت دیده که فقط این عده را نامبر کند!!

البته این مطلب، خود عنوانی جداگانه در کتب اهل خلاف دارد که اول کسی که اسلام آورد چه کسی بود؟

صاحب کتاب «الاستیعاب» از قول این عده نقل می کند که اولین کس، امیرالمؤمنین علا است، و نیز خودشان در روایت صحیح نقل می کنند که ابوبکر بن ابی قحافه بعد از پنجاه نفر اسلام آورد، [\(2\)](#) ولی در عین حال، برای اینکه این مقام را هم درباره امیرالمؤمنین علا انکار کند، اقوالی را درست کرده اند که دلالت

ص: 281

1- الاستیعاب: ج 3، ص 109، تحقیق یجاوین-

2- تاریخ طبری ج 2، ص 316

دارد بر اینکه اول کسی که اسلام آورده است ابوبکر بوده، و ما اکنون در مقام رد و نقض این اقوال بی اساس و کاذب نیستیم، آنچه مربوط به بحث ماست این است که: شخصی مانند ابن عبدالبر قرطبی که از بزرگان حفاظ در بین اهل خلاف است در کتابش به عده ای از اصحاب رسول خدا به نسبت می دهد که آنان امیرالمؤمنین علی را بر ابوبکر تفضیل می دادند، و همه می دانیم که دیده یا شنیده نشده که امیرالمؤمنین علیه السلام بالا با اینکه در زمان خلافت ظاهری نیز دسترسی بر غالب این افراد داشتند، حتی در ارتباط با این عقیده بر کسی جاری فرموده باشند.

و اینجاست که «ابن حجر عسقلانی» به دست و پا افتاده، از طرفی می بیند که به امیرالمؤمنین علا چنین نسبت داده اند که بر قائلین به تفضیل حضرتش بر ابوبکر و عمر، حد جاری می سازد از طرفی چنین افرادی قائل به تفضیل شده و حتی بر آنان جاری نگردیده است، پس چه خوب است که بیاییم و کلام صاحب الاستیعاب» را ناقص کنیم، تا اعتراف به وجود چنین افرادی با این عقیده که از طرفی حدی هم بر آنان جاری نگردیده، نکرده باشیم، لذا در مقام نقل کلام ابن عبدالبر، قسمت آخر عبارت او را که: و قله هؤلاء علی غیره، نقل نکرده و کلام صاحب الاستیعاب را تحریف به نقصان نموده است..

و ما شواهد بسیاری در موضوعات مختلف در دست داریم که بناء این توجیه گران بر این است که هر یک از متأخرینشان که مشاهده میکند کلمات و عباراتی از متقدمین برایشان ایجاد

بخش ب : روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

دردسر می کند و در راه به کرسی نشاندن ادعاهای بی اساسشان مشکلی را ایجاد می نماید، به هر وسیله ممکن، عبارت شخص جلوتر را دستکاری کرده، و حتی الامکان آن را از دلالت ساقط می نمایند.»⁽¹⁾

در پایان خاطر نشان می گردد که اعترافات خلفا به عجز علمی خود در حل مسائلی که امیر المؤمنین گره گشای آن بوده اند و در کتب فریقین ثبت شده است، یکی دیگر از شواهد نقض ادعای ابن تیمیه می باشد.

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

چنانچه ابراز شده:

همانگونه که حضرت عمر به حضرت علی عشق می ورزید و ارادت نشان می داد. حضرت علی نیز به نیکی از آن مرد یاد می کرد و تا می توانست آن را یاری می کرد تا جایی که بعد از شهادت حضرت عمر، آن حضرت فرمود: خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد و...!⁽²⁾

حضرت علی (ع) در بسیاری موارد! لب به مدح آنان گشوده است. از آن جمله در نهج البلاغه در مورد خلیفه دوم می فرماید...!⁽³⁾

ص: 283

1- استاد سید علی حسینی میلانی، امامت، بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص 237 - 241 -

2- محمد برفی: سیمای عالی از منظر اهل سنت اجاب اول (1380)، ج 11.

3- محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ 29 خرداد 1379.

دکتر محمد اسدی گرامرودی در پاسخ به این شبهه می نویسد:

می گویند در خطبه 228 نهج البلاغه (1) تعریف و تمجید از خلیفه دوم به میان آمده است.

ما، در اینجا می خواهیم بدانیم:

اولاً: این خطبه، با آن همه مطالبی که در منابع دیگر و حتی خطبه شمشقیه و نامه های آن حضرت در اعتراض و انتقاد به خلفا آمده است، منافات دارد یا ندارد؟

ثانیاً: با توجه به تعادل و تراجیح و دقت اصولی گری و نه اخباریگری که آقای حجتی کرمانی به عنوان یک ضعف استدلالی به آن تأکید دارند. اگر به این خطبه بنگریم، آیا باز هم می توان از عبارات آن، تعریف از خلیفه دوم را استنباط کرد؟ و آیا منظور از «فلان» همان خلیفه دوم است؟

ثالثاً: آیا اصولاً استناد این خطبه به حضرت امیر مورد تردید محققین نیست؟ در تاریخ طبری که از منابع تاریخ معتبر اهل سنت است آمده است: لما مات مېكته ابن أبي خثيمة فقال: وامراه، قام الأوتة و ابرة الممتمد وقال المغيرة بن شعبة لما بن عمر ابن علي وأنا أحب أن اسمع منه في غمر شيئا فخرج ينفض رأسه ويخيه وقد اغتسل و هو منتج بوب لا شك أن الأمر يصير إليه فقال: رحم الله

ص: 284

ابن خطاب لقد صدقت ابنة أبي حثيمة لقد ذهب بخيرها و نجا من شرها! اما والله ما قالت ولكن قولت... (1)

وقتی عمر مرد، دختر ابی حثیمه گفت: واعمره؛ کجی ها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود و...

مغیره بن شعبه می گوید: وقتی عمر دفن شد، من نزد علی رفتم و دوست داشتم از او سخنی در خصوص عمر بشنوم. آن حضرت خارج شد در حالی که تازه خود را شسته بود و آب از سر و رویش می ریخت و خود را در جامهای پیچیده بود و گویا شکی نداشت که امر خلافت به او می رسد. سپس فرمود: خدا او را رحمت کند؟! دختر ابی حثیمه راست گفت که همانا خیر دنیا را برد و از شر آن نجات یافت؟! به خدا که دختر ابی حثیمه، این مطلب را نگفته است، بلکه به او گفته اند که بگو...

این عبارت، با عبارت خطبه 228 (219 فیض الاسلام) که می گوید:

لله بلاد فلان فقد قوم الأود و داوی العمد... أصاب خیرها و سبق شرها...

خداوند به او خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود... به خیر دنیا رسید و از شر آن رهایی یافت... از گونه ای به هم شباهت دارند.

اکنون با توجه به این که طبری، واقعه سال 23 (هـ-ق) را بیان میکند و این عبارات فرموده مولای متقیان هم در سال 23 (هـ-ق)

ص: 285

1- تاریخ طبری: ج 3، ص 285، ذکر واقعه سنة 23.

است و شأن إصدار آن نیز مشخص است و حتی آن حضرت می فرمایند که این مطالب؛ گفته های دختر ابی حثیمه نیست بلکه به او گفته اند که بگوید!!! (1) از این رو باید گفت که آن حضرت، به عنوان تعجب، گفته آنان را تکرار می فرماید.

از طرف دیگر، دقت اصولی ایجاب می کند که به مغیره بن شعبه توجه کنیم که از نظر نقل روایت قابل اعتماد نیست. بنابراین، چگونه می توان به نقل او تکیه نموده و این مطالب را به عنوان گفتار امیرالمؤمنین (ع) پذیرفت؟!

از طرف دیگر، از کجای عبارات علی طلا در این خطبه می توان استنباط کرد که منظور آن حضرت، خلیفه دوم بوده است؟

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد 12 شرح نهج البلاغه خود در شرح خطبه 228، به این مطلب اشاره کرده و حاج میرزا حبیب الله هاشمی خونی شارح معروف نهج البلاغه در جلد 14 منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (ص 371 به بعد شرح مبسوطی دارد که علی با آن همه اعتراض و ایراد که برخلفاء نموده آیا می شود پذیرفت که چنین فرموده باشند؟! بنابراین اگر تکیه بر تحقیق و بررسی است چرا آن همه مطالب را نادیده میگیریم!؟!

مرحوم استاد مطهری در مقالات سیری در نهج البلاغه می فرمایند:

ابن ابی الحدید این داستان را مؤید نظر خودش قرار می دهد که جمله های نهج البلاغه در ستایش عمر گفته شده است

ص: 286

1- یعنی کسانی بوده اند که این گونه مطالب را نشر داده و می تواند خلقا را این گونه بشتابانند

ولی برخی از متتبعین عصر حاضر از مدارک دیگر غیر از طبری داستان رابه شکل دیگر نقل کرده اند و آن اینکه علی پس از آنکه بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی حثیمه آن ستایشها را که از عمر میکرد، راست می گفت؟

علیهذا جمله های بالا نه سخن علی است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سیدرضی که این جمله ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است. (1)

البته از نظر دقت در عبارت طبری و گفته های دختر ابی حثیمه و عبارت خطبه 228 کاملاً مطالب فوق مشخص می گردد. (2)

پس از آن که مشخص گردید امیر المؤمنین سخن دختر ابی حثیمه را از روی تعجب تکرار فرموده اند؛ به نکته جالب توجه دیگری می پردازیم:

آن حضرت در جملات پایانی همین عبارات، خود می فرماید: «لا یهتدی فیها الضال و لا یتیقن المهدی. مردم را در راههای گوناگون انداخت (به طوری که گمراه در آنها هدایت نمی یابد و هدایت یافته بر یقین و باور نمی ماند.»

ص: 287

1- سیری در نهج البلاغه، ص 164

2- دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته، ص 39 - 054

شاید در پایان این نقد هنوز هم پذیرش وقوع چنین اشتباهی از سوی سیدرضی برای شما دشوار باشد، چرا که ابراز شده:

الشیعه... نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی(ع) و خلفا ثلاثه نقل کردیم! از معتبرترین کتب شیعه می شمارند و اخ القرآن می دانند، لذا هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم می دارند.»⁽¹⁾

ولی باید گفت:

«شارحان پیشین بنا به شهرت فوق العاده نهج البلاغه، شیفته کار شریف رضی بودند و آن را از هر نظر کامل می دیدند.

همه آن را سراسر سخن امام می انگاشتند و به همین دلیل هرگز جرأت نقد و بررسی آن را در خود نمی دیدند.

اما محقق شوشتری همچنان که پیشتر در آثار دیگرش مثل قاموس الرجال و الاخبار الدخيلة - نشان داده بود، بیش از آن که عالمی شارح یا محدثی ناقل و راوی باشد، منتقدی شجاع و پژوهشگری نقاد است. با وجود این که در روزگار ما به ویژه در حوزه علوم انسانی، انتقاد و نقد علمی چندان جا افتاده نیست و هرگز از انتقاد منتقد استقبال نمی شود، امام حق شوشتری دور از این تبلیغات متداول... در شهر شوشتر خود جهانی بود که در گوشه ای بنشسته بود. انصاف را که اگر گفته

ص: 288

1- سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در « کتاب وحدت»، ص 143؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره 2، بهار 62 ص ات.

شود او در زمانه ما در میدان نقد و بازبینی، مردی یگانه و بی نظیر بود سخن به سزا خواهد بود. به هر حال او در اثر پربارش بهج الصباغه بیش از هر کار به نقد و بررسی دست بازیده است. نخست به تهذیب و تنقید کار شریف رضی در انتخاب و تنظیم نهج البلاغه پرداخته، سپس شرحهای شارحان را بر رسیده است. ضمن این که آنها را گرمی داشته و یافته های علمی و فکری هر یک را با صراحت به نام هر کدام آورده و بسیاری از آنها را به ویژه گردآورنده نهج البلاغه، شریف رضی را ستوده است، اشتباهات ... آنها را نیز نشان داده است و در این کار تعارفات معمول را مجاز ندانسته، علم و حقیقت را فراتر از عالم و محقق نشانده است.

حال گزارشی را از برخی نقدهای عالمانه او ارائه می کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به بهج الصباغه ارجاع می دهیم...

یک:

سخنانی که با عنوان «کتاب 62» آورده شده است، نامه ای نیست که امام با مالک اشتر به مصر فرستاده باشد، بلکه مضامین خطبه ای است که پس از شهادت محمد بن ابی بکر - چه رسد به شهادت مالک اشتر که بی گمان پیش از محمد بود. در کوفه خوانده شد. نهایت این که امام لیلیا آن را نوشته بود و میخواست آن را برای مردم بخواند. (1)

ص: 289

جملة «لا تقتلوا الخوارج بعدى...» بعید است که از امام باشد؛ زیرا که مستند سید رضی را در این سخن نیافتیم و اگر امام چنین دستوری داده بود، لازم می نمود که پیروانش به قتال خوارج دست نزنند، در حالی که در ای-ن ک-ار شیعیان مولا و در رأس آنها صعصعة بن صوحان، سپس معقل بن قیس الجلد و عدی بن حاتم و شریک بن اعور، نیز شیعیان کوفه و بصره، بسیار کوشا هم بودند. [\(1\)](#)

سه :

خطبه 168 : (یا إخوتنا: إني لست أجهل ما تعلمون ولكن كيف لي بقوة و القوم المجلبون على حد شوكتهم يملكوننا و لا تملكهم...).
[\(2\)](#) از سخنان امام علی نیست، بلکه کلمه ها و جمله هایی است که آنها را معاویه به تقلید از امام علی ساخته و سروده است. [\(3\)](#)

چهار: نامه 58 : (و كان بدء أمرنا أنا التقينا و القوم من أهل الشام، و الظاهر أن ربنا واحد، و نبينا واحد و دعوتنا في الإسلام واحدة و لا تستزيدهم في الإيمان بالله و التصديق برسوله و لا يستزيدوننا و الأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمان...)

ص: 290

1- همان منبع، ج 5، ص 373.

2- جهت استفاده بیشتر خوانندگان گرامی متن عربی برخی عبارات مندرج در این مقاله را تکمیل نموده ایم. [

3- همان منبع، ج 9، ص 4348 - 365، به ویژه صفحات 428 و 449

را نیز از امام نمی داند و معتقد است که این نامه را نیز - مثل خطبه پیش گفته - سیف ساخته و پرداخته است، و سید رضی نادانسته آن دو را به نام امام علی آورده است. ق-رائ-ن و شواهد گواهی می دهند که بیگمان هر دو افترا بی است که بر امام بسته اند. (1)

پنج:

خطبه 228: (لله بلاد فلان...) بنا به تصریحاتی که محقق شوشتری نموده است هرگز نمی تواند از سخنان امام باشد. وی می نویسد: کسانی که به پیروی از ابن ابی الحدید آن را از امام دانسته و پنداشته اند که حضرت علی این خطبه را در م-دح خلیفه دوم و در بزرگداشت وی ایراد کرده است، بیگمان خبط و خطا کرده اند. مضمون خطبه خودگواه است که هرگز از مولای متقیان نیست؛ بافته ای است که بر ساحت حضرتش بسته اند.

نسبت دادن آن به امام علی، افترا و بهتان است. تردیدی نیست که ساختگی است. (2) به این خطبه تنها طبری در تاریخ خود اشارتی کرده است که به آن نیز نمی توان استناد کرد.

شش: خطبه 8: (یزعم أنه قد بايع...) بنا به تصریح شیخ مفید - استاد سید رضی - از امام حسن است. (3)

ص: 291

1- همان منبع، ج 9، ص 446 - 480

2- همان منبع، ج 9، ص 480 - 0509

3- همان منبع، ج 9، ص 536؛ به نقل از: الجمل، ص 332 - 327.

هفت:

خطبة 92: (دعوني و التمشوا غيري... و إن تركتموني انا أحدكم ولعل اشمم و اطوم لمن ووه آمرگم و آتا لكم وزيرة خير لكم بنى اميرا)، از اخبار و روايات ساختگی سيف است و از امام نيست. (1) (2)

هشت:

خطبه 169: (إن الله تع رشوة...)، يا همه آن از ساخته های سيف است و يا اين كه وى در آن دست برده و آن را تحريف کرده است. (3)

نه:

در خطبه 27 جمله (الا و الله اليوم المضممار و غدة الباق) غلط و صحيح آن (آلا و المضممار اليوم و الباق قدا) است. (4)

ص: 292

1- همان منبع، ج 9، ص 564

2- [لازم به یادآوری می باشد که این فراز از نهج البلاغه جهت القای تفکیک میان مقام امامت و خلافت و در نهایت بی ارزش جلوه دادن حکومت از سوی امیرالمؤمنین علی و در نتیجه القای شبهة توجه ایشان به خلافت انتخابی " از سوی برخی وحدت طلبان به کار می رود. ار. ک: عبدالکریم بی آزار شیرازیة سیعی امام متقین، ج 2، ص 17) همچنین این فراز از نهج البلاغه که از اخبار ساختگی است، در راستای انکار خلافت انتصاب امیرالمؤمنین ها نیز مورد استناد قرار گرفته است. چنانچه ابراز شده: علاوه بر آن، اگر علی از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز برای الو جایز نبود که بنابر مصالح اجتماعی با شخصی، خلاف فرسان خدا عمل کند و از این حق صرفنظر نماید، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان نزد او آمدند به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید دعونی و التمشوا غيري " و آتا لكم وزيرة خير لكم من أميرا. عبدالقادر دهقان سراوان مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 10، تابستان 81، ص 33]

3- بهج ابصباغه: ج 10 ص 44-40

4- - همان منبع، ج 12، ص 90 - 91

حکمت 289: (كان لي في ما مضى أخ في الله...) از سخنان امام علی نیست؛ از خطبه های امام حسن است...

یازده:

حکمت 22: (من أبطأ به عمله لم يشرع به حسبه) را سید رضی به همین ترتیب در کتاب دیگرش (1) به رسول خدا نسبت داده و در نهج البلاغه نیز بدون آنکه اشارتی کند و یا توضیحی دهد، به امام علی نسبت داده است. (2)

دوازده:

حکمت 296: (إنما أنت كالطاعن نفسه...) از سخنانی است که سیف ساخته و پرداخته است. (3)

در این جا به همین 12 موردی که نقل شد، بسنده می کنیم و موارد دیگر را با ثبت جلدها و صفحات به متن بهج الصباغه ارجاع می دهیم. به این ترتیب:

ج 4/67، 401، 519

ج 6/369، 371، 401، 443

ج 7/334، 598 ج 8/82

ج 9/59، 360، 362، 423

ج 10/339، 562، 577

ص: 293

1- سید رضی، المجازات النبویه، ص 401، ج 3 0317 - بهج الصباغه، ج 14، ص 477.

2- بهج الصباغه ج 14 ص 477

3- همان منبع، ج 13، ص 573

اینها نمونه‌هایی است که ما ضمن تورق بهج الصباغه دیدیم. هر یک از آنها ممکن است که در نظر نخست، جزئی به نظر رسد، ولیکن برای شرح و تفسیر، تحقیق و ترجمه، تبیین و تصحیح نهج البلاغه بسیار به کار می‌آیند و پژوهشگران نهج البلاغه را گریزی از آنها نیست.

ناگفته پیدا است که محقق شوشتری - افزون بر تمجید و تجلیل بسیار از کار شریف رضی - با شرح موضوعی نهج البلاغه، بیش‌ترین عنایت را در عمل به اثر جاودان سید نشان داده‌اند و با تهذیب آن از موارد معدودی که گفته شد، برترین تأکید و تبلیغ را برای نهج البلاغه به کار برده‌اند.

حتی پیش از متن به شرح مقدمه سید پرداخته و بیشترین التفات را به نوشته‌های سید در دیباچه نهج البلاغه روا دیده است که این کار در شرح‌های دیگر دیده نمی‌شود. ⁽¹⁾

ص: 294

1- محمد سختی سردرودی، مقاله مندرج در کتاب «مشعل جاوید»، انتشارات دلیل.

همچنین ادعای مدح خلیفه از سوی امیرالمؤمنین علی در این جملات نیز به چشم می خورد که:

ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب الغارات: 307، از قول علی (ع) درباره عمر نقل می کند که فرمود معنا و اطعنا و ناخنا و تولی الأثر و کان مضمی الشیرة، میمون الفینة» (1)

جهت بررسی و تحلیل این ادعا بایستی در مرحله نخست به چند نکته توجه نمود.

نکته یکم:

فرازی که از کتاب «الغارات نقل گردید، در واقع بخشی از نامه آن حضرت بالا به پیروانش می باشد و در کتاب مذکور نیز ذیل عنوان رساله علی إلى أصحابه» درج گردیده است.

لازم به ذکر است که این نامه علاوه بر کتاب «الغارات» در منابع و مأخذ معتبر دیگری (14 منبع (2)) همچون کتاب «المسترشد فی الأمامه» (3) تألیف محمد بن جریر طبری امامی کبیر (متوفی حدود 310ق) نیز درج گردیده که رجوع به متن آنها در تشخیص مواضع اختلاف، بسیار راهگشا است.

ص: 295

-
- 1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقده شماره 19 (ج 2 تابستان 80 ص 31
 - 2- ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست (نامه امیرالمؤمنین به شیعیان درباره خلفا) ص 29-36
 - 3- تحقیق: احمد محمودیه بالسنة الثقافة الإسلامیه ص 409-427

نکته دوم:

آن چه امیر المؤمنین بالا- در این نامه درباره عمر فرموده اند عطف به فرمایش سابق ایشان درباره ابوبکر است که بایستی در درک و فهم فضای حاکم بر این جملات مد نظر قرار گیرد.

در همان صفحه از کتاب «الغاراته و در چند سطر قبل، چنین درج شده است که آن حضرت درباره خلیفه اول فرمودند:

و أطعته فیما أطاع الله (فیه جاهد...)» (1) و سپس درباره خلیفه دوم سخن از «قسیغنا و أطعناه به میان آوردند.

بنابراین اطاعت امیر المؤمنین از خلفا، بنا به تصریح خود ایشان تنها در محدوده کارهایی بوده که اطاعت از خداوند در آن نهفته است و نه هیچ کار دیگر.

نکته سوم:

آن چه درباره نیکخواهی آن حضرت درباره خلفا آمده است تابع همان شرایط و ضوابط و حاوی همان علل و تحلیل هایی است که در فصل مربوط به مشاوره و مشارکت بدانها پرداختیم.

به علاوه در نسخه «المسترشد، ص 415» اختلافی در نقل عبارات وجود دارد و مؤید این دیدگاه است که ارائه راهنمایی به خلفا تنها به جهت حفظ دین اسلام از خطر بازگشت امت به بت پرستی جاهلیت می باشد، چرا که آن حضرت می فرمایند: «قمع و أطف و ناصح للذین...»

ص: 296

1- این فراز در کشف المحجبه، تألیف: سید بن طاووس»، «المسترشد، تألیف: طبری اعلمی کیره و الأمامیه و السیاسة، تألیف: ابن قتیبه» نیز عینا مندرج می باشد

نکته چهارم :

عبارت «پسنندیده سیرت و خجسته روان» بر نگاه عمومی مردم آن عصر نسبت به خلیفه دلالت دارد و حضرت امیر در این فراز، در واقع دیدگاه عوام را درباره خلیفه به تصویر کشیده و نظر و دیدگاه آنان را گزارش نموده اند .

هر چند دقت در کیفیت و نحوه بیان امیر المؤمنین و مؤید این تحلیل است، اما جهت تقویت صحت این تحلیل لازم است تا نخست مراجعه ای به کتاب «الغارات» (که با تصحیح و تعلیقات میر جلال الدین حسینی معروف به محدث آر وی به چاپ رسیده است) داشته باشیم.

مصصح کتاب در همان صفحه، در پاورقی شماره 5 از قول علامه مجلسی می نگارد :

قوله : فكان مژضى الشيرة أن ظاهرة عند الناس، وكذا ما مر في وصفي أبي بكر، و آثار التقنية و المضلة في الخطبة ظاهرة؛ بل الظاهر أنها من الحالات المخالفين

وی همچنین در پاورقی شماره 6 در همان صفحه به متن مندرج در کتاب المسترشد، ص 98، طبع نجف اشاره کرده که متن آن حاوی قید عندهم، پس از عبارت «مرضی الشیرة، میمون الثقیبة، می باشد و تصریح دارد که آن حضرت در حال گزارش نمودن از دیدگاه عمومی جامعه درباره خلیفه می باشند.

این قاعده درباره نامه امیرالمؤمنین علی خطاب به مردم مصر هم صادق است.⁽¹⁾

ص: 297

1- سید ابوالفضل برقی در مقدمه اش بر کتاب «شاهراه اتحاد با استناد به همین نامه قائل به حسن روابط امیرالمؤمنین با خلفا شده است.

مرحوم میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در شرح خویش بر نهج البلاغه، درباره فراز مورد نظر در این نامه - که حاکی از مدح خلفا است - می نگارند :

ای ظاهرة عند الناس وتخیل أن یكون من الحاق المخالفین (1)

از جمله قرائنی که بر صحت نظر علامه خوئی دلالت دارد، اختلاف میان متن نامه موجود در کتاب «الغارات» (2) با متن مندرج در کتاب الدرجات الرفیعه» (3) می باشد. هرچند مرحوم سیدعلی خان مدنی این نامه را عینا از کتاب «الغارات نقل نموده است ولی متن موجود در کتاب وی فاقد برخی عبارات تمجید آمیز در متن فعلی کتاب «الغارات» میباشد. و همین اختلاف جدی میان این دو متن، مؤید آن است که متن اصلی الغارات» به تدریج مورد دستبردهای متعددی قرار گرفته و فرازهایی بدان افزوده شده است. (4)

قرینه دیگری که بر صحت نظر علامه مجلسی و علامه خوئی دلالت دارد و به وضوح ثابت می کند که آن حضرت از دیدگاه مردم درباره خلفا را گزارش نموده و آنچه در کلامشان آمده واگویی ای از تلقی برخی مردم نسبت به حکومت آن دو بوده است؛ متن نامه ایشان خطاب به مردم مدائن می باشد که در ضمن آن می فرمایند:

ص: 298

1- هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج 6، ص 106

2- تقف کوفی: التیارات ج أهم 210

3- سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص 336

4- این احتمال درباره کتاب «الدرجات الرفیعه» و به ویژه متن «الغارات» که در اختیار مرحوم سید علی خان ملنی قرار داشته نیز صادق است؛ چرا که نقل وی نیز حاوی علوح خلفا می باشد

ثم إن بعض المسلمين أقاموا بعده لين ضوا بهذيهما و سيرتهما (1) (2)

در پایان خاطر نشان می گردد :

عملکرد امیر المؤمنین ویلا در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده آن حضرت در رد پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف مبنی بر پذیرش شرط عمل به سیره شیخین، بهترین گواه بر بطلان ادعاهای فوق و نشانه آشکاری بر دروغ بودن مدح آن حضرت (3) علاوه از خلیفه اول و دوم می باشد.

عکس العمل امیر المؤمنین در مقابل پیشنهاد فرزند عوف به قدری روشن است که جای هیچ تردیدی را در عدم مشروعیت دینی و عقیدتی آن دو نفر باقی نمی گذارد.

ص: 299

1- [جهت آشنایی با بررسی های تکمیلی، به فصل یکم از جلد چهارم این مجموعه مراجعه فرمایید.]

2- محمدباقر محمودی: نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه، ج 4، ص 23

3- ر.ک: ابن قتیب: الأمانة و السیاسة ج 1، ص 264؛ ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج 1 ص 18؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 162؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 22

یکی از شبهاتی که در مسیر القای مشروعیت خلافت سقیفه ای و تفکیک آن از مقام امامت انتصابی مطرح می شود، تفسیری انحرافی از نامه شماره ششم نهج البلاغه، خطاب به معاویه می باشد؛ چنانچه ابراز شده :

... اگر مردم با مشورت امام و ولی امر(1)، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند(2) تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت

ص: 300

1- نکته جالب توجه این که القا کننده کمحافظه این شبهه فراموش کرده است که خود در جایی دیگر نگاشته: بعد از رحلت پیامبر بلون مشورت آن حضرت سقیفه بنی ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شده! (ر.ک: مشعل اتحاد، تن 30 می بایست با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش مشورتی صورت می گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای انلرة مملکت اسلامی انتخاب می شده! (ر. که ادعای امام مستقلین، ج ، ص 22)

2- [به راستی انتخاب کلام یک از سه خلیفه با گزینش مردم بود ابوبکر که با بیعت پنج نفر از یارانش در سقیفه که همگی هم پیمان دیرین بودند. به خلافت رسید؟! او بیا عصر که تنها با وایت ابوبکر خلیفه شد و با عثمانی که از شورایی برخاست که شش نفره بوده و عمر همه اعضای آن را تابع فرزند عوف کرده بود؟!]

گفتار پنجم: بررسی های پراکنده و 301 اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است و آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی بهتر خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد و آن را از سقوط به ورطه تفرقه جنگ داخلی نجات دهد، همچنانکه امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود. (1)

استاد شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این شبهه می نویسد:

یگانه خلیفه ای که در اسلام با اکثریت قریب به اتفاق مهاجرین و انصار، انتخاب گردید، امام امیرمؤمنان بود. در تاریخ خلافت اسلامی، این امر کاملاً بی سابقه بود و دیگر نیز برای آن نظری پیش نیامد.

در این میان وقتی معاویه (که از مدتها قبل اساس حکومت و امپراتوری خود را در شام پی ریزی کرده بود، و عداوت دیرینه و ریشه داری با خاندان پیامبر داشت) آگاه شد که مهاجرین و انصار علی را برای خلافت انتخاب نموده اند، سخت ناراحت شد و حاضر به بیعت با امام انگشت. او نه تنها با امام بیعت نمود، بلکه حضرت را متهم به قتل عثمان و حمایت از قاتلان او ساخت!

امام برای اسکات معاویه، و برای اینکه همه نوع درهای عذر را به روی او ببندد، در یکی از نامه های خود بادآور میشود که همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت کرده اند؛ هرگاه خلافت آنان را از این نظر

ص: 301

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج 7، ص 18.

محترم میشماری که مهاجرین و انصار با آنان بیعت کرده بودند، این شرط در خلافت من نیز موجود است.

اینک متن نامه امام:

انه بايعنى القوم الذين بايعوا أبابكر و عمر و عثمان على ما بايئوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا- يلغائب أن يرد و اما الشورى المهاجرين و الأنصار فإن اجتمعوا على رجل و موه إماما كان ذلك (الله) رضا (1)

همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت نمودند؛ در این صورت برای شخص حاضر در مدینه، حق انتخاب امام دیگر و برای فرد غایب از مرکز شورا نیز، حق رد نظریه آنان نیست. عضویت شورا از آن مهاجرین و انصار است، هرگاه آنان بر امامت و پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند و او را امام نامیدند، این کار مورد رضایت (خدا) خواهد بود.

هدف امام مان از این نامه چیزی جز اسکات و بستن راه هر نوع بهانه جویی و غرض ورزی، و به اصطلاح قرآن: مجادله به وجه احسن، نیست.

زیرا «معاویه» مدتها استاندار «عمر»، و پس از وی استاندار عثمان» در منطقه شام بود و آنها را خلیفه رسول خدا، و خویش را نماینده خلفا می شمرد.

امام یادآور می شود چنانچه احترام به خلافت آنان برای این جهت بوده که آنان از طرف مهاجرین و انصار انتخاب شده بودند، عین همین انتخاب درباره امام، به طور واضح و کامل

ص: 302

1- نهج البلاغة عبده نامه گر

انجام گرفته است و دیگر دلیل ندارد یکی را محترم شمرده و دیگری را رد کند.

امام از طریق مجادله که در قرآن مجید به آن امر شده است، افکار و مخالفت معاویه با خلافت خویش را، محکوم کرده، و سخن خود را براساس احتجاج با اصل مسلم در نزد طرف مقابل استوار ساخته و چنین آغاز نمود:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده با من نیز بیعت کرده اند؛ در این صورت چرا خلافت مرا به رسمیت نمی شناسی؟ حقیقت مجادله جز این نیست که آنچه را که طرف مخالف، مقدس و محترم می شمارد پایه استدلال قرار داده و او را با معتقد خودش محکوم ساخت.

بنابراین، این نامه هرگز گواه بر آن نیست که امام لی اروش حکومت اسلامی را پس از درگذشت رسول خدا روش شورائی می داند و انتخاب خلیفه را از طریق شورای مهاجرین و انصار یک امر صد در صد صحیح می داند و عقیده درونی امام نیز همین است که باید خلیفه، به طور مطلق از طریق مشاوره و انتخاب مهاجرین و انصار انجام بگیرد و هرگز مسئله امامت یک مسئله انتصابی نیست، بلکه یک مسئله انتخابی است.

هرگاه هدف امام از این بود، نباید نامه خود را با گفتگو از بیعت خلفای سه گانه آغاز کند:

بلکه بدون گفتگو از خلافت آن سه نفر، سخن خود را باید چنین آغاز کند

مهاجرین و انصار با من بیعت کردند، و هر فردی که آنان با او بیعت نمایند، پیشوای مسلمانان خواهد بود.»

اینکه امام بل در جمله های بعدی می فرماید: فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماما، كان ذلك (الله) رضا، آن نیز احتجاج روی عقیده طرف مخالف است و لفظ «الله» در نسخه های صحیح نهج البلاغه، موجود نیست و در چاپهای مصری عبده [در میان پراتز قرار دارد اشاره به اینکه وجود این لفظ در نامه امام لیلا مورد شک و تردید است.)

در حقیقت امام علی می فرماید: هرگاه مسلمانان در قبول پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند، یک چنین کار مورد رضایت است یعنی مورد رضایت شما [امت کنونی است و همین کار درباره من انجام گرفته است، دیگر چرا در بیعت با من مخالفت می ورزید؟

نخستین کسی که با این خطبه برای اثبات نظریه اهل تسنن استدلال کرده است شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، می باشد. وی روی غفلت از قرائنی که در خود نامه و دیگر خطبه های نهج البلاغه وجود دارد با این خطبه به استواری نظریه اهل تسنن استدلال نموده و گفتار امام لیلا را به صورت یک امر جدی که روشنگر عقیده امام است تلقی نموده است. (1) دانشمندان شیعه هر موقع به شرح این خطبه رسیده اند، مطلبی را که ما یادآوری کردیم بازگو نموده اند. «(2)

ص: 304

-
- 1- شرح نهج البلاغیة خلیلی، ج 12، ص 36
 - 2- استاد جعفر سبحانی: رهبری اقت، ص 64-66 اضافات داخل کروش بر گرفته از نوشته دیگر ایشان به نام مشاوره در قرآن و نهج البلاغه مندرج در کتاب لا کاوشی در نهج البلاغه، ص 143 - 197 می باشد

گواه دیگر بر اینکه نامه به عنوان احتجاج براساس مسلمات طرف، تنظیم گردیده است، جمله هائی است که مرحوم «سید رضی» (1) - جامع نهج البلاغه - حذف نموده ولی در کتابی که او این نامه را از آن نقل کرده است، موجود است. و شیوه رضی در گردآوری خطبه ها و نامه ها و سخنهای امام به این است که قسمت های حساس نامه را نقل کرده، و قسمت های دیگر که به نظر او حساس نیست، حذف می نماید. وی بیشتر روی زیبایی جمله توجه دارد، و به اصطلاح آن چه از نظر فصاحت و بلاغت ممتاز می باشد، در مد نظر می آورد.

نامه مورد بحث را «نصر بن مزاحم منقری» متوفای سال 312، که 147 سال قبل از تولد «سید رضی درگذشته است، در کتاب معروف خود «وقعة صفین» در صفحه 29 (طبع مصر) آورده است که ما به برخی از این قسمت های حذف شده اشاره میکنیم:

1- امام نامه خود را چنین آغاز می کند:

أما بعد: فإن بیعتی بالمدينة لزمك وأنت بالشام، لأنه باعني الذين

بیعت (مهاجر و انصار) با من در مدینه در حالی که تو در شام بودی بر تو حجت را تمام کرده و الزام آور است و فرد غائب حق اعتراض بر تصمیم حاضران ندارد)

ص: 305

1- مرحوم سید رضی در سال 359 دیده به جهان گشوده و در سال 406 درگذشته است

2- در ذیل نامه دارد :

وإن طلحة و التبریر بايعانی ثم نقضا بيعتي و كان تفهما گردهما قجاهد تهما علی ذلك حتی جاء الح و ظهر آزالله و هم کار مون ادخل فیما ذل فیہ المسلمون

طلحه و زبیر با من بیعت نمودند، سپس بیعت خود را شکستند و شکستن بیعت آنان بسان رد ابتدائی آنهاست (و هرگز نمی تواند به موضوع خلافت من خدشه ای برساند و من با هر دو نبرد کردم تا حق فرا رسید. او در جای خود قرار گرفت و امر الهی پیروز گردید، در حالی که آنان ناراضی بودند، پس در آنچه که مسلمین به آن داخل شده اند، داخل شو.

3- به این جمله نیز توجه نمایید:

وقد أكثر فی قتل عثمان ادخل فیما دخل فیہ المسلمون ثم حاکم القوم إلى أخمل و ایاهم علی کتاب الله قاما تلك التي پریدها دقة الطب عین اللبني.

درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتی، پس در آنچه مسلمانان وارد شده اند، وارد شو، سپس موضوع قتل عثمان را مطرح ساز؛ من تو و آنان را به سوی کتاب آسمانی رهبری می کنم و مطابق قرآن داوری می نمایم، آنچه تو می خواهی مانند خدعه ای است که کودک شیرخواره را با آن فریب می دهند.

معاویه از امام لیلا چه می خواست؟

معاویه از امام مالا به گواهی نامه هائی که «سلیم بن قیس» در

ص: 306

«اصل» نقل کرده است،⁽¹⁾ می خواست که امام لا- اقل قاتلان عثمان را به ایشان تحویل دهد و او انتقام خون عثمان را از آنها بگیرد، سپس خود با پیروان شامی خویش با وی بیعت کنند. امام لایک چنین درخواستی را که به منظور متوقف ساختن علی از هر نوع تصمیم درباره شامیان پیشنهاد می شد، جز خدعه و حيله چیز دیگری نمی داند.

آغاز و انجام نامه به روشنی، گواهی میدهد که این نامه یک نامه «احتجاجی» در برابر طرف معانده است، نه فرد حق بین و هرگز در چنین موقعی لازم نیست که امام الا براساس معتقدات خود سخن بگوید، بلکه لازم است که روی معتقدات و مسلمات طرف مقابل، احتجاج و استدلال نماید، با توجه به این نکته نمی توان گفت که این نامه بیانگر عقیده واقعی امام می باشد.»⁽²⁾

هرچند که با چشم پوشی از عقاید حقه شیعه در مبحث «ولایت و امامت و زیرپانهادن مفهوم واقعی نص و نصب الهی در این موضوع، با استناد به این نامه و از قول آن حضرت - ادعا شود:

« آزادی مردم را در انتخاب امام و زمامدار، حکمی الهی و اسلامی می شناسد که بر آنها واجب است قبل از هر عملی به آن اقدام نمایند.»⁽³⁾

ص: 307

-
- 1- این نامه ها میان امام و معاویه مبادله شده و در کتاب «اصل سلیم بن قیسه طبع نجف ص 159-176 نقل گشته است
 - 2- استاد جعفر سبحانی: مقاله مشاوره در قرآن و نهج البلاغه، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه، ص 195-197ء
 - 3- عبدالعلی بازرگان، شورا و بیعت ص 71.

شورا حق مهاجرین و انصار است، پس اگر بر شخصی متفقاً رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست! (1)

در کلام فوق، شورا و اجماع یا رأی اکثریت صاحبان رأی و اندیشه و صلاحیت را، که در آن مقطع زمانی، مهاجرین و انصار بودند، در انتخاب امام و رهبر جامعه مورد رضایت خدا می شمارد.؟! (2)

در این نامه امام صریحاً اجماع مهاجرین و انصار را بر امامت کسی باعث مشروعیت آن! دانسته، از جمله آن را مصحح خلافت خودا میدانند و آن را مورد رضایت خدا! و... می داند.؟! (3)

جمع بندی

براساس آنچه بیان شد، تردیدی باقی نمی ماند که استناد امیر المؤمنین لا به بیعت مهاجر و انصار تنها در مقام اسکات خصم و الزام معاویه به تبعیت از حکومت علوی بوده است؛ لیکن جهت درک عمیق تر این فضا به بیان دیگری از آن حضرت لیلاً خطاب به معاویه اشاره می نماییم. علامه مجلسی در جلد 33 از کتاب بحار الانوار «بابی را تحت عنوان اته الی معاویه و احتجاجاته علیه و مراسلاته الیه و الی أصحاب؛ گشوده است و در ذیل شماره 421 نقل می کند که معاویه در جنگ صفین ابوالدرداء و ابوهریره را فرا خواند و آن دو را نزد امیر المؤمنین می فرستاد تا حامل پیغام و نامه او به سوی ایشان باشند. آن حضرت پس از شنیدن سخنان آنها، پاسخ هایی را مطرح فرمودند که بخشی از آن چنین است:

ص: 308

1- همو: شورا و بیعت، ص 86

2- همو: شورا و بیعت، ص 88

3- محمد واعظ زاده خراسانی، فصلنامه نهج البلاغ در شماره پیاپی 4 و 5 ص 177

وإن أول ما ينبغي للمسلمين أن يفعلوه أن يختاروا إماما يجمع أمرهم إن كانت الخير لهم ويتابعوه ويطبقوه وإن كانت الخير إلى الله عز وجل وإلى رسوله إن الله قد كفاهم النظر في ذلك والإختيار وترشول الله صلى الله عليه وآلي قد رضى لهم إماما وأمرهم بطاعي واتباعه وقد بايعني الناس بعد قتل عثمان وباعى المهاجرون والأنصار بعد ما تشاؤوا بى ثلاثة أيام وهم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان وعقدوا إمامتهم ولى بذلك أمل بذر والسابقة من المهاجرين والأنصار غير أنهم باعوههم قبل على غير مشورة من العامة فان بيعتى كانت بمشورة من العامة ان كان الله جل اسمه جعل الإختيار إلى الأمة وهم الذين يختارون وينظرون لأنفسهم واختيارهم لأتفهم وتظهم لها مميز لهم من اختيار الله ورسول لهم وكان من اختاروه وبايعوه، بيع بيع هدىء وكان إمامة واجبا على الناس طاعته وتضرته قد تشاوروا ف واختاروني باجماع منهم وإن كان الله جل وع هو الذي يختار وله الخير قد اختارنى للأمة واستخلفني عليهم وأمرهم بطاعتي وصرتي في كتابه المنزلي وشير نبيه صلى الله عليه وآلو ذلك أقوى ب جتى وأوجب بحقي (1)

ص: 309

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند، این است که شخصی را به امامت برگزینند تا امورشان را اداره کند و از او پیروی کنند؛ اگر انتخاب امام، حق مردم باشد.

ولی اگر انتخاب این امر، حق خدا و رسولش باشد، نظر و انتخاب آنان برای مردم کافی است و او خشنودی خود را از امامی که برای آنها برگزیده بیان کرده و آنان را به پیروی او دستور داده است.

و مردم پس از قتل عثمان، و مهاجران و انصار بعد از سه روز مشورت، با من بیعت کردند و آنان همان اشخاصی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت، و امامت آنها را اثبات کرده بودند، و اهل بدر و پیشی گیرندگان از مهاجران و انصار با من بیعت کردند و آنان پیش از من بدون مشورت عمومی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند؛ ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود پس اگر خدای تعالی حق انتخاب امام را به امت وا گذاشته است و حق آنها است که برای خودشان امامی را انتخاب کرده، به او رأی دهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنها باشد و کسی که او را اختیار کرده و با او بیعت می کنند، بیعت هدایت باشد و یا امامی باشد که اطاعت و یاری اش بر مردم واجب است، آنان به اجماع مرا بعد از مشورت به امامت برگزیده اند.

و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حق خدا باشد، پس او نیز مرا

برای امامت امت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش که نازل فرموده و سنت پیامبرش امر به اطاعت و یاری من کرده است، و این قوی ترین حجت برای من است و وجوب مراعات حق مرا به روشنی بیان می کند.»

این پیام امیر المؤمنین علاوه بر تأکیدی که بر دیدگاه شیعه درباره انتصابی بودن مقام امامت دارد که به طور ضمنی انتخاب امت را هم زیر سؤال برده و بر نظریه شورا خط بطلان میکشد) معاویه را بر سر یک دوراهی گریزناپذیر قرار می دهد که هر دوی آنها در نهایت به اطاعت معاویه از ایشان ختم می گردد، چرا که امام له می فرمایند:

اگر امام و خلیفه را امت تعیین می کند، مردم با من بیعت کرده اند؛ و اگر خداوند متعال تعیین می فرماید، باز هم با توجه به قرآن و سنت من امام و خلیفه بر حق میباشم؛ لذا معاویه به هر کدام از این دو دیدگاه که معتقد باشد، (1) چاره ای جز قبول بیعت با من ندارد و عذری از او پذیرفته نمی باشد.

ص: 311

1- معاویه خود را حاکم برگزیده خلفای پیشین در منطقه شام می دانست؛ لذا قادر نبود تا صحت شیوة انعقاد خلافت آن ها را انکار کند

اشاره

یکی دیگر از شبهاتی که در مسیر القای روابط دوستانه حضرت علی با خلفا و با هدف سرپوش نهادن بر ظلم هایی که بر اهل بیت علا روا داشته اند، مطرح می شود؛ این ادعا است که:

از دیگر نشانه های الفت و مودت و تقاهم و پیوند میان علی (ع) و خلفای ثلاثه اینکه آن حضرت نام سه تن از فرزندان خود را به ترتیب ابوبکر بن علی، عمر بن علی و عثمان بن علی، نهاده بود. [\(1\)](#)

امام جمعه اهل سنت زاهدان، با بیان اینکه در صححه ی دلخراش کربلا سه تن از برادران حضرت امام حسین بنامهای ابوبکر، عمر و عثمان در کنار برادرشان حضرت امام حسین جنگیدند و این مسئله را نشان دهنده ی محبت خاندان پیامبر و حضرت علی نسبت به خلفا ابوبکر، عمر و عثمان دانست. [\(2\)](#)

ص: 312

1- سید احمد موثقی: استراتژی وحدتج 1، ص 135.

2- عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در محله ندای اسلام، شماره 1، بهار 81، ص 71.

به هر حال باید توجه داشت:

این قبیل دلایل آن هم برای اثبات ادعایی که روند تحولات صدر اسلام و سیر تاریخی حوادث و سرنوشت سیاسی، اجتماعی خاندان پیامبران و همچنین بسیاری شواهد مسلم تاریخی، خلاف آن را گواهی می دهند، چیزی جز «ساده انگاری» مخاطب نیست و با عرض پوزش باید گفت در آن نوعی عوام فریبی احساس می شود.

کسانی که اندک اطلاعی از تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب دارند به این نکته واقف هستند که نامهایی از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان اختصاصی خلیفه اول، دوم و سوم نیست، این نامها قبل از ظهور اسلام و پس از آن (1) رایج و متداول بوده است.

در فرهنگ اجتماعی رایج هر جامعه این گونه نیست که مخالفتها و نزاعها موجب تحریم نامها و کنیه ها شود.

کما این که در عرف اجتماعی امروز نیز اگر دو خانواده به اختلاف و نزاع برخیزند و حتی در میان آنها قتلی واقع شود و مشخص گردد که نام قاتل مثلا «عبدالله» است، خانواده مقتول از شخص قاتل که می توانست هر نام دیگری داشته باشد متنفر و رویگردان می شوند و چه بسا که در صدد قصاص و احقاق حق برمی آیند، اما رویگردانی آنها از کلمه «عبدالله» توجیهی ندارد. بالاتر از این باید گفت، چه کسی است که به دشمنی معاویه و بنی امیه نسبت به خاندان پیامبر و شیعیان آنها اذعان

ص: 313

نداشته باشد؟

معذک اندک توجهی به کتب تاریخ و رجال نشان می دهد که نامگذاری به نامهای «معاویه» و حتی «یزید» در بین بنی هاشم و شیعیان (1) تا قرنهای متداول بوده است.

به نمونه های زیر توجه فرمایید. (2)

تسمیه به نام معاویه :

- معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از بنی هاشم؛

- معاویه بن حارث و معاویه بن صعصعه از شیعیان و اصحاب حضرت علی .

- معاویه بن عمار و معاویه بن وهب از شیعیان و اصحاب امام باقر؛

- معاویه بن سعید، معاویه بن سلمه، معاویه بن سواده، معاویه ابن صالح، معاویه بن طریف، معاویه بن عبدالله، معاویه بن العلاء، معاویه بن کلیب و معاویه بن میسره، همگی از شیعیان و اصحاب امام صادق؛

- معاویه الجعفری از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم؛

- معاویه بن حکیم و معاویه بن یحیی از اصحاب امام رضا و ...

ص: 314

1- [عرب زبان

2- برای کسب اطلاع بیشتر به کتب رجال شیعی نظیر: رجال طوسی، رجال برقی، رجال کشی معجم رجال الحدیث خوبی و مراجعه کنید

تسمیه به نام یزید:

-یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (مادرش فاطمه بنت حسین بن حسن بن علی(1))

-یزیدبن احنف، یزیدبن احنف، یزیدبن جبله، یزیدبن طعمه، یزیدبن قیس، یزید بن نویره، یزیدبن هانی از شیعیان و اصحاب حضرت علی ؛

-یزیدبن لهیط، یزیدبن حصین، یزیدبن زیاد از شیعیان و اصحاب امام حسین و هر سه از شهدای کربلا؛

-یزیدبن حاتم از شیعیان و اصحاب امام زین العابدین ؛

-یزید الکناسی، یزید البراز، یزیدبن خیثم، یزیدبن زیاد، یزید ابن عبدالله، یزیدبن عبدالملک جعفی، یزیدبن محمد نیشابوری و یزیدبن عبدالملک نوفلی از شیعیان و اصحاب امام باقر؛

- یزید الاعور، یزید القمط، یزیدبن اسباط، یزیدبن اسحاق، یزیدبن خالد، یزیدبن خلیل، یزیدبن عمر بن طلحه، یزیدبن فرقد، یزیدبن هارون واسطی از شیعیان و اصحاب امام صادق ؛

- یزیدبن حسن، یزیدبن خلیفه و یزیدبن سلیط از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم؛

-یزیدبن عثمان، یزیدبن عمر از شیعیان و اصحاب امام رضا ملاحظه میکنید که این اسامی حتی در میان شیعیان همچون

ص: 315

1- [پدر و فرزند هر دو از بنی هاشم و تسمیه به نام یزید پس از فاجعه کربلا بوده است. یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب دارای دو برادر دیگر به نامهای حسن و صالح می باشد. این سه برادر از یک مادر بوده و به همراه محمد بن عبدالله نفس زکیه خروج کرده اند ارک: ابوالفرج اصفهانی: مقاتل الطالبین]

بسیاری اسامی دیگر رایج و متداول بوده است.

آیا به استناد این نامگذاریها می توان نتیجه گرفت روابط معاویه بن ابی سفیان» با «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» و بنی هاشم و شیعیان آنها بسیار حسنه بوده است و آنگاه کدام انسان ساده اندیش است که نتیجه بگیرد «یزیدبن معاویه» هیچ ظلم و جنایتی در حق خاندان پیامبر مرتکب نشده و در قتل سیدالشهدا حضرت امام حسین نقشی نداشته است؟

آن چه بدیهی و مسلم است این که در عرف اجتماعی آن زمان این نامگذاریها به هیچ وجه بیانگر کیفیت روابط صاحبان این اسامی با یکدیگر نبوده است.

متروک و منسوخ شدن کاربرد یک اسم در عرف اجتماعی هر جامعه روندی طبیعی دارد و تابع تحولات فرهنگی و سلاطین افراد آن است، به گونه ای که در زمان ما و حتی در میان اهل سنت نامهایی همچون ابوبکر، عمر و عثمان و... کمتر اختیار می شوند. به عنوان نمونه من هر چه در شماره های متعدد نشریه ندای اسلام و در میان اسامی نویسندگان مقالات آن جستجو کردم کسی را با این اسامی نیافتم. در صورتی که در قرون اولیه اسلامی چنین نیست و این نامها از جمله اسامی رایج آن دوره بوده است.

اما متروک شدن کامل این اسامی در میان شیعیان علاوه بر روند طبیعی و عرفی اش می تواند ناشی از یک موج و اراده نسبتا همگانی و عمومی در طی قرون اخیر نیز باشد.

ص: 316

تحت شرایطی که درگیرها و جنگهای سلاطین صفوی و عثمانی از جانب هر دو دولت رنگ مذهبی به خود گرفت، این روند تسریع شد. شیعیان (1) در طی قرون و در حرکتی فرهنگی که سرانجام کاملاً فراگیر شد، در گزینش نامها به عنوان انتخابی احسن، غالباً به اسامی مقدس پیامبران و ائمه معصومین ع روی آوردند و از نامگذاری فرزندان خویش به نامهایی که یادآور مخالفین اهل بیت بود اجتناب ورزیدند. اینک و در قرنهای اخیر است که این عمل در میان شیعیان نمادی از «توتی و تبری» محسوب می شود؛ در صورتی که در قرون اولیه چنین نبوده است.

بنابراین عرف اجتماعی عصر حاضر به هیچ وجه نمی تواند دلیلی بر روابط صمیمانه یا غیر صمیمانه افرادی در 14 قرن قبل باشد، بلکه برای اثبات آن باید شواهد و دلایل دیگری جستجو کرد.» (2)

انتزاعی که ما اکنون از این گونه نامگذاریها مینمائیم (یعنی نامگذاری به نامهای مخالفین را نشانه موافقت شخص نامگذاری با مخالفش می دانیم) در آن زمان نبوده است.

توضیح اینکه غالب این نامها، نامهای مرسوم و متداولی در بین عرب بوده است، و هر خانواده ای به مقتضای ذوق و سلیقه خود این نامها را برای مولودینشان برمی گزیدند، و به تعبیر دیگر، ذاتاً قبحی در

ص: 317

1- به ویژه غیر عرب زبانان -

2- سید جواد حسین طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت ص 181 - 184 .

این اسماء نبوده است، لذا در هیچ یک از کتابهای مخالفین حتی متأخرین آنان (یعنی تا حدود 50 سال قبل) نمی یابید که از این جهت علیه شیعه استفاده ای کرده باشند، و این همنامی را دستاویز نفی منازعه بین امامان ما و رؤسای خودشان قرار داده باشند.» (1)

در پایان خاطرنشان می گردد که «متداول بودن نام های "عمر" و "عثمان" در میان مردمان آن روزگار» را به راحتی می توان به اثبات رساند؛ چنانچه با مراجعه به کتاب «اسدالغابه» تألیف «ابن اثیر»، با 23 صحابی دیگر به نام «عمر» و 19 صحابی دیگر به نام «عثمان» آشنا می شویم.

ص: 318

1- استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص 337

(1)

عمر بن علی ، نخستین فرد از فرزندان امیرالمؤمنین که مورخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند

در نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علی از همسرش صهباء (: ام حبیب بنت ربیعہ، از بنی تغلب) به نام عمر⁽²⁾، هیچ اختلافی بین مورخین مشاهده نمی شود و جای تردیدی در این زمینه وجود ندارد؛ اما سؤال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی بن ابی طالب به چنین نامی چه بوده است و دلیل این ا تشابه در اسما چیست؟

ص: 319

-
- 1- خاطرنشان می گردد که مطالب مندرج در این بخش، پیش از این به صورت جداگانه و با عنوان المعتای نام» به چاپ رسیده است
 - 2- برخی منابع تاریخی از گنیة او نیز یاد کرده و آن را ابوالقاسها تلیت نموده اند . ک: العیبدلی ابوالحسن محمد بن ابی جعفر، 335 ط تهذیب الأنساب و نهاية الأعقاب، ص 32؛ ابن تقنية الحسنی جمال الدین احمد بن علی، 828 د: عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ج 361؛ قتلوز سلیمان بن ابراهیمه 1293 ه: ینایع الموده، ج 2، ص 148

اهل سنت، این نامگذاری را نشاندهنده محبت خاندان پیامبر و حضرت علی نسبت به خلفا می دانند!⁽¹⁾

در حالی که اسناد معتبر تاریخی، وجود چنین رابطه دوستانه ای را به شدت انکار می نمایند.

سند شماره 1)

اعتراف عمر بن خطاب، مندرج در کتاب «صحیح مسلم»

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی 261 هـ) در کتاب اصحیح سخنانی را از عمر بن خطاب نقل می کند که در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر، سعد ابی وقاص) خطاب به عباس ابن عبدالمطلب» و «علی بن ابی طالب» ایراد گردیده است.

وی می نویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور، رو به عباس و حضرت علی کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

ثم تقی ابوبکر و أنا ولی ولی الله و ولی ابی بکر، قرامانی کاذبة آثمة غادرة خائنا. ⁽²⁾ سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر (در سرپرستی و زعامت شما می باشم؛ پس شما دو نفر، مرا دروغگو، گناهکار، حيله گر و پیمان شکن می دانید.

ص: 320

1- مجلة ندای اسلام، گزارش خطبه های نماز جمعه مولوی عبدالحمیده ، شماره 9، ص 71

2- صحیح مسلم حدیث شماره 3202

اعتراف عایشه، مندرج در کتاب «صحیح بخاری»

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی 256 هـ) در کتاب «صحیح» از قول عایشه نقل می کند که «علی بن ابی طالب» از ملاقات با «عمر ابن خطاب» کراهت داشته است. عایشه دلیل امتناع حضرت علی از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو می کند:

کراهیه لمحضر عمر. (1)

به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر

اعتراف ابن عباس، مندرج در کتاب «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»

ابوحامد معتزلی (متوفی 656 هـ) در کتاب «شرح نهج البلاغه» از قول ابن عباس نقل می کند که «علی بن ابی طالب» پیوسته بر «ع-م-راب-ن خطاب» غضبناک و خشمگین بود. وی می نویسد: خلیفه دوم در سفر شام، رو به ابن عباس کرد و درباره

حضرت علی چنین گفت:

ص: 321

1- صحیح بخاری، حدیث شماره 3931 این سخن عایشه در کتاب الاصحیح مسلم، حدیث شماره 3304، چنین ثبت شده است: کراهیه محضر عمر بن الخطاب.

أشكو إله ابن عمك، سأل أن يخرج معي فلم يفعل، ولم أزل أراء واجدة. فيم تظ موجدته؟ (1)

من از پسر عمویت به تو گله دارم، از وی خواستم که با من به شام بیاید، ولی نپذیرفت؛ من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت غضب می یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟

آنچه ملاحظه فرمودید، تنها دورنمایی از «رابطه امیر المؤمنین ع با خلیفه دوم» می باشد و تدبیر در فرازهای آن، خواننده فرهیخته را به این نتیجه می رساند که:

دلیل این نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگری باید جست.

ص: 322

1- شرح نهج البلاغه (چاپ، اسماعیلیان)، ج 12، ص 78

چه کسی نام فرزند حضرت امیر را «عمر» نهاد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی، قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی به نام «عمر» را بسیار سهل و آسان نموده اند.

سند شماره 1)

دیدگاه بلاذری، مورخ مشهور اهل سنت (1)

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی 279 هـ) می نویسد:

وكان عمر بن الخطاب من عمر بن علي باسمه (2)

عمر بن خطاب، عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود.

ص: 323

1- اهل سنت بلاذری را در کتب رجالی خود، در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده اند برای مثال: ر.ک: ذهبی ابو عبدالله محمد

بن الحمل، 13 تذکره الحفاظ، ج 3، ص 92

2- انساب الاشراف، ج 2، ص 192 (تحقیق: محمد باقر محمودی: جمل من انساب الاشراف، ج 2، 213 تحقیق: سهیل زکار 324

تأیید دیدگاه بلاذری از سوی سایر مورخین اهل سنت

-جمال الدین مزی (متوفی 742هـ)

در کتاب «تهذیب الکمال»، جلد 21، صفحه 467

-شمس الدین ذهبی (متوفی 748هـ)

در کتاب «سیر أعلام النبلاء»، جلد 4، صفحه 134

-ابن حجر عسقلانی (متوفی 852هـ)

در کتاب «تهذیب التهذیب»، جلد 7، صفحه 411 سخن بلاذری (متوفی 279هـ) را تأیید کرده و تصریح نموده اند که:

هنگامی که از اصهباء بنت ربیعہ» فرزند پسری برای امیرالمؤمنین متولد شد، عمر بن خطاب نام این فرزند را «عمر» گذارد.

ص: 324

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان پذیر بود؟

شاید تصور نمایید که تغییر نام یک فرد - به گونه ای که اسم اصلی او

فراموش گردد - چندان هم ساده نمی باشد!

حال چطور می توان پذیرفت که خلیفه دوم، نام خود را بر فرزند امیرالمؤمنین بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ می گوئیم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می آید که تغییر ن-ام اف-راد و شهرت آنان به اسم جدیدشان، چندان هم در میان قریش بی سابقه نمی باشد.

نمونه اول)

جناب عبدالمطلب

همگان، جد بزرگ رسول خدا را با نام «عبدالمطلب می شناسند؛ در حالی که نام اصلی وی «شبیة الحمد» می باشد. «پژوهشگران» جریان فراموشی نام وی را چنین نگاشته اند:

ص: 325

«هاشم» در یکی از سفرهای خود به مدینه با «سلمی» دختر «عمرو خزرجی» ازدواج کرد و «عبدالمطلب» از وی تولد یافت، و در موقع وفات «هاشم»، «عبدالمطلب» نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود، «مطلب ابن عبد مناف» بعد از برادرش «هاشم» امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت، و چون «عبدالمطلب» بزرگ شد، «مطلب» خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد، و چون او را ردیف خویش سوار مرکب کرده بود، مردم بی خبر از حقیقت گفتند: «مطلب» بنده ای خریده است، اما «مطلب» می گفت: وای بر شما! این پسر برادر من «هاشم» است و او را از مدینه می آورم. از آن روز برای او نام «عبدالمطلب» معروف گشت و نام اصلی او که «شنبه» یا «شبیبة الحمد» بود از یاد رفت. (1)

نمونه دوم)

ابوجهل

همگان، یکی از سرسخت ترین دشمنان رسول خداصلی الله علیه وسلم را با نام «ابوجهل» می شناسند؛ در حالی که کنیه و نام اصلی او «ابوالحکم، عمرو بن هشام» می باشد. شهرت نام «ابوجهل» در میان مسلمانان که آغاز آن، دوران صدر اسلام می باشد؛ موجب گردید که حتی در دایرة المعارف ها نیز زندگینامه او را تحت عنوان «ابوجهل» به ثبت برسانند. (2)

ص: 326

-
- 1- دکتر محمد ابراهیم آیتی: تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ص 36.
 - 2- ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 305؛ المنجد في الاعلام، ص 14

آشنایی با سایر قربانیان دخالت‌های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

(نمونه اول)

ابن اثیر جزری (متوفی 630 هـ) نقل می‌کند:

و تشأ عبد الرحمن (1) في حجر عمر، و كان اسمه إبراهيم. في غم انه لا غير أسماء من تسمى بالأنبياء و شما عبدالرحمني. (2)

عبدالرحمان در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود.

پس عمر اسم او را تغییر داد، همان زمانی که اسم افرادی که با نام‌های پیامبران خوانده می‌شدند را تغییر می‌داد و او را عبدالرحمان نامید.

ص: 327

1- عبدالرحمن بن الحارث بن الشیام بین المسیرة الهمی 2- أشد الغابه، ج 3، ص 283

2- تسد الغاله ج 3 ص 284

نمونه دوم)

ابن سعد بصری (متوفی 230 هـ) نقل می کند:

كان اسم أبي مسروق الأجدع، فسماه عمر عبدالرحمن. (1)

اسم ابو مسروق «أجدع» بود، پس عمر او را عبدالرحمان نامید.

نمونه سوم)

عبدالرزاق صنعانی (متوفی 211 هـ) نقل می کند:

طحيل بن رباح أخو بلال بن رباح و قد سماه عمر خالد بن رباح (2)

طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است.

نمونه چهارم)

ابن حجر عسقلانی (متوفی 852 هـ) نقل می کند:

كان اسم كثير بن الصلت قليلاً، فسماه عمر كثيراً.

نام كثير بن صلت «قليل» بود، پس عمر او را كثير نامید. (3)

ص: 328

1- الطبقات الكبرى، ج 6، ص 74.

2- المصنف، ج 1، ص 61

3- فتح الباری، ج 2، ص 1374

آیا مخالفت با دخالت‌های خلیفه دوم در تغییر نام افراد، برای قربانیان آن امکان‌پذیر بود؟

پاسخ به این سؤال، نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم می‌باشد که تنها از طریق تدبیر در اسناد معتبر تاریخی می‌توان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

«پژوهشگران» در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد جسته‌اند:

(نمونه اول)

او نخستین کسی بود که شلاق (دره) در دست گرفت. (1)

ص: 329

1- رسول جعفریان، تاریخ خلفا، ص 65؛ به نقل از: طبری (محمد بن جریر بن یزید، 310 هـ): تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 209.

نمونه دوم)

شخصی به عمر گفت:

مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند؟

مردم از تو متنفرند؟

عمر پرسید: برای چه؟

آن مرد گفت: از زبان و عصای تو! (1)

نمونه سوم)

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عمر، دیگران را از انتقاد به او باز داشته است. (2)

نمونه چهارم)

یک بار غلام بیر بعد از نماز عصر، به نماز ایستاد؛ در همان لحظه متوجه شد که عمر با دژ خود به طرف او می آید. بلافاصله از آنجا فرار

کرد (3)

نمونه پنجم)

ابن عباس می گوید: من برای پرسیدن یک سؤال از عمر، دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش، ترس از عمر بود

(4)

ص: 330

1- همان منبع، من و به نقل از: مینی (ابوزید عمر بن شبه، 242 هـ) تاریخ المدینة المنوره ج2، اص 858

2- همان منبع، من و به نقل از: آبی (ابوسعید منصور بن الحسین، 421 هـ): قثر الأری، ج 4، ص 34.

3- همان منبع، ص 66؛ به نقل از: فتوی (ابویوسف یعقوب بن سفیان، 277 هـ) هاد المعرفة و التاريخ، ج 1 و ص 364-365

4- علی محمد میر جلیلی: امام علی و زمامداران، ص 110؛ به نقل از: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، 97 هـ تاریخ عمر بن

الخطاب، ص 126

خسونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی، وی، جرأت ابراز حکم شرعی ارث را نداشت.

وقتی بعد از مرگ عمر، بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمیگفتی؛ جواب داد: به خدا قسم از او می ترسیدم. (1)

جمع بندی

همین برخوردها را می توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراض-ات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم - در زمینه تغییر نام افراد - به شمار آورد؛ چرا که برای همگان آشکار بود که مخالفت با خلیفه در این خصوص، به طور حتم، منجر به بروز مزاحمت‌های شدیدتری از سوی او می گردید و عمر را به اتخاذ تصمیم های ظالمانه تری که می توانست نتایج سوء و عواقب جبران ناپذیری به همراه خود بیاورد - وامی داشت.

ص: 331

1- همان منبع، ص 110؛ به نقل از: این حزم اندلسی (ابومحمد علی بن احمد، 456 هـ): المحلي، ج 8، ص 279 - 280.

ابوبکرین علی، دومین فرد از فرزندان امیرالمؤمنین که مورخین، کنیه یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند

همان طور که می دانید «ابوبکر، کنیه است و نام محسوب نمی گردد. همین نکته، قضاوت «شبهه افکنان» درباره روابط امیر المؤمنین علی با ابوبکر - آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان را با ابهام مواجه می سازد. دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب، دلایل متعددی برای که گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل «رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی» یا «مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد، میباشد.

از این رو، شناسایی «نام» ابوبکرین علی از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

ص: 332

دیدگاه مورخین درباره «نام» ابوبکر بن علی

دیدگاه یکم)

نام وی «عبدالله» میباشد

ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی 568 هـ) در کتاب مقتل الحسین « و نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی (متوفی قرن
هـ) در کتاب «المجدی» می نویسند :

أبو بکر بن علی و اسمه عبدالله(1)

ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است.

دیدگاه دوم)

نام وی «محمد» می باشد

ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی 346 هـ) در کتاب

ص: 333

«التنبیه و الإشراف»، ابن بطریق (متوفى 600 هـ) در کتاب «عمدة عيون» و ابن صباغ مالکی (متوفى 855 هـ) در کتاب «الفصول المهمة» می نویسند:

و محمد الأصغر المكنى أبابكر. (1)

كنیه محمد كوچكتر، ابوبكر می باشد.

دیدگاه سوم)

نام وی «عبدالرحمان» میباشد

احمد بن علی مقریزی (متوفى 834 هـ) در کتاب «اتعاظ الحنفاء»

می نویسند:

و عبدالرحمن الذي يكنى أبابكر (2)

كنیه عبدالرحمان، ابوبكر می باشد.

دیدگاه چهارم)

نام وی ناشناخته میباشد

ابوالفرج اصفهانی (متوفى 356 هـ) در کتاب «مقاتل الطالبین»

می نویسند:

و أبوبكرين علي بن أبي طالب ، لم يعرف اسمه (3)

و ابوبكرين علي بن ابی طالب ، نامش شناخته نشد.

ص: 334

1- لتنبیه و الاشراف، ص 297؛ عمدة عيون، ص 29؛ الفصول المهمة، ص 141.

2- اتعاظ الحنفاء، ص 5.

3- مقاتل الطالبین، ص 56

به دو قرینه، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه، «نام» ابوبکر بن علی همان «عبدالله» باشد.

قرینه اول)

برخی مورخین «ابوبکر بن علی» را به جای «عبدالله بن علی» در شمار فرزندان «أم البنین» ذکر کرده اند (1) و این اشتباه - به احتمال زیاد - ناشی از آن بوده است که از نظر آنان، «نام» ابوبکر بن علی نیز «عبدالله» می باشد.

قرینه دوم)

جمع کثیری از مورخین «محمد الأصغر» را فرزندی غیر از «ابوبکر بن علی» و حتی از مادری غیر از «مادر ابوبکر بن علی لیلی بنت مسعود» دانسته اند. (2)

ص: 335

-
- 1- ابن قتیبه (ابومحمد عبدالله بن مسلم، 276 هـ): الامامة و السیاسة، ج 2، ص 6؛ ابن عبد ربه ابو عمرو و یوسف بن عبدالله، 363 هـ؛ العقد الفرید، ج 4، ص 385؛ باعونی (شمس الدین ابوالبرکات محمد بن احمد، 871 هـ): جواهر المطالب، ج 2، ص 277
 - 2- کلبی (ابومنذر هشام بن محمد، 304 هـ): جمهرة النسب، ص 31؛ ابن سعد محمد بن سعد 230 هـ-): الطبقات الکبری، ج 3 - 1، ص 11؛ طبری (محمد بن جریر بن یزید، 310 هـ-): تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 154؛ ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، 597 هـ): المنتظم، ج 5، ص 169 این قدام-ه (ابومحمد عبدالله بن أحمد، 630 هـ: التبيين، ص 137؛ سبط بن جوزی (یوسف ای-ن عبدالرحمن، 654 هـ): تذكرة الخواص، ص 54؛ ابن کثیر (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، 774 هـ-الب-دای-ة و النهایة، ج 8، ص 187 .

همان طور که گفتیم، یکی از رایج ترین دلایل انتخاب یک گنیه، همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان یک عصر خاص، می باشد.

برای مثال، در غرف عرب - به ویژه شیعیان، کنیه ابوالحسن» با نام علی» همراهی و مطلوبیت دارد.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام «عبدالله» نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول(1)، با کنیه «أبو بکر» قرین گردیده و به همین دلیل، این گنیه از سوی اطرافیانی که این همراهی مورد پسندشان بوده، بر فرزند حضرت علی اطلاق شده است.

ص: 336

1- خلیفه اول، ابوبکر، عبدالله بن عثمان می باشد

در میان عرب، انتخاب کنیه برای فرزند، در انحصار پدرش نمیباشد و دیگران نیز - به جهات گوناگونی - می توانند بر روی یک فرد کنیه بگذارند.

به عبارت دیگر، در بسیاری موارد، پدر در کنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب، به دیگران این اجازه را می دهد که در کنیه گذاری بر روی یک فرزند، دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز، به ویژه در مواردی که «نام و کنیه ای در کنار هم متعارف شده اند یا این همراهی، مطلوب اطرافیان می باشد» بسیار زیاد است.

در نتیجه:

نمی توان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی کنیه «ابوبکر» را برای فرزند خویش برگزیده اند.

ص: 337

چه کسانی گنیه «ابوبکر» را بر فرزند حضرت امیر نهادند؟

جهت شناخت «اطرافیان» امیرالمؤمنین که به احتمال زیاد کنیه فرزند ایشان را «ابوبکر» نهاده اند، نخست باید سال تولد «ابوبکر بن علی» را بیابیم. سپس باید به رفتار شناسی دقیقی از «اطرافیان» حضرت علی در سالهای نزدیک به تولد «ابوبکر بن علی» دست پیدا کنیم.

سال تولد «ابوبکر بن علی»

از جمع بندی میان دو سند تاریخی ذیل می توان گفت:

«ابوبکر بن علی» در سال 35 هجری، یعنی در نخستین سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین، به دنیا آمده است.

سند شماره 1)

هو ابن خمس و عشرين سنة. (1)

وی در هنگام مرگ بیست و پنج سال داشت.

ص: 338

1- ابن فندق (ابوالحسن علی بن ابی القاسم، 565 ها: لباب الانساب، ج 1، ص 399.

و أبو بكر علی قتل مع الحسین. (1)

و ابو بكر بن علی (ع) به همراه حسین (ع) به قتل رسید.

رفتارشناسی اطرافیان» حضرت امیر در سال های 35 - 40 هجری که به طور عمده از «لشکریان» آن حضرت والا تشکیل می گردید.

یکی از گویاترین سندهای معتبر تاریخی که «پژوهشگران بدان استناد جسته اند، ماجرای ذیل می باشد:

(نمونه اول)

چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران علی لا نزدش آمدند و با او بیعت کردند و گفتند: ما دوستان دوست تو و دشمنان دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا عمل کند. ربیعة بن ابی شداد خثعمی که در جنگهای جمل و صفین در رکابش جنگیده و پرچمدار قبیله خثعم بود، نزد حضرت آمد

حضرت به او گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت کن.

ص: 339

1- این تعهد محمد بن سعد (230 ه) الطبقات الکبری، ج 3 - 11 و نیز ر.ک: ابن عبا رتیه احمد بن محمد بن عبد ربه، T28 هاد العقد الفریل ج 3، 385؛ ابن حزم ابومحمد علی بن احمد، 45 هزة الجمهره، ج 1، ص 38؛ هیشمی ابوالحسن بن ابی بکر، 807 ها مجمع الزوائد ج 1، ص 197 .

ربیعہ گفت: بر اساس سنت ابوبکر و عمر.

حضرت به او فرمود: وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل کرده باشند، از حق به دور بوده اند.

سپس ربیعہ با حضرت بیعت کرد. (1)

آنچه ملاحظه شد، دورنمایی از رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت علی پس از جدا شدن گروه خوارج از جمع سپاهیان حضرت امیر می باشد.

همچنین «پژوهشگران» در مسیر دست یابی به رفتارهای «اطرافیان» حضرت علی قبل از فتنه خوارج، به سند تاریخی ذیل استناد جسته اند:

(نمونه دوم)

أشعث بن قیس در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای حکمیت، به حضرت علی گفت:

این ابوموسی است، فرستاده مردم یمن به نزد رسول خدا و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب. (2)

اسناد تاریخی فوق، به روشنی از گرایش و علاقه جمع کثیری از اطرافیان حضرت علی به خلیفه اول و دوم حکایت دارد؛ اطرافیانی که سربازان سپاه او را تشکیل می دادند و حضرت علی با اتکا به نیروی نظامی آنان به جنگ با معاویه برخاسته بود.

ص: 340

1- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی ترجمه محمد سپهری - چاپ اول، ص 175 - 176؛ به نقل از: ابن قتیبہ (ابومحمد عبدالله بن مسلم، 276 هـ): الأمامية و السياسة، ج 1، ص 146 .

2- همان منبع، ص 176؛ به نقل از: ابن قتیبہ: الامامة و السياسة، ج 1، ص 130.

همین برخوردها را می توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراض امیرالمؤمنین به دخالت «لشکریانش» - در زمینه کنیه گذاری بر فرزندش - به شمار آورد؛ چرا که ابراز کوچک ترین مخالفتی در ای-ن زمینه، می توانست انسجام سپاه آن حضرت را از هم بگسلد و زمینه را برای پیروزی سپاه معاویه فراهم آورد.

عثمان بن علی ، سومین فرد از فرزندان امیرالمؤمنین که مورخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند

اسناد و مدارک معتبر تاریخی، سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی به نام «عثمان» را بسیار سهل و آسان نموده اند.

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علا به «عثمان» وجود ندارد

(شاهد اول)

ابوالفرج اصفهانی (متوفی 356 هـ) از قول امیر المؤمنین علی می نویسد:

إما ته باشم أخي عثمان بن مظعون(1)

همانا او را به اسم برادرم عثمان بن مظعون نامگذاری نمودم.

ص: 342

1- مقاتل الطالبیین، ص 55

العبيدلى، ابوالحسن محمد بن ابى جعفر (متوفى 435 هـ) درباره مجاهدين جنگ بدر مى نويسد:

منهم عثمان بن مظعون الذى سمى أمير المؤمنين على ابن أبي طالب ابنه باسمه. (1)

از جمله آنان عثمان بن مظعون میباشد؛ همو که امير مؤمنان على بن ابى طالب فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود.

ص: 343

برخی با دست یازیدن به همین شبهاتی که به نقد و بررسی آنها پرداختیم، سعی در زیر سؤال بردن شهادت مظلومانه حضرت فاطمه زهرا دارند، چنانچه ابراز شده:

«افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا:

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه را عنوان می نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به اثبات برسانند... در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم دختر گرامی حضرت علی و نامگذاری حضرت علی تعدادی از فرزندان خویش را به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر با حضرت علی در مورد ام-ور خلافت، قضاوتها، احکام و... نشانه همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این ادعا است.»! (1)

ص: 344

1- عبدالعزیز نعمانی: مقاله «حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در مجله ندای اسلام (زیر نظر حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان)، شماره 3، پاییز 76، ص 68 لازم به ذکر است که در شماره هفتم این نشریه (پاییز 180 در بخش سرمقاله، توضیحی درباره مقاله فوق به چاپ رسید که به فرازهایی از آن اشاره می نمایم: المجله ندای اسلام ارگان حوزه علمیهی اهل سنت و سخنگوی آن است... خوانندگان استحضار دارند که در شماره ی سوم مجله (شماره ی پاییز 79) مطلبی درباره ی سرور زنان بهشت، دخت گرامی حضرت خاتم النبیین ام الحسن و الحسین حضرت فاطمه زهرا به قلم یکی از نویسندگان اهل سنت در مجله چاپ و منتشر گردید. انگیزه ی اصلی نوشتن آن مقاله از این قرار بود که در روزنامه ها، مجلات و صدا و سیما مطالبی عرضه می شد که در آن به صراحت آمده بود که حضرت فاطمه زهرا بلافاصله بعد از رحلت جانگدار حضرت رسول الله مورد تعرض و بی حرمتی حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق واقع شده و سپس به شهادت رسیده است. لذا علمای اهل سنت و مجله ی «ندای اسلام» از هر طرف مورد فشار واقع شدند که موضع صریح اهل سنت را در خصوص رحلت حضرت فاطمه زهرا بیان دارند. که در نهایت یکی از نویسندگان اهل سنت مطلبی علمی و تحقیقی پیرامون حضرت فاطمه زهرا ارایه نمود و عقیده و نظر اهل سنت را مبنی بر این که حضرت فاطمه زهرا با آن که درجه و رتبه اش از همه زنان عالم و شهدا برتر است ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده و...»!

«امام جمعه اهل سنت زاهدان، در بخشی دیگر از خطبه‌ها با عنوان این موضوع که مسایل بسیاری در تاریخ است که از روی بغض نوشته اند، افزود:

آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیده‌ی ما حضرت فاطمه در بستر (خویش) وفات نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است...

امام جمعه اهل سنت، محبت بین خلفای راشدین و حضرت فاطمه و اهل بیت را مورد اشاره قرار داد و موضوع خواستگاری حضرت عمر از ام کلثوم دختر حضرت علی و فاطمه را نشانه‌ی محبت بین آن بزرگواران و علاقه‌ی خلفا نسبت به خاندان رسول اکرم نمود. [\(1\)](#)

«امام جمعه اهل سنت زاهدان در خطبه‌های جمعه مورخ 16 مرداد 1383 به مناسبت وفات حضرت ابوبکر صدیق و حضرت فاطمه و آغاز خلافت حضرت عمر فاروق مطالبی درباره فضایل صحابه کرام و ارتباط حسنه ایشان با یکدیگر، خصوصاً با اهل بیت آن حضرت بیان کردند... ایشان در ادامه با اشاره به روابط و همکاری صحابه کرام با یکدیگر و احترام گذاشتن آنها به خاندان حضرت رسول اکرم خاطر نشان کردند:

اصحاب پیامبر با هم یکی بودند. سیدنا علی، سیدنا ابوبکر، سیدنا عمر و سیدنا عثمان با هم روابط حسنه

ص: 345

و همکاری خوبی داشتند و بین آنها فاصله و شکافی وجود نداشت. حضرت ابوبکر و عمر، اهل بیت و خویشاوندان رسول الله را بر خویشاوندان خود ترجیح می دادند...

خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در خصوص وفات حضرت فاطمه زهرا که در چند سال اخیر تحت عنوان شهادت از آن یاد می کنند و آن را تبلیغ می کنند، فرمودند:

عنوان کردن شهادت و تبلیغ کردن آن به این صورت نه به نفع اسلام است و نه به نفع فریقین شیعه و سنی.

این تنها نظر بنده نیست بلکه علمای روشن شیعه و سنی موافق مطرح کردن این مسئله نیستند و ما نباید این مسائل را به این شکل بیان کنیم...

تا همین چند سال پیش خبری از این مسئله نبود.»⁽¹⁾

در حالی که بررسی های صورت گرفته در این نوشتار، کذب ادعاهای فوق را به روشنی به اثبات می رساند.

ص: 346

چنین رویکردهایی که سعی در دوستانه جلوه دادن روابط خلفا و خاندان وحی دارد و ابراز می دارد:

«نگارنده ادعا و اثبات می کند... که روابط حضرت علی و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»! (1)

تیری در جای خود، در مورد دشمنان شناخته شده محمد و آل محمد (ص) جاری است نه در مورد کسانی که حضرت علی (ع) 25 سال با آنان کمال مساعدت و معاضدت و همکاری و همیاری را داشته است.»! (2)

به تدریج به این سو پیش خواهد رفت که در جامعه شیعه نیز در پاسخ به این سؤال که:

«علت درگذشت آن حضرت چه بود؟ آیا مرگ طبیعی بود؟» (3)

با این جواب مواجه شویم:

«حضرت زهرا(س) پس از رحلت حضرت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود...»! (4)

ص: 347

1- محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

2- هموروزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381

3- دکتر جواد محدثین: مقاله مندرج در روزنامه جام چه مورخ 3 شهریور 1390 این مقاله در پاسخ به شبهات محمد جواد حجتی کرمانی نگاشته شده و او را به پاسخگویی به پرسش فوق فراخوانده است.

4- محمد جواد حجتی کرمانی، روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

و یا درباره سابقه تاریخی مجالس عزاداری و سوگواری بر مصائب حضرت زهرا با این تحلیل انحرافی مواجه می شویم:

ه «سفارت انگلیس! به طور غیر مستقیم بانی میشد تا هر روز و هر شب بعد از نماز در مساجد، روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا - سلام الله علیها - با آب و تاب بسیار! خوانده شود...»⁽¹⁾

این نوشتار را با یادآوری فتوای مرجع عالیقدر

آیه الله العظمی تبریزی

درباره تردیدکنندگان در شهادت حضرت زهرا به پایان می بریم.

متن نظر ایشان بدین شرح است:

«بسمه تعالی، لایحوز تأیید من یشک فی شهادة الزهراء ولا تعتقد بفقاهته؛ لأنه لو كان فقيهاً لاطلع على الرواية الصحيحة المصروفة بشهادتها و سائر الروایات المتعرضة لسبب شهادتها، والله الهادي إلى سواء السبيل.»⁽²⁾

ص: 348

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه بر چاپ سوم)، ص 20.

2- آیه الله العظمی المیرزا جواد التبریزی: ظلمات فاطمة الزهراء (مركز البحوث العقائدية، دار الصديقة الشهيدة)، ص 30.

سرشناسه : لباف، علی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومی گمشده در سقیفه جلد 3 / مولف علی لباف؛ با مقدمه محمد ضیاءآبادی؛ به سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم ' مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران.

وضعیت ویراست : [ویراست 2؟].

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1385-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : 99000 ریال (دوره) ؛ 25000 ریال: ج. 1. 9789645601858 ؛ 34000 ریال: ج. 2، چاپ چهارم: 978-964-5601-99-1 ؛ 20000 ریال : ج. 3، چاپ چهارم: 978-964-7965-15-6 ؛ 20000 ریال: ج. 4، چاپ سوم 978-964-7965-32-3 :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج. 2 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 4 (چاپ سوم: 1385).

یادداشت : جلد اول تا پنجم این کتاب در سال های 1385-1397 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر. - ج. 3. سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه. - ج. 4. بیعت امیرالمومنین علیه السلام با خلفا نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : سقیفه بنی ساعده

شناسه افزوده : ضیاءآبادی، سیدمحمد، 1309-1399، مقدمه نویس

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

رده بندی کنگره : 1385 6 م2/ BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1194315

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

مظلومی گمشده در سقیفه

جلد سوم با تجدید نظر و اضافات جزئی

سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه

به اهتمام : علی لباف

ص: 1

اشاره

لباف، علی، 1353

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد سوم / به اهتمام علی لباف، تهران :

مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، 1382.

208 ص.

ISBN: 964 - 7965 - 15 - X

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .

کتابنامه به صورت زیر نویس.

1. علی بن ابی طالب علیه السلام ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. اثبات خلافت .

2. سقیفه بنی ساعده. الف. عنوان. پ. عنوان : مظلومی گمشده در سقیفه.

BP 223 / 5 / 29

297/452

کتابخانه ملی ایران

82_25005م

به سفارش :

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد سوم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم / 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت :

<http://www.monir.com slug>

پست الکترونیک :

info [@ munir.Com

تهران، خیابان مجاهدین، چهار راه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد 9

تلفن و فکس: 77521836 (4 خط)

دیگر مراکز پخش :

نشر نیک معارف: 66950010 * نمایشگاه کتاب اعراف: 22208529

نشر رایحه : 88976198 * پخش آینه: 33930496

2000 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به حضرت زهرا سلام الله علیها که تا لحظه شهادتش، بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیه

ص: 3

یکی از موضوعاتی که به حق در چند سال اخیر مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته است، بررسی و تحلیل شیوه حکومت داری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد که به بهانه نامگذاری شایسته دو سال شمسی به نام مبارک ایشان، آثار فراوانی در این زمینه به صورت کتاب یا مقاله به رشته تحریر درآمده است.

آن چه هدف اصلی ما در این نوشتار را تشکیل می دهد، صیانت از اصالت اینگونه آثار، از طریق نقد و نقض ادعاهایی از این قبیل می باشد:

حضرت علی فقط یک فرمانروای اداری یا یک خلیفه (به معنایی معروف) همانند خلفای اموی و عباسی نبود، بلکه او خلیفه ای در سطح ابوبکر و عمر بود!

... محوری که سیاست سیدنا علی و نظام حکومتی وی گرد آن می چرخید... حفظ روح خلافت انبیاء و روش خلفای راشدین بود.»⁽¹⁾

(... این تعبیر صحیح نیست که بگوئیم خلافت راشدین و اعضای

ص: 9

چهارگانه آن عبارت از یک مجموعه چهارنفری بودند که سیستم فکری مختلف و اهداف جداگانه و خط مشی متفاوت و سیاست های مستقل داشتند... هر یک از این چهار نفر، مظهر و آئینه تمام نما و مصداق کامل خلافت نبوی بودند... که طبیعت و روح خلافت در همه آنان به طور کامل و مساوی وجود داشت.»(1)

«اما آنچه که معلوم است، برجستگی اخلاقی و ایمان صادقانه خلقا به اسلام است و تعالیم الهی، فروتنی خلفا، یک دل و یک زبان بودنشان، مروتشان، صداقتشان... و هنگام بررسی نحوه زندگیشان، می شود به این نتیجه رسید که ایشان کردار و گفتاری همسان! داشته اند.»(2)

«هنگامی که صحبت از اسلام می شد و انجام تعلیمات و قوانین اسلامی، علی آشنا و بیگانه نمی شناخت همان گونه که عمر نیز...»(3)

«علی در زهد زندگی فقیرانه، شبیه! عمر بن خطاب بود.»(4)

«علی ... مانند! عمر سخت گیر بود و طبق احکام دین عمل می نمود.»(5)

به منظور پاسخگویی به این شبهات، سعی خود را در بررسی و نقد تمجیدهای مطرح شده نسبت به خلفا و حکومتشان به کار گرفتیم و از طریق ارائه اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت به اثبات وجود تعارض و دوگانگی در نقلهای مربوط به رفتارهای آنان پرداختیم؛ تاخواننده محترم پس از این آشنایی، خود درباره نتیجه گیریهای مطرح شده در اظهارات فوق به قضاوت بنشیند.

ص: 10

1- همو: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 2، فاقد شمارگان، تابستان 79، ص 30؛ نبی خاتم و دین کامل (چاپ اول 1379)، ص 102 - 103.

2- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 49 - 50.

3- همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 101.

4- همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 139.

5- همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 244.

شاید پس از اتمام مطالعه این نوشتار، این سوال در ذهن بسیاری از شما خوانندگان گرامی نقش ببندد که چرا ضمن بررسی دوران سیزده ساله زمامداری دو خلیفه، به غصب خلافت حقه الهیه امیرالمؤمنین علیه السلام که انگار امامت و ولایت منصوبه ایشان را به دنبال آورد، هجوم به بیت وحی که به شهادت مظلومانه و خاموشانه حضرت زهرا سلام الله علیها و محسن بن علی علیه السلام طول انجامید و نیز غصب فدک، منع خمس، ارث و سایر حقوق مالی از خاندان رسالت و سایر جنایاتی که نسبت به ایشان صورت گرفت، هیچ اشاره ای نگردیده است؟!

چرا که این امور، خود گویاترین شواهد تاریخی جهت نقد شیوه حکومت داری خلفا و نقض تمجیدهای صورت گرفته از آن دو می باشد. همچنین شاید برخی از شما خوانندگان محترم این پیشنهاد را در ذهن خود داشته باشید که اگر هم زمان با بررسی های صورت گرفته، مقایسه و تطبیقی هم با شیوه حکومت داری امیرالمؤمنین علیه السلام صورت

می پذیرفت، در ثمربخشی این اثر، مفید واقع می شد.

در پاسخ به شما خوانندگان گرامی، یادآور می شویم که آنچه مانع درج این نکات گردید، نفوذ گسترده نگاه های روشنفکرانه به این دوران سیزده ساله است که مخاطب خود را به چشم پوشی از انتقادات اصلی شیعه و عدم مقایسه این دوران با حکومت امیر المؤمنین علیه السلام دعوت میکند(!؟) تا خواننده بتواند جدای از این فضا، به تماشای سادگی، برابری و آزادی در آن دوران و بی نظیری این حکومت در جهان، بشیند و بر این مجسمه آزادی و عدالت بنگرد(!؟) چنانچه ابراز شده: اگر خونهای پاک این پاکمردان آزادی و برابری و داد نمی بود و اگر این خودسوزان راه خدا و مردم نمی بودند، امروز به عنوان مسلمان، روح قرآن و سنت پیغمبر را در دستگاه اشرافی عثمان و حاشیه نشینان چاپلوس و مردم فرییش و کاخ سبز معاویه و مال مردم کش و غارتگرش و در رژیم های خون و ستم و چپاول و فساد و نیرنگ و عصبیت عربی و استبداد جاهلی سلاطین آن دو قبیله عرب میشناختیم، نه در زندگی شگفت و اساطیری علی و نه در سادگی و برابری و آزادی حکومت ابوبکر و عمر. (1)

! در ادامه همین متن که به عنوان مقدمه ای بر کتاب حجر بن عدی نگاشته شده در پاورقی می خوانیم:

در اینجا با اینکه انتقادات اصلی شیعه - آنچه‌انکه از زبان علی تجسم عینی و کامل روح اسلام می شنویم - درست و دقیق است، اما هیچ مورخ منصفی که از تاریخ سیاسی جهان آگاه است، هرگاه حکومت این دو صحابی نامی پیغمبر را با رژیم قیصرها و خسروهای تاریخ

ص:12

1- دکتر علی شریعتی، حسین وارث آدم (مجموعه آثار 19، چاپ های قبل از ویرایش، ص 356 ویرایش جدید (چاپ نهم 1380)، ص 343.

می‌سنجد نمی‌تواند از اعجاب و تحسین! خودداری کند. به عقیده من تنها بداقبالی این دو مرد در این بود که رقیبشان مردی خارق العاده چون علی است و مورخان آنان را با وی می‌سنجد و محکوم می‌کنند.

اگر علی نمی‌بود، حکومت آن دو، حکومتی بی‌نظیر در جهان! جلوه می‌کرد.»(1)

همچنین در تحلیل این سؤال که چرا ملت ایران در برابر ورود سپاه اسلام از خود ضعف نشان داد، می‌خوانیم:

پیداست چرا: در آنجا عمر خلیفه بود و مشاوران و فرماندهانش اصحاب بزرگ پیغمبر ادامه سخنرانی که در پاورقی درج گردیده که اگر چه در مقایسه یا علی و با ارزشهای اسلام ضعف‌هایی داشتند، اما در مقایسه با حکام ساسانی و رومی، در نظر مردم غیر مسلمان محکوم این نظامها، مجسمه آزادی و عدالت بودند.»؟! (2)

بنابراین لازم به نظر می‌رسید که جهت تقویت قوای علمی و منطقی جوانان شیعه و افزایش توانمندی آنها در پاسخگویی مستند به این گونه سخنان، و امکان ارائه مدارک تاریخی هنگام مواجهه با این گونه شبهه افکنی‌ها، با شیوه و نگاهی که در این کتاب ملاحظه می‌فرمایید، به بررسی و نقد نظام حاکم بر آن دوران پردازیم؛ تا ثابت گردد که خلفا - در درون خود به هیچ یک از دستورات اسلامی، پای بندی واقعی نداشته و اسلام را تنها به عنوان ابزاری جهت تثبیت پایه‌های قدرت خود می‌خواستند؛ لذا در موارد مقتضی، هیچ ابایی از زیر پا نهادن اصول عدالت و آزادی نداشته و در جای خود، همانند

ص: 13

1- همو: حسین وارث آدم، چاپ‌های قبل از ویرایش، ص 356؛ ویرایش جدید، ص 343.

2- دکتر علی شریعتی: تاریخ و شناخت ادیان (مجموعه آثار 15، ج 2 (چاپ هشتم 1381)، ص 18.

حکام رومی و ساسانی عمل می کردند؛ با این تفاوت که جلوه های این نوع حکمرانی ظالمانه آنان، از یک سوزیر شعار فریبنده اسلام خواهی شان مستور و از دیدگان پنهان مانده و از سوی دیگر، اندک رد پاهای باقی مانده از نحوه حکومت داری شان در آن دوران سیزده ساله، به دست خیانتگر تاریخ نگاران از صفحات تاریخ محو گردیده است و درست به همین دلیل رسیدن به نگاهی که در این نوشتار به دنبال آن هستیم، خالی از مشکلات و کمبودها در مسیر پژوهش و تحقیق نمیباشد؛ چرا که اسناد تاریخی به حذف و تحریف مدارک مورد نیاز ما در طول زمان اشاره دارند.

برای مثال :

احمد بن حنبل در کتاب العلل می گوید: ابوعوانه (1) کتابی در معایب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نوشته بود، سلام بن ابی مطیع نزد او آمد و گفت: ابی عوانه! آن کتاب را به من بده. ابوعوانه کتاب را به او داد و سلام آن را گرفت و سوزاند. (2)

2 احمد بن حنبل در همان کتاب از عبدالرحمان بن مهدی روایت میکند: از این که نگاهی به کتاب ابی عوانه کرده ام استغفار مینمایم. (3)

او از این که به آن کتاب نگریسته استغفار میکند و دیگری می آید و کتاب را از او می گیرد و بدون اجازه و رضایت او آتش می زند.

ص:14

-
- 1- ابوعوانه یکی از بزرگان حفاظ و محدثین اهل سنت است
 - 2- به نقل از: العلل و الرجال ج 1 ، ص 60
 - 3- به نقل از: العلل و الرجال، ج 2، ص 92 (چاپ جدید)

در شرح حال عبدالرحمان بن خراش نوشته اند: او معایب شیخین ابوبکر و عمر را در دو جزء نوشته بود.

در شرح حال حسین بن حسن اشقر ذکر کرده اند: احمد بن حنبل از او حدیث نقل میکرد و میگفت کسی او را دروغگو نخوانده است.

به او گفتند: که اشقر احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می کند و بایی در ذکر معایب آنها نگاشته است. احمد بن حنبل چون چنین شنید گفت: پس صلاحیت این را دارد که از او حدیث نقل شود. (1)

آن دو جزء یا آن بایی که مشتمل بر معایب ابوبکر و عمر بود کجاست؟

چرا چیزی از آن برای ما روایت نشده و به دست ما نرسیده است؟

و چرا به مجرد این که احمد بن حنبل می فهمد که اشقر درباره شیخین چنان احادیثی روایت می کند و چنان احادیثی را در کتاب خود آورده است، نظر خود را تغییر می دهد و به ناگاه در دید او، اشقر دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و صلاحیت نقل و روایت حدیث را از دست می دهد.

در شرح حال بسیاری از بزرگان حدیث که جزء راویان صحاح سته هستند، گفته اند: آنها به ابوبکر و عمر دشنام می داده اند، برای نمونه بنگرید به

ص: 15

شرح حال اسماعیل بن عبدالرحمان، (1) تلدین سلیمان، (2) جعفر ابن سلیمان الضبعی (3) و دیگران (4)

در نیم قرن سوم، لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده است. زائده بن قدامه که در نیمه قرن سوم می زیسته است می گوید:

چه زمانی شده است؟! مردم، ابوبکر و عمر را دشنام می دهند. (5) این امر همچنان گسترش می یافت تا در قرن ششم یکی از محدثین بزرگ اهل سنت به نام عبدالمغیث بن زهیر بن حرب حنبلی بغدادی، کتابی در فضیلت یزید بن معاویه و در دفاع از او و جلوگیری از لعن بر او نگاشت و چون از او علت تألیف چنین کتابی را پرسیدند، گفت: هدف من این بود که زبان ها را از لعن خلفا بازدارم. (6)

در اواخر قرن هشتم هجری به تفتازانی برمی خوریم، او در شرح المقاصد چنین می گوید اگر گفته شود که چرا برخی از علمای مذهب با این که می دانند یزید مستحق لعن است، لعن او را جایز نمیشمارند؟ در پاسخ

ص: 16

-
- 1- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج 1 ص 274
 - 2- به نقل از: تهذیب الکمال، ج 4، ص 322
 - 3- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج 2، ص 82-83
 - 4- استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه مسعود شکوهی)، ص 38-40
 - 5- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج 3، ص 264 (از سخن او چنین استنباط می شود که در آن دوران، صحبت از رفتارهای زشت خلفا رایج و متداول بوده است)
 - 6- به نقل از: سیر أعلام النبلاء، ج 21، ص 161

میگوییم: به خاطر این که از لعن افراد بالاتر از یزید جلوگیری کرده باشند (1) ... (2)

با توجه به آنچه گفتیم پس از کاوش و جستجوی لازم در لابلای منابع و مصادر، نخست به این نتیجه می‌رسیم که بسیاری از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت نیز رویدادهای مربوط به رفتارهای ناروای برخی اصحاب پیامبر به حال در زمان حیات یا پس از رحلت آن حضرت را نقل کرده‌اند؛ لیکن در اثر عوامل گوناگونی این حکایتها از بین رفته و یا در هاله‌ای از ابهام و حتی گاهی تحریف شده، نقل گردیده است.

ابن عدی - متوفی 365 هـ درباره ابن خراش می‌نویسد :

او دو جزء (کتاب) درباره حرکت‌های ناروا و معایب ابوبکر و عمر تألیف کرده است.

سپس ابن عدی او را توثیق می‌نماید. (3)

"وی در شرح حال عبدالرزاق بن همام - پس از ستایش او - میگوید:

... او درباره مثالب (عیبهای برخی اصحاب و خلفا) سخنانی دارد که من در این کتاب ذکر نخواهم کرد... او در فضائل اهل بیت و رفتارهای ننگ اور دیگران (صحابه و خلفا) مطالب غیر قابل قبولی آورده است.

آنگاه ابن عدی وی را نیز توثیق کرده است. (4)

ص: 17

1- به نقل از: شرح المقاصد، ج 5 ص 311

2- همان منبع ص 41 - 42

3- به نقل از: الكامل في ضعفاء الرجال ج 5 ص 519

4- به نقل از : همان منبع، ج 6، ص 545

ذهبی - متوفی 748 ه. در ترجمه أبوصلت هروری (1) واجنی (2) و هم چنین ابن حجر - متوفی 852 ه. در ترجمه جعفر ابن سلیمان (3) و ... آورده اند که آنان عیبهای صحابه را روایت کرده اند؛ و این خود یکی از علت‌های تضعیف راویانی قرار گرفته که از خلفا و صحابه عیب جویی می‌کنند.

مسلم در کتاب صحیح خود آورده است:

عبدالله بن مبارک در برابر انبوه مردم می‌گفت: از عمرو بن ثابت سخنی نقل نکنید؛ زیرا او به صحابه ناسزا می‌گوید. (4)

در این راستا می‌توان به شرح حال برخی چون احمد بن محمد ابن سعید بن عقده، (5) اسماعیل بن عبدالرحمان، (6) تلیدین سلیمان (7) قادیسی، (8) عمرو بن شمر، (9) محمد بن عبدالله شیبانی، (10) زیاد ابن منذر (11) و برخی دیگر مراجعه نمود. (12)

اینان چرا به شیخین دشنام می‌دادند؟

ص: 18

-
- 1- به نقل از: سیر أعلام النبلاء، ج 11، ص 447-448
 - 2- به نقل از: همان منبع، ج 11، ص 537-538
 - 3- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج 2، ص 83
 - 4- به نقل از: صحیح مسلم، ج 1، ص 12
 - 5- به نقل از: الكشف الحثیت، ص 70
 - 6- ما به نقل از: تهذیب التهذیب ج 1، 373 - 274
 - 7- به نقل از: همان منبع، ج 1، ص 447
 - 8- به نقل از سیر أعلام النبلا ج 18، ص 12.
 - 9- به نقل از: لسان المیزان، ج 4، ص 366
 - 10- به نقل از همان منبع، ج 5، ص 231
 - 11- به نقل از کتاب المجروحین (تألیف: ابن حبان)، ج 1، ص 302 ر.ک: تهذیب الکمال، ج 10، ص 136 و ج 11، ص 594
 - 12- شیخ عبد الزهرا مهدی؛ نگرشی در اسناد و مدارک هجوم به خانه صدیقه طاهره سلام الله علیها، ص 186-188

آیا روایتی، بلکه روایت هایی به آنها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام می کرد و آنها به خود اجازه می دادند که به خلیفه اول و دوم لعن نثار کنند، آن روایات و مسائل اکنون کجاست؟ (1)

به راستی این کتب و روایتها کجاست و یا چه فرجامی یافته است؟

آیا فرجامی دیگر دارند جز آنچه احمد بن حنبل بدان اقرار کرده که آنها را سوزاندند، تا در دسترس مردم قرار نگیرد و پرده از حقایق تلخ و ناگوار برداشته نشود و یا آن که در صندوقهای تعصب و لجابت پنهان شده اند و قفلهای گران حق ستیزی دسترسی به آنها را ناممکن ساخته است.

ذهبی می نویسد:

گرچه کتابها و نوشته ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره ها و درگیری های بین اصحاب دارد و رویدادهای جنگ و ستیزگی های بین آنان را رقم زده است؛ لیکن بسیاری از این روایتها ضعیف یا بدون سند و یا دروغ است (!؟) می بایست آنها را پنهان سازیم و حتی باید آنها را نابود کنیم تا آنکه دلها درباره اصحاب صاف شود و همگان ایشان را دوست بدانند و از آنان خوشنود و راضی باشند.

و مخفی ساختن اینگونه مطالب بر عموم مردم و فرد فرد

ص: 19

1- استاد سعید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه مسعود شکوهی)، ص 40

آنچه ملاحظه فرمودید دورنمایی بود از موانعی که در مسیر پژوهش و تحقیق درباره سیزده سال زمامداری پس از پیامبر یا با آن مواجه بوده ایم؛ لذا باید گفت:

مباحث این کتاب، تنها صحنه‌های محدودی از آن دوران را ترسیم می‌نماید و اندکی است که حکایت از بسیار دارد. اندکی که سیاست استفاده ابزاری از اسلام توسط خلفا و عدم اعتقاد راستین آنها به تعالیم اسلامی را نمایان می‌گرداند و خواننده فرهیخته را از ساده‌اندیشی و سطحی‌نگری نسبت به اسلامی بودن نام حکومت خلفا، به سوی ژرف‌اندیشی و کالبدشکافی آن دوران سوق می‌دهد و قضاوت وی را در این زمینه دقیق و سنجیده می‌گرداند.

ص: 20

1- به نقل از: سیر أعلام النبلا، ج 10، ص 92-93.

2- شیخ عبدالزهره مهدی، نگرشی در اسناد و مدارک هجوم به خانه صدیقه طاهره سلام الله علیها ص 190

اینجا شاید دور از تناسب نباشد اگر تذکری تنه انگیز به برخی از ساده اندیشان - اگر نگوئیم کج اندیشان - داده شود. گاهی شنیده می شود و احیاناً در برخی نوشته ها به چشم می خورد که یک قسمت از کارهای منافقین درجه اول صدر اسلام را - که به صورت فتح بلاد و گسترش دادن به دامنه حکومت قرآن و اجرای قوانین حقوقی و جزایی اسلام و تظاهر به ساده زیستی و بی رغبتی به شئون دنیوی و نظایر این امور انجام داده اند . به عنوان خدمت به اسلام و مسلمین و تبلیغ دین و ترویج آیین تلقی می کنند، و آنها را به حداقل - از این جهت شایسته مدح و ثنا می پندارند و به زعم خویش اعتقاد دارند که از هر کسی کار نیکش را باید ستود و از کار بدش نیز انتقاد (1)

ص: 21

1- این متن با کسب اجازه از محضر استاد و پس از مطالعه کامل سایر بخش های این کتاب از سوی ایشان در این جا درج گردیده است

ولی ما، در جواب این سخن می گوئیم: اول شما بزرگی گناه غصب مقام خلافت و کنار زدن امام معصوم و خلیفه منصوب از جانب خدا را در نظر بگیرید، و از یاد نبرید که آنان با این عمل بسیار خائنانه خویش، مسیر امت اسلامی را که صراط مستقیم و راه سعادت ابدی بود، تغییر دادند و جامعه را به انحرافی عظیم و ضلالی بعید دچار نموده، رو به دارالبوار جهنم به حرکت درآوردند...

آری؛ شما اگر بزرگی این جنایت فوق العاده سهمگین و ویرانگر را در نظر بگیرید و آنگاه پی آمدهای بسیار رنج آور و درد انگیز آن را از زبان تاریخ اسلام بشنوید و برای شما روشن شود که این عناصر مفسد خائن، زیر ماسک قلبی اسلام و ایمان که بر چهره کفر و نفاقشان زده بودند، چه بلایی بر سر اسلام و مسلمین آوردند و چه دره هولناک مرگباری پیش پای این امت مسکین گشودند، آنوقت می پذیرید که حتی کارهای بظاهر نیکشان نیز، نه تنها نیک نیست، بلکه خود یک خیانت و جنایت دیگری است علاوه بر سایر جنایات بشر سوزشان آیا اگر یک آدم شیاد مکاری با حيله گری های فراوان، شما را از خانه و کاشانه تان بیرون کند و خود را صاحب خانه و زندگی معرفی نموده و در تمام امور شما متصرف گردد و آنگاه با جد و اهتمام شدید به توسعه و تعمیر و تزئین آن خانه پردازد، آیا شما این کارهای توسعه و تعمیر و تزئین را که آن آدم جبار و مگار در خانه شما انجام می دهد، به عنوان خدمت و احسان به

خودتان تلقی می کنید؟! با خیر، تمام اینها را که به دنبال غضب خانه انجام می شود، در واقع عملی خائنانه و تصرفی غاصبانه علاوه بر خیانت و ظلم اصلی وی می شناسید؟؟

حال، ما هم می دانیم کسانی که به ناحق و ظالمانه، خود را در مسند خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم توی جاده و محراب و منبر آن حضرت را اشغال نمودند، کارهای بظاهر خوب هم انجام دادند؛ با کفار و قبایل طاغی از عرب و عجم جنگیدند و کشورهای را به زیر پرچم اسلام آوردند و بر گسترش دامنه حکومت اسلامی افزودند، و تا آنجا خود را حامی عدل و ساعی در اجرای حدود و نشر احکام خدا نشان می دادند که احیانا فرزند خودشان را نیز که مرتکب گناه شده بود، حد می زدند؟ اما هیچکدام از این کارهای بظاهر خوب و چشمگیر آنها، نه تنها مورد رضا و خشنودی خدا نبوده و موجب ثواب روز جزا نمی باشد، بلکه کلا سبب خشم خدا بوده، موجب شدیدترین عذابهای روز جزا خواهد بود و در ازای هر یک از این کارهای خیر، گناهی در نامه عملشان ضبط خواهد شد!

چه آنکه این هواپرستان ریاست طلب، به دروغ ادعای خلافت مقام نبوت نموده، عالی ترین مقام و منصب الهی را که حیاتی ترین مسئله انسانی است، غاصبانه تصرف کردند و گروههای عظیم از امت اسلامی را به وادی جهل و ضلالت و بدبختی ابدی افکندند...

کسانی که بدون داشتن صلاحیت دادن» و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت «داعی الی الله» -علیه و علی آله صلوات الله و

سلامه- قلمداد کرده اند، از نظر قرآن، مفتریان کاب و ستمگر ترین افراد بشر به حساب می آیند و لزومه مستحق سخت ترین کیفرها و شدیدترین عذابها می باشند؛ اگرچه از موضع منبر و محراب غصبی، با قیافه های زاهد نمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خدا پرستی و صدق و صفا و امانت و تقوا دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه حکومت - به نام اسلامی را گسترش داده و مملکتهایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند!

اینان ممکن است بر اثر همین کارها، در نظر مردم ظاهربین سطحی نگر، خدمتگزار به عالم اسلام و قرآن شناخته شده باشند؛ ولی از نظر انسانهای واقع بین ژرف اندیش، همین پیشرفتهای ظاهری خالی از شناخت دین، که قهر، بر اثر جهل و بی تقوایی فاتحین و نبودن رهبری معصوم در رأسشان، توأم با اجحافات و تعدیات نامرضی خدا و ناپسند در نزد عقلا بوده است؛ ضربه های سنگین بر افکار مردم وارد آورده و ملتها را نسبت به دین حق و آیین پاک الهی، بدبین ساخته است، و اسلام را هم، مانند سایر مسلکهای دنیایی که از لشکرکشیها جز کشورگشایی و مملکت گیری هدفی ندارند، جلوه داده است..... (1)

ص: 24

پیش‌گفتار: خلافت راشده ادعایی خلاف واقع

قبل از آنکه به بررسی و نقد تمجیدهای مطرح شده از حکومت و شخصیت خلفا پردازیم، نخست به این مسئله اشاره می‌کنیم که از نظر مدافعان امروزی حکومت خلفا، خلافت راشده چیست و چه رابطه‌ای با حکومت خلفا دارد؟

آنچه از نوشته این طیف نویسندگان به دست می‌آید این است که خلافت راشده عبارت است از نیابت کامل از طرز تفکر و خط مشی پیامبر. [\(1\)](#)

عصر خلافت خلفای راشدین نمونه کاملی از خلافت راشده بود که نمایندگی کامل طرز تفکر و زندگی نبوی را بر عهده داشت. [\(2\)](#)

صرفنظر از این که شواهد و اسناد تاریخی تا چه میزان ادعای اخیر

ص: 25

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 2، تابستان 79 ص 30

2- همو: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 2، تابستان 7، ص 30-31

را مورد تأیید یا تکذیب قرار می دهند، در این مقدمه می خواهیم با توجه به غفلت خوانندگان این قبیل اظهارات، از عقاید انحرافی اهل سنت درباره مقام نبوت و شخصیت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم⁽¹⁾، تنها با اشاره ای کوتاه به دیدگاه کلامی دانشمندان اهل سنت درباره مقام و منزلت خلیفه، به نقد همانند جلوه دادن شخصیت خلفا با آنچه به طور فطری از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، به ذهن خواننده این شبها می رسد، بپردازیم.

بدین منظور با فرض نگاه صحیح خوانندگان این شبها به مبحث نبوت، به دیدگاه علمای برجسته اهل سنت در زمینه خلافت اشاره میکنیم تا ثابت شود که این مکتب، وجود بسیاری از صفات نکوهیده را در شخص خلیفه می پذیرد و آنها را مانع از خلافت او نمیشمارد و به همین دلیل نیز فروکاستن منزلت واقعی پیامبر را به راحتی می پذیرد(!) لذا این طیف نویسندگان، نمی توانند مدعی شوند که خلافت راشده آینه تمام نمای نبوت است.⁽²⁾ آن هم نبوتی که براساس فطرت پاک و عقل سلیم، در ذهن خواننده این قبیل مقالات، نقش بسته می شود(!) مگر این که قبل از هر چیز، عقاید انحرافی خود در بحث نبوت را آشکار نمایند و میان آن نبوت و این خلافت همانندی برقرار سازند؛ خلافتی که:

الف) قاضی ابوبکر محمدبن طیب باقلانی (متوفای 403 ق)، به گونه ای درباره آن سخن می گوید که گویی خلیفه در نگاه پیروان این

ص: 26

1- برای مثال: ر.ک: علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در احادیث اسلام (جلد چهارم از مجموعه نقش عایشه که به طور جداگانه

ترجمه و چاپ شده است) نقش ائمه در احیاء الدین، ج 1 - 7

2- عنوان مقاله مندرج در شماره 2 از فصلنامه ندای اسلام

مکتب، می تواند به منجلا ب پست ترین خصال اخلاقی و سیاه ترین کارنامه سیاسی سقوط کند و همچنان خلیفه رسول الله و نماینده ایشان باقی بماند؛ وی در کتاب «التمهیده می گوید:

الا یبیع الإمام بفسقه و ظلّمه یغضب الأموال و ضرب الأَبشار و تناول القوس المحترمة و تضییع الحقوق و تعطیل الحدود...

خلیفه هرگز با غضب اموال، زدن انسان ها، کشتن نفوس محترم، محو حقوق و عدم اجرای حدود، از موقعیت خود برکنار نمی شود (1)

ب) سعدالدین، مسعودبن عمر تفتازانی (متوفای 792ق)، در کتاب اشرح العقائد النسفیة» تصریح می کند که:

الایزل الإمام بالفنی و الجور....

خلیفه بر اثر آلودگی به گناه و ستم از مقامش برکنار نمی شود. (2)؟

وی همچنین یکی از شیوه های انعقاد خلافت را قهر و غلبه دانسته و در کتاب شرح المقاصدا می گوید:

إذا مات الإمام و تصدی للإمامة من یستجمع شرایطها من غیر بیع و استخلافی و قهر الناس بشؤی انعقدت الخلا له و کذا إذا کان فاسقا از جایة علی الأظهر و لایعزل الإمام بالفسق. هنگامی که خلیفه بمیرد و کسی که شرایط امامت را دارا است - بدون بیعت با تعیین خلیفه قبلی - خلافت را از طریق قهر و غلبه بر عهده گیرد، مقام جانشینی پیامبر برای او بر قرار می شود و همچنین طبق نظریه ای که به صواب نزدیک تر است . حتی

ص: 27

1- استاد جعفر سبحانی: پیشوانی از نظر اسلام، ص 21

2- همان منبع، ص 33.

اگر چه گنهکار یا نادان باشد... و خلیفه به دلیل فسق و گناهکاری برکنار نمی شود.» (1)

ج) علاوه بر دو نقل اخیر، مؤلف کتاب «الوقایة في فقه الحنفیه»؟ (2) مسئله ای را مطرح کرده که تمایبی روشن از مقام خلافت و شخصیت خلیفه اسلامی نزد پیروان این مکتب میباشد؛ وی می گوید:

إنه لا يتم الإمام حد الشرب لأنه نائب من الله...

اگر خلیفه شراب بنوشد، حد شرعی بر او جاری نمی شود، چون نماینده خدا است.» (3)

این گونه تصریحات که در کتاب های مکتب خلافت درج گردیده به وضوح بیانگر آن است که از نظر اهل سنت هیچ مانعی جهت تحقق صفات ناپسندی که از آنها یاد شد در شخص خلیفه وجود ندارد و باید توجه داشت که این گونه اظهار نظرها، خود اعتراف به بروز امثال این آلودگی ها در کسانی میباشد که در طول تاریخ بر مسند خلافت تکیه زده اند.

براساس عقاید این مکتب، خلیفه می تواند در عین ارتکاب انواع گناهان و گرفتاری به جهل و نادانی و اعمال ظلم و ستم در حق دیگران، همچنان خلیفه باقی بماند و هم زمان نیز از سوی مدافعان امروزی مکتب خلافت درباره او ادعا شود که وی نمایندگی کامل طرز تفکر و زندگی نبوی را بر عهده دارد(!؟)

ص: 28

1- همان منبع، ص 21

2- [ظاهراً نام اصلی کتاب «وقایة الروایة في مسائل الهدایة» تألیف محمود بن عبیدالله محبوبی متوفای خلود 72 ق) درباره فقه حنفی می باشد (ر. ک: کشف الظنون، ج 6، ص 406؛ هدیه العارفین ج 2، ص 406؛ معجم المؤلفین، ج 12، ص 178]

3- همان منبع، ص 23

بنابر این شناخت از شخصیت خلیفه، می توان نتیجه گرفت که در این مکتب، هیچگونه همانند واقعی میان خلافت خلفا با چهره واقعی و تحریف نشده حکومت و شخصیت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به برقرار نبوده و خلافت آنان به هیچ روی نمایانگر خلافت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نمی باشد؛ چراکه خلیفه آنان نیز هرگز واجد صفات والای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در این زمینه ها نیست که اگر بود، هرگز شاهد توجیه این امور ناروا از یک سو و سعی در تخریب سیمای معنوی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از سوی دیگر، نبودیم؛ بلکه ادعای راشده بودن خلافت و تطبیق آن بر حکومت و شخصیت برخی افراد تحت عنوان ساختگی نیابت کامل از طرز تفکر و خط مشی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم - تنها، ادعای گزافه ای است که با سوء استفاده از اندیشه صحیح مخاطب این قبیل مقالات درباره نبوت و شخصیت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، سعی در پاکسازی چهره خلافت که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قوه غصب گردید و به یغما رفت - دارد. (1)

حال با این شناخت از مبانی فکری اهل سنت در مبحث خلافت، چگونه می توان به دیدگاه «احیای دوباره نظام خلافت»، که از سوی تکاپوگران خط مشی سیاسی - اجتماعی، به عنوان راه حل مناسبی جهت دستیابی به اتحاد اسلامی در این زمان، ابراز می گردد، اعتماد نمود، خود سوال دیگری است؟!!

ص: 29

1- جهت آشنایی بیشتر با بررسی و نقد مبانی کلامی اهل سنت درباره امامت و خلافت می توانید به کتاب الأمامية في اهم الكتب الكلامية و عقيدة الشيعة الأمامية» تألیف استاد سید علی حسینی میلانی مراجعه فرمایید. در این کتاب به نقد مباحث امامت و خلافت بر سه کتاب سیر اعلی بسته به شرح المواقف ، الشرح المقاصیله و شرح العقائد النسفیة پرداخته تعلقه و متن کامل سایت این سه کتاب نیز در موضوع مورد فتقده در پایان کتاب فلست گردیده است

آیا می توان پذیرفت که:

...نظام خلافت در نزد اهل سنت، می توانست مایه یگانگی مسلمین و همه بلاد اسلامی بشود... (1)

در این جا جهت آشنایی بیشتر با دیدگاه های پیشتازان این جنبش در جهان اسلام، توجه شما را به چکیده اندیشه های آنان جلب می نمایم؛ چرا که

مورخان جدید، چه غربی و چه مسلمان، نتوانسته اند از ستایش دومین خلیفه حضرت محمد خودداری ورزند و خلافت او را کاملترین تجسم آرمان خلافت دانسته اند؛ بویژه مسلمانان سنی امروز غالباً اجرای اصل قرآنی شورا به دست او و تلاشهای وی را برای نهادن بنای رهبری جامعه بر پایه شایستگی دینی و سبقت در خدمت به آرمان اسلام، سرمشقی اساسی دانسته اند برای تجدید بنای خلافتی واقعا دموکراتیک یا حکومتهای اسلامی دیگر...؟! (2)

- میرزا رضای کرمانی از سید جمال الدین اسدآبادی (1314-1254 ق) نقل می کند که وی می گفت:

اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند...؟! (3)

- شیخ محمد عبده (1323 - 1266 ق)، که بزرگترین شاگرد سید جمال محسوب می شود نیز در کلیت، همان نظریات استادش را تکرار مینمود، منتهی در قالبی نظری تر و منظم تر

ص: 30

1- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 2، ص 106

2- ویلفرد مادلونگ: جانشینی حضرت محمد (پژوهشی پیرامون خلافت نخستین)

3- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج 1، ص 114.115؛ دکتر سید جعفر شهیدی در مقاله خویش به نام اوحدت، گم شده ای که باید یافت، اما چگونه و از کجا که در کتاب وحدت په چاپ رسیده است صحت این نقل تاریخی را پذیرفته اند

هر چند اندیشه های سیاسی عبده بر خلاف اندیشه های او درباره اصلاح فکر دینی چندان صریح و روشن، نیست ولی میتوان گفت که به اصل خلافت و مرکزیت قائل بود(1).

وی درصدد برآمد اموری را که محمدبن عبدالوهاب به آنها دعوت کرده بود، بر پایه هایی از روانشناسی و جامعه شناسی قرار دهد. شیخ محمد عبده را در این، راه شاگرد و دوست صدیقش سید محمد رشید رضا یاری کرد که نظرات و افکار او را در مجله المنار مینوشت و در جهان منتشر می کرد.(2) محمد رشید رضا (1382 - 1354) (ق) شاگرد برجسته عبده خلافت را بهترین وسیله برای به دست آوردن و رسیدن به وحدت اسلامی میدانست و از مدافعان خلافت به شکل قدیمی آن در صدر اسلام بود و الگوی آرمانی او از دوران خلافت خلیفه اول و دوم و بعضی از خلفای بنیامیه چون عمر بن عبدالعزیز(3)

ص: 31

1- ر.ک: دکتر حمید عنایت سیری در اندیشه سیاسی عرب

2- علی اصغر فقیهی وهابیان بررسی و تحقیق گونهای درباره عقاید و تاریخ فرقه وهابی ص 407 - 408.

3- [عمر بن عبدالعزیز زمانی که در مدینه در نزد دائی خود عبیدالله بن عمر بن الخطاب حدیث فرا می گرفت، خود سباب علی بن ابی طالب بوده و از آن حضرت بیزاری مینمود. ابن عساکر در تاریخ دمشق جریان ناصبی بودن عمر بن عبدالعزیز را در ورود به مدینه چنین روایت می نماید عبدالعزیز از طرف حکومت شام والی در مصر بود که فرزند خود عمر را که به نام جد مادری خود عمر بن خطاب نام نهاده شده بود به مدینه فرستاد تا در آنجا کسب علم. نماید راوی میگوید عمر بن عبدالعزیز در مدینه از یکی از درهای ورودی مسجد پیامبر وارد شد که: گفتند فاسق پسر خویش را به مدینه فرستاده تا علم بیاموزد و در آینده جانشین عمر بن الخطاب گردد و به سیره او عمل نماید راوی میگوید به خدا قسم ما دیدیم که او خلیفه گردید و به سیره جدش عمر عمل نمود. (حسین غیب غلامی علی بن ابی طالب و رمز حدیث، فدک ص 63 64؛ به نقل از تاریخ مدینه دمشق، ج 45، ص 136 - 137؛ تهذیب الکمال، ج 14، ص 118؛ سیر اعلام النبلاء، ج 5، از این رو میتوان گفت که منع لعن حضرت علی بر منابر که از زمان معاویه اجرا میگردید، سیاستی بود که عمر بن عبدالعزیز جهت تحکیم پایه های ویران حکومت اموی به اجرا درآورد.]

عبدالرحمان کواکبی (1320 - 1271) (ق) شاگرد دیگر مکتب سید جمال نیز معتقد بود که دوران خلفای راشدین الگو و نمونه حکومت و خلافت اسلامی می باشد که در آن اخوت اسلامی در کنار ارزشهای دیگر برقرار بود(2).

- حسن البناء (1368) - (ق) مؤسس جمعیت اخوان المسلمین نیز همانند رشید رضا خواستار بازگشت به خلافت اسلامی صدر اسلام بود و میتوان گفت: تصوّر اخوان المسلمین از دولت اسلامی شکل شدت یافته ای از تصوّر رشید رضا است(3).

در پایان این مقدمه کوتاه یادآور میشویم بر خلاف برخی ادعاها درباره خلافت راشده اسناد تاریخی گواه آن است که حتی میان خلیفه اول و دوم نیز همدلی و همراهی وجود نداشته و برخلاف تصوّر عمومی، شکاف عمیقی میان، اهداف برنامه ها، طرز تفکر و خط مشی آن دو واقع بوده است؛ لذا «رفتارهای ظاهری آن دو جز اینکه در چهارچوب یک اراده حزبی و صنفی توجیه شود علت دیگری نمی تواند داشته باشد(4)».

اسناد تاریخی حاکی از اختلاف و شکاف عمیق میان اندیشه و عملکرد خلیفه اول و دوم در میدان کسب قدرت سیاسی و نفوذ

ص: 32

1- ر.ک: دکتر حمید عنایت سیری در اندیشه سیاسی عرب.

2- ر.ک: محمد جواد صاحبی طبیعت استبداد.

3- ر.ک: دکتر حمید عنایت تفکر نوین سیاسی اسلام

4- حشمت الله قنبری همدانی اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده، ص 71.

اجتماعی است؛ که نوعی دوگانگی و تعارض را میانشان به اثبات می‌رساند:

(الف)

سعید بن جریر میگوید از ابوبکر و عمر سخنی در محضر عبدالله بن عمر بن خطاب به میان آمد.

شخصی گفت به خدا، قسم این دو، خورشید و نور این امت بودند.

عبدالله بن عمر: گفت از کجا این مطلب را درک کردید؟ آن شخص گفت مگر ندیدید آن دو در خلافت ائتلاف کردند. فرزند عمر: گفت چنین نیست بلکه آنها با هم اختلاف داشتند. روزی در خدمت پدرم بودم که دستور داد ملاقات ممنوع باشد در این حال عبدالرحمان پسر ابوبکر اجازه ورود: گفت این هم چهارپای بدی (جنبنده کوچکی) خواست و عمر است. است ولی با این همه از پدرش بهتر است.

گفته پدرم مرا به وحشت انداخت. گفتم ای پدر، عبدالرحمان از پدرش بهتر است؟

گفت: ای بی مادر! کیست که از پدر او بهتر نباشد! اجازه بده

عبدالرحمان وارد شود.

پس از بیرون رفتن عبدالرحمان، پدرم رو به من کرد و گفت: تو تا امروز در غفلت بودی از آن چیزی که این احمق بی مقدار بنی تیم (ابوبکر) از من جلوزد و بر من ظلم کرد.

گفتم من اطلاعی از این موضوع نداشتم. گفت: پسر امید هم نداشتم که تو بدانی!

ص: 33

گفتم: او (ابوبکر) بر مردم از نور چشمشان محبوب تر است.

پدرم: گفت بلی همین طور است، به رغم غضب پدرت! گفتم ای پدر نمیخواهید عملکرد او را برای مردم بیان کنید و سرش را فاش نمایید تا مردم مطلع شوند؟

پدرم گفت این چطور ممکن است در صورتی که خودت گفتی او را از نور چشمشان بیشتر دوست دارند. اگر من مردم افشاگری کنم در این صورت مردم باور نمیکنند و در نتیجه سر مرا به صخره می. کوبند بعد پدرم شجاعت نشان داد و در روز جمعه در حضور مردم گفت ای مردم بدانید بیعت ابوبکر کاری نااندیشیده و ناگهانی بود که خداوند مردم را از شر آن ننگه داشت. هرکس مثل ابوبکر شما را به بیعت دعوت کند او را بکشید.»⁽¹⁾

(ب)

شریک بن عبدالله نخعی از ابوموسی اشعری نقل میکند که با عمر به حج رفتیم. وقتی به مکه رسیدیم قصد داشتیم به دیدار عمر بروم؛ در راه مُغیره بن شعبه را دیدم که او نیز قصد دیدار عمر را داشت به راه افتادیم در راه از تولیت عمر بر مسند خلافت و... صحبت مینمودیم بعد بحث از ابوبکر به میان آمد.

به مغیره گفتم شک نیست که ابوبکر بر خلافت عمر تأکید داشت...

ص: 34

1- احمد اسدنژاد: وصی پیامبر الله کیست؟، ص 139 - 140؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 28 - 29.

مُغیره: گفت همین طور است هر چند قومی کراهت داشتند که عمر تولیت را به دست بگیرد زیرا از عمر تنفر داشتند و برای آنها از این خلافت بهره ای نبود:

گفتم ای بی پدر چه کسانی از رسیدن عمر به خلافت کراهت داشتند؟

مُغیره گفت: ای ابوموسی مثل این که تو طایفه قریش را نمیشناسی که چقدر حسود هستند منظورشان طایفه بنی تیم است که ابوبکر از آنها است به خدا قسم اگر حسد را شماره کنند برای قریش نه دهم است و برای بقیه مردم یک دهم باقی می ماند.

گفتم: ساکت شو ای، مغیره به درستی که فضل قریش بر مردم روشن است.

ما همچنان سخن میگفتیم تا به محل سکونت عمر رسیدیم.

او را در آنجا نیافتیم. کسی گفت: الان رفت.

به سوی مسجد الحرام رفتیم و دیدیم مشغول طواف است. ما هم

طواف کردیم.

وقتی که فارغ شد بین ما ایستاد و تکیه بر مغیره نمود و گفت:

از کجا می آید؟

گفتم: قصد دیدار تو را داشتیم ولی تو را در جایگاهت نیافتیم، به اینجا آمدیم.

بعد مغیره نگاهی به من کرد و خندید.

عمر از این خنده خوشش نیامد و گفت چرا میخندید؟

مُغیره: گفت بین من و ابوموسی در راه گفتگویی بود که به بر

آن میخندیم.

عمر گفت: موضوع چیست؟

ما ماجرا را گفتیم تا به حسد قریش رسیدیم و از داستان کسی که میخواست ابوبکر را از جانشین نمودن عمر منصرف نماید،

سخن گفتیم.

عمر آهی کشید و گفت مادرت به عزایت بنشیند ای مغیره چیست نه دهم، بگو نود و نه درصد به این طایفه و به باقی مردم یک صدم حسد میرسد که در آن یک صدم نیز این طایفه قریش با مردم شریک است.

با گفتن این جمله عمر مقداری آرام شد، در حالی که همچنان به ما تکیه داده بود.

گفت: آیا شما را باخبر نکنم از حسودترین قریش؟

گفتیم: آری. گفت: در همین حال که جامه بر تن دارید؟

گفتیم آری گفت: چگونه ممکن است و حال آنکه شما جامه ات خود را بر تن دارید.

گفتیم ای امیر این چه ربطی به جامه دارد؟

گفت: بیم دارم که این راز از آن جامه فاش شود.

گفتیم: آیا تو از این بیم داری که جامه سخن را فاش سازد و حال آن که از پوشنده جامه بیشتر بیم داری و مقصودت جامه

نیست؛ خود ما را منظور میداری

گفت: آری همین گونه است.

پس به راه افتادیم و به اقامتگاه او رسیدیم.

دستش را از بین دستهای ما بیرون آورد و گفت: از اینجا

نروید و خود داخل شد.

به مُغیره گفتم: ای بی پدر! سخن ما و گزارش گفتگویمان در او اثر کرد و گمان میکنم او ما را اینجا نگه داشته است تا دنباله

سخن خود را بگوید.

گفت: ما هم خواهان همانیم.

در همین حال به ما اذن ورود داد.

ما هم داخل شدیم دیدیم بر پشت دراز کشیده است و با بیان شعری از ما میخواهد که راز نگه دار باشیم. گفتیم ما همچنان هستیم که تو میخواهی بعد برخاست تا در را ببندد. دید نگهبانی که به ما اجازه ورود داده، آنجا است.

گفت: ای بی! مادر ما را تنها بگذار و چون نگهبان رفت، در را از پشت بست و پیش ما نشست و رو به ما کرد و گفت: پرسید تا

پاسخ دهم.

گفتم: قرار بود امیر به ما خبر دهد از حسودترین قریش، کسی که لباس ما نیز امین نیست از شنیدن آن حرف.

گفت: شما از مشکل بزرگی سؤال نمودید.

الآن شما را مطلع میکنم به شرط این که تا من زنده ام آن را فاش نسازید و وقتی مُردم خود دانید که اظهار کنید یا کتمان.

گفتم: همان طور خواهد بود که شما می خواهید.

ابوموسی میگوید به وی: گفتم من پیش خود فکر میکردم طلحه و زبیر و همفکران او بودند که کراهت داشتند ابوبکر، عمر را خلیفه قرار بدهد آنها به ابوبکر گفتند: آیا کسی را بر ما جانشین قرار میدهی که بد اخلاق و خشن است.

ص: 37

بعد از صحبت من عمر چیزی گفت که فهمیدم او کسی غیر از این را اراده کرده است.

او دوباره آهی کشید و گفت دیگر چه می اندیشید؟

گفتم ما هر چه میدانیم گمان است.

گفت به چه کسی گمان بد دارید؟

گفتم به آن کسانی که به ابوبکر گفتند عمر را جانشین قرار نده.

گفت به خدا قسم اینگونه نیست، بلکه خود ابوبکر ناخوش دارنده تر و حسودترین قریش بود!

بعد مدت طولانی سرش را پایین انداخت.

مُغیره به من و من به او نظر میکردم و ما هم به خاطر او سرمان را پایین انداختیم و سکوت از ما و او طولانی شد، تا این که ما احساس کردیم او از آنچه به ما اظهار کرده پشیمان شده است.

پس از آن گفت: افسوس بر این فرد ناتوان سبک رأی بنی تیم که با ظلم بر من پیشی گرفت و با گناه بر من چیره شد.

مُغیره گفت: ای امیر مقدم شدن ظالمانه او را بر شما میدانستم، اما چطور با گناه بر تو چیره شد؟

عمر گفت: ابوبکر بر من چیره نشد مگر زمانی که من از خلافت ناامید شدم؛ چون او فهمید که مردم با من همراه نیستند.

به خدا قسم اگر از برادرم یزید بن خطاب و اصحابش اطاعت می نمودم، هیچ وقت ابوبکر شیرینی خلافت را نمی چشید، لکن من او را جلو انداختم و خود عقب ماندم.

او را بلند و تأیید کردم و خلافت را تصویب نمودم و مسائل

خلافت را بر او گشودم و کارهای رخنه وار را بستم.

در این هنگام ابابکر چشمانش را بست و به حکومت چسبید، بدون این که به من توجهی بکند.

اُف بر من! آرزو میکردم حکومت بار دیگر به سوی سوی من بازگردد.

به خدا قسم ابوبکر چیزی به چنگ نیاورد مگر به مقداری که گنجشک شکمش را پر میکند؛ تا آن که سرانجام با تنگ نظری

از آن دور شد.

مُغیره گفت چه چیز مانع رسیدن شما به خلافت شد، حال آن که در روز سقیفه که ابوبکر خلافت را بر تو عرضه کرد، تو خود آن را به وی واگذار کردی و الان نشسته ای و تأسف می خوری؟!

عمر گفت: مادرت به عزایت بنشیند ای مغیره من تو را از مردان زیرک عرب میشمردم مثل این که تو از چیزهایی که آنجا اتفاق افتاد کاملاً بی اطلاعی این مرد بر من خدعه نمود و من نیز بر او مکر کردم ولی او مرا هشیارتر از مرغ سنگ خواره یافت. وقتی دید مردم به او اشتیاق دارند و با گشاده رویی از او استقبال مینمایند یقین کرد که مردم دیگری را به جای او برنخواهندگزید.

زمانی که دید مردم مشتاقانه میل به او نموده اند، دوست داشت بداند در نظر من چه می گذرد.

آیا نفس من مرا به سوی خلافت میکشد و با من در ستیز است!

نیز دوست داشت با به طمع انداختن من در آن مورد مرا بیازماید. به همین سبب آن را بر من عرضه کرد و حال آن که به خوبی می دانست و من هم می دانستم که اگر او نیز خلافت را به من تسلیم نماید، مردم به من جواب دلخواه نمی دهند.

از این رو، او مرا با وجود اشتیاق به آن مقام، بسی زیرک و محتاط یافت و بر فرض که برای پذیرفتن آن پاسخ مساعد میدادم، مردم آن را به من تسلیم نمی کردند و ابوبکر هم کینه آن را در دل می گرفت و از فتنه او در امان نبودم.

با این همه، معلوم شد که مردم از من کراهت دارند.

آیا نشنیدید که مردم از شر طرف فریاد می کشیدند: ای ابوبکر ما به غیر از تو دیگری را نمی خواهیم و تویی سزاوار خلافت مرادشان من بودم، می خواستند به من بفهمانند که مرا نمی خواهند در این حال خلافت را به ابوبکر برگردانیدم و دیدم صورتش از سرور روشن شد.

از کینه ابوبکر بر من، یکی هم وقتی بود که کلامی از من به او رسیده بود و او مرا مذمت کرد.

کلام این بود: وقتی اشعث را اسیر پیش ابوبکر آوردند، او احسان کرد و بر اشعث منت گذاشت و او را آزاد کرد و خواهرش را نیز به تزویج اشعث درآورد.

من در حالی که اشعث پیش ابوبکر نشسته بود به او گفتم: ای دشمن خدا، آیا بعد از اسلام آوردن کافر شدید و راه ارتداد پیش گرفتید و به عقب برگشتید!

اشعث نگاه تندی به من کرد. دانستم میخواهد با من صحبت

کند ولی موقعیت را مناسب ندید.

بعد از این مرا در یکی از کوچه های مدینه دید و گفت: ای پسر خطاب، تو گوینده آن کلامی؟

گفتم: آری ای دشمن خدا، سزای تو از سوی من بدتر از این جمله است.

اشعث گفت: این برای من از تو بد جزایی است. گفتم: برای چه از من جزای خوب انتظار داری؟

گفت: من به خاطر تو که ناچار به پیروی از ابوبکر شدم ناراحتم. به خدا سوگند، تنها چیزی که مرا به مخالفت ابوبکر گستاخ کرد، جلو افتادن او از تو و عقب ماندن تو از او بود و حال آن که اگر تو خلیفه بودی هرگز از من کار خلاف و ستیزی نسبت به خود نمی دیدی.

گفتم: بلی، همان طور است. الآن مرا به چه چیز توصیه میکنی؟ اشعث گفت: الآن وقت دستور و توصیه نیست، وقت صبر است. ما آن روز هر دو پی کارمان رفتیم ولی اشعث، زبیرقان بن بدر را دیده و قضیه را به او گفته بود و او هم به ابوبکر گزارش داده بود.

ابوبکر برایم پیامی با عتاب و تأسف انگیز فرستاد و من نیز پیامی به این مضمون برای او فرستادم:

قسم به خدا، یا تو را از ادامه این کار باز می دارم یا در بین مردم سخنی که میان من و تو است افشا می کنم که اگر سواران آن را بشنوند به هر کجا بروند، برسانند. با این حال اگر می خواهی به عفو خود ادامه بدهیم (همچنان سرمان فاش نشود).

ابوبکر گفت: همان روابط گذشته را ادامه دهیم. این خلافت هم بعد از چند روزی به تو خواهد رسید.

من خیال کردم روز جمعه ای نمی گذرد که ابوبکر خلافت را به من بر می گرداند، ولی باز هم بی توجهی کرد و به خدا سوگند بعد از این هم سخنی به میان نیاورد تا مرد.

او در مدت خلافتش بدین بی توجهی ادامه داد، در حالی که از شدت بغض دندان هایش را به هم می سایید تا مرگ فرا رسید و از خلافت مأیوس گشت.

حال هرچه گفتم، از مردم به خصوص از بنی هاشم کتمان نمایید و قاش نکنید. اکنون اگر می خواهید برخیزید و بروید.

ما برخاستیم در حالی که از گفتار ایشان تعجب می کردیم. به خدا قسم، سر او را فاش نکردیم تا روزی که هلاک شد.» (1)

ص: 42

1- احمد اسدنژاد: وصی پیامبر کیست؟، ص 140 - 147 به نقل از: شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 2، ص 30-34

انگیزه زهد زمامداران

از آنجا که مردم معاصر با پیامبر اکرم (ع) به زندگی ساده و کرده و از ساده زیستی پیشوای خود خرسند بودند، این ویژگی را از مهم ترین معیارهای زمامداری می شناختند.

اگر فردی در بهره وری از دنیا، زهد و قناعت پیشه می ساخت و غذای ناملایم می خورد و لباس خشن می پوشید، هر چند دیگر معیارهای رهبری را نمی داشت، برای زمامداری، شایسته شناخته می شد. [\(1\)](#)

بنابراین، بسیار طبیعی می نماید که خلفا جهت عوام فریبی و مشروعیت بخشیدن به خلافت غاصبانه خود، از این نقطه ضعف در

ص: 43

افکار عمومی نسبت به ساده زیستی زمامداران، نهایت بهره برداری سیاسی و استفاده ابزاری را نموده و تا آن جا که در توان داشتند سعی خود را در کناره گیری از لذات مادی جهت بهره مندی از لذت شیرین تر قدرتمندی و حکمرانی بر عرب و عجم به کار برند.

توانایی فریب مردم به واسطه این گونه زاهدنمایی ها تا آنجا بود که توانست سکوت مسلمانان در قبال بدعتها و اعمال خلاف شرع سردمداران خلافت، همچون غصب فدک را به همراه آورد؛ زیرا:

- ابوبکر و عمر چندان از بیت المال استفاده نمی کردند. بنابراین، مردم می پنداشتند اگر خلیفه بر تصاحب اموال کسی اصرار ورزد، بدان مقصود نیست که اموال شخصی خود را افزوده سازد.

مردم دوست دارند زمامدارشان در ازدیاد اموال، بر آنها سخت نگیرد و اگر مالیاتی از ایشان می ستاند به مصرف شخصی ترسانند... (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه سخنانی را از استادش أبو جعفر نقیب نقل می کند که در فهم سیاست زاهدنمایی زمامداران مؤثر است؛ او می گوید:

شیوه و رفتاری که ابوبکر و عمر در دوران زندگی سیاسی خود انتخاب کردند و بیشتر مایه حسن ظن مردم نسبت به آنان گردید، این بود که خود را از اموال دنیوی رها کردند و در

ص: 44

1- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 239؛ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12 266 - 267؛ الشافی، ص 233 - 234

بهره وری از دنیا زهد به خرج دادند، شیوه رفض (1) زینتهای دنیوی را در پیش گرفتند، از دنیا دوری کردند و به مقدار اندکی آن قناعت نمودند، غذای ناملاّیم خوردند و لباس کرباس پوشیدند، چون دنیا به آنان روی آورد، اموال را بین مردم تقسیم نمودند، و با کم و زیاد آن خود را آلوده نمودند، و این مسئله باعث گردید دلها به سوی آنان متمایل و حسن ظن به آنها پیدا شود و آنان که اندک شبهه ای در دل داشتند با خود گفتند:

اگر اینان که با دستورات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مخالفت می کردند، برای دستیابی به خواسته های نفسانی خود بود؛ این معنا در آنان به ظهور می پیوست و به دنیا رغبت نموده و به آن توجه می نمودند.

چگونه با دستورات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به مخالفت ورزیدند و در عین حال لات دنیوی را ترک کردند؛ که دنیا و آخرتشان - هر دو - را زیان رساند؟! این کاری است که هیچ عاقلی انجام نمی دهد. همین مسئله باعث گردید که در کار آنان (2) شک و تردیدی برای کسی باقی نماند، حکومتی آنان را باور نمایند و کردار آنان را تصویب کنند.

ولیکن مردم در اینجا یک نکته را فراموش کردند، لذت ریاست را از یاد بردند و توجه نکردند که مردان والاّهت که دارای اندیشه ای بزرگ (3) هستند، توجهی به خورد و خوراک و زن

ص: 45

1- [ترک کردن]

2- [منظور، مخالفت های آن دو و اطرافیان شان با دستورات پیامبر و احکام شرع میباشد]

3- [این تمجید از خلفا همانند ستودن زیرکی عمر و عاص می باشد]

ندارند، و تنها خواستار ریاست و نفوذ کلمه هستند؛ چنانچه شاعر گوید:

عده ای از لذت مال صرفنظر کردند

ولیکن از لذت امر و نهی صرفنظر ننمودند.

ابوجعفر نقیب گوید: فرق بین این دو با خلیفه سوم که موجب شد با آن کیفیت کشته شود و مردم او را از خلافت خلع نموده و... این بود که [عثمان خود و خانواده اش را در اموال مقدم داشت و اگر عثمان شیوة إخلیفة اول و دوم را در پیش می گرفت و خانواده خود را از دست یابی به اموال باز می داشت و آن را در میان مردم توزیع می کرد و خود را کنار می کشید، هرگز کسی از او خرده نمی گرفت و دوری نمی گزید، گرچه قبله را از کعبه به جانب بیت المقدس می نمود و بلکه اگر یکی از نمازهای پنجگانه را حذف می کرد و به چهار نماز اکتفا مینمود، کسی از او انتقاد نمیکرد... (1)

بنابر این تحلیل، می توان یکی از علت های سکوت مسلمانان در قبال مشاهده بدعتهای خلیفه دوم را دریافت و پی برد که چرا از نظر صحابه و تابعین، نظر خلیفه - ولو خلاف سنت نبوی باشد - عین حکم شرع بوده است (!؟)

ص: 46

1- علی محدث (بندرریگی: سیاه ترین هفته تاریخی ص 142 - 144 به نقل از: شرح نهج البلاغه ج 12، ص 82-90.

هر چند که ادعا می شود :

تقوی و خداترسی بی شایبه، وی را بر آن داشت تا سعید بن زید را. از اعضای شورا قرار ندهد؛ زیرا او پسرعمویش بود (1)

ولی باید گفت: سیاست زیرکانه زهد که در جلب محبوبیت عمومی و کسب مشروعیت برای خلیفه تأثیر به سزایی داشت، در نحوه اداره امور حکومت و گزینش کارمندان نیز به کار گرفته می شد.

خلیفه اول و دوم، صرفنظر از شایستگی، توانایی و لیاقت افراد، از به کار گماردن خویشان و نزدیکان خود در امور مملکتی، به شدت اجتناب می ورزیدند. (2)

البته در این میان موارد استثناء هم می توان یافت :

الف) ابوموسی اشعری، کارگزار خلیفه دوم در بصره که عبدالله ابن

ص: 47

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 14، اتیراژ 9000 نسخه، تابستان 82 ص 15.

2- ر.ک: نجاح عطا الطلائی: نظریات الخلیفتین، ج 3 ص 210 - 211

ب) قدامة بن مظعون، دایی عبدالله بن عمر و حفصه که مدتی کارگزار خلیفه دوم در بحرین بود.؟ (2)

سند تاریخی زیر نشان می دهد که خلیفه دوم به خطر به کار گماردن اقوام و خویشان خود در امور حکومتی به خوبی واقف بود و درست به دلیل رعایت همین دقت سیاسی از انجام آن اجتناب می نمود (3) و به جای آن از عناصر بانفوذ که دارای پشتوانه قبیله ای بودند، بهره می جست.

او ضمن پیش بینی درباره عاقبت عثمان چنین گفت: اگر عثمان خلیفه شود، فرزندان ابی معیط (4) و امیه (5) را بر مردم مسلط می گرداند و بیت المال را در اختیار آنها قرار می دهد. سوگند که اگر به حکومت دست یابد چنین خواهد کرد و اگر چنین کند، عرب بر او بشورد، آن سان که او را در خانه اش به قتل برسانند. (6)

حال چطور شد که خلیفه ترکیب شورای شش نفره و اختیارات فرزند عوف (7) را به گونه ای تنظیم نمود که خلافت به طور قطع به عثمان برسد؛ سؤالی است که باید از خود خلیفه پرسید!!

ص: 48

-
- 1- ر.ک: علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 3، ص 103؛ او سعی داشت تا در ماجرای حکمت، دامادش را به خلافت برساند
 - 2- ر.ک: نجاح عطا الطلائی: نظریات الخلیقتین، ج 2، ص 257-259؛ به نقل از: الاصابه، ج 3، ص 228.
 - 3- [شاید او این سیاست را از خلیفه اول آموخته بود]
 - 4- [منظور، فرزندان ابومعیط بن ابو عمرو بن امیه است: ابومعیط جد ولید بن عقبه می باشد.]
 - 5- [منظور از فرزندان امیه: ابوالعیص، ابو عمرو، عاص، ابوالعاص اجة عثمان بن عفان و مروان این حکم و حرب پدر ابوسفیان می باشد]
 - 6- احمد البکری: من حیاة الخلیفه، ص 435؛ به نقل از تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 158 - 159.
 - 7- [عبدالرحمان بن عوف، شوهر خواهر مادری عثمان (:ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط) بود (بلاذری: انساب الاشراف، ج 5 ص 19)]

سندی که ملاحظه می فرمایید نشان دهنده آن است که زهد خلیفه، سیاستی ریاکارانه، از روی مصلحت اندیشی و تنها به جهت جلوگیری از اعتراض مسلمانان به او بوده است؛ چرا که مدارک تاریخی حاکی از آن است که:

هرمزان⁽¹⁾ به عمر گفت: اجازه میدهمی که برای مسلمانان غذایی طبخ کنم.

خلیفه پاسخ داد: بیم دارم که از عهده آن بر نیایی.

هرمزان گفت: نه، می توانم .

خلیفه گفت: اختیار با تو است.

هرمزان برای آنان غذاهای رنگارنگی با طعم های ترش و شیرین پخت و آنگاه نزد خلیفه آمده و گفت: غذا آماده است، برای

ص:49

1- هرمزان پادشاه سابق شوش و شوشتر که مسلمان شده بود و نقشه های جنگی در فتح شهرهای ایران را برای عمر می کشید

خوردن آن بیایید.

خلیفه در وسط مسجد ایستاد و صدا زد:

ای مسلمانان! من فرستاده هرمرزان به سوی شما هستم. پس مسلمانان به دنبالش راه افتادند؛ هنگامی که خلیفه به درب منزل او رسید به همراهانش گفت:

همین جا منتظر باشید. آنگاه خودش وارد خانه شد و گفت: غذایی را که پخته ای بیاور تا بینم. سپس ظرف بزرگی را طلب کرد و به هرمرزان دستور داد تا همه غذاهایی را که پخته بود در آن بریزد و آنها را هم بزند تا مخلوط و یکی شوند.

هرمرزان گفت: غذاها را خراب کردی. طعم برخی از اینها ترش و برخی دیگر شیرین است.

عمر پاسخ داد: آیا می خواهی نظر مسلمانان را از من برگردانی. [\(1\)](#) آنگاه پس از یکی کردن انواع غذاهایی که هرمرزان پخته بود، اجازه داد تا مسلمانان وارد شوند و از آن غذا بخورند. [\(2\)](#)

ص: 50

1- (فقال عمر: أردت أن تقسد علی المسلمین)

2- نجاح عطا الطائي: نظریات الخلیفتین، ج 2، ص 36.

یکی از ادعاهای مطرح شده در اثبات زهد خلفا چنین است:

برای اثبات بی رغبتی وی به متاع دنیا و دوری از راحت طلبی و پرهیزکاری در استفاده از اموال بیت المال، دو مثال از سیره ابوبکر کافی است:

روزی اهل بیت حضرت ابوبکر شیرینی خواست، وی گفت پولی نداریم که بتوانیم با آن شیرینی تهیه کنیم .

همسرش گفت: از خرج روزانه مقداری پس انداز میکنیم تا پول شیرینی جمع شود. حضرت ابوبکر به او اجازه داد، پس از چندین روز مبلغ بسیار کمی گرد آمد؛ آن را به ایشان تقدیم نمود تا شیرینی بخرد. اما سیدنا ابوبکر آن پول را گرفت و به بیت المال برگرداند و گفت: تجربه ثابت کرد که این مبلغ از مخارج ما اضافه است. لذا فرمان داد تا همان اندازه که او هر روز پس انداز می کرده است از شهریه اش بکاهند و غرامت روزهای گذشته را از ملک شخصی خویش که قبل از خلافت به

دست آورده بود پرداخت نمود.»⁽¹⁾

«علاوه بر آن در لحظات پایانی عمر، زمین شخصی خود را فروخت و مبلغی را که در دوران خلافت (با تصویب مسلمین)⁽²⁾

به عنوان حقوق دریافت نموده بود، مسترد نمود و وصیت کرد که تمام وسایلی که در زمان خلافت از آنها استفاده میکرده به بیت المال برگردانده شود.»⁽³⁾

قبل از بررسی و نقد ادعاهای فوق بر اساس مراجعه به اسناد

ص: 52

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 10، (تیراژ: 9000 نسخه)، تابستان 81، ص 20
2- به راستی منظور از تصویب مسلمین که در ادعاهای اهل سنت بسیار به چشم می خورد، چیست؟ اگر مقصود نظر همه آنان است، که قطعاً وقوع جمعی چنین توافقی محال است و اگر نظر برخی از صحابه برگزیده و اطرافیان خلیفه (به اصطلاح: اهل حل و عقد به عنوان نماینده همه مسلمانان، مدنظر مییاشد؛ باید گفت: «به تصریح خلیفه دوم، نظر اطرافیان خلیفه و منتخبان از صحابه، نظر همه مسلمانان نیست و فاقد اعتبار می باشد.» به این سند تاریخی توجه فرمایید: دو نفر نزد ابابکر آمده و از او قطعه زمینی برای کشاورزی خواستند. ابابکر نظر اطرافیان حاضر در جلسه را پرسید، هیچ کس مخالفت نکرد؛ لذا سند آن را به آنها داد. آنها سند را نزد عمر بردند تا گواهی او را مبنی بر صحت سند در آن ثبت کنند. او سند را گرفته و پاره کرد و در حالی که خشمناک بود - و ن - زد ابابکر آمد و گفت: آیا این زمین از آن تو بود یا از مال مسلمانان؟ ابابکر جواب داد: مال مسلمین بود؛ ولی من با اطرافیانم در این زمینه مشورت کردم عمر در رد وی گفت: آیا با همه مسلمانان مشورت کردی و همه به این عمل راضی هستند؟ ابوبکر گفت: من که از اول گفتم تو برای خلافت سزاوارتر از من هستی؛ ولی تو مرا به پذیرش آن مجبور نمودی» (علی محمد میرجلیلی: امام علی و زمامداران، ص 61؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 58) گفتگوی میان آن دو چنین ثبت شده است: «... و جاء عمر و هو مغضب، حتی وقف علی ابي بکر، فقال: أخبرني عن هذه الأرض التي اقتطعتها هذين الرجلين، أهي لك خاصة، أم بين المسلمين عامة! فقال: بين المسلمين عامة. قال: فما حملك على أن تخض بها هذين دون جماعة المسلمين؟ قال: استشرت الذين حولي، فأشاروا بذلك، فقال: أفكل المسلمين أوسعهم مشورة ورضا...» (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 59)

3- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 2، تابستان 79، ص 31.

تاریخی، توجه شما را به اعترافی از خود خلیفه جلب می نمایم که دلالت دارد: «اون-می توانست خ-ود را از دنیا و مظاهر فریبنده آن نگهدارد.» در حالی که ادعا می شود:

«ابوبکر بی اعتنائترین مردم نسبت به دنیا بود.»! (1)

«مستدرک الصحیحین، جلد 4، صفحه 309 به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت ما با ابوبکر بودیم که او نوشیدنی خواست.

برای او آبی توأم با عسل آوردند.

هنگامی که آن را به لبان خود نزدیک کرد، گریست تا جایی که صحابه و یاران او نیز با او گریستند... زید گفت: بعد از مدتی ابوبکر چشمان خود را پاک کرد.

از او پرسیدند: ای خلیفه رسول خدا! علت گریه تو چه بود؟

ابوبکر گفت: من زمانی همراه رسول خدا بودم که دیدم چیزی را از خود دور می کند، اما کسی را همراه او ندیدم.

گفتم: یا رسول الله! چه چیزی را از خود دفع میکنید؟

فرمود: این دنیا است که برای من مجسم شده است و به او گفتم از من دور شو؛ فریادی کشید اما دوباره برگشت و گفت: اگر تو از من بگریزی و رهایی یابی، «کسی که بعد از تو خواهد بود»، نخواهد توانست که از من رهایی یابد.

همین حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج 10، صفحه 286 و ابونعیم در حلیة الاولیاء، جلد 1، صفحه 30 نقل کرده اند و در آخر آن اضافه کرده اند که ابوبکر گفت: پس

ص: 53

ترسیدم که دنیا مرا به خود مشغول داشته باشد و این مطلبی بود که باعث گریه من شد... متقی نیز در کنز العمال، جلد 4، صفحه 37 در آخر آن اضافه کرده: پس ترسیدم دنیا به من پیوسته باشد که این امر سبب گریه من شده (1)

در بررسی این نقل به سه نکته اشاره می شود:

الف) ثبت این نقل از سوی اهل سنت در کتب معتبر شان، قبل از هر چیز مستلزم آن است که تعلق خاطر متقابل دنیا و خلیفه به یکدیگر را بپذیرند که خود ناقض ادعای زهد اوست.

ب) اگر ادعای ابوبکر نزد همراهانش مبنی بر وقوع گفتگو میان دنیا و پیامبر و صحت داشته باشد (همه نقل صحیح باشد)، این نقل دلالت بر جدایی ناپذیری دنیا از ابوبکر دارد که هرگز با زهد او قابل جمع نمی باشد.

ج) اگر تنها وقوع این گفتگو میان ابوبکر و مسلمانان صحت داشته باشد (بخشی از نقل صحیح باشد)، به نظر می رسد این اعتراف خلیفه نزد مسلمانان همراهش، با کیفیت خا آن یعنی نقل حدیث از پیامبر به همراه با گریستن که شگرد معروف خلیفه می باشد، در اصل پوششی بوده است بر شدت دنیاخواهی او، و خلیفه در این جا با استناد به حدیثی ساختگی از پیامبر، علاوه بر توجیه تمایلات مادی خود برای مسلمانان، رد پای خلافت خویش را نیز به قبل از سقیفه بنی ساعده برده و با یک تیر دو نشان زده است؛ هم دنیاطلبی اش را توجیه کرده و هم خلافتش را با استناد به سخن دنیا با پیامبر - یعنی

ص: 54

1- علامه سید مرتضی حسینی فیروزآبادی: شناسایی هفت تن در صدر اسلام ترجمة السبعة من السلف؛ به قلم: عباس راسخی نجفی)،

عبارت: «کسی که بعد از تو خواهد بود» - مستحکم ساخته است؛ در حالی که تا دیروز شعار اینان برای غصب خلافت علوی ع-دم تعیین جانشین از سوی پیامبر بود!

همچنین تاریخ سندی را پیش روی ما قرار می دهد که علاوه بر تأیید این اعتراف به دنیاخواهی، در تعارض شدید با ادعای دقت نظر خلیفه در پرهیز از استفاده های شخصی و خانوادگی از بیت المال قرار دارد.

عبدالله، نواده دختری ابوبکر از اسماء همسر زبیر، که سخت مورد توجه و محبت خاله خود عایشه نیز قرار داشت؛ درخواستی از پدر بزرگ خود می کند که جالب توجه است.

«در آن روز که ابوبکر خلیفه گردید، عبدالله نوجوانی بیش نبود. روزی نزد ابوبکر آمد و منطقه وسیعی را از مدینه که کوهی هم در برداشت از او طلب نمود، و ابوبکر نیز به بهانه اینکه او را شاد نماید تمامی آن منطقه را به او بخشید!

... ابن عساکر داستان حاتم بخشی ابوبکر را به نوه خویش -عبدالله بن زبیر- چنین نقل میکند:

عبدالله بن زبیر کوهی در منطقه ای از مدینه را از جدش ابوبکر درخواست نمود، و ابوبکر از او پرسید: این کوه را برای چه می خواهی؟

عبدالله گفت: ما در مکه این چنین کوهی داشته ایم و در مدینه نیز دوست داریم که چنین منطقه ای داشته باشیم و ابوبکر هم آن منطقه را برای او مشخص گردانید و به او بخشید و او هم در آن منطقه اقدام به بنای دو پل ارتباطی نمود که اکنون اثری از

این گونه استفاده های شخصی از بیت المال، در شرایطی در تاریخ ثبت شده است که ادعا می شود:

«ابوبکر در مرض موتش به دخترش عایشه فرمود: ای عایشه همانا ما امور مسلمین را به دست گرفتیم و هیچگونه پولی نه دینار و نه درهم از بیت المال آنها به عنوان حقوق نگرفتیم...»! (2)

همچنین درباره محروم نگهداشتن خانواده و فرزندان خلیفه از حداقل خواسته های مادی توسط ابوبکر، شاهد تکرار این ادعا هستیم که:

در دوران خلافت خویش زندگی زاهدانه ای اختیار نمود که نمی توانست با حقوق دریافتی از بیت المال حتی برای یکبار شیرینی تهیه کرده و دهان فرزندان خود را شیرین کند، آن هم در زمان تسلسل فتوحات و غنائم و فراوان بودن مال و ثروت.»! (3)

حالی که اسناد تاریخی درباره تجمل گرایی دختری که در همین خانواده تربیت شده حاکی از آن است که:

«عایشه در همان زمانی که (4) زنان توده های مسلمان و نیز سایر زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با سادگی و بدون زرق و برق، لباس می پوشیدند، انواع و اقسام رنگها و اجناس را در دسترس داشت

ص: 56

1- حسین غیب غلامی: علی بن ابی طالب و رمز حدیث فدک، ص 43 - 45؛ به نقل از: تاریخ مدینه دمشق، ج 28، ص 200

2- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 35

3- عبدالقادر دهقان سراوانی مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 3، تابستان 179 س 31.

4- پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم و در دوره تسلسل فتوحات و غنائم و فراوان بودن مال و ثروت [

و از آنها استفاده می کرد.

او از به کار بردن زینت آلات گرانها امتناع نمی ورزید.

حتی در ایام حج و هنگام انجام این عبادت بزرگ که همه زرق و برقه‌های مادی فراموش می گردد، ام المؤمنین از پوشیدن لباس های رنگین و زیبا و گرانها خودداری نداشت.» (1)

علامه سید مرتضی عسکری جهت ارائه این تحلیل، ابتدا به اسناد و مدارکی از کتب معتبر اهل سنت اشاره می نماید که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

الف) صاحب کتاب طبقات از [قاسم بن محمد بن ابی بکر] برادر زاده عایشه نقل کرده است که او لباس زرد رنگ می پوشید و انگشترهای زرین بدست می کرد.

ب) زنی از زنان مسلمان به نام شمسیه روایت می کند که روزی به نزد عایشه رفتم، پیراهن زرد رنگ بر تن و روسری و رویندهای زرد رنگ بر سر و صورت افکنده بود.

ج) از عروة [بن زبیر] خواهرزاده او [یعنی عایشه] نقل شده است: عایشه بالاپوشی از حریر یا خز داشت که آن را گاه و بی گاه به تن می کرد.

این روپوش را به عبدالله بن زبیر بخشید.

د) (پس از رحلت خاتم الانبیاء محمد بن اشعث که از سران طایفه کنده بود، برای عایشه پوستینی به هدیه آورده بود، و او در هنگام سردی هوا از این پوستین استفاده می کرد.) زنی مسلمان به نام امینه می گوید: روزی عایشه را دیدم که

ص: 57

بالا پوشی سرخ رنگ و روسری سیاه رنگ پوشیده بود. (1)

و) قاسم فرزند محمدبن ابی بکر نقل میکند که عایشه با لباس زرد رنگ احرام میبست، و او با پیراهن زرد و زیورآلات طلا احرام حج می بست. (2)

نکته جالب این که عایشه در شرایطی از چنین پوشش های تجملاتی و رنگارنگ استفاده میکند که خودش رنگ و نوع پوشش زنان انصار را به عنوان الگوی پوشش یک بانوی مسلمان می ستاید و آنان را چنین توصیف می کند:

«زنانی بهتر از بانوان انصار ندیدم. هنگامی که این آیه [آیه حجاب، سوره نور] نازل شد، هر کدامشان برخاسته و به سوی پارچه های پشمینه ای که داشتند، شتافتند و آن را بریده و خود را چنان با آن پوشاندند که گویا بر سرهایشان کلاغ های سیاه رنگ نشسته بود.» (3)

ص: 58

-
- 1- همان منبع، ج 3، ص 232 - 333؛ به نقل از: طبقات الکبری، ج 8، ص 69 - 73
 - 2- همان منبع، ج 3، ص 233؛ به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 132.
 - 3- زمخشری: الکشاف، ج 3، ص 231، ذیل آیات (30 - 31) سوره نور.

همچنین درباره ساده زیستی خلیفه و دقت نظر او در استفاده از بیت المال شاهد این ادعا هستیم که:

«ابوبکر در هنگام وفات به عایشه وصیت کرد تا شتری را که برای سواری از آن استفاده می کرد و کاسه ای که در آن غذا می خورد و قطیفه ای را که می پوشید، بعد از وفات وی به خلیفه ای که بعد از او به خلافت می نشیند بدهند و افزود استفاده از این اموال تا زمانی برایم جایز بود که متولی امور مسلمین بودم.»⁽¹⁾

در پاسخ به این ادعا، به اسنادی از تاریخ اشاره میکنیم که دلالت بر رشوه دادن خلیفه از محل بیت المال جهت جلب حمایت مخالفین سیاسی حکومتش دارد، که در واقع یکی از بارزترین مصادیق سوء استفاده شخصی از اموال عمومی محسوب می شود و تقوای خلیفه در بهره گیری از بیت المال را زیر سؤال می برد.

ص: 59

همان طور که می دانید پیامبر اکرم و ابوسفیان را برای جمع آوری زکات به منطقه ای اعزام کرده بود و ابوسفیان در حالی به مدینه بازگشت که خلافت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده غصب شده بود.

ابوسفیان ابتدا به دلیل تعصبات قومی به امیرالمؤمنین علیه السلام پیشنهاد بیعت داد ولی پس از آن که از علی علیه السلام مأیوس شد و از طرفی هم حکومت وقت از مبارزه او بیمناک بود، عمر نزدیک ابوبکر رفت و گفت: این مردک آمد و از شرش ایمن نتوان بود؛ رسول خدا هم همیشه به همین منظور دل او را در دست داشت؛ حال آنچه از صدقه [منظور زکات است] و بیت المال در دست اوست، به او واگذار. ابوبکر نیز چنین کرد.

ابوسفیان راضی شد و با ابوبکر بیعت کرد (1)

از روایت طبری چنین بر می آید که ابوسفیان تا ابلاغ فرماندهی لشکری را که به سوی سوریه می رفت به نام پسر خود یزید ابن ابی سفیان نگرفت، با ابوبکر بیعت نکرد (2). (3)

خوانندگان محترم توجه داشته باشند که میان این افراد و بزرگ بنی امیه (ابوسفیان) هیچگونه اختلاف نظری وجود

ص: 60

1- به نقل از: العقد الفرید، ج 3، ص 62

2- به نقل از: تاریخ طبری، ج 2، ص 449

3- علامه سید مرتضی عسکریه عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 157 جهت آشنایی با تحلیل مولف از قیام ابوسفیان علیه ابوبکر به صفحات 149 - 157 از این جلد مراجعه نمایید

نداشت و این بنده (1) معتقد است تناقض گفتار میان آنها و ابوسفیان براساس استراتژی حساب شده برای ایجاد شکاف و اختلاف در جامعه بوده است و انگیزه خیرخواهانه ای در میان نیست. (2)

(ب)

البته باید توجه داشت که این سوء استفاده از بیت المال و رشوه دادن به مخالفان از محل آن، تنها به مورد مذکور اختصاص نداشته و استاد تاریخی نشان می دهد:

چون کار بیعت با ابوبکر استوار شد، وی از محل بیت المال سهمی برای زنان مهاجر و انصار تعیین کرد.

سهم زنی از بنی عدی بن النجار را به زید بن ثابت سپرد که به وی برساند. زید به نزد آن زن آمد و سهم او را تقدیم کرد.

زن پرسید: این چیست؟

زید گفت: از سهامی است که ابوبکر برای زنان معین کرده است. گفت: می خواهید دین مرا به وسیله رشوه از من بستانید؟ به خدا سوگند، از او چیزی نخواهم پذیرفت.

سپس آن سهمیه را به ابوبکر بازگرداند. (3)

به طور حتم این واقعه که تنها به جهت عدم دریافت رشوه توسط زنی از بنی نجار و افشاگری وی، در تاریخ ثبت گردیده است، نمونه

ص: 61

1- [مؤلف کتاب اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده

2- حشمت الله قنبری همدانی: اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده، ص 81.

3- علامه سید مرتضی عسکری: سقیفه (بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم، به کوشش مهدی نشتی، ص 58؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12 ص 133

منحصر به فرد پرداخت رشوه از بیت المال نبوده و شک نیست مواردی که رشوه دستگاه خلافت، مخفیانه مورد قبول افراد قرار گرفته، بسیار بوده است؛ برای مثال می توان به دریافت آذوقه رایگان توسط قبیله بنی آلم، در ازای حمایت از خلافت ابوبکر اشاره نمود. (1)

به هر حال سیاست ارباب و تطمیع در سرلوحه برنامه های حکومتی خلیفه اول قرار داشت و از این رو گفت:

امیدوارم که دلهایتان از هراس و شکم هایتان از طعام پر شود.؟ (2)

در پایان با ذکر سند تاریخی دیگری درباره استفاده شخصی خلفا و خاندان آنها از اموال عمومی، به بررسی زهد خلیفه دوم می پردازیم.

ج)

ذکوان آزاد کرده عایشه، روایت می کند: سبیدی از غنایم فتح عراق به خلیفه عمر رسید که در آن گوهری بود، عمر از اصحاب خود پرسید: می دانید بهای این گوهر چند است؟ گفتند: نه؛ و ندانستند چگونه آن گوهر را میان مسلمانان تقسیم کنند. عمر گفت: آیا اجازه می دهید این گوهر را برای عایشه بفرستم به سبب محبتی که رسول اکرم به او داشته است؟ (3)

گفتند: آری

عمر آن گوهر را برای عایشه فرستاد.

ص: 62

1- ر.ک: شیخ مفید، الجمل، ص 43

2- سیوطی: جامع الاحادیث، ج 13، ص 106. (ان ابابکر قال في خطبته: اني لأرجو أن تشبعوا من الجبن والزيت)

3- [با مطالعه جلد نخست از کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام می توان دریافت که در واقع این بخشش، پاسخی بود به عنایتی که عایشه - باترویج احادیث جعلی جهت تحکیم پایه های خلافت به اید خلیفه داشت.]

عایشه گفت: خداوند عمر را چه پیروزی بزرگ روزی کرده است... (1)

ظاهراً خلیفه فراموش کرده بود که خودش به ابوبکر گفت: اموال متعلق به بیت المال را نمی توان با استناد به مشورت اطرافیان، به کسی بخشید؛ زیرا متعلق به همه مسلمانان است و اطرافیان خلیفه، نماینده همه مسلمانان نیستند تا مشورت با آنها معتبر باشد(!؟)

جالب تر این که عایشه نیز این گوهر را بی درنگ پذیرفت و به نشانه خرسندی از عملکرد خلیفه، او را ستایش کرد و توصیه های پدرش را درباره عدم بهره مندی شخصی از بیت المال فراموش نمود، چرا که در واقع توصیه ای در میان نبود!!

به هر حال این گونه استفاده های شخصی از بیت المال مسلمین در حالی است که ادعا می شود

عمر مقام خلافت را برای سوء استفاده مالی و... قرار نداد. به خود حق و اجازه نمی داد به دلخواه خود در بیت المال و خزانه دولت دخل و تصرف و خرج و بخشش و برداشت کند.؟! (2)

(د)

ابن سعد از سعید بن عاص اموی " (3) نقل می کند که وی از خلیفه دوم زمینی جنب خانه خود می خواست تا خانه اش را وسعت دهد.

ص: 63

1- علامه سید مرتضی عسگری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 118؛ به نقل از: سیر اعلام النبلا، ج 3، ص 133 و مستدرک حاکم و تلخیص دهبی، ج 4، ص 8.

2- علی طنطاوی (ترجمه ابویگر حسن زاده): داستان زندگانی عمر، چاپ اول و دوم (1380) ص 46

3- [سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه]

چون عمر در مورد بعضی ها از این بخشها می کرد

خلیفه به او گفت: بعد از نماز صبح بیا تا کارت را انجام دهم. سعید به دستور خلیفه پس از نماز صبح نزد او رفت و با او به زمین مطلوب رفتند.

خلیفه با پای خود روی زمین خطی کشید و گفت: این هم مال تو.

سعید بن عاص میگوید: گفتم با امیرالمؤمنین من عیال دارم، قدری بیشتر بده.

عمر گفت: اینک این زمین تو را بس است ولی سری به تو میگویم پیش خود نگهدار؛ بعد از من کسی روی کار می آید که با تو صله رحم میکند و حاجت را برآورده می سازد. سعید می گوید: در طول خلافت عمر بن خطاب صبر کردم تا عثمان به حکومت رسید و او همچنانکه عمر گفته بود، با من صله رحم کرد و خواسته ام را برآورده (1).

جالب است که در این بخش زمین از بیت المال، خلیفه دوم با هیچ فردی مشورت نکرد و حتی از مسلمانان اطرافش هم اجازه ای نگرفت؛ گویا باز هم برای چندمین بار فراموش کرده بود که چگونه خلیفه اول را به جهت بخشش زمینی از بیت المال مورد عتاب قرار داده و حتی توجیه ابوبکر مبنی بر مشورت با صحابه اطرافش را نپذیرفته بود(!؟)

ص: 64

1- علامه سید مرتضی عسکری نقش انقد در احیاء دین، ج 14، ص 25 - 26؛ به نقل از: طبقات ج، ص 20 - 22.

ادعاهایی همچون :

عمر شهنشاهی بود که بجای تخت مرصع و جواهرآگین، بر روی خاک می نشست و عوض الباس فاخر که از شرق و غرب به بیت المال سرازیر بود به جامه ی وصله دار که پوشاک مفلس ترین رعیت او بود، بدنش را مستور می نمود.»⁽¹⁾

از بامداد تا شام کار می کرد و مزد می گرفت و با آن مزد امرار معاش می نمود تا این که هزینه زندگی او تحمیل پر بیت المال مسلمین نشود.»⁽²⁾

فرصت نداشت به آرامی غذا بخورد و لباسهایش را بشوید. به فکر استراحت و لذتجویی نبود.»⁽³⁾

ص: 65

1- عبدالقادر دهقان سراوانی مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، تیراژ: 9000 نسخه، پاییز 81، ص 7

2- فقد قاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی اجاب دوم (1379)، ص 73.

3- علی طنطاوی (ترجمة ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی شعر چاپ اول و دوم 1380 ص 90

او از دنیا رفت و در حالیکه قرض دار بود، اما وجدانش به او اجازه نداد که یک درهم از بیت المال بردارد.» (1)

در شرایطی مطرح می شود که اسناد تاریخی نشانگر آن است که:

الف) «عمر پول بسیار زیادی از بیت المال مسلمین قرض کرد که مبلغ آن هشتاد و شش هزار درهم بود.» (2)

حال آن که اگر هزینه ثابت سالیانه او را معادل پنج هزار درهم بدانیم، چنین وامی معادل مخارج (بیش از شانزده سال زندگی او می شود.) (3)

همچنین در تاریخ ثبت شده است که خلیفه

ب) «به یکی از خویشاوندانش هزار درهم بخشید.» (4)

ج) «چهل هزار درهم صدق و مهریه یکی از همسرانش کرد.» (5)

د) به یکی از دامادهايش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از اصل مال خود هبه کرد. (6)

ه) «یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به عبدالله بن عمر

ص: 66

1- محمد کامل حسن الحامی (ترجمه غلام حیدر فاروقی) زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ اول 1383، ص 22

2- به نقل از: تاریخ الخلفاء، 135

3- نجاح عطا الطائي: نظريات الخلفيتين، ج 2، ص 7

4- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 62

5- استاد جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ترجمه محفد سپهری) (چاپ دوم، ص 182؛ به نقل از: الفتوحات الاسلامیه، ج 2، ص 55: التراتیب الاداریه، ج 2، ص 405: البحر الزخار، ج 4، ص 100 گفته اند: ده هزار انساب الاشراف 2، ص 109)

6- همان منبع، ص 182 به نقل از: طبقات، ج 3، ص 219: الفتوحات الایلامیله ج 2، 390 حیاة الصحابة ج 2، نقل از: ابن سعد و کنز العمال ج 2، ص 317 و ابن جریر و ابن عساکر تاریخ الخلفاء ص 120

به صد هزار درهم فروخت. (1) (2)

مؤید این مطلب، گفته ابویوسف است که می گوید:

(و) «عمر چهار هزار اسب نشان دار در راه خدا داشت.

به هرکس که سهمش اندک بود یا نیازی داشت، یکی از آنها را می داد و به او گوشزد می کرد که اگر آن را خسته کنی یا علف و آب ندهی تا لاغر شود، ضامن هستی؛ اما اگر با آن به جهاد رفتی و زخمی برداشت یا تو خود آن را زخمی کردی، بر عهده تو چیزی نیست. (3)

هر چند نقل اخیر از مواردی است که در راستای مدح خلیفه عنوان گردیده، اما پذیرش این ستایش از سوی اهل سنت، قبل از هرچیز مستلزم آن است که بپذیرند خلیفه دوم چهار هزار اسب نشاندار از آن خود داشته باشد؛ که این دارایی در تعارض آشکار با ادعای آنان مبنی بر فقر زاهدان خلیفه است؛ در مجموع می توان گفت:

زندگی زاهدانه او به این معنائبود که او در دوره خلافت ثروتی نداشت، بلکه در مصادر آمده است که عمر از ثروتمندان قریش بود. (4)

حال آن که ادعا می شود

عمر نیز چیزی نداشت و نمی خواست چیزی داشته باشد. (5)

ص: 67

1- به همان منبع، ص 182؛ به نقل از: جامع بیان العلم، ج 2 ص 17.

2- بی جهت نیست که مسلمان فارسی، خلیفه را از تجمل گرایی نهی می کند. اقتباس از رسول جعفریان: تاریخ خلفاء ص 705؛ به نقل از تاریخ مختصر دمشق، ج 10، ص 406

3- همان منبع، ص 183؛ به نقل از: الخراج ص 347.

4- رسول جعفریان: تاریخ خلفاء ص 70؛ به نقل از: حیاة الصحابه، ج 1، ص 347

5- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 221

هر چند در این باره ادعا می شود

حضرت عمر در زمان خود توانست در برابر این سیل خروشان سدی آهنین قرار دهد و با قدرت تمام جلوی آن را بگیرد. [\(1\)](#)

اما اسناد تاریخی گویای خلافتی آن است؛ به این موارد توجه فرمایید:

1- حمایت از معاویه

از سوی خلیفه دوم تأکیدهای خاصی درباره معاویه صورت میگرفت و علیرغم این که وی از طایفه بود، همت گماشت تا او را برای تصاحب خلافت آماده سازد و مقدمات روی

کارآمدنش را مهیا کرد.

کافی است متذکر شویم که:

الف) عمر، معاویه را سالیان درازی در پست ولایت شام نگه

ص: 68

1- عبدالقادر دهقان سراوانی، مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 14، تابستان 82 ص 20

داشت، بدون اینکه آن حسابرسی های دقیق همه ساله را که نسبت به سایر کارگزارانش اعمال می کرد و حتی گاهی اوقات به حد اهانت می رسید، در حق وی اعمال کند.

ب) از سوی دیگر سایر کارگزاران خود را بیش از دو سال در این مقام باقی نمی گذاشت. (1)

ج) آنگاه که معاویه از وی خواست که او امری صادر کن تا بر اساس آن حرکت کنم، گفت: نه تو را به چیزی فرمان می دهم و نه از چیزی باز می دارم. (2)

د) این ها، گذشته از موارد خلافی بود که عمر از وی سراغ داشت، اما با اغماض از آن می گذشت، مثل رباخواری و غیره (3)

ه) روزی معاویه نزد عمر مورد مذمت و سرزنش قرار گرفت، عمر گفت: جوانمرد قریش را نزد ما ملامت کنید! جوانمردی که در حال خشم، خندان است. (4)

و عمر هر ماه، هزار دینار از بیت المال به معاویه میداد.

در نقل دیگری دارد: در سال ده هزار دینار.

زا عمر درباره معاویه میگفت:

از آدم قریش (آدم: فردی که رنگش متمایل به سیاهی است) و فرزند بزرگوارش پرهیز کنید. کسی که با حال رضا به خواب می رود و در حال خشم، خندان است. (5)

ص: 69

1- به نقل از: التراتیب الاداریه ج 1، ص 269.

2- به نقل از: طبری ج نظم ص 184، العقد الفرید ج 1، ص 14.

3- به نقل از: مسند احمد، ج 5 و ص 347؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 60

4- به نقل از: الاستیعاب (در پاورقی الاصابه، ج 3، ص 397

5- به نقل از: لون الأخبار، ج 1 ص 9

ح) عمر یک بار به معاویه نگریست و گفت: این کسرای عرب است. (1)

ط) یک بار به همنشینان خود گفت: آیا با این که معاویه در میان شماست، از کسری و قیصر و سیاست و کیاست آن دو سخن می گوید؟! (2) (3)

این ستایش ها از معاویه و اشرافیت او در حالی است که:

عمر هم خود را در بعضی از مناسبتها پادشاه (ملک) می خواند. (4) (5)

جالب است که با وجود این اعتراف صریح خلیفه، باز هم ادعا می شود

با چنین قدرت و غلبه ای که داشت دلش نمی خواست در ردیف فرمانروایان به شمار آید. (6)

این بزرگوار روحانی به جای این که در اثر این پیشرفت و موفقیت عظیم افتخار بیت المقدس [متکبر شود، متواضع می گردد.]" (7)

ص: 70

-
- 1- به نقل از: الاستیعاب أدر پاورقی الاصابه، ج 3، ص 396 - 397. در این کتاب آمده است عمر هرگاه وارد شام می شد یا به او نگاه می کرد، گفت: متاکسی العرب الاصابه، ج 3، ص 434؛ اسدالغابه، ج 5، ص 386]
 - 2- به نقل از: الفخري في الأداب السلطانية، ص 105
 - 3- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی سایه 98-100.
 - 4- [خلیفه در حضور مردم گفت: هو الله ما أدري أخلیقة أنا أم ملكاه (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 66
 - 5- همان منبع، ص 181؛ به نقل از: الفتوحات الاسلامیه، ج 2، ص 290؛ حیاة الصحابه، ج 2، ص 256.
 - 6- فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اول - 1380، ص 102.
 - 7- سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم 1382)، ص 417

2- حمایت از تمیم داری (1)

اسناد تاریخی نشان می دهند

در این زمان، خلیفه، تمیم داری را به اهل بدر ملحق ساخت و در کنار طبقه پیشقدمان و بزرگان اسلام قرار گرفت و از بیت المال به پنج هزار درهم حقوق اختصاص یافت. «؟ (2)

آری! خلیفه ای که به زهد شهرت یافته است:

نسبت به تمیم بسیار احترام بجای می آورد و از او با عبارت خیر اهل المدینه = بهترین فرد مدینه یاد می کرد. " (3)

در حالی که

تمیم لباسی را به قیمت هزار درهم خرید تا در شبی که احتمال میداد شب قدر است بپوشد؛ (4) این در حالی است که هزار درهم، قیمت دوپست گوسفند بود و او می توانست با این مبلغ صدها گرسنه را سیر کند. « (5)

3- حمایت از زید بن ثابت (6)

اسناد تاریخی نشان می دهند:

عمر علاقه ویژه ای به زید بن ثابت داشت، ازید در زمان

ص: 71

-
- 1- تمیم بن اوس بن خارجه، راهب نصرانی که در سال نهم هجری یعنی یک سال قبل از رحلت پیامبرای مسلمان شد
 - 2- علامه سید مرتضی عسکری: نقش اتقه در احیاء دین، ج 4، ص 88؛ به نقل از: فتوح البلدان ص 556
 - 3- همان منبع، ج 6 ص 87؛ به نقل از: الأصابه، ج 3، ص 473؛ سیر اعلام النبلاء، ج 2 ص 446
 - 4- به نقل از: السیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 445.
 - 5- استاد علی گورانی: تلوین قرآن، ص 186
 - 6- [جوان یهودی تازه مسلمان)

ابوبکر، از عمر خواست تا او را - که نوجوانی بود . به کاری در امور مالیه بگمارد. وقتی عمر بر سر کار آمد و زید با اموالی نزد او بازگشت، عمر هر چه پول همراه آورده بود به خود او بخشید. (1)

4- حمایت از قنفذ

در یکی از سالهایی که خلیفه دوم به اموال کارگزارانش رسیدگی می کرد، اموال قنفذ را که بیست هزار درهم بود، بدون آن که مورد حسابرسی قرار دهد به او بازگرداند؛ در حالی که در آن سال تصف دارایی همه عمالش را از آنهاستاند. (2)

ص: 72

-
- 1- رسول جعفریان: تاریخ خلفا، ص 76؛ به نقل از: تاریخ المدینة المنورة، ج 3، ص 854-855، الاصابه، ج 1 ص 85
 - 2- بلاذری، فتوح البلدان، ص 90 و 226، 392

عبدالرحمان بن عوف در مرض منجر به مرگ ابوبکر برای احوال پرسى نزد او رفت. ابوبکر کلماتى گفت که از يکى آنها اين بود:

هر کدام از شما را که حاکم گردانيدم، فقط به جمع آورى براى خود پرداخت. [\(1\)](#)*

عمر بن خطاب آئيز) هر چندگاه، کارگزاران ثروت اندوزش را به مدینه فرا مى خواند و از ايشان نسبت به اموالشان بازخواست مى کرد و آن گاه نيمى از آن را به نفع بيت المال باز مى ستاند و نيمى را به آنها باز مى گرداند [\(2\)](#) و آنان را همچنان بر مقام

ص: 73

1- مصطفی اسکندری: بازخوانی اندیشه تقریب، ص 247؛ به نقل از تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 137

2- [به این کار مشاطرة العوال مى گویند؛ این عمل دلالت دارد بر این که خلیفه کارگزاران خود را امین نمی دانسته است]

خود می گمارد. (1)

علی بن ابی طالب از این شیوه را ناپسند می دانست و به خلیفه میگفت:

اگر اینان را خلافاکار و دزد می پنداری، چگونه نیمی از اموال ای که با خلافاکاری به چنگ آورده اند را به آنها پس میدهی و سپس بر مسؤلیت و کار سابق خویش باز می گردانی؟ روزی یکی از همان بازخواست شدگان به خلیفه گفت:

اگر این اموال از خداست، چرا همه را از من نمیگیری! و اگر متعلق به من است، چرا نیمی از آن را از من می ستانی؟! (2) (3)

جالب تر آن که:

(الف)

افرادی چون ابو هریره - فرماندار بحرین به نزد خلیفه به سرقت اموال عمومی و ثروت اندوزی مهم بوده اند. (4)

(ب)

خلیفه پس از مصادره اموال ابوموسی اشعری (5) - کارگزار او در بصره - دویاره ابوموسی را بر پست خود می گمارد.؟! (6)

به عبارت دیگر خائنی که نیمی از اموالش به همین دلیل مصادره

ص: 74

1- به نقل از: العقد الفرید، ج 1، ص 46

2- به نقل از: العقد الفرید، ج 1، ص 46

3- یوسف غلامی: پس از غروب ص 285

4- نجاح عطا الطائی نظریات الخلیقتین، ج 2 ص 205 به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 113

5- [عبدالله بن قیس ملقب به ابوموسی: عبدالله بن عمر داماد او بود

6- نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیقتین، ج 2، ص 232؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 43

شده، بار دیگر بر همان منصب قبلی گمارده می شود.

همچنین اسناد تاریخی نشان می دهند

مردی به نام ضبة بن محسن عزیزی به خاطر غنایم با ابوموسی اشعری درگیر شد. ابوموسی او را به نزد عمر فرستاد.

عمر بدون این که علت درگیری را پرسد، عنژی را تنبیه کرد. وی عصبانی شد و خواست آنجا را ترک کند.

آن وقت عمر علت درگیری اش را پرسید.

وی گفت: ابوموسی هفتاد غلام ایرانی و یک کنیز به نام عقیله برای خود گرفته و چنین و چنان زندگی می کند و بعد غنایمی را که او برای خود برداشته می شمرد؛ (1) با این حال عمر، ابوموسی را از کار برکنار نمی کند؛ فقط عقیله را از او برای خود می خرد؟! (2)

اگر این گونه نظارت های توأم با تساهل و تسامح را در کنار آزاد بودن معاویه، تمیم داری و زیدبن ثابت از هرگونه بازخواستی در امور مالی قرار دهید؛ آنگاه می توانید درباره این ادعا قضاوت نمایید .

او با تیزی، هرگونه تغییر در زندگی آنان را، در حالی که در معرض سیل خروشان فتوحات و غنایم قرار گرفته بودند، زیر نظر داشت و دقیقا مورد محاسبه قرار میداد.؟! (3)

در تمام عهد خلافت خویش در کار عاملان و حکام نهایت دقت! می ورزید.؟! (4)

ص: 75

1- به نقل از : الفتوح، ج 2 ص 288-289

2- مصطفی اسکندری: بازخوانی اندیشه تقریبا، ص 248

3- عبدالقادر دهقان سراوان مقاله منتظر در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81 ص 6

4- فریدون اسلام نیا: عشره مبشره چاپ از 1380 ص 102

خلیفه دوم اعتقاد داشت که در اعطای مسؤولیت های کشوری و لشکری، تنها ملاک انتخاب، توانمندی افراد بوده و نبایستی در پی دینداری و عدالت ورزی مسؤلان حکومتی بود.

الف) انتخاب مغیره بن شعبه

ابن عبدربه در اوایل کتاب العقد الفریده ذیل عنوان «اختیار السلطان لأهل عمله» به این سند تاریخی اشاره می کند: (1)

هنگامی که خلیفه تصمیم گرفت برای شهر کوفه فرماندار جدیدی (به جای عمار یاسر) (2) برگزیند، دچار سرگردانی شد و

ص: 76

1- النجاج عطا الطائي: نظريات الخلیقتین ج 2، ص 199.

2- [در متن اصلی آمده است که این سرگردانی هنگام عزل سعدبن ابی وقاص و نصب مغیره بوده است؛ در حالی که میره بالافاصله پس از سعید فرماندار نشد بلکه قبل از او عمار یاسر برای مدت کوتاهی فرماندار کوفه بود پس از سعدبن ابی وقاصی برای مدت کوتاهی عبدالله بن عتبان و آن گاه عمار یاسر والی کوفه گردید مردم کوفه چون وی را مردی ملایم یافتند از عمر خواستند که دیگری را جایگزین او کند و عمره منیره بن شعبه را به سوی کوفه روانه کرد.] (یوسف غلامی: پس از غروب، ص 283

گفت: اگر فرد با تقوایی را بر کار بگمارم، او را ضعیف می‌پندارند؛ (1) اگر فرد توانمندی را حاکم کتم، او را تبه‌کار می‌نامند. در این لحظه مغیره بن شعبه گفت:

پرهیزکاری فرد ضعیف برای خودش می‌ماند و ناتوانی اش در اداره امور گریبان‌تورا می‌گیرد؛ در حالی که کاردانی فرد توانمند به سود تو و گناهانش هم به حساب خود او است. خلیفه گفت: راست می‌گویی! تو همان فرد توانایی هستی که در عین حال تبه‌کار هم می‌باشی، به سوی مردم کوفه روانه شو. (2) (3)

بدین ترتیب خلیفه قائل به ترجیح فرد توانای فاجر بر دیگران، جهت اداره امور مسلمین گردید و مغیره بن شعبه - که در هنگام فرمانداری بصره به زشت‌ترین گناهان آلوده شده بود را به فرمانداری کوفه گمارد.

ص: 77

-
- 1- [لذا منظور از عبارت ان ولیتهم التقی صنفوها که در کلام عمر آمده، سعد بن ابی وقاص نمی‌باشد، بلکه به نظر میرسل منظور خلیفه از فرد با تقوایی که به شعف مهم گردیده همان عقل یاسر است و بدین ترتیب، فرد توانمندی که تبه‌کار به شمرده شده معیل بن ابی وقاصی می‌باشد. ارکه فتوح البلدان، می 269) یادآوری می‌گردد که اسناد تاریخی درباره اعطای پست حکومتی به سلمان فارسی حاکی از آن بود که: اعمره سلمان را به عنوان العمیر په ملاتن فرستاد هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهده أسید جعفر مرتضی: سلمان فارسی، اس شما به نقل از الدرجات الرفیده ص 215 بنابراین به نظر میرحل عقار بار نیز گرفتار جنین دسیسهای شده و جو ساری علیه او به همین منظور صورت گرفته بود شواهد تاریخی نیز این تحلیل را تایید می‌نمایند: حسین غیب غلامی: علی بن ابی طالبه و حدیث عقار، فصل چهارم مخالفت ستار با عمر، ص 29-33.]
- 2- به نقل از: الاستیعاب، ج 3، ص 472 و همان منبع، ج 2، ص 204؛ به نقل از: العقد الفرید ج 1 ص 35
- 3- نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج 2، ص 200

اسناد تاریخی نشان می دهند که ابوبکر نیز تابع همین سیاست بوده است:

ب) انتخاب خالد بن ولید

ابوبکر درباره خالد بن ولید نیز همین گونه عمل کرد و با وجود ارتکاب زشت ترین جنایات به دست خالد، او را فرمانده لشکر شام ساخته (1) و وصیت کرد (2) تا خالد پس از بازگشتن از شام، به حکومتداری عراق بازگردد. (3)

ج) انتخاب عمرو بن عاص

همچنین خلیفه اول امور فلسطین را به عمرو و عاص سپرد و خلیفه دوم او را به استانداری مصر منصوب نمود؛ در حالی که خودش ضمن نامه‌های او را «العاصی ابن العاصی» خطاب کرد. (4)

جالب تر این جا است که اهل سنت نقل می کنند که خلیفه دوم گفت: هر که فرد فاجری را به کار گیرد در حالی که می داند تبه‌کار است، همانند خود اوست. (5)

به هر حال علیرغم این همه اسناد تاریخی، هنوز ادعا می شود:

عمر که خودش مثل کامل عدالت بود، می خواست والیان و امرایی برای اداره امور مملکت به ایالات بفرستد که از هر جهت! عادل باشند. (6)

ص: 78

1- در. ک: همان منبع، ج 2، ص 189؛ به نقل از تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 138؛ تاریخ طبری، ج 2

2- ر. ک همان منبع، ج 2، ص 189 به نقل از: تاریخ طبری، ج 2، ص 603

3- [درباره عملکرد میره و خالد، در ادامه این نوشتار اسناد و مدارک تاریخی ارائه خواهیم داد.]

4- همان منبع، ج 2، ص 200 به نقل از: عبقریة عمر ا لتصل 28

5- همان منبع، ج 2، ص 200؛ به نقل از: تاریخ عمر بن الخطاب، ص 56

6- سید عبد الرحیم تخطیب: شیخین چاپ ششم 1382، ص 204

همان طور که می دانید در عصر بعثت، فرماندهی سپاه اسلام را در نبردهای مهم و کلیدی، شخص رسول اکرم به عهده دار می شدند و در غزواتی مانند بدر، احد، خندق، خیبر، فتح مکه، حنین و تبوک حضور فعال داشتند؛ در حالی که تاریخ نشان می دهد که خلیفه اول و دوم در هیچ کدام از کشورگشایی ها یا نبردهای داخلی دوران خلافت خویش که نام جهاد نیز بر آن نهاده بودند (1) -، حضور نداشته و هرگز عهده دار فرماندهی نظامی نگردیدند .

تاریخ نگاران دیگر متفقا گفته اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته اند پس از مراجعت أسامه از موته به سوي ذي القصة حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طلحه و کسانى که از قبیله اسد و فزاره به

دور وی گرد آمده اند، سوی بزاخه حرکت کنند. منتها بعضی از مورخین حمله و شبیخون زدن بنی قزازه و کشته شدن یک تن از آنان را نیز که در ذی القصبه واقع شده است، نقل نموده اند.» (1)

بلاذری و مقدسی هم داستان ذی القصبه را نقل می کنند و جریان حمله بنی قزازه را نیز بر آن می افزایند.

مقدسی پس از نقل حرکت ابوبکر به ذی القصبه می گوید:

آنگاه خالد با قشون خویش به سوی دشمن حرکت نمود، ولی چون خارجه بن حصن فزاری تعداد مسلمانان را اندک دید جرأت بهم رسانید و با چند سوار از جنگجویانش به آنان حمله نمود، مسلمانان رو به هزیمت و فرار نهادند و ابوبکر هم به درختی پناه برد و بر شاخه های آن بالا رفت تا از چشم انداز دشمن به دور باشد... (2)

جالب است بدانید بنی امیه که متوجه مخالفت ابوبکر با سیره رسول خدا در عهده گیری فرماندهی سپاه شدند، به جعل روایاتی (3) جهت معذور جلوه دادن خلیفه و توجیه باقی ماندن او در مدینه پرداختند.

آنها همچنین احادیثی را از زبان امیرالمؤمنین علا جعل کردند که در این نقلها، حضرت امیر از ابوبکر و عمر می خواهند که خود در میدان جنگ حاضر نشوند تا جانشان محفوظ

بماند. (4)

ص: 80

1- علامه سید مرتضی عسکری: عبد الله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 2، ص 43.

2- همان منبع، ج 2، ص 42.

3- برای مثال: ر.ک: تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 51 (دار الکتب العلمیه، بیروت)

4- اقتباس از: نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج 1، ص 313 - 314

در حالی که امیرالمؤمنین - با وجود شیعیان دلاوری همچون مالک اشتر - در سه نبرد جمل، صفین و نهروان، خود فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده گرفتند و سلحشوران در این جنگها حاضر شدند.

ص: 81

نگاهی به خوراک خلیفه نیز نشانگر خلاف این ادعا است که می گوید:

در غذا چندان قناعت داشت که هیچ کس دوست نداشت یک لقمه از طعام خاص او بخورد...! (1)

گاه شکمش از گرسنگی صدا میکرد؟! (2)

در حالی که اسناد تاریخی نشان می دهند:

الف) «مردی به عمر گفت: چاق شده ای

عمر در پاسخ گفت: چرا نشوم، حال آنکه من در میان زنانی هستم که جز پر کردن شکم من تلاشی ندارند؟ (3)

جالب تر آنکه چاقی خلیفه در حالی است که او دیگری را به همین دلیل سرزنش می کند.

ص: 82

1- فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اول 1380)، ص 101

2- همو: عشره مبشره (چاپ اول 1380)، ص 102

3- نجاح عطا الطائي: نظريات الخلفيتين، ج 2، ص 8: به نقل از: شیخان بالاذریه ال 237

خلیفه مردی را دید که هنگام راه رفتن - به علت چاقی اش - نفس نفس (1) میزد

از او پرسید: این چه حالی است؟

مرد پاسخ داد: این برکتی از جانب خداوند است

خلیفه گفت: بلکه عذابی از سوی خدا است که تو را بدان عذاب می نماید.»؟ (2)

ب) راوی می گوید: «نوبتی شام در منزل عمر بن خطاب بودم؛ نان و گوشت می خورد و (3)

ج) «ابن عباس نقل می کند: در اوایل حکومت عمر بر او وارد شدم، برای او ظرفی شامل یک صاع (4) خرما آورده شد. مرا دعوت به خوردن نمود، من یک دانه خرما خوردم و او شروع به خوردن کرد و تا آخرش را خورد؛ سپس از کوزه‌های که نزد او بود نوشید و بر مکانی تکیه داد و دراز کشیده (5)

د) «عبدالله بن عمر نقل می کند که پدرم را در حالی دیدم که دهانش آب افتاده بود. پرسیدم: در چه حالی؟

گفت: ملخ سرخ شده (6) میل دارم.» (7)

در پایان، قضاوت درباره این ادعا را به شما می سپاریم که می گوید:

ص: 83

1- (یانح: یصوت، و هو ما یعتري الإنسان السمین من النهر إذا مشی)

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 165

3- نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج 1، ص 43؛ به نقل از: طبقات، ج 3، ص 318

4- حدود سه کیلوگرم]

5- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 20.

6- غذایی لذیذی نزد عرب می باشد

7- احمد البکری: من حیاة الخلیقة، ص 76 به نقل از طبقات، ج 3، ص 229-230

«اما سیدنا عمر، برای مسلمین در سادگی و بی تکلفی و بی رغبتی در مظاهر دنیا، بهترین! نمونه و الگو بود.»⁽¹⁾

ص: 84

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81 ص 5.

به راستی با وجود آن که امیرالمؤمنین در والاترین مرتبه از زهد واقعی قرار داشتند، چگونه دیگران با وانمود کردن و تظاهر نمودن به اندکی از آن، توانستند نظرها را به سوی خود جلب نمایند؟ چنانچه حتی ضمن انتقاد از شیوه حکمرانی خلیفه دوم، اظهار شده:

و بدین طریق اساس آریستوکراسی (1) عربی را علی رغم زهد و تقوایی شخصی بنیان نهاد. (2)2

پاسخ این سؤال را باید در روحیات مردمی جستجو کرد که زهد امیرالمؤمنین را در دوران حکومت ایشان، از نزدیک مشاهده نمودند.

مردم پیشوایی می خواستند که فامیل خود را بر مردم چیره نسازد و رفاه مندیش لبریز نکند، اما در عین حال بر مردم نیز

ص: 85

1- [حکومت اشرافی] -

2- محمد حسین مشایخ: مقاله مندرج در فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 2 و 3 زمستان 80، بهار 81، ص 70-71

چندان سخت نگردد و بر رفاه نکوهششان ننماید؛ و علی ابن ابی طالب (از این لحاظ چنین کسی نبود

مردم اگر چه مراتب فضل و پرهیزکاری و دانش حضرت علی را می شناختند، این نکته را هم خوب می دانستند که او بر خلاف عمر [میان عرب و عجم تفاوتی نمی نهد و از کمترین گناه در نمی گذرد و هیچ حدی را تعطیل نمی کند و از تهدید کسی نمی هراسد و جز به معیارها و امتیازات الهی توجه ندارد و این برای مردم قابل تحمل نبود] (1)

آری! خلفا در کنار تظاهر به ساده زیستی - که از دوران حکومت اسلامی پیامبر به یادگار باقی مانده و آن دورا محکوم به زاهدنمایی می کرد، با گشودن باب های کشورگشایی، رفاه مندی و ارضای برتری جویی عرب - به ویژه قریش - بر مردم، توانستند در کنار بر آورده ساختن توقعات مذهبی جامعه، (2) خواسته های جاهلیتی، غرور عربی و امیال نفسانی آنان را هم اشباع نموده و ضمن تغییر تدریجی و نامحسوس در نظام ارزش های حاکم بر حکومت نبوی، در عین حال که از آن فاصله می گرفتند، موفق شوند رضایت خاطر عرب را از خلافت خود تا به امروز به چنگ آورند؛ در حالی که علی بن ابی طالب لای لحظه ای در این گونه راه ها قدم نمی گذاشت

به همین دلیل، تبلیغات به نفع زهد خلفا، در طول تاریخ - به قدری ریشه دوانید که بر زهد امیر المؤمنین لیلای سایه افکند و امروز شاهد این

ص: 86

1- یوسف غلامی: پس از غروب، ص 174؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 78

2- همانند برپایی نماز تراویح و با توجه به قرائت قرآن ابوموسی اشعری میگوید خلیفه مروالی بصره کرد و سفارش نمود که تنها قرائت قرآن را در میان مردم ترویج کنیم. (ابن کثیر: البدایه و النهایه، ج 8، ص 107)

«زندگی زاهدانه حضرت علی پرتو کامل خلافت نبوت و نور خلافت صدیقی و فاروقی بود.»! (1)

«علی در زهد زندگی فقیرانه، شبیه! عمر بن خطاب بود.»! (2)

ص: 87

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 3، تابستان 79 ص 33

2- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 139.

رسیدگی به محرومان

اسناد تاریخی نشان می دهند که خلیفه حتی از احوال ضعیفان پایتخت حکومت خود نیز خبر نداشته است، چرا که نقل می کنند:

هنگامی که عمر از شام به مدینه بازگشت، روزی از مردم کناره گرفت تا از احوال مردم مطلع شود

از کنار خیمه پشمینه پیرزنی گذر کرد و به سوی او رفت

پیرزن به او گفت: ای مرد! عمر هنگامی که از شام بازگشت چه کرد؟

عمر گفت: او از شام بازگشته و به مدینه رسیده است

پیرزن گفت: خدا او را از طرف من جزای خیر ندهد.

عمر گفت: وای بر تو! چرا؟

پیرزن گفت: زیرا - سوگند به خدا به او از وقتی که به خلافت

رسیده، تا به حال هیچ درهم و دیناری از عطاهايش به من نداده است.

عمر گفت: وای بر تو! عمر از کجا حال تو را بداند، حال آن که تو در این جا هستی.

زن گفت: سبحان الله! گمان نمی‌کردم که کسی بر مردم والی شود و از شرق و غرب حکومتش مطلع نباشد؟ ... (1)

قابل توجه است، قبل از آن که این نقل بخواند در ادامه اش فضیلتی را برای خلیفه بترشد، ناقض این ادعا است که

شبهها برای اطلاع از حال بینوایان بدون هیچ نگهبان و پاسبانی از منزل بیرون می رفت و اطراف و جوانب شهر را می گشت.؟! (2)

شهنشاه بود ولی رنج رعیت داشت و شبها در کوچه های مدینه می گشت که ضعیفی را حمایت کند، و بیوه زنی را سرپرستی و یاری

نماید.؟! (3)

در مجموع می توان گفت:

یکی از نکات جالبی که ضمن بررسی و نقد ستایش های صورت گرفته از خلیفه دوم به چشم می خورد، وجود تعارضات آشکاری میان برخی تمجیدهای ساختگی از خلیفه است.

برای مثال مشاهده می شود که برخی در مقام توصیف رفاه عمومی در حکومت خلیفه چنین ابراز کرده اند

ص: 90

1- احمد البکری: من حياة الخليفة، ص 379. 380؛ به نقل از: الفتوحات الإسلامية، ج 2، ص 407

2- عبدالقادر دهقان سراوانی مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 7.

3- عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفاء راشدین در یک نگاه مي 21ء

اما در دوره خلافت عمر بن الخطاب مسلمین آنقدر پول داشتند که نمی دانستند به چه مصرف برسانند و در تمام جزیره العرب یک گرسنه وجود نداشت.!!⁽¹⁾

در دوره خلافت عمر بن خطاب در عربستان فقیر وجود نداشت.؟!⁽²⁾

در حالی که عده ای دیگر، چون خواسته اند در مدح رسیدگی خلیفه به محرومان جامعه قلم فرسایی کرده و عواطف مخاطبین خود را در این راستا تحت تأثیر قرار دهند؛ وجود فقر و نداری در آن زمان را به عنوان یک واقعیت مسلم پذیرفته و بر مبنای آن گفته اند:

خلیفه دولت اسلامی عمر بن خطاب در شب خیلی سردی در تاریکی هوا آتشی را دید و با همراهانش به طرف آتش رفتند. دید در کنار آتش مادری با سه بچه کوچکش نشسته اند. یکی از بچه ها گریه می کرد و می گفت: مادر به اشکهای چشم من رحم کن. دیگری می گفت: مادر از گرسنگی نزدیک است که بمیرم. سومی گفت: مادر غذایی برای من قبل از مرگم ممکن می شود؟ عمر در کنار آتش نشست و به مادر بچه ها گفت: از چه کسی شکایت داری؟ مادر بچه ها گفت: الله الله از عمر

عمر گفت: چه کسی عصر را از اوضاع و احوال شما باخبر کرده است؟

زن گفت: او ولی و مسؤل "⁽³⁾ ما است و از ما غافل می باشد؟

عمر به سرعت به بیت المال مسلمین رفت. کیسه ای آرد و ظرفی پر از روغن و ظرفی پر از عسل را پایین آورد. خلیفه کوله بار آرد و روغن و عسل را بر کول گرفت و حرکت کرد و بعد از آن که به بچه ها رسید غذا را

ص: 91

1- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 149

2- همو: بیست و پنج سال اسکوت علی (چاپ دوم 1379) ص 154

3- [جالب است که در این قبیل موارد که به خلقت مربوط می شود، ولی را به معنای سرپرست و مسؤل ترجمه کرده اند و آن گاه که نوبت به حدیث غدیر می رسد از پذیرش همین معنا نسبت به نصرت علی اجتناب ورزند

برای ایشان آماده کرد و به دست خود به آنان خوراند.»! (1)

به هر حال باید پرسید:

اگر امثال داستان فوق صحیح است، دیگر ادعای نبودن یک فقیر و گرسنه در حکومت خلیفه به چه معنا است؟ و اگر این ادعا صحت دارد و در تمام جزیره العرب یک گرسنه وجود نداشت، پس تکلیف داستان‌هایی شبیه آنچه بیان گردید، چه می شود؟!

قضاوت در این زمینه را به عهده خواننده محترم می گذاریم و تنها به ذکر این نکته بسنده می کنیم که این قبیل تناقض گویی ها را می توان در توصیفات صورت گرفته از سایر جهات زندگی خلیفه نیز مشاهده نمود.

برای مثال یک جا در مقام مدح زهد خلیفه عنوان می شود

«فرصت نداشت. لباسهایش را بشوید...»! (2)

در حالی که جای دیگری گفته می شود:

به زیبایی لباسش نیز بی توجه بود، اما در مورد نظافت آن بسیار می کوشید.؟! (3)

این تعارضات ناشی از آن است که یکی از نویسندگان با توجه به فضای ذهنی مخاطب، زهد را به معنای بی توجهی به دنیا تا حد عدم رسیدگی به نظافت لباس تفسیر می کند و لذا نمی خواهد این ستایش را از خلیفه محبوبش دریغ ورزد و دیگری رسیدگی به نظافت لباس را

ص: 92

1- عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفاء راشدین در یک نگاه، ص 23-24

2- علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده - داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم 1380)

3- محمد کامل حسن الحامی (ترجمه غلام حیدر فاروقی) زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ اول 1382)، ص 6

صفتی نیکو می شمارد و لذا خلیفه را بدان خصلت می ستاید تا عواطف مخاطب را به سمت او جلب نماید.
بدین ترتیب در این گونه نوشته ها چهره ای از خلیفه ارائه می شود که در نهایت مورد پسند همگان قرار می گیرد؟

ص: 93

این ادعای شگفت انگیز مبنی بر آن که:

عمر را با انسان دوستانی ذکر می کنند که توجهشان را به انسانیت و بشریت معطوف داشتهاند.»! (1)

در شرایطی مطرح می شود که تاریخ تصویر دیگری را از ابراز محبت او به مردم نشان می دهد

عمر بن خطاب گفت: من فلان شخص را دشمن می دارم.

به آن فرد گفته شد: مطلب چیست که عمر تو را دشمن می دارد؟

هنگامی که تعداد افراد حاضر در منزل زیاد شدند، آن مرد آمد و رو به خلیفه گفت:

آیا در اسلام شکافی پدید آورده ام؟

خلیفه پاسخ داد: خیر.

ص: 94

پرسید: آیا جنایتی مرتکب شده ام؟

خلیفه پاسخ داد: خیر.

پرسید: آیا بدعتی در دین پدید آورده ام؟

باز هم خلیفه پاسخ منفی داد.

آن مرد گفت:

پس به چه علت مرا دشمن می داری و بغض مرا در دل می پرورانی؟ در حالی که خدای متعال فرموده

أول الذين يؤذون المؤمنين و المؤمنات بغير ما اكتسبوا فقییر آملوا بهتانا و إثمنا مبینا» (احزاب: 58)

همانا تو مرا اذیت کردی، پس خداوند تو را نیامرزد.

و خلیفه پس از شنیدن این سخنان، او را تصدیق کرد و به آزار رساندن به او اعتراف نمود (1)

سند تاریخی فوق نشانگر آن است که خلیفه بدون هیچ علت موجه و حتی بهانه ای، فردی را نامهربانانه اذیت کرده و بر خلاف اصول بشر دوستی، او را دشمن داشته است؛ (2) در حالی که ادعا می شود

عمر نسبت به رعیتش مهر و محبت داشت، عمر فطرتاً عادل و رئوف بود.....؟! (3)

ص: 95

1- احمد البكري: من حياة الخليفة، ص 347؛ به نقل از: حياة الصحابة، ج 2، ص 419 كنز العمال ج 2، ص 480، ج 4552

2- وقد اعترف عمر للرجل بأنه آذاه

3- سيد عبدالرحيم خطيبة شيخين (چاپ ششم 1382). ص 205 و 206

یکی از ادعاهای مطرح شده درباره برقراری عدالت اجتماعی در عصر خلافت چنین است

واقعیت این است که عمر مظهر اخلاق اسلامی و نابود کننده‌ی امتیازات فردی و قومی بود.»⁽¹⁾

در حالی که خلفا پس از سقیفه،

حکومت قریشی برپا کردند، خصوصاً در زمان عمر که قبایل را در شهرهای نو بنیاد بصره و کوفه اسکان داد و قریش را در مدینه نگاه داشت و زمینهای مدینه را بین آنها تقسیم کرد و با ایجاد نظام طبقاتی، دوباره ثروتها در دست قریش انباشته شد و ایشان صاحب باغها و زراعتها و خانه ها و بردهها شدند و بجای شاهان و کسری و قیصر، افرادی از قریش حکومت شهرها و امارت لشکرها را بدست گرفتند و گنجینه پادشاهان به مدینه

ص: 96

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 10

منتقل شد و بین اطرافیان دستگاه خلافت که غالباً از قریش بودند، تقسیم گشت

قریش با این ثروتها، برده ها خریدند و آنها را به کار مجانی واداشتند و زمینهای اطراف مدینه و شهرهای دیگر را که در اختیار آنها بود، آباد کردند. (1)

حکومت عمر، حکومتی عربی بود و در مدینه که پایتخت اسلام بود، عمر منع کرده بود که غیر عرب ساکن شود. (2) باری، تعصب عربی تا این حد بوده است.

در پایتخت اسلام کسی از غیرعرب اجازه ماندن نداشت. همچنین عمر منع کرده بود که غیر عرب از عرب دختر بگیرد، یا عرب غیر قریش از قریش دختر بگیرد.

بدین گونه عمر جامعه اسلامی را جامعه ای طبقاتی کرد... عمر حکم کرده بود. و حکم عمر از نظر مردم، حکم شرع بود. اگر مرد عرب از عجم (غیر عرب زن گرفت و بچه ای از این ازدواج به دنیا آمد، چنانچه آن بچه در بلاد عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث می برد و اگر در سرزمین غیر عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث نمیرد.

حکومت عمر، حکومت عربی قریشی بود؛ هیچ والی و امیر لشکری از غیر قریش تعیین نمیکرد.

البته یک استثناء داشت و آن این بود که در میان قبایل قریش به

ص: 97

1- علامه سید مرتضی عسکری: نقش انقه در احیاء دین، ج 14، ص 95-96

2- (به استثناء هرمزان، ابولؤلؤة، سلمان و بلال

آنچه در اسلام به نام بیت المال یعنی اموال عمومی خوانده می شد، در زمان رسول خدا و در حکومت دو ساله ابوبکر، بالسویه میان مسلمانان تقسیم می شد.

عمر این شیوه را نپسندید و گفت: باید برای افراد به ویژه حاضران در مدینه - متناسب با شئونات هر یک، مقرری سالیانه وضع گردد؛ سپس نزد خود افراد را طبقه بندی کرد.؟» (2)

از زمانی که در دوران عمر دیوان ترتیب یافت، عمر بر پایه نظام قبیله ای و رعایت حق تقدم برای صحابیان نزدیک، امتیازات را دسته بندی کرد.» (3)

در تقسیم اموال به کسانی که در بدر شرکت کرده بودند پنج هزار درهم و در حد چهار هزار درهم و در خندق سه هزار درهم تا دویست درهم و به زنان پیامبرای ده هزار درهم و به عایشه استثنائاً دوازده هزار درهم مقرری می داد.؟» (4)

این طبقه بندی در شرایطی توسط خلیفه اعمال شد که او سهم معاویه و پدرش ابوسفیان را مساوی با سهم شرکت کنندگان در جنگ بدر قرار داد و سه زن را بر سایر زنان امت اسلامی برتری بخشید؛ حفصه دخترش، عایشه دختر ابوبکر و ام حبیبه

ص: 98

1- علامه سید مرتضی عسکری: سقیفه بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم، به کوشش مهدی دشتی، ص 124 - 125.

2- علامه سید مرتضی عسکری، نقش انقه در احیاء دین، ج 16، ص 54

3- رسول جعفریان: سیره رسول خدا ص 164

4- علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج 14، ص 160

و این برتری دادن ها در شرایطی صورت گرفت که نظام خلافت یکسال تمام حقوق ام سلمه همسر دیگر پیامبر را از بیت المال پرداخت نکرد، (3) چرا که وی در ماجرای غصب فدک، از حضرت زهرا دفاع نموده بود. (4)

خوب، از این تقسیم بندی چه پدید می آید؟ روشن است، طبقه اشراف؛ همان که قبل از اسلام در مکه بود، دوباره زیر لوای اسلام پدیدار شد. (5)

به این ترتیب جامعه اسلامی طبقاتی شد، همانند جامعه ایرانی و رومی که دارای طبقات مختلف بودند: شاهزادگان، منشی ها، ارتشی ها، کارگرا، برزگرا.

وقتی ایرانی ها و رومی ها اسلام می آوردند، اسلام را در عمل مسلمین و روش حکومت خلفا می دیدند و فکر می کردند جامعه اسلامی هم مثل جامعه خودشان طبقاتی است

پس از فتوحات آغاز اسلام، عمر دستور داد تا بصره، کوفه و شهری نزدیک اسکندریه ساختند و قبائل عرب را در آن شهرها اسکان داد؛ ولی قریش را در مدینه نگاهداشت و زمین های مدینه را بین آنها تقسیم کرد. (6)

ص: 99

1- به نقل از تاریخ یعقوبی، ج 2، 513.

2- نجاح عطا الطائي: نظريات الخلیقتین، ج 2، ص 47

3- به نقل از: دلائل الامامیه، ص 39.

4- همان منبع ج 2 ص 66

5- علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین ج 14، ص 76.

6- همان منبع، ج 12، ص 74

بر کشتکاران و صنعتگران و تجار خراج نهاد و آن را زکات ایشان محسوب داشت و آن را به دانشمندان (1) و فرمانداران (2) و فرماندهان و ارتشیان (3) بخشید. و در این موارد دفاتری تشکیل داد و برای آن متصدی تعیین کرد و حقوقش را از همان محل پرداخت نمود تا نام هر دو صنف را در آن ثبت کرده، مبالغ دریافتی و پرداختی را در آن ثبت نماید.» (4)

جالب است که در مدح این گونه تقسیم بندی بیت المال و تنظیم دیوان گفته اند

به این ترتیب ریشه فقر در میان امت اسلامی خشکانده شد.» (5)

در مجموع می توان گفت:

شاید به واسطه همین سیاست عمر در سهم بندی بیت المال براساس تبعیض نژادی بود که او عدالت خویش را ستود، تا جایی که گفت: من عدالت را از کسری (6) آموخته ام (7) به راستی چرا عمر عدالت را از کسری آموخت و چرا از پیامبر عظیم الشان اسلام، عدالت نیاموخت... و چه سیره ای از کسری عمر را شگفت زده کرده بود که سیاست خود را با آن

ص: 100

1- [منظور از دانشمندان، افرادی چون کعب الأحبار می باشند. (ر.ک: نجاح عطا الطائی: یهود یثوب الأسلام)]

2- [افرادی همچون مغیره و عمرو عاص.]

3- [افرادی چون محمدین مسلمه که سعدبن عباد را به قتل رساند.]

4- علامه سید مرتضی عسکری: دو مکتب در اسلام، ج 2 (دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی السلام)، ص 559، پاورقی 3

5- فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اول 1380)، ص 92

6- [عرب ها هر یک از پادشاهان ساسانی را کسری می گفتند]

7- به نقل از: احسن التقاسیم ص 18

اسناد تاریخی حکایت از آن دارند که

(الف)

از زمان خلیفه دوم آزار و اذیت مردم برای گرفتن خراج شروع شد.» (2)

(ب)

مالک بن انس در مورد مسلمانان خارج از مدینه تصریح می کند: درباره مردم خارج از مدینه براساس احکام صادره از سوی شاهان عمل می شود (3). (4)

(ج)

داستان چند برابر کردن خراج تصارای تابه (5) توسط عمرابن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد.» (6)

(د)

عمر بن خطاب تلاش کرد تا از مردی که اسلام آورده بود

ص: 101

1- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ترجمه محمد سپهری)، ص 103.

2- همان منبع 184: به نقل از: المصنف ج 11، 245 به بعد

3- [عمر بن خطاب مالیات زمین را در عراق براساس قوانین مالیاتی ایران ساسانی و در مصر براساس قوانین مالیاتی امپراطوران رومی قرار داده علامه سید مرتضی عسکری: نگاهی به سرگذشت حدیث ص 26]

4- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی، ص 124؛ به نقل از: جامع بیان العلم، ج 2، ص 194.

5- [خلیفه به جهت حفظ تعصب عربی آنان، به جای جزیه که نامش برای آنان ناخوشایند بوده از آنان مالیاتی به میزان دو برابر زکات گرفت.]

6- همان منبع، ص 184؛ به نقل از: سنن بیهقی، ج 4، ص 216: المصنف، ج 6، ص 50.

حال آن که ادعا می شود

در زمان حضرت عمر فاروق در بیت المقدس برای حفظ جان، مال و آبروی کفار از آنان مالیات می گرفتند. در یک مورد نیاز شدیدی پیش آمد و لازم شد که ارتش را از بیت المقدس به جبهه دیگری منتقل کنند. از این رو تمام کفار را فراخواند و گفت: ما مسولیت محافظت از شما را به عهده گرفته بودیم و به همین دلیل از شما مالیات گرفتیم. به خاطر انتقال ارتش از اینجا، تمام مالیاتی که از شما وصول کرده ایم را به شما باز می گردانیم.!!» (2)

ص: 102

1- به همان منبع، ص 184 : به نقل از المصنف ج 6 ص 94

2- عبدالصمد حسن زهی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 7 (تیراژ: 70 نسخه پاییز 80، ص 13).

خلیفه دوم در برتری دادن عرب بر دیگران پافشاری داشت و بر آن ابرام و اصرار می کرد.

تمام هم و غم او متوجه این مسئله بود که ترجیح عرب را بر دیگران در جامعه تحکیم و تثبیت کند تا پس از مرگ او سیاستی پذیرفته تلقی گردد و آیندگان آن را از پیشینیان فراگیرند و در جهت اجرای کامل آن گام بردارند.» (1)

به دنبال کشورگشایی ها، (2) گروه زیادی از اسیران آزاد شده

ص: 103

1- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد سپهری)، ص 127.

2- [قانون شبی اسیر گرفتن که نتیجه جنگ بود، موجب گردید تا شمار بسیاری از عرب در زمان خلافت ابوبکر اسیر گردیده و در نتیجه جنگ های این دوران به بردگی در آیند فتوحات، مهم ترین راه به دست آوردن بردگان آن هم از طریق اسیر گرفتن بود در نقل های تاریخی آمده است: یک پنجم اسیران شهر قیساریه به روزگار عمر بن خطاب، چهار هزار برده بود است. از کد فتوح البلدان، ص 142 همچنین گفته اند که اسیران اهواز، به ویژه شوشتر، به روزگار عمر بن خطاب چندان زیاد بودند که عمر دستور داد آنان را بازگردانند. ک فتوح البلدان، ص 382

سرزمین های همسایه (موالیان) (1) با طوایف مسلمانان عرب پیوند برقرار ساختند، اما این ارتباط و پیوند هیچ گاه سبب نمی شد که شأن اجتماعی آنان همتراز مردم عرب گردد؛ به ویژه آن که دومین زمامدار سخت با این امر مبارزه می کرد و هیچگاه حقوق ایشان را مانند مردم عرب نمی دانست و بر برتری اشراف عرب و قریش بر موالیان غیرعرب تأکید مینمود. (2)

سند تاریخی زیر نشان دهنده اجرای همین سیاست است.

عمر زنی را در پوششی دید که از دیدن آن به شگفت آمد.

در مورد او سؤال کرد، گفتند: آن زن کنیز فلانی است.

عمر چندین ضربه با تازیانه اش به او زد؛ در حالی که می گفت: ای زن پست! (3) آیا خود را شبیه زنان آزاد می گردانی! (4)

در حالی که ادعا می شود

...انتخاب عمر، انتخابی به موقع و موفق و ... بوده است و بدین وسیله

ص: 104

1- نحوه تقسیم اسیران جنگی بین سپاهیان و حکومت بدین گونه بود که یک پنجم آنان به حکومت و چهار پنجم آن ها به سپاهیان می رسید. لذا حکومت برای نگهداری اسیران جنگی که به بردگی در آمده بودند، برده خانه هایی در نظر گرفت. این مکان ها از زمان خلیفه دوم تاسیس گردید. (ر. ک: طبقات ابن سعد، ج 3، ق 1، ص 203 و 261) .. [اسیران آزاد شده را موالی مینامند

2- یوسف غلامی: پیشوایی فرزند ابوطالب ص 61

3- [شگفت انگیز این که ادعا می شود: زبان پاکی داشت که فحش و ناسزا را ناپسند می دانست. (محمد کامل الحامی (ترجمه غلام حیدر فاروقی): زندگینامه عمر بن خطاب چاپ اول 1382) ص 24) در حالی که اسناد تاریخی نشان می دهند ابوسفیان در ضمن گفتگویی با عمر بن خطاب که در حضور پیامبر و عباس صورت گرفت؛ خطاب به او چنین می گوید: ویحک باعمر! إنك رجل فاحشه

النجاح عطا الطائي: السيرة النبوية ج 2، ص 130 به نقل از: سيرة ابن دحلان ج 2 ص 58]

4- نجاح عطا الطائي نظريات الخليفتين ج 1، 392 به نقل از: عبقرية علمي، ص: 130

خداوند خواسته است آن را بر قدرتهایی که زمام بشریت را به دست گرفته و آزادی آنان را سلب کرده بود، پیروز بگرداند.»! (1)

حال باید دید که خلیفه تا چه میزان برای ملت های اسیر و در بند قدرت ها، آزادی به ارمغان آورد و تا چه میزان عدالت را در حق آنان اجرا نمود؟

آیا به راستی همان طور که ادعا شده:

حضرت عمر به حدی نمونه کامل حق و سبیل تمام عیار عدالت بود که عدل عمر ضرب المثل خاص و عام قرار گرفته شهرت تاریخی دارد.»! (2)

آیا «او شدید و سخت، ولی ناشر عدل و داد بود.»!؟

(3)

و یا قائل به سیاست تبعیض نژادی و برتری عرب بر دیگر انسانها؟!

از کلمات و سخنان معروف و مشهوری که از او در راستای ترجیح و تفضیل عرب ثبت شده، این جملات است که می گفت:

الف) «عرب به ملکیت کسی در نمی آید.»!؟ (4)

ب) برای عرب زشت است که بعضی از آنان بعضی دیگر را در مالکیت خود داشته باشند . (5)

ج) در وصیت او آمده است: تمامی اعراب از مال خدا

ص: 105

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 4

2- سید عبدالرحیم خطیب شیخین (جاب ششم 1382، ص 197.

3- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 6

4- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص 128؛ به نقل از: الأموال، ص 197-199 الأيضاح ص 249 تاریخ الأمم و الملوك، ج 2، ص 549 سنن بیهقی ج 9 ص 74.

5- همان منبع، ص 129؛ به نقل از: الكامل في التاريخ، ج 2، ص 382 تاریخ الأمم و الملوك ج 2 ص 549.

د) «هرگاه کارگزاران خود را به جایی می فرستاد با آنان شرط می کرد که: اعراب را نزنید که در نزد دیگران خوار می شوند. آنان را در جنگها زیادنگه ندارید که موجب انحراف آنان خواهد شد. بالای سرشان نباشید که موجب محرومیت آنان می شود.» (3)

از سوی دیگر، وی در سیاستها، موضعگیریها و قانونگذاریهای خود و شرایط و اوضاع و احوال مختلف، سعی داشت از حقوق افراد غیر عرب بکاهد و حیثیت آنان را در هم کوبد و شخصیتشان را خرد نماید. (4). (5)

سیاست او در قبال غیر عرب سرشار از خشونت و قساوت و ستم بود و چیزی که توصیف او را به عدل و انصاف تصحیح نماید، از آن دیده نمی شود.

ص: 106

1- [روانه کردن قبایل عرب به فتوحات، احساس مسؤلیت مشترک آنان برای نگهداری دستاوردهای جدید پس از پیروزی و دست یافتن آنان بر شمار بسیاری از بردگان غیر عرب، موجب شد تا شبی اسیر گرفتن میان عرب متوقف شود به نظر می رسد که رونق و تبعیت اقتصادی قبایل پس از فتوحات، باعث تشویق عرب شده بود که هدیه ایران خود را بپردازند ... اما این تحولات و اقدامات این گونه نبود که شامل همه بردگان شود می توان گفت که فتوحات دستیابی به شمار بسیاری اسیر به عنوان نتیجه آن، احساس تربیت در دست گرفتن رهبری توسط عرب و پایان برده شدن عربی، آرام آرام مفهوم ولاء را به غیر عرب محدود کرده اجمال جوده: اوضاع اجتماعی اقتصادی متوالی در صدر اسلام، ص 88-90

2- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص 128؛ به نقل از: المصنف، ج 8 ص 380 381؛ ج 1، ص 168.

3- همان منبع، ص 130؛ به نقل از: المصنف، ج 11، ص 325؛ تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 273؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 439؛ حیاة الصحابه، ج 2، ص 82

4- [نمونه بارز آن را در برخورد با جبله بن انهم خواهیم آورد]

5- همان منبع، ص 127.

او پایه گذار سیاستی است که پس از او، امویان جزء به جزء آن را پیاده کردند. (1)

در این جا به ذکر برخی از شواهد تاریخی که نحوه به کارگیری سیاست تبعیض نژادی از جانب خلیفه دوم را به روشنی ترسیم می نماید، می پردازیم

1- تحریم ورود غیر عرب به مدینه

عمر اجازه نمی داد احدی از مردمان عجم به مدینه وارد شوند. (2)

2- متع قصاص عرب توسط غیر عرب

عباده بن صامت از یک نفر نبطی (3) خواست که چهار پایش را برایش نگهدارد. او نپذیرفت. عباده او را کتک زد و سرش را شکست. عمر خواست به نفع مرد نبطی، عباده را قصاص کند. زید بن ثابت به او گفت: آیا می خواهی به نفع برده ات، برادرت را قصاص کنی؟

در نتیجه عمر او را قصاص نکرد و به دیه حکم نمود. (4)؟

در حالی که علیرغم ثبت این تبعیض نژادی آشکارا در تاریخ،

ص: 107

1- همان منبع، ص 131

2- همان منبع، ص 131؛ به نقل از مروج الذهب، ج 2، ص 320

3- [تباطی با تبادل، میتسوب به نتا؛ به قومی از عجم گفته می شود که در عراق و جنوب فلسطین سکونت اختیار کردند و به مردمان مخلوط از هر گروه و نژادی که اصل و نسب معینی ندارند نیز گفته می شود]

4- همان منبع، ص 132؛ به نقل از: تهذیب تاریخ دمشق، ج 5، ص 446؛ تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 31؛ سن بیهقی، ج 4، ص 32؛ سیر

اعلام النبلاء، ج 2، ص 440؛ کنز العمال، ج 7، ص 303

ادعا می شود :

اعدل عمری عالیترین نمونه عدل است که تاریخ نشان داده است و شدت عمر ضامن به پا داشتن این عدل بود.»⁽¹⁾

در اجرای عدل و انصاف، همه مسلمانها! نزد او برابر! بودند.»⁽²⁾؟! (2)

به راستی وقتی خلیفه میان یک شهروند عرب و یک رعیت چنان که خواندید قضاوت می کند، می توان باور کرد که

هرگاه اختلافی بین یک حاکما و رعیتی پیش می آمد، عمر همواره از رعیت جانبداری می کرد و فوراً موضوع را تحت تحقیق و بررسی قرار می داد، هرگاه برایش معلوم می شد که حق با شاکی و طرف رعیت است، حاکم را عزل یا مجازات می نمود و به شاکی حق می داد تا قصاص و حق خود را از حاکم بگیرد.»⁽³⁾؟! (3)

3- منع سخن گفتن به زبان غیر عربی

عمر بن خطاب گفت: زبان مردم عجم را فرانگیرید.⁽⁴⁾ (4)

از او نقل کرده اند که گفت: هر کس به زبان فارسی سخن گوید، کار ناشایستی مرتکب شده و هر کس کار ناشایستی انجام دهد، مروتش از بین می رود.»⁽⁵⁾ (5)

ص: 108

1- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم 1379)، ص 115

2- محمد کامل حسن الحامی (ترجمه غلام حیدر فاروقی) زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ اول)، 1382. ص 3

3- علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده) داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم 1380) ص 82.

4- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص 133؛ به نقل از: اقتضاء الصراط المستقیمه ص 162

5- همان منبع، ص 133؛ به نقل از: ربیع الأبرار، ج 1، ص 796؛ تاریخ جرجان، ص 486.

عبدالرحمان ابن ابی لیلی می گوید: با عمر به سوی مکه حرکت کردم. نافع بن علقمه امیر مکه به استقبال آمد.

عمر گفت: چه کسی را به جایتم بر مردم مکه گماشتی؟

گفت: عبدالرحمان ابن ابزی

با عتاب گفت: به سراغ مردی از موالی رفتی و او را به جایتم بر قریش و یاران رسول خدا نشاندی؟! (1)

د- جلوگیری از ازدواج مردان غیرعرب با بانوان عرب

عمر نهی کرد که مردان عجم با دختران عرب ازدواج کنند و گفت: تحقیقا ازدواج زنان عرب را با غیر از هم شأنان آنها، بازخواهم داشت.

(2)

عمر گفت: با افراد هم شأن خود ازدواج کنید. (3) و بدین ترتیب آنان به جدایی بین زنان عرب و موالی پرداختند. (4)

6- اختصاص کمترین مستمری از بیت المال به غیرعرب

برخورد عمر در ارتباط با تقضیل عرب بر عجم در میزان مستمری بیت المال، امری است معروف و مشهور (5)

او مردم را براساس انساب نوشت و چون افراد عرب به پایان

ص: 109

1- همان منبع، ص 136؛ به نقل از: حیاة الصحابه، ج 3، ص 150؛ المصنف، ج 11، ص 439

2- همان منبع، ص 136؛ به نقل از: الايضاح، ص 280 و 286؛ محاضرات الأحياء، ج 3، ص 308

3- همان منبع، ص 136 به نقل از المتعانيه، ص 211

4- همان منبع 136 به نقل از الايضاح ص 286 .

5- همان منبع، ص 136 به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج 8 ص 111.

رسیدند، افراد عجم را نوشت (1) و با این عمل، عجم را بعد از عرب قرار داد.

سیاست (برتری دادن قریش بر هر آزادشده‌های - ولو عرب باشد. حتی در باره زنان پیامبر نیز اجرا شد.

در اینجا کافی است به یک مورد اشاره کنیم و آن اینکه:

عمر به جوریه " (2) شش هزار درهم داد در حالی که به عایشه دوازده هزار درهم می داد.

او گفت: هیچگاه کنیزکی را برابر با دختر ابوبکر قرار نخواهم داد. (3)

7- تبعیض میان عرب شهر نشین و بادیه نشین

عمر می کوشید تا کارگزاران را از اهالی شهرها انتخاب کند، نه از بادیه نشینان

زمانی که او از غتبه (4) شنید که مجاشع بن مسعود را بجای خود در بصره گماشته و چون او موقت نبوده، مغیره بن شعبه را نصب کرده تا

مجاشع بیاید؛ گفت: بهتر است همان مغیره حاکم بصره

ص: 110

1- همان منبع، ص 135: به نقل از: اقتضاء الصراط المستقیم، ص 159

2- [وی همسر رسول خدا و دختر حارث رئیس قبیله بنی المصطلق بود. وی در جنگ مسلمین با قبیله پدرش به اسارت در آمد. رسول

خدانان او را خرید و آزاد فرمود و سپس به همسری انتخابش نمود؛ چون این خبر به خارت رسید، به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت و پس از

او، عموم افراد قبیلهاش هم اسلام آوردند. (ر.ک: علامه سید مرتضی عسگری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 58-59]

3- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص 135؛ به نقل از: انساب الاشراف، سیره پیامبر تو، ص 442؛ تاریخ الامم و الملوک،

ج 2، ص 614

4- عتبه بن غزوان موسس شهر بصره بود

باشد نه مجاشع؛ چون مجاشع اهل ورا (1) است و غیره (2) اهل متر (3). (4)

این هفت عنوان از موارد اعمال سیاست تبعیض نژادی که مستند به مدارک تاریخی می باشند را در حالی مطالعه فرمودید که هنوز ادعا می شود عمر در آخرین روزهای حیاتش گفت:

به خاطر داشته باشید که در اسلام بین افراد مساوات کامل برقرار است و هیچ کس به مناسبت حسب و نسب و ثروت و مقام بر دیگری مزیت ندارد. (5)

عمر را با رهبران ملی و طرفداران آزادی و دموکراسی و عدالت و آزادی و برابری و مدافعان حقوق ملت به حساب آورده اند، می بینند او بزرگترین آنها است. (6)

توانست با عقل بزرگ خود جهان عظیم و گسترده اسلامی آن روز را به تنهایی به شیوه چنان عادلانه اداره کند که تاریخ نظیر آن را تا به امروز ندیده است.؟! (7)

حضرت عمر یک انقلاب سیاسی که ضامن سعادت جامعه انسانی بود در جهان اسلام به وجود آورد... احکام کتابهای کهنه استبدادی آن

ص: 111

1- [یعنی: بادیه نشین: أعرابی، مفرد اعراب، به او گفته می شود در مقابل خضر نام دیگر آنها بری است برابر تدری، که به شهرنشینان اطلاق می شود. به چادرنشینان شیرمستقر در مکان ثابت که به دنبال آب و چراگاه از نقطه ای به نقطه دیگر در حرکت اند، أعرابی گفته می شود، همان سان که به شهرنشینان مستقر در مکانی برآمده از خشت خام یا پخته، عربی میگویند

2- [مغیره فردی تقفی و از اهالی طائف بود

3- [یعنی: شهرنشین

4- رسول جعفریان: تاریخ خلقاء ص 79؛ به نقل از: معجم البلدان، ج 1، ص 433.

5- فواد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی چاپ دوم 1379، ص 164.

6- علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده) داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم 1380) ص 79

7- همو داستان زندگانی عمر چاپ اول و دوم 1380، ص 46

فرمانروایان جبار را که بر مبنای تبعیض طبقاتی، قرن‌ها بر سر کار بود دور افکنند.»! (1)

هرکس به تاریخ زندگانی حضرت عمر بن الخطاب... کمی دقت کند می‌فهمد که حکمت الهی در کار بود که آن بزرگوار بر مسند خلافت خاتم الانبیاء بنشیند تا عدالت اجتماعی مطابق دستورات و تعالیم شریعت اسلام در اثر اهتمام آن بزرگوار در بین کلیه طبقات و شعوب مردم در داخل و خارج شبه الجزیره نه با گفتار، بلکه عملاً و به طور مساوی اجرا شود.»! (2)

اسلام در زمان خلافت عمر گسترش یافت و او چیزهایی را از قوانین و امور کشورداری ایجاد نمود که قبلاً نظیر و مانندی نداشت.»! (3)
حال باید پرسید: با وجود این سیاست تبعیض نژادی که حتی میان خود اعراب نیز اجرا می‌گشت، چه رفاهی برای ملت‌های غیر عرب تازه مسلمان به ارمغان آورده شد تا ادعا گردد

در عهد زمامداری عمر بی‌وقفه رفاه ملت‌های تابع، که مشخص‌کننده حکومت‌های مسلمین صدر اسلام بود، آغاز شد.»! (4)

ص: 112

1- سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم 1382)، ص 422

2- همو: شیخین (چاپ ششم 1382)، ص 421

3- أحمد نصیب (ترجمه سید سعدالدین شیخ احمدی محبت پیامبر در قلب یارانش (چاپ اول 1380)، ص 84

4- عبدالقادر دهقان سراوانی مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 6

در نتیجه تبعیض نژادی، اعراب (به ویژه قریش به امتیازات بزرگی دست یافتند و در هر چیز، بر دیگران مقدم داشته شدند و تمامی منابع خیر و فضیلت و پیشرفت و تکامل در زمینه های مختلف را به خود اختصاص دادند.

اعراب تا چندی پیش از این، حتی در خواب نمی دیدند که حاکم بر خویش باشند یا زمام امور را به دست گیرند؛ [آنها] به معنی دقیق کلمه در شرایط سخت زندگی، روزگار می گذرانند و از عقده عقب ماندگی، حقارت و خواری حقیقتاً رنج می بردند.

آنان با اقوام و ملل اطراف خود از موضع ضعف، نیازمندی و فقر، ذلت و خواری برخوردار می کردند و وضع ذلت بار خود را با پادشاهی کسروی و جبروت قیصری مقایسه می کردند، و فرق فراوان و تفاوت دو چندان را میان وضع خود و دیگران به عیان می دیدند.

اعراب چنین وضعی داشتند و هیچ گاه به مخیله خود اجازه

نمیدادند که رؤیای خروج از این حالت را تصور کنند، تا چه رسد به اینکه در باره سیطره بر امپراطوری کسری و دیگران و اینکه روزگاری حاکمان و فرمانروایان جهان و مسلط بر نیروها و امکانات آن باشند، اندیشه و تفکر کنند....

طبیعی است که با این وضع به بیماری غرور و صفات زشت خودپسندی و تکبر مبتلا شدند و به انواع مختلف ظلم و ستم و حق کشی و به ذلت کشاندن کسانی که دیروز سرور و سالار اینان بودند و امروز غلام و برده شان هستند، پردازند.

پس از آن که اموال فراوان و مزارع و شهرها را به تصرف درآوردند، طبیعی است که در منجلاب شهوات سقوط کنند و با وضع زشت، غیر معقول و ناهماهنگ در لذتهای حلال و حرام غرق شوند و جواهرات گرانبها، آنان را مسحور کند و دنیا و زیبایی ها و زرق و برق های آن، عقل را از آنان بر باید....

این دیو سرکش بر هرکس که بخواهد در مقابلش بایستد، رحم نخواهد کرد و حتما از سوی او با کراهت، حقد و کینه بیشتر و با روحیه نابودکننده و کوبنده مواجه خواهد شد....

این دقیقا همان چیزی است که مصائب وارده بر حضرت علی و خاندان و شیعیان او را در طول تاریخ برای ما تفسیر و بیان می کند.» [\(1\)](#)

ص: 114

1- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی ترجمه محمد سپهری، ص 170 - 171.

(الف)

از مسائلی که موجب گردید نام و آوازه عده‌های شهره آفاق شود و گروهی دیگر به فراموشی سپرده شوند و ذکری از آنها به میان نیاید، این بود که اعراب از فتوحاتی که در عهد خلفای سه گانه نصیب آنان شد، در توسعه و رفاه مادی و ارضای احساسات قومی و گروهی خود، استفاده های بسیاری کردند.» (1)

پس از کسب فتوحات و روی آوردن دنیا به سوی مردم و ارضای غرور انسان عربی و پاسخ مثبت به خواسته ها و آرزوهای دیرینه اش در رسیدن به مال و ثروت و سپس بهره برداری تبلیغاتی از آن به نفع گروهی معین، ولو به ضرر همه چیز و همه کس، طبیعی بود که آن تبعیض و تفضیل،

ص: 115

1- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ترجمه محمد سپهری)، ص 106.

طوفانی از حب و تعظیم و گرامیداشت مردی را به همراه آورد که موجب و سبب اصلی رسیدن عرب به این امتیازات بود و نظرش در میان آنان همچون شرع مقدس لازم الاتباع و ستش در شئون مختلف اجرا و پیاده شود.»⁽¹⁾

(ب)

علاوه بر سیاست تبعیض نژادی، این مسأله یاد شده نیز به وابستگی و علاقه مردم به حکام و امرا کمک کرد و موجب گردید تا مردم تداوم حکومت و سلطنت آنان را خواستار باشند⁽²⁾ زیرا

سیاست های تبعیض در سهمیه بندی بیت المال و برتری بخشیدن عرب بر عجم و... بود که از این ملت پیروز، ملت مغرور و خودپسندی به وجود آورد که حد و مرزی برای خود نمی شناخت و طبقه ای از ثروتمندان به وجود آورد که مال و ثروت منکوبشان کرد و نعمت های فراوان مسرورشان ساخت و در این راه هیچ گونه مانع و رادعی از طرف دین و وجدان سد راهشان نبود.»⁽³⁾

ص: 116

-
- 1- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمة محفد سپهری)، ص 172.
 - 2- علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی ع، ص 106
 - 3- همان منبع، ص 179

بدین ترتیب عظمت عمر در نزد عرب به جایی رسید که مشکلات فراوانی را در دوران خلافت امیرالمؤمنین ملا برای ایشان پدید آورد.

غضب خلافت، تنها سلب حق حاکمیت منصوبه امیرالمؤمنین، بر جامعه نبود، بلکه فراتر از ربودن حکومت، به انکار و حذف مقامات و فضایل خدادادی ایشان که شالوده عقیده به ولایت و امامت علوی است، انجامید؛ به گونه ای که دیگر ایشان را به عنوان امام مفترض الطاعه نمی شناختند و یا قبول نداشتند.

اسناد تاریخی نشان می دهند

(الف)

کافی است متذکر شویم که عظمت وی (1) در میان مردمان به جایی رسید که حضرت علی نتوانست سپاه خود را از ادای نماز تراویح باز

دارد

ص: 117

حضرت در این مورد فرمود:

بعضی از سپاهیان من که در رکایم جنگیدند، فریاد برآوردند که: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت! علی ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان (نماز تراویح باز میداردا

ترسیدم که مبادا در گوشه ای از اردوگاه لشکر سر به شورش بردارند. (1)

در متن دیگری دارد: سپاهیان از حضرت علی خواستند که فردی را برای اقامه نماز تراویح تعیین کند، حضرت علی آنان را از اقامه چنین نمازی بازداشت و به آنان فهماند که این نماز برخلاف سنت (2) رسول خدا است.

آنان حضرت را ترک گفتند و با خود اجتماع نمودند، آنگاه جهت خواندن این نماز یکی را از میان خود جلو داشتند.

حضرت فرزندش امام حسن را به سوی آنان فرستاد تا آنان را پراکنده سازد. چون او را دیدند به طرف درهای مسجد دویدند و فریاد برآوردند: واعمره!؟ (3)

شاید اولین کسی که فریاد برآورد، شریح قاضی بود. (4)

(ب)

آنگاه که آن حضرت از خواست شریح را از منصب قضاوت عزل نماید، مردم کوفه به او گفتند: او را عزل مکن، زیرا او را

ص: 118

1- به نقل از: کافی ج 1 ص 59-63

2- [به کلیه تعالیم و مقرراتی که از جانب پیامبر به واسطه قول، فعل یا تقریر ایشان ترسیم و تعیین شده است، ست تیوی گفته می شود

3- به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 261 ج 2، ص 283.

4- به نقل از رجال مامقانی، ج 2، ص 83

عمر نصب کرد.

ما با تویبعت کرده ایم که چیزی از آنچه ابوبکر و عمر مقرر کرده اند، تغییر ندهی (1). (2)

(ج)

چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران و شیعیان علی علیه السلام نزدش آمدند و با او بیعت کردند و گفتند: ما دوستان دوست تو و دشمنان دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا عمل کند.

ربیعة بن ابی شداد ثعمی که در جنگهای جمل و صفین در رکابش جنگیده و پرچمدار قبيلة خثعم بود، نزد حضرت علیه السلام آمد.

حضرت به او گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت کن.

ربیعه گفت: بر اساس سنت ابوبکر و عمر...

حضرت به او فرمود: وای بر تو، اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل کرده باشند، از حق به دور بوده اند؟ (3)

(د)

سپاهیان جمل فریاد برآوردند: در مورد ما به سنت ابوبکر و عمر عمل کن (4)

ص: 119

1- به نقل از رجال مامقانی، ج 2، ص 83

2- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد مسپهری)، ص 173

3- همان منبع، ص 175-176؛ به نقل از الأمانة والسیاسة، ج 1، ص 146.

4- به نقل از: الکامل فی الادب، ج 1، ص 144

خوارج به قیس بن سعد (1) گفتند: از شما متابعت نمی‌کنیم مگر اینکه کسی همچون عمر برای ما بیاورد (2) (3)

(و)

اشعث بن قیس (4) در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای حکمیت به حضرت گفت:

این ابوموسی است، فرستاده مردم یمن به نزد رسول خدا و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب (5)

(ز)

می‌گویند: ابن عباس به حضرت علی گفت که معاویه را در حکومت شام ابقا کند. او برای این نظر خود چنین استدلال کرد: عمر بن خطاب در دوران خلافت خود او را به ولایت شام

گمارد (6). (7)

همان طور که ملاحظه فرمودید عمده مشکلات امیرالمؤمنین علا در دوران حکومتشان ناشی از حضور افرادی در سپاه ایشان بود که در

ص: 120

1- او فرزند سعدین عبادة انصاری بود

2- به نقل از: اخبار الطوال، ص 207: تاریخ الأمم و الملوك، ج 4، ص 62؛ الكامل في التاريخ ج 3، ص 343؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 370-371.

3- همان منبع، ج 174.

4- [او از قبیله بنده بود

5- همان منبع، ص 176؛ به نقل از الامامة و السياسة، ج 1، ص 130.

6- دقت در این فرازها به روشنی ثابت می‌کند که چه عواملی مانع از طرح انتقادات امیرالمؤمنین از خلفا در زمان خلافت ایشان به گردید و چه ضرورت‌هایی ایشان را وادار به پذیرش نام خلفا برای فرزندان‌شان گردانید.

7- همان منبع، ص 175؛ به نقل از: الفصول المیته (تألیف: ابن صباغ مالکی)، ص 49

آینده به نام «خوارج» شناخته شدند. خوارج ثمره تربیت مذهبی دوران عمر بن خطاب بودند

هر چند ظهور آشکارای خوارج در جنگ صفین و در پی واقعه بر نیزه کردن قرآن‌ها و ماجرای حکمیت بود، حقیقت این است که تخم شک و تردید در جنگ جمل در دل آنان افتاده بود؛ آن هنگامی که با مواضع حضرت علی در قبال اسیران و غنایم رو به رو شدند (1)

حتی می‌توان گفت زمانی شک و تردید در آنان رخنه کرد که حضرت علی به خلافت رسید و سیره عمر بن خطاب را در بخشش و عطا رها کرد و مساوات را پیشه خود ساخت و احدی را بر دیگری برتری نداد. در این زمان بود که به آن حضرت لا اعتراض کردند. آنان خواسته خود را در جنگ جمل مطرح کردند و به حضرت علی گفتند که مطابق سنت خلفای قبلی به ما بده، اما آن حضرت با رد درخواست آنان، به سنت رسول خدا عمل کرد...

خوارج، علی را به سبب این که اموال جنگجویان جمل را به غنیمت نبرد و زنان و فرزندان‌شان را اسیر نکرد، نفرین کردند (2). (3)

ص: 121

1- حضرت علی از آنان پرسید: چه چیزی را از من تاخوش داشتید و شما را از من خشمگین الاخت؟ گفت: نخستین چیزی که خشم ما را برانگیخت این بود که همراه تو در جعل جنگیدیم و چون سپاه جعل شکست خوردند تو غنایم آنان را بر ما مباح کردی ولی ما را از اسارت زنان و فرزندان‌شان بازداشت به نقل از: بقیادة الفرق بین الفرق ص 78

2- به نقل از: شهرستانی: الملل و النحل، ج 1، ص 116

3- علامه جعفر مرتضی عاملی: مقاله مارقین» (ترجمة محمد سیری مندرج در دانشنامه امام علی نهج الی 239 - 241

رفتارهای دوگانه در قضاوت

1- برخورد دوگانه با حضرت زهرا و جابر بن عبدالله انصاری

بخاری در صحیح خود می نویسد

عایشه گوید فاطمه میراث خود در مدینه، فدک و باقیمانده خمس را از ابوبکر طلب نمود، اما وی از پرداختن آن به فاطمه خودداری کرد؛ فاطمه از ابوبکر خشمگین شد و با او حرف نزد تا از دنیا رفت. (1)

جالب این است که همین بخاری می گوید:

پس از درگذشت پیامبر، جابر بن عبدالله ادعا کرد که آن حضرت

ص: 123

1- به نقل از: صحیح بخاری ج 5، ج 704؛ صحیح مسلم، ح 179؛ تاریخ طبری، ج 3 ص 102

دادن چیزهایی را به او وعده داده بود.

ابوبکر سه بار دستش را پر کرد و هر نوبت پانصد درهم به او داد (1). (2)

به راستی باید از این قضاوت دوگانه خلیفه تعجب کرد که در یک جا ادعای حضرت زهرا که به گواهی آیه تطهیر معصومه می باشند را نمی پذیرد و حتی شهود آن بانو را هم با دلایل واهی رد می کند و در عین حال ادعای جابر بن عبدالله انصاری را درباره وعده پیامبر که به او می پذیرد، بدون آن که حتی از وی شاهی جهت اثبات صحت ادعایش مطالبه نماید؟!!

بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند هنگامی که اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر نزد او بود و به او گفت: رسول خدا به من گفته بود: هرگاه اموال بحرین بیاید مقداری از آن را به تو میبخشم

ابوبکر به جابر گفت: برو هر اندازه که پیامبر وعده داده بود بردار

می بینید که رسول خدا وفات نموده، جابر ادعا می کند که رسول خدا به او وعده داده اگر اموال بحرین بیاید فلان مقدار به تو می دهم ؛ و رسول خدا فوت می کند، اموال بحرین بعد از او می آید و ابوبکر جانشین رسول خدا شده است، هنگامی که این اموال می رسد، جابر نزد ابوبکر می رود و میگوید که رسول خدا به من چنان وعده ای داده است و ابوبکر

ص: 124

1- به نقل از: صحیح بخاری، ج 4، ج 889

2- سید محمد حسن جواهری: ابوبکر، ص 53

او را تصدیق کرده به سخن او ترتیب اثر می دهد و مقداری را که ادعا می کند به او می دهد.

در این ماجرا - که در صحیح بخاری و مسلم آمده است - دقت کنید و ببینید که شارحان بخاری چگونه کار ابوبکر را در پذیرش ادعای آن صحابی درباره رسول خدا و دادن بیت المال به او به اندازه ادعایش، بدون هیچ شاهدهی و سوگندی در ادعایش توجیه می کنند

کرمانی در کتاب «الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری» که یکی از مشهورترین شروح بخاری است، می گوید:

تصدیق جابر در این ادعایش از سوی ابوبکر به دلیل سخن پیامبر بوده که فرموده است: هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد آتش را جایگاه خویش ساخته است. و این یک وعده عذاب است و گمان نمی رود کسی چون جابر اقدام به چنین کاری کند. شما گمان نمی کنید که جابر اقدام به چنین کاری کند (1) و به رسول خدا دروغ ببندد، بلکه برعکس گمان می کنید که او در ادعایش صادق باشد، چرا چنین گماتی را درباره حضرت زهرا با صرف نظر از مقام عصمت و پاره تن رسول خدا بودن و ... فقط به عنوان یک صحابی مانند صحابه دیگر، ندارید؟

به سخن ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» نیز توجه کنید که می گوید:

این حدیث دلیلی است بر این که سخت صحابی عادل به صورت

ص: 125

1- به نقل از الکواکب، ج 10، ص 125

انفرادی باید مورد قبول باشد، گرچه این سخن سودی برای او در پی داشته باشد. (1)

پس این حدیث بر قبول سخن او دلالت می کند چرا که ابوبکر از جابر شاهدهی بر صحت ادعایش نخواسته است.

و این برخورد کجا و برخورد او با حضرت زهرا که میگفت: رسول خدا فدک را به او بخشیده است و فدک را ملک او قرار داده است، کجا!

عینی در کتاب «عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری» می گوید: چون جابر به دلیل قرآن و سنت عادل است، پس ابوبکر هم از او شاهد نخواسته است... گمان نمی رود مسلمانی از روی عمد به رسول خدا دروغ ببندد تا چه رسد به یک صحابی (2)

چگونه است که ابوبکر، جابر را در ادعایش تصدیق می کند ولی حضرت زهرا را در ادعایش تصدیق نمی کند؟

آیا او کمتر از جابر است؟

آیا گمان می کنید که او به رسول خدا دروغ ببندد؛ در حالی که شما نسبت به هیچ مسلمانی تا چه رسد به صحابی، چنین گمانی ندارید.

فرق بین ادعای جابر و ادعای فاطمه ی چیست؟

چرا ادعای فاطمه با وجود قاعده ید و شاهدهای متعدد پذیرفته نمی شود، اما ادعای جابر بدون هیچ شاهد و قمی

ص: 126

1- به نقل از: فتح الباری ج 4 ص 375

2- به نقل از: عمدة القاری، ج 12، ص 121

2 - برخورد دوگانه با فرزند عمرو عاص و عبادۀ بن صامت

همچنین جهت اثبات عدالت خلیفه دوم گفته می شود

عمر از چنان اُقتی برخوردار بود که جلوی هرگونه خودسری را میگرفت.. ماجرای محمد فرزند عمرو بن عاص فاتح و استاندار مصر قابل اهمیت است. در مدتی که عمرو بن عاص استاندار مصر بود، یک بار مسابقه ی اسب دوانی برگزار شد. در این مسابقه اسب محمد در دست یکی از سوارکاران بود، در جریان مسابقه یکی از اسبها که شباهت زیادی به اسب محمد داشت، از بقیه اسبها سبقت گرفت. محمد که در جمع تماشاچیان قرار داشت فکر کرد که اسب او است، لذا گفت: به پروردگار کعبه سوگند که اسب من جلو افتاد.

اما صاحب اصلی آن اسب که مردی مصری بود، فریاد زد: به خدای کعبه سوگند که اسب من برنده شده است؛ محمد بن عمرو از خشم تازیانه ای به آن مرد زد و گفت: بگیر، من اشراف زاده هستم. آن مرد به حضرت عمر شکایت برد، وی عمرو بن عاص و فرزندش را به مدینه احضار کرد و پس از محاکمه به مرد مصری گفت: این تازیانه را بگیر و اشراف زاده را بزن! و سپس به قلمرو گفت: ای عمرو کی مردم را برده قرار داده ای؛ حال آنکه از مادر آزاد متولد شده اند؟! (2)

گویا خلیفه فراموش کرده بود که در ماجرای عبادۀ بن صامت، چون شاکی وی . که سرش بر اثر کتک خوردن از باده شکسته بود، مردی نباطی بود، از مجازات قصاص که حق مسلم شاکی بود صرفنظر کرده و

ص: 127

1- استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمۀ مسعود شکوهی)، ص 61-65

2- عبدالقادر دستان سراوانی: متالۀ مندرج در فصلتامة تلای اسلام، شماره 11، پاییز 81ص 5

بدون رضایت شاکی، حکم به دیه داده بود.

به خاطر بیاورید که در آن ماجرا، خلیفه با این عملکرد خود، نظر زید بن ثابت را مورد تأیید قرار داد؛ زمانی که زید به او گفت:

آیا می‌خواهی به نفع برده‌ات، برادرت را قصاص کنی؟ (1)

حال آن که ادعا می‌شود

در نظر عمر عدالت چیزی بود که بدون رعایت چیزی دیگر باید اجرا گردد! (2)

رفتارهای دوگانه‌ای که خلیفه در این دو ماجرا از خود نشان داد، حاکی از آن است که رفتارهای او در این قبیل موارد تابع سیاستهای مرموزی بوده است

هنگامی که عمر شلاقش را به شاکی مصری داد تا محمدابن عمروعاص را بزند؛ او گفت: ای امیر! دلت آرام گرفت و به مراد رسیدی؟!

بدین ترتیب وی خلیفه را متهم ساخت که مایل به انتقام گرفتن از او و پدرش به جهت اغراض شخصی می‌باشد (3). « (4)

ص: 128

1- مدارک آن در گفتار دوم ارائه شد

2- سید عبدالرحیم خطیبیة شیخین اجاب ششم 1282، ص 203

3- [شاید به همین دلیل بود که عمروعاص گفت: لعن الله زمان صرت فیه عاعلا لعمر إنجاح عطا الطائي: السقیفه، ص 100؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 58]

4- تیج علا الطات: نظریات التلیقتین ج 2، ص 208.

اسناد تاریخی نشان می دهد: مغیره بن شعبه - نخستین کسی که عمر بن خطاب را امیرالمؤمنین خواند و با این لقب بر او سلام داد (1) مدتی از طرف خلیفه به فرمانداری بهره منصوب شد.

ابوبکر (2) از طایفه ثقیف - که در هنگام محاصره طائف از سوی سپاه پیامبران، اسلام آورده بود؛ با دو برادر مادری خود نافع و زیاد و فرد سومی به نام شمل بن معبد، خواستار اجرای مجازات سنگسار بر میره از طرف خلیفه دوم شدند.

ابوبکر، نافع و شملین معبد، هر سه علیه مغیره بن شعبه گواهی شرعی دادند، ولیکن خلیفه با ترفندی او را از اثبات جرمش رهانید و از مجازات مرگ نجات داد؛ بدین گونه که:

چون زیاد از راه رسید و در مسجد نشست، بزرگان مهاجرین

ص: 129

1- به نظر برخی بر این است که این لقب را تغییر و تاج برای خلیفه به کار برد اتحاح عطا الطات نظریات الخلیفتین ج 3، ص 240)

2- [نفع بن حارت

و انصار گردش جمع آمدند... عمر که چشمش به زیاد افتاد و دید او می آید گفت: من مردی میبینم که خداوند هرگز با زبان او مردی از مهاجرین را خوار و زبون نخواهد ساخت... (1)

زیاد که پیغام خلیفه را دریافته بود، به گونه ای گواهی داد که در واقع به نفع مغیره تمام شد.

چون مغیره نجات یافت، عمر تکبیر گفت و خوشحال شد (2) و همه گواهان را تازیانه زد، مگر زیاد را (3)... (4)

براساس آنچه علامه عسکری از ابن عبدالبر نقل می کند ای-ن خوشحالی و تازیانه زدن بر سه شاهد نخست، در حالی بود که عمر در مراسم حج ضمن گفتگویی با مغیره اعتراف کرد:

«به خدا قسم گمان ندارم ابوبکر در باره تو دروغ گفته باشد.» (5)

حال چگونه تلاش خلیفه برای تبرئه مغیره از مجازات شرعی و عدالت اسلامی، با این ادعا قابل جمع است که می گوید:

«به نظر عمر والی فردی بود از افراد مردم که مانند سایر مردم محکوم به حکم عدل بود.» (6)

ص: 130

1- به نقل از: وفيات الاعیان، ج 8، ص 406

2- رفتار عمر در این ماجرا حاکی از آن است که وی اهداف پنهان و مرموزی را در اجرای مجازات سنگسار یا عدم اجرای آن بر افراد تعقیب نموده و اصرار او مبنی بر مجازات خالد بن ولید در ماجرای مالک بن نویره نه به منظور پیاده شدن حکم شرع، بلکه جهت دست یابی به مقاصد سیاسی خاصی که عمر به دنبال آن بود (یعنی حذف خالد از صحنه قدرت سیاسی و نظامی - به عنوان یک رقیب جدی برای عمر بن خطاب در حکومت ابوبکر -) صورت گرفت.

3- به نقل از: تلخیص ذهبی، ج 3، ص 448

4- علامه سیدمرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 249 - 254

5- همان منبع، ج 1، ص 253

6- فواد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی اچاپ دوم 1379، ص 85؛ فریدون اسلام نیا عشره مبشره (چاپ اول 1380)، ص 90.

به رغم اینکه فرمانروای مقتدر مملکت پهناوری بود، هرگز فراست، متانت و اجرای عدالت در امور کلی و جزئی! را از دست نداد.»! (1)

«عمر بن خطاب... مطالب خود را ضمن این خطبه برای مردم بیان کرده می گوید... اکنون که خودم به خلافت رسیده ام... با بدکاران و ستمگران بیش از پیش سخت خواهم گرفت و نسبت به درستکاران و پرهیزکاران با کمال محبت و مهربانی رفتار خواهم کرد.»! (2)

ص: 131

1- عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله متدرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره 11، پاییز 81، ص 7

2- سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم 1382)، ص 195.

سرشناسه : لباف، علی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومی گمشده در سقیفه / مولف علی لباف؛ با مقدمه محمد ضیاءآبادی؛ به سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران.

وضعیت ویراست : [ویراست 2؟].

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1385-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : 99000 ریال (دوره) ؛ 25000 ریال: ج. 1. 9789645601858 ؛ 34000 ریال: ج. 2، چاپ چهارم: 978-964-5601-99-1 ؛ 20000 ریال : ج. 3، چاپ چهارم: 978-964-7965-15-6 ؛ 20000 ریال: ج. 4، چاپ سوم 978-964-7965-32-3 :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج. 2 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 4 (چاپ سوم: 1385).

یادداشت : جلد اول تا پنجم این کتاب در سال های 1385-1397 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر. - ج. 3. سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه. - ج. 4. بیعت امیرالمومنین علیه السلام با خلفا نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : سقیفه بنی ساعده

شناسه افزوده : ضیاءآبادی، سیدمحمد، 1309-1399، مقدمه نویس

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

رده بندی کنگره : 1385 6 م2 /BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1194315

ص: 1

اشاره

لباف، علی، 1353

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد چهارم / به اهتمام علی لباف - تهران:

مرکز فرهنگی انتشارات منیر، 1383.

200 ص. ISBN: 964 - 7965 - 32 - X

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا،

کتابنامه به صورت زیرنویس

1. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق - اثبات خلافت.

2. سقیفه بنی ساعده، الف، عنوان، ب، عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه.

297/452 ک BP 223 /5/ل 2ر9

کتابخانه ملی ایران 82-25005 م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران

شابک X964 - 7965 - 32 - X : ISH 32 - 7965 - 964

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد چهارم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر حروفچینی و صفحه آرایی، شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: سوم / 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک info al moniT.CCIT

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ابسردار، ساختمان پزشکان، واحد 9- تلفن و فاکس 77521736 (4 خط)

دیگر مراکز پخش نشر نیک معارف: 66950010: نمایشگاه کتاب اعراف: 32208529

نشر رایحه: 88976198 * پخش آینه: 33930496

2000 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم به

حضرت زهرا سلام الله عليها

که تا لحظه ی شهادتش،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیه

ص: 3

فصل يكم: بيعت امير المؤمنين عليه السلام با خلفا

اشاره

فصل يكم

بيعت امير المؤمنين عليه السلام با خلفا

ص: 11

یکی از روش‌هایی که جهت خارج ساختن خلافت ابوبکر از حصار غصب، مورد توجه قرار گرفته و با بیانه‌های متنوعی تکرار می‌شود؛ ادعای بیعت نمودن امیرالمؤمنین با ابوبکر است.

چنانچه اظهار شده:

«البته آن‌علی را نمی‌شناسم که میگویند طناب بر گردنش آویختند و خانه اش را ویران کردند تا به بیعت تن داد که علی مرد چنین ذلت‌هایی نبود. علی خردمندانه بیعت کرد و بر بیعتش استوار ماند...»! (1)

رضایت! و بیعت! آن حضرت با خلقا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است»! (2)

«... پس از مدتی با بیعت! خویش نقایص و کمبودهای کارشان را مرتفع ساخته و مشروعیت خلیفه را تکمیل فرمود.»! (3)

ص: 13

1- مژگان ایلانلو: نوشتار مندرج در روزنامه شرق، مورخ 14 آبان 1393 مصادف با 20 رمضان

2- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 176

3- همو: پاورقی پر کتاب «شاهراه اتحاد»، ص 28 - 29

«علی (ع) بنا بر مصالحتی با حکومت شیخین موافقت! و بیعت! نموده است.» (1)

«رفتار علی (ع) و اولاد گرامی آن حضرت با خلفاء راشدین به نحوی بوده که با بیعت! و موافقت! قرین شده است.» (2)

از آن جایی که مطرح کنندگان این ادعا (یعنی: وقوع بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر!) " (3) قصد دارند:

الف) در پوشش بیعت حضرت امیر با ابوبکر، رضایت و موافقت آن حضرت از خلافت او را به کرسی بنشانند.

ب) به پشتوانه همین ادعا، غاصبانه بودن خلافت ابوبکر را از اذهان عمومی پاک نموده و آن را مشروع (یعنی مورد رضایت خدای متعال) جلوه دهند.

لذا بر آن شدیم تا به بررسی تاریخی این ادعا پردازیم. همچنین در ضمن این بررسی ها به ارزیابی دو ادعای دیگر خواهیم پرداخت که عبارت اند از:

1) ادعاهایی که منشأ بیعت امیر المؤمنین را مقبولیت مردمی له حکومت ابوبکر می دانند!

2) ادعاهایی که پذیرش موجودیت حکومت ابوبکر (منهای پذیرش مشروعیت و مقبولیت آن) را دلیل بیعت آن حضرت با

ص: 14

1- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 167

2- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163.

3- هر چند که نحوه سوء استفاده از این ادعا به نوع کژاندیشی مطرح کننده آن درباره رابطه میان امامت و خلافت» بستگی دارد؛ ولی هر کدام از این شیوه ها (اعم از نگاه ستیان که از دیرباز مطرح بوده، یا تفسیر سنی مآبانه از عقاید شیعه که پس از دوران مشروطه رواج بیشتری یافته) در نهایت. (به نوعی) خلافت ابوبکر را از حصار غصب بیرون آورده و نفی نامشروع بودن آن را به دنبال می آورد.

ابوبکر جلوه می دهند!

لذا در این تحقیق، به طور هم زمان و موازی با هم، به ارزیابی همه زیربناها و منشأهای مطرح شده برای بیعت امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر می پردازیم؛ که به ترتیب عبارت اند از:

منشأ یکم: مشروعیت الهی (حقانیت الهی).

منشأ دوم: مقبولیت مردمی (حقانیت عرفی).

منشأ سوم: موجودیت (امر واقع).

در این راه، بار دیگر اسناد تاریخی مربوط به این ادعا را مرور می نمایم تا با دقت بیشتر، «میزان رضایت و موافقت حضرت علی از حکومت ابوبکر» را بیابیم.

چرا که موضوع فوق (در همه این قبیل ادعاها) علت اصلی انجام بیعت با ابوبکر تلقی شده است. بدین ترتیب می توانیم میزان اعتقاد امیرالمؤمنین (ع) به مشروعیت، مقبولیت و موجودیت خلافت ابوبکر را مورد ارزیابی قرار داده و اعتبار علمی آنها را با توجه به مدارک تاریخی بیازماییم.

ص: 15

اشاره

شکی نیست که اگر خلافت ابوبکر (تحت هر یک از عناوین سه گانه مشروعیت، مقبولیت یا موجودیت) مورد رضایت و موافقت حضرت علی (ع) بود، آن حضرت علیه السلام نه تنها از بیعت نمودن با ابوبکر به شدت امتناع نمی ورزید؛ بلکه فواتر از آن، هرگز در مسیر «قیام به سیف» جهت براندازی حکومت او قدم برنداشته و با عزمی راسخ به دنبال سرنگونی او از مسند خلافت نبود. (1)

ص: 17

1- استنصارهای شبانه حضرت علی (ع) که با حضور حضرت زهرایی (س) صورت می پذیرفت، از نمونه های این تلاش گسترده می باشد. ر.ک: ابن قتیبه: الامامة والسیاسة، ج 1، ص 29؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 13 و ج 2، ص 37.

موسی بن عقبه (متوفی 141) از این شهاب زهری نقل میکند:

«إن رجالاً من المهاجرين غضبوا في بيعة أبي بكر، منهم علي و الزبير... و معهما السلاح... (1)»

در بیعت با ابوبکر، تعدادی از مهاجرین از جمله علی و زبیر، در حالی که سلاح به همراه داشتند به خشم آمدند.»

ابن میثم بحرانی (متوفی 679) از کتاب «وقعة صفین»، تألیف نصر بن مزاحم منقری (متوفی 212) نقل میکند که حضرت امیر فرمودند:

«لو وجدت أربعين ذوی عزم لقاتلت. (2)»

اگر چهل نفر یار ثابت قدم می داشتم، می جنگیدم.»

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) این عبارت را بدین گونه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرده است:

«لو وجدت أربعين ذوی عزم!» (3)

اگر چهل یار ثابت قدم می داشتم!»

ص: 18

-
- 1- [کتاب مغازی او به دست ما نرسیده است؛ ولی برخی راویان این نقل عبارت اند از: کلاعی اندلسی (متوفی 634): الاكتفاء، ج 2، ص 346. محب طبری (متوفی 694): الرياض النضرة، ج 1، ص 241. دیار بکری (متوفی 982) تاریخ الخميس، ج 2، ص 169.]
 - 2- ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 26 - 27.
 - 3- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 23

وی پس از اشاره به ثبت این عبارت در کتاب «وقعة صفین» می نویسد:

و ذكره كثير من ارباب السيرة

تعداد زیادی از سیره نویسان این جمله را نقل کرده اند.» (1)

او همچنین در کتاب خود، متن نامه ای را آورده که معاویه در آن، این عبارت را از زبان حضرت علی نقل می کند:

لو وجد اربعين وى عزم متهم لناهضت القوم. (2)

اگر چهل بار ثابت قدم از ایشان می داشتم، با آنان به جنگ بر می خاستم.»

ص: 19

1- متن نوشتار ابن ابی الحدید چنین است: قاما قوله: «لم يكن لي شعيع إلا أهل بيتي فظننت بهم عن الموت أقول ما زال علي لا يولد، و القنقاله عقيت وفاة رسول الله، قال: لو وجدت اربعين دو عزم ذكر ذلك تضرين مراجيم في كتاب مسقين وذكره كثير من أرباب الشيز اقا این سخن را که: هیچ باوری جز اهل بیتم نداشتیم، لذا گمان مرگ ایشان را داشتم علی هعاره می فرمود و نیز پس از وفات پیامبر خدا فرمود: ای کاش چهل بار ثابت قدم می داشتم این قول را تحسین مزاحم در کتاب سشین و تعداد زیادی از سیره نویسان نقل نمودات همان طور که ملاحظه می فرمایید عبارتی که ابن ابی الحدید نقل کرده و به ثبت آن توسط بسیاری از تاریخ نگاران اذعان البارده ناقص بوده و انتهای آن خلف شيله السا لنا معلوم نمی باشد که در صورت فراهم بودن باران ثابت قدم، حضرت امیر علیه تصمیم به انجام چه کاری داشتن جالب است که عبارت مندرج در چاب موجود از کتاب موقعة صفينه که با تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ شده، چنین می باشد لوانتمکن من اربعين رجلا. فذكر آشرا... ای کاش چهل مرد در اختیارم بود؛ سپس مطلبی را منقری، وقعة صفين، ص 163)

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 47. این نامه از سنو معاویه و خطاب به حشرا علی انگاشته شده است

عزم راسخ امیرالمؤمنین در مسیر «قیام به سیف» چنان بود که وقتی بنا به مصالحی که خود بر شمردند (1) نامیدانه خانه نشینی را برگزیدند، فرمودند:

«وَأَيُّمُ اللَّهُ، لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفِرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرَ وَيَبُورَ الَّذِينَ لَكُنَّا عَلَيَّ غَيْرَ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ. (2)»

اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان و بازگشت آنان به سوی کفر و بیم از نابودی دین اسلام نبود؛ با آنان به گونه ای دیگر از آنچه که با آنان رفتار نمودیم، رفتار میکردیم.»

هُوَ أَيُّمُ اللَّهُ، فَلَوْ لَا مَخَافَةُ الْفِرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرِنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا. (3)»

و قسم به خدا! اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان نبود که به دلیل آن به کفر بازگردند، ما با هر آنچه می توانستیم حکومت را تغییر می دادیم.»

منابع شیعی حاکی از آن اند که عدم موافقت و نارضایتی امیرالمؤمنین از حکومت ابوبکر به حدی بود که حتی برای

ص: 20

1- امام باقری در تشریح این مصالح فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ لَمَا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَتَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ... زَمَانِي كَمَا مَرَدَمُ بَا بُو بَكْرٍ بِيَعْتُ كَرَدْنَد، چِيزِي مَانَعُ نَشُدُ كَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ مَرَدَمُ رَا بَه سُوِي خُوْد فَرَا بَخُوَانَد مَكْر دِلْسُوَزِي بَه حَال مَرَدَم وَ تَرَسْ اَز اَرْتَدَادِشَان اَز اِسْلَام كَمَا بَه پَرَسْتَش بَتَهَا پَرْدَا زَنْد وَ شَهَادَتُ بَه يَكَا نَكِي خُدا وَ رَسَالَتُ پِيَا مَبْر رَا مَنَكْر شُوْنَد.» (ثقة الاسلام كليني: كافي، ج 8، ص 295؛ شيخ طوسي: امالي، ص 330)

2- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 307

3- شيخ مفيد: الجمل، ص 437-

لحظة ای بر پا بودنش را بر نمی تافتند؛ چه رسد به آن که بخواهند به دلیل رضایت از آن، با ابوبکر بیعت نمایند.

چنانچه فرمودند:

.... أما والله لو كان لي ع أصحاب طالوت أو عدة أهل بدر - وهم أعداؤكم - لضربتكم بالشيف حتى تولوا إلى الحق و تنبوا للصدق، فكان أرق الفني و أمم بالرفق، اللهم اختمم بيتنا بالحق وأنت خير الحاكمين

قال: ثم تخرج من المجد قمر بصيرة (1) فيها تخو من ثلاثين شاة، فقال: والله لو أن لي رجالا ينضوين لله عوجل ورشوله بعد هذه الشياة، لأزل ابن آكلة الذبان (2) عن ملكه

قال: فلما أنسى بابقه ثلاث بيئة و سورج على الموت، فقال لهم أمير المؤمنين: أغذوا بنا إلى الحجار الزيت (3) محلقين. و حلق أمير المؤمنين * فما وافي من القوم محلقا إلا ابوذرو المقداد و خيق اليماني و عمار ياسر و جاء لما في آخر القوم

ص: 21

1- خظيرة تتخذ من الحجاراة و أغصان الشجرة الفتم و البقر حظيره كانی از سنگ و شاخه های درختان است که برای نگهداری گاو و گوسفند استفاده می شود)

2- (جفع باب و گل بابن آكلتها عن شلطان الوقت فإنهم كانوا في الجاهلية يأكلون من كل شبيث جمع دباب و مقصودش از كنيه پسر مگس خور، پادشاه وقت بود چرا که آنان در جاهلیت هر چیز ناپسند رو کتیقی را که به دست می آوردند، می خوردند، که عبدالامیر فاطمی نجفی: الأسرار فیما کئی و عرف به الأشرار، ج 1، ص 10، حرف الألقه

3- (محلای در شهر مدینه)

..... لولا عهد عهده إلی النبی الأمة وردت المخالفین خلیج المیة و الأزل علیهم شایب صواعق الموت وعن قلیل سیعلمون. (1)

قسم به خدا اگر به تعداد یاران طالوت با اصحاب پیامبر در جنگ بدر که با شما دشمن می بودند یار میداشتم، با شمشیر با شما می جنگیدم تا رو به سوی حق کرده و به راستی به آن باز گردید که در این صورت گسستگی (شما بهتر به هم می آمد و پیوسته می شد و برای شما ملایم تر و با رأفت بیشتری همراه می بود.

خدایا! به حق و راستی بین ما حکم فرما که تو بهترین حکم کنندگانی

راوی گفت: سپس از مسجد خارج شد و از کنار آغلی عبور کرد که در آن حدود سی عدد گوسفند بود؛ فرمود: قسم به خدا؟ اگر به تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که در دوستی با خدا و رسولش صادق و خالص بودند، پسر مگس خور را از حکومتش ساقط می کردم
راوی گفت: شب که شد سیصد و شصت نفر تا پای مرگ با او بیعت کردند.

آنگاه امیرالمؤمنین به ایشان فرمود: فردا صبح باسره‌های تراشیده در محله احجار الزیت حاضر شوید و

ص: 22

امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را تراشید؛ اما از آن قوم جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سپس سلمان، به عهد خود وفا نمودند.

آنگاه (حضرت علی دستانش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

اگر نبود پیمانی که پیامبر خدا از من گرفته بود، مخالفان را در دریای آرزوهایشان منحرف میکردم و باران هایی از صاعقه های مرگ بر سرشان نازل می نمودم و البته به زودی خواهند دانست.

ص: 23

ابن میثم بحرانی (متوفی 679) در این باره می نویسد:

فان أمير الشقيقة و ما جرى بين الحالية من الاختلاف و تلف على عن البيعة أمر ظاهر لا يدفع و معشوق لا يتق... و كل ذلك يما تقضي
الضرورة معه بوقوع الخلاف و المناقاة بينهم. و التي أن المنافسة كانت ثابتة بين على * و بين من تولى أمر الخلافة في زمانه و الشكاية و الظلم
الصادر عنه في ذلك أمر معلوم بالواثر المعنوي... (1)

داستان سقیفه و اختلافاتی که بین صحابه رخ داد و روی گرداندن علی از بیعت، مطلبی واضح است که نمی توان آن را رد نمود و پوشیده
ساخت... و این امور از اموری است که لاجرم به اختلاف و رقابت بین آنان منجر می شد.

ص: 24

1- ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 252

حق آن است که این چشم داشت به خلافت، بین علی * و کسی که متولی امر خلافت در زمان او شد، وجود داشت و شکوه و دادخواهی او و حضرت علی در این باب موضوعی است که به تواتر معنوی، روشن و ثابت شده است.»

بنابراین می توان گفت :

سخنان و اقدامات آن حضرت در مواجهه با خلافت ابوبکر، در تعارض آشکار و شدیدی با ادعای موافقت وی با خلافت ابوبکر قرار دارد.

امتناع شدید ایشان از قبولی انجام بیعت با ابوبکر که در نهایت، هجوم نظامی به خانه وحی، ورود مهاجمان به خانه فاطمه عالی، ایراد ضرب و جرح به حضرت زهرا و شهادت فرزندش حضرت محسن بلا را در پی داشت، نشان دهنده آن است که:

امیرالمؤمنین حتی پس از ناامیدی از امکان «قیام به سیف» و دست کشیدن از اقدام عملی جهت سرنگون ساختن آن؛ همچنان موجودیت خلافت ابوبکر را نپذیرفته بودند.

بدیهی است که چنین امتناعی، هرگز با ادعای موافق ایشان با خلافت ابوبکر و پذیرفتن آن - تحت هر عنوانی - قابل جمع نمی باشد.

بنابراین می توان گفت:

امیرالمؤمنین و هیچ گونه رضایتی از خلافت ابوبکر نداشته و به هیچ وجه با آن موافق نبوده اند.

در نتیجه :

خلافت ابوبکر از نظر ایشان نامشروع و غاصبانه بوده و نه تنها فاقد هرگونه مشروعیت می باشد؛ بلکه فاقد مقبولیت و حتی موجودیت نیز هست.

ص: 25

همان طور که در فصل یکم از جلد دوم این مجموعه ملاحظه فرمودید، امیر المؤمنین * بنابر مصالح و حکمت‌هایی که برخی از آنها را بر شمردیم، به ناچار «سکوت» را جایگزین «قیام به سیفه نمودند».

به این معنا که ایشان، مجبور به تحمل شرایط حاکم و پذیرش تلخ و ناخواسته امور زیر گردیدند

الف) عدم اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و عدم تدارک مقدمات آن

ب) صرفنظر از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی امور

ج) عدم مخالفت همه جانبه با هر آنچه به نحوی با خلافت ابوبکر مرتبط بود. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع گیری علنی علیه برخی امور)

در عین حال تحمل موارد فوق، همراه با اظهار بر حق بودن و مظلوم واقع شدن ایشان» صورت می پذیرفت و بنا به فرموده خودشان، همچون «خاری در چشم و استخوانی در گلو (1) تلخ و رنج آور بود.

بنابراین التزام به رعایت موارد فوق، یعنی: «عدم تنازع و کشمکش با متولیان امور» که از آن به اسکوت» تعبیر می شود؛ هرگز به معنای موافقت با خلافت ابوبکر - تحت هیچ یک از عناوین مشروعیت، مقبولیت و موجودیت - نمی باشد.

همچنین «پذیرش سکوت و ترک قیام به سیف» هیچ گونه پیوستگی و ملازمه ای با اقدام به انجام بیعت ندارد؛ هر چند که با تفسیرهای غلط از سکوت آن حضرت به ادعا شود:

علی خود را برای حکومت حق میدانست اما با ابوبکر به خاطر مصالح مسلمین و یک امر واقع بیعت کرد؟! (2)

حال آن که باید پرسید :

این امر واقع در چه زمانی، به چه دلایلی و تحت چه شرایطی پذیرفته شد؟

و آیا چنین پذیرشی مستلزم بیعت نمودن با حاکم است؟

یا به دلیل تفاوتی که میان معنای سکوت و بیعت وجود دارد، ملازمه ای میان این دو نیست و کاربرد واژه بیعت در این قبیل اظهارات خطا می باشد.

ص: 27

1- فضبرت وفي العين قد وفي الخلق شجا. پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم مسیر نموده اسید رشیه نهج البلاغه، خطبة شقشقیه

2- محمد عادي معرفته، روزنامه زاهدان مورخ 13 مهر 1392

جهت آشنایی شما با مفهوم بیعت (یعنی آنچه که ادعا می شود میان امیرالمؤمنین لایلا و ابوبکر رخ داده است و در یافتن پاسخ به این سؤال که «چرا نظام خلافت در تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علی بوده، توجه شما را به تعریف جامعی در این زمینه جلب می نمایم:

ابن خلدون (متوفی 808) در کتاب «مقدمه اش می نویسد:

بیعت عبارت از پیمان بستن بفرمانبری و طاعت است.

بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط بخود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او بستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی میگذارد و وی را بانجام دادن آنها مکلف می سازد، اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف بدلخواه او باشد و خواه مخالف میلش.

و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت میکردند و بر آن پیمان میبستند، دست خود را بمنظور استواری و تأکید پیمان

در دست امیر فی گذاشتند...

مفهوم آن در عرف لغت و تداول شرع همین است.» (1)

با توجه به تعریف فوق و نیز تعریف های مشابهی که در این زمینه ارائه شده است، می توان گفت:

(الف)

هر عمل و رفتاری را که افراد به وسیله آن، فرمانبرداری خود را از شخصی دیگر ابراز کرده و سرسپردگی خود را در برابر امر و سلطه او نشان می دهند، بیعت گویند.

بنابراین بیعت با خلیفه به معنای پذیرفتن سمت او و نیز اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر او است» و این عمل به نشانه قبول خلافت و حکومت او صورت می گیرد.

(ب)

مردم با بیعت خود، اموال و امکانات و تعیین مصالح اجتماعی خود را در اختیار رهبرشان می گذارند و مطیع فرمان های او می شوند. بدین ترتیب، ریاست و فرماندهی خلیفه تثبیت می گردد و آنان که بیعت کرده اند، متعهد می شوند که طبق رأی و نظر بیعت شونده عمل کنند.

(ج)

مردم با بیعت خود، ضمن تأکید بر وفاداری خویش، متعهد به فراهم ساختن امکانات لازم برای تحکیم و تثبیت پایه های حکومتی خلیفه می گردند و آن را به وسیله بیعت اعلام می دارند.

ص: 29

بیعت عملی است که نشانه «ابراز حمایت، پذیرش اطاعت، تعهد به وفاداری و قبول سلطه بیعت شونده» می باشد.

مردم به وسیله بیعت، قبول موارد فوق و التزام به رعایت آنها را به طور رسمی اعلام و اعلان می دارند.

تذکر

الف) قائلین به بیعت نمودن امیرالمؤمنین با ابوبکر، یا عالمانه سخن نمی گویند و یا اگر لغات را در معانی صحیح خود به کار می برند، به طور حتم، القای معنای فوق را مدنظر دارند.

ب) معنای بیعت، تفاوت بسیار زیادی با معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» دارد و هرگز نمی توان جهت اشاره به این معنا، از واژه «بیعت» استفاده نمود

به عبارت دیگر، به جهت آن که واژه «بیعت» از بار معنایی خاص خود برخوردار می باشد، هرگز نمی توان با تسامح از آن استفاده کرد و به بهانه گفتگو درباره سکوت امیر المؤمنین* یا با ارائه تفسیر غلط از معنای این سکوت، به ایشان نسبت داد که با ابوبکر بیعت نموده اند.

از دقت در سه موضوع:

الف) تلاش خستگی ناپذیر حضرت امیر برای سرنگونی خلافت ابوبکر و اعتقاد به لزوم بر چیده شدن آن، حتی پس از ناامیدی از ثمر بخشی اقدام عملی و مسلحانه (قیام به سیف)؛

ب) امتناع شدید حضرت امیر از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر (که بنابر اعتراف اهل سنت) هجوم به بیت فاطمه و آوردن هیزم و آتش - جهت احراق آن - را در پی داشت.

ج) تفسیر صحیح و دقیق از موضع گیری های سیاسی و اجتماعی حضرت امیر که از آن به «سکوت» تعبیر می شود؛

می توان آنچه پذیرفتنش به اجبار به حضرت علی تحمیل شد را بدین صورت ترسیم نمود:

1 - عدم ثمر بخشی اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و - صرفنظر از انجام آن، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن امکانات لازم.

2 - صرفنظر نمودن از مقاومت سر سختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی از امور، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن شرایط مناسب.

3 - عدم مخالفت همه جانبه و فراگیر با هرگونه فرامین خلیفه و هر نوع اقدامات حکومت، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن بسترهای عمومی حمایت از آن در جامعه.

(عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع گیری علنی علیه برخی امور)

همان طور که ملاحظه می فرمایید، پذیرش تلخ و ناگوار موارد فوق (1) که از آن به «سکوت» تعبیر می نمایم - مربوط به موضع گیریهای سیاسی و اجتماعی حضرت علی بوده و اتخاذ چنین روش و برنامه ای از سوی ایشان، هیچ ملازمه ای با انجام بیعت با ابوبکر - حتی به نشانه قبول این سکوت و التزام به اجرای آن در مواجهه با حکومت ابوبکر - ندارد. آن حضرت چندی قبل از هجوم اصلی و مطالبه بیعت اجباری از ایشان، به ناچار امور فوق را پذیرفته و پس از ناامیدی از هر نوع ثمربخشی «قیام به سیف» در خانه خود نشسته و پس از ناامیدی از «استنصارهای شبانه»، از «قیام به سیف» منصرف گردیدند.

بدیهی است که پذیرش ای-ن ش-رای-ط ن-امساعد و تنظیم موضع گیریهای سیاسی و اجتماعی بر اساس آن، به هیچ وجه به معنای پذیرش رضایتمندانه وقوع خلافت (قبول موجودیت) و نیازمند به انجام بیعت با خلیفه نبوده است.

ص: 32

1- مصادیق ردیف 2 و 3 را نمی توان به صورت پیشینی تعیین نمود.

لذا نمی توانیم به دلیل موجودیت یافتن حکومت ابوبکر و تحقق آن به عنوان یک امر واقع، از بیعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سخن به میان آوریم. زیرا اگر امر واقع را به طور دقیق تعریف کرده، زمان و شرایط قبول آن را به طور شفاف ترسیم نماییم، در خواهیم یافت که:

«پذیرش امر واقع» در معنای صحیح آن، منحصر به معنای «سکوت و ترک قیام به سیف، است و هیچ ملازمه ای با بیعت ندارد.

شرایط تحقق بیعت چیست؟

«بیعت یا دست به دست زدن، در واژه عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است.

اما در اسلام، این واژه نشانه پیمانی است که بیعت کننده، متعهد می شود تا مقررات ویژه ای را که برای هر دو طرف مشخص است، نسبت به بیعت گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد...

با بررسی کلمه بیعت در سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در می یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی و به شرح زیر استوار است:

1 - بیعت کننده (مبايع)

2- بیعت گیرنده (مبايع له)

3 - تعهد به فرمانبرداری و انجام مواد و مقررات بیعت .

پس به این ترتیب باید نخست، مورد بیعت که انجام آن خواسته شده، کاملاً روشن و مفهوم باشد.

ص:34

آنگاه، همان گونه که در سنت آمده است، بیعت کننده به عنوان قبولی، دست خود را به دست بیعت گیرنده می زند و بیعت انجام می پذیرد.

بنابراین بیعت مصطلح شرعی (1) خواهد بود.

ولی امروز شروط تحقق بیعت شرعی در اسلام برای اغلب

مسلمانان روشن نیست، پس لازم است خاطرنشان سازیم:

بیعت در اسلام هنگامی تحقق می پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

1 - بیعت کننده شایستگی بیعت کردن را داشته و در انجام آن کاملاً آزاد و مختار باشد.

2 - بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

3 - بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به انجام آن درست و روا باشد.

بنابراین:

بیعت باید بر اساس میل و رضای بیعت کننده صورت بگیرد. بیعت آدمی که مجبور شده باشد، درست نیست.

پس بیعت گرفتن با اعمال زور و زیر سایه شمشیر صحیح و مشروع نخواهد بود.

ص: 35

1- [«اصطلاح شرعی عبارت است از لفظی که شارع و قانونگذار، آن را در معنا و مفهومی خاص به کار برده و رسول خدا نیز آن را به امت اسلامی ابلاغ کرده باشد.» (علامه عسگری: ویژگی ها و دیدگاه های دو مکتب در اسلام، ج 1، ص 125)]

و نیز بیعت با آن کس که آشکارا گناه میکند و بیعتی که برای انجام گناه و سرپیچی از فرامین خداوند صورت گیرد، صحیح نیست. بنابراین بیعت، مصطلح اسلامی است و احکامی برای آن در شرع مقرر شده است.

فشرده مطالبی که گذشت:

بیعت در لغت عرب به معنی دست زدن متعاملین به نشانه قبول و انجام معامله است و در اسلام نشانه به کار بردن سعی و کوشش بیعت کننده در انجام مقرراتی برای بیعت گیرنده است و تا شروط آن حاصل نشود، بیعت اسلامی محقق نمی شود.

شروط بیعت عبارت است از:

1- بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست.

2- بیعت به اجبار و زور و با کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود، صحیح نخواهد بود.

3- بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.

... از آنچه درباره بیعت گفته شد، دانستیم که بیعت همانند معامله و داد و ستد، با رضایت منعقد می شود نه با اعمال زور و فشار و زیر تیغ جلاد.

همچنین روشن شد که بیعت در گناه و انجام امری بر خلاف فرمان خدا، و یا بیعت با کسی که خدای را گناهکار باشد، بیعت نیست. (1)

ص: 36

1- علامه عسگری: ویژگی ها و دیدگاه های دو مکتب در اسلام، ج 1، ص 254 - 1355 ص 261 - 263؛ ص 310.

امیرالمؤمنین با توجه به همین مبنا فرمودند:

له «و بیعتی لهم لما لاحت لهم فیه لا توجب لهم حقاً و لا یلزمونی لهم رضا. (1)

بیعت کردن من با ایشان، زمانی که هیچ حقی در آن خلافت نداشتند، برای آنان حقی به وجود نمی آورد و بیانگر رضایت و خشنودی من نخواهد بود.»

لذا تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر» از اساس ناصواب می باشد.

جهت درک عمیق تر عبارت فوق، نخست اسناد تاریخی مرتبط با مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین را بر خواهم رسید و پس از آن، به به مقابله نتایج به دست آمده از آنها با شرایط تحقق بیعت می پردازیم.

ص: 37

1- دیلمی: ارشاد القلوب، ص 1396

اشاره

نقلهای تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر» را می توان به سه دسته تقسیم بندی نمود:

دسته یکم) نقلهایی که از بیعت آزادانه و مختاران-ه امیر المؤمنین ، آن هم بلافاصله پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، سخن به میان آورده اند.

دسته دوم) نقلهایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیر المؤمنین ، پس از شش ماه امتناع از انجام بیعت با ابوبکر، سخن به میان آورده اند.

دسته سوم) نقل هایی که از تلاش نافرجام هواداران خلیفه برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین سخن به میان آورده اند.

اولین و دومین دسته از نقل های اهل سنت در تعارض شدید با یکدیگر بوده و محتوای یکدیگر را نفی می کنند؛ لذا از اعتبار ساقط می گردند. (1)

بنابراین تنها نقلهای دسته سوم باقی می ماند که هم راستا با نقل های امامیه بوده و در این بخش از کتاب، به فزازهایی از این نقلها اشاره میکنیم. (2)

در این بخش با مراجعه به کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه» تألیف استاد محقق شیخ عبدالزهره مهدی، از نحوه و چگونگی تلاش خلیفه و هوادارانش برای اخذ بیعت اجباری از حضرت امیر ا و شدت امتناع آن حضرت از قبول درخواست مهاجمان، سخن می گوئیم؛ تا تفسیرهای ارائه شده از این بیعت را با استناد به مدارک تاریخی معتبر، مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و نقد علمی نماییم.

ص:40

1- به عبارت دقیق تر باید گفت: هر سه دسته فوق به دلیل تعارض شدید با یکدیگر از اعتبار ساقط گردیده و سپس نقلهای دسته سوم با اقامه قرینه معتبر بیرونی که در این مورد، هماهنگی با محتوای نقل های امامیه می باشد. از نو، واحد اعتبار شده و هویت خود را باز می یابند.

2- هر چند که این استاد به طور مختصر و فشرده از ماجرا یاد کرده اند، ولی چون هم راستا با باورهای تاریخی شیعه می باشند؛ تفصیل آنها را می توان در منابع امامیه مطالعه کرد.

انگیزه‌ی دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمومنین

هر چند که حضرت امیر پس از یاری خواستن‌های مکرر و اتمام حجت، از سرنگون ساختن خلافت موجود مایوس گردیده و با دلی پر خون در خانه نشستند؛ ولی نظام خلافت به همین اندازه از انزوا و کناره‌گیری ایشان اکتفا نکرده و با اقدام تهاجمی جهت اخذ بیعت از امیرالمومنین، سعی در تثبیت این پذیرش تحمیلی و اخذ التزام از آن حضرت (به منظور تحمل همیشگی این سکوت و ترک قیام به سیف) داشتند.

از این رو، به هر نحو ممکن، ایشان را به مسجد آورده تا (جهت مشروع جلوه دادن پایه‌های حاکمیت خود) از وی برای ابوبکر بیعت بستانند (1) و بدین وسیله به پذیرفتن این سکوت دردآور توسط آن حضرت صلی الله علیه وسلم «رسمیت» ببخشند.

شاید هم می‌خواستند تا به بهانه امتناع ایشان از قبول بیعت، امیرالمومنین را به قتل برسانند.

ص: 41

1- با بیعت، شخص به گونه مشخص اعتراف می‌کند و مطلب برای همگان از ابهام خارج می‌شود.

واقعی (متوفی 207)

سند شماره 1

«غضب علی و الزبیر... و تخلفا ع-ن البیعة... فصاح عمر: أخرجوا أو لتخرقنها علیکم.

قابوا أن یخرجوا... ثم أخرجهما یشوفهما حتی بایعا. (1)

علی و زبیر خشمگین گشتند... و بیعت نمودند...

عمر فریاد کشید: از خانه خارج شوید یا آن را با شما به آتش خواهم کشید.

آنان خارج نشده و امتناع کردند... سپس آن دورا به زور بیرون آورد و نزد ابوبکر برد تا بیعت کنند.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

طبری امامی (قرن 4): المسترشد، ص 378.

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 419.

ابن طاووس (متوفی 664): الطرائف، ص 238-239.

ص: 42

1- کتاب او که به احتمال زیاد «السقیفه و بیعة ابی بکر» نام دارد؛ به دست ما نرسیده است.

و على كلهم بغيت، عرقنا ذلك في نظرك الشرر و قولك الهجر و في تنفسك الصعداء و في إبطائك عن الخلفاء، تقاد إلى كل منهم كما يقاد الفحل المخشوش (1) حتى تبايع و انت كاره. (2)

معاویه در نامه ای خطاب به امیرالمؤمنین نوشت: تو نسبت به همه آنان خلفای پیشین ستم کردی سرپیچیدی و این را از نگاه غضب آلود و سخنان تند و تیز و آه سینه و عدم همراهی ات با آنان دریافتیم؛ تو را به سوی هر یک از آنان بردند، چنان که شتر را با افسار میکشند؛ تا آن که با اکراه بیعت کنی.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اعثم کوفی (متوفی 314): الفتوح، ج 2، ص 578.

ابن عبدربه (متوفی 328): العقد الفرید، ج 4، ص 308 - 309.

شیخ مفید (متوفی 413): الفصول المختاره، ص 287.

خطیب خوارزمی (متوفی 568): المناقب، ص 175.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 74 و ص 186.

قلقشندی (متوفی 821): صبح الأعشى، ج 1، ص 273.

ص: 43

1- الغت شناسان در معنای کلمه خشاش گفته اند: خشاش چوب کوچکی است که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به وسیله آن میکشند تا شتر زود تر و بهتر فرمان برده این اثر: النهاية في غريب الحديث، ج 2، ص 33

2- منقری، وقعة صفین، ص 87.

سند شماره 3

«إني كنت أفاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبايع.

حضرت علی در جواب معاویه نوشت: تو نوشتی که من را همانند شتری که زمام خورده میبردند تا بیعت کنم.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید رضی (متوفی 406): نهج البلاغه، کتاب 28.

ابن حمدون (متوفی 562): التذكرة الحمدونية، ج 7، ص 166.

ابن ابی الحديد (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 183.

نویری (متوفی 737): نهاية الارب، ج 7، ص 236.

قلقشندی (متوفی 821): صبح الأعشى، ج 1، ص 276.

باعونی شافعی (متوفی 871): جواهر المطالب، ج 1، ص 374.

سند شماره 4

«ثم إنهما دعواه إلى بيعتهما، قابطاً عنهما و تلكاً عليهما، فهما به الهموم و ارادا به العظیم. (1)

معاویه در جواب نامه محمدبن ابی بکر نوشت:

سپس آن دو ابوبکر و عمر از او [علی] خواستند که بیعت کند؛ اما او اعتنا نمود و خودداری ورزید. لذا برای او نقشه های مهمی کشیدند.»

ص: 44

1- همان منبع، ص 130. [نکته جالب در این جا است که معاویه در ادامه همین نامه درباره روابط خلفا با امیر المؤمنین چنین می نویسد: «لا یشرکانه فی أمرهما ولا یطلعاته علی سرهما. ابوبکر و عمر او را در کارهای حکومتی خود مشارکت نداده و از اسرار خویش با خبر نمی ساختند.»]

آشنایی با برخی راویان این نقل:

مسعودی (متوفی 346): مروج الذهب، ج 3، ص 12 - 13.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 190.

ص: 45

سند شماره 5

«ابایة علی بیعة ابي بكر:

... فقال له عمر: إنك لست متروكاً حتى تباع...

فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقال له: بايع.

فقال: إن أنا لم أفعل قمة؟

قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو تضرب عنقك. (1)

خودداری علی از بیعت با ابوبکر:

آنگاه عمر به او گفت: تو را رها نخواهیم کرد تا بیعت کنی.

سپس علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند.

سپس به او گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم چه می شود؟

گفت: قسم به خدایی که پروردگاری جز او نیست! گردنت را خواهیم زد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اعثم کوفی (متوفی 314): الفتوح، ج 1، ص 13 - 14.

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 138 - 139.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 11 - 12.

ص: 46

سند شماره 6

«بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي حين قعد عن بيعته وقال: اتتني به بأعنف العنف. (1)»

ابوبکر در زمانی که علی از بیعت خودداری نمود، عمر را نزد وی فرستاد و گفت: او را به سخت ترین وضعیت نزد من آورید.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی 436): الشافی، ج 3، ص 240.

شیخ طوسی (متوفی 460): تلخیص الشافی، ج 3، ص 76.

سند شماره 7

«إن ابابكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع، فجاء عمر و معه فتيلة (قبس). (2)»

ابوبکر عده ای را برای گرفتن بیعت نزد علی فرستاد. اما وی بیعت نکرد. سپس عمر در حالی که آتش به همراه داشت نزد او علی آمد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی 436): الشافی، ج 3، ص 241.

شیخ طوسی (متوفی 460): تلخیص الشافی، ج 3، ص 76.

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 419.

ص: 47

1- بلاذری: انساب الاشراف، ج 1، ص 587 (ج 2، ص 269 دارالفکر).

2- همان منبع، ج 1، ص 567 ج 2، ص 248 دارالفکر.

«آتی عمر بن خطاب منزل علی... فقال: والله لأخرقن علیکم أو لتخرجن إلی البیعة. (1)

عمر به منزل علی رفت و گفت: قسم به خدا! یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را با شما به آتش میکشم.»

آشنایی با برخی روایان این دو نقل:

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 419.

ص: 48

1- همان منبع، ج 2، ص 203

سند شماره 8

«تخلف علی و الزبیر... فانطلق إليهم عمر فجاء بهما تعباً. (1)»

علی و زبیر از بیعت خودداری کردند. آنگاه عمر نزد آنان رفت و ایشان را به زور برای بیعت آورد.»

ابن عبد ربه (متوفی 328)

سند شماره 10

الذین تخلفوا عن بیعة أبي بكر: علی و... حتی بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجهم (ليخرجوا) من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم فاقبل يقبس من نار علی أن يضرم عليهم الدار. (2)»

کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و... بودند؛ تا این که ابوبکر، عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و گفت:

اگر خودداری کردند با آنان بجنگ.

آنگاه عمر با خود آتش برداشت تا خانه را با آنان به آتش بکشد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن طاووس (متوفی 664): الطرائف، ص 239.

ابی الفداء (متوفی 732): المختصر في اخبار البشر، ج 1، ص 156.

ابن اثیر (متوفی 630)

سند شماره 11

و تخلف علی و بنوهاشم و... عن البيعة... ثم أتاهم عمر فاخذهم للبيعة. (3)»

علی و بنی هاشم و... از بیعت امتناع کردند؛ سپس عمر به نزد آنان رفت و آنان را به زور برای بیعت برد.»

- 1- طبري: تاريخ الأمم والملوك، ج 3، ص 203
- 2- ابن عبدربه: العقد الفريد، ج 4، ص 242 (بيروت).
- 3- ابن اثير، الكامل، ج 2، ص 325

سند شماره 12

ثم دخل عمر فقال لعلي: ثم فبايع فتلكا واختبس فاخذ بيده وقال: قم، فأبى أن يقوم، فحمله و دفعه كما دفع الزبير، ثم فابى أمسكهما خالد و ساقهما عمر و من معه سوقاً عنيفاً. (1) سپس عمر وارد شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن.

اما او اعتنایی نکرد و از خانه خارج نشد. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز! اما او از برخاستن امتناع کرد. پس او را به زور گرفت و پرتاب نمود، همچنان که با زبیر رفتار نموده بود. خالد آن دورا گرفت و عمر و همراهانش آنان را با وضعیت بدی نزد ابوبکر بردند.»

سند شماره 13

غضب رجال من المهاجرين... و غضب علی و الزبير تدخلا بيت فاطمة... فجاء عم-ر في عصايته... ثم أخرجهما عمر يسوقهما حتى بايعا... (2)

تعدادی از مهاجرین خشمگین شدند. علی و زبیر نیز خشمگین شده به خانه فاطمه رفتند. عمر با گروهی نزد آنان آمد و آنان را به زور از خانه بیرون آورد و برای بیعت نزد ابوبکر برد.»

ص: 50

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 48 - 49.

2- همان منبع، ج 3، ص 50 و ج 6، ص 47

همان طور که ملا-حظه می فرماید بارزترین ویژگی حاکم بر شرایط مطالبه بیعت از امیر المؤمنین ع «امتناع حضرت علی ع از پذیرش بیعت با ابوبکر و اعمال خشونت از سوی هواداران خلیفه» می باشد که منابع اهل سنت به صراحت از این دو سخن گفته اند.

این دو ویژگی، شرایط صحت انعقاد بیعت با ابوبکر را زیر سؤال برده و حاکی از:

نامشروع بودن موضوع بیعت

غاصب بودن بیعت گیرنده

و نارضایتی بیعت کننده است.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) می نویسد:

واختلفت الروایات في قصة الشقيقة فالذي تقوله الشيعة وقد قال تؤم من المحدثين بعضه ورووا كثيرة منه:

إن عليا امتنع من البيعة حتى أخرج كرها. (1)

روایات در مورد سقیفه مختلف و متفاوت اند. اما آنچه که شیعه میگوید و گروهی از محدثین نیز بخشی از آن را نقل نموده اند و دیگران نیز از آنان نقل کرده اند، چنین است:

علی از بیعت امتناع نمود تا آن که به زور برای بیعت برده شد.»

فاما امتناع علی من البيعة حتى أخرج علی الوجه الذي أخرج عليه، فقد ذكره المحدثون ورواه أهل الثبير

ص: 51

وقد ذكرنا ما قاله الجوهرى في هذا الباب؛ وهو من رجال الحديث و من الثقات المأمونين، وقد ذكر غيره من هذا النحو مالا يحصى. (1)

اما امتناع على از بيعت با ابوبكر (تا آنجا كه وى را به آن نحوى كه از خانه بيرون آورده شد، بيرون آوردند) را محدثين و سيره نويسان نقل نموده اند.

و ما قول جوهرى را (كه از رجال حديث و افراد مورد وثوق و اطمینان مى باشد) در اين مورد نقل كرديم و البته افراد فراوان و بى شمار ديگرى نيز اين واقعه را نقل نموده اند.»

«وقد روى كثير من المحدثين انه عقيب يوم السقيفة تالم و تظلم و استنجد و استصرخ، حيث ساموه الحضور و البيعة، و أنه قال و هو يشير إلى القبر:

يابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني. (2)

محدثين زيادى نقل كرده اند كه: پس از روز سقيفه، در آن موقعى كه على را به زور براى بيعت نزد ابوبكر حاضر ميكردند، على رنج و سختىديد و به تظلم برخاست و يارى خواست و در حالى كه به قبر پيامبر اشاره مى كرد فرمود: اى پسر مادرا! اين قوم مرا ضعيف پنداشتند و نزديك بود كه مرا به قتل برسانند.»

ص: 52

1- همان منبع، ج 2، ص 59 - 40

2- همان منبع، ج 11، ص 111

جالب است که با وجود این اسناد معتبر تاریخی اظهار شده است:

«آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار پیامبر(ص) گذشت، قطعاً! از نوع اختلافات دوستانه! بوده است...»! (1)

«اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر(ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه! بوده...»! (2)

همچنین جای بسی شگفتی است که برخی نویسندگان معاصر مواجهه با این اسناد و مدارک تاریخی مدعی شده اند که:

«این روایتها قابل تردید و تعمق بیشتری هستند. بعضی ساده لوحان! کوشیده اند برای نشان دادن مظلومیت علی(ع)، به این مسایل متوسل شوند... شاید بتوان گفت که چون علی(ع) در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه(س) احساس مسؤولیت می کرده... با مأمورین خلیفه همراه شده، به نزد او رفته است. (3)» (4)

ص: 53

1- محمد جواد حجتی کرمانی، روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.

2- عمود مصاحبه مندرج در مجله تدای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 41

3- اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب، ص 86.

4- این نوشتار که با تأیید دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر صادق آئینه وند به چاپ رسیده است. علیرغم تحلیل های ارزنده ای که ارائه نموده، حاوی استبعادهایی است که فاقد ارزش علمی بوده و نوعی فرار از اعتراف صریح به رفتارهای ناروای خلفا می باشد. متأسفانه مؤلف مذکور، پس از نفی اعمال خشونت علیه امیرالمؤمنین و ترسیم شرایطی آرام در مطالبه بیعت از آن حضرت، جهت سرپوش نهادن بر بخش دیگری از رفتارهای خلفا که مربوط به خوردهای آنان با حضرت زهرا می شود، می نویسد: از طرفی، خلیفه و یارانش نیز نمی توانستند در مقابل تلاشها و فعالیتها و مخالفتهای وی، همان حالت خصمانه ای را که نسبت به علی(ع) و بنی هاشم داشتند، نسبت به او نیز اتخاذ کنند.»! (اصغر قائدان؛ تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب، ص 87) باید از نویسنده این ادعا پرسید: مگر شما در نوشته تان وجود حالت خصمانه نسبت به امیرالمؤمنین را قبول نموده اید که حال می خواهید اعمال آن را نسبت به حضرت زهرا نفی کنید؟

1- آیا چنین اظهار نظری به معنای انکار ضرب و جرح حضرت فاطمه با از سوی مهاجمان و نفی پورش دژخیمان به بیت وحی که به شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن انجامیده نمی باشد؟ جالب آن که این کلی گویی ها در حالی مطرح می شود که اهل سنت از پیامبر کی روایت می کنند که فرمودند... و اینی لقا ز اینها، تگزٹ ما یضع بها بعدی، تانی بها و قد دخل الألب بیتها و انتھکت خزمها و شخصیت خقتها و تعث یزنهاوزت جنبها و أشقظ جنینها ثم تری نفسها ذلیلة بعد أن كانت فی آیام أیها عزیزه فتقدم علی مخزونه متزویة بنقوش منضویة مقتولة فاقول عند ذلك: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذل من آلهها و لذ فی تارک تن زب جنینها ختی القت و لدها، فتقول الملائكة عند ذلك: آمین وقتی او را دیدم، آن چه که پس از من بر وی خواهد گذشت را به یاد آوردم. گویی او را می بینم که خواری در منزلش لانه کرده و حرمتش نادیده گرفته شده؛ حقش پامال گردیده و از ارث محروم گشته است؛ پهلویش شکسته و فرزندش را سقط نموده است. او خود را در دلت می بیند حال آنکه در زمان حیات پدرش عزیز بود. آنگاه غمگین، مصیبت زده به قتل رسیده و به یغما رفته نزد من خواهد آمد. من آنگاه خواهم گفت: خدایا! اویی را که به فاطمه ظلم نموده از رحمت محروم نما و هر که حق او را غصب کرده مجازاتش کن. خوار کشندان را خوار فرما و آن کسی را که بر دو پهلویش کوبید تا فرزندش را سقط نموده در آتش غذایت جاودانه بدار، در این هنگام فرشتگان آمین خواهند گفت.* (الجوانی شافعی قرائد السمطینج آب جدا و جمیع محمودی). (شاید بهتر بود که نویسنل کتاب لاتحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالبان نیز همچون مؤلف کتاب «میراث ریوده، موضع گیری شفافی در این مورد از خود نشان نداده و با کلی گویی از کنار اسناد و مدارک این حادثه تلخ و دردآور می گذشت و با تظاهر به انجام یحث علمی خواننده را همچون بسیاری از وحدت طلبان به وادی انکار و تردید نسبت به هجوم به بیت قاطعه ما» وارد نمی ساخت.

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین * به کجا انجامید؟

سند شماره 1

علی بن حسین مسعودی (متوفی 346) سندی را نقل می کند که حاکی از رساندن دست امیرالمؤمنین به دست ابوبکر می باشد.

او می نویسد:

«... فتوجهوا إلى منزله فهجموا عليه و أخرجوا بابه و استخرجوه منه كرها و ضغطوا سيدة النساء بالباب حتى أسقطت محسناً و أخذوه بالبيعة فامتنع و قال: لا أفعل.

فقالوا: تقتلك.

فقال: إن تقتلوني فإني عبد الله و أخو رسوله و بسطوا يده نقبضها و عسر عليهم فتحها فمسحوا عليه و هي مضمومة. (1)

ص: 55

1- مسعودی، اثبات الوصیه، ص 155 .

به سمت منزل شتافتند و به او یورش بردند و در خانه اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند.

حضرت زهرا را پشت در کوبیدند و فشردند به طوری که فرزندش محسن را سقط نمود.

او علی را برای بیعت بردند، اما امتناع نموده و گفت: بیعت نمیکنم.

گفتند: تو را خواهیم کشت.

گفت: اگر مرا به قتل برسانید، بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید.

دستش را کشیدند، اما دستش را مشت نموده و نتوانستند مشتش را باز کنند.

پس دست وی را بر دستش خلیفه کشیدند، در حالی که مشتش بسته بود.»

سند شماره 2

سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی زیدی (متوفی 352) سندی را به این مضمون نقل می کند:

«... فقیل لعلی : بایغ، قال: إن لم أفعل فمه؟»

قال: يضرب الذي فيه عينك، و مدوا يده فقبض أصابعه، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم اشهد، فمسحوا يده على يد أبي بكر. (1)

ص: 56

1- حسنی زیدی: المصابیح، نسخه موجود در کتابخانه بزرگ عمومی واقع در شهر صنعای یمن

به علی علیه السلام گفته شد: بیعت کن .

گفت: اگر نکنم چه میشود؟

گفت: گردنت را خواهیم زد و دستش را به زور کشیدند. اما انگشتانش را بست و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: خدایا! تو گواه و شاهد باش.

آنگاه دستش را بر دست ابوبکر کشیدند.

سند شماره 3

محمد بن مسعود عیاشی (متوفی 320) پس از نقل ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا و بیرون کشاندن امیر المؤمنین برای انجام بیعت با ابوبکر (1) و تصریح به تهدید ایشان به قتل، (2) می نویسد:

(3)

ص: 57

1- عبارت مندرج در کتاب وی چنین است: افضزب عمر الیات برجله فکنزة و کان من شعفی ثم دخلوا فأخرجوا علیانة شلیبة. عمر یا پایش به در کوبید و در را که از شاخ و برگ درخت خرما بود) شکست، سپس وارد منزل شدند و در حالی که ریسمان به گردن حضرت علی انداخته بودند، او را بیرون آوردند.

2- عبارت مندرج در کتاب وی چنین است: فقال له م بایغ، فقال له علی: فین انا لم افعل فمه؟ فقال له عمر: إذا أضرب و اله غنقك، فقال له علی: إذا و الله اکون عبدالله المقتول و آخا رسول الله. فقال عمر: أنا عبدالله المقتول فنعم، و آقا أو رشولي الله والا، ختي قالها ثلاثا. پس عمر به او گفت: بیعت کن! علی به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؛ عمر گفت: قسم به خدا در این صورت گرفته را خواهیم زد. پس علی فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر و العقول او را می کشی گر گفتم بند کشته شده تیا آریا آریا انا یراد رسول خدا، هرگز او سه بار این جملات تکرار شد

3- با شماره 2185؛ ابن حمزة زیدی (متوفی 613) در کتاب خود به نام «الشافی» (ج 4، ص 171 - 173) این بند را از کتاب المسابیح نقل نموده است همچنین حسینی زیدی (متوفی) در کتاب خود به نام «أنوار الیقین» (ص 9) این مستند را از کتاب المصابیح به ثبت رسانده است. نسخه عکسی این سند در مرکز عقائد قیم موجود میباشد

«فبلغ ذلك العباس بن عبدالمطلب، فأقبل مشرعاً يهزول، فسمعتة يقول: إزققوا بابن أخي و لكم على أن يبايعكم، فأقبل العباس و أخذ بيد علي فمسحها علي يد أبي بكر ثم خلوه

مغضباً... (1)

خبر به عباس رسید، در حالی که به سرعت می دوید، آمد و شنیدم که می گفت: برادر زاده ام را رها کنید و من متعهد می شوم که بیعتش را برای شما بگیرم.

آنگاه عباس جلو آمد و دست علی را گرفت و بر دست ابی بکر زد و آنگاه او حضرت علی را که خشمگین بود، رها نمودند.»

بابر این نقل، عباس جهت نجات امیر المؤمنین دست آن حضرت را گرفته و بر دست ابوبکر میکشد.

نقل فوق می تواند حلقه اتصالی برای جمع میان اسناد قبلی با نقلهایی باشد که ماجرا را چنین روایت کرده اند:

سند شماره 4

علامه مجلسی (متوفی 1111) در ضمن نقلی مشابه با آنچه طبرسی در کتاب احتجاج آورده است، (2) می نویسد:

... ثم قال: ثم يا ابن ابی طالب قبايغ.

فقال: فإن لم افعل؟

قال: اذا والله تضرب عنقك.

ص: 58

1- عیاشی سمرقندی: تفسیر المناشی، ج 2، ص 64

2- به این نقل در ادامه همین استاد اشاره خواهیم نمود.

فاحتج عليهم ثلاث مرات، ثم مد يده من غير أن يفتح كفه فضرب عليها أبو بكر ورضى بذلك منه.

قنادی علی - قبل أن يبائع و الحبل في عنقه - باین أم إن القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی... (1)

سپس گفت: ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت کن!

فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

سه بار بر ایشان اتمام حجت نمود، سپس بدون آنکه کف دستش را باز نماید دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار از او راضی گشت.

اما علی پیش از بیعت و در حالی که ریسمان بر گردنش بود صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.»

و در ضمن سندی دیگر که شباهت زیادی با نقل فوق دارد، می نویسد:

«... ثم مد يده من غير أن يفتح كفه، فضرب عليها أبو بكر ورضى بذلك، ثم توجه إلى منزله... (2)

سپس بدون آنکه کف دست را باز کند، دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار راضی گشت.

سپس به سوی خانه اش بازگشت.»

ص: 59

1- علامه مجلسی: بحار الانوار، ج 38، ص 376.

2- همان منبع، ج 28، ص 301.

سید مرتضی (متوفی 436) می نویسد:

اروی عن علي بن حاتم أيضا أنه قال: ائى لجال عند أبي بكر إذ جيء بعلي؟ فقال له ابوبكر: بايغ، فقال له علي: قان أنا لم أبايغ؟

قال: أضرب الذي فيه عينك، فع رأسه إلى الماء ثم قال: اللهم اشهد، ثم مد يده فبايعه (1)

از عدی بن حاتم نیز روایت شود که گفت: من نزد ابوبکر نشسته بودم که علی را آوردند.

ابوبکر به او گفت: بیعت کن!

علی لا به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: سرت را از تن جدا خواهیم نمود.

پس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش. سپس دستش را دراز کرد و بیعت نمود.»

شیخ احمد طبرسی (قرن ششم) نیز سندی را به این مضمون نقل می کند:

ثم قال (أبو بكر القنفذ: إن خرج و الا قاتحم عليه، فإن امتنع فارم عليهم بيتهم ناراً.

فانطلق ف اقتحم هو و أصحابه بغير إذن..... و القوا في عنقه

ص:60

حبلا- اسود... ثم انطلقوا بعلي ملبه بحبل، حتى انتهى به إلى أبي بكر و عمر قائم بالسيف على رأسه... و سائر الناس قعود حول أبي بكر عليهم السلاح

فانتهره عمر فقال: بايع، فقال: وإن لم أفعل؟

قال: إذا نكل لا وصغارا..

ثم نادي قبل أن يبايع " (1): يا ابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلوني. ثم تناول يد أبي بكر فبايعه (2)

ابوبكر به قنفذگفت: اگر خارج شد که شد و الا به او حمله کن و اگر امتناع ورزید، خانه را با اهلش به آتش بکش.

قنفذ و همراهانش رفتند و بدون اجازه به خانه حمله کردند و طنابی سیاه بر گردنش افکندند.

سپس علی را با طناب نزد ابوبکر آوردند؛ در حالی که عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و مردم با سلاح دور ابوبکر نشسته بودند.

آنگاه عمر او را شکنجه داد و گفت: بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: تو را به خواری و پستی میکشیم.

آنگاه پیش از بیعت کردن صدا زد: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

سپس دستش را دراز نمود و با ابوبکر بیعت نمود.»

ص: 61

1- [منظور رسیدن دست ابوبکر به دست گره خورده امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.]

2- طبرسی: احتجاج، ج 1، ص 83 - 4

طبری امامی (قرن 4) می نویسد:

... بعثا إلى علي فجيء به مليية قلما حضر قال له: بايغ. قال علي: ان لم أفعل؟ قال: إذا تقتل.

قال: إذا تقتلون عند الله و آخار رسول الله

قال: أما عبد الله تم و أنا و رسول الله فلا

قال: فرجع يومي ولم يبايغ. (1)

گروهی را به دنبال علی فرستادند و آنان علی را در حالی که طناب به گردنش انداخته بودند، آوردند.

آنگاه به او گفتند: بیعت کن!

علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفتند: تو را خواهیم کشت کشته خواهی شد

فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

گفتند: بنده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز!

راوی گفت: آن روز بازگشت و بیعت ننمود.»

ص: 62

ابن قتیبه (متوفی 276) ذیل عنوان «ابانیه علی بیعة ابي بكر (1)» می نویسد:

ثم إن عليا أتى به إلى أبي تر وهو يقول: أنا عبد الله وأخو رسوله

فقال له: بايع أبا بكر

فقال: أنا أتى بهذا الأمر منكم، لا أبايتكم وأنتم أولى بالبيعة لي...

فقال له عمر: إنك لست مشرؤكة حتى تباع.

فقال له علي: والله يا عما لا اقبل قولك ولا أبايعه.

ص: 63

1- خودداری علی از بیعت با ابوبکر

فقال له أبو بكر: فإن لم تبايع فلا أكرهك..

علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن!

فرمود: تنها من برای بیعت کردن سزاوارم، با شما بیعت نمیکنم و بایستی که شما با من بیعت کنید

عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد.

علی فرمود: ای عمر! قسم به خدا که سختت را نخواهم پذیرفت و بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نکنی تو را مجبور نخواهم کرد.»

وی همچنین ذیل عنوان «گیف کائث بیعة علی بن ابی طالب(1) می نویسد:

فاخرجوا علیا، مضوا به إلی ابی بکر.

قالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم افعل فمة؟

قالوا: إذا و الله الیري لا إله إلا هو نضرب عنقك...

و ابوبکر سات لا یتکلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرک؟ فقال: لا أكرهه علی شيء ما كان فاطمه إلی جنبه... (2)

علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن!

گفت: اگر بیعت نکنم چطور؟

گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! در این صورت،

ص: 64

1- بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود؟

2- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج 1، ص 28 - 31

گردنت را خواهیم زد.

ابوبکر ساکت بود و هیچ نمیگفت. آنگاه عمر گفت: آیا دستوری راجع به او صادر نمیکنی؟

ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبور نمیکنم.»

این سند تاریخی تصریح دارد که پس از هجوم آتش افروزانه به بیت فاطمه، به اجبار کشاندن حضرت امیر به سوی مسجد و تهدید ایشان به قتل، امیر المؤمنین الا به دلیل حضور حضرت زهرا در مسجد و دفاع غیورانه حضرت فاطمه علی از ایشان، به خانه بازگشته و بدون دست دادن با ابوبکر(1) او حتی تظاهر به انجام بیعت، (2) از چنگال دژخیمان حکومتی آزاد شده اند.

به عبارت دیگر، بنا به تصریح سند تاریخی فوق که از منابع معتبر نزد اهل سنت (3) محسوب می شود. (4) هیچ گونه دست دانی میان امیرالمؤمنین و ابوبکر واقع نگردیده و آن حضرت بالا به دلیل حضور حضرت زهرا در مسجد، آزاد گردیده اند.

ص: 65

1- اهل سنت نمی توانند از پذیرش این فراز شانه خالی کنند.

2- خواهیم گفت که عبارت «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه های اجبار در انجام بیعت نمایان و آشکار نباشد لذا به دلیل ظهور نشانه های اجبار و اکراه در ماجرای فوق، به کار بردن این عبارت جایز نبوده و تنها می توان از عبارت اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است استفاده نمود

3- ر، ک این عربی: العواصم من القواصم، ص 248

4- اهل سنت بایستی به محتوای این نقل ملتزم باشد

با توجه به این که:

1- عیاشی نیز در ابتدای سندی که از وی نقل کردیم، به حاضر شدن حضرت زهرا در مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش مبنی بر انجام نفرین تصریح کرده است.

2- مجلسی نیز قبل از سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده که در آن بر آزاد شدن امیر المؤمنین لثلا توسط حضرت زهرا تصریح و تأکید شده است.

متن سند مذکور چنین است: ثم أت بیلیه فانطلقت بهه (1) سپس دست وی را گرفت و او را با خود برد.»

3- طبرسی نیز پس از اتمام سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده است. (2)

نتیجه می گیریم:

هیچ تعارضی میان نقل ابن قتیبه و سایر اسناد تاریخی وجود نداشته و می توان تمامی این اسناد را با یکدیگر جمع نموده و چنین گفت:

الف) ابوبکر با مشاهده ورود حضرت زهرا به مسجد، به همین اندازه از اعمال خشونت نظامی (3) علیه خاندان پیامبر بسنده کرده و آن را برای اخذ التزام از حضرت علی مبنی بر عدم قیام مسلحانه

ص: 66

1- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 28، ص 252

2- ر.ک: طبرسی: احتجاج، ج 1، ص 4-7

3- تفصیل این شرایط را می توان در نقل های عیاشی، مسعودی، طبرسی و مجلسی مشاهده نمود.

علیه نظام خلافت، کافی دانسته است.

ب) رسیدن دست گره خورده امیر المؤمنین لا- به دست ابوبکر، با تلاش هم زمان و دو سویه مهاجمین و عباس عمومی پیامبر به صورت گرفته است، نه با میل و اختیار خود ایشان .

ج) رسیدن دست امیر المؤمنین به دست ابوبکر - که به دنبال اعمال شدید ترین خشونت ها صورت گرفت . همزمان با ورود حضرت زهرا به مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش از سوی ایشان رخ نموده است.

لذا ابوبکر به همین اندازه اکتفا نمود و به دلیل ترس از وقوع تفرین از سوی حضرت زهرا علی، حضرت علی را آزاد ساخت.

د) برخی ناظرین - به ویژه اطرافیان خلیفه به حادثه را به گونه ای نقل کرده اند که شنونده گمان می کند خود آن حضرت از دست خویش را به دست ابوبکر زده اند.

ه) ابن قتیبه جهت بی تقصیر جلوه دادن ابوبکر در ماجرای هجوم و القای عدم تمایل ابوبکر به اخذ بیعت اجباری از امیر المؤمنین ، از ذکر وقایعی که همزمان با ورود حضرت زهرا به مسجد رخ داده است، اجتناب ورزیده و ماجرا را به گونه ای ثبت کرده است که گویا ابوبکر برای رهاساختن امیر المؤمنین علا منتظر ورود حضرت زهرا به مسجد بود و هیچ رضایتی از رفتارهای اطرافیان نداشت!؟

ص: 67

در پایان، خاطر نشان می گردد:

برخی از مورخین اهل سنت که خواسته اند در این ماجرا، بر رفتارهای خلیفه سرپوش بنهند، تنها به ذکر عباراتی به این مضمون اکتفا کرده اند که:

ابابکر از علی نخواست با او بیعت کند و او را مجبور به بیعت نمود. (1)، (2)؟!؟! (3)

در حالی که اسناد تاریخی مندرج در منابع اهل سنت، اعمال خشونت و حمله نظامی، آوردن آتش و هیزم برای سوزاندن خانه، یورش و ورود به داخل بیت، بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علی و تهدید ایشان به قتل را به روشنی به اثبات می رسانند. (4)

ص: 68

-
- 1- فشردگی نقل ابن نبه در مقایسه با نقل عیاشی، مسعودی، طبرسی و دیگران، در راستای همین هدف صورت گرفته است
 - 2- متأسفانه الصغر قانندان نیز در نفحة 8 از کتانیه توده تر ولی القای طنین دیدگاه گام برداشته است
 - 3- ر. ک: ابن حزم: الفضل في الملل و النحل، ج 4، ص 335.
 - 4- ر، ک شیخ حسین غیب علام: احراق بیت فاطمه

جمع بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه

با توجه به این که:

1- امتناع شدید امیر المؤمنین؟ از قبول انجام بیعت، در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است

2- این امتناع، خود دلیلی بر نارضایتی امیر المؤمنین از خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن است

3- نامشروع بودن خلافت دو نتیجه در پی دارد

الف) ابوبکر بدون صلاحیت، عهده دار خلافت شده است

ب) موضوع بیعت غیر شرعی و ناروا است.

4- فشار شدید مهاجمان بر امیر المؤمنین* و اعمال زور و تهدید جهت وادار ساختن حضرت علی -علیه السلام- به انجام بیعت . که دلالت بر اکراه و اجبار بیعت کننده دارد . در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

ص: 69

در مجموع می توان گفت:

امتناع شدید امیر المؤمنین* از بیعت نمودن با ابوبکر که به هجوم نظامی به خانه ایشان انجامید، به وضوح حاکی از آن است که:

آن حضرت و خلافت ابوبکر را ناحق و ناروا می دانستند.

لذا در این ماجرا، ابوبکر به عنوان فردی ناشایست برای خلافت در مسند مبایع له قرار گرفته و آن چه برای آن بیعت می طلبید (موضوع بیعت) نامشروع، ناحق و ناروا می باشد.

از سوی دیگر، تلاش هواداران خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین حاکی از وجود اجبار، تهدید و اکراه در ماجرای مطالبه این بیعت بوده و در نهایت، وقوع عقد بیعت با ابوبکر را به دلیل فراهم نبودن همه شرایط انعقاد آن، محال می سازد.

از این رو می توان گفت:

در این ماجرا، نه تنها هیچ گونه بیعتی واقع نگردیده، بلکه استفاده از واژه «بیعت صوری و ظاهری» هم درباره آن غلط می باشد؛ زیرا این واژه تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه های فقدان شرایط صحت انعقاد بیعت، نمایان بوده و به وضوح قابل مشاهده نباشد.

بنابراین در این ماجرا، تنها می توان از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است، استفاده نمود.

مهم ترین نتیجه ای که از دقت و تأمل در اسناد و مدارک تاریخی فوق می توان دریافت عدم رضایت امیرالمؤمنین 2 از خلافت ابوبکر و عدم موافقت با آن است.»

این نارضایتی را به وضوح می توان در تلاش های ایشان جهت قیام به سیف و نیز امتناع شدید از قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود. همه این موارد به وضوح ثابت می کنند:

این خلافت از سوی حضرت علی نایب و ناروا قلمداد می شده است.

همچنین دقت در اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه، به روشنی ثابت می کند که فضای حاکم بر مطالبه بیعت از آن حضرت، مملو از اعمال فشار و تهدید نظامی، اجبار و اکراه بوده است.

به همین دلایل نیز تحقق بیعت با ابوبکر - آن هم به عنوان خلیفه - غیر ممکن است.

لذا می توان نتیجه گرفت :

انعقاد بیعت با ابوبکر محال است و تظاهر به آن (1) منشأ اثر نمی باشد.

ص: 71

1- به منظور دست دادن صوری می باشد

اسناد تاریخی

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) از ابوبکر جوهری (متوفی 323) چنین نقل می کند:

الما أكثر الناس في تلف علي عن بيعة أبي بكر و اشتد ابوكرو و عمر عليه في ذلك خرجت أم مسطح بن أثانة و قفت عند القبر و قالت:

كانت أموژ و انباء و منبت

لو كنت شاهدها لم تغير الطب

اتاققذناك فقد الأرض و ابتها

و اختل قومك قاشقذهم و لا تغب (1)

ص: 73

1- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 50 و ج 6، ص 43.

زمانی که سخنان مردم راجع به امتناع علی از بیعت با ابوبکر زیاد شد و ابوبکر و عمر درباره بیعت بروی سخت گرفتند، ام مسطح بن اثانه بیرون آمد و نزد قبر پیامبر ایستاد و گفت:

اخبار و حوادث ناگواری رخ داد که اگر تو شاهد آن ها میبودی، برای این مردم کمتر سخن می گفتی

ما تو را از دست دادیم، به سان زمینی که باران بر آن نبارد

و امت تو به هرج و مرج گرفتار شدند؛ پس تو شاهد ایشان باش و پنهان و غائب مشو

امیرالمؤمنین * جهت اثبات عدم رضایت مردم از خلافت ابوبکر و اثبات عدم مقبولیت آن، بر حکومت او چنین ایراد گرفته اند

ان كنت بالشورى ملت أمورهـم في بهذا و المشيرون غيب (1)

اگر حکومت را با شورا به دست گرفتی، پس چگونه است که مشورت کنندگان غایب بودند.»

یعنی قاعده مقبولیت عمومی این است که باید پیش از تصدی حکومت، مردم آن را پذیرفته باشند.

در حالی که با پذیرش خلافت ابوبکر توسط تعداد انگشت شماری؟ (2) در سقیفه، حکومت به طور رسمی اعلام شد و پس از تصدی خلافت (و نه قبل از آن از دیگران بیعت ستانده شد.

ص: 74

1- سید رضی نهج البلاغه، حکمت 190.

2- ماوردی (متوفی 20) به این تعداد انگشت شمار تصریح کرده و می نویسد لن بئمة أبي تي انعقدت بخشته اتموا عليها. بیعت ابوبکر با اتفاق نظر پنج نفر منعقد شده الماوردی الأحكام السلطانية، ص 6

اگر کسی بر منصب قدرت تکیه زد، بیعت گرفتن برای او -چون برخاسته از قدرت او است. شرایط بیعت (همانند آزادی و اختیار) را سلب می کند و چه بسا ترس، تهدید، تطمیع، ناچاری و...» موجب بیعت مردم با او بشود؛ لذا چنین بیعتی هیچ گونه ارزشی ندارد.

از مباحث بنیادین درباره سقیفه، بازشناختن مخالفان انتخاب ابوبکر است، و از مهم ترین ثمره های آن، بطلان ادعای اجماع در انتخاب او است.

در خور توجه است که نام بسیاری از مخالفان، در تاریخ ثبت نشده است؛ زیرا معمولاً شخصیت های برجسته و سرشناس مورد توجه بوده اند و آنان نیز مریدانی داشته اند که نظریه های آنان را می پذیرفته اند.

همچنین از بسیاری به صورت گروهی نام برده شده است؛ مثلاً براساس نقل های متعدد، در آغاز بنی هاشم از بیعت خودداری کردند. (1)

می توان دریافت که عامل اصلی پرداختن زکات توسط قبیله کننده نیز مخالفت با انتخاب ابوبکر بوده است.

بنابراین مخالفان انتخاب ابوبکر بسیار بیشتر از کسانی اند که از آنان در این نوشته نام می بریم.

گفتنی است که بیشتر مخالفان انتخاب ابوبکر، پس از مدتی به

ص: 75

1- به نقل از: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 208؛ ابن اثیر: الكامل فی التاریخ، ج 2، 1 و ص 14؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 21.

دلیل‌هایی مانند اجبار، تطمیع و ترور، بیعت کردند که این بحثی جدا می‌طلبد.

پنجاه تن از مخالفانی که ما به نام آنان دست یافته ایم عبارت اند از ... (1)

وی سپس بر اساس حروف الفبا به اسامی این پنجاه نفر اشاره نموده است.

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

سند شماره 1

در صحیح بخاری - از مهم‌ترین کتابهای روایی اهل سنت - اشاره‌ای از عایشه به تهدید مردم جهت اخذ بیعت آمده است.

این سند بهترین گواه بر عدم ارزش و اعتبار بیعت مردم با ابوبکر و خط بطلانی بر موافقت عمومی با خلافت او می‌باشد.

عایشه پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

لقد خُوف قمر الناس. (2)

عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید.

سند شماره 2

ابن ابی الحدید (متوفی 656) از ابوبکر جوهری (متوفی 323) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علی‌چنین رفتار کرد:

ص: 76

1- سید حسن فاطمی: مقاله لسقیفه مندرج در دانشنامه امام علی، ج 8 ص 442.

2- محمد بن اسماعیل بخاره: صحیح بخاری، ج 4، ص 195.

فقال: و الذي نفسي بيده لتخرج إلى البيعة أو لأخر البيت عليكم... ثم أخرجهم بتلابهم يسائو مموقة عنيفة حتى بايعوا أبابكر (1)

پس گفت: قسم به خدایی که جانم در دست اوست! یا شما برای بیعت خارج می شوید یا خانه را با شما به آتش خواهم کشید... سپس ایشان را (با طنابی که در گردنهایشان آویخته بود بیرون آورد در حالی که او و یارانش [آنان را با بدرفتاری و خشونت می بردند تا با ابوبکر بیعت کنند. »

سند شماره 3

او همچنین درباره نقش خشونت های عمر در تثبیت پایه های خلافت ابوبکر می نویسد:

عمر هو الذي شيد بيعة أبي بكر ورقم المخالفين فيها؛ فكسر سيف الرير لما جده، و تقع في صدر اليدا، و ووطئ في الشقيقة سعد بن عبادة و قال: اقتلوا غدا، قتل اله سعدا؟

و حطم أنف الحباب بن الممر... و تو من لجأ إلى دار فاطمة من الهاشميين و أخرجهم منها.

و لؤلؤ لم يثبت لأبي بكر أمر، و لا قامت له قائمة (2)

ص: 77

1- ابن ابی الحدین شرح نهج البلاغه، ج نعم، ص 48

2- همان منبع ج 1، ص 174

عمر همان کسی است که بیعت با ابوبکر را استوار ساخت و مخالفین آن (بیعت را منکوب کرد. وقتی که زیر شمشیر کشید، آن را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه علیه سعد بن عباده توطئه نمود و گفت: سعد را بکشید! خدا سعد را بکشد! و بینی حباب بن منذر را شکست... و کسانی از بنی هاشم که به خانه فاطمه پناه برده بودند را تهدید نمود و آنان را از خانه بیرون کشید .

و اگر او (عمر) نبود، پایه های حکومت ابوبکر تثبیت نمی شد.*

سند شماره 4

کثرت اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه به قدری است که شیخ مفید (متوفی 413) در این باره می نویسد:

و امثال ما ذکرناه من الأخبار في قهر الناس على بيعة أبي بكر و حملهم عليها بالاضطرار كثيرة و لو لنا ايرادها لم ي غ لهاذا الكتاب. (1)

و اخبار مشابه با آنچه ما درباره مجبور کردن مردم به بیعت با ابوبکر و به زور بردن مردم به نزد او برای بیعت) نقل کردیم فراوان است که اگر می خواستیم آنها را ذکر کنیم در این کتاب نمی گنجید.»

ص: 78

برای مثال شیخ احمد طبرسی (قرن 6) نقل می کند که:

ان عمر اخترم بازاره و جعل يطوف بالمدينة وينادي: ألا إن أبابكر قد بويع له تلوا إلى البيعة، فيثا الاش يبائعون فعرف أن جماعة في بيوت م رون، فكان يقصدهم في جمع كثير و يكبشهم و يخضرهم المسجد فيبايعون.. (1)

عمر کمرش را محکم بست و در شهر میگشت و فریاد میکشید: آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شد؛ پس بشتابید برای بیعت با او. پس مردم برای بیعت با او ازدحام کردند.

عمرا فهمید که عده ای در خانه هایشان پنهان گشته اند؛ پس با گروهی فراوان نزد آنان می رفت و ناگهان به آنان حمله می کرد و ایشان را به مسجد می آورد تا بیعت کنند. «پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله وحشی و بدوی بنی آشلم است که به اقرار خود عمر، در پیروزی کودتاگران نقش به سزایی داشت.

طبری نقل می کند که قبیله آشلم پس از ورود به مدینه چنان در کوچه ها تجمع کردند که کوچه ها گنجایش آنان را نداشت و عمر میگفت: همین که قبیله آشلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم.؟ (2)

ص: 79

1- لبرسی: احتجاج، ج 1، ص 80

2- به نقل از: طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج 2، ص 359؛ قلقشندی: نهاية الأرب، ج 4، ص 35

ابن اثیر در کامل می نویسد:

قبیله بنی اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر قوی شد و آنگاه مردم با ابوبکر بیعت کردند. (1)

گویاتر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب جمل است. او از قول ابومخنف نقل می کند که: گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه، به علت فوت پیامبر به آنان اعتنایی نکردند.

آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند. آنگاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت:

در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه - بی هیچ عوضی - برگیرید و به سوی مردم در آید و آنان را گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هرکه امتناع کرد بر سر و پیشانی اش بکوبید؟

راوی می گوید: به خدا قسم دیدم که آن قبیله بدوی در دم کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نمودند و (2)

ص: 80

1- به نقل از: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 331 او جالت أسلم فبايعت ففوی أبوبکر بهم و بانع الناس بعد)
2- ما لن أقبلت بجماعتها حتى تضعانق بهم الشستگ قبايعوا أبابکر فقال عمر ما هو إلا أن رأیت أشلم قايق بالضرر) تمامی قبیله اسلم آمدند؛ به طوری که تمام گذرگاههای شهر شلوغ شد. آنان با ابوبکر بیعت کردند آن گاه عمر گفت: وقتی قبیله اسلم را دیدم یقین کردم که پیروز خواهیم شد.]

با چوب دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می کردند. (1)

از این رو بعدها برای جبران این اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استشنا کنند.

عایشه به پاس خدماتی که به پدرش کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب آن بر خواننده آگاه پوشیده نیست.

سند شماره 9

همچنین مسعودی در اثبات الوصیة، ص 11 می گوید

أو بايع عمر بن الخطاب ابابكر وصق على يديه، ثم باينة قوته بين قيم المدينة ذلك الوقت من الأعراب و المؤلفلة قلوبهم و تابعهم على ذلك غيرهما

عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمود و دوستاش را بر هم زد. آن گاه اعراب بادیدنشین (که آن موقع در مدینه بودند و غیر مسلمانانی که مورد لطف مسلمانان قرار گرفته بودند، با او بیعت کردند. پس از آن دیگران نیز بیعت نمودند .

(2)

(3)

ص: 81

1- به نقل از شیخ سلیل الجبل، میں 119 او راوی ابو مخنف الوحیدین یحیی الأردنی عن محنلین سائب الکلبی و ابی صالح، ورواه ایضاً عن رجاله عن زائلین قبله قال: کان جماعه من الأعراب قد تخلوا المدینة لیتادوا منها، فشغل الناس عنهم یفوت رسول الله ان فشهدوا البیقة و حضروا الأمر، فانفذ التهم محقر و اشاعهم و قال لهم خلوا بالحظ و المعونة علی بیعة خلیفة رسول الله و أخرجوا إلى الناس و أخشوقی البایغواء لمن اشتغ فخرتوا راسه و جبینه قال: والله لقد رأیت الأعرات قد تحزنوا والشوا بالأزر الصناعیة و اختوا بایدیهم الخشت و خرجوا حتی بطوا النقاش تطأ و جاؤوا بهم مکرهین إلى البیغة

2- ر.ک: این سمک الطبقات الکبری، ج، ح، جس 294

3- مسعود پور سید آقایی: چشمه در بستر، ح 76 - 78

ابن ابی الحدید (متوفی 656) نیز از براء بن عازب نقل می کند که:

.... و إذا أنا بابی بکر قد أقبل ومعه عمر و ابوغیده و جماعة مین أصحاب الشقیقة و هم مختزون بالآثر الصناعیة لا یمون بأحد إلا بطوه و قوه قمدوا یده قموها علی ید ابي بکر بیایعه؛ شاء ذلك أو آبی (1)

ابوبکر و به همراه وی، عمر و ابوعمیده و گروهی از اصحاب سقیفه را دیدم که کمربندهایشان را محکم نموده و پیش می آمدند. هرکس را که میدیدند، می زدند و به زور دستش را پیش می آوردند و چه موافق بود یا مخالف، او را به بیعت با ابوبکر مجبور می نمودند.»

زیربن بکار نیز در کتاب موقیات خود، به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، 287/6، آورده است که :

قوی بهم دینی آسم - ابوبکر و لم یعینا فی حادث اسلم. (2)

ابوبکر به واسطه بیعت بنی اسلم قوی گردید و مشخص نکردند قبیله اشلم چه موقع روی گرداندند.»

ص: 82

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 219

2- علامه عسکری: سقیفه (به کوشش مهدی دشتی)، ص 50

جالب تر آن که با چشم پوشی از همه این شواهد تاریخی، ضمن بررسی رفتار های امیرالمؤمنین، ادعا شده است:

علت این بیعت ... احترام به رأی مردم می باشد.»! (1)

وقتی که اکثریت مردم به سوی فرد دیگری توجه کرده‌اند. لازم است.... وحدت جامعه را با بیعت حفظ کرد.»! (2)

در پایان خاطر نشان می گردد:

اندیشه انتخاب خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی، از قبیل علل پس از وقوع است که خیالبا فان تاریخ آن را از پیش خود تراشیده اند، در صورتی که یک چنین توجیهی، نه با خود واقع تطبیق می کند و نه دانشمندان اهل تسنن مدعی چنین چیزی هستند و نه در انتخابات امام یک چنین اتفاق و اتحاد را شرط امامت می دانند.

گاهی یک پدیده اجتماعی به گونه ای و تحت شرایطی لباس وجود به خود می پوشد و برخی که پایه داوریهای آنها را یک مشت حدس و پندار تشکیل می دهد، روی خوش بینی های بی جهت، آن را با یک رشته عللی توجیه می کنند که روح پدید آورنده پدیده از آن بی خبر است.

توجیه حکومت خلفا از طریق مراجعه به افکار عمومی و حکومت مردم بر مردم یا حکومت اکثریت بر اقلیت، مصداق روشن این قاعده است.

ص: 83

1- عبدالعلی بازرگان، شورا و بیعت، ص 90

2- همو: شورا و بیعت ص 88.

زیرا اصولاً آنچه که در انتخاب خلفا مطرح نبود، موضوع انتخاب آنان از طریق توده ها بود..

مع الوصف برخی از نویسندگان برای موجه جلوه دادن خلافت خلفا، موضوع حکومت مردم بر مردم و قاطعیت رأی اکثریت بر اقلیت را پیش کشیده و خواسته اند که حکومت خلفا را از این راه توجیه کنند، در حالی که یک چنین توجیه، به سان علل پس از وقوع است که فقط در عالم تخیل مستند بوده است.» (1)

هر چند که ادعا شده است :

به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت! فرمود.»؟! (2)

ص: 84

1- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص 28 - 286

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی مقاله مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی 4، ج 1، ص 70

تبیین شبهه

منابع اهل سنت از بیعتی مختارانه با ابوبکر سخن به میان آورده اند؛ ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) در این باره می نویسد:

او اما الذي يقوله جمهور المتحدثين وغيانهم قائه مع بن البيعة أشهر و لزم بيته، فلم يبايع حتى مات فاطمة، فلما ما باع طوعا. (1)

اقا نظر عموم محدثین و بزرگان ایشان این است که او اعلی [شش ماه از بیعت خودداری نمود و خانه نشین گردید و تا درگذشت فاطمه بیعت نکرد. اما پس از درگذشت وی با اختیار خود بیعت نمود.!

ص: 85

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 32.

نقش این شبهه در علم غضب حضرت زهرا پر ابوبکر

همان طور که ملاحظه می فرمایید براساس این قبیل ادعاهای سنیان، حضرت علی لا پس از شهادت حضرت زهرا، از روی میل و اختیار با ابوبکر بیعت کرده اند!!

گویا که تنها مانع برای انجام این بیعت رضایتمندانه، زنده بودن دخت گرامی پیامبر این بوده است و اگر هم تأخیری چند ماهه در انجام این بیعت مشاهده می شود، تنها به وجود همین مانع باز می گردد و هیچ علت دیگری ندارد!!

چنین ادعاهایی در واقع به این معنا است که امیرالمؤمنین از همان ابتدا، خواستار انجام بیعت با ابوبکر بوده و علیرغم میل باطنی خود (تنها به دلیل رعایت احترام دختر رسول خدا) در انجام آن کوتاهی نمودند!!

لذا به محض از دنیا رفتن ایشان، به سوی ابوبکر شتافتند تا با او بیعت کنند!!

بدیهی است، آنچه با طرح زیرکانه این شبهه به اثبات می رسد

مشروعیت خلافت ابوبکر» و آنچه در هاله ای از ابهام و تردید قرار می گیرد «الهی بودن خشم و غضب حضرت زهرا بر ابوبکر و تقلیل آن در حد احساسات زنانه و معمولی است. (1)

اهمیت نقد و بررسی ادعای وقوع بیعتی مختارانه با ابویکر پس از شهادت حضرت زهرا آنگاه هویدا می گردد که به خاطر داشته باشیم در کتاب هایی همچون «صحیح بخاری (2) و مسلم (3) و ادعای فوق پس از عبارات حاکی از «غضب حضرت زهرا» بر ابویکر درج شده است

در واقع می توان گفت:

امثال محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که عبارات: «قض فاطمه بنت شول الله هجرت ابابکر قلم تزل مهاجرته حتی توقيت. (4)

وجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرت له لم تكلمه حتى توقيت. (5)

را در کتاب های خود به ثبت رسانده اند؛ در واقع می خواسته اند تا پس از نقل های فوق، آنها را از اعتبار ساقط کنند.

لذا با ادعای واهی «بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا خشم و غضب خدایی صدیقه طاهره بر ابوبکر و منزلت والایی

ص: 87

1- چنانچه این کثیر گستاخانه بدان تصریح می کند و بدین وسیله سعی دارد تا با زیر پا نهانن آیه تطهیره علامت حضرت زهرانشان را زیر

سؤال ببرد ابن کثیر، البداية و النهایه ج لاعبي 229 و ص 249 و ص 286]

2- حدیث شماره 3913.

3- حدیث شماره 32304

4- محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره 282

5- همان منبع، حدیث شماره 3913؛ مسلمین حاج: صحیح مسلم، حدیث شماره 3204

ایشان را به طور غیر مستقیم - در هاله ای از ابهام قرار داده اند. (1)

بدین ترتیب، استناد به نقل های این قبیل کتابها مبنی بر غضب فاطمه زهرا بر ابوبکر تنها زمانی امکان پذیر خواهد بود که ابتدا، ادعای مطرح شده درباره «بیعت مختارانه» را مورد نقد قرار دهیم.

بنابراین، اثبات جعلی بودن ادعای بیعت مختارانه، مترادف با دفاع از خدایی بودن «غضب حضرت زهرا بر ابوبکر می باشد که رسواکننده خط انحراف پس از رسول خدا و جدا کنند، حق و باطل از یکدیگر، به ویژه در مبحث سرنوشت ساز امامت و خلافت است.

ص: 88

1- همان طور که ملاحظه خواشیک الوقود نقل ابن قتیبه لانتوری در کتاب «الأمانة و السیاسة درباره عیادت آن دو از حضرت زهرا نان نیز به همین سرنوشت دچار شده است

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

با توجه به تردید موجود در صحت وقوع بیعت امیرالمؤمنین له با ابوبکر در روزهای نخست غصب خلافت، اکثر مدافعان خلفا ترجیح داده اند تا با چنین نقل هایی، راه را برای پذیرش وقوع بیعتی دیگر - که خالی از مشکلات بیعت نخست باشد. هموار نموده و بدین وسیله ضمن سرپوش نهادن بر حوادث تلخ مربوط به تلاش هواداران ابوبکر برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین و پاک نمودن آن حوادث شرم آور از صفحه تاریخ) پایه های خلافت ابوبکر را با طرح بیعتی جدید مستحکم سازند.

برای آشنایی با اقوال فوق، به منابع زیر مراجعه نمایید

ابن حزم: الفصل في الملل و النحل، ج 4، ص 235.

ابن اثیر: الكامل في التاريخ، ج 2، ص 10.

ابی الفداء: المختصر، ج 1، ص 165

ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص 60 - 61.

ابن اعثم کوفی: الفتوح، ص 8.

ص: 89

جالب است که عده ای نیز تحت تأثیر همین نقل های اهل سنت قرار گرفته و گفته اند:

اینکه بعضی می گویند که علی (ع) هیچ گاه بیعت نکرد، امری خلاف واقعیتهای تاریخی است. آن چه عده ای می گویند، از روی تعصبی است که بر حقایق تاریخی پرده می افکند.»⁽¹⁾

و جالب تر آن که برخی دیگر از مدافعان متعصب مکتب خلافت، مدعی شده اند که حضرت علی در همان روزهای آغازین خلافت ابوبکر، مشتاقانه و بی درنگ با او بیعت کردند.

برخی مورخینی که در لابه لای آثارشان چنین جعلیاتی را گنجانده اند، عبارت اند از:

ابن عبد ربه: العقد الفرید، ج 4، ص 247

طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 207

ابن کثیر: السیرة النبویه، ج 4، ص 495.

نوری: نهاية الأرب، ج 4، ص 37.

لازم به ذکر است که این ادعا، علاوه بر تعارض شدید با سایر اسناد تاریخی، با دیدگاه سایر پیروان خلفا مبنی بر عدم وقوع هرگونه بیعتی با ابوبکر در زمان حیات حضرت زهرا « در تضادی آشکار قرار دارد.»⁽²⁾

ص: 90

1- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب ش، ص 89

2- هرچند که این تصریحات سد محکمی را در مقابل این قبیل دروغ پردازی ها تشکیل می دهند ولی در عین حال نباید از انگیزه اعتراف کنندگان به آن نیز غفلت نمود

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می کنند؟

نقل های اهل سنت در این موضوع به سه گونه مختلف قابل تقسیم می باشند

گونه اول) ماجرای ارتداد عرب.

گونه دوم) ماجرای نامه امیرالمؤمنین*.

گونه سوم) ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین با ابوبکر.

لازم به ذکر است که برخی خواسته اند تا با استناد به همین نقل ها، خلافت ابوبکر را مقبول و مشروع جلوه دهند؛ چنانچه اظهار شده:

علی (ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت! و بیعت کرد.!!⁽¹⁾

حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد!!⁽²⁾

علی (ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر (ص) از بیعت با خلیفه ای که از طرف آنها انتخاب شده بود خودداری نمودند، اما بعد از مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن شرایط خاص ضرر عظیمی برای عالم اسلام به بار آورد. لذا تن به بیعت در دادند. از طرف دیگر او می دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت و عظمت اسلام در جهان مضایقه نمی کند و این آخرین آرزو و هدف علی (ع) از خلافت و حکومت بود.

روی این جهات تسلیم شد و بیعت! کرد.!!⁽³⁾

ص: 91

1- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163 .

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 20

3- همو: پاره پیامبر ج نگه می 14 - 15.

بررسی و نقد نقل های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)

بلاذری (متوفی 279) می نویسد:

الما ارتدت العرب، مشى عثمان إلى علي. فقال يابن عم، إنّه لا يخرج أحد إلى قتال هذا العدو وأنت لم تباع، فلم يزل به حتى مشى إلى أبي بكر قبایعه؛ فسر المسلمین وجد الناس في القتال وقطعت البعوث. (1)

هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت:

ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به چنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او به نزد ابوبکر برد و علی با ابوبکر بیعت کرد.

پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.»!

ص: 92

با توجه به سند فوق، ماجرای این بیعت را می توان بر سه محور اصلی تقسیم بندی نمود؛ که به ترتیب عبارت اند از:

1- ارتداد عرب و خطر آن برای اسلام و مسلمین

2- ادعای عثمان مبنی بر عدم امکان سرکوب مرتدین در صورت عدم بیعت امیر المؤمنین بلا با خلیفه.

3- تجهیز گسترده سپاه جهت سرکوب مرتدین، به دلیل انجام این بیعت

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

از آن جایی که محور اصلی و تکیه گاه وقوع این بیعت «ارتداد عرب» در زمان خلافت ابوبکر می باشد؛ ابتدا لازم است تا درباره میزان درستی این واقعه، به بررسی و تحقیق پردازیم.

سیری در منابع تاریخی اهل سنت، وقوع ارتدادهای وسیع و گسترده ای در دوران خلافت ابوبکر را در معرض دید قرار می دهد که وجود خطری جدی و احتمال حمله ای گسترده به مدینه را در اذهان القا می نماید :

در روایاتی که طبری از سیف و او از سهل بن یوسف نقل می کند چنین آمده است که قبائل مختلف ثعلبه بن سعد و قبائل دیگری که با آنان هم پیمان بودند، مانند قبیله شره و عبس در محلی بنام آبرق که از نقاط سرزمین زده میباشد اجتماع نمودند و گروهی از بنی کنانه نیز به آنان پیوستند و جمعیت آنان به قدری زیاد شد که آن سرزمین گنجایش آنان را نداشت.

ص: 93

این بود که به دو گروه تقسیم شدند. گروهی در همان سرزمین آبرق ماندند و گروه دیگر به محل دیگری بنام ذی القصبه حرکت نمودند و طلحه اسدی هم که ادعای پیامبری مینمود به سرکردگی برادرش جبال به آنان کمک و نیرو فرستاد

قبائل دئل و لیث و مدلج هم در میان سپاه جبال بودند و عوف فرزند فلان بن سنان هم در آبرق سرکردگی قبیله مزه را بعهدہ گرفت و سرکردگی قبیله ثعلبه و عبس بعهدہ حارث بن فلان که یکی از افراد قبیله بنی سبیع بود واگذاشته شده

بدین گونه جمعیت آنان و تعدادشان فراوان و بیش از بیش گردید

آنگاه این قبیله ها عده ای را بعنوان نمایندگی به مدینه فرستادند نمایندگان گروههای مرتدین که از مدینه برگشتند، ضعف و قلت مسلمانان مدینه را به افراد قبائل خویش گوشزد نمودند و آنان را به جنگ مسلمانان تحریک و تطمیع کردند و برای حمله نمودن به مرکز اسلامی آماده شان ساختند

سه روز از این جریان نگذشته بود که لشکر انبوه مرتدین حمله خویش را شبانگاه به مدینه آغاز نمودند. **(1)**

این حوادث که در واقع به عنوان مقدمات وقوع جنگ «برق» (یعنی نخستین سرکوب مرتدین توسط سپاه ابوبکر) نقل گردیده است، همان ارتداد عرب است که خطر ناشی از آن، به عنوان یکی از محورهای اصلی ماجرای این بیعت در نقل بلاذری منعکس می باشد.

به ویژه آن که در ادامه ادعاهای (طبری درباره همین حوادث مقدماتی که قبل از جنگ آبرق رخ داده) می خوانیم:

ص: 94

1- علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 2، ص 29-30؛ به نقل از تاریخ طبری، ج 1، ص 1871 - 1875.

«ابوبکر از جریان (حملة مرتدین) اطلاع یافت. علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود را به گذرگاههای مدینه گماشت.»⁽¹⁾

با توجه به این ادعاها، ماجرای این بیعت، در همان روزهای ابتدایی اعزام نمایندگان مرتدین به مدینه و اطلاع یافتن ابوبکر از تصمیم آنها مبنی بر حمله به شهر، صورت گرفته است.

زیرا ابوبکر توانست قبل از وقوع حمله آنها، مردم مدینه را تجهیز نموده و حتی براساس این ادعاها حضرت علی را هم به فرماندهی مدافعان از گذرگاههای اصلی مدینه بگمارد.

لذا میان صحت نقل بلاذری درباره این بیعت و اعتبار تاریخی حوادث مربوط به جنگ ابرق، ارتباطی ناگسستگی برقرار بوده و قبول نقل بلاذری منوط به درستی این حوادث می گردد.

حوادثی که باید گفت: از حیث اعتبار، در هاله ای از ابهام قرار دارند.

بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

اشاره

علامه عسکری در جلد دوم از کتاب «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی» به بررسی جنگ ها و فتوحات دوران خلافت ابوبکر پرداخته و جعلیات سیف بن عمر در این موارد را آشکار نموده است.

وی درباره صحت گزارش هایی که درباره جنگ ابرق و حوادث منجر به آن نقل نمودیم، می نویسد:

«طبق تحقیقات عمیق و ارزیابی پیگیری که در این مورد به عمل آمده است، به قاطعیت باید گفت:

ص: 95

مطالبی که با آن طول و تفصیل درباره جنگ ابرق و داستان ذی القصة (1) نقل گردیده است، همه آنها از مختصات سیف است و هیچ مورخی جز سیف آن را نقل نکرده است و جز دروغ و افسانه سرائی چیز دیگر نیست.

نه ارتداد اکثر این قبیله ها - که سیف آنان را به ارتداد متهم کرده است به صحت دارد و نه اجتماع آنان در ابرق و ذی القصة درست است و نه جریان فرستادن مرتدین، عده ای را به مدینه پایه و اساسی دارد و نه انتخاب نمودن ابوبکر، عده ای را برای گذرگاههای مدینه راست است و نه لشکرکشی های وی... و نه جنگهای چهارگانه ای (2) که سیف برای ابوبکر نقل نموده است، اساس و صحت دارد.» (3)

ص: 96

1- تفصیل این جعلیات چنین است: طبری پس از ذکر حوادث جنگ ابرق می نویسد: «لشکر ابوبکر آنان را تا ذی القصة تعقیب نمود و این اولین فتح و پیروزی بود که نصیب، ابوبکر گردید. همان منبع، ج 2، ص 32؛ به نقل از تاریخ طبری، ج 1، ص 1 - لای 18) آن گاه می نویسد: «چون ابوبکر پیروان طلحه را که در ابرق زفه جمع شده بودند از آنجا براند [تا ذی القضا تعقیب کرد، طلحه به ذیله و غوش که دو تیره از قبیله طی بودند پیام داد که به وی بپیوندند و او را یاری کنند. عدهای از آنان با عجله به سوی طلحه حرکت کردند و دستور دادند که دیگران نیز به تدریج به سوی طلحه بشتابند.» همان منبع، ج 2، ص 53؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج 1، ص 1871 - 1873) چون ابوبکر جریان را بدین منوال دید به سرزمین ذی القصة حرکت نمود و در آن جا لشکرهای عظیم و انبوهی از مسلمانان تجهیز و تنظیم و آنها را به یازده لشکر تقسیم نمود و برای هر لشکری فرماندهی معین کرد و به دست هر فرماندهی پرچمی داد و به سوی یکی از قبیله های مرتد گسیل داشت.» همان منبع، ج 2، ص 35 - 36؛ به نقل از تاریخ طبری، ج 1، ص 1880 - 18) [

2- [جنگ اول و دوم مربوط به نبرد ابرق و مقامات آن بوده و جنگ چهارم مربوط به لشکرکشی به ذی القصة در یازده گروه می باشد. آر.

ک: همان منبع، ج 3، ص 45 - 36)

3- همان منبع ج 2، ص 46-47

در دروغ‌گویی سیف بن عمر همین بس که در کتب رجال از او این‌گونه یاد شده است

1 - یحیی بن معین (متوفی سال 233 ها درباره او گفته:

حدیث او ضعیف و سست است

2 - نسائی صاحب صحیح (متوفی سال 303 ها گفته:

ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده اند. نه مورد اعتماد است و نه امین...

3- ابوداود (متوفی سال 275 ها گفته:

بی ارزش است. بسیار دروغگو است.

4 - ابن ابی حاتم (متوفی سال 327 ها گفته:

حدیثش را ترک کرده اند.

5 - ابن السکن (متوفی سال 353 ه) گفته:

ضعیف است

6 - ابن حبان (متوفی سال 354 ها گفته

حدیث‌هایی را که خود جعل می‌کرده، آنها را از زبان شخص موثقی نقل می‌کرده است و نیز می‌گوید: سیف متهم به زندقه است و گفته اند حدیث جعل می‌کرده است.

7- دارقطنی (متوفی سال 385 ها گفته:

ضعیف است، حدیثش را ترک کرده اند.

8- حاکم (متوفی سال 405 ها گفته:

حدیث او را ترک کرده اند. متهم به زندقه است

9 - فیروز آبادی صاحب قاموس (متوفی سال 817 هـ) گفته:

ضعیف است.

10 - ابن حجر (متوفی سال 825 هـ) گفته:

ضعیف است.

11 - سیوطی (متوفی سال 911 هـ) گفته:

بسیار ضعیف است.

12 - صفی الدین (متوفی سال 923 هـ) گفته:

او را ضعیف شمرده اند. (1)

نتیجه

به نظر می رسد که نقلهای اهل سنت درباره ماجرای این بیعت که مبتنی بر پذیرش نقلهای سیف در زمینه ارتداد عرب و جنگ آبرق می باشد، قابل دفاع علمی نبوده و از صحت تاریخی برخوردار نمی باشند.

ص: 98

1- همان منبع، ج 1، ص 70،

همان طور که ملاحظه فرمودید، ماجرای این بیعت با ماجرای ارتداد عرب و جنگ آیری در ارتباط کامل بوده و صحت آن منوط به واقعی بودن این ارتدادها است.

در کتب اهل سنت به مانند تاریخ طبری - ماجرای این ارتدادها و داستان تهدید مدینه توسط مرتدین، از جنگ آبرق آغاز گردیده و به ارتداد امزمل ختم می گردد.

ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

اشاره

مطابق نقل اهل سنت، مرتدین پس از شکست در جنگ آبرق، از قبایل طی دعوت به همکاری نموده و لشکری را تشکیل می دهند که بار دیگر در نبرد ذی القضه و در محلی به نام بزازه، توسط بازده لشکری که ابوبکر تدارک دیده بود، شکست می خورند.

این شکست خوردگان برای بار سوم، اطراف زنی مرتد به نام ام زممل جمع می شوند و بار دیگر خطری جدی برای اسلام ایجاد می کنند که در نهایت، این سپاه نیز توسط نظام خلافت سرکوب می گردد. (1)

ص: 99

1- ر.ک تاریخ طبری، ج 1، ص 1871 - 1872 (مقدمات جنگ های مرتدین). همان منبع، ج 1، ص 1873 - 18 (جنگ آبرق همان منبع، ج 1، ص 180 - شب 18 جنگ ذی القضه و نبرد در بزازه). همان منبع، ج 1، ص 1873 - 1871 الوتداد قبيله طی). همان منبع، ج 1، ص 1902 (یوستن فراریان به المزممل

بنابراین، صحت ماجرای این بیعت که بلادری از راویان آن است، در ارتباط با صحت چهار واقعه زیر میباشد :

1- جنگ ابرق

2- لشکر کشی به ذی القضه و جنگ در زاه.

3- ارتداد قبیله طی

4- ارتداد ام زمل-

نکته جالب توجه این که برخی پژوهشگران، تمام نقل های مربوط به حوادث فرق را جعلی دانسته و تنها به صحت و اعتبار بخش بسیار اندکی از حوادث ذی القصبه رأی داده اند که بدین قرار می باشد

اسامه با لشکریانش از جنگ شام به مدینه مراجعت نمودند، آنگاه ابوبکر به جنگ مرتدین قیام کرد و با گروه مسلمانان از مدینه خارج گردید تا به منزل ذی القصبه که از طرف نجد در دوازده میلی مدینه قرار گرفته است رسید و در آنجا لشکر خود را آراست.

خالد بن ولید را به سوی قبائل مرتدین فرستاد و ریاست انصار را به ثابت بن قیس سپرد و خالد را فرمانده کل قرار داد و به وی دستور داد که به سوی طلحه و غننه بن حرضن که در یکی از سرزمینهای قبیله بنی اسد به نام باخه فرود آمده بودند حرکت کند.

ضمناً بدو گفت که ملاقات من و لشکریانم با تو در نزدیکی خیبر خواهد بود.

البته این جمله را ابوبکر از راه سیاست و تاکتیک جنگی به زبان راند که این گفتار به گوش دشمن برسد و در دل آنان ایجاد

ص: 100

رعب و وحشت نماید وگرنه او همه مردان جنگی را با خالد به سوی دشمن اعزام داشته بود و کسی نمانده بود که لشکر دیگری فراهم سازد و به یاری خالد به بزازه یا خیبر برود. (1) جریان حرکت ابوبکر را به ذی القصه و امیر لشکر نمودن خالد را در این محل، یعقوبی هم در تاریخ خود آورده است ولی وی اضافه میکند که امیر نمودن ثابت بر انصار پس از آن بوده است که آنان به ابوبکر برخاش نمودند که چراکسی از انصار را امیر قرار نداده است. (2)

«ماکه روایت سیف را - درباره جنگ ابرق و داستان ذی القصه - با روایات مورخان دیگر برابر هم میگذاریم و آنها را با هم تطبیق و مقایسه میکنیم، افسانه سازی سیف به خوبی آشکار میشود زیرا تاریخ نگاران دیگر متفقاً گفته اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته اند گفته اند پس از مراجعت اسامه از موته (3) به سوی ذی القصه حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طلیحه و کسانانی که از قبیله آشد و فزازه به

ص: 101

-
- 1- در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.
 - 2- علامه عسگری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 2، ص 40 - 041
 - 3- در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.

دور وی گرد آمده اند، سوی بزاخه حرکت کنند...»(1)

«تاریخ نویسان دیگر در این باره می نویسند که از عشایر اطراف مدینه تنها دو قبیله به یاری طلیحه برخاستند و برضد اسلام و مسلمانان فعالیت نمودند؛ یکی قبیله خود طلیحه که قبیله اسد است و دیگری گروه فزاره که شعبه ای از قبیله غطفان است و غطفان هم تیره ای از قبائل قیس عیلان است و به جز این دو قبیله نام قبیله دیگری که به دور طلیحه جمع شده و با مسلمانان جنگیده باشند، نیامده است.»(2)

«در میان لشکر طلیحه - بجز عده معدودی از افراد قبیله آشد که قبیله خود وی بود و عده دیگری از قبیله فزاره به سرپرستی رئیسشان عینة بن حرض، از قبائل دیگر، کسی وجود نداشت.»(3)

«و باز تاریخ نویسان میگویند که اجتماع سپاه طلیحه در بزاخه که یکی از آبادیهای قبیله آشد است واقع گردید و خالد بن ولید از ذی القصبه با دو هزار و هفتصد تن از قبیله فزاره در میان لشکر در همان بزاخه روبه رو گردیدند و جنگ سختی در میانشان شروع شد.»(4)

جالب تر آن که یکی از حلقه های اتصال ماجرای ارتداد عرب به «بیعت مختارانه»! مربوط به ارتداد قبیله طی میباشد؛ در حالی که:

ص: 102

1- همان منبع، ج 2، ص 43

2- همان منبع، ج 2، ص 58.

3- همان منبع، ج 2، ص 41

4- همان منبع، ج 2، ص 58.

«طی همان قبیله است که نه تنها طرفدار طلیحه نبوده بلکه در برابر لشکریان طلیحه قرار می گرفتند و می گفتند که ابوبکر با شما آنچنان بجنگد که ابالفحل الاکبرش بنامید و این همان قبیله ای است که... خالدبن ولید به آنان پناه برد و در جنگ با طلیحه از آنان استمداد نمود.» (1)

بنابراین، خطر ارتداد عرب برای نخستین بار در شرایطی مطرح گردید که:

1 - سپاه اسامه با لشکریانش از موه بازگشته بود و ابوبکر به هیچ روی با کمبود نیروی نظامی مواجه نبود.

لذا نیازی هم به بسیج نیروهای مردمی نداشت تا بخواهد جهت تحقق این هدف، از حضرت امیر مطالبه بیعت نماید.

2 - طلیحه و اطرافیان او تعداد قابل توجهی نبودند و این ارتداد آن قدر گسترده نبود که سپاهیان خلیفه قادر به دفع خطر آنها نباشند.

بنابراین خطر مرتدین و امکان تهدید شهری همانند مدینه، آن قدر جدی نبود تا جهت دفع آن، نیازی به بیعت نمودن حضرت امیر با ابوبکر باشد.

نتیجه

ماجرای «بیعت مختارانه امیر المؤمنین»! با کمک گرفتن از بزرگ نمایی حوادث ارتداد عرب، به اسناد تاریخی افزوده گردیده و شهرت دروغین حوادث ارتداد عرب در تاریخ موجب شده تا به راحتی وقوع چنین بیعتی مورد قبول و پذیرش قرار گیرد.

ص: 103

محدود بودن گستره انسانی ارتداد عرب، مورد تأکید محققینی که (در پژوهشهای تاریخی خود درباره جنگهای ارتداد) به نتایج تحقیقات علامه عسکری، توجه ویژه ای نشان نداده اند نیز واقع شده است.

این پژوهشگران، هرچند از کنار تحریف های صورت گرفته در ماجرای ارتداد عرب به سادگی عبور کرده و دروغ نوشته های طبری در این ماجرا را به شیوه علامه عسکری پی نگرفته اند؛⁽¹⁾ اما پس از بررسی همه اسناد ثبت شده در کتب اهل سنت، به این باور علمی رسیده اند که:

گسترده گی جغرافیایی ارتداد در جزیره العرب باعث شده تا

ص: 104

1- ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، ص 34 (قبول گزارش واقعی و طبری درباره گستره جغرافیایی ارتدادها)؛ ص 41 (فرماندهان جنگهای رده)؛ ص 39 و ص 117 (دستور ابوبکر به امیرالمؤمنین برای دفاع از مدینه).

مورخان، آن را به گستردگی انسانی نیز تعمیم دهند، در حالی که عده قابل توجهی از مردم که از زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند - به دین اسلام وفادار ماندند.»(1)

(بیشتر مورخان در مورد گستره ارتداد در جزیره العرب، مبالغه کرده و با عبارت ارتدت العرب(2) اینگونه القا نموده اند که اکثر مردمی که در زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند، از دین برگشتند و در این میان تنها سه شهر مدینه، مکه و طائف را استثناء کرده اند، در حالی که تحقیق خلاف این را نشان می دهد، چرا که بسیاری از قبایل به اسلام و حکومت مدینه وفادار ماندند و چه بسا در سرکوب مرتدان نیز با حکومت مرکزی همکاری کردند...

با ارائه شواهد و مدارک حاکی از این که قبایل و افراد زیادی دین خود را حفظ کردند، مبالغه آمیز بودن این گزارش ها را اثبات میکنیم...

گزارشهایی که نشانه ثبات عده زیادی در جزیره العرب بر اسلام و تبری آنها از ارتدادها است عبارت اند از:

1- اکثر مورخان اتفاق دارند مکه، مدینه و ثقیف مرتد نشدند و در سرکوب فتنه مرتدان قبایل آشد، دبیان، و غطفان همکاری داشتند. (3)

2- وفاداری قبایل مقیم بین مکه، مدینه و طائف، مثل مزینه،

ص: 105

1- علی غلامی دهقی: جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ص 120.

2- ر.ک: واقدی: کتاب الزده، ص 48؛ ابن کثیر: البداية و النهایه، ج 6، ص 312؛ طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 242

3- به نقل از: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 342

غفار، جهینه، بلی و... به اسلام. (1)

بعضی از این قبایل بعد از وفات پیامبر، زکات مال خود را نزد ابوبکر آورده و خلیفه از آنها برای جنگ با اهل رده پاری جست؛ (2) و حتی قبایل آشد و غطفان هم تماماً مرتد نشدند، بلکه عده ای بر اسلام باقی ماندند.

قرینه نشان می دهد که بعضی افراد عامر و هوازن نیز به اسلام وفادار مانده بودند، چراکه در خیر فجاء آمده است که به هر مسلمانی از قبایل سلیم، عامر و هوازن حمله میکرد. (3)

جماعتی نیز، از بنی کلب به رهبری امرؤ القیس بن الأصبغ و هم چنین جماعتی از بنی القین به رهبری عمرو بن الحکم، کارگزار پیامبر در بنی القین، مسلمان باقی ماندند. (4)

علاوه بر این قبایل زیادی از یمن، مثل: نخع، جعفی، مراد و مذحج، از گرد اسود عنسی پراکنده شدند و خود را از آلودن به ارتداد پاک نگه داشتند.

قبایل زیادی از بنی تمیم نیز، مسلمان ماندند و در مقابل شجاع مدعی نبوت استقامت کردند، بنابراین می توان گفت مسلمانان بنی تمیم بیش از متحیران و مرتدان آنها بودند...

ص: 106

-
- 1- به نقل از: مهدی رزق الله احمد، الثابتون علی الاسلام ایام فتنة الردة، ص 20؛ به نقل از: کلاعی بلنسی: حروب الردة، ص 41.
 - 2- به نقل از: ابن سعد: طبقات الکبری، ج 1، ص 293؛ ابن هشام السیرة النبویة، ج 2، ص 1309 دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج 2، ص 21 - 23؛ واقدی: کتاب الردة، ص 54 - 47.
 - 3- به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 264؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج 2، ص 202.
 - 4- به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 233.

مقدسی علاوه بر مدینه و مکه، بحرین و عده ای از نخع و کنده را نیز، از ارتداد استثنا کرده است. (1)

واقعیت این است که اطلاق واژه ارتداد به عرب، به این گستردگی خطاست و درست این است که گفته شود عده ای از مدعیان نبوت و پیروان آنها و نیز کسانی که علیه حکومت مرکزی مدینه شورش کرده بودند مرتد شدند؛ هر چند خود مدعیان نبوت را نمی توان مرتد خواند، چون آنها اسلام را نپذیرفته بودند تا از آن بازگردند.

شاید بتوان علت تعمیم عنوان ارتداد به وسیله مورخان را در این یافت که مرتدان، در تمام نواحی شبه جزیره العرب پراکنده بودند...

در کتاب تاریخ الرده نیز ضمن برشمردن برخی قبایل که مرتد شده بودند، قبایلی مثل عبس، عده ای از اشجع، غفار، جهینه، مزینه، کعب، ثقیف، طی، هذیل، اهل الشراة، بجیله، خثعم، هوازن، نصر، خشم، سعدبن بکر، عبدالقیس، دوس، شجیب، همدان و انباء در صنعا را از ارتداد استثناء کرده است. (2)

نتیجه این که گستره ارتداد در جزیره العرب به این وسعتی که برخی مورخان گزارش کرده اند نبوده است و بسیاری مسلمان باقی مانده و به آن وفادار بودند. (3)

ص: 107

1- به نقل از: مقدسی، البدء و التاريخ، ج 4، ص 151.

2- به نقل از: خورشید احمد فاروق: تاریخ الرده، ص 5-8.

3- علی غلامی دهقی: جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، ص 33 - 37.

همان طور که ملاحظه فرمودید، هر چند در این تحقیق، گستره جغرافیایی ارتداد - مطابق با همه آنچه واقدی و طبری نقل کرده اند - مورد پذیرش واقع شده و پژوهشگر در مسیر دیدگاه های علامه عسکری راه خود را نپیموده است؛ با این حال بر مبالغه آمیز بودن گستره انسانی ارتداد عرب تأکید ویژه ای ورزیده و جستجوهای خود را در این نقطه به پایان رسانده است.

بنابراین، از هر زاویه ای که به ماجرای ارتداد عرب نگاه کرده و با هر مبنایی که آن را تحلیل نماییم، به یک نتیجه مشترک دست خواهیم یافت:

ماجرای ارتداد عرب چندان هم جدی، گسترده و خطر آفرین نبوده است.

لذا سرکوب آن نیز به هیچ روی، منوط به بیعت نمودن امیرالمؤمنین با ابوبکر نبود. (1)

ص: 108

1- متأسفانه مؤلف کتاب «جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر از این نکته غفلت ورزیده و غائله ارتداد را عاملی برای بیعت حضرت علی دانسته است. البته ایشان با ارائه اسناد تاریخی، ضمن تأکید بر ناراضی بودن امیرالمؤمنین که از نحوه برخورد ابوبکر با مرتدین، به عدم دخالت مستقیم آن حضرت در ماجرای ارتداد نیز تصریح نموده اند. ارک: همان منبع، ص 115 - 118 و ص 120)

سه نتیجه گیری اصلی از بررسی های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

نتیجه 1 - ماجرای ارتداد عرب، ساختگی بوده و در نتیجه، بیعت مورد ادعای اهل سنت فاقد خاستگاه واقعی است.

نتیجه 2 - بر فرض که ماجرای ارتداد عرب را در حد اجمال و کلیات آن بپذیریم؛ در این ماجرا هیچ بیعتی رخ نداده است و عبارت «قبایعه» در نقل بلاذری «جعلی» بوده و یا «ظن راوی» می باشد.

نتیجه 3 - بر فرض که نقل بلاذری را هم بپذیریم، عمل انجام ش-ده فاقد اعتبار بوده و منشأ اثر نمی باشد؛ بلکه تنها بیعتی صوری و ظاهری است.

به عبارت دیگر، عمل صورت گرفته «تظاهر به انجام بیعتی می باشد که از اصل باطل است.»

بر فرض که ماجرای این بیعت صحت داشته باشد،⁽¹⁾ باید به دنبال اهداف پنهان نظام خلافت گردید و فضای وقوع این بیعت را از نو تحلیل نمود.

چراکه در این ماجرا، احتمال صحنه سازی و راه انداختن یک جنگ سرد و روانی در مدینه - که ظاهراً عثمان با رفت و آمدهایش نزد حضرت علی صلی الله علیه وسلم گرداننده آن بود - وجود دارد.

به ویژه آن که در ماجرای طلیحه و نبرد بزاخه، از ارتداد قبیله ای به نام طی سخن به میان آمده است که بنابر شواهد تاریخی از هواداران ابوبکر بوده اند.⁽²⁾

لذا این احتمال جدی است که ماجرای ارتداد آنها که طبری از

ص: 110

1- که بسیار محل تأمل است و احتمال جعلی بودن آن از قوت زیادی برخوردار می باشد.

2- ر.ک: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 196 : ج 2، ص 56 - 57

قول سیف نقل میکند (1) از اساس جعلی نبوده، بلکه قبیله طی به نفع ابوبکر و به صورت نمایشی ابراز ارتداد کردند تا با فرستادن نمایندگان به مدینه، در ساختن یک فضای کاذب و ایجاد رعب و وحشتی دروغین، به خلیفه کمک کرده باشند.

لذا می توان گفت:

با شهادت حضرت زهرا، تمام توجه نظام خلافت به سرکوب مخالفین ساکن در خارج از مدینه، معطوف شد. (2)

در این میان، آنچه هنوز برای خلیفه مایه نگرانی و دلواپسی بود، احتمال تلاش دوباره امیر المؤمنین جهت سرنگونی حکومت ابوبکر، آن هم در شرایطی بود که او می خواست همه قوای هوادارش را به خارج از مدینه اعزام کند و خود نیز به همراه آنان تا ذی القصره برود. لذا باید تدبیری می اندیشیدند تا این بار، نه تنها به طور رسمی و علنی، بلکه خالی از هرگونه اعمال تهدید آشکار و خشونت ظاهری، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم تعهد به سکوت و التزام به عدم قیام به سیف بگیرند.

در چنین فضایی، نظام خلافت فشار تبلیغاتی را جایگزین فشار نظامی نمود.

نخست، فضای رعب و وحشت از حمله مرتدین به مدینه را بر مردم حاکم ساختند.

سپس، عثمان آن حضرت را تحت فشار قرار داد که عضوگیری لشکر اسلام برای دفع خطر مرتدین، منوط به بیعت ایشان با ابوبکر

ص: 111

1- ر.ک: همان منبع، ج 2، ص 51-52.

2- ر. ک علی لباف، مظلومی گمشده در سقیفه، ج 3، ص 140 - 173 ؛ ص 183 - 190.

بوده و در غیر این صورت، امکان هیچ گونه دفاعی از اسلام و مسلمین وجود ندارد.

تبلیغات صورت گرفته در سطح جامعه مدینه و تهدیدهای مرتدین به گونه ای تدارک شده بود که در صورت امتناع آن حضرت از قبول انجام بیعت با ابوبکر، نظام خلافت به راحتی می توانست به تخریب شخصیت ایشان همت گمارده و حقانیت حضرت علی را زیر سؤال ببرد.

از این رو بیعت با خلیفه، تحت فشار شدید افکار عمومی و تبلیغات وسیع دستگاه خلافت، بر آن حضرت تحمیل شد.

علامه عسکری در تحلیل این ماجرا می نویسد:

«بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد، و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدن است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری...»

لذا بیعت امیرالمؤمنین نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.» (1)

ص: 112

1- علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص 116.

نکته جالب تر این که برخی نقل های مربوط به ماجرای ارتداد عرب، هیچ اشاره ای به وقوع «بیعت» ندارند و تنها از استمرار «سکوت» سخن می گویند.

این اسناد به روشنی ثابت میکنند که عبارت «قبایعه» در نقل بلاذری «جعلی» یا «ظن راوی» است و کاشف از حقیقت ماجرا نمی باشد.

طبری امامی (قرن 4) از واقدی (متوفی 207) چنین نقل می کند:

الما ارتدت العرب، مشى عثمان إلى على، فقال: يابن عم رسول الله إنه لا يخرج أحد في قتال هذا العدو وأنت لم تباع وقد تراقب الأمور كماترى، وعسى الله أن يجعل فيما ترى خيراً وإني أخشى من الأمر أن يعظم فيأتي بما فيه الزوال، فلم يزل عثمان بعلي حتى مشى به إلى أبي بكر، و سر بذلك من حضر من المسلمين، و خرجت به الركبان في كل وجه وجد

الناس في القتال، و كان مع ذلك مذهبه الكف عن تحريك الأمر بالشيف إذ أبصر أسيايف الفتن مسئولة (شارعة) و شواهد الفساد بادية، و أرماع القوم توجهت لأكباد الإسلام و أهله، فامسك عن طلب حقه... (1)

زمانی که عربها مرتد گشتند، عثمان به نزد علی رفت و گفت: ای پسرعموی رسول خدا! تا تو بیعت نکنی، کسی به جنگ دشمن نخواهد رفت. تو خود به امور واقعی و چه بسا خدا با نظر تو خیر قرار دهد. و من می ترسم که این مطلب به مشکلی بزرگ تبدیل شود و سبب نابودی ما گردد.

عثمان مداوم با علی اینگونه سخن میگفت تا اینکه علی را نزد ابوبکر آورد.

مسلمانان از این موضوع بسیار خوشحال شدند و سواران در هر سو به حرکت درآمدند و مردم برای جنگ به جنب و جوش افتادند.

با این وجود، شیوه او تنها جلوگیری از تحریک و شورش با شمشیر بود؛ چراکه شمشیرهای فتنه از نیام درآمده و شعله های فساد و تباهی آشکار گشته و نیزه های عرب جگر اسلام و مسلمانان را هدف گرفته بود. لذا از باز پس گرفتن حق خود (2) دست کشید.»

ص: 114

1- طبری اسامی: المسترشد، ص 383 - 384 (طبع محمودی).

2- با شمشیر.]

اشاره

یکی دیگر از اسنادی که به نوعی حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین با ابوبکر می باشد، نامه آن حضرت خطاب به اصحاب خویش است که با استناد به آن، ادعا می شود:

«آن حضرت ابتداء تا مدتی از بیعت خودداری فرموده تا اینکه حرکت منافقان و مرتدان پیش آمده، لهذا به خاطر حفظ اسلام، بدون اجبار! و با اختیار! خود با ابوبکر بیعت کرده و...»⁽¹⁾

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

1 - متن نامه براساس کتاب «الأمامة و السياسة» بدین صورت است:

«فامسکت یدی، و رأیت ائی أحق بمقام محمد فی الناس ممن تولی الأمور علی، فلینت بذلك ما شاء الله، حتی رأیت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام، یدعون إلی محودین محمد و ملة إبراهیم .

ص: 115

1- محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

فخشیت إن لم انتصر الإسلام وأهله أن أرى في الإسلام ثلما وهدما تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولاية أمرکم...

تمشیت عند ذلك إلى أبي بكر فبايعته... (1)

دست نگه داشتم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته تر و سزاوارتر می دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می کنند

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رختهای به بار آید که مصیبت آن سخت تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

2 - متن نامه در کتاب «انساب الاشراف» ثبت نشده و تنها به ماجرای نگارش آن اشاره گردیده است. (2)

3 - متن نامه براساس کتاب «الغارات» بدین صورت است:

«فامسکت یدی و رأیت أنى أحق بمقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الناس ممن تولى الأمر من بعده فلبثت بذاك ما شاء الله، حتى رأيت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام يدعون إلى منخ دين الله و ملت محمد صلى الله عليه وسلم و ابراهيم .

ص: 116

1- ابن قتیبه: الامامية و السياسة، ج 1، ص 175.

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 383.

فخشیت إن لم انتصر الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلماً و هدماً یكون مصیبه أعظم علی من قوات ولاية أمورکم...

تمشیت عند ذلك إلى أبي بکر فبایعته... (1)

دست نگه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته تر و سزاوارتر می دانستیم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت میکنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنهای به بار آید که مصیبت آن سخت تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

الف - 1) تذکری درباره کتاب الغارات

هر چند که مؤلف کتاب «الغارات» یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی 283) از علمای امامیه می باشد، ولی از آن جایی که نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است، آن را در میان منابع سنی آورده ایم. (2)

الف - 2) تذکری درباره وجوه مشترک نقلهای ابن قتیبه و ثقفی کوفی: اگر در متن های فوق دقت فرمایید، به روشنی مشاهده خواهید نمود که این نقلها در دو محور اساسی مشترک می باشند.

ص: 117

1- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1، س 305 - 304

2- ر.ک: علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، ج 2، ص 124

محور الف)

ارتداد مردم در زمان وقوع این بیعت که با عبارت «راجعة من الناس رجعت عن الإسلام» بدان اشاره شده است.

محور ب)

رفتن امیرالمؤمنین به نزد ابوبکر جهت انجام این بیعت که با عبارت «فمشیت عند ذلك إلى أبي بكر فبايعته» بدان اشاره شده است.

ص: 118

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

1 - ابن تنبیه درباره علت نگارش این نامه می نویسد:

«حجر بن عدی، عمرو بن حمق و عبدالله بن وهب راسبی بر علی وارد شدند و دیدگاه علی را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند...» (1)

2 - بلاذری می نویسد:

«حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، حبه بن جوین بجلی غزنی و عبدالله بن وهب همدانی - و او ابن سبا است - نزد علی آمدند و...» (2)

3 - ثقفی کوفی می نویسد:

عمرو بن حمق، حجر بن عدی، حبه غزنی، حارث اعور و عبدالله بن سبا بر امیرالمؤمنین وارد شدند و...» (3)

ب - 1) جمع بندی

همان طور که ملاحظه می فرمایید در اسناد این نامه از عبدالله ابن وهب راسبی همدانی سبایی که بلاذری او را ابن سبا و ثقفی کوفی او را عبدالله بن سبا نامیده است . به عنوان یکی از سؤال کنندگان - یاد شده که خود محل تأمل فراوان می باشد. (4)

ص: 119

1- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج 1، ص 154.

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 383.

3- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1، ص 302.

4- برخی پژوهشگران وجود او را در ماجرای نگارش این نامه، ساختگی دانسته اند. ارک علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص 61 احتمال ب) این دیدگاه نیز موید آن است که نامه مذکور مورد اعتماد نبوده و احتمال درج جعلیات در این نامه زیاد است.

عبدالله بن وهب راسبی همدانی از گروه خوارج بوده و فرمانده آنان در جنگ نهروان می باشد.

عبدالله بن سبا نیز نزد شیعه و سنی به عنوان فردی منحرف شناخته شده و براساس تحقیقات اخیر علامه عسکری از ساختههای سیف ابن عمر و یکی از دسیسه های او برای اعمال تحریف در حقایق تاریخی میباشد.

از سوی دیگر، طبری امامی کبیر (1) (قرن 4) این نامه را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» (2) از شعبی (عامر بن شراحیل ابو عمرو کوفی) نقل میکند که تنها مورد اعتماد اهل سنت بوده و مخالفتهایی با شیعه داشته است. (3)

ص: 120

1- محمدبن جریر بن رستم

2- طبع محمودی، ص 408

3- که علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص 32.

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده اند

همان طور که ملاحظه فرمودید متن این نامه در دو منبع قدیمی به نام های «الامامة و السياسة»، تألیف: ابن قتیبہ دوری و الغارات»، تألیف: ثقفی کوفی ثبت گردیده است.

از آن جایی که تنها ثقفی کوفی دارای مذهب شیعه می باشد و ابن قتیبہ از پیروان مکتب خلفا است، نقل های ابن قتیبہ در این مورد خاص، چندان مورد اعتماد و واجد اعتبار نمی باشد.

در صفحات بعد، خواهید دید که ابن قتیبہ تمایل شدیدی به ثبت نقل هایی دارد که حاکی از بیعت مختارانه و آزادانه امیر المؤمنین * با ابوبکر است؛ آن هم بیعتی توأم با حسن روابط؟!!

لذا ابن قتیبہ در نقل مطالبی که حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین ملا با ابوبکر است، متهم به هواداری از خلفا بوده و لذا از موضع بی طرفی خارج می باشد؛ چنانچه در این مسیر به ثبت اسناد دروغینی دست یازیده که نشانه های جعل و تحریف در آن به شدت نمایان است. (1)

از این رو، احتمال گزینش نسخه های تحریف شده این نامه توسط ابن قتیبہ، بسیار جدی بوده و فرازی که او درباره «بیعت مختارانه» نقل کرده است، از اعتبار ساقط می باشد.

ص: 121

1- در قرارهای بعدی از این کتاب، به نقد این نقلها خواهیم پرداخت. در آن جا به گرایش های فکری و تعایلات مذهبی ابن قتیبہ بی خواهید برد

اما درباره «الغارات» (اصلی ترین و مشهورترین منبع این نامه) باید گفت:

1 - نسخة الغارات تنها از طریق اهل سنت به ما رسیده است. (1)

2 - مؤلف آن، آثار خود را در شهر اصفهان نشر داده است که در زمان وی، ناصبیان زیادی در آن زندگی می کردند. (2)

محدث ارموی در مقدمه خود بر کتاب «الغارات» درباره علت سکونت ثقفی کوفی در شهر اصفهان چنین نقل میکند:

«... اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب ائمه اطهار و مثالب اعداء ایشان، کوفتین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیه بوده و با وی گفتند: مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری... پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند: اصفهان. پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان.

پس، از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیه بود در اصفهان روایت کرد...» (3)

بنابراین، به نظر می رسد که استسناخ کنندگان آثار ثقفی کوفی که از اهالی اصفهان و در آن زمان متعصب در هواداری از خلفا و مذهب اهل سنت بوده اند - در آثار او دست برده و عقاید خود را در میان نوشته های ثقفی کوفی جای داده باشند.

ص: 122

1- علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، ج 2، ص 124

2- رسول جعفریان: منابع تاریخ اسلام، ص 150 .

3- به نقل از: محدث قمی: تئمة المنتهی، ص 270

ج - 1) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

شاهد 1 - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می شود که احکام وضو بر طبق مذاق اهل سنت ذکر گردیده و از شستن پاها به جای مسح آن سخن به میان آمده است. (1)

این تحریف صورت گرفته، مربوط به نامه امیر المؤمنین به محمد بن ابی بکر در مصر میباشد و تحریف مذکور در متن چاپی الغارات موجود است.

نشانه های وقوع تحریف در شاهد 1

شیخ مفید همین نامه را در کتاب خود به نام «امالی» از کتاب «الغارات» نقل کرده و عبارات آن چنین است:

«ثم امسح رأسك ورجليك. (2) سپس سر و پاهایت را مسح کن.»

نکته قابل تأمل اینکه حتی ابن ابی الح-دید معتزلی هم این فراز موجود در الغارات چاپی را در شرح نهج البلاغه خود نیاورده است. (3)

لذا می توان گفت:

این تحریف به وسیله استنساخ کنندگان کتاب الغارات پدید آمده و آنها به این وسیله، عقیده خود را در میان سخنان حضرت امیر الا جای داده اند.

ص: 123

1- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الادی-ن م-حدث ارموی)، ج 1، ص 245.

2- شیخ مفید: امالی، ص 267.

3- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 071

محدث ارموی در پاورقی الغارات به نقل از محدث نوری می نویسد:

.. ظهر الله ما في الغارات من تضحيف العامة فإنهم يتقلون عنه.(1)

روشن گردید که آنچه در «الغارات» آمده است، توسط عامه اهل سنت) تحریف گردیده است؛ چرا که آنان از آن (الغارات) نقل می کنند.»

شاهد 2- در نسخه چاپی الغارات مشاهده می شود که از فضایل خلفا سخن به میان آمده است؛ در حالی که عملکرد امیر المؤمنین * در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده ایشان (2) در رد شرط عبدالرحمان بن عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین، گواه آشکاری بر جعلی بودن فراز های فوق می باشد؛ به گونه ای که جای هیچ تردیدی را در دروغ بودن این عبارات باقی نمی نهد.

این تحریف صورت گرفته، مربوط به دو نامه از امیرالمؤمنین * میباشد که نامه اول خطاب به قیس بن سعد بن عباده در مصر و نامه دوم خطاب به اصحاب آن حضرت است.

ص: 124

1- ثقفی کوفی: القارات (یا مقدمه و حواشی و تعلیقات: مسیر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1، ص 245؛ به نقل از: محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 1، ص 144

2- ر. ک: ابن قتیبة: الأمامية و السياسة، ج 1، ص 26؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1 ص 188؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 162؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج له، ص 22

(شامل دو نامه)

شاهد 2 - نامه اول

فرازی از متن این نامه (1) در الغارات چاپی چنین است:

ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين أميرين منهم صالحين عملاً بالكتاب و أحسننا السيرة و لم يتعديا السنة ثم توفاهم الله فرحمهما الله... (2)

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر صالح از میان خودشان را خلیفه و امیر ساختند که به کتاب خدا عمل نمودند و به بهترین وجه امور را اداره کردند و از سنت رسول خدا تجاوز نکردند. سپس خدا آنان را قبض روح نمود و خدا رحمتشان نماید.»!

علامه میرزا حبیب الله هاشمی خونی در شرح خود بر نهج البلاغه درباره این فراز می نویسد:

«أي ظاهراً عند الناس و يحتمل أن يكون من الحاق المخالفين.» (3)

یعنی به ظاهر و در برابر مردم اینگونه بودند و البته ممکن است که این فراز را مخالفان شیعه تحریف نموده و در متن وارد کرده باشند.»

شاهد صدق نظر علامه هاشمی خونی، مبنی بر این که:

آنچه در کلام حضرت امیر آمده است تلقی مردم از حکومت آن دو می باشد، نه نظر خود حضرت علی؛ نامه دیگری از ایشان خطاب

ص: 125

1- سید ابوالفضل برقی در مقدمه خود بر کتاب «شاهراه اتحاد» به این فراز استناد نموده است.

2- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1،

3- هاشمی خونی: منهاج البراعة، ج 4، ص 106.

به حذیفة بن یمان در شهر مدائن میباشد. عبارت حضرت امیر در این نامه چنین است: (1)

ثم إن بعض المسلمين أقاموا بعده رجلين رضوا بهديهما وسيرتهما. (2)

پس از رسول خدا، بعضی از مسلمانان دو نفر را به خلافت رساندند و از روش و سیره آنان راضی و خوشنود بودند.»

از دیگر نشانه های وقوع تحریف در این نامه، اختلاف الفاظ ای-ن فراز از نسخه چاپی الغارات با نقل سید علی خان مدنی از نسخه موجود در نزد وی است.

او در کتاب خود به نام «الدرجات الرفیعة» این نامه را از کتاب «الغارات» نقل میکند، ولی عبارات آن درباره خلفا چنین است:

«ثم إن المسلمين من بعده، استخلفوا أميرين منهم، أحسنا السيرة، ثم توفيا.» (3)

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر را از میان خود به خلافت رساندند که آن دو به خوبی عمل نمودند تا از دنیا رفتند.»!

اختلاف متن فوق با متن چاپ شده الغارات، حاکی از آن است که نسخه های الغارات به تدریج و به گونه های متفاوت، مورد دستبردهای متعدد قرار گرفته و هیچ نسخه ای از آن، - ولو اندک - خالی از این قبیل تحریفات نمی باشد.

ص: 126

1- [حضرت علی با این عبارت، مقبولیت مردمی و عمومی خلفا را زیر سؤال برده اند.]

2- محمد باقر محمودی نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه، ج 4، ص 23

3- سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعة، ص 334.

فرازی از متن این نامه (1) در الغارات چاپی چنین است:

تولی عمر الأمر وكان مضئ الشيرة ميمون الثقيبه. (2)

عمر زمام امور را به دست گرفت و آن را به بهترین وجه اداره نمود و دارای روح میارکی بود.»!

محدث ارموی در پاورقی این متن، به نقل از علامه محمد باقر مجلسی درباره این فراز می نویسد:

أن ظاهرة عند الناس، وكذا ما مر في وصف أبي بكر و آثار التقنية و المصلحة في الخطبة ظاهرة؛ بل الظاهر أنها من إحقاقات المخالفين

یعنی: به ظاهر و در مقابل مردم این گونه بود؛ همانگونه که در توصیف ابوبکر نیز ذکر گردید و البته آثار نقیه و مصلحت اندیشی در این خطبه کاملاً آشکار است؛ گرچه به نظر

میرسد احتمال تحریف خطبه توسط مخالفین بیشتر است.)

جهت تأیید نظر علامه مجلسی، مبنی بر این که آنچه در کلام حضرت امیر درباره خلیفه دوم آمده است، تلقی مردم از او می باشد؛ به نظر خود حضرت علی؛ به نقل دیگری از همین نامه اشاره می کنیم.

ص: 127

1- احمد واعظ زاده خراسانی در مقاله ای که به کنگره بین المللی امام علیه ارائه نموده به این قرار استناد جسته است اردی: مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی و عدالت، وحلت و امنیت، ج 2، ص 38)

2- ثقفی کوفی: القارات با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی، ج 1، ص 207

طبری امامی کبیر (قرن 4) از جمله کسانی است که متن نامه دوم را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» به ثبت رسانده و عبارت آن درباره خلیفه دوم چنین است:

و کان مرضی السیره میمون النقیبه عندهم. (1)

عمر نزد آنان خوش سیرت و دارای روح مبارکی بود.»

اختلاف متن فوق با متن الغارات چاپی، حاکی از تحریف برخی فرازهای مندرج در کتاب الغارات و وقوع دستبرد در نسخه های آن می باشد.

ج - 2) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

نسخه چاپی کتاب «الغارات» نیز همانند کتاب «الامامة و السیاسه» در موضوع «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین» مورد اعتماد نمیباشد.

ص: 128

1- طبری امامی، المسترشد، ص 415 (طبع محمودی)

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین اگر بار دیگر به وجوه اشتراک میان نقل های این نامه (ردیف الف - 2) توجه نموده و آن را در کنار نقل بلاذری قرار دهید، در خواهید یافت که نقل بلاذری با متن موجود از نامه امیرالمؤمنین، به طور کامل هم راستا بوده و از یک ماجرا حکایت میکنند. به ویژه که در متن نامه مندرج در کتاب «المسترشد» فرازی ثبت شده است که تطابق این نامه با نقل بلاذری را کامل تر می سازد.

عبارت مندرج در کتاب «المسترشد چنین است:

ورأيت الناس قد امتنعوا بقعودي عن الخروج إليهم. (1)

و دیدم که مردم به خاطر کناره گیری و عدم مشارکت من، علیه دشمنان خدا به حرکت در نمی آیند.»

با توجه به نکات فوق، این سؤالات مطرح است:

1) چرا بلاذری که خود از راویان ماجرای ارتداد عرب و بیعت مختارانه امیرالمؤمنین با ابوبکر است - از آوردن متن این نامه خودداری کرده و تنها به نقل مقدمات منجر به نگارش این نامه اکتفا نموده است؟ (2)

2) چه توجیهی برای صرفنظر بلاذری از نقل متن این نامه وجود دارد؟

3) آیا نسخه نامه ای که در اختیار بلاذری بوده، بر وقوع چنین بیعتی دلالت نداشته است؟ آن هم نامه ای که نسخه های فعلی آن حاکی از

ص: 129

1- همان منبع، ص 413 (طبع محمودی).

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 282 - 283.

وقوع بیعت مختاران، امیرالمؤمنین علی با ابوبکر است و با گرایش های مذهبی بلادری و سلیقه های تاریخ نگاری او مطابقت کامل دارد.

پاسخ:

پاسخ این سؤال ها را در نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (قرن 4) می توان دریافت؛ چرا که در این نقل، هیچ سخنی از بیعت به میان نیامده است؛ لذا چنین نامه ای در راستای اهداف بلادری، هیچ کاربردی ندارد.

متن نامه بر اساس کتاب المسترشد بدین صورت می باشد

... آگ بندی و تری آنی احتی مقام محمد فی الناس ممن قد رفض نفسه، قلب ما شاء الله حتی انت راجعة من الناس رجعت عن الاسلام و أظهرت ذلك يدعون إلى مخیر دین الله و تغییر یلة محمد

شیث أن لم انصر الإسلام وقعد، أن أرى فيه لما وقذمة تو مصیه علی أعظم من قوتی ولایة أمور التي انما هي متاع أيام قلائل

و رأي الناس قبر امتنعوا بعودی عن الخروج إليهم، فمشیت عند ذلك إلى أبي بكر فتألفه ولولا أنني فعلت ذلك باد الإسلام. (1)

دست نگه داشتم در حالی که از کسی که خود را رها کرده و به کاری که شایسته او نبود پرداخته است) خود را برای جانشینی

ص: 130

1- طبری امامی: المسترشد، ص 412 (طبع محمودی)

پیامبر، سزاوارتر می دیدم.

پس به امر خدا صبر نمودم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته و ارتداد خود را آشکار نموده و مردم را به ترک دین خدا و بر هم زدن امت پیامبر دعوت مینمایند.

پس ترسیدم که اگر اسلام را یاری نکنم و بنشینم، در اسلام ویرانی و شکافی وارد شود که در این صورت مصیبت آن بر من، از مصیبت از دست دادن خلافت (که البته چند روزی بیشتر

نیست) سخت تر میبود.

و دیدم که مردم به خاطر کناره گیری و عدم مشارکت من، از جنگ علیه دشمنان خدا خودداری می کنند.

در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با او همراهی نمودم و اگر این چنین نمیکردم اسلام از بین می رفت.»

تذکر

عبارت «و لولا أنتی فعلت ذلك لباد الإسلام. اگر چنین نمیکردم اسلام به یقین از بین می رفت» قرینه محکمی است که معنای «فتألقته: با او همراهی نمودم» را به «آتش بس مصلحتی، منحصر می گرداند.

ص: 131

ماجرای دروغین ارتداد عرب که طبری به آن دامن زده و شهرتی تردیدناپذیر برای آن به وجود آورده است؛ موجب سوء استفاده از این نامه گردیده و این نامه با انجام تحریفاتی، در تأیید ادعای اهل سنت به کار رفته است.

توجه به این نکته ضروری است که دلیلی ندارد تا ارتداد مورد اشاره در این نامه را همان ارتداد عرب بدانیم؛ چنانچه محدث ارم-وی در پاورقی الغارات، در توضیح عبارت «راجعة من الناس» به نقل از علامه مجلسی می نویسد:

... و یحتمل أن يكون المراد بهم المنافقين المجتمعين على ابي بكر فإنهم كانوا یغتمون فتنة تصیر سبباً لارتدادهم عن الدين رأساً. (1)

ممکن است مقصود از آنان که از دین اسلام بازگشتند، همان منافقانی باشند که نزد ابوبکر جمع شده بودند؛ چرا که ایشان مترصد فتنه ای بودند که بهانه ارتداد و بازگشتشان از دین باشد.

بنابراین اشاره امیرالمؤمنین، به مقطع زمانی پس از سقیفه و روزهای نخستین خلافت می باشد.

همان روزهایی که آن حضرت در تلاش برای «قیام به سیف» بوده و هنوز خانه نشینی اختیار نفرموده بودند.

در همین روزها بود که حضرت امیر ای با مشاهده خطر ارتداد و نابودی اسلام - به همان معنایی که در کلام علامه مجلسی گذشت - «سکوت» اختیار نموده و با عبارت «فخشیت... أن أرى في الإسلام ثلماً وهدماً تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولاية أمرکم... پس ترسیدم که در اسلام ویرانی و شکافی به وجود آید که مصیبت آن بر من، بزرگ تر از مصیبت از دست دادن خلافت و حکومت شما باشد.» به آن اشاره نمودند.

لذا:

بیعت مذکور در این نامه که مبتنی بر ماجرای ارتداد عرب است، جعلی می باشد.

تمایل شدید تاریخ نگاران اهل سنت به القای وجود «بیعتی مختارانه» موجب گردیده تا آن را به ماجرای دروغین ارتداد عرب پیوند زده و با انجام تحریفاتی در این نامه، از آن به نفع خود بهره برند.

این تحریفات عبارت اند از:

فرض الف) عبارت «فمشیت عند ذلك إلى أبي بكر قبایعته. در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم.» به اصل برخی نامه ها افزوده شده تا تأییدی بر نقلهای دروغین اهل سنت در این زمینه محسوب شود.

فرض ب) عبارت «و رایت الناس قد امتنعوا بقعودي عن الخروج إليهم تمشیئت عند ذلك إلى أبي بكر. و دیدم مردم به سبب بیعت نکردن من از خروج و نبرد علیه مرتدین امتناع کردند و در این هنگام بود که نزد ابوبکر رفتم.» به اصل برخی نامه ها افزوده شده تا ذهن خواننده را به «بیعت مختارانه» و مورد ادعای مورخانی چون بلاذری سوق دهد.

ص: 133

این افزوده‌ها می‌توانند معنای عبارت «فتألقته» (که در نقل طبری امامی آمده و تنها حاکی از وقوع «آتش بس مصلحتی» می‌باشد) را به معنای «قبایعته، تأویل و دگروار سازد».

لذا فrazهای این نامه هیچ اشاره‌ای به ارتداد عرب و بیعت مورد ادعای اهل سنت ندارند و «آتش بس مصلحتی» نیز ناظر به روزهای تلخ و ناگوار آغاز خلافت و شروع دوران «سکوت» امیرالمؤمنین است.

نتیجه 2

بر فرض که این نامه را ناظر به ماجرای ارتداد عرب بدانیم، عبارت «قبایعته»، «ظن راوی»⁽¹⁾ بوده یا به اصل برخی نامه‌ها اضافه شده و «جعلی» می‌باشد.

نتیجه 3

بر فرض که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «قبایعته» را بپذیریم؛ عبارات «فخشیت إن لم أنصر الإسلام...»

پس ترسیدم که اگر دین اسلام را یاری نکنم...» (که در همه نقلها مشترک می‌باشد)⁽²⁾ آن را به «تظاهر به انجام بیعتی که باطل است» تبدیل می‌گرداند؛ هر چند که ادعا می‌شود:

«حضرت با کمال آزادی! عمل، بیعت! نموده است.»⁽³⁾

ص: 134

1- منظور، ورود کلمه‌ای از حاشیه نسخه خطی به متن حدیث می‌باشد.

2- در نقل «المسترشد» این فراز نیز قابل توجه است: «ولولا أني فعلت ذلك لباد الإسلام و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین رفته بوده»

3- محمد برفی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی»، ج 2، س 49.

بر فرض که این نامه را هم راستا با نقل بلاذری بدانیم، همان تحلیل‌ها در این جا نیز صادق بوده و در نتیجه:

بیعت مورد اشاره در این نامه، ظاهری است و بیش از دست به دست هم زدن صوری نمی باشد که فاقد هرگونه اثر و اعتبار است. (1)

در واقع بر طبق این نامه، باید حادثه رخ داده را «تظاهر به انجام بیعتی که از اصل باطل است» نامید.

ص: 135

1- تنها در همین مورد است که می توان از واژه «بیعت صوری و ظاهری» استفاده نمود، زیرا نشانه های اجبار در آن نمایان نمی باشد.

نقل شماره 1

«در تاریخ طبری (1) آمده که مردی به زهری گفت مگر نه این است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. زهری گفت نه او نه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا علی (ع) بیعت نمود (2) زیرا علی همینکه دید مردم به او روی نیاوردند ناگزیر با ابوبکر مصالحه کرد، لذا به نزد ابوبکر کس با فرستاد که به نزد ما بیا اما کسی با تو نباشد، چون دوست نداشت عمر او بیاید زیرا شدت و غلظت عمر را می دانست. عمر به ابوبکر گفت تو خود به تنهایی مرو، اما وی پاسخ داد به خدا سوگند تنها نزدشان می روم، تصور میکنی که آنان چه خواهند کرد؟ و بر علی وارد شد در حالی که بنی هاشم همگی در نزد آن حضرت بودند، پس علی (ع)

ص: 136

1- طبری شافعی: تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 447.

2- عین عبارت چنین است: «وفی حدیث غزوة فلما رأى علی انصراف وجوه الناس عنه ضرع إلى مصالحة أبي بكر...»

برپا خاست و خدای را به آنچه سزاوار اوست حمد و ثنا گفت آن گاه فرمود: ای ابوبکر ما را انکار فضل تو مانع بیعت نشد و نیز به چیزی (1) که خدا به سوی تو سوق داد رشک نبردیم و لیکن ما چنان می بینیم که در این امر ما را نیز حقی است که شما مستبدانه بدان دست بردید. آنگاه آن حضرت قرابت خود را نسبت به رسول خدا و حقی که از آن ایشان است، یادآور شد و پیوسته آنها را می گفت تا ابوبکر به گریه درآمد و چون علی (ع) خاموش شد، ابوبکر تشهد گفت و خدا را حمد و ثنا کرد آنگاه گفت: سوگند به خدا قرابت رسول خدا در نزد من محبوبتر از آن است که من خویشاوندان خود را صلّه کنم و من به خدا سوگند می خورم که این اموالی را که بین من و شما است آن را جز به خیر حیات نکردهم زیرا از رسول خدا شنیدم می فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آن چه از ما باقی ماند، صدقه است و همانا آل محمد نیز از این مال می خوردند و من به خدا پناه می برم و یادآور امری نمی شوم که محمد (ص) آن را انجام داده باشد جز اینکه من نیز آن را انشاءالله انجام دهم. آن گاه علی (ع) فرمود وعده گاه تو برای بیعت بعد از ظهر است و چون ابوبکر نماز ظهر را خواند روی بر مردم کرد آنگاه عذر علی از بیعت را آن چنان که خود آن حضرت فرموده بود برای مردم بیان کرد. سپس علی (ع) برخاست و حق ابوبکر را عظیم شمرد و فضیلت او و سابقیت او را ذکر کرد و آنگاه سوی ابوبکر رفته با او بیعت کرد.

پس از آن مردم روی به علی (ع) کرده و گفتند کاری صواب و نیکو کردی. این روایت را طبری از عایشه نقل کرده است. (2)

ص: 137

1- [عین عبارت چنین است: «و لا نقاشة عليك بخير ساقه الله إليك...»] البته در ترجمه روایت، کلمه «خیر» به «چیزی که» ترجمه شده که در واقع نوعی فرار از ترجمه صحیح عبارتی می باشد که نقش حساسی در بطلان حدیث و نقد دلالت آن ایفا می نماید.

2- حیدر علی قلمداران: شاهراه اتحاد ص 30-31

ابن قتیبه دینوری در کتاب خود به نام «الامامة و السیاسة» نقل دیگری را درباره ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین با ابوبکر آورده است.

ثم خرج ابوبکر إلى المسجد الشریف، فأقبل علی الناس، تعذر علیا بمثل ما اعتذر عنه، ثم قام علی فعظم حق ابي بکر، و ذکر فضیلته و سابقته، ثم مضى فبايعه، فأقبل الناس علی علی، فقالوا: أصبت يا ابالحسن و احسنت. قال: فلما تمت البيعة لأبي بکر أقام ثلاثة أيام يقبل الناس ويستقبلهم، يقول قد أقلتكم في بيعتي، هل من كاره؟ هل من مبغض؟ فيقوم علی في أول الناس فيقول: والله لا ثقيلك و لا تستقبلك أبداً، قد قدمك رسول الله لتوحيد ديننا، من ذا الذي يؤخر لتوجيه دينا؟ (1)

سپس ابوبکر به سوی مسجد پیامبر رفت و رو به سوی مردم کرد و علی را از اینکه با او بیعت نکرده است معذور داشت. سپس علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یادآور شد. سپس با او بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری درست و پسندیده انجام دادی، پس از آن که کار بیعت با ابوبکر به پایان رسید، او سه روز با مردم چنین سخن گفت: شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می داند؟ علی پیش از همه مردم بر می خاست و می گفت: سوگند به خدا! ما هرگز

ص: 138

تورا سرور و پیشوای خود قرار نداده ایم، بلکه این رسول خدا بود که تورا بر ما مقدم داشت(1) تا دینمان بر جا ماند؛ حال چه کسی می خواهد تورا به خاطر دنیای ما مؤخر گرداند؟!«!

نکات شگفتی آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل میباشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «ضرع إلى مصالحة أبي بكر» اشاره شده است. ضرع به معنای خضع و دل می باشد که حاکی از پذیرش خواری و زبونی برای آشتی با ابوبکر است(؟!)

جالب تر آن که در نقلهای دو کتاب «صحیح بخاری و مسلم» عبارت «فالتمس مصالحة أبي بكر و مبايعته»(2) آمده است که مفهومی همانند با نقل پیشین دارد.

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «فلم يمنعنا أن تبايعك يا ابابكر إنكاراً لفضيلتك، اشاره شده است.

ص: 139

1- [این ادعای واهی در تعارض آشکار با نظریه اهل سنت در مبحث «خلافت انتخابی»! می باشد که در فصل دوم به شرح آن خواهیم پرداخت. به هر حال، جای تعجب است که چرا ابوبکر در بحران سقیفه و اوج جدال با انصار بر سر تصاحب قدرت، هرگز به این قبیل نصوص اشاره ای نکرد؟! و حتی به هیچ یک از فضائلی که برای او نقل کرده اند. استناد نجست؟!]

2- بخاری: صحیح بخاری، ج 4، حدیث شماره 3913؛ مسلم: صحیح مسلم، ج 3، حدیث 1 شماره 3304

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

به این مطلب با عبارت «و لانساسة عليك بخیر ساقه الله إليك» اشاره شده است. (1)

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وسلم

به این مطلب با عبارت «سمعت رسول الله يقول: لأنورث، ما تركنا صدقة» اشاره شده است.

ه) پیامبر ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

به این مطلب با عبارت «قد قدمك رسول الله لتوحيد ديننا، من ذا الذي يؤخرک لتوجيه دنيانا» اشاره شده است.

ص: 140

1- آیا با وجود این عقیده، درنگ شش ماهه امیرالمؤمنین از انجام بیعت با ابوبکر و غضب الهی حضرت زهرا بر ابوبکر، در هاله ای از سوال و ابهام قرار نمی گیرد؟!

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین

- 1- تأویل و دگروارسازی منصوص بودن خلافت امیر المؤمنین* به حق اولویت و ترسیم نظام امامت اکتسابی به جای امامت انتصابی!
- 2- تحریف در معنای حقانیت امیرالمؤمنین و تغییر در معنای احتجاجات حضرت علی در این زمینه
- 3- تفکیک و جداسازی مقام امامت از مقام خلافت و جداسازی میان متصدیان این دو مقام از یکدیگر!
- 4- قائل شدن به انتخابی بودن خلافت و تأکید ویژه بر آن!
- 5- تفسیر به رأی از امتناع امیرالمؤمنین علا در ماجرای مطالبه بیعت برای ابوبکر و ایجاد تحریف در تحلیل مقصود ایشان از عدم انجام بیعت با خلیفه!
- 6- رضایت امیرالمؤمنین به انجام بیعت با ابوبکر و عدم اجبار و اکراه ایشان!
- 7- قائل شدن به مشروعیت خلافت ابوبکر و بیرون آوردن آن از حصار غضب
- 8- عدم انحراف ابوبکر از مجرای شریعت!
- 9- اجرای مقررات اسلام در حکومت ابوبکر
- 10- تعهد و پایبندی ابوبکر به پیروی از سیره پیامبر!
- 11 - اعتقاد امیرالمؤمنین ال به شایستگی های ابوبکر! (1)
- 12 - مشارکت امیر المؤمنین با خلفا در اداره حکومت
- 13 - جبران نقاط ضعف حکومت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین!

ص: 141

1- نتیجه موارد (8. 11) صلاحیت ابوبکر برای تصدی مقام خلافت است

چنانچه ابراز شده:

نظر دیگر مولای متقیان (ع) در امتناع از بیعت ابوبکر آن بود که میترسید با سپردن کار بدست مفسول و ناهل، خرابی و فساد بار آورد که رخنه و خلل در ارکان شریعت اقتد. اما همینکه دید ابوبکر از مجرای شریعت چندان انحرافی ندارد! و مقررات دین تا حدودی اجرا می شود. دیگر امتناع را جایز ندید و بهر صورت تن به بیعت داد.»⁽¹⁾

لذا با اینکه حضرتش بدان مقام اولی بود؛ اما بدون هیچ اکراه و اجباری! پس از اینکه آنان را نسبت به معایب کارشان متنبه فرموده با ایشان بیعت کرده! و نواقص کار آنان را رفع و مشروعیتشان را تکمیل نموده! و آنان را در اداره بهتر حکومت نیز یاری فرمود.»⁽²⁾

این برخورد والای اسلامی نشان دهنده آن است که حضرت علی (ع) چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی برخوردار بود و لذا ابوبکر را که مدتی به عنوان خلیفه انتخابی زمام امور را به دست داشت به حضور طلبید و ابوبکر شخصاً به منزل حضرت میروید و عملاً و شقاها به برتری آن حضرت اعتراف می کند و حضرت علی (ع) صریحاً بیان می دارد که:

اما منکر فضیلت و سوابق! تو نیستیم

با تورقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم

خودداری از بیعت بدان جهت بود که می بایست (با آن حضرت به

ص: 142

1- حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1 ص 169

2- طیو: شاهراء اتحاد، ص 292

جهت مقام ولایت و امامت (مشورتی صورت می گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می شد

او چون ابوبکر سوگند یاد می کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد و متعهد می شود که کارهای پیامبر را دنبال می کند، حضرت علی (ع) می فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.!!⁽¹⁾

جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بيفکنند.!!⁽²⁾

ص: 143

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای آسام متقین، ج الها، ص 31 - 22.

2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (جاب سوم)، ص 255

از آنجایی که ساختگی بودن این دو نقل (نقل های طبری و ابن قتیبه) واضح تر از آن است که به دلیل و برهان نیازمند باشد؛ در این باره تنها به ارائه سندی از زبان خلیفه دوم، خطاب به امیرالمؤمنین علا و عباس عموی پیامبر اکتفا می کنیم

چرا که این اعتراف صریح خلیفه دوم - آن هم در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر و سعد ابی وقاص (1) - دروغ بودن محورهای مذکور در این قبیل نقلها را یک جا و هم زمان» به اثبات می رساند.

سند شماره 1

این سند تاریخی در یکی از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی کتاب صحیح مسلم، ثبت گردیده و در ضمن آن عمر بن خطاب می گوید:

.. قلما توی رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله جما تطلب میراثك من ابن أخيك و یطلب هذا میراث امراه من أیها فقال ابوبکر: قال شو اللی ما ورث، ما ترکنا صدقة.

قرانماه کانیة آئمة غادرة خائنا..؟ (2)

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین (3) رسول خدا در سرپرستی و زعامت شما می باشم. شما دو نفر (عباس و علی) آمید و میراث خود را طلب کردید.

ص: 144

1- او در ابتدای سندی که ملاحظه می فرمایید به حضور این افراد تصریح شده است

2- مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره 3302

3- [جالب است که ابوبکر برای اشاره به خلاقیت خود از واژه اولیه بهره گرفته است؛ ولی ستیان آن را به دوست معنی می کنند؟

تو (عباس) میراث را از پسر برادرت و این اعلی میراث همسرش را از پدرش

پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما ارث برده نمی شویم، آنچه به جا بگذاریم صدقه است.

ولی شما او را دروغگو، گناهکار، دعه گر و خیانتکار دانستید...

آیا اگر امیر المؤمنین * حتی یکی از محورهای مندرج در نقل های بخاری، طبری یا ابن قتیبه را قبول می داشتند، روا بود که این چنین درباره شخصیت ابوبکر و ویژگی های او سخن بگویند و او را کاذب، آثم، «غادر» و «خائن» بدانند؟!

سند شماره 2

و به راستی اگر فراز های مورد ادعای امثال بخاری، طبری و ابن قتیبه دروغ پردازی نبوده و ماجرای «بیعت مختارانه» و گفتگوهای امیرالمؤمنین با ابوبکر و سخنان ایشان درباره او، ساخته قلمهای خائن تحریف گران تاریخ نمی باشد، چرا آن حضرت در شورای شش نفره ای که جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل یافته بود، با صراحت آشکار از پذیرش شرط فرزند عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین امتناع ورزیده و با این استتکاف خود، هرگونه مشروعیت دینی و عقیدتی خلیفه اول و دوم را زیر سؤال برده و عملکردهای آن دورا ناحق و باطل اعلام می دارند؟ [\(1\)](#)

ص: 145

1- ر. ک: ابن قتیبه: الامامة والسياسة، ج 1، ص 26؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 189؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 162؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 22

همچنین برخی دیگر از اسناد تاریخی قرینه آن است که پس از شهادت حضرت زهرا، امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت نکرده اند؛ زیرا همان طور که گفته شد

بیعت در اسلام دارای معنای مشخص و لوازم معینی می باشد که بیعت کننده خود را به انجام آنها ملتزم می گرداند.

بنابراین، پیش بینی های عمر بن خطاب و عمروعاص از واکنش های امیر المؤمنین لالا- حاکی از آن است که حداکثر یک «آتش بس مصلحتی میان آن حضرت و ابوبکر رخ داده است و امیر المؤمنین لثلا (به ویژه با فرض صحت غائله ارتداد) تنها به ترک مخاصمه با ابوبکر تن داده اند. (1)

سند شماره 3

خلیفه اول در مشورت با عمر می گوید:

من بر آنم تا علی را به جنگ با قبایل کنده و حضرموت در یمن) بفرستم، زیرا او را به کمال، فضل، شجاعت و.. میشناسم و او فرد عادل است که اکثر مردم به او رضایت خواهند داد.

عمر (ضمن تأیید سخنان ابوبکر در برخورداری علی از این کمالات) می گوید: من فقط از یک چیز هراس دارم، می ترسم که

ص: 146

1- منابع اهل سنت، حداکثر نقشی که در این ماجرا برای امیرالمؤمنین ترسیم نموده اند نصیحت ابوبکر در نبرد ذي القصة می باشد (ر.ک: ابن کثیر، البداية و النهاية، ج، ص 315 قابل توجه است که این نقل نیز با عنایت به تحقیقات علایة عسکری در هاله ای از ابهام قرار می گیرد

او از جنگ با آنها خودداری کند (1) و اگر او نجنگد، دیگر احدی به جنگ رغبت نخواهد داشت، مگر با اکراه (2)

پس بهتر است علی در مدینه بماند و خلیفه از مشورت او بهره گیرد و عکرمه بن ابی جهل به جنگ آنان برود.

ابوبکر نظر عمر را تأیید کرد. «(3) علی به جنگ آنها نمیرفت (چون نه دستگاه خلافت را مشروع می دانست، نه قبایل کننده را مرتد) ولی خلیفه و مشاورانش حتی قبل از نظرخواهی از علی از این مسئله ترسیده و فوراً گرده را اعزام کردند. (4)

سند شماره 4

ابوبکر، عمروعاص را طلبید و از او در مورد به کارگیری علی در دفع فتنه طلیحه سؤال کرد.

عمروعاص در جواب او گفت: علی لا فرمان تو را نمی برد. (5)

ص: 147

1- انگیزه دستگاه خلافت در فرستادن عثمان به نزد امیر المؤمنین علی را باید در همین نکته جستجو کرد

2- [چنین استنکاف هایی از قبول فرمان خلیفه، بهترین گواه بر عدم وقوع بیست است

3- علی غلامی دهقی: جنگ های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، ص 116؛ به نقل از واقدی، کتاب الزاهه ص 197 - 198؛ ابن اعثم، الفتوح، ج 1، ص 57

4- همان منبع، ص 117

5- همان منبع، ص 117؛ به نقل از: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 129.

در مجموع می توان گفت:

این دو سند به وضوح حاکی از عدم وقوع بیعت مختارانه» در ماجرای ارتداد عرب است؛ زیرا اگر بیعتی واقع شده بود، پایبندی به لوازم آن ایجاب می کرد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرماندهی سپاه خلیفه را پذیرفته و از فرمان او اطاعت نمایند.

ص: 148

(الف)

از مجموع بررسی های صورت گرفته در این تحقیق، چنین بر می آید که جز اقدامی نافرجام» برای اخذ بیعت اجباری که با هجوم به بیت فاطمه توأم بود، هیچ گونه اقدام دیگری برای انعقاد بیعت با ابوبکر صورت نگرفته و با نهایت تسامح می توان گفت:

آن حضرت برای حفظ اسلام، رفتاری شبیه به بیعت کنندگان(1) با ابوبکر - و البته در چارچوبهای محدودتر - در پیش گرفتند.

امیرالمؤمنین درباره این روش خویش می فرمایند:

ص: 149

1- شیخ طوسی در این باره می نویسد: «و ان اختیار الیمن یخرق غلیئه بانه حتی یبایع؟ مگر کسی که در خانهاش بر روی آتش زده می شود، راهی جز بیعت دارد؟ شیخ طوسی: تلخیص الشافی، ج 3، ص 76)

بايع الناس أبا بكر و أنا والله أولى بالأمر و أحق به، فيغت و اطع مخافة أن يرجع الناس گارا، يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف، ثم بايع ابوبكر يمامر و أنا والله أولى بالأمر منه

من و اطع مخافة أن يرجع النا كفارا(1)

مردم با ابوبكر بيعت كردند در حالی كه (قسم به خدا) من از او به آن، شايسته تر و سزاوارتر بودم؛(2) اما من نیز اطاعت (3) كردم، از ترس آنكه مردم كافر شوند و گروهی با شمشير گردن گروهی دیگر را بزنند. سپس ابوبكر با عمر بيعت نمود و او را خليفه ساخت در حالی كه (قسم به خدا) من از او سزاوارتر بودم(4)؛ اما من نیز اطاعت كردم، از ترس آن كه مردم كافر شوند.»(5)

(ب)

سایر نقل های موجود در این باره كه در منابع مختلف مندرج است . همگی در هاله ای از ابهام و تردید قرار داشته و نشانه های

ص: 150

1- خوارزمی، مناقب، فصل 19، ص 213؛ جوینی: فرائد السمطين، ج 1، ص 320، رقم 251 ابن عساکر، تاريخ مدينة دمشق، ج 43، ص 433؛ ذهبي، میزان الاعتدال، ج 1، ص 442؛ عسقلانی لسان المیزان، ج 3، ص 156؛ متقی هندی: کنز العمال، ج 5، ص 724

2- [خلافت حق انحصاری من بود.]

3- [منظور، طاعت، به عنوان ثانوی استه طاعت ثانوی به معنای اطاعت از سلاطین و اسرایی است كه فرامین و دستورهای آنان به خداوند متعال مستند نبوده و به ناحق و با زور بر مسند حكومت اسلامی تكيه زده اند. خداوند متعال اطاعت از فرامین آنان را در چارچوبهای كه برای حفظ دین و جلوگیری اتر ارتداد امت اسلام لازم بود) به امیرالمؤمنین اجازه فرمودند (ر.ك: محمد بیابانی اسکوتی: معرفت امام، ص 223 - 33)]

4- خلافت حق انحصاری من بود

5- امیرالمؤمنین ما مجبور شدند كه عدم قیام به سیف علیه خلافت را برگزیده و بدین وسیله ای بروز جنگ داخلی و ارتداد افت . كه در نهایت به نابودی اسلام و اهل بیت می انجامید . ممانعت به عمل آورند

دروغ پردازی و تحریف در آنها به وضوح مشاهده می شود؛ به گونه ای که می توان گفت:

هدف از نقل و طرح آنها، سرپوش نهادن بر حوادث تلخ و ناگوار مربوط به هجوم به بیت فاطمه، جهت اخذ بیعت از آن حضرت در روزهای نخستین خلافت غاصبانه ابوبکر می باشد.

(ج)

با توجه به معنای بیعت و شرایط تحقق آن، تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر» از اساس غلط بوده و تحقق شرعی چنین بیعتی - به دلیل فراهم نبودن شرایط آن - محال می باشد.

(د)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از رحلت پیامبر، به کار بردن واژه «بیعت» هر چند با قید ظاهری و صوری همراه باشد؛ غلط بوده و تنها باید از واژه «سکوت و عدم قیام به سیف» (که معنایی متفاوت با بیعت دارد) بهره برد. همچنین هنگام سخن گفتن درباره حوادث هجوم، بایستی از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

(ه)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از شهادت حضرت زهرا با فرض قبول اسناد تاریخی آن - تنها می توان از واژه بیعت با قید صوری و ظاهری (دست به دست زدن غیر واقعی) که منشأ اثر نمی باشد، استفاده کرد و گفت: «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است.»

ص: 151

فصل دوم: نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

اشاره

فصل دوم

نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

ص: 153

اهل سنت معتقدند که امامت و خلافت به معنای حکومت است!

اشاره

ابن خلدون در راستای تبیین دیدگاه اهل سنت، دو تعریف از امامت و خلافت ارائه می دهد که عبارت اند از:

تعریف اول

المصالح العامة التي تفوض إلى نظر الأمة و يتعين القائم بها بتعيينهم (1)

امامت از مصالح عمومی و همگانی است که به خود اقت واگذار می شود و هر فردی را که امت تعیین کند، همو عهده دار مسئولیت های عمومی اقت خواهد بود.»

ص: 155

الخلافة نيابة عن صاحب الشريعة في حفظ الدين و سياسة الدنيا. (1)

خلافت، جانشینی صاحب شریعت، جهت حفاظت و حراست از دین و اداره امور دنیا می باشد.»

بنابر تعریف اول، شاکله اصلی مفهوم امامت و خلافت را «مصالح عمومی و همگانی امت» تشکیل می دهد که بر اساس تعریف دوم، شامل این امور می باشد

الف) سرپرستی امور دینی (حفظ الدین).

ب) سرپرستی امور دنیوی (سیاسة الدنيا).

همچنین بنابر سایر تعاریفی که از سوی اهل سنت، در این زمینه ارائه گردیده، سرپرستی امور دینی، تنها منحصر به اجرای ظاهری (2) احکام اسلامی در جامعه می باشد؛ چنانچه اصفهانی اشعری در شرح خود بر تجرید، امامت را این چنین تعریف می کند

لا شخص من الأشخاص للشویر فی إقامة قوانین الشريعة.

جانشینی پیامبر برای فردی از افت در به پا داشتن دستورات دین

در نتیجه: مفهوم امامت و خلافت در نگاه اهل سنت، تنها به سرپرستی امور سیاسی و اجتماعی امت (یعنی مدیریت جامعه و تدبیر امور معیشتی مردم) منحصر میگردد.

ص: 156

1- همو: مقدمه، ص 191.

2- امت در امور دینی مذکور در تعریف فوق، در جستجوی کسب طلایت و دستیابی به سعادت نیست؛ بلکه تنها به برپایی آن بخش از دستورات دینی نظر دوخته است که با دنیایش مرتبط می باشد

شواهد دیگری که بر صحت نتیجه گیری فوق گواهی می دهند. عبارت اند از:

شاهد 1) استدلال اهل سنت جهت اثبات نیازمندی امت به داشتن امام و خلیفه (1)؛ چنانچه تفتازانی می گوید:

الابد للأمة من إمام يحيى الدين و يقيم الشئة و يتصف للمظلومين و يستوفى الحقوق و يضعها مواضعها. (2)

مردم ناگزیر از داشتن امامی هستند که دین را زنده نگه دارد و سنت را به پا دارد و به داد مظلومان برسد و حقوق را بازستاند و به جایگاه خود برگرداند.»

«إن الشارع أمر بإقامة الحدود و سد الثغور و تجهيز الجيوش للجهاد و كثير من الأمور المتعلقة بحفظ النظام و حماية بيضة الإسلام، مما لا يتم إلا بالإمام.» (3)

شارع (خداوند) امر فرموده است که حدود دین به پا گردد و مرزها محافظت شود و لشکریان برای جهاد تجهیز شوند. و امر فرموده است به امور فراوان دیگری که برای حفظ نظام و پاس داشت اسلام لازم است؛ اموری که جز به امام تحقق نخواهند یافت.»

ص: 157

1- دلیل اهل سنت بر ضرورت امامت، به ضرورت وجود حکومت جهت رفع هرج و مرج در جامعه منحصر است.

2- تفتازانی: شرح المقاصد، جزء 5، ص 333.

3- همو: شرح المقاصد، جزء 5، ص 236 -

شاهد 2) فهرست وظایف و مسئولیت هایی که اهل سنت برای امام و خلیفه ارائه داده اند؛ چنانچه باقلانی می گوید:

أن يكون في العلم بمنزلة من يضل أن يكون قاضية من قضاة المسلمين، أن يمحوون ذا بصيرة بأمر الحزب وتديير الجيوش و الشرايا و التمور و حماية البيضة و حفظ الأمة و الإنتقام من ظاليتها و الأخير لمظلومها. (1)

امام باید در علم همانند کسی باشد که شایسته قضاوت کردن در میان مسلمانان است و دارای بینش و بصیرت در امور جنگی و تدبیر لشکریان و حفظ مرزها و پاسبانی از اسلام و حفظ امت و انتقام گرفتن از ستمگران به مردم و بازستاندن حقوق ستمدیدگان باشد.»

بنابراین

امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت به معنای حکومت، است؛ چنانچه ابن تیمیه بر آن تصریح نموده و می گوید:

فالإمام ملك و سلطان (2)

امامت و خلافت همان حکومت و سلطنت است.»؟ (3)

ص: 158

1- باقلانی: التمهيد ص 181-2

2- ابن تیمیه: منهاج السنه، ج 1، ص 141.

3- پس از دیدگاه اهل سنت، معنای دیگر امام و خلیفه «حاکم» است

اهل سنت معتقداند که امامت و خلافت منصبی انتخابی است!

اهل سنت معتقداند که نه تنها شارع مقدس قرد معینی را برای عهده داری مقام امامت و خلافت منصوب نفرموده است؛ بلکه اختیار تعیین امام و خلیفه را به خود امت واگذار نموده و بر این اساس، هر فردی را که امت انتخاب کند، همو امام و خلیفه اسلامی خواهد بود. (1)

تعریف اهل سنت از امامت و خلافت، به وضوح حاکی از گرایش آنان به «انتخابی» دانستن این منصب و غیر انتصابی بودن آن می باشد. چنانچه گفته شد، ابن خلدون در تعریف خود از امامت و خلافت می گوید:

ص: 159

1- از این رو در نظام فکری اهل سنت، مشروعیت خلافت بر مبنای انتخاب است استوار است و منتخب ائمه منتخب شارع مقدس نیز تلقی می شود اخیراً روشنفکران اهل سنت، جهت رهایی یافتن از اثبات صحت، نظریه تفویض، به مبانی غربی نظریه انتخاب (یعنی قرارداد اجتماعی روی آورده اند که مورد استقبال برخی جریان های تحلیل نظر الی کر عقاید شیعه طلبه قرار گرفته است

«المصالح العامة التي تفوض إلى نظر الأمة و يتعين القائم بها بتعيينهم» (1)

امامت (= حکومت) از مصالح عمومی و همگانی است که به خود امت واگذار می شود و از این رو، هر فردی را که امت تعیین کند، همو خلیفه و امام خواهد بود.»

همچنین گزارش شهرستانی از دیدگاه ابوالحسن اشعری، نمای گویایی از عقیده اهل سنت در این باره می باشد؛ او درباره امامت و خلافت می گوید:

«كان جائزاً ثبوتها بالنص، غير أن النص لم يرد فيها على واحد بعينه فصارت الأمة فيها إلى اختيار» (2)

روا است که پیشوایی است با نص تثبیت شود؛ ولی چون این نص درباره فرد معینی صادر نشده است، (3) از این رو امت در مسأله پیشوایی به اختیار خود رها شده است.» بنابراین: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت، منصبی «انتخابی و غیر انتصابی» است و گزینش صاحب این منصب، به امت تفویض شده است. (4)

ص: 160

1- ابن خلدون: مقدمه، ص 196.

2- شهرستانی: الملل و النحل، ج 1، ص 144.

3- این ادعای واهی اهل سنت، بر خلاف عقیده شیعه امامیه مبنی بر «امامت انتصابی» می باشد.

4- اهل سنت، شورا و بیعت را از دلایل تفویض انتخاب خلیفه به امت برمی شمردند و بدین جهت بر آن تأکید ویژه ای می ورزنده و گرنه راههای انعقاد خلافت در این مکتب، منحصر به شورا و بیست نمی باشد. به عبارت دیگر، تأکید اهل سنت بر «انتخاب ملت» در واقع تأکید بر صحت نظریه تفویض است؛ نه تأکید بر شیوه خاصی برای انعقاد خلافت.

همان طور که ملا-حظه فرمودید، معنای امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت عبارت است از تأمین عدالت اجتماعی از طریق امور قضایی و دادرسی، تأمین امنیت عمومی از طریق اجرای مجازات های اسلامی، حفظ کشور از طریق تجهیز سپاه، گسترش اسلام از طریق کشورگشایی، که همه موارد فوق، در واقع شرح و بسط «مصالح عمومی امت در امور دینی و دنیوی» می باشند و در یک کلمه به آن حکومت، گفته می شود.

از سوی دیگر این حکومت، بنا بر اعتقاد اهل سنت، (1) منصبی انتخابی و غیر انتصابی میباشد که خدای متعال، عهده دار این منصب را به طور مشخص تعیین نفر موده است. (2)

بنابراین، امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت، موقعیتی اجتماعی (3) و منصبی عرفی (4) است که در سایه این حکومتی انتخابی، مصالح عمومی امت تأمین گردیده و نیازهای مردم در این زمینه برآورده میشود. (5)

ص: 161

1- پایه گذاران الی نظریه «خلافت انتخابیه اهل سنت می باشند

2- منظور از انتخاب است، تاکید بر همین الدعاست

3- یعنی منصب امامت، به حکومت و مدیریت جامعه منحصر می باشد

4- یعنی خداوند متعال عهده دار این مناسب را به طور مشخص تعیین نمی کند

5- اهل سنت، بیان احکام اسلامی و تعالیم دینی در عصر صحابه را تا حدودی مناسب خلیفه برمی شمردند؛ ولی آن را در خلیفه منحصر نمی دانند

اهل سنت معتقداند که حصول قدرت برای شکل گیری خلافت کافی است

همان طور که اشاره شد، در نظام فکری اهل سنت، هدف اصلی از انعقاد امامت و خلافت حصول مصالح و منافع عمومی امت» می باشد. در این میان، سخن گفتن از انتخاب امت» تنها تأکیدی بر لزوم تلاش امت جهت دست یابی به این هدف است و فراتر از این تأکید، از هیچ شأن دیگری برخوردار نمی باشد. (1)

ص: 162

1- می توان گفت که اصرار اهل سنت بر انتخاب اقت، بیشتر در راستای انبات صحت نظریة تفویض و نفی وجود نص الهی در این زمینه انظریة شیعه) می باشد؛ لذا لزوم مشارکت مستقیم تک تک افراد القت در انتخاب خلیفه، مورد نظر آنان نیستند شاید در یک نگاه ابتدایی چنین به نظر آید که انتخاب مردم محور اصلی این نظام فکری درباره نحوه شکل گیری خلافت می باشد؛ حال آن که در این دستگاه فکری، محور اصلی شکل گیری خلافت الجدول بسلطة و سیوفرها الست لذا انتخاب امت در این زمینه، تنها جنیة «آلی و ابزاری داشته و حصول «قدرت و استیلا» برای احراز انتخابی بودن خلافت، کافی شمرده می شود

از این رو به هر طریقی که این هدف حاصل آید، غرض اصلی از سپردن وظیفه انتخاب امام و خلیفه به مردم حاصل شده و «خلافت انتخابی امت» (1) منعقد می گردد.

به عبارت دیگر، از آنجایی که تأکید بر انتخاب امت، تنها برای تشکیل یافتن حکومت و تأمین شدن نیازهای عمومی جامعه صورت پذیرفته است؛ پایه اصلی در انعقاد خلافت، تحقق بستر لازم برای فراهم گردیدن این نیازها است؛ هر چند که آحاد امت در حصول آن نقش و حضور فعالی نداشته باشند.

و از آنجایی که این بستر، چیزی جز حصول قدرت و استیلا بر جامعه نمی باشد، همین امر موجب گردیده تا اهل سنت در انعقاد خلافت انتخابی و تحقق هدف آن، تنها به حصول سلطه و سیطره اکتفا نموده و همین شرط را برای احراز انتخابی بودن حکومت (2) و

(3)

ص: 163

- 1- خلافت انتخابی یعنی خلافتی که وظیفه به وجود آوردن آن، بر عهده امت است.
- 2- «احراز انتخابی بودن حکومت» به معنای پذیرفتن چنین حکومتی به عنوان مصداق خارجی حکومتی است که وظیفه تشکیل آن بر عهده امت می باشد.
- 3- خلاصه این که منظور اهل سنت از انتخابی بودن خلافت، لزوم مشارکت آحاد ملت در انتخاب خلیفه نبوده و تنها تأکیدی بر عدم صدور نص الهی درباره فرد معینی در این زمینه است؛ چنانچه در سخنان ابوالحسن اشعری بدان تصریح گردید. متأشقانه جریان تجدید نظر طلب در عقاید شیعه (که رگه های تجدید نظر طلبیهای آنان در میان روشنفکران نیز راه یافته است گرفتار همین نگاه سطحی و ابتدایی گردیده و انتخاب انت را یگانه شوه انعقاد خلافت در نظام فکری «خلافت انتخابی» انگاشته است. لذا انتقاد این طیف به اهل سنت نیز تنها در همین نکته خلاصه می شود که چرا سنیان در طول تاریخ خلفا، به این مینای فکری خود ملتزم نبوده و شرط انتخاب است در انعقاد خلافت را رعایت نکرده اند. از این رو مشاهده می شود که این طیف پیش از خود سنیان - بر شورا و بیست (به عنوان شیوه انعقاد خلافت و تشکیل حکومت) تأکید می ورزند و در تکاپوی حل مشکلات اجرایی مشارکت دادن تک یک اعضای افت در انتخاب خلیفه می باشند. حال آن که از آغاز، لغزش آنان به وادی سنی گرایی، به دلیل تلقی غلطشان از دستگاه فکری اهل سنت در خصوص شیوه انعقاد خلافت بوده است.

مشروعیت داشتن آن (1) کافی بدانند؛ (2) چنانچه ابن تیمیه بدان تصریح کرده و می گوید:

فان المقصود من الإمامة إنما يخل بالقدرة و السلطان. (3)

همانا هدف و مقصود از انعقاد امامت، با حصول قدرت و سیطره حاصل می گردد. (4)؟

یعنی برای انعقاد امامت و تحقق خلافت، به حصول شرایطی فراتر از وقوع سلطه و سیطره بر جامعه نیاز نمی باشد؛ چرا که از دیدگاه این مکتب، ماهیت خلافت منحصر در حکومت است و تحقق حکومت بستری فراخ تر از این را نمیطلبد.

ابن تیمیه می گوید:

قال ابنة الشنة: من صار له قدرة و شنتان أن يفعل بهما مقصود الولاية هو من أولى الأمر الذي أمر الله بطاعتهم (5)

پیشوایان اهل سنت چنین گفته اند

هرکس که قدرت و سیطره بیاید به گونه ای که بتواند به وسیله آن دو هدف از به دست گرفتن حکومت را برآورده کند (6)، او از زمره اولی

ص: 164

1- از دیدگاه اهل سنت، حق حکومت از آن کسی است که ماحب سلطه و سیطره گردیده است

2- محور قرار دادن قدرت و اصالت بخشیدن به آن، از ویژگی های دستگاه فکری اهل سنت در هیئت امامت و خلافت می باشد

3- ابن تیمیه: منهاج النهج أهي 14-

4- اهل سنت معتقداند: احل درخت انعقاد خلافت، حصول قدرت و سیطره است، لذا قدرت در این نظام فکری موضوعیت داشته و غایت محسوب می شود

5- ابن تیمیه منهاج العتاه، ج 1، ص 149ء

6- از دیدگاه اهل سنت، شرط اصلی در انعقاد خلافت، تحقق سیطره های است که بتواند جامعه را از هرج و مرج حفظ نموده و مصالح عمومی است را فراهم آورد

الامری است که خداوند دستور به اطاعت از آنان را داده است.» (1)

به عبارت دیگر، همین که به هر شیوه و طریقی) موجبات به قدرت رسیدن فردی در جامعه فراهم شد و آن شخص بر امور جاری مملکت تسلط یافت، بستر لازم برای تحقق هدف خلافت که تأمین مصالح و منافع عمومی امت بود - فراهم شده و غرض اصلی از واگذاری انتخاب امام و خلیفه به امت، حاصل گردیده است.

پس از این مرحله، وظیفه انتخاب امام و خلیفه از سایر افراد امت ساقط می شود و از این پس، دیگران در این زمینه تکلیفی ندارند.

قاضی عبدالجبار می گوید:

وإن أقام بعض أهل الحل والعقد إماماً سقط وجوب نصب الإمام عن الباقيين. وقد وعيه الكفاية. (2)

اگر بعضی از اهل خل و عقد (3) فردی را به امامت منصوب کنند؛ وجوب نصب امام از دیگران ساقط می شود زیرا آن چه که واجب کفایی (4) است تحقق یافته است.

ص: 165

1- از نظر اهل مسشت، وجوب اطاعت از خلیفه ناشی از در اختیار گرفتن سیطره اجتماعی و قدرت سیاسی توسط او است]

2- قاضی گلدالحترار: المشي في ابواب التوحيد والعدل، ص 303.

3- در نظام فکری اهل سنت، اهل خل و عقد سمعناى تعريف شده و مشخصى ندارد و در واقع به كسانى گفته مى شود كه موجبات تحقق سلطه و سيطره فردى را بر جاما فراهم مى آورند لذا مى توان اهل حل و عقد را به برخى از افراد انت - والو يك نفر - معنا كرد جالب تر آن كه وقتى فردى به خلافت رسيد، آن گاه معلوم مى شود كه آن دسته از افرادى كه او را به اين قدرت رسانده اند و در سيطره يافتن او بر جامعه مؤثر بوده اند، مصداق اهل خل و عقلا ند

4- [بنابه تسبيح قاضى عبدالجبار، با تعيين خليقيه، وجوبه نصب و از ديگران برداشته مى شود يعنى همين كه به هر طريقي - ولو قهر و غلبه - خلافت براى فردى منعقد شد ديگر وظيفه اى در اين زمينه مته ته انت نمى باشد لذا از نظر اهل تشنء وظيفه تعيين امام و تليقه واجب كفائى محسوب مى شود]

اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد یکی از راههای انعقاد خلافت محسوب می شود!

اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد یکی از راههای انعقاد خلافت محسوب می شود! (1)

از آن جایی که در انعقاد امامت و خلافت و تحقق هدف آن، اصل بر حصول سلطه و سیطره بر امور جامعه میباشد؛ هر شیوه و روشی که چنین قدرت و استیلائی را برای یکی از افراد امت به ارمغان آورد، به عنوان یکی از راه های انعقاد خلافت انتخابی، مورد قبول قرار گرفته و خلافت حاصل شده از طریق آن «حکومت مورد انتخاب امت (2)، تلقی می شود.

ص: 166

1- نظام خلافت سنی ها، فاقد مبنا و ضابطه نهایی است؛ چرا که مبانی کلامی «امامت و خلافت» در این مکتب، با نظر به تاریخ خلفا تدوین یافته است.

2- یعنی حکومتی که انت موظف به تشکیل آن است.

بدین ترتیب معنای انتخاب امت این نیست که باید همه افراد امت در فراهم آوردن چنین بستری نقش و حضور فعال داشته باشند.

بلکه اساساً در نظریه «خلافه انتخابی چنین حضوری برای تشکیل حکومت انتخابی مورد نیاز نمی باشد.

چنانچه جوینی می گوید:

واعلموا أنه لا يشترط في عقد الإمامة الإجماع، بل تنعقد الإمام وان لم تجمع الأمم على عقدها

إذا لم يشترط الإجماع في عقد الإمامة لم يثبت عدد مندود و الاخ مخدود، قالوجه الحكم بالله الإمام عقد بعقد واجد من أهل الحل والعقد. (1)

بدانید که در عقد امامت اجماع شرط نمی باشد، بلکه حتی اگر تمام مردم بر آن اجماع نکرده باشند، امامت منعقد می گردد پس اگر اجماع شرط تحقق امامت نباشد، تعداد مشخص و محدوده معینی ثابت نمی شود. (2) پس نتیجه این خواهد شد که امامت با نصب یکی از اهل حل و عقد منعقد می گردد.»

قاضی عبدالجبار می گوید:

و إن أقام بعض أهل الحل و العقد امام و صار من أقاموه إمامة.. قدم مبايعة سائر أفراد الأمة لا يؤثر في انعقاد الإمامة؛ لأن العقد تم بمجرد مبايعة أهل الحل و العقد. (3)

و اگر عده ای از اهل حل و عقد فردی را به امامت منصوب کنند

ص: 167

1- جوینی: الارشاد الى قواطع الادلة في اصول الاعتقاد، ج 424

2- [براتی نبوت امامت فرد میزان خاصی در میان نخواهد بود

3- قاضی عبدالجبار المعنى في ابواب التوحيد و العدل، ص 302

آن شخص امام می گردد. و بیعت نکردن سایر مسلمانان خللی در امامت او پدید نمی آورد؛ زیرا امامت او به محض بیعت اهل حل و عقد کامل گردیده است.»

براساس چنین دیدگاهی، یکی از راههای شکل گیری خلافت انتخابی اقهر و غلبه است.

چنانچه تفتازانی می گوید:

و تعتمد الإمام بطرق

... و الثالث و القهر و الإستیلاء، فإذا مات الإمام و تضى الإمامة من تجميع شرائطها من غير بية و استخلافي و قت الناس بشويه، انعقدت الخلافة له (1)

امامت به راههای مختلفی منعقد می شود. راه سوم از طریق قهر و غلبه است؛ پس هرگاه امامی بمیرد و فردی که شرایط امامت را دارا است - بدون بیعت با تعیین خلیفه قبلی - از طریق قهر و غلبه بر مردم سیطره و قدرت یابد، مقام جانشینی پیامبر برای او برقرار می شود.»

ابویعلی می گوید:

و من غلب عليهم بالسيف، حتى صار ليقة وشي امير المؤمنين فلا يحل لأحد يؤمن بالله و اليوم الآخر أن يبیت و لا يراه إماما...؟ (2)

هرکس بر مردم با شمشیر مسلط شود و بر آنان حاکم گردد و امیرالمؤمنین خوانده شود؛ برای فردی که به خدا و روز قیامت معتقد است، جایز نخواهد بود که شب را به صبح برساند در حالی که آن فرد را امام نداند.

ص: 168

1- تفتازانی: شرح المفاصل، جز گ، ج 23

2- ابویعلی: الأحكام السلطانية، ص 23.

اهل سنت معتقداند که امام و خلیفه می تواند ظالم و فاجر باشد

بر اساس آنچه گذشت، تنها شرط مهم در خلیفه، لیاقت و کاردانی او در اداره امور مملکت میباشد و این قابلیت به گونه ای نیست که نتواند افراد متعددی را شامل گردد.

زیرا بر اساس این شرط، برتری خلیفه از دیگران لازم نبوده و نیازی نیست که خلیفه از فضایل اخلاقی، کمالات انسانی و حتی آگاهی کامل از تعالیم دینی برخوردار باشد.

چرا که هدف خلافت (یعنی تأمین مصالح عمومی امت) بدون وجود این اوصاف و ویژگی ها نیز برآورده می گردد.

ص: 169

قلقشندی می گوید:

و لو كان المتين فاسقا او جاهلا انعقدت امامته. (1)

حتی اگر آن فردی که بر دیگران سیطره و غلبه یافته فاسق یا جاهل باشد، امامتش منعقد و ثابت می گردد. (2)

تفتازانی می گوید:

و لا يشترط أن يكون هاوتا و لا معصوم و لا افضل من يولى عليهم و لا ينعزل الإمام بالفسق.

لازم نیست که امام، هاشمی، معصوم و با افضل از دیگران باشد و خلیفه به دلیل فسق [آلودگی به گناه عزل نمی شود.]

او همچنین در ادامه همین مطلب، پس از تصریح درباره صحت خلافت فردی که از طریق قهر و غلبه به خلافت رسیده است؛ می گوید:

انعقدت الخلافة له وكذا إذا كان فاسقا أو جاهلا على الأظهر. (3)

خلافت برای او منعقد می گردد و همچنین - طبق نظری که به صواب نزدیک تر است - حتی اگر فاسق یا جاهل باشد.»

تووی می گوید:

و أجمع أهل الممة لا يعز النطا بالفسق. (4)

اهل سنت اتفاق نظر دارند که خلیفه بر اثر ارتکاب گناهان از خلافت برکنار نمی شود.»

ص: 170

1- قلقشندی، سائر الأیاقه فی معالم الخلافه، ج 1، سی الثاء

2- از دیدگاه اهل سنت، خلیفه به فرد گفته می شود که صاحب قدرت و سیطره بر جامعه گردیده است؛ هرچند که این فرد ظالم و جاهل و فاجر باشد

3- تفتازانی: شرح العقاعسلا جزء التام 233.

4- تووی: شرح صحیح مسلم، ج 13، ص 239.

باقلانی می گوید:

«و لا يتخلع الإمام يفسقه و ظلمه... و لا يجب الخروج عليه. (1)»

امام به دلیل ارتکاب گناهان و ستمکاری بر مردم (2)، از خلافت برکنار نمی شود و خروج و قیام علیه او جایز نمی باشد. (3)

ص: 171

1- باقلانی: التمهید، ص 181

2- اهل سنت معتقداند: برای حفظ حکومت خلیفه، هر حکمی که تعطیل شود، بلا اشکال است.

3- از دیدگاه اهل سنت، محور اصلی خلافت «قدرت» است؛ یعنی هر که به قدرت سیاسی دست یافت، همرو خلیفه است و خلافت او باید توجیه شده و قدرت او باید محفوظ بماند. لذا اهل سنت معتقداند: در مقابل خلیفه نباید قیام کرد.

اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت جزء فروع دین می باشد

از آن جایی که در نظام فکری اهل سنت، نظریه تفویض حاکم بوده و لذا وظیفه تشکیل حکومت بر عهده امت نهاده شده است؛ تمامی مباحث امامت و خلافت، به نوعی با افعال مکلفین و احکام مربوط به وظایف و تکالیف آنان (یعنی علم فقه) مرتبط می گردد.

به عبارت دیگر از دیدگاه اهل سنت، مبحث امامت و خلافت یکی از شاخه های احکام فقهی (فروع دینی) و ناظر به افعال مکلفین می باشد و و هیچ ربطی به عقاید دینی و زیربنایهای تشکیل دهنده دین مبین اسلام ندارد.

ص: 172

ایجی می گوید:

«لیست من اصول الدیانات و العقائد، خلافاً للشيعة(1)»

این بحث بر خلاف نظر شیعه "2)، از جمله پایه‌های دین و اصول عقاید به شمار نمی آید.»

«هی عندنا من الفروع المتعلقة بأفعال المكلفين إذ نصب الإمام عندنا واجب على الأمة. (3)»

بحث خلافت نزد ما از احکام فقهی و مربوط به افعال مکلفین است؛ زیرا از دیدگاه ما، انتخاب و نصب امام، از جمله اموری است که است می باشد.»

تفتازانی می گوید:

«... أحكامه في الفروع...»

لا نزاع في أن مباحث الإمامة بعلم الفروع اليين و هي أمور كلية تتعلق بها مصالح دينية و دنيوية لا ينتظم الأمر إلا بحصولها، فيقصد الشارع تحصيلها في الجملة من غير أن يقصد حصولها من كل أحد.

و لا خفاء في أن ذلك من الأحكام العملية دون الاعتقادية وقد

ص: 173

1- ایجی، المواقف، جزء 8، ص 332

2- متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این موضوع، بحث امامت را در علم کلام وارد نموده اند؛ ایجی در ادامه مطلب فوق می نویسد: «إنما ذكرناها في علم الكلام تأسيساً بمن قبلنا إذ قد جرت العادة من المتكلمين بذكرها في أواخر كتبهم، بحث امامت را با تأسی به گذشتگانمان در علم کلام مطرح نمودیم؛ چرا که متکلمین معمولاً در پایان کتابهایشان به آن پرداخته اند.»

3- ایجی: المواقف، جزء 8، ص 344

«احکام امامت در فروع دین است... در این که مباحث امامت شایسته تر است که در فروع مطرح شود اختلافی وجود ندارد.

و فروع اموری کلی هستند که مربوط به مصالح دینی و دنیوی می باشند؛ اموری که جامعه جز به اینها انتظام نمی یابد.

لذا مقصود شارع آن است که این امور توسط عموم مردم تحصیل شده و به دست آیند؛ نه این که توسط هر شخصی (یکایک افراد) بدان عمل شده و اجرا گردد.

پوشیده نیست که آن (امامت) از احکام عملی است و از امور اعتقادی نمیباشد؛ چنانچه در کتابهای فقهی ما نیز ذکر شده است.»

ص: 174

اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت از فروغ بی اهمیت می باشند!

اهل سنت نه تنها مبحث امامت و خلافت را از پایه‌های اصلی دین و اصول عقاید به شمار نمی آورند؛ بلکه در میان مسائل فقهی هم برای آن جایگاه والایی را در نظر نگرفته و آن را از فروغ بی اهمیت می پندارند.

چنانچه ابوحامد غزالی می گوید:

«إعلم أن النظر في الإمامة أيضاً ليس من المهمات و ليس أيضاً من فن العقولات بل من الفقهيات. (1)»

بدان که نظر کردن در مبحث امامت از مسائل مهم نیست و جزء علوم عقلی هم نمی باشد؛ بلکه از مسائل فقهی است.»

ص: 175

1- غزالی: الاقتصاد في الاعتقاد، ص 234

سیف الدین آمدی می گوید:

«إعلم أن الكلام في الإمامة ليس من أصول الديانات و لا من الأمور اللابتديات بحيث لا يشع للمكلف الإعراض عنها و لا الجهل بها. (1)

بدان که سخن گفتن درباره امامت از اصول دین و جزء امور ضروری نیست؛ به گونه ای که برای ترک گفتگو در آن راهی نباشد و یا ناآگاهی از آن را عذری نباشد. (2)» (3)

ص: 176

1- آمدی: غاية المرام، ص 363.

2- او براساس همین دیدگاه می گوید: «فردی که از بحث امامت روی گردان می شود، امید به نجات او بیشتر است تا فردی که به مباحث امامت می پردازد.» آمدی: غاية المرام، ص 363]

3- در فضای فکری اهل سنت، معرفت امام معنا ندارد؛ لذا در کتب اهل سنت احادیث امن مات و لم يعرف إمام زمانه» تغییر یافته و لفظ «طاعة» و «بیعة» در ضمن آن گنجانده شده است.

تجدیدنظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت به معنای حکومت است

جریانهای تجدیدنظر طلب در عقاید شیعه (1)، به دلیل تمایلی که به مباحث مرتبط با حکومت اسلامی دارند، به سادگی در دام عقاید انحرافی «خلافت انتخابی» افتاده اند.

نخستین ویژگی نظام فکری «خلافت انتخابی» که موجب شیفتگی (2) تجدیدنظر طلبان نسبت به آن شده است، فروکاستن مبحث امامت و ولایت به حکومت می باشد.

بدین ترتیب، تمامی آیات و روایات مربوط به مبحث ولایت و

ص: 177

1- ر.ک: رسول جعفریان: جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، ص 350 - 377

2- این شیفتگی، اصالت و خلوص اندیشه آنان را به شدت زیر سؤال می برد.

امامت، دستخوش یک تحریف معنوی زیان بار شده و تنها بر حکومت حمل می گردد.

چنانچه اظهار شده:

«در دین حنیف و مذهب شریف اسلام، موضوع امامت جز تصدی شغل حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست.»⁽¹⁾

«امامت که همان زمامداری و تمثیت امور سیاسی ملت اسلامی است.»⁽²⁾

«مجری احکام اسلام همان مصداق اولوالامر است.»⁽³⁾

«الحاکم اسلامی... اگر اجرای حکم اسلامی را بکند، مصداق اولوالامر است.»⁽⁴⁾

«در قرآن از اولی الامر منکم و... سخن رفته که تنها در حوزه حکومت معنا پیدا می کند.

در آثار اسلامی از امام که رئیس حکومت بشمار می آید و نیز وظایف وی مکرر بحث شده است.»⁽⁵⁾

«نزاع شیعه و سنی که چند قرن ادامه یافته بر سر حکومت بوده است.»⁽⁶⁾

ص: 178

1- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 52

2- همو حکومت در اسلام، ج 1، ص 051

3- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی، راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی با مقدمه سید محمود طالقانی، ص 38.

4- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 101.

5- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 1 - 2.

6- همو حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 2.

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت (حکومت) منصبی انتخابی است!

علاقه شدید تجدید نظر طلبان به حضور امت در صحنه حکومت اسلامی، دومین عامل لغزیدن این گروه می باشد.

چنانچه اظهار شده:

ولایت و حکومتی که از طرف مردم! به زمامدار داده می شود اگر دارای شرائط اسلامی باشد هم حکومت خدائی! نامیده می شود، هم حکومت اسلامی، و هم حکومت مردمی و...»⁽¹⁾

برداشت لایه ای و سطحی این افراد از نظریه «خلافت انتخابی» و انتخابی بودن حکومت، دلیل اصلی چنین لغزش هایی می باشد.

ص: 179

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 075

همان طور که در صفحات قبل خاطر نشان شد، نظریه انتخاب تنها به معنای «رها بودن امر امامت و خلافت و عدم هرگونه انتصابی در این زمینه از سوی خداوند» می باشد. (1)

فریبندگی لفظ «انتخاب» (که در واقع جهت نفی نص و نصب الهی در مبحث امامت و خلافت به کار گرفته شده است) موجب گردیده تا این اصل از سوی تجدیدنظر طلبان مورد توجه ویژه ای قرار گرفته و درباره آن اظهار شود:

«اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست بلکه در اختیار مردم است که هرکس را که خواهند برگزینند.» (2)

«اختیار و انتخاب امام حق خاص امت است.» (3)

«رئیس اجرائی مسلمین انتخابی است.» (4)

«انتخاب اولوالامر... از حتمیات تغییرناپذیر عموم مسلمین است.» (5)

«مسئولیت برپا داشتن حکومت قرآنی بر عهده همه مسلمانان است و... حاکم مسلمین از میان خود آنها با رأی جمهور مردم انتخاب می شود.» (6)

«امر خلافت، امر امامت و تعیین والی به دست مردم است.» (7)

در محیط آزاد این مردم هستند که ولایت را به کسی می دهند و به حاکمیت او عینیت می بخشند... این نیروهای مردم هستند که به ولایت

ص: 180

1- ر.ک: تعریف ابن خلدون و ابوالحسن اشعری.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 139

3- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 128

4- سید أسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 38.

5- همو، راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 290.

6- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص 574

7- حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج 2، فصل 4، دلایل صحت انعقاد خلافت با انتخاب مردم، ص 399.

و حاکمیت امام تحقق و عینیت می دهند.»! (1)

«شخص منتخب مردم حق حاکمیت بر مردم را دارد.»! (2)

«اسلام... امارت یا حکومت را به مردم می سپارد.»! (3)

ص: 181

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 68 - 69

2- همون حکومت صالحان، ص 0200

3- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیست، ص 49

تجدیدنظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) شورا و بیعت است

یکی دیگر از ویژگیهای نظام فکری «خلافت انتخابی» که موجب شیفتگی تجدیدنظر طلبان گردیده، مبحث شورا و بیعت می باشد.

همان طور که ملاحظه فرمودید در نظام فکری «خلافت انتخابی»، جایگاه اصلی و واقعی شورا و بیعت بسیار محدودتر از برداشتهای ساده انگارانه این گروه بوده و تنها شامل یکی از چندین راه انعقاد خلافت میباشد.

به عبارت دیگر، پایه گذاران «خلافت انتخابی»، شورا و بیعت را تنها راه انعقاد خلافت ندانسته و به هیچ روی دخالت مستقیم یا با واسطه تک تک افراد امت در برگزیدن خلیفه را لازم نمی دانند.

در حالی که تمایل شدید تجدیدنظر طلبان به مبحث شورا و بیعت موجب گردیده تا این گروه، ضمن پافشاری بر این اصل به عنوان تنها

راه انعقاد امامت و ولایت، به پاکسازی عقاید بنیانگزاران نظریه انتخاب» از سایر راه های انعقاد خلافت نیز پرداخته و ضمن تأیید و پذیرش نظریه «خلافت انتخابی»، نقد خود بر نظام فکری اهل سنت(1) را تنها در این نکته خلاصه نمایند که: چرا ستیان از پیاده نمودن این شیوه عدول کرده و به راه های دیگری روی آورده اند؟

چنانچه ابراز شده

طائفه اهل سنت بر خلاف اوامر الهی و سنت رسالت پناهی در انتخاب خلیفه رعایت شرایط لازم که در کتب و صحاح خود آنها هم این صفات برای خلیفه بیان شده است ننموده اند؟! (2)

او از مراجعه به کتاب و ست که انتخاب خلیفه و شخصیت حاکم باید تحت چه شرایط و واجد کدام صفات باشد تن زده و چشم پوشیده است؟! (3)

العموم فرق اسلامی در مسأله خلافت باشتباه رفته اند زیرا که آیه اولوالامر از روز اول فراموش شده و حق بود که این دو آیه اولوالامر را بعد از رحلت مقدسه عنوان کنند. هرکسی از اصحاب مصداق آیه بود او خلیفه می شد، و این رسم تا قیامت باقی بود و رئیس مسلمین انتخابی قرآنی میشد. (4)

ریاست مسلمین انتخاب بحکم قرآن است باید کسی را انتخاب نمایند که قرآن اوصاف او را بیان کرده... مسلمین باید مجری انتخاب کنند که قرآن معین کرده

ص: 183

1- نظام فکری اهل سنت، از پایه گذاران اصلی و پیشتازان عمل به نظریه «خلافت انتخابی می باشد

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 13

3- همو حکومت تر السلام ج 1،

4- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرته اسلامی ایامقدمه سید محمود طالقانی، ج 43

پس بنابراین از زمان معاویه تا حال تمام رؤسای اسلام بر خلاف نص قرآن متصدی حکمرانی شده...»! (1)

درست به دلیل کژفهمی از معنای «خلافت انتخابی» است که تجدیدنظر طلبان سعی در پاکسازی و اصلاح عقاید اهل سنت داشته و خلاف انتقادهای خود به سنیان را نیز به همین موضوع منحصر می کنند.

در حالی که آنچه تجدیدنظر طلبان بر آن انتقاد می کنند، به طور کامل با نظام فکری «خلافت انتخابی» سازگار و هماهنگ بوده و بر تصور آنان، نظام فکری اهل سنت در بحث امامت و خلافت، هرگز از نقصان و کاستی برخوردار نمی باشد و بدون حضور شورا و بیعت نیز به راه خود ادامه می دهد.

در مجموع می توان گفت:

تلقی غلط و برداشت التقاطی از دستگاه فکری «خلافت انتخابی» موجب گردیده تا این گروه، شورا و بیعت را تنها راه انعقاد امامت و ولایت بدانند؛ چنانچه اظهار شده:

«اصل مسئله خلافت بر طبق کتاب و سنت مبنی بر مشورت و انتخاب است.»! (2)

«امر حکومت در اسلام... با مشورت و انتخاب است.»! (3)

در حالی که طراحی نظام «امامت و خلافت (حکومت) انتخابی» به گونه ای است که چنین انحصاری را بر نمی تابد و لذا نقدی نیز بر نظام فکری اهل سنت (که عقاید خود در مبحث امامت را بر انتخاب

ص: 184

1- همواره تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 101.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 121

3- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 111.

استوار کرده اند) وارد نمی باشد.

همان طور که ملاحظه فرمودید تجدیدنظر طلبان در عقاید شیعه تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) را شورا و بیعت برشمرده و بر آن تأکید ویژه‌ای ورزیده اند.

اما اینان نیز در نهایت، سایر راه های انعقاد خلافت (حکومت) را به گونه ای توجیه کرده و با توجه به اقتضائات حضور «عنصر انتخاب» در مبحث امامت، اظهار داشته اند:

«اما تسلط بر مردم با قلدری و زور، یا به شیوه ولایت عهدی و یا بیعت تنها بخش اندکی از مردم، ملاک حاکمیت نیست...»

البته همه اینها در صورتی است که غلبه با قدرت یا ولایت عهدی یا انتخاب عده ای محدود، رضایت جمیع امت با اختیار کامل را در پر نداشته باشد، اما اگر رضایت و نظر همه مردم با وی همراه باشد، در این مورد از مصادیق انتخاب امت است.»⁽¹⁾

ص: 185

1- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی ترجمه محمود صلواتی، ج 2، ص 190-191

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که شورا و بیعت منشأ مشروعیت امامت و ولایت (حکومت) است

عدم درک عمیق و فهم دقیق این گروه از دستگاه فکری اخلافت انتخابی» موجب گردیده که نه تنها شورا و بیعت را یگانه راه تشکیل خلافت و حکومت اسلامی بدانند، بلکه پا را از این فراتر نهاده و مشروعیت آن را هم تنها به شورا و بیعت منوط گردانند؛ چنانچه ابراز شده

بحث در چگونگی استقرار نظام ولایت و امامت است. این امر جز از کانال شورا و بیعت مشروعیت و مقبولیت پیدا نخواهد کرد.!!⁽¹⁾

با مشورت و رأی عموم باید رئیس و رهبر حکومت انتخاب شود

قرآن کریم از این راه مشروعیت حکومت بلکه لزوم آن را در غیاب پیامبر (ص) نیز می رساند.!!⁽²⁾

ص: 186

1- عبدالعلی باورتان شورا و بیعت، ص 18

2- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 5

«اصل مشورت در حکومت اسلامی یک اصل قطعی است و اگر همان طور که گفتیم حکومتی فاقد این اصل بود، شرعی! نمیشد.»! (1)

«اگر مردم با مشورت امام و ولی امر، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است.»! (2)

بیعت به عنوان یک حق از جانب رهبر بر مردم، به حکومت او مشروعیت! می بخشد.»! (3)

«تا مردم با حاکم بیعت نکرده اند، فرمان او گردنگیرشان نمی گردد، اما همین که با او بیعت به حکم رانی کردند حکومت او بر ایشان مشروعیت! پیدا میکند و اطاعت از او شرعاً واجب می گردد.»! (4)

«حقانیت حکومت اسلامی آنگاه مسجل می شود که مردم با آن بیعت کرده باشند.»! (5)

این وام گرفتن از عقاید اهل سنت (یعنی همان گروهی که عقاید خود در بحث امامت را بر انتخاب استوار کرده اند)، در حالی مطرح می شود که توجه ویژه بنیانگذاران «خلافت انتخابی» به مبحث شورا و بیعت، از منظر و زاویه دیگری بوده و با تلقی تجدیدنظر طلبان از آن، فاصله ای ژرف دارد.

همان طور که می دانید:

بنیانگذاران «خلافت انتخابی» در مقابل نظریه نص و نصب الهی که مورد اعتقاد شیعه امامیه می باشد، قائل به صحت نظریه تقویض اند.

ص: 187

1- محمد جواد حجتی کرمانی: ماهنامه گزارش، شماره 19، ص 15 .

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج 7، ص 18.

3- محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 172.

4- همو: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 171

5- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص 98.

یعنی معتقداند که:

خداوند متعال به مردم این اجازه و اختیار را داده است که برای خویش امامی را برگزینند که امورشان را به دست گیرد و متولی حکومت در جامعه آنها شود!

اینان جهت اثبات صحت نظریه تفویض و صدور چنین اجازه ای از جانب خدای متعال، به راه های گوناگونی چنگ زده اند که یکی از مهم ترین این شیوه ها، تأکید خاص بر مبحث شورا و بیعت و قلم فرسایی درباره جایگاه و اهمیت این دو مبحث در اسلام می باشد.

به عبارت دیگر، پایه گذاران «خلافت انتخابی» منشأ مشروعیت امامت و خلافت (حکومت) را صحت نظریه تفویض می دانند و تأکید آنان بر مبحث شورا و بیعت، تنها به جهت اثبات درست بودن این نظریه می باشد و بس.

لذا، علیرغم همه تأکیدهایی که بر شورا و بیعت می ورزند، این دو مبحث، همچنان نزد آنان به عنوان یکی از راه های مختلف انعقاد خلافت مطرح بوده و در هنگام سخن گفتن از منشأ مشروعیت حکومت، تنها آن را دلیلی بر صحت نظریه تفویض می دانند.

به عبارت دیگر، اینان شورا و بیعت را تنها به عنوان قرینه و نشانه مهمی جهت صحیح بودن واگذاری انتخاب امام و خلیفه ب-ه امت بر می شمردند تا بدین طریق مشروعیت امامت و خلافت غیر منصوصه را اثبات نمایند؛ ولی پس از اتمام این استدلال، دیگر برای شکل گیری حکومتی که مشروعیتش را ثابت کرده اند، به شوه معینی ملتزم و پایبند نمی باشند؛ زیرا:

ص: 188

ماهیت نظام و امامت و خلافت انتخابیه چنین انحصاری را در کیفیت شکل گیری حکومت بر نمی تابد.

در حالی که تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه می پندارند که شورا و بیعت یگانه راه شکل گیری امامت و ولایت (حکومت) می باشد.

دیدگاه های انحرافی فوق باعث گردیده تا تجدیدنظرطلبان، تمام سعی و تلاش خود را به تدارک شیوه های اجرای شورا و بیعت، جهت استقرار حکومت اختصاص دهند و مشکلات و موانع پیاده نمودن این طرح را با وام گرفتن از کارآیی «اهل حل و عقد در نظام اهل سنت» برطرف سازند.

چرا که مشارکت یکایک اعضای امت در برگزیدن امام و خلیفه، همواره امکان پذیر نبوده و نظریه تجدیدنظرطلبان نمی تواند همه زمانها و موقعیت ها - به ویژه قرون گذشته - را پوشش دهد.

برخی از این تکاپوها بدین قرار است

(مرحله اول)

طبیعی است برای انتخاب زمامدار که مهمترین و اصلی ترین امر جامعه است، نمی توان مستقیماً و در مرحله اول از توده مردم نظرخواهی کرد

در این مورد برگزیدگان امت شخصی را برمی گزینند و مردم نیز در صورت توافق با نامزد پیشنهادی، با او بیعت می کنند و حکومت به این ترتیب تشکیل می گردد.⁽¹⁾

در هر حال میان شورا و بیعت، تفاوتی معنایی وجود دارد. امام و

ص: 189

زامدار جامعه اسلامی حتماً لازم است برگزیده و محبوب اکثریت ملت باشد (بیعت)، اما این امر به این معنا نیست که در تشخیص و معرفی (کاندید) اکثریت مردم مستقیماً شرکت داشته باشند. پس شورا اختصاص به اهل نظر دارد.»! (1)

«در سیستم شورایی صاحب نظران اندیشمند و دست اندرکاران عالم (که نمایندگان و معتمدین مردم هستند) شخص واجد صلاحیتی را... برای ولایت امری جامعه انتخاب (یا کاندیدا) میکنند و توده مردم (در صورت موافقت با شخص مورد نظر بیعت می نمایند... این همان نظام اکثریت است که به صورت دو مرحله ای به حکومت اسلامی مشروعیت! و مقبولیت میبخشد.»! (2)

مرحله دوم)

«اینکه برخی ادعا نموده اند که اهل حل و عقد باید رئیس حکومت مسلمین را تعیین کنند (نه عموم مسلمانان) در این جا محل بحث و گفتگو است زیرا اولاً اگر اهل حل و عقد را جمهور مسلمانان انتخاب کنند، در این صورت همه در کار سیاست دخالت کرده اند جز آنکه تعیین حاکم به جای آنکه به صورت یک مرحله ای انجام گیرد، دو مرحله ای شده است.

ثانیاً تعیین رئیس حکومت بوسیله اهل حل و عقد امری موقتی بوده نه دائمی... از آن جا که راهی به حضور همه مردم برای انتخاب نیست باید اهل حل و عقد بدین کار اهتمام ورزند و این دستور برای زمانی بوده که گردآوری آراء عمومی امکان نداشته است نه امروز که این کار میسر شده...»! (3)

ص: 190

1- همو: شورا و بیست، ص 131.

2- همو شورا و بیست، ص 19.

3- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 6-07

نخستین نتیجه غلط

مفهوم بیعت در اظهارات فوق به «رأی اعتماد و حق انتخاب» تبدیل شده است؟

چنانچه ابراز گردیده

طبیعت بمعنای رأی اعتماد و انتخاب و رسمیت دادن به زمامداری کسی است که با او بیعت می کند.»!! (1)

در واقع می توان گفت:

چنین تبدیل و تغییری در مفهوم بیعت ، ناشی از این دیدگاه غلط می باشد که بیعت را منشأ مشروعیت امامت و ولایت می انگارد.

در نتیجه

نص و بیعت در واقع به دو پایه هم ارزش تبدیل می شوند که هر دو

ص: 191

در ایجاد حق حاکمیت امیرالمؤمنین علی نقش داشته و بدین ترتیب، بیعت با حیث ذات حکومت علوی مرتبط می شود و مثبت ولایت ایشان خواهد بود

چنانچه اظهار شده:

شخص منتخب مردم حق حاکمیت بر مردم را دارد.»⁽¹⁾

دومین نتیجه غلط

وقتی بیعت به رأی اعتماد و حق انتخاب تبدیل گردید و در کنار نص، در ایجاد و شکل گیری حق حکومت علوی نقش آفرید؛ در نتیجه مفهوم نص غدیر هم تغییر کرده و به تأیید الهی بر حق اولویت امیرالمؤمنین جهت تصدی حکومت تبدیل می شود!

در نتیجه

امامت از انتصابی بودن خارج شده و به نوعی راکتسابی! می گردد و حضرت امیر نیز به شایسته ترین فردی تبدیل می شوند که خدای متعال لیاقت ایشان را به طور رسمی تأیید فرموده است؟

چنانچه اظهار شده:

هرچند مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم برای تعیین خلیفه، حق تشکیل شورا داشته اند، اما ضروری و اصلح بوده اصل وصیت را هم در اجرای اصل شورا رعایت می کردند، اگر منظور از شورا رسیدن به حکم خدا و یافتن درست ترین راه است، چه کسی جز آورنده مکتب و بنیانگذار مذهب می تواند شایسته ترین را کاندیدا نماید. وصیت تکمیل کننده شورا است.

ص: 192

1- تعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 200

هنگامی که مطلبی از ناحیه رسول الله توصیه گشته کار شورا از قبل آسان شده و راه آن روشن گردیده است.»! (1)

رسول محترم که میخواست شریعت آقوم خود را از روز اول روی پایه ای قرار دهد که تا انقراض عالم محکم و مستحکم باشد، علی را که بتصدیق دوست و دشمن فرد اکمل و التق و اعلم اُمت بود بعنوان نمونه حاکم و امام امت اسلام پیروان خود تأکید و سفارش فرمود تا نمونه یک حاکم و امام را بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد. و بهمین جهت بود که در موارد بسیار از قضایل بیشمار علی (ع) پاره‌های را عنوان کرد..

در آخر بار مانند غدیر خم و امثال آن، جنایش را برای احراز مقام خلافت و امامت شایسته و لایق معرفی میکرد.»! (2)

سومین نتیجه غلط

وقتی بیعت به رأی اعتماد و حق انتخاب تغییر معنا پیدا کرد و دوشادوش نص، در ایجاد و شکل گیری حق حاکمیت علوی نقش آفرید؛ در نتیجه مفهوم مشروعیت هم دگرگون شده و به لیاقت داشتن برای حاکم شدن تبدیل می شود که این لیاقت نیز از سوی امت سنجیده می گردد! (3)

چنانچه ابراز شده:

یک رهبر و زمامدار اسلامی، هم باید مشروعیت داشته باشد، هم مقبولیت، مشروعیت او در رابطه با اصول و معیارهای مکتب سنجیده

ص: 193

1- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص 82-83

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 122.

3- در این نظام فکری، احراز وجود این لیاقت باشورا است و تض تنها کار شورا را ساده تر می گرداند

می شود و (1)

خلافت حق عموم است که باید با مشورت مسلمین به شخصی که لایق این کار است واگذار شود.؟! (2)

حکم خدا و اسلام این است که مردم باید لایقترها را انتخاب کنند و به ولایت و حکومت برسانند. مردم باید فردی را که دارای ارزشهای الهی است بعنوان لایقترین رهبر انتخاب کنند.؟! (3)

ص: 194

1- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت و 98.

2- حیدر علی قلمداران حکومت در اسلام، ج 1، ص 142

3- نعمت الله تعالی نجف آبادی: حکمت الجانه ال 17

تبیین جایگاه بیعت در نظام امامت انتصابی

بیعت در امر ولایت و اطاعت و جهاد هیچ ارزش تشریحی ندارد (یعنی منشأ مشروعیت نمی باشد و بر اساس این نظریه ارزش بیعت فقط در این منحصر می شود که مکلف را به فرمانبرداری از ولی امری که ولایتش بر مسلمانان ثابت شده است و به جنگ و جهادی که خداوند با فرماندهی و امارت ولی امر بر بندگانش واجب کرده است، ملزم می سازد و بر آن تأکید می کند

بر اساس این نظریه بیعت برای هیچ کس ولایتی پدید نمی آورد و ثابت نمی کند و به اعتقاد من این برترین نظر فقهی در این باره است.

پیامبر در چهار جا از مسلمانان خواست با او بیعت کنند

در عقبه اولی، در عقبه ثانی، در بیعت رضوان در زیر درخت و

بیعت نخست بیعت دعوت بود و بیعت دوم و آخر بیعت به امارت او و وصی بعد از او بود و بیعت سوم بیعت بر جهاد

بنابراین سه نوع بیعت در زمان رسول خدا صورت گرفت و در هیچ یک، بیعت کردن سبب فقهی برای حکم به واجب بودن اطاعت و سر سپردن به دعوت و ولایت و تن دادن به جهاد نبود.

زیرا که پذیرفتن دعوت پیامبر به حکم عقل واجب است و دفاع از دعوتش نیز به حکم عقل و شرع واجب است و اطاعت از رسول خدا و التزام به امارت و رهبری او در جنگ و صلح به حکم شرع واجب است. لذا پذیرفتن دعوت پیامبر و دفاع و حمایت از آن و اطاعت از رسول خدا و جهاد در راه دعوت، بدون این بیعتها نیز بر مسلمانان واجب بود.

بنابراین بیعت در مسئله امامت و ولایت ارزش فقهی مشروعیت بخشی ندارد؛ بلکه فقط وسیله و شیوه ای است تا ارتباط مردم با ولایت را بیشتر و مستحکم تر سازد.» (1)

ص: 196

1- العتاد بحبل علی آسیقی: وازه هایائل التریبة لن شاتنج)، اصل کار شما هم مدخل الی دراسة فض الغدیر، ص 73-73

خاتمه: آسیب شناسی ولایت و هشدار حضرت زهرا درباره آغاز انحراف در عقیده به امامت

این فصل را با اشاره به دو فراز از سخنان حضرت زهرا به پایان می بریم.

آنگاه که گروهی دروغ پرداز، کتمان حقیقت کردند و نسلی را با حق ستیزی خود به سوی آتش سوق دادند؛ صدیقه طاهره ن در مواجهه با این انحراف فرمودند:

دواعجبا أنیشم یوم غدیر خم؟ (1)

شگفتا! آیا روز غدیر را فراموش کرده اید؟ «

همچنین آن حضرت در پاسخ به عذر تراشی مردمانی خیانت پیشه فرمودند:

و هل ترك أبي یوم غدیر خم لأحد عذرا؟؟ (2)

آیا پدرم در روز غدیر برای شما عذری باقی نهاد؟

ص: 197

1- محمدباقر انصاری: چهارده قرن یا قدیر، ص 36؛ به نقل از: مجلسی، بحار الأنوار، ج 136

2- همان منبع، ج 22 به نقل از: جلوق خصال، ج 173.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباچه ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

